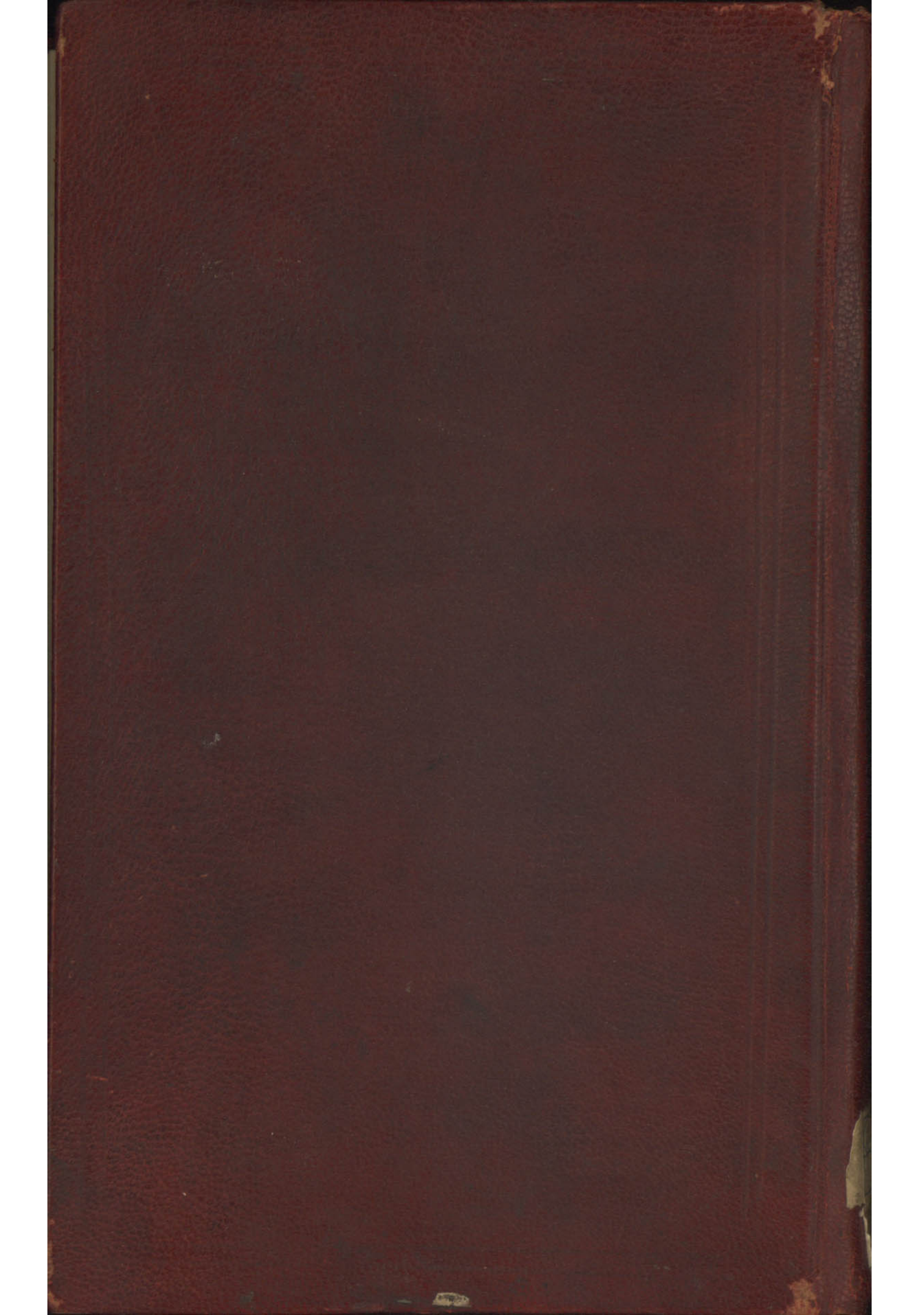
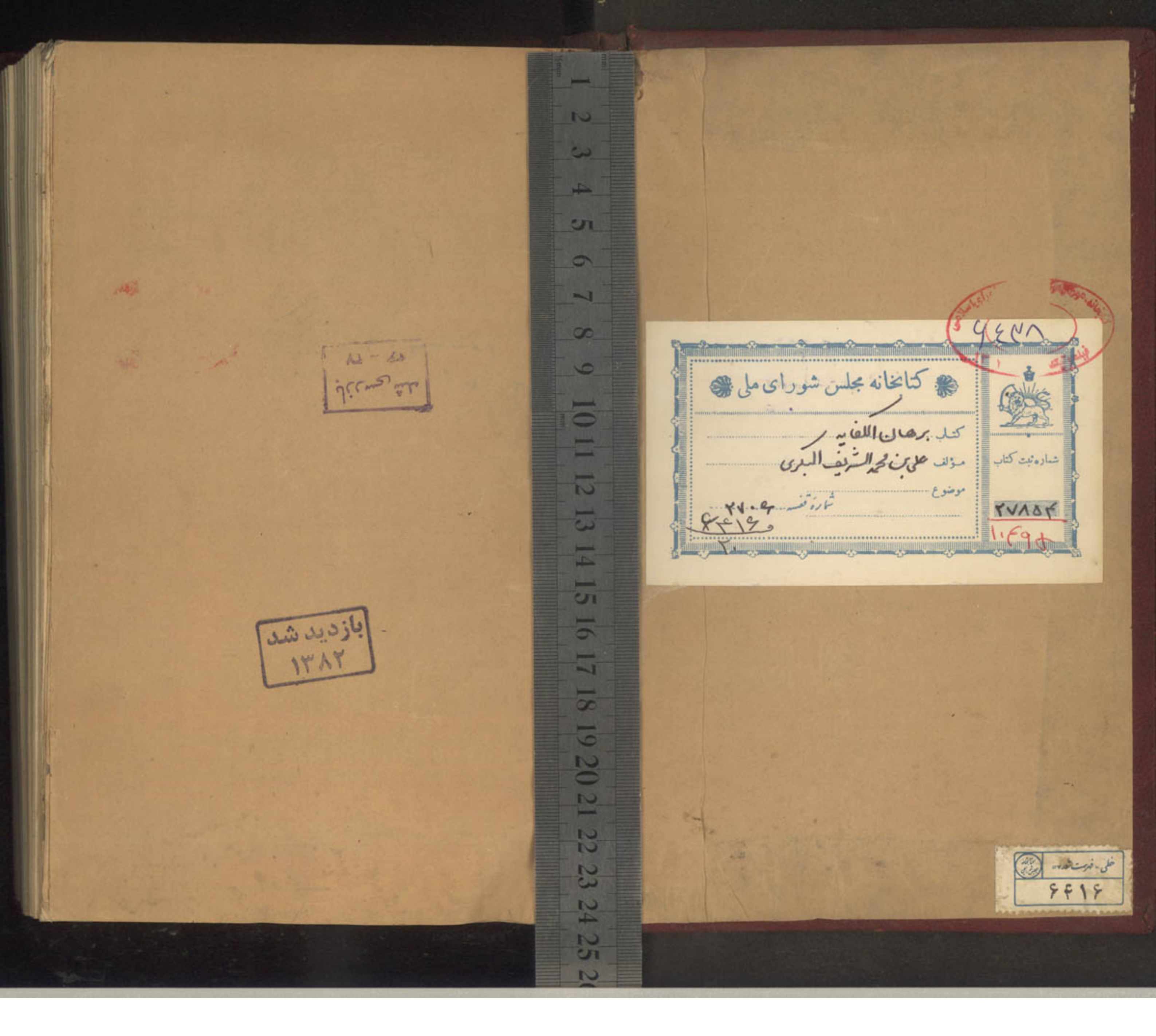




بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب برهان اللفایه
مؤلف علی بن محمد الشریف البکری
موضوع
شماره ثبت کتاب
۲۷۸۵۴
۶۴۱۶



بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی خلق الخلق بلا مثال بقدرته وابدع الاشیاء بقدرته
وخلق اللیل والنهار والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره وخلق السموات والارض والجبال
والبحار بعظمته وانفاذ امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون الذی عجزت الملائکة
عن علم شیء من امره الا ما علمه فتبارک الله احسن الخالقین اما بعد بدانکه
علم نجوم بر دو قسم است یکی را انرا علم حساب و هندسه علم کل خوانند دوم از و علم احکام است
واین هر یکی نیز با نواع است اما علم احکام را چند چیز بباید تا حکم درست آید اول
انتهایات سال عالم بباید وطالع سال عالم وطالع اجتماع یا استقبال که پیش از
سال یا پیش از مولود باشد بباید وخاصه طالع آن شهر که از روی حکم میکنی
تا برج طالع بوده است اساس وی با مردمان آن شهر وآن جای بکدام
کوکب وبکدام برج دلالت میکند وانه این طالع وقتی صاحب برج طالع شهر در
کدام جایگاه وبچه دلالت میکند بباید دانست ومعرفت سیر کواکب بتحقیق
درجات ودقایق وبطول وعرض وصعود وهبوط وزاید وناقص وسریع
السیر وبطیء السیر وتشریق وتغریب وظهور وخفا ومواضع دلایل وسهام وقبول
وغیر قبول وحالات کواکب وطلوع بروج ودرجات ایشان بفلک اوج

وبفلک

وبفلک تدویر همه بیک بباید دانست بتحقیق تا حکم درست آید ونیز خاصه قرانات
مسایل رانیک تامل نگاه کنی تا بکدام کوکب وبکدام برج دلیل میکند از وی میل
گیری که بسیار گاه باشد که در انیت مسایل بدرستی تر از ان آید که طالع دانستی
وخداوند او مصنف این کتاب گوید علی بن محمد الشریف الکرکی ازپس که
بدیدم وبخواندم احکامها استادان وکتابهای ایشان پس چنان عزم افتاد
که این کتاب تصنیف کردم از جهت آنکه بسیار روزگار باید ودل فراغ ومدت
عمر دراز تا کتابی از کتابهای استادان تمامی خوانده شود ویک کتاب
معقوم مردم تمام حاصل نمیشود پس جهد کردم تا بایل رنج وتعب بر گرفتم
واین کتاب را جمع کردم از اقاویل حکما متقدمین ومجربین واقاویلها
نیز که استادان ودوستان را تجربه افتاده بود تصنیف کردم کتابی از
برای دوستان ورفیقان وبرادران را که از اهل این صناعت باشند
تا عطیه باشد مرا ایشان را وذخیره باشد مر دوستان را تا هر وقتی که
اندر وی بنگرند فایده کافی وبهره وافی بحاصل آید ونام من زنده بماند همچنانکه
من حق دوستان وبرادران بجای آوردم چنان باید که حق دوستی واستادی
ومابک را نکو بجای آرند ونام من از جهان گم نکنند وکتاب مرا بخوانند ویاد
گیرند ویادگار دارند تا حق من نیز گذارده باشند چنانکه من گذاردم
پس رنج وتعب دیدم تا این کتاب تصنیف کردم ونیک ارزنده وحقی از باطل

جدا کردم و مسئلهای فایده‌مند با شرح و اختیارات بیاوردم چنانکه خود
معلوم شود و آنگاه نام کردم مر این کتاب گزیده را برهان الکفایه از جهة
آنکه برهان علم نجوم و روی پیداست از بیرون آوردن ضمایر و پدید کردن
خبی و دانستن چیزهای طرفه و کفایت باشد مر دوستان و برادران
تا بکتاب دیگر باز گشتن حاجت نیاید و هر مسئله را که ازین کتاب درس
کرده آید بسیار مسئلهای دیگر ساز زند و معلوم شود زیرا که علم احکام نجوم را
حد و نهایت پیدا نیست ولیکن این اصل که من نهادم بسیار سخنان را کفایت
باشد انشاء الله عز و جل والعلم عند الله **معرفت نگرستن اندر مسئله که درست
آید** بدانکه اهل این صناعت اختلاف کرده‌اند اندر نگرستن وقت
مسئله یعنی طالع گرفتن و اآلیس مصری گوید که وقت نگرستن اندر مسئله
آنگاه باشد که سایل بنزد منجم برسد اگر قیاس کرده باشد و هرمس حکیم
گوید که وقت مسئله آنگاه باشد که سایل باتفاق و قیاس نزد منجم برسد
و اهل بابل گویند که وقت سوال مسئله باندازه و قصد باشد که از آن
خبر پرسند و اهل هند و فارس گویند که اختلاف مسئله بر اندازه اختلاف
سوال سایل باشد بهر وقتی که باشد سوال کند سایل الا آنکه تایید فلک
و ما نیز همچنین یافتیم ولیکن قول هرمس صواب‌تر والله اعلم **معرفت بقا و دلالت
مسئله که چند گاه باشد** اما خداوندان این صناعت اختلاف کرده‌اند اندر

بقا

بقاء و دلالت مسئله بطلیموس گوید که بقاء مسئله تا آنگاه باشد که آفتاب
یک دور بگردد و چون مسئله روزی بود و چون شبی بود مدت یک دور قمر اندر
فلک و اآلیس مصری گوید بقاء مسئله تا آنگاه بود که یک دور بگردد دلیل
مسئله یعنی مسئول طالع که از وی ضمیر و حکم گفته شود و اهل پارس گویند
بقاء مسئله تا آنگاه بود که بمسئله دیگر بگردد یعنی که ضمیر دیگر آرند هم ازان
و متقدمان گویند بقاء مسئله تا آنگاه بود که دلیل همه برجها را و فلک
را بگردد و اتصالات و انصراف همه تمام کند و قولی که ما بران اعتماد کردیم
و بوی کار کنیم آنست که بقاء مسئله تا آنگاه بود که حاجت سایل روا
شود بتمام شدن یا نومیدی آمدن مثال چنانکه مسئله از تزویج بود یا بر
آن کار یا ویران شدن وی چون سوال از حال مقیم باشد یعنی که
اندران کار مقیم بود تا آنگاه بقا باشد آن مسئله را که آن کار ویران
شود **معرفت خطاها که اندر مسئله افتد آنکه چند روی باشد** بدانکه خطا
اندر مسئله آن چهار روی افتد اول آلات قیاس گرفتن ساعت
بود که آن آلت کژ بود یا خطا یعنی اسطرلاب و مانند وی و دوم از پرسنده
که نیت راست و درست نتواند کردن آنچه اندر دل وی باشد
بزبان عبارت نتواند کردن یا سوالش به تعنت یا امتحان بود و سوم
آنکه سوال بوقت نیم روز بود یعنی زوال و ندانند که آفتاب از زوال

کشت یابی که هرچند اندک دقیقه بود از ارتفاع و ظل اندرین وقت
بسیار خطا افتد اندر ساعات و طالع از تغییب [?] و کرد جیاه رود یکرجهات
وچهارم آنکه قوت سعدان و نحسان برابر باشد در شهادت و دلالت
ترجیح نتوان کردن و قیاس درست نتوان کردن و متحیر شوند ساختن آنگاه
خطا افتد پس سائل را ازین چهار علت بیرون باشد جواب آنکه **معرفت آنکه**
ضمیر چگونه باید کردن بدانکه درست‌ترین کارها مر ضمیر را آن باشد که
خداوند مسئله ضمیر کند پس از هشت روز و شب یکی در قمرات [?] زیرا که
قمر یک دور برگشته باشد و از همه کواکب نور برگرفته باشد و به همت
سائل بر رسیده اند و آنچه کمتر ازین باشد هفت شبانروز است تا
تمامی بادشاهی هفت کوکب اندر ایام سپری شده باشد و آنچه کمتر ازین است
شبانروز است که قمر اندر آن برج که باشد اتصال و انصراف افتاده باشد
یا بکواکب یا بسهام کلی و آنچه ازین کمتر است یک شبانروز است تا یک دور
فلک دوری بیست و چهار ساعت که طلوع و غروب دوازده برج باشد تا
تاثیر فلکی اندر ضمیر سائل درست شده باشد و هرچه کمتر ازین باشد واجب
نکند نگریستن اندر ضمیر سائل که خطا افتد و حکم راست نیاید مگر که کاری باشد
افتاده باشد سخت هایل و یا غمی بزرگ و یا طمعی بزرگ که همه حواس سائل
بدان مشغول باشد آنگه بیاید سوال کند از آمدن و سوال وی نباشد الا

بتاثیر فلک چون اندر طالع او بنگری و حکم کنی صواب آید و حذر کن از
کسی که آید و سوال کند به تعنت یا به امتحان یا به عمد اگر صواب نیاید و بهیچ طالعی
اندر او بمحابا و بیگمان بنگری الا که اندیشه کرده باشد و هرچه اندر وهم
و خاطر سائل نباشد و بمحابا بنگری درست نیاید مثلا چنانکه ضمیر از تزویج
آورده باشد و تو حکم کنی و باز گوید که از سفر نیز حکم کن که وی ضمیر بکرده باشد
آنگه حکم سفر کنی خطا آید مگر ضمیر از کل احوال خویش کرده باشد آنگه هرچه
حکم کنی صواب آید زیرا که فلک بر مقدار همت سائل برآید بدانچه اندر
همت سائل بود آن بیرون آید از ضمیر و بهترین ضمیر آن باشد که مردم ضمیر
کند بر آنچه همت وی باشد و وهم و خاطر خویش بدان منجم که خواهد
راست کند و گوید که چون روی آن منجم بینم سوال کنم این را ضمیر معلق گویند
و ضمیر دو چیزی گویند و این سخن درست آید و چون طالع مبنی چنان باید که
بتسویت راست کنی و دلیل طالع بیرون آری و بداند سائل بیک بنگری
تا از کدام ستاره بهره دارد و بکدام برج منسوب آن ستاره را نیز
به دلالت یا مستولی طالع یار کنی تا احکام درست آید ان شاء الله تعالی

بارکن خانه ۴

استخراجات بیرون آوردن دلیل طالع و دلیل مسئول عنه طالع بنه
و اوتاد راست کن اگر خداوند طالع اندر طالع بود یا بطالع ناظر بود
وی دلیل است و اگر خداوند طالع از طالع و از نظر ساقط بود و قمر بطالع ناظر بود

می دلیلیست و اگر وی بود لصاحب شرف طالع نگرد و اگر وی نیز دلیل نباشد
بارباب مثلثات طالع نگر اندر ده ارزده برج و گر وی نیز نباشد لصاحب
حد طالع نگرد و گر وی نیز دلیل نباشد لصاحب وجه طالع نگر و گر وی
نیز دلیل نباشد حکم بر گوهر برج کرد و بر گوهر کوکب که دلیل سایل باشد
و گر این دلیلها که گفتیم ساقط باشد نگاه کن که قمر از که باز گشته است
دیگر متصل است آن کوکب که قمر از وی منصرف شده دلیل سایلست و اگر
قمر بوی متصلست دلیل مسؤل عنه باشد و خداوند هفتم و آن کوکب که اندر
هفتم بود دلیل مسؤل عنه است و خداوند برج قمر دلیل مسؤل عنه است
و اگر قمر اندر برج خویش بود صاحب شرف خوانند خانهٔ قمر دلیل مسؤل
عنه بود و گر قمر اندر شرف بود صاحب مثلثه خانهٔ قمر دلیل مسؤل
عنه است و گر وی نیز دلیل نکند صاحب ساعت را دلیل سایل کن و خداوند
برج خداوند ساعت را دلیل مسؤل عنه کن این است دلیل سایل و مسؤل
عنه که یاد کردیم **دلیل حاجت** و اما دلیل حاجت که هر کوکبی اندر خانهٔ حاجت
بود یا صاحب خانه یا صاحب شرف یا صاحب مثلثه یا صاحب حد یا وجه خانهٔ
حاجت هر که را شهادت بیشتر و غالبتر بود وی دلیل حاجت بود و قمر و
سهم حاجت و صاحب حاجت ساعت و کوکب دلیل بر طبیع حاجت مثلا چون شمس
دلیل سلطان و مشتری دلیل مال این همه دلیل حاجتند و گر ازین دلایل

که گفتیم اگر یکی را دو شهادت بود یا بیشتر اعتماد بران دلیل کن و دیگران
را مهمل **دلیل عاقبت** خانهٔ چهارم از طالع و صاحبش دلیل عاقبت کارهاست
و خداوند خانهٔ قمر دلیل عاقبت کارهاست و از کوکب که قمر بوی متصلست دلیل عاقبت
اگر همان یکی اتصال یابد و خانهٔ چهارم از درجهٔ قمر دلیل عاقبت است و صاحب
سهم السعادة دلیل عاقبت **دلیل ابتداء کار** طالع و صاحبش دلیل آغاز
کارهاست و قمر دلیل ابتداء کارهاست و دلیل طالع هم دلیل ابتدا کارهاست
و سهم السعادة دلیل ابتداء کارهاست و خداوند ساعت چون بطالع ناظر
بود دلیل ابتداء کارهاست **دلیل مسؤل عنه** اگر اندر برجی قران بود
و بطالع شهادت دارند یا نظر بود میان هر کدام کوکب را که قمر باشد
دلیل سایل است و آنکه نا ساقط باشد دلیل مسؤل عنه و دلیل دیگر اندر مقابله
و تربیع و تثلیث است و تسدیس هر کدام کوکب ازین کواکب مشرقی بود وی
سایل است و هر کدام مغربی بود دلیل مسؤل عنه است و همچنین شمالی دلیل
سایل و جنوبی دلیل مسؤل عنه بود شمس دلیل سایل است و خداوند بیت شمس
دلیل مسؤل عنه اگر طاق آید دلیل سایل است اگر جفت آید دلیل مسؤل عنه یعنی
ساعت دیگر که مر آن طاق را جفت کند دلیل دیگر بنگر که ماه از پس باز گشتن از آفتاب
اندر حد کدام کوکب بوده است و باز اندر طالع مسئله اندر حد کدام کوکب است حد
پیش این دلیل مسؤل است و حد دوم دوم دلیل سایل است تمامی در یافتن دلیل

سایل و مسئول **معرفت مقادیر شهادت** اما به آنکه دانستن قبول و غیر قبول
بیاید مر دلیل سایل و دلیل حاجت و دلیل مسئول عنه تا حوز میان ایشان
این دو دلیل را شهادت چگونه است تا بدانی که حاجت تمام شود یا نی و اگر
نشود بجهت معذور اما بدان که قبول یکی شهادت است و قبول این دو شهادت
و این حال مر قمر را باشد زیرا که آفتاب مر قمر را قبول کند و از هر جا
و چون اندر اسد باشد با آفتاب متصل شود اینجا دو قبول بود قبول طبیعت و
قبول خانه و اگر اندر حمل باشد با آفتاب اتصال کند و باز بمریخ متصل شود
اینجا سه شهادت بود هر قبولی را یک شهادت و اگر با این همه آفتاب
اندر اسد بود نیمه شهادت دیگر بیفزاید بران سه شهادت و اگر شمس
اندر خانهٔ خویش بود و مقبول باشد چهار شهادت بود اتصال قمر بکوکبی
اندر خانه خویش باشد و اندر وتد بود نیمه شهادت است اتصال قمر بکوکبی
سعد که اندر وتد بود و نه مدبر و قمر را نیمه شهادت است و چون قبول
کند یک و نیم شهادت است و با این همه اگر قمر را قبول نکند و آن کوکب
اندر خانهٔ خویش بود یک شهادت بود و اگر آن سعد که اندر وتد بود اندر خانه
قمر بود یا اندر شرف یک شهادت بود و اگر زایل باشد از وتد آن سعد نیمه شهادت
بود اتصال قمر از وتد بصاحب وتد یک شهادت است اتصال قمر بصاحب
حاجت ده شهادت بود اتصال قمر بکوکبی که اندر خانهٔ حاجت بود همیشه

زیاده کوی دلیل را از خداوند اثنا عشریات هر جنس حکیم خوی ای
تر بدلالت قولیست خاصه که بمطالع ناظر باشد یا بصاحب نیرین باشد که وی
دلیل شیء و اگر خداوند طالع اندر طالع بود به درجه طالع وی حق تر از همه دلایل که
دلیل از بسیاری شهادت و یاری که اندر آن باشد از خداوند خانه و خداوند شرف و خداوند
حد و خداوند مثلثه و خداوند وجه و حسل و وتد ساعت و خداوندان نیرین و اگر
دلیل اندر خانهٔ خویش یا اندر شرف یا اندر حد و مثلثهٔ خویش بود وی سزاوار
تر بود بدلالت اما بدانکه بر وزر ولایت شمس برج وی و طالع و خطوط این
دو برج قوی تر و شایسته تر و بست برج قمر و سهم السعادت و خداوندان حدود
و وجوه این دو برج غالب تر و شهادت تر ازین هر دو تر باشند بدلالت و غافل
میانش از مسئول سایل که پادشاهی او و دلالت و ولایت قوی تر و غالب تر بر هم
دلیلها و همچنین صاحب ارباح اگر دلیل از بعضی دلایل عالم باشد و بموضع خویش
نظر کند که اندر وی دلالت بود یا اندر وی بود یا نظر کند بوی خداوندان برج
یا خداوند حد حکم کن بر خیرگی حال آنچه دلیل کند بر نیکی و بدی و نگاه دار
جایگاه نحسان و در جایگاه وقت تحویل سال عالم که آن جایگاه دلالت تیر باشد
اندر مسئلها و حاجتها اگر این دلیل طالع آنجا بود و همچنین مواضع سعدان اندر تحویلها
دلیل سعادت بود چون دلیل آنجا آید یا آنجا باشد نگاه کن کجا و نه حد دلیل که
کدام جایگاه است از طالع و حالت وی اندر ذات خویش و طبع برج خویش حکم کن

بر دلالت خیر و شر آنچه واجب شود چون دانستی بنگر که کجا پیوسته است و بکه متصل می شود
و از که منصرف می شود و خیر بسایل آنجا باشد و الله اعلم **بیرون آوردن ضمیر و بیان وجوه**
از تجربه حکما اما اندر یافتن ضمیر را حیلها آن که بصورت و بسیرت و قواعد الی بود نیم شهادت
است بودن ماه اندر طالع یا اندر وتد نیم شهادت است بودن ماه اندر خانه حاجت
نیم شهادت است صاحب خانه اندر وتد نیم شهادت بود اتصال قمر بکوکب مقبول نیم
شهادت است و بهتر آن بود که سعد بود و نیکو جایگاه **قبول صاحب طالع** قبول صاحب طالع
یک شهادت است قبول صاحب حاجت نیم شهادت اتصال صاحب طالع با صاحب حاجت
بیکدیگر یک شهادت است و اگر از یکدیگر مقبول باشند دو شهادت است و اگر اندر خانها
یکدیگر بوند سه شهادت بود نقل نور نیم شهادت بود مس قمر را جمع نور نیم
شهادت بود خاصه زحل را اتصال صاحب طالع بکوکبی سعد از وتد که بپذیرد
نیم شهادت بود و اگر آن سعد اندر خانه خویش بود یک شهادت بود اتصال
سعدی که از وتد بصاحب طالع غیر قبول نیم شهادت است و چون قبول بود یک و نیم
شهادت بود و اتصال صاحب طالع بکوکبی که اندر وتد بود اندر خانه صاحب
طالع یک شهادت بود و اگر آن کوکب اندر وتد بود نیم شهادت بود و اتصال
صاحب طالع بسعدی اندر خانه حاجت نیم شهادت بود و چون میان ایشان
قبول بود یک شهادت بود اتصال سعدی از خانه حاجت بصاحب طالع نیم
شهادت بود و اتصال صاحب طالع بسعدی که وی اندر خانه صاحب طالع بود یا شرف

وی نیم شهادت است اتصال صاحب حاجت بکوکب سعد اندر طالع یک شهادت است
اتصال سعدی بصاحب طالع از خانه صاحب طالع یا از شرف یک شهادت است صاحب
طالع اندر خانه حاجت بود نیم شهادت است صاحب خانه خداوند طالع اندر وتد
بود نیم شهادت بود و اندر طالع است اگر صاحب حاجت اندر حرکت مشتعل بود
دلیل کند بر قضاء حاجت زیرا که این شهادت است بزرگ چون خداوند خانه ایش
را سوی نظر بود و قوی تر آنگه بود که صاحب طالع بخانه خویش سوی نظر کند این مقدار
شهادت که یاد کردیم **بیرون آوردن دلیل طالع یعنی مستولی** و اما مثال دلیل آن
کوکب باشد که وی مستولی بود اندر فلک بوقت مسئله یا اندر ابتدای کاری
و دلیلش هر یا وجوه بسیار است اول از طالع بنگرند و آن برج بدین و از
سهم السعادة و از خداوند ش و از خداوند ساعت و از جزو اجتماع و
استقبال که پیش از مسئله بوده است و از صاحب جزو ارعالم و از انتهاآت عالم
و از مستولی طالع سال عالم و از مستولی صاحب اجتماع یا استقبال یا از مستولی صاحب
ارباع و فصل از این دلایل که گفتم هر کدام اندر طالع زمانی قوت باشند بیشتر
یا کمتر انتهاآت یا دلیل دیگر و وی را شهادت بود اندر طالع وی دلیل باشد بنگر
بصاحب برج و بصاحب شرف و بصاحب حد و بصاحب مثلثه و بصاحب وجه و بصاحب
ساعت هر کدام از این دلیلها که گفتم اندر طالع مراعه بود یا شهادت دارد وی
دلیل باشد مثلا طالع سنبله آمد عطارد اندر طالع بود وی اگر دلیل بود چه

حوز
فرداد

عطارد آید شهادت غالب بود و دلیل بود یا اتر ازیت اما اندر برج طالع
و برج نیرین خداوند برج را پنج بهره دلالت است و خداوند شرف را سه
بهره دلالت است و خداوند حد را چهار بهره دلالت است و خداوند مثلثه را
دو بهره دلالت است و خداوند وجه را یکی بهره و خداوند ساعت را یکی بهره
و اما اندر برج سهم السعادة و برج اجتماع یا استقبال خداوند برج را سه بهره
دلالت است و خداوند شرف را دو و خداوند حد را یکی و خداوند مثلثه
را و صاحب وجه را شمار نه ازند و اگر خداوند خانه را نیز اندر طالع حظ بود
یا خداوند ساعت بود شهادت غالب تر بود و وی دلیل است و همچنین هر
چند شهادت غالب تر بود دلالت قوی تر و اگر خداوند طالع اندر وتد
بود خاصه اندر وسط السما و از حظها مر وی را بجز خداوند طالع دیگر
حظ بود وی دلیل باشد دیگر شریک بباید مگر کوکبی باشد دیگر که وی را
دلالت شرف بود یا حد یا مثلثه و بر اندر وتد بود آنگه روا بود که شریک
خداوند طالع بود و دلالت اگر خداوند طالع اندر نیمه اول بود اندر برج
و اما اگر در نیمه آخر برج بود اگر صاحب حد یا صاحب مثلثه یا صاحب وجه یا صاحب
ساعت اندر وتد بود پس دلالت شریک دلیل خداوند حظ بود اما هر وقتی که از دو
بر گذشته خداوند طالع یا خداوند شرف چون دلالت خداوند حد را بود و اندر
وتد بود وی دلیل بود و خداوند مثلثه نیز همچنین و اما خداوند وجه ضعیف است

تا آنگاه

تا آنگاه که صاحب وجه بود با این همه اگر صاحب برج آفتاب بود بمسئله روزی
یا خداوند برج قمر بود بمسئله شبی یا خداوند خانه سهم السعادة بود یا خداوند
ساعت آنگه دلالت وی قوی گردد چون اندر وتد بود یا بجایگاه نیک وی دلیل
باشد و اگر خداوند برج شمس یا خداوند برج قمر هم خداوند ساعت باشد
وی دلیلست بود که دو دلیل بهره و حظ و بقوت برابر باشد آنگاه بنگر اگر
قمر با شان یکی بنگرد یا قمر اندر طالع بخانه تقویس بود یا صاحب حد ان نیز بود کو
نوبت وی راست یا صاحب سهم السعادت بود آنگاه قوت وی را باشد و اقوی
تر آنگاه بود که قمر از طالع بوی منفصل باشد و این دلیلها که گفتیم نیک تفحص
کن و تمیز کن تا بر تو نیز معلوم شود چون اینا باب را نیک تأمل کنی و دلیل شناسی
همه بر تو آسان شود **وجه دیگر** اما دلیل طلب کردن را اندر طالع بنه دلیل است
دیگر بیار دیگر است اما آنگه اندر طالع است اول صاحب طالع دوم صاحب شرف
سیوم صاحب حد چهارم صاحب مثلثه پنجم صاحب وجه ششم صاحب
بهره که او را انتهی خوانند هفتم صاحب جهاکه وی را اثنا عشریه خوانند هشتم کوکبی
که در وجه طالع بوی منفصل شود نهم آنگه اندر طالع است و اما آنگه اندر خانهای
دیگر است اول سهم السعادة است یا خداوندش دوم خداوند ساعت سیم
خداوند خانه آفتاب بروز و خداوند خانه ماه بشب این نه که یاد کردم هر کدام
را شهادت بیشتر باشد وی دلیلست اگر خداوند طالع هم خداوند خانه نیز بود

بود یا خداوند خانهٔ السهم السعادة وی دلیلست و اگر اینکه از صاحب طالع کدخدا صاحب شرف را بود وی دلیلست و اگر این نبود بنگر بصاحب طالع و قمر کدام از ایشان که اندر وتد بود وی دلیلست و اگر هر دو اندر وتد بود هر کدام بجایگاه قوی‌تر بود وی دلیلست و اگر هر دو ساقط باشند از وتد اگر کوکبی نور یکی را بطالع رد کند وی دلیلست و اگر این نبود هر کدام که بصاحب برج خویش ناظر بود وی دلیل بود و اگر این نیز نبود هر کدام کوکب که نور ایشان یکی را بخویشتن جمع کند کوکب جامع دلیل بود **قول هرمس حکیم**

و هرمس حکیم گوید که اگر کوکبی را شهادت بسیار بود بدلالت فریفته مشو که بسیار بود که دلالت هر کوکبی را بود که وی صاحب فرودار یا متولی انتهایات یا قرانات بود یا صاحب سال و ارباع یا اجتماع و استقبال و اگر یکی ازین دلیلها را اگر گفتم ولایت بود اندر طالع دلیل وی باشد بهر جهت آنکه ویرا شهادت بیشتر بود از صاحب حظوظ همچنین بهر ساعتی بنگر بصاحب حد سهم السعادة و بصاحب حظوظ برج وی بهر ساعتی اندر هر حاجتی و شهادت جوی از جایگاه وی از طالع و بر وی حکم کن چون بدین دلالت دلیل بجویی حظ نیوفتد و همچنین بجوی دلیل را از خداوند اثنا عشریات هرمس حکیم گوید جوی وی نیز بدلالت مخصوصیت خاصه که بطالع ناظر باشد یا بصاحب برین باشد که وی دلیل نباشد و اگر خداوند طالع اندر طالع بود بهر حال طالع حق‌تر از همه دلایل که دلیل آن بسیاری شهادت و یاری گران باید از خداوند خانه و خداوند شرف و خداوند حد و خداوند مثلثه و خداوند وجه و خداوند ساعت

وخداوندان

وخداوندان بزین و اگر دلیل اندر خانهٔ خویش یا اندر شرف یا اندر حد و مثلثهٔ خویش بود وی سزاوارتر بود بدلالت اما بدان که بر قوت ولایت سهم و برج وی در طالع و حظوظ این دو برج قوی‌تر و شاهدتر و لیکن برج قمر و سهم السعادة و خداوندان حدود و وجوه این دو برج غالب‌تر و بهتر ایشان او نیز باشند بدلالت و غافل مباش از تحویل سال که یا در طالع وی و دلالت وی قوی‌تر و غالب‌تر بر همه دلیلها و همچنین صاحب ارباع اگر دلیل از بعضی دلایل عالم باشد بموضع خویش نظر کند که اندر وی دلالت بود یا اندر وی بود ناظری کند بوی خداوند آن برج یا خداوند حد حکم کن بر بزرگی جلال آنچه دلیل کند بر نیکی و بدی و نگاه در جایگاه تحویل و درجها بوقت تحویل سال عالم که آن جایگاه دلالت بتر باشد اندر مسئلها و حاجتها اگر این دلیل طالع آنجا بود و همچنین مواضع سعدان اندر تحویلها دلیل سعادت بود چون دلیل آنجا ابر یا آنجا باشد نگاه کن بخداوند حد دلیل که کدام جایگاه هست از طالع و حال وی اندر ذات خویش و طبع برج خویش حکم کن بر دلالت خیر و شر آنچه واجب شود چون دانستی بنگر که کجاست و بکه متصل میشود و از که منصرف میشود ضمیر سایل آنجا باشد

و اندر **بیرون آوردن ضمیر بچند وجوه از تجربهٔ حکما** اما اندر یافتن ضمیر را حیله آنست که بصورت و سیرت و هیئت سایل بنگر نگاه کنی که بکدام کوکب و بکدام برج ماننده‌تر است حکم سایل بر آن کوکب و آن برج کن و با دلیل یار کن از اتصال و از

انحراف این دلیل که یاد کردیم اندر ضمیر خطا نبود هیچ گونه غافل مباش از
کوکبی که اندر طالع بود و از درجه طالع ساقط نبود که ضمیر سایل ازوی بود اما
ضمیر آن بهتر است که سهم ضمیر بدانی که اندر کدام برج است و خداوندان برج مر خداوند
ساعت را چه باشد اگر هبوط بود از غم و بیماری و حبس باشد آن پرسش و اگر
وبال بود از زیانی و غمی پرسد و اگر شرف بود شادی و جاه و فرزند و اگر اوج
بود طمعی دارد یا امیدی بزرگ اما به قول الیس مصری نگر که سهم السعادت
کجا افتاده است ضمیر از آنجا بود و اگر ضمیر بجز از آن برج بود آنگاه ضمیر از حد
سهم السعادت بود یا از صاحب برج سهم السعادة واما بقول دیگران از درجه
طالع یا از دریجان یا از اثنا عشریه یا از نه بهر طالع ضمیر بیرون آید اگر صاحب
طالع یا صاحب ساعت قمر باشد و مسئله پس از استقبال باشد بهر چه ماه را پیش از
استقبال اتصال بوده باشد از مقارنه از تسدیس و از تربیع و از تثلیث و
مقابله که نزدیک تر باشد از احوالها گذشته باشد آن ضمیر و آن اتصال که از پس
استقبال باشد ضمیر از آنجا باشد که همی اندیشد یا بنا رزد اتصال و دیگر دلیل
ضمیر آنست که نگاه کنی بنظر دو کوکب که یکدیگر ناظر باشند اندر میان این دو
کوکب چه کوکب باشد ضمیر از آن کوکب است و از خانه وی و دیگر ضمیر را دلیل از
سهم ضمیر است تجربه کرده بسیار و آزموده که هیچ گونه خلاف نباشد بنگر که
صاحب ساعت اندر کدام برج است و از خداوندان برج بنگر تا صاحب ساعت و درجه

طالع

طالع بر افزای درجه کسی و پسی کان از طالع بیفکن هر کجا افتد سهم ضمیر آنجا بود
و ضمیر از برج و از صاحب بود و اگر خداوند ساعت با آخر آمده بود ساعت از
مستقبل گیر تا درست آید دیگر دلیل اندر ضمیر بگیر از درجه خداوند حد تا درجه
طالع و درجه طالع بروی افزای و از طالع بیفکن هر کجا برسد ضمیر سایل
از آن برج بود و از خداوند وی اما بهترین دلیل ضمیر آنست که یاد کردیم
ازین دو دلیل از حد و از رب ساعات اکنون یاد کنیم دانستن ضمیر دیگر
گونه که چون ماه از آفتاب باز گردد آن وقت را که نزدیک مسئله باشد از
اتصال را طالع بیرون آر که ماه با آفتاب پیوسته باشد خداوندان طالع
نگاه کن که کجاست اندر طالع سایل ضمیر آنجاست و صاحب ساعت آن
طالع و رب آن طالع و والی آن طالع هر کدام ازین دلیلها که قوی تر است
ضمیر سایل از وی است زیرا که مردم را هر عارضه که افتد بیشتر دلیل اندر آفتاب
و ماه است و این دو دلیل عمر است هر مردم را و نیز زیرا که علاج را بخت
دلیل ایشانند دیگر دلیل ضمیر از سهم الضمیر آنست که بگیر از درجه خداوند طالع تا
شمس و از اول حمل بیفکن هر کجا برسد ضمیر بر طبع و گوهر آن برج بود و صاحب وی
و دیگر دلیل ضمیر آنست که والیس مصری گوید که درجات طالع را اندر عدد ساعات
ماضی ضرب کن و آنچه شود از درجه آفتاب بیفکن و بروز و بشب آن درجه ماه
هر کجا برسد ضمیر سایل بر طبع آن برج و صاحبش بود و دیگر بنگر به دلیل اگر وتد بود

سائل از چیزی پرسد که اندر دست وی بود یا از حال گروی اندر آن باشد
واگر اندر سائل وتد بود از چیزی پرسد که طلب کند یا امید دارد که بدست خواهد
آوردن واگر ساقط بود از چیزی پرسد که از دست بیرون رفته است یا
غایب شده یا هلاک شده یا از کاری که از وی فوت شده باشد واگر دلیل اندر
طالع بود ضمیر سائل از حال تن و جان و حال زاد و عمر خویش بود و یا از حال خویش
پرسد واگر اندر بیت المال بود از اسباب زنی و یا از حصول زیان و یا از مال
واگر اندر سیوم بود از حال برادران و دوستان و سفر و علم پرسد واگر
اندر چهارم بود از حال پدر یا از حال عاقبت کارها پرسد یا از حال زمین و عقار
و ضیعت واگر اندر پنجم بود از حال فرزندان پرسد و آنچه بدین ماند واگر
اندر ششم بود از حال بندگان و حیوان پرسد یا از بیماری واگر اندر هفتم
از زناشویی و نکاح و انبازی و خصومت پرسد واگر اندر هشتم بود از مرگ
و میراث و بیم و ترس پرسد واگر اندر نهم بود از علم و دین و خواب و سفر پرسد
واگر اندر دهم بود از معاملت و شغل و پیشه و عمل سلطان پرسد واگر اندر
یازدهم بود از امید و سعادت و دوستان و عشق پرسد واگر اندر دوازدهم
بود از زیان و غم و اندوه و دشمنان و ستوران پرسد و همچنین هر یکی را از فی
کن و تامل جواب گوی چنانکه باید از دلیل و مزاجات کواکب و از طبایع بروج و صفت
خانها جواب گوی دانستن ضمیر بقول ماشاء الله هیچ خطا نکند واما دلیل جامع اندر

بابرج

باب ضمیر و کامی آنست که من تجربه کردم بنگر بدلیل تا بکه اتصال می کند پس ضمیر از
اتصالی و انصراف بود واگر اتصال نبود و نه انصراف بنگر اگر دلیل اندر طالع بود
مسئله از تن و جان است و از حال زاد و بود خویش و عمر خویش و اگر دلیل اندر
دوازدهم ساقط بود و از طالع از چیزی پرسد که از وی فوت شده باشد یا مال
غایب شده و همچنین همه خانها و اگر دلیل اندر هبوط خویش باشد و زدیده
یا از محبوس یا از حفای چیزی که هلاک شده اند و تباه شده بود و از آن پرسد
واگر اندر آخر برج ماه باشد از سفر پرسد یا از کوچ کردن واگر خداوند سیوم
اندر چهارم بود و خداوند چهارم اندر طالع از گنج پرسد یا مانند وی واگر
خداوند طالع اندر چهارم بود و خداوند چهارم اندر طالع از زمین پرسد از
اسباب واگر دلیل بصاحب ثامن یا بصاحب ثانی عشر پیوندد و صاحب ثانی
یکی از نحسان بود از مرگ یا از بیم و ترس پرسد واگر دلیل مقیم باشد از جهت
را از مسافر پرسد که کی باز گردد واگر مقیم باشد مر استقامت را از چگونگی
احوال پرسد که کی نیکو شود واگر متحیر باشد متحیری پرسد واگر دلیل با رأس اندر
اندر شرف خویش یا اندر وسط السماء از خدای عز و جل یا از کارهای خدای
پرسد واگر اندر چهارم یا هشتم بود از گنج پرسد و همچنین اگر دلیل اندر چهارم
بود یا رأس یا ذنب اندر طالع یا قمر با دلیل یا رأس یا با ذنب بود اندر
طالع یا اندر چهارم و همچنین اگر خداوند دوم اندر چهارم بود و یا صاحب چهارم

اندر طالع واگر دلیل با قمر باشد از سخن و خصومت برسد واگر ماه اندر طالع
باشد از خیر یا خصومت یا از سفر برسد واگر دلیل با ذنب بود نیز از جایگاه
کرماوکروم از سحر و جادوی برسد و چون عطارد روشنا بود در بیت بود و حقیقت
واگر دلیل با زحل بود و عطارد بوی ناظر بود و یا با عطارد و زحل بود آنوقت ناظر بود از سحر
و جادوی و بند برسد و همچنین اگر دلیل از تحت الشعاع بیرون آید و متصل شود
بنحسین یا اندر حد عطارد بود یا اندر حد زحل از جادوی برسد واگر دلیل اندر
تحت الشعاع بود از دیوانه و مصروع و بیهوشی برسد واگر دلیل یا نیز
باشد و مریخ بوی ناظر بود یا با مریخ بود و زهره بوی ناظر از تهمت رسید
از قبل زنان واگر دلیل با مریخ بود اندر طالع و برج آتشی بود از کیمیای برسد
واگر برج بر صورت آدمی بود از حرب برسد واگر طالع از خانهای عطارد
باشد و عطارد بوی ناظر بود یا دلایل اندر جایگاه عطارد باشد بوی الفعل
بود از کتاب و نامه یا از خط یا از جنگ برسد واگر دلیل اندر چهارم بود از
محبوس برسد یا از کار کهنه یا از پدر یا از اجداد یا از آب یا زمین برسد
اما به آنکه دلیل حبس چهارم است و ششم و دوازدهم واگر دلیل از زحل بود
و مریخ بوی متصل از تامن از هر کی برسد و اگر قمر منحوس بود و عطارد اندر
عقرب بوی ناظر مسئله از موسوسان و دیوانگان باشد و همچنین اگر زحل با عطارد
اندر طالع بود و مریخ اندر هفتم بی نظری از سعدان و همچنین اگر قمر اندر طالع بود

حقیقت

وزحل

و زحل اندر وسط السماء و عطارد اندر هفتم و اگر قمر و مریخ و عطارد اندر اوتاد
ثانی و دلیل نیز آنجا باشد از دزدی یا از دزد برسد و همچنین اگر زحل و عطارد
و مریخ اندر هفتم بود و قمر اندر برج از دزد یا از کشته برسد و همچنین
اگر مریخ و عطارد اندر اوتاد بود بیک درجه از دزد یا از دروغ گویان
سخنان دروغ برسد این دلایل شناختن ضمیرها دانستن ضمیر بوجه دیگر
حقیقت ضمیر از چه جهت است اگر طالع و مریخ برج نحسی بود و یا نحسی اندر
طالع بود و یا نحسی بر جایگاه طالع ناظر باشد خاصه که طالع اسد یا عقرب یا
دلو باشد یا خداوندان همین بروج یا ایشان ناظر باشند یا طالع حوت
بر جا بود و مریخ بوی ناظر بود مسئله از کم شده بود یا از گریخته و اگر نحس یا
صاحب دوم بود اندر ششم یا هفتم از طالع و طالع برج نحسی بود مسئله از کم شده
و گریخته باشد و اگر نحس یا صاحب طالع بود اندر دوم یا اندر ششم یا اندر چهارم
و نحسی اندر طالع بود مسئله از کم شده یا از گریخته بود و اگر خداوند دوم از
طالع برج ثابت بود و خداوند نحس اندر طالع بود وی دلیل بود یا صاحب طالع
اندر طالع بود یا خداوند مثلثه طالع اندر طالع بود مسئله از چیزی بود که
در امانت کرده بود و اگر طالع برج ذو جسدین باشد و صاحب آن اندر طالع بود
یا ناظر بود بوی مسئله از چیزی بود کم شده باشد یا افتاده و دزدیده باشد
و اگر طالع برج منقلب بود که خداوند نحس بوی ناظر بود یا اندر طالع بود مسئله از

چیزها بود که در دیده بوند و بر پشتی رفته بود و اگر طالع برج منقلب بود و خانهٔ سعدی
سعدین بود و اندر وی ستاره نحس بود از چیزی بود که اندر دست وی باشد
و اگر طالع خانه سعدی بود و سعد اندر طالع بود و یا ناظر بود بمثلثه خویش از
چیزها پرسید که اندر دست وی بود ولیکن اندر وی چیزی نباشد و اگر طالع
از برجهای بادی بود یا سنبله و هیچ کوکب اندر طالع نبود مسئله از حیوان
دوپایه باشد و اگر یکی کوکب اندر سیوم بود یا اندر پنجم و این برج دو جسدین
باشد مسئله از حیوان دوپایه باشد و اگر طالع برج ذوجسدین باشد
و یکی از کواکب اندر وی باشد یا ناظر باشد بطالع یا بمثلثه طالع آن
ناظر صاحب طالع بود مسئله از حیوان دوپایه باشد و اگر طالع برج
حیوانی باشد یا از چهارپایان چون ثور و تیس و حوت یا از برجهای ستوران
مسئله هم از آن جنس بود و اگر طالع از بروج سباع و نحس اندر وی بود یا بوی
ناظر بود مسئله از سباع بود و هم ترس از سباع و اگر زحل از ترس بطالع
نگرد و طالع برج ذوجسدین بود یا جوزا اندر طالع بود مسئله از پریان
و دیوان و جادویان بود و اگر بجای زحل عطارد بود مسئله از علما و نجوم
و ضبون گران و کاهنان و خداوندان وهم و بازیگران و صناعان بود
و اگر طالع از برجها بود که بر صورت آدمی است یا برج ذوجسدین و شمس
بوی ناظر بود مسئله از ملوک بود و اگر بجای شمس مریخ بود مسئله از امیران

ودرزدان

و دزدان بود و اگر مشتری بود از اجناس او بود و همچنین از جوهر زهره و عطارد
و قمر بگوی

دانستن ضمیر که از چه چیز است

اگر طالع برجهای آتشی بود از گوهر آتش بود
و اگر راس با مشتری یا قمر یا زهره اندر طالع بود یا ناظر طالع بود از گوهر
آبی پرسید و اگر زحل یا مریخ یا عطارد یا شمس اندر طالع بود یا ناظر از جوهر آتشی
پرسید و اگر از این کواکب دو یا سه اندر طالع بوند یا ناظر بنگر هر کدام قوی
تر باشد و بدرجه طالع نزدیکتر وی اولیتر و اگر طالع از مثلثه خاکی بود از
نبات زمین پرسید و اگر راس با قمر یا مشتری یا زهره و اندر طالع بود یا
ناظر بود بطالع از نبات آبی پرسید و اگر مریخ یا زحل یا شمس یا عطارد ناظر
بود و یا بطالع از نبات پرسید و اگر طالع از مثلثها بادی بود از حیوان پرسید
از مرغان آبی یا ماهی خاصه که مشتری اندر وی باشد یا زهره یا بطالع ناظر
باشند و چون زحل یا مریخ نگرنده باشند یا اندر وی باشند از حیوان وحشی یا
از حیوانی که اندر میان سنگها یا کوهها بود یا از مرغان یا از دوپایه و اگر
راس بود از چهارپای پرسید و اگر زحل بود از هوام زمین پرسید و اگر
مشتری بود از چهارپای پرسید و اگر عطارد بود از مرغان و اگر قمر بود
از آدمی و اگر شمس بود از ملوک پرسید یا از اشراف یا از بهایم زمین که پای
بسیار نباشدش و دیگر اندر سلطانیت کواکب بران دلیل که مشتری را پادشاهی
بر پیلانست مریخ را بر خوک عطارد را بر خران قمر بر گاوان شمس بر اشتران

همچنین هر یکی را حکم کن **فصل** دیگر اندر دقایق ضمیر اگر دلیل آفتاب آید و اندر
طالع بود پاکی مکرمت سایل باشد و اگر زهره باشد پاکی حفظ سایل باشد
و اگر عطارد بود پاکی زبان و پاکی الفاظ سایل باشد و اگر ماه باشد دلیل کند
که منو سایل پاک نهاد باشد و اگر زحل بود دلیل کند که مکرمت سایل با احتیال آمیخته
است و اگر مشتری بود حفظ وی پاک باشد از زنا نیتها تا بکار و اگر مریخ
بود نطق وی بحجت بسته باشد و اگر آفتاب دلیل آید اندر وسط السما و دلیل
نطق است بر سیاست و مریخ دلیل درست باشد سیاست و مشتری دلیل
عدالت و زحل اندیشه را دلیل کند با هلاکی و تباهی و اگر زهره بود دلیل دوستی
و مهربانی باشد و عطارد دلیل احسان و سخن گرم و قمر با انصاف و اتصال
نگرند آن قدر حکم کن که هر کوکبی که اندر طالع باشد دلیل وی بیشتر اندر مکرمت
بود و هر کوکبی که اندر وسط السما باشد دلیل سیاست بود با درست این دلیلها
که یاد کردم اگر کواکب سعود باشد دلیل همانست که گفتیم و اگر منحوس باشند یا
راجع باشد دلیل کند بدان که بد کار و بد سر باشد و ضعیف رای و بد خو
این که یاد کردم آنست که بنگری بوقت سایل که نزدیک تو بیاید بدانی که بچه
حال خواهد آمدن و هر سایل که نزدیک تو آید بنگر که حساب طالع تو از این
طالع سایل بکدام جایگاه است و بچه صفت است آن با جاهای که میان تو و میان
سایل بود آن باشد و دیگر باید او بر خبر ضمیر احوال خویش بنگر و معلوم کن که متولی

طالع و هر وقتی که سایل نزدیک تو آید بدان طالع سایل بنگر تا مستولی طالع تو
کجا افتد و بچه صفت است و بکدام برج نظر دارد و بطالع زمانی سایل نگر
صفت است با جاهای که میان تو و آن سایل رود و از آنجا توان دانستن
زیرا که سایل بباید بطالعی که مستولی طالع سایل بر طالع مراد شمس بود
و بنظر تربیع سوی بسته گفتم که با بستهزا و عداوت سخن آید مرد و خشم
درشت متوآید و تو به کرد این که یاد کردم بسیار وارد شود و چون دلیل
اندر وسط السما بود و کوکب علوی باشد دلیل اندر کارهای بزرگ باشد
با سلطان پیوسته و اگر کوکب سفلی باشد دلیل از پیشه و از خدمت و معاملت
بود و اگر برج وسط السما خانه کوکب علوی بود همان آید که گفتم و اگر
وسط السما خانه کوکب سفلی باشد همان دلیل کند کوکب سفلی اندر وی
و اگر کوکب علوی بخانه سفلی بود و یا سفلی بخانه علوی حکم آمیخته کن این دلیلها
که گفتم بسنده است در یافتن را **فصل** چون کوکبی را دلیل سایل یابی
و مقیم الحال باشد مرحبت را دلیل متحری باشد سایل را اندران برج که نشاند
است و اگر مقیم باشد استقامت را استقامت که پیش کار بود و یا از کاری باز
گردد که ناصواب بوده بود بصواب رود و اگر کاری آغاز کرده باشد بر جهت
کوکب چون مستقیم شود آن کار فرو ماند و اگر بوقت استقامت کوکب آغاز کرده
باشد آن کار را پایدار باشد تا بوقت رجعت کوکب باید ساختن یا از ایل گشتن آرزو تند

همچنین حکم جدا رند خانه قمر را اگر دلیل کوکبی باشد کر وی زیر شعاع باشد
و دلیل ضعیفی آن کار بود کر سایل ازان کار بپرسد و اگر دلیل سایل از بیمار
بپرسد علامت هلاک بیمار باشد از بیماری سهل و دق و دیوانگی و آنچه
بدین ماند و اگر دلیل از سعدی باز گردد و بسعدی پیوندد این دلیل نیک بختی
باشد و سلامت اندر کارها و اگر از نحس باز گردد و بسعدی پیوندد از
از بدی رستن باشد و به نیکی پیوستن و اگر از سعدی باز گردد و بنحس پیوندد
این علامت بد باشد کی از نیکوئی جدا شود بمذلت و مشقت و محنت رسد
و اگر از نحس باز گردد و بنحس پیوندد این علامت بدبختی باشد و همچنین حکم کن
بکوکبی که از وتد باشد باز گردد و بکوکبی پیوندد که ساقط بود یا از ساقط
جدا شود و بوتد متصل شود هم بران صفت که از سعد و نحس یاد کردم قیاس
کن و اگر کوکبی از شرف باز گردد و بکوکبی پیوندد که اندر هبوط وی بود یا از
هبوط بشرف و همچنین سریع السیر بود یا از بطی السیر گردد یا بطی السیر بود
سریع السیر گردد یا از شمالی بجنوبی یا از جنوبی بشمالی متصل شود یا از
اوج بحضیض و یا از حضیض باوج متصل شود همچنین حکم کن از سعادت
بنحوست و از نحوست بسعادت چنانکه برتر مثل زدم ضمیر هم بوجه دیگر
اگر دلیل اندر طالع باشد یا اندر خانهٔ خویشتن یا اندر حد خویش یا بصاحب
خانه بخویش نگرد و نه هر سایل اندر کار خویش بود و از زاد و عمر خویش و اگر

بنجبوبت

باکر

بکوکب دیگر پیوندد و هر اندر کار کسی دیگر دارد و اگر بهفتم نگرد یا بصاحب
او یا اندر خطوط برج هفتم از جهت کسی دیگر بپرسد و اگر اندر طالع کوکب
غریب بود ضمیر هم از جهت کسی دیگر بود و اگر بکوکبی نگرد که اندر دوم باشد یا
صاحب دوم را نگرد یا سوی مشتری نگرد و نه پرسایل اندر شغل مال باشد یا خزانه
انتقالی اگر اینکه گفتم بصاحب سیوم بود یا بسوی مریخ نه پرسایل از شغل
برادران بود یا سفر و اگر دلیل اندر چهارم بود یا بصاحب چهارم نگرد شغل
وی اندر آبادانی بود خاصه که چون زحل را اندر وی شهادت بود و اگر
شهادت مر آفتاب را بود از قبیل پدر پرسد و اگر ماه را بود از قبیل مادر پرسد
یا از قبیل خبر مرده و گم شده و اگر زحل باشد از کارها مبهم و قدیم پرسد
از روی آبادانی و اگر مشتری بود از قبیل پدر یا از قبیل گنج و زینهاری
بود و هر دلیل که اندر وی منحوس بود یا بهبوط باشد مرگ و نحس و ویرانی
بود و اگر مریخ بود خصومت و حرب و دزدی و گریختن و مرگ فجاة باشد
و اگر دلیل اندر پنجم بود یا بصاحب پنجم پیوندد یا کوکبی باشد اندروی یا عطارد
و مشتری را اندر وی شهادت بود ضمیر سایل از شغل فرزندان بود یا مال
پدر را طلب کند یا کوچ کردن باشد و اگر دلیل اندر ششم بود یا بصاحب ششم
نگرد یا مریخ را اندر وی شهادت بود ضمیر سایل از شغل بیماری بود یا از
قتل حیوان یا جنس چیزی را طلب کند یا از محبوس چیزی را پرسد و اگر دلیل

اندر هشتم باشد یا سوی کوکبی نگرد که اندر هشتم یا بصاحب هشتم نگرد شغل سایل
اندر کار انبازی بود یا معاملت یا خصومت و دعوی و اگر زهره را اندر وی
شهادت بود از قبیل زنان برسد و همچنین اگر شهادت عطارد و مشتری
را باشد از قبیل زن و انباز برسد و اگر اندر هشتم بود یا بصاحب هشتم نگرد
یا بکوکبی که اندر هشتم بود ضمیر سایل اندر شغل میراث بود یا از مرگ یا از کابین
و جهاز زنان و کار کتابت و یا دعوی و یا مال ضایع شده طلب کند و اگر
دلیل اندر نهم بود یا بکوکبی نگرد یا صاحب نهم و یا بمریخ نگرد از تسدیس یا
تثلیث یا بکوکبی نگر که تحویل خواهد کردن و یا بکوکبی که نگرد که زایل خواهد شدن
ضمیر سایل اندر کار سفر بود یا اندر کار دین یا چیزی ضایع گشته را طلب خواهد
کردن و اگر دلیل مشتری بود اندر وی اندر دین و طاعت و مال بود و اگر
ماه بود نامه و خبر بود و همچنین هر کوکبی را باندازه حکم کن و اگر دلیل اندر
دهم بود و یا متصل شود بکوکبی که اندر دهم بود یا بصاحب وی یا با آفتاب پیوندد
و شغل سایل اندر کار سلطان بود و اگر کوکبی سفلی بود اندر کار و پیشه بود
و اگر شهادت زهره را بود شغل وی اندر باب زنان بود و یا بچیزی که بزنان
منسوبست و اگر دلیل اندر یازدهم بود یا بصاحب یازدهم متصل شود یا بکوکبی
که اندر وی باشد ضمیر اندر کار دوستان بود یا از امیدی که بدو رسد یا از
قبیل فرزندان برسد یا مال سلطان را طلب کند یا چیزی برسد که آن خیر

و سلطان

ر سلطان را بکار آید یا بکسی پیوستن خواهد و اگر دلیل اندر دوازدهم بود
یا متصل بود بکوکبی که اندر دوازدهم بود یا بصاحب دوازدهم یا شهادت
زحل و عطارد را اندر وی ضمیر سایل اندر کار دشمنان بود یا اندر کار مکر
و حیلت یا از غم و زندان برسد یا از مرگ یا از دزدی و گم شده یا از
بهر خود کسی برسد **دانستن آنکه ضمیر سایل اندر کدام خانه است** اگر دلیل
اندر طالع باشد بنگر عطارد را که بوی نظر هست یا نه و اگر نظر باشد باید
گفتن که ضمیر اندر طالع است و اگر دلیل آفتاب و مشتری باشد ضمیر اندر غم مال
باشد و اگر دلیل اندر برج دوم بود و مشتری بوی ناظر ضمیر هم اندر دوم
بود زیرا که مشتری دلیل مالست و اگر مریخ را شهادت باشد ضمیر هم از
قبیل زنان بود دیگر دلیل اندر برج سیوم بود بنگر که مریخ و قمر بوی ناظر هست
یا نی اگر ناظر باشد هم اندر سیوم بود و اگر دلیل اندر چهارم بود اگر آفتاب
و ماه و زحل و مشتری را شهادت بود دلیل بر آنکه ضمیر اندر چهارم است و اگر
دلیل اندر پنجم است اگر مشتری و زهره و عطارد اندر وی شهادت بود
بر آنکه ضمیر اندر پنجم است و اگر دلیل اندر ششم بود هر کدام کوکب را که اندر
وی شهادت بود ازین هفت کواکب بر آنکه ضمیر هم اندر ششم است
خاصه مریخ را که وی هیچ گونه خطا نکند و اگر دلیل اندر هفتم باشد و زهره
و عطارد و قمر را اندر وی شهادت بود ضمیر هم اندر هفتم بود خاصه اندر کار

زنان واگر شهادت زحل و مریخ بود ضرر از دعوی و خصومت بود و چون
شهادت مشتری را بود ضرر از وکیل و صاحب شغل بود اگر مشتری راجع
باشد اندر کار وکیلی و صاحب عمل بود واگر دلیل اندر هشتم بود و زحل
و مریخ را اندر وی شهادت بود و صاحب ساعت را بدانکه ضمیر اندر هشتم
است اگر دلیل اندر نهم بود و شمس و مریخ و قمر را اندر وی شهادت بود
سیاره تحویل کننده را او تاد زایل و تثلیث و تسدیس بود بدانکه
ضمیر هم اندر نهم است واگر دلیل اندر دهم بود از هفت کوکب هر کدام را
باشد یکی شهادت بود ضمیر هم اندر وی بود واگر شهادت کوکب علوی
را باشد یا صاحب شرف را یا کوکب شرف را ضمیر اندر باب سلطان بود
واگر دلیل اندر یازدهم بود شهادت زهره و مشتری و عطارد را بود بدانکه
ضمیر هم اندر وی است خاصه که چون مشتری باشد واگر دلیل اندر دوازدهم
بود و شهادت زحل و مریخ و عطارد و قمر را بود بدانکه ضمیر هم اندر وی است
خاصه که زحل و عطارد و قمر شاهد باشند این است دلایل ضمیر دانستن چگونگی
سایل و حرفت و پیشه او طالع بنگر که دلیل را که یابی اگر دلیل کوکبی باشد
ساقط از وتد یا اندر برج غریب سایل مردی مجهول باشد چون اگر از
وتد ساقط بود ولیکن اندر حظوظ خویش باشد بدان مقدار معروفی
باشد او را مثلا اگر دلیل اندر ششم بود و اندر حظوظ خویش نام دی نام جهان

بیلمان

پایان بود چنانکه رایض و ستوردار و شبان و آنچه بدین ماند واگر نحوس
باشد اندر وی نه زشت کاره و زشت روی باشد اگر دلیل زحل و مریخ باشد
و حالی السیر بود سایل مردی وحشی طبع بود واگر مشتری و زهره باشد
سایل چنگ زن نگ باشد یا برده فروش واگر عطارد و ماه باشد سایل
نخاسی بود یا برده فروش یا چنگ زن بود اگر دلیل اندر وتد بود مردی
معروف باشد باندازه قوت کوکب اگر اندر خانه آفتاب و مشتری باشد
معروفی وی از قبل سلطانان بود واگر ناظر اندرین میان عطارد بود
معروفی وی اندر بازرگانی و علم و حکمت بود [illegible] اندر
شمار آبادانی کنندگان باشد چنانکه چون روایل و کشاورز واگر دلیل
زحل باشد زحل اندر طالع و قمر بوی ناظر بود از تثلیث و تسدیس اندر
برج خاکی یا آبی این مرد با بستانیان باشد واگر عطارد ناظر باشد تمام
باشد که زینها صنعت کند و خداوند مکرت بود و دوست علمان و
محتال بود واگر دلیل مشتری باشد اندر طالع و عطارد بوی ناظر این
مرد خداوند ادب بود و پاک حفظ و زبان آور واگر مریخ باشد دلیل
و عطارد با وی یار باشد این مرد خداوند احتیال باشد و دزد و کیمیاگر
باشد و زراق و مرد تمام دیگر را و کوکب را هم بدین قیاس حکم کن
واگر دلیل سفلی مقابله کواکب باشد این مرد سخن چین بود و خداوند شر

بابیرتایان

واگر در هبوط خویش باشد یا راجع این مرد بهتان زننده بود و نکوهیده اگر
دلیل مریخ بود اندر خانهٔ زهره و زهره در خانهٔ مریخ بود این مرد سخن چین
بود و اگر عطارد با مریخ بود و زهره اندر وسط السما یا مریخ اندر وسط
السما بود و زهره بوی ناظر ایشان هر دو شرقی باشند پس این سایل
معروف بود و دو سخن چینی و حریص بود اندر آن کار اگر زهره و مریخ هر دو بیکدیگر
ناظر باشند از چهارم و هفتم پس این سایل سخن چین باشد مرد یا زن و اگر
شرقی بوند آشکارا بوند بدان کار و اگر غربی بود پنهان بوند در آن کار
اگر صاحب ساعت و صاحب طالع و قمر و خداوند برج قمر یا صاحب مشتهٔ (؟) قمر
اندر تحت الارض باشند این سایل استهزا کننده بود و آزماینده اگر فوق
الارض بود نیکو بود اگر چنان بود که بعضی ازین دلایل تحت الارض بوند و بعضی
فوق الارض این مستهزی استهزا خویش پیدا کند اگر دلیل ناظر کوکبی باشد
بتثلیث یا تسدیس این مرد خردمند بود و آمیزنده بود و آرمیده و آمیزنده
بود با مردمان و دوست دارنده سفر باشد و اگر مقارن باشد خداوند
اسرار بود و کارهای پنهانی بباطن کند و اگر دلیل اندر برج منقلب باشد
این سایل ناشکیبا بود و خلاف کننده بر همه کارها را و متلون باشد و
سبکسار اگر اندر برج ثابت باشد صابر بود اندر رنگ (؟) او به ورهاب (؟) کار
بود اگر اندر برج ذو جسدین بود این مرد دو روی باشد اندر همه کارها

وخداوند

وخداوند صناعت باشد و حیله گر بود اگر دلیل کوکب سعد باشد اندر برج نحس
و نحسی بود ناظر این مرد و جامه زشت بود و ارسنق (؟) بود و باطن وی پاکیزه
و اگر دلیل کوکب سعد باشد اندر برج سعد و سعدی بوی پیوسته ظاهر
و باطن او لیکن چون سایل پاکیزه بود اگر دلیل کوکب نحس باشد اندر برج سعد
ظاهر این مرد بهتر از باطن باشد چنانکه مرایی بود یا منافق و اگر دلیل
کوکب نحس بود و اندر برج نحس ظاهر این مرد و باطنش تباه بود و بدبخت
و نکوهیده باشد و همچنین دلیل کند سهم الغیب که گفتم اگر سهم الغیب اندر وتد
باشد مردی پاینده باشد اندر رو (؟) خویش و اگر سهم الغیب منحوس باشد بنظر
بالحد (؟) یا به برج ظاهر این مرد بد بود و همچنین اگر خداوند سهم راجع بود
یا نحس باشد باطن وی همچنین ظاهر منحوس باشد بد و تباه اگر خداوند سهم اندر
برج ذو جسدین باشد از دین به دین اندر آینده بود بر یک دین پای
ندارد و اگر سهم الغیب اندر طالع بود بسعدی پیوسته یا خداوند طالع با وی
باشد یا کوکب سعد فکرت سایل قوی باشد اندر هر چه اندیشد و اگر نحسی پیوسته
باشد فکرت وی همه هوس بود و اگر سهم الغیب اندر نهم باشد و خداوند نهم
به برج سهم ناظر بود و خداوند طالع بتثلیث یا تسدیس ناظر بود دلیل کند که
سایل زاهد گردد و اندر و بنام وی ماند خاصه که مشتری را اندر وی
شهادت بود و همچنین بود اگر خداوند نهم اندر طالع و سعد بود و اندر طالع سهم (؟) برند

دینش

بجماعت باشد خانه وی جایگاه بجز دان و نیک مردان بود و اگر نحس باشد
خانه وی جایگاه دزدان بود و همچنین اگر خداوند طالع اندر نهم بود هم
برین قیاس حکم کن و اگر دلیل اندر یازدهم بود دوست روی بود و خود
منه و با همت و اگر اندر پنجم بود مزاج کننده و گشاده طبع بود و اگر
اندر سیوم بود خرسند بود و آمیزنده و اگر اندر دوم بود تباه کننده مال
بود و اگر اندر چهارم بود طبع بود و آبادانی کردن دوست دارد و اگر
با نحس مقابله باشد از جای فرو افتد یا از سلطان در آسیب افتد
به جوی و معنی بود اگر اندر ششم باشد وحشی طبع و بیمارناک بود
و دل با جوان در پیوسته و اگر اندر هفتم بود جمع مردم زنان رونده یا
انباز و وزن کننده بود و اگر سیم نحس مقابله بود آن نحس خداوند ششم
یا خداوند هفتم بود بیماری و مرگ رسد او را از سبب انداختن یا خصومت
رسیدنش و اگر اندر هشتم بود ضعیف دل و مرده روی بود و میراث
جوی و دل نگاه مردمان پیوسته و اگر اندر دهم بود خداوند همت بود و پیشه دار
بود یا سلطانی بود و اگر اندر دوازدهم بود دشمن روی باشد و بد مهر و بد اندیش
بود و به شغلها خاصه اندر ستم کاری و اگر نحس پیوسته بود یا سهم السعادة نحس
کشته بود و با وی باشد اگر نحس کننده خداوند هشتم بود یا خداوند هفتم سایل
کشنده بود خویشتن را یا کسی دیگر را بکشد و اگر نحس دیگر اندر وسط السماء

باشد اما

باشد اندر برج ذوجسدین این سایل کسی را بر سردار کند یا خود بر سردار شود
این مثلها که نموده شد قوی تر آنکه بود که این دلیلها چون خداوند طالع را
بود و این مثلها که نمودیم یاد دار

دانستن خوی و طبع سایل و سیرت وی تمامی

اگر دلیل کوکبی باشد سعد اندر طالع و سعود اندر حظوظ خویش دلیل
کند که این سایل آهسته و رحیم دل و حلیم باشد و بهتر آنگاه باشد که اندر برج
ثابت بود و اگر نحس ناظر باشد بکاهد از سعادت وی باندازه قوت نحس و اگر
سعد ناظر باشد سعادت و نیک خویی و حلمی زیادت باشد و اگر دلیل نحس باشد
سایل خداوند خشم و بد کردار و بد طبع و خلاف کننده و خشمگین باشد و اگر سعدی
بر وی ناظر بود بکاهد از نحوست وی و اگر نحس ناظر بود زیادت کند بر بد خویی
و بدطبعی و نابکار باشد و اگر این دلیل اندر برج منقلب باشد این سایل اندر
گفتار و رفتار چست جنبان باشد و بر خویشتن لرزنده باشد و بر یک حال نایستد و
آهسته نبود اندر کارها و بتر آنگاه بود راجع باشد هر مرادی که دارد بخلاف
مراد وی بر آید و اگر اندر برج ثابت بود این مرد چیره کار بود و آهسته و
درست کار و راست کار و در خشم کم بود و اگر اندر برج ذوجسدین باشد اندر
میان بود بر آهستگی و نا آهستگی و خداوند اندیشه بسیار بود و اگر عطارد بر آن
دلیل ناظر بود خداوند پیشه سبکسار بود و دوست دار سخن و فهیم بود و اگر اندر آن
میان مریخ یار باشد مردی ستمکار بود و اندر روی سخنان بد گوید و اگر زحل ناظر بود

برتر بود و دوست دارندهٔ آب و زمین باشد و سودا آمیخ بود و دزد و اندرشش
و سفله بود و اگر مشتری ناظر بود پاک دل بود و خوب روی و نیک محضر و شیرین چشم
و دوست دارندهٔ مال و بخیل بود و اگر مشتری اندر هبوط بود یا منحوس بود مرائی بود
و اگر زهره ناظر بود خداوند لهو و لعب و طرب بود و کاربنده بکار زنان و اگر ناظر قمر
بود سبک رای و سبک اندام بود و بی قرار باشد اندر کارها و سخن گوینده و در کار
باشد و آمیزنده با رسولان و صاحب خبران و اگر ماه تنها باشد اندر درجه طالع
مردی بی عقل و بی اصل و معرض و دع باشد و اگر زحل با وی یار باشد زشت روی و ابله و نادان بود
و اگر قمر اندر سیوم بود منحوس گشته بمریخ و زحل معیوب چشم بود خاصه اندر برج سرطان
و اسد و دلیل را هر کجا یابی باندازهٔ سعادت و نحوست او آن حکم کن یا دلیل یا دیگر
تا پوشیده نشود و اگر دلیل ماه باشد اندر طالع یا ماه اندر طالع بود یا دلیل پیوسته
با دلیل اندر طالع بود و ماه بوی پیوسته این مرد نیک بود و چاپلوس اگر برج
منقلب بود و اگر برج ذوجسدین بود و عطارد بوی نظر دارد این کس صاحب نامه
و خبرها و سخنها بود و سخن چین باشد و اگر دلیل ستارهٔ نر باشد اندر برج
ماده ظاهر مردان و باطنش باطن زنان و اگر دلیل ستارهٔ ماده باشد
و اندر برج نر ظاهرش ظاهر زنان بود و باطنش باطن مردان و اگر این دلیل
اندر برج ذوجسدین باشد هر دو فعل دلیل کند و اگر این دلیل اندر زنان بود
اندر برج ذوجسدین زن با زن گراینده بود و اگر مرد باشد این مرد هم غلام

بارگی کند و هم فعل مخنثان کند و تیر آنگاه بود که اندر برج وبال بود یا اندر
برج هبوط یا نحس بوی ناظر این مرد اندران کار نیک بیهوده بود اندر میان
مردمان و اگر آن دلیل اندر حد زهره بود که اندر مرد گفتم تیر بود
این مرد ناشکیبا بود اندر کار خویش و اگر زن باشد اندر حد عطارد
و مریخ بوی بتر تر باشد و اگر اندر برج منقلب بود این مرد کار خویش
پیدا کننده بود و بی شرم بود و اگر اندر برج ثابت بود اندران باب
صبور بود و بی پشیمانی و اگر زحل ناظر بود زشت و نازیبا بود و اگر
مریخ ناظر بود اندر کار فحش متوانی باشد از همه روی حرام را دوست دارد
و اگر مشتری ناظر بود این مرد ازان کار باز ایستد و با کار لبس کند یا سیم دهد
بران کار و گرد عمال ان گردد و اگر عطارد ناظر بود لطیف طبع و زیبا
بود اندران کار و گرد پیشان و نیکو رویان گردد و اگر زهره با عطارد
ناظر بود لطیف طبع و زیبا بود و مریخ باشد و مقبول هر یکدیگر را پیوسته
دل بعشق مشغول باشد آن ستاره که اندرین باب دلیل کند هر کجا باشد
بنگر چهارم برج ازان ستاره اگر خانه زحل باشد با این دلیل جفت اندر خانه
زحل باشد جایگاه خلوت وی ویرانی و دیه ها بود اگر خانه مریخ باشد جایگاه
خلوت وی گلخن و آتشکدها بود و اگر با زهره و مشتری باشد جایگاه خلوت
وی بر بساطها و جایگاه خرم بود و اگر شمس بود جایگاه خلوت وی ایوانها

و سراپها و جایگاه بزرگان بود و اگر عطارد بود جایگاه خلوت را ی
نزدیک کتاب خانها ی و راههای و دبیرستانها بود و اگر قمر بود نزدیک
حوضها و آبهای روان بود و دیگر که متصل است با اندازه اتصال
حکم کن جایگاه خلوت را **در بیرون آوردن جنی و معرفت آنکه در دست چیزی**
هست یا نه اگر کسی سوال کند که اندر دست من چیزیست بود که چیزی نباشد
و لیکن وی بران چیز که بر سر چیز کرده برد هر چند که چیزی باشد یا نی چون
کرده باشد بر موی هر چیزی حکم آن چیزی باشد و اگر خود اندر دست چیزی هست
و سوال کند اگر خواهی که بدانی که اندر دست سایل چیزی هست یا نی بنگر تو اگر
صاحب طالع یا صاحب ساعت یا صاحب برج خویش متصل بود و مقبول باشد پس اندر
دست چیزی دارد و اگر اتصال نبود بکلی ازین که یاد کردیم که هیچ چیز نبود اندر دست
سایل و به لغت پارسی **دانستن جوهر چیزها و جوهر وی** طالع بنه و اوتاد راست کن و دلیل
بیاکن جی جوهر جی از جوهر طالع گوی و لون آن چیز از لون صاحب ساعت گوی و
طعمش از صاحب حد طالع بگو و عدد آن چیز از قمر تا عطارد گوی وی از جایگاه صاحب
طالع از ارباع شمس و ارباع فلک **معرفت** جوهرجی اگر طالع برج آتشی بود آن
چیزی بود که اندر آتش آمده بود یا از بهایم بود یا از حیوانی و اگر برج خاکی باشد
از معدن زمین بود یا از نبات یا از خاک و اگر بادی بود جانور باشد یا چیزی باشد
که اندر هوا پرد یا چیزی باشد که از هوا از سرد رخشان بود و اگر برج آبی باشد و آن

چیزی

چیزی باشد آبی یا نمناک یا مانند وی **معرفت** لونها جی اگر صاحب ساعت شمس بود
زرد و خام بود همچون زبانه آتش و اگر زهره بود سپید بود و اگر عطارد بود آسمان
گون بود و اگر قمر بود میگ سبز بود و اگر زحل بود سیاه بود و اگر مشتری بود
گندم گون بود و اگر مریخ بود سرخ بود و نیز دلیل گیر از الوان برجها و ارباع
فلک یا خداوند ساعت بنگر صاحب ساعت اندر کدام برج است و لون آن
برج چیست و بکدام ارباع است از فلک لون صاحب ساعت با لون آن برج یا لون
ارباع فلک قیاس گیر و بنگر که بکدام خانه است یا وی نیز برآمیز و با کی متصل است
از لون آن کوکب که متصل است نیز با وی بیامیز تا بدرست شناخته آید بدین مثال
دانستن لونهای کواکب قمر سفید است که بر زردی زند زهره زرد است و سفیدی و سرخی
بوی آمیخته عطارد اندر وی سیاهی و سفیدی و روشنی زحل سیاه است همیشه
مشتری سرخ ملیح مریخ اندر وی چیزی سفید است گاه گاه سیاهی آفتاب زرد است
گاه گاه وی سرخ است سیاهی اما این الوان که یاد کردیم این لباس کواکب است
که چون بمزاج کواکب دیگر باشد یا نحز یا بارباع یا برج مختلف شود رنگ
خوش این الوان ظاهر تر باشد رنگ تفحص کن **دانستن الوان بروج** حمل
سرخ است و تنگ ثور سفید است سخت سفیدی و گران و جوزا سرخ است اندر وی
باریکی است سرطان سفید است سخت سفید اسد سفید است با سرخی سنبله سفید است
و سبز است میزان سفید است با سبزی عقرب سبز است و زرد قوس سفید است تابان

چون سیاه و تاریک است و بو یک سیاه است نحس سیاه حوت سفید است
الوان ارباع فلک از طالع تا چهارم سرخ است از چهارم تا هفتم سیاه است و از
هفتم تا دهم سبز است و از دهم تا طالع سفید است معرفت الوان خانهای فلک
طالع اغبر است دوم و دوازدهم سبز است سیوم و یازدهم زرد است چهارم و دهم
سرخ است پنجم و نهم سفید است ششم و هشتم سیاه است هفتم تاریک است بود
آن ساعت که آفتاب فرو شود معرفت عدد چی درون وی بگیر از درجه قمر تا
درجه عطارد و درجات جمع کن بنگر میان ایشان از برجها جفت بود این چیز
بیشتر از یکی بود یا چیزی بود پیوسته و اگر میان ایشان از برجها طاق بود
یک چیزی بود تنها و یکی و اگر عدد بسیار بود از درجات قیاس کن و اگر قمر
و عطارد هر دو اندر یک برج باشند و اگر برج منقلب بود عدد بسیار بود
و اگر ذوجسدین بود دو بود یا چهار یا چیزی باشد مرکب بر یکدیگر چسپیده
و بافته یا تافته و اگر برج ثابت بود یک چیزی بود تنها بنگر دلیل چی را
و اگر اندران برج که هست اندر وجه اول بود از یکی بود تا ده و اگر اندر وجه
دوم بود از ده بود تا صد و اگر اندر وجه سیوم بود از صد بود تا هزار
وجه دیگر بنگر که اندر طالع چند کوکب است اگر یک کوکب بود یک چیز باشد
و اگر دو بود دو و اگر سه بود سه وجه دیگر بنگر که عدد چیز چند و اجب گردد
و اگر زیادت از یکی و دو و سه باشد بنگر که دلیل چی اندر کدام برج است و کدام

ستاره

ستاره است و سال صعوبی آن دلیل چند است بعد از وی باشد و اگر اندر هبوط
بود و اگر اندر مثلثه خویش بود اندر ده ضرب کن و اگر اندر شرف بود
در صد ضرب کن و اگر اندر خانه خویش باشد اندر هزار ضرب کن و چون
کوکب راجع آید از آنچه برون آید نیمه‌ای کم کن و اگر محترق باشد باندازه
درجه احتراق کم کن مثلا دلیل از آفتاب شش درجه است با احتراق نیم
از آنچه از عدد بیرون آید کم شود و اگر بچهار درجه بود ثلث از آن بود باقی کم
شود و اگر دو درجه بود ربع از عدد ماند باقی کم شود و اگر راست به درجه
احتراق باشد کم شود هیچ نماند و باز بنگر که به دلیل که نظر دارد اگر کوکب سعد
ناظر بود زیادت کند باندازه قوت خویش چنانکه یاد کردیم از عدد و اگر کوکب
نحس باشد نقصان کند و اگر دلیل با راس باشد چهار یک آن عدد که از دلیل برون
آمده است بیفزاید و ذنب ربع آن عدد بکاهد و اگر دلیل با شمس باشد هیچ
زیادت نکند و کوکب سعد زیادت کننده را همچنان نگاه دارند بر جهت و
احتراق که دلیل را نگاه داشتی نحس کاهنده را نیز همچنان اگر دلیل آفتاب بود
و سعدها وی مقارن بود هیچ نیفزاید و اگر نحس مقارن بود هیچ نکاهد و آن کوکب
که افزاینده و کاهنده بود مر عدد را بنگر اگر در برج ذوجسدین باشد تضعیف کن
عدد وی را اگر نحس بنظر مودت بیفزاید و با جتماع و مقابله و تربیع بکاهد این باب
همچنین باب حساب دیگر خداست که اندر باب زاید الزواید و ناقص النواقص

اندرست کر سعدان بتثلیث و تسدیس و قران بیفزاید و نحسان به تربیع و مقابله
و قران کم کند و البس مصری گوید بگیر از درجهٔ وتد چهارم از طالع تا درجهٔ شش
آنچه بهای او بعدد آن درجات آن باشد عدد چیز و دو ریوش گوید بنگر اگر دلیل
اندر برج مجسده یا برج کثیر الاولاد عدد بسیار بود و اگر برج منقلب بود همچنین
و اگر برج ثابت باشد کمتر باشد عدد و یکی چیز بود این باب را نیک تامل کن که
بسیار جایهای فایده کند و بسیار جای این عدد ما را اندر بایست باشد **دانستن آنکه**
چیز نو است یا کهنه اگر دلیل چیز یعنی صاحب طالع اگر مشرقی بود از آفتاب و اندر طالع و از ربع آن
چیز نو بود و اگر مغربی بود کهن باشد و اگر جنوبی بود یا شمالی میانه باشد که به نوی
نزدیکتر بود و جنوبی میانه بود که بکهنگی نزدیکتر بود اگر مختلف بود و حکم بر غالب تر کند
اما بدانکه هیچ چیزی که سوال وی بر نوی و ساختی بود مشرقی و مغربی وی بطالع و از ربع
طالع درست تر آید و هر چیزی که وی دایمی بود و روزگار رو و از نزدیکی مشرقی
دلیل یا غربی وی اندر ربع آفتاب و فلک تدویر دیرتر باشد یا اندر ارباع طالع
هر کدام دیرتر باشد حکم بروی کن **دانستن جایگاه چیز** اگر دلیل اندر تحت الارض
بود آن چیز مدفون بود اندر زمین یا اندر دست و یا اندر جایی پوشیده و نهان و اگر
بفوق الارض بود ظاهر بود و آشکارا یا اندر دیوار یا اندر آسمان خانه یا بر زمین
و اگر اندر برج ذوجسدین بود همچنین باشد که از فوق الارض گفتیم و اگر برج منقلب
بود اندر جایی بود که گرد گردان یا با وی خود بوده و اگر اندر برج ثابت بود

جای محکم بود سخت که نجنبد و استوار و اگر دلیل اندر طالع بود یا وسط السماء آن
چیز بود بالینده و لطیف و سبک بود یا وسط السماء آن چیز بود بالینده و لطیف
و سبک بود همچون روحانی و از وسط السماء تا هفتم آن فزاینده بود از سبکی بگرانی و
رود جسمانی بود روحانی نبود و از درجهٔ مغرب تا چهارم آن فزاینده است بگرانی
و کثیف است جسم وی و از چهارم تا طالع برآینده است بروشنایی از تاریکی
بروح این دلیلها کردم و مثل زدم بر تو پوشیده نشود اندر ساختن دلیل
بقیاس گرفتن چیز والله اعلم **دانستن کیفیت چیز** و اگر دلیل اندر وتد بود این چیز
بود بایسته و بکار آمدنی خاصه که مشرقی بود بقیمتی بود و اگر اندر مایل وتد بود
کمتر از وتد بود و اگر ساقط بود یا زایل چیزی بود نابکار و شکسته و معیوب و اگر
دلیل اندر خانهٔ خویش بود چیزی معروف و بایسته و همچنین بر حظ خویش باندازهٔ نصیب
حظها و اگر اندر هبوط بود چیزی بود تباه یا کنده یا شکسته و سقط و اگر با ذنب بود
ریزه و شکسته و سقط بود و اگر با راس یا ذنب بود چیزی بود نیکو و ستوده و بر نهانی
و اگر زحل بود دلیل چیزی باشد از آهن و سنگ و آنچه بدین ماند باندازهٔ
گوهر طالع و اگر دلیل بر زحل ناظر بود همچنین از آن اجناس بود که گفتیم و اگر
مشتری بود چیزی بود که بزر و سیم پیوسته باشد یا اجناس او و اگر مریخ ناظر بود
چیزی باشد که از آلات برنده و خلنده بود اگر با آفتاب ناظر بود از اجناس جواهر
بود و اگر زهره ناظر بود از اجناس بوی خوش یا از آن اجناس رنگ رنگ یا

یا پیرایه بود و اگر عطارد ناظر بود از اجناس کتب و دیوان نامه و خط بود یا
نقشها و اگر تیر ناظر بود از نظر و طبع برج حکم کن و قیاس گیر وجه دیگر اگر
دلیل اندر برج مشرقی باشد چیزی باشد جنبنده یا جانور بود و اگر اندر برج
جنوبی بود چیزی باشد بیجان و بی جسم که حرکت نبود یا چیزی نگار یا خود چیزی
نبود و اگر اندر برج مغربی بود چیزی باشد که حرکت نبود ساکن باشد و اگر
اندر برج شمالی بود چیزی باشد جنبنده دایم یا جانور بود یا دو چیز بود مرکب
یا دو چیز باشد هر دو ضد یکدیگر **دانستن مزهٔ چیزی** اگر خداوند طالع زهره بود
چیزی باشد بمزه خوش و چرب یا بپدیدار نرم و دل شاد کننده و دوستی و اگر
صاحب طالع عطارد بود چیزی بود بمزه مازو ترش و بی مزه یا بپدیدار درشت
و نرم و اگر زحل بود چیزی بود تند چون مزه هلیله یا درشت پدیدار و حس و اگر
مشتری بود شیرین بود و نرم همان پدیدار و اگر مریخ باشد تلخ بود و دیدار
سخت و مزاج کواکب ناظر بسیار یا کس تا درست آید **دانستن ثقل چیزی** اگر
دلیل اندر طالع بود آن چیز گران بود و اندر دوم هم گران بود و اندر سیوم سبک
بود و اندر چهارم گران بود و اندر پنجم میانه بود و اندر ششم سبک بود
یا پاره گرانی دارد یا گران بود پاره سبکی دارد و اندر هفتم مقداری گران
سنگ بود و اندر هشتم سبک بود و اندر نهم سبک تر باشد و اندر دهم سخت
سبک بود و اندر یازدهم سبک و اندر دوازدهم میانه بود نه سبک و نه گران باشد

دانستن شکل چیزی اگر دلیل زحل بود گرد بود اندر وی پاره گرنی یا جنبنده بود و اگر
دلیل مشتری بود گرد بود و معتدل و غلطان و اگر مریخ بود چیزی باشد دراز
و اندر وی سوراخ بود و اگر شمس بود گرد بود و اگر زهره بود چیزی باشد چهار
گوشه و اولش گرد باشد و اگر عطارد بود چیزی باشد اولش باریک و میانش
مسطح و آخرش باریک و اگر قمر باشد بنگر که بوقت سوال او قمر بچه صفت است بچه
سانست هم بدان مانند باشد و نیز نظر قمر با اتصال کواکب دلیل گیر و آمیزش ده تا درست آید
دانستن آنکه چیزی دراز است یا کوتاه اگر دلیل اندر طالع بود یا وسط السما بود یا هفتم
خاصه تر که زایل النور باشد آن چیز دراز باشد دو چند اندازه خویش و اگر اندر
تحت الارض باشد ناقص النور آن چیز کوتاه بود از اندازهٔ خویش یعنی بدان
اندازه که اجناس چیزی باشد **دانستن آنکه چیزی خوشبوی است یا گنده** اگر دلیل ساقط باشد
از اوتاد یا اندر جایگاهی باشد که بطالع نظر ندارد یا بشمس و قمر نظر نبود و شمس این چیز
گنده باشد خاصه تر که نحسان نظر بوی دارند یا با رأس یا ذنب باشد یا با کنند و اگر
اندر اوتاد یا مایل الاوتاد باشد یا شمس و قمر بوی نظر دارند یا بطالع نظر دارد
این چیز خوشبوی باشد **دانستن چیزی که از چه جایگاه است** اگر دلیل اندر وجه اول بود
چیزی باشد که از اول از جوهر باشد و اگر اندر وجه دوم باشد از میانه آن
جوهر باشد و اگر اندر وجه سیم باشد از آخر آن جوهر باشد مثلا طالع برج بادی
آمد چیزی از جانور بود یا از درخت چون صاحب طالع اندر وجه اول یافتیم گوییم که از سر

جانورست یا از جنس همچنین تا هر سه وجه چون خواهی کرا فوا او بدانی هم برین قیاس
می‌گیر درجه به درجه تا آخر برج **دانستن الوان بروج** بر وجهی دیگر اکنون یاد کنیم از
الوان بروج بر آنست که برتر یاد کردیم از لباس بر وجهت و این لون بر وجهت
بحقیقت حمل سرخ است و سبک ثور سفید است و گران جوزا سفید است و سبک
سرطان سفید است و سبک اسد سبز است و گران سنبله زرد است که بسبزی زند
و گران میزان سبز است و سبک عقرب سپید است و سبک قوس سپید است و گران جدی
سیاه است و سبک دلو سیاه است و گران حوت سپید است و سبک **وجه دیگر**
حمل سرخ و سفید است و تلخ ثور سپید است و تند جوزا اسبز است و شیرین سرطان هم
رنگ دو دانست و شور اسد هم رنگ آتش است و تلخ سنبله بنفش است و تند میزان
سرخست که بسفیدی زند عقرب سیاه است و شور قوس زرد است و تلخ جدی سیاه است
که بسفیدی زند و تند دلو سرخست که بسیاهی زند و شیرین حوت سفید است
که بسبزی زند و شور این است بحقیقت الوان بروج والله اعلم **معرفت کیفیت
مخفی بوجهی دیگر** و اگر خداوند طالع راجع بود یا در هبوط یا منحوس چیزی بود
عیب ناک و اگر محترق بود سوخته بود و اگر مسعود بود یا بدرجه شرف چیزی
باشد نیکو و خوب رنگ و طرفه و اگر اندر وتد باشد یا مایل الوتد چیزی باشد
بایسته اندر وی و اگر ساقط بود چیزی بود نابکار و سقط و اگر صاحب طالع
مسعود بود پیوسته بود آن چیز و اگر از حیوان باشد یا کی حیوان چیز دان را

سبز خ

شاید

شاید اگر از جنس حیوانی باشد و اگر از جنس دیگر باشد پس سخت اندر پای و نگاه
آمدنی چیزی باشد و بنگر که صاحب طالع در کدام برجست اگر اندر آبی یا خاکی
یا بادی یا آتشی است معدنی چو بر جنسی و بودن وی و زندگانی وی از آن چیز
باشد مثل صاحب طالع اندر برج خاکی بود و زهره بوی پیوسته از برج آبی
بدلایل دیگر گفتیم حیوان است یا جان یا چیزی که از حیوان بیرون آمده باشد
که زندگانی وی از خاک و آب بود همچنین آمد پاره ابریشم که سفید بود و اگر
خداوند ساعت سفید بود و اندر برج سرخ بود و یگانه یا یاری سبز بود بگوی
این چیز لیست با جمل سفید و لیکن وی را رنگ کرده باشند بهر رنگی که دلیل کند برج
و جامه و در ربع و فلک را و اگر دلیل از طالع یا وسط السما آن چیز سبک و لطیف
باشد سخت لطیف و روحانی باشد و اگر از وسط السما باشد تا هفتم چیزی
باشد لی اصل که نه روح بود و نه جسم و از هفتم تا چهارم چیزی باشد
با جسم و روح و از چهارم تا طالع جسمی باشد بی روح **معرفت جنس مخفی از
حیوان** و چون معلوم شد که از حیوان است اگر دلیل اندر جوزا است و سنبله یا قوس
و حوت باشد یا اندر وجه دوم اندر حدی دلیل کند که پرنده است که پرد و اگر دلیل
اندر حمل و ثور و اسد باشد یا نیمه آخرین از قوس یا در نیمه اول از جدی چهار پای
باشد و اگر اندر حمل و ثور و اول نیمه جدی باشد چهار پای سم شکافته بود و اگر
اندر اسد باشد چهار پای با چنگال و نشتر بود و اگر اندر نیمه آخرین قوس

بود چهارپای بهیم بود و اگر اندر اسد و عقرب و قوس و حوت بود حیوانی
سباع بود درنده و اگر دلیل اندر سرطان و عقرب و جدی بود حیوان هوام
باشد چون مار و کژدم و جنبنده زمین و اگر نه وی برجهای آبی دلیل حیوان
آب گشاید و اگر دلیل اندر حوت باشد مرغان آبی باشد یا ماهیان و اگر دلیل
اندر سرطان باشد کرمان و ماهیان و ماران باشد یا هر چه حیوان آبی است
و اگر دلیل اندر عقرب بود سباع آبی باشد درنده و گزنده و چون دلیل اندر جوزا
بود یا اسد یا میزان یا دلو دلیل درختان دراز باشد و چون اندر سرطان و عقرب
باشد یا اندر نیمه آخرین از حوت دلیل کند بر درختان میانه بالا و چون دلیل
اندر ثور و سنبله و جدی باشد دلیل کند بر نبات زمین و اگر اندر ثور بود
نبات مانند درخت بود که تخم کند و گل بالا کشد و اگر اندر سنبله بود تخمها بود
و جدی نبات و گیاها بود اما آنکه حمل و اسد و ثور دلیل بهایم و چهارپایی است و جوزا
و سنبله و میزان و نیمه اول قوس و دلو دلیل صورت مردم است سرطان و عقرب
و جدی دلیل هوام زمین است و اگر جوزا و سنبله و قوس و آخر جدی
و حوت دلیل پرندگان اند و اسد و عقرب و قوس هم آخرش و حوت دلیل سباع
اند این قدر که یاد کردیم چون تامل یاد داری و نیک تفحص کنی بسیار فایده بدهد
و کفایت بسیار باشد **و اینست آنچه بدین دوازده خانه منسوبست** اول الطالع دلیل
است بر مسئله سایل از حال تن و جان خویش و عوارضهای تن و هر چه طلب خواهد کردن

یا در هر کاری

یا در هر کاری که آغاز کند یا کاری که اندر وی باشد و بر مولود مدت یکشب
مولود اندر رحم مادرش و بر عمر و شرف و زمینی که اندر آن زمین زاییده بود
و کارهای نو پدید آمده و از حال زندگانی و خیر و شر که هر دو بر سد
بیت المال دلیل کند بر احوال مال و کسب و معاش و یاریگری آن و دوم روان
و گواهان و حضوت زنان و ستدن و دادن و حجت نامهای و کار بستن
کارهای نو و امانت نهادن و بدر رفتن امانت و انبارهای و خزینها و
کلیدها و اندر آمدن به کاری و ماه سلطان که رشد خواهد آمدن و بیرون
رفتن بنس غایب و آب چاهها و شادی و گنجها در تعرف و علم وی باشد و
یا در بر خواستن که کی باشد و اگر نحس اندرین خانه بود مولود را اندر دیدار
جسم علتی رسد **بیت الاخوة** دلیل کند بر سفر و زوال چیزی و فرح یافتن و بر
حال خواهر و برادران و خویشان و دوستان و همسایگان و خوابها و دین و فقه
و رازها و اقرار و شیر خوردگان و بزرگان از زنان و فهم و حکمت و علم
و عبادت خانها و کلیساها و جهودان و مغان و ترسایان و آنچه بدین ماند و الهام
بیت العاقبة دلیل کند بر پدران و عاقبت کارها و ضیاع و سرای و عقار و کشتزار
و کارهای پوشیده و پنهانی و بر خانه که مولود آنجا زاده بود و بند و زندان و باز
و ارثت خویشان پدر و اجداد و بناها و عضو و اصل را آنچه بدین ماند و آنچه
از پس مرگ باشد و جایهای کهنه و چیزهای قدیم و رشوی مادر و آنچه برسد بجان

از نیک و بد و جایگاه پنهان کردن و زدیده‌ها و جایگاه تعلیم کردن کودکان
و بر جایگاه و گنجها و دیهها و شهرها و بنیادها و دفینه‌ها و آنچه از پس مرگ
باشد بر حال مردم مرده آید از استوار کردن و گور و کفن و همچندین

بیت الولد و الفرح دلیل کند بر حال فرزندان و رسولان و هدیه‌ها و نیکوییها
و امید و طلب زنان و دوستیها و دوستان و رفیقان و رنج بردگان
و شهر و حال مردمان شهر و بر علفها و ضیاع و بر حال آبستن شدن زنان
و خبر و نامه‌ها و پیغامها و شادی و جایگاه حق و راستی و املاک زنان و
پوشیدن جامه‌ها و نبات زمین و مزاح و بازی و بر کاشت کردن بر مالها
گذشته و مال پدران و رعایتها و آنچه بگویند مولود را از پس مرگ وی از
حمد و ثنا و نیکویش و دشمنان و طلاق زنان و آنچه بدین ماند

بیت المرض دلیل است بر بیماریها و اسباب آن و بندگان و پرستاران و ستم و شغل کردن
از جای بجای و معالجت و دلیل کند بر باطن اندامها و بر جای ماندن و عیبها
و جایگاه دروغ گفتن و چیزها حقیر و ضایع مانده و چیزهای که بوی امید نبود و تهمت اندر
کار زنان و تنگدل و رنج و بهتان و سخن چینی و کردار زور و بند و بازداشت
و حبس و سحر و عبادت دیوان و مردمان سقط و دون و فرومایه اگر مستولی بر طالع
مولود این بود مولود طبیب گردد

بیت النسا دلیل است بر زنان و تزویج
زنان شوهری‌ها و رسمهای وی و خصومتها و انبازی و معاملت و غایبان و دزدان

اختلاف

خلق ایشان و حرب و کارزار و هر چیزی که طلب کنند و جایگاهی که کسی قصد کند و زمینی
که سفر گشته سوی آن جای و دلیل است بر کارهای اسیران و حیلت و همسایگان و
حاسدان و مرگ ایشان و مبتلای ایشان و مصالحت ایشان و قصد کردن مفسدان
و یاران ستیهنده و استخفاف کردن با مردمان و معطل بودن اندر کارها
و عزل کردن اندر زمین و مرگ دشمن و حیله کردن

بیت الموت دلیل است بر مرگ و کشتن و میراثها و زهرهای کشنده و وهم و ترس و بیم
چیز که وی هلاک شده بود و ضایع مانده و امانتها و بی کاری و کاهلی
و بزمانی و حیلتهای و سوختن و دلیل کند بر بارهای گران و سؤال عنه و مالی
دل و بر گنج و دفینه که بر غایب باشد و بهی رد کردن و چیزی پوشیده و پنهان
کرده و دزدیدن و زهر دادن و غرقه شدن و حیلتها مرگ و هر چیزی که کهن
بود و چیزی که خصومت کنند تا حق مرگ اندر غربت و میراثها و تباهی تن از
دارو و درویشی و حاجتها و دشوار و کسل و بیم و ترس و احمقی و ابلهی و بیهوشی

بیت السفر بیت السفر دلیل است بر سفرها و راهها و غربت و کارهای کاهلی خدای و نبوت
و نبوت و دین و علم و مسجدها و علم فلسفه و دانش چیزهای مستقبل و علم نجوم و کتابها
و رسولان و چیزها و خوابها و حدث ملوک و زوال چیزها و بر کارها که گذشته و ابدالی
و زاهدی و بر دین داری و هوا

بیت العمل دلیل کند بر شغل و ملک و سلطان
و والی و قاضی و حاکم و عامل و صاحب شرف و کار و پیشه و کارهای مادران و بازرگانان

دوست پیشه وامر و نهی و غایت کارها و چیزهای نو و تمیز کردن اندر کارها و رسولان
اندر کارها و معروفی اندر میان خاص و عام و زنان پدر و مادران و خواهران
بیت البقاء دلیل است بر امید و سعادت و بخت و دولت و دوستان
و حمد و ثنا و فرزندان و یاران و دوستان و عشق و هوس زنان و دوستی
و مهر و جایگاه نیک بختی و مولود و دوستی اگر مال و فرزند کی باشد مولود را
با کاری بزرگ و دولت گیتی یا به باری گران سلطان و مال ملوک و بر
حق بودن و دوستی بزرگان و حرمت و حشمت نزد بزرگان و چیزهای وراثت
و پایدار و چیزی نیکو و پاکیزه و تجارت با مال و فایده یافتن و سود کردن
و در شوق و خانهٔ دشمن است این خانه **بیت الاعداء** دلیل است بر نا امیدی
بر جهد و شقاوت و دشمنان و حاسدان و بدبختی و احوال دشمنان و غم
و حبس و بند و زندان و سخن چینی و مکر و حیلت و بر رنج و محنت و مشقت و تعب
و عنا و ستوران و بندگان و کارها که پشیمانی آرد و بلا و دزدی و غم دل
و بیماری و حوازی مردها و دون و خسر و کارها و دزدان و کسی که کردن از اطاعت
بکشد و بیمار و کنیزکان مادر فرزند و فرزندان که اندر شکم مادر اند بود
و بر کاری که پیش از این مشکل بوده باشد و چهارپایان و نکبت و مبتلایی و مال ایتام ستده
و مال دزدان و بد رفتاران و عاصیان و چیزی که رفته باشد از مالها و بد گمانی
و دوری و بر تنهایی و زندان هم برین قیاس نگر آنچه بر سایل بنگر که کدام خانه

منسوبست ازوی و صاحب آن خانه حکم کن بر نیکی و بدی باندازه نظر سعدان
و نحسان **و اندرین آنچه بدین هفت کوکب منسوبست و دلایل زحل** اما کیوان را بتازی
زحل خوانند و برومی قرنوس طبیعت وی سرد و خشک است و تاریکست و دلیلست
از تن مردم بر زانوها و ساقها و مغز استخوان و گردها و مثانه و سپرز و گوش راست
و هر چیزی که اندر تن آدمی گنده و پلیدی است و بر زحل منسوبست و از علتها چون
قولنج و نقرس و سبل و ماخولیا و گنگی و کری و آنچه بدین ماند و دلیل است بر
بیماریها صعب و درد و غمها و از پیشهها چون کشاورزی و ملاحی و سبوها
دور رو دراز و دریاها و کوهها و مایزرکاینها کردن و اندیشهها صعب و دلیلست
بر آهستگی و بزرگی و پنهانی اندر مذهب و اندر کارها و بسیار خوردن و بیچارگی
و درویشی و صناعتهای دشوار و سخت و عمارتها و زمینها و آبها و اینها و بنا
و آبها صعب و چوبها بزرگ و مساحت و قسامی و غربت و مکر و حیلت و غدر
و رمی دعوت و کم آمیختن با مردمان و غضب و عادت و کشش و بند و زندان و حبس
و اسیری و شکنجه و جد کردن هر یکی طریق را هرگز خشم نکند چون کرد خوکی نتواند داشتن
و کسی یکی کم خواهد و دلیلست بر پیران و کرانان و بیم و ترس و شدت و مشقت و غم
و منیجری و دشواری و تنگی روزگار و مرگ و میراث و نوحه و یتیمی و پدران و جدان
و برادران کلان و بندگان و دزدان و گریز پایان و حصاری و گورکندن
و کفش دوزی و مرده شوی و دباغت گری و حفر و جادوی و فسونگری و دلیلست بر

کارها و سخت کننده و دشوار و پیشهای که با موی و پشم و پوست باشد داشتن قول
صادق المودة این همه افعال زحل است **دلالت مشتری** و طبیعت مشتری گرم و تر است
دلیل است بر زندگانی فرزندان و بزرگان و تجملی و بر علما و قاضی و انصاف دادن
و حکم کردن میان مردم و راستی و حق و دین و عبادت و افتخار کردن بکارها
و ننگ بودن و زهد و ورع و تقوی و موحدی و مصلی و حمد و ثنا و ظفر یافتن بر
دشمنان خویش و ریاست و بزرگی و اشراف و کرامات و نیک بختی و برآمدن امید و
شادی و رغبت کردن بجمع مال و غلها و توانگری و نیکویی و معیشت و نیک
خویی و جوانمردی و کارهای خیر و راستی کردن با دوستان و دوست داشتن
ریاست بر اهل شهر و یاری کردن هر کسی را با بزرگانی و عمارت سرای مرتفع
و دعای عهد و وفا کردن و امانت داشتن و زینت و بسیاری نکاح و نیکوی
کردن کارها و مردمان و امر معروف فرمودن و از منکر نهی کردن و بسیار سخن
چرب زبانی **دلالت مریخ** و طبیعت مریخ گرم و خشک است و مزه وی تلخ
است و دلیلست بر آتش و سوختن و غارت و کشتن و خون ریختن و کارهای نا کردنی
کردن پیش آمدن و دلیری و سپاه سالاری و لشکری و صحبت با سلطان
دوست کردن و مردانگی و سرکشی و جنگ جویی و طلب بزرگی و آراستن تیغ و فتنها
انگیختن و دزدیها و عیاریها و راه زنی و مکاره کردن و تیز روی کردن
و حرام را حلال داشتن و عذاب کردن و بند و زندان و بریدن اندام و چوب زدن

دشمنی

و تنگی جایی و گریختن و بیم و ترس و خصومت و استمکاری آن و شتاب زدگی و جماع
کردن و پیش رفتن بکارهای زشت و بدبختی و بدزبانی و فحش و فجور پدید کردن
و دوستیها و شرها و حیلها و حاضر جوابی و بی وفایی و بی ورعی و بسیاری دروغ
و سخن چینی و پلیدی و سوگند بدروغ خوردن و مخادعت و مکر و تباهی چیزهای نکو
و روزی گردانیدن رای از حال بحالی و رنج و پشیمان گشتن و بی شرمی و
استهزا کردن و بی غودی و بسیاری رنج و شدت اندر سفرها و زنا کردن
و می خوردن و لواطت و مخنثی و طلاق کردن بزودی و بچه افکندن و نگاه
بجور و بیطاری و شبانی و دارو کردن جراحتها و دیگر صناعتها که با آتش
باشد و ختنه کردن کودکان و کور بازکردن و کفش اهچیدن این همه تاثیر
مریخ است **دلالت شمس** طبیعت شمس گرم و خشک است و او دلالت بر تن
و جان و روشنایی و عقل و فهم و بر ملوک و رئیسان و جباران و اشراف
و جماعت مردمان و غالب گشتن بر هر چیزی بقوتی و بزرگی و آشکارا کردن
چیزهای و دوست داشتن زر و سیم و جواهر و بسیار گفتن سخن بزرگان و نیک
بودن با وی شر و تباهی باشد و پیوستن با وی از دور منفعت و سعادت بود
گاه ارتفاع یابد گاه سقوط گاه بر سعادت بود گاه بشقاوت دلیل کند بر کارها
قضا و حاکمی و پدران و مادران و برادران و سخی بودن و هر که از وی چیزی
بخواهد بدهد و بزرگست بر سرها و خداوندان خصومت و بر دو گروهی کردن خصمان

همیشه قوی باشد **دلالت زهره** و طبیعت وی سرد و تر است و دلیل است بر زنان
و مطربان و مغنیان و شاعران و مادران و خواهران خود نیز و پوشیدن و
پیرایه بستن و سیم و زر و مهربانی بر برادران و عجب آوردن و دوست داشتن
و توانگری و لهو و طرب و زینت و شادی و سماع و تحریک او بار و عود و سپهها
خوش و شعر و غزل و نرد و شطرنج باختن و زنا کردن با زنان زانیه و کودکان
که از زنا و حرام زاده باشند و سرود گویی و بسیاری سوگند خوردن و دروغ
گفتن و نگار داشتن مسکرات و نکاح بسیار کردن و مجامعت دبر دوست
داشتن فرزندان و دل نهادن بر هر کس به دوستی و نیک خویی و سخاوت و
و جمال و شیرین سخنی و عشق و قوت تن و ضعیفی جان و فربهی و صناعتها
نغز و خوب و رنگ برنگ و تاج ساختن و راستی ترازو و بازارها و نشستن اندر
بازارها و بزازی و عطاری و دزدی و رنگرزی همه از تاثیر زهره است

و درزی ظ

دلالت عطارد و اما عطارد ممتزج است با هر کوکبی و با هر برجی و دلیلست بر
کودکان و جوانان و برادران جو د نیز دعوی ربوبیت و وحی و نبوت
و عقل و سخن گفتن و کلام و حکایتها و اخبار یاد داشتن سخنها و احادیث
و علم و تصدیق و آموختن علوم و ادب و مناظره و فلسفه و دانستن هر نادره
مستقبل و حساب و مساحت و هندسه و علم علوی و روحانی و علم نجوم و
زمینی و پی شناسی و زجر و فال داشتن اندر کارها و حکمت و کتابها و در سخن

بلاغت

بلاغت و فصاحت و شیرینی سخن و رنود گویی و بیان کردن و مشغول بودن
اندر علم و جستن ریاست و مشهوری اندر علم و علوم ربا و وحدت و شتاب علوم
و صناعت و شعر گفتن و کتاب خواندن و نبشتن دیوانها و دقتها و دروغ
و زور و بهتان و کتابهای بدروغ ساختن و اندر یافتن رازها مردمان و کمی
و شادی و تباهی حال و جمع کردن مال و افراط کردن و بازرگانیها و بیع و شری
و استد و داد و انبازی و راستی کوشیدن و خصومتها و مکر و خدعت
و کسلی احوال او و بسیار او جز بود و عداوت کننده بود و ترسنده از
دشمنان و شتابزده اندر کارها و خوها گوناگون و زبان آوری
و مهربانی و دوستداری و رحیمی و پاک دینی و طعنه زدن هر کارهای خدای
را و نگاه دارنده حقها و برادران خویش و نیکنام بودن اندر کارها و تمام
کردن هر کاری و دلیل است بر بندگان و خدمت و موی ستردن و حجامی
و دلیل است بر چشمها آب و جویها و رودها و راهها و زندانها و آنچه بدین ماند
دلالت قمر اما قمر و طبیعت قمر سرد و تر است و اندر وی حرارت غریزیست
و سبک است و شایسته بهر کاری و دلیل ابتدای هر کاریست بر ملوک و اشراف و سادات
و معاش و ظفر یافتن بهر چیزی که خواهد و پیش رفتن اندر علوم و دین و علم علوی و بسیاری
حرکت اندر کارها و حدیث خان و هندسه و علم زمین و آسمانها و تقدیر ایشان
و حساب و صنع عقل و دلیلست بر زنانی که عز و شرف دارند و تیز و پچها و بر زنان

حامله و بر ترتیب احوال وی و مادران و خواهران مادر و دایگان و
خواهر کلان تر و رسولان و بچگان و چیزها و جاسوسان و کنیزبایان و
و دروغ و سخن چینی ملکت با ملوک شده است پاینده و با هر کسی چون وی
باشد فرا اشت کار و حیانت کر سیلم دل نا راز دار و بیمار ناک تیمار
دارنده و اجسام بیماران و موی ستردن و فراخی اندر طعام دادن
و کم نکاح اینست که یاد کردیم انتقال هفت کواکب چون سعد باشند آنچه از
سعادت یاد کردیم زیادت زیادت باشد و چون نحس باشند آنچه از
تباهی یاد کردیم زیادت باشد و بسیار چیز هست که اندر یک کوکب دو دلیل
مقل است بر چند یکدیگر آنگاه یک نگاه باید داشتن و نیکو بین تا جایگاه
او چگونه است و انتقال سعد و نحس و خط و شهادت یکی تا تمامی
تأثیر ایشان مرانی و بر تو معلوم شود و الله اعلم اکنون یاد کنیم مفاتیح
القضا چنانکه واجب شد **در اول مفاتیح القضا فصل اول دانستن احوال کواکب**
اما آن چیزهای که تمام کند حاجتها را دلیل است بر برآمدن مرادها از علم نجوم
آنست که اهل این صناعت اندر وی سخن گفته اند و این بر بیست و پنج
روی است اوّل وی نظر است انتقال و انصراف خالی السیر و وحشی السیر
و نقل و جمع و رد و بود و منع و دفع طبیعت و دفع قوت و دفع طبیعتین
و دفع تدبیر و رد و اکاث اعراض قوت قطع النور و نعمه و مکافات و قبول

و الحاد

و الحاد سعادت و قوت و ضعف و کوپس و محصور الخبین و فساد قمر
جز اقبال و ادبار و مراعمه سیر و قوت اندر خانها هر یکی علی حده
بشرح یاد کنیم ان شاء الله عز و جل اما به آنکه نظر را بر وج بود چنانکه
خانه سیوم و چهارم و پنجم و هفتم و نهم و دهم و یازدهم اگر کوکبی باشد اندرین
خانها بود بطالع ناظر خوانند و قوی ترین نظرها آن بود که بدرجات
یکی باشد اما اتصال آن بود که کوکب زود دو دیگران رو متصل شود چون میان
ایشان بعد بود بقدر درجها جرم خویش و رند اتصال خوانند و چون دقیقه
به دقیقه یکی شود آنگاه اتصال تمام شود و اما اتصال مقارنه هر بر یکی
سبیل است ولیکن چون میان ایشان قران تمام شود هر دو بقوت
مزاج یکدیگر باشند و اگر کوکبی با ایشان متصل شود آن کوکب بطبع این دو کوکب
باشد که قران کرده اند و اما اتصال دیگر است که آنرا اتصال عرضی خوانند و
آن چنان باشد که دو کوکب مقارن باشند و هر دو را عرض برابر باشد
اندر یک جهت یکی مر دیگری را بپوشد و وجه دیگر آنست که مقابله یکدیگر باشند و
یکی صاعد باشد اندر شمال و دیگری هابط بود هم اندر شمال و درجات
عرضشان یکی باشد و وجه دیگر آنست که ناظر باشند از تثلیث یا تسدیس
یا تربیع یکی صاعد باشد اندر شمال و دیگری هابط بود اندر جنوب
یا یکی صاعد بود اندر جنوب و دیگری هابط بود اندر شمال این همه که یاد کردم

اتصال عرضی است و چون یک درجه از یکدیگر منصرف شوند اندر قوت یکدیگر
باشند ما دام تا اندر یک جهت باشند که اتصال عرض بود شان چون جهت
عرض مخالف شد پس اتصال منقطع شود و بسیار بود که کوکبی با کوکبی دیگر
متصل بود بطول و بعرض با ستاره دیگر متصل باشد ازین جهت را
کفته است درزوریتوش حکیم که اگر بنده بگریزد و قمر متصل باشد بمریخ
از طول و بعرض بمشتری متصل باشد یا بطول بمشتری متصل باشد و بعرض
بمریخ متصل باشد و اتصال قمر بمریخ بطول یا بعرض دلیل کند بر یافتن بنده
گریخته و با اتصال مشتری بطول یا بعرض دلیل کند بر آنکه این بنده گریخته برود
از عقوبت و خشنود شود خداوندش و قوی تر آنگاه باشد که اتصال
از انصراف از صاحب خانه یا صاحب شرف یا صاحب حد و مثلثه و وجه باشد
و قوی تر آنگاه باشد که اتصال طول و عرض یکجای باشد یک کوکب چون
چنین باشد دلالت هرگز خلاف نکنند و نوع دیگر از اتصال و انصراف
که وی را اتصال طبیعی خوانند و اندر مسائل و موالید بسیار بکار آید چنانکه
اتصال از بروج متفقة المطالع بود یا از بروج متفقة الساعات
و شرح و بیان وی فرو تر یاد کنیم بابی علیحده و اما انصراف آن بود که
کوکبی را از یکی انصراف شود که بتمامی جرم خویش از وی دور شود از اتصال
یا از مقارنه این را منصرف انصراف خوانند و خالی السیر آن بود که کوکبی

منصرف شود

منصرف شود از اتصال یا از مقارنه یا تنظر و بهیچ ستاره دیگر متصل نشود
ما دام که اندرین برج باشد و وقتی آن باشد که ستاره اندر برج
باشد و هیچ کوکبی بوی متصل نشود البته و این حال بیشتر مر قمر را باشد آنگاه
اتصال وی بصاحب حد خویش باشد چون از آن حد بیرون آید آنگاه منصرف
شود از آن حد و بحد دیگر متصل باشد چون از آن حد بیرون آید که بوی
می رود تا آنگاه که اتصال کند بکوکبی اما نقل بردن روشنی یکی آنست که
کوکبی سبک روی متصل شود بدیگری و باز منصرف شود و ازین دو یکی
کوکبی دیگر متصل شود طبیعت آن دیگری بدین دهد و وجه دیگر آنست که
کوکب سبکرو متصل شود بگران روی و این گران رو متصل شود بدیگری
نور این بدان دهد چنانکه قمر متصل شود بزهره و زهره متصل شود بمریخ
یا بدیگری زهره ناقل النور باشد و آن وجه اول چنان بود که ماه متصل
بود بعطارد و از وی منصرف شود و باز بمشتری اتصال کند این هر دو
را نقل النور خوانند این حاجت بر آید بدست متوسطان جمع النور آن
بود که یکی کوکب دو یا سه کوکب دیگر بیشتر متصل شود جمع کنند نورها را و بستانند
طبیعت ایشان و حاجت تمام کند رد النور بد و روشنیت یکی اگر دلیل طالع
و دلیل حاجت بیکدیگر متصل باشد و نظر نبود شان بیکدیگر و بکوکب دیگر نظر
کنند یا اتصال کنند آنگاه آن کوکب بعضی جایها اتصال کند یا نظر کند نور

و کوکب را بدین جایگاه رد کند وجه دوم آنست که صاحب طالع با صاحب حاجت
یکدیگر نظر نکنند و نه اتصال آنگاه کوکبی میان ایشان بود نقل کند و زین بدان
رد کند نور با و تمام کند حاجت بسبب متوسطی و اما منع النور بر دو روی است وجه
اول آنست که بمقارنه بود و آن چنان بود که سه کوکب بیک برج باشند بدرجات
مختلف و کوکب گران رو تر بسیار درجه باشد و کوکب میانه را اتصال آن سبک
رو تر منع کند از جهت آنکه درجه مانع نزدیک تر باشد تا آنگاه باز وی بگذرد و
مثال وی چنانکه زحل اندر حمل باشد بر بیست درجه باشد و عطارد بپانزده
درجه و زهره بده درجه عطارد اتصال زهره را بزحل منع کند تا آنگاه که عطارد
منصرف شود و اتصال پس از آن زهره را باشد و تغیر آن چنان باشد که سایل
کاری طلب ایشان بر نشد کاری دیگر پیش آید و پس از آن امید بر آید تا باشد از
سعد و نحس و چگونگی احوال وجه دوم آنست که کوکبی با یکدیگر اندر یک برج باشند
یکدگر متصل و کوکبی دیگر متصل باشند بقابل التدبیر بنظر این کوکب بمقارن باشد باطل
کند آن نظر را تباه کند اتصال را هر چند که آن را درجه یکی بود و چون بحث اتصال
کوکب ناظر را بود آنگاه کوکب قران کننده را این حال اتصال باطل شود اندر کول
و اما دفع الطبیعتین آن باشد که کوکبی متصل شود بصاحب برج خویش یا بصاحب حد خویش
خویش یا بصاحب جه یا مثلثها یا بصاحب وجه این کوکب طبیعت آن کوکب وی را
و حاجت تمام کند و اما دفع القوة آن باشد که کوکبی اندر خانه خویش باشد یا اندر شرف خویش

یا اندر

یا اندر حد و مثلثه و وجه خویش باشد بکوکبی دیگر متصل شود و قوت خویش بوی
دهد و اما دفع الطبیعتین او باشد که کوکبی اندر مراتع خویش باشد و بکوکبی
متصل شود که این کوکب نیز اندر مراتع خویش بود و چنانکه زهره بمشتری متصل
شود از قوت این نیز دفع الطبیعتین تو تا چنانکه زهره بمشتری متصل بود و زهره
اندر ثور و مشتری اندر حوت بود وجه دوم آنست که جزوی خویش اتصال کند
چون اتصال کوکب روزی با کوکب روزی و زهره و اندر جایگاه روزی باشد و همچنین
کواکب شبی اندر مکان شبی اتصال کنند بیکدیگر و اما دفع التدبیر آن بود که کوکبی
بکوکبی دیگر اتصال کند بهر جایی که باشد تدبیر خویش بدان کوکب دهد و اما رد
بر دو قسم است وجه اول آنست که کوکبی بکوکبی دیگر متصل شود که آن قابل التدبیر
و تحت الشعاع باشد نتواند که نور وی بپذیرد رد کند نور وی بوی وجه دوم آنست
که متصل شود بکوکبی راجع بوی رد کند آنچه پذیرفته بود از جهت رجعت را و بود
این بصلاح و نیکویی باشد که رد نیز دیا شد و تباهی و اما رد بصلاح بر دو وجه است
اول آن بود که دافع التدبیر را نور وی بپذیرد و مدفوع الیه و دوم آن باشد
که دافع تدبیر مستقیم السیر باشد و مدفوع الیه محترق باشد یا راجع هر دو اندر
وتد باشد یا مایل الوتد و سیم آن باشد که کوکب مدفوع الیه راجع بود یا محترق
یا ساقط باشد و کوکب دافع اندر وتد باشد یا مایل الوتد و چون چنین باشد
نپذیرد کوکب ساقط یا محترق یا راجع تدبیر حاجت تباه کند چون رد کند قابل

دافع نه بر خویش و کوکب دافع اندر جایگاه نیکو باشد آن حاجت تمام شود پس از آن
که تباه شده باشد و اما ردی که بضعف و تباهی بود بر دو روی است اول آنست
که کوکب دافع ساقط بود یا راجع یا محترق و مدفوع الیه اندر وتد بود یا
مایل الوتد چون نه بر خویش بوی دهد بحال رجعت یا احتراق یا سقوط و شواهد
همی بستن به حقایق ناتمام شوانند داد ان نه بر خویش بوی حاجت تباه کند پس
از آنکه تمام شود وجه دوم آن بود که دافع و قابل هر دو ساقط یا محترق باشند
رد کند بوی آنچه از وی پذیرفته باشد از جهت رجعت یا احتراق و تباه کند
تدبیر را و دافع را قوت تمام دادن نه بر خویش باشد چنان باشد که گویی حاجت نه
اول بوده نه آخر و اما اسکات آن باشد که کوکبی بدیگر کوکب متصل شود پس از آنکه
بوی رسد راجع شود اتصال باطل شود و اما اعراض آن باشد که کوکبی باشد
رو بسیار درجه باشد و کوکبی دیگر گران رو تر از وی دکمتر درجه باشد از اول
و کوکب سیوم سبک رو تر از آن اول خواهد که اتصال کند بدان کوکب گران رو
آن کوکب اول راجع شود با آن گران رو متصل شود بحال رجعت تا آنگاه که منصرف
شود آنگاه کوکب سیوم را باشد اتصال بدین کوکب راجع نه بدان کوکب گران رو و اما
فوت آن باشد که کوکبی رونده باشد باتصال کوکبی دیگر پیش از آن که بوی رسد آن
کوکب قابل تحویل کند به برج دیگر و چون این دافع نیز تحویل کند پیش از آنکه اتصال
کند کوکبی دیگر باشد نزدیکتر بدان قابل متصل شود و اتصال اول را باطل کند

و اما قطع

و اما قطع النور بر سه وجه است اول آنست که کوکبی خفیف خواهد که اتصال کند
بکوکبی گران رو و اندر برج دوم خفیف کوکبی دیگر باشد پیش از آنکه آن کوکب
اول به دوم اتصال کند این کوکب که اندر برج دوم خفیف باشد راجع شود بدان
خفیف متصل شود و ببرد نور این کوکب دوم را بقران و تفسیر این چنان باشد که
خداوند مسئله را حالی باز خورد با کسی بباید که حاجت وی را تباه کند و ظفر
بر درجه دوم آن باشد که کوکبی خفیف متصل شود بکوکبی ثقیل پیش از آنکه این خفیف
بدرجه ثقیل رسد این ثقیل بدیگر کوکبی که ثقیل تر از وی باشد متصل شود و از
وی منصرف شود باطل کند اتصال اول را و تفسیر این چنان باشد که سائل
پیش از آنکه بحاجت خویش برسد کسی دیگر بدید آید و این حاجت بدان کس
رسد و تمام شود و سائل محروم ماند وجه سیوم آن بود که کوکب متصل شود
بکوکبی دیگر که خداوند حاجت باشد این روی حاجتها را تمام نکند و بر نیاید
نعم و مکافات آن باشد که کوکبی در هبوط خویش بود یا در وتد یر خویش
کوکبی بوی متصل شود با وی یکوکبی متصل شود که در دست وی باشد یا از جای
مثلثه وی باشد یا صاحب مزاعم وی باشد یا کوکب دافع را یا قابل را شرف
باشد اندر برج خویش پس چون این چنین باشد از آن نیز و از آن هبوط بر
آرد پس همیشه بر ابتر بود برود تا آنگاه که آن کوکب که روی بهمت اندر هبوط
خویش افتد یا اندر برید آن کوکب متصل شود یا دیگری بوی از آن جایگاه که صفت کردیم

بیرون از وی کش ازان هبوط و آن تنعم دارد و کار کرده باشد چو روی بود
و مکافات کرده کرده باشد بروی بود و باشد که کوکبی صاحب شرف برج
کوکب را صاحب تنعم خوانند و اما قبول آن باشد که کوکبی متصل شود از
برج وی یا از شرف وی یا از حد و مثلثه و وجه وی آنگاه قبول کند ویرا
متصل شود و انرا بمقابل و این قابل اندر خانه و شرف و حد و مثلثه و وجه
واقع بود هم قبول بود اما قوی ترین قبول از خانه و از شرف بود و اما
قبول حد مثلثه و وجه ضعیف تر باشد مگر که هم حد و مثلثه و هم وجه باشد
همه جمله آنگاه قبول تمام باشد و این صاحب مراعم بر یکدیگر را قبول کنند
نیز بنظر یا اتصال و لیکن قبول اتصال اقوی تر و بهتر ذکر دو کوکب اندر تثلیث
یکدیگر باشد یا اندر تسدیس یا اندر برج بازگر متفق المطالع باشد یا
اندر برجی که متفق القوة باشد یا اندر دو برج که هر یک کوکب را باشند
مریکدیگر را قبول کنند از جهت اتفاق طبیعت این برجها بر یکدیگر را و سعدان
قبول کنند یکدیگر را از جهت اعتدال طبایع شان و زحل و مریخ قبول کنند
از مقارنه و تسدیس و تثلیث و قبول هست که قوی است و هست که میانه است
و هست که کمتر است و اما قبول قوی بیشتر مر قمر را باشد از شمس زیرا که مر ویرا
قبول کند از همه برجها که نور قمر از آفتاب است مگر قبول استقبال مکروه است
و اما چون اتصال از برجی باشد آفتاب که شمس ویرا اندران برج مراعمه باشد آن

قبول

قبول طبیعت باشد و قبول برج و عطارد و چون کوکبی را قبول آن سنبله این
نیز قبول قوی باشد و قبول رسط آن باشد که دو کوکب یکدیگر را قبول
کنند از خانه یا از شرف یا از حد یا از مثلثه یا از وجه و اگر این مراعمها دو
یا سه جمع شود رحوذ قبول تمام و قوی باشد و اما قبول دون آن باشد
که از یک حظ باشد چون حد یا از وجه یا از مثلثه یا خود یکدیگر را قبول
کنند از جایگاه طبیعت چون زحل و مریخ و مانند وی را اما سعادت کوکب آن
باشد که بنظر سعدان باشد به تثلیث و یا به تسدیس یا تربیع یا مقارنه
و نحسان ازوی ساقط باشند یا محصور السعدین باشد یا از سعدی باز گردد
و بسعدی متصل شود یا مهمی باشد و آن آنگاه بود که اندر قلب آفتاب باشد
میان وی و میان آفتاب شانزده دقیقه بوییش باشد و شانزده دقیقه
بیش ازین چنین بغایت سعادت اندر باشد که همه سعادت آفتاب بخویشتن
کشد یا بنظر مودت آفتاب باشد یا بنظر قمر و قمر مسعود بود و سریع السیر بود
زاید النور و زاید العدد و یا اندر حیز خویش بود یا اندر حظ خویش
باشد چون خانه و شرف یا حد یا مثلثه یا وجه یا فرح یا اندر درجات نیره
یا مقبول بود یا اندر حیز خویش بود یعنی کوکب نرا اندر برج نر روز فوق الارض
و بشب تحت الارض و ماده اندر برج ماده بروز تحت الارض و بشب فوق الارض
و شمس و قمر چون اندر حظ سعدها باشد همچنان باشد که اندر حظوظ خویش همچنانا

سعدان اندر حظوظ نیرین بود همچنان باشد که کوکبی اندر حظوظ خویش اندر
ذات سعادت سه انکه پنج گونه است مضاعف السعادت است و سعیده
و کمتر ازین اما مضاعف السعادة آن باشد که کوکبی اندر برجی باشد که او را
اندران برج دو شهادت بود یا بیشتر چنان چون عطارد اندر سنبله
باشد و برا دو سعادت باشد سعادت خانه و سعادت شرف و اگر با این
هم اندر حد خویش باشد سه سعادت باشد و اگر طالع باشد چهار سعادت باشد
سعادت خانه و شرف و حد و فرح و اما سعیده آن باشد که کوکبی اندر خانه
باشد که آن برج معتدل طبع وی باشد و موافق وی باشد چنان چون
زحل اندر دلو و مشتری اندر قوس و مریخ اندر عقرب و زهره اندر ثور
و شمس و قمر اندر خانها خویش و آنچه کمتر ازین است سعادت وهم دلالت کند
بر صلاح آن چنان باشد که کوکب اندر جایی باشد که آن خانه خلاف طبع وی
باشد چون زحل بجدی و مشتری اندر حوت و مریخ اندر حمل و زهره اندر
میزان و عطارد اندر جوزا و اما قوت کواکب آن باشد که صاعد باشد
اندر شمال یا شمالی باشد یا صاعد باشد اندر فلک اوج یا اندر مقام ثانی
باشد یا بیرون از شعاع الشمس باشد یا اندر وتد باشد یا اندر مایلی الوتد
یا این سه کوکب علوی مشرقی باشد از آفتاب خاصه که آفتاب با ایشان اندر
حال منظر تسدیس باشد و قوی‌تر باشد یا اندر ربع مذکر باشد چون شمس اندر

ربع

ربع مذکر باشد یا اندر برج مذکر باشد قوی باشد یک دیگر اندر برج
میزان و اما قوت این سه کواکب سفلی آنست که مغربی باشند یا اندر ربع
مونث باشند و اما ضعف کواکب و دلالت نقصان سعادت آن باشد که
بطی السیر باشد یا اندر مقام اول باشد یا راجع باشد و بدترین رجوع سفلیان
باشد و خاصه زهره یا رجعتشان نیز احتراق بود یا کواکب اندر تحت
الشعاع باشد یا اندر درجات مظلم یا کواکب نر اندر برج ماده بود یا
اندر درجات ماده به روز تحت الارض بود و بشب فوق الارض یا ماده
اندر برج نر یا اندر درجات نر بشب تحت الارض و بروز فوق الارض
یا اندر هبوط خویش باشد یا هابط باشند اندر جنوب یا جنوبی باشند یا
ساقط باشند از وتد یا اندر طریق محترقه باشند و آن نوزده درجه
میزانست یا سه درجه عقرب زیرا که این جایگاه هبوط نیرین است یا اندر
خانه وبال باشند که جایگاه دشمن خانه خویش است یا متصل باشد بکوکب
راجع یا فاسد یا اندر هبوط یا ساقط و زایل یا نامقبول باشد یا
اندر غربه باشد و تیر آنگاه باشد که خالی السیر باشد که سعدی ناظر
نباشد و از علویان که مغربی باشد از آفتاب یا اندر ربعین مونث باشد
و ضعیف آفتاب آن باشد که اندر برج و ربع مونث باشد بخاصه نهم که فرح
اوست و از ضعیفی سفلیان که باول التشریق باشد یا اندر ربع مذکر و برج مذکر

اما نحوست کواکب آن باشد که بنظر نحسان باشد بقران و تربیع و مقابله
و تسدیس و تثلیث و میان وی و میان نحس کمتر از حد کوکبی باشد یا اندر
حظوظ نحوس باشد یا اندر خانهاء نحوس یا بعضی نحوس مستعلی باشد بر وی از
دهم یا یازدهم از جایگاه وی و بترین این همه آنگاه بود که آن نحس متولی
بکند یا مقارنه شمس باشد یا تربیع یا مقابله شمس باشد یا با راس و ذنب جوز
هرات خویش باشد یا خود با راس و ذنب بوند و میان ایشان کمتر از
دوازده درجه باشد از جهت آنکه اندر عقده باشند و بتر آنگاه بود
که آفتاب با راس یا با ذنب بود و میان ایشان چهار درجه بود از پیش
یا از پس و میان قمر و راس و ذنب دوازده درجه باشد از پیش و از پس

سعادت و نحوست جوزهره چنین گویند اوایل و متفلسفین که راس را طبیعت
زیاده است چون سعدان با وی باشند اندر سعادت بیفزاید و چون نحسان
با وی باشند اندر نحوست بیفزاید و از طبیعت ذنب نقصان است چون سعدان
با ذنب باشند کم کند از سعادت و چون نحسان با وی باشند کم کند از
نحوست و از این جهت را بود که همه حکما چنین گفته اند که راس با سعد سعد است
و با نحس نحس و ذنب با نحس سعد است که از نحوستش بکاهد و با سعد نحس است
که از سعادتش می کاهد اما محصور النحسین آن باشد که کوکبی اندر برجی
باشد و با وی اندر آن برج از پیش نحسی باشد یا شعاع نحسی و از پس نحسی

باشد

باشد یا شعاع نحسی یا منصرف شود کوکبی از نحس بمقارنه یا بنظر و متصل شود
بنحس دیگر هم بر آن حال که گفتم وجه دیگر آن باشد که کوکبی اندر برج باشد و نحسی اندر
جد او بود یا شعاع وی اندر برج دوم وی و نحسی دیگر یا شعاع وی اندر برج دوازدهم
او بود و اگر کوکبی نباشد اندر وی و حال طالع بدین صفت بود که گفتم یا برج دیگر
از طالع یا آن برج که بدین صفت باشد سخت تباه و منحوس باشد محصور النحسین خوانند
اگر آفتاب یا بعضی سعدان بدان کوکب محصور نظر کند یا بدان کوکب محصور و میان
ایشان کمتر از هفت درجه بود پس آن نحوست محصور را بگشاید و اگر محصور برج باشد
خانه و سعدان بوی نظر کنند یا شمس آن نحوست پاک گشاده شود و اگر برجی یا کوکبی
محصور السعدین باشد آن از بهترین و فاضلترین سعادتها باشد و اما فساد قمر
یازده وجه است اول آن بود که منکسف باشد و تباه ترین آن باشد که کسوف اندر
برجی افتد که آن برج طالع مولود کسی باشد یا تثلیث یا تربیع یا مقابله و تسدیس طالع
باشد دوم آن باشد که تحت شعاع شمس بود پیش و پس وی دوازده درجه
باشد هیچ کاری را نشاید مگر کارهای نهانی و سیوم آن بود که از دقیقه استقبال
یا درجه قمر دوازده درجه باشد از پیش یا از پس و چهارم آن بود که با نحسان
باشد بنظر یا اتصال یا قران پنجم آن باشد که در اثنا عشریه زحل یا مریخ
باشد و ششم آن باشد که با راس یا ذنب باشد و میان ایشان دوازده درجه
باشد پیش یا پس هفتم آن بود که جنوبی باشد یا هابط بود اندر جنوبی و هشتم

آن باشد که اندر طریق محترقه باشد از نوزده درجه میزان باشد تا سه درجه
عقرب نهم که اندر آخر برج باشد که حدود نحسان باشد و دهم کی بطی السیر
باشد که کمتر از سیر اوسط بود و آن سیزده درجه است و ده دقیقه
و یازدهم که اندر خانه نهم باشد زایل که خانه غم است قمر را یا ناقص حساب
بود و این دوازده هم میشود دانستن حیز اما حیز آن باشد که کوکب بروز
فوق الارض باشد و بشب تحت الارض خاصه اندر برج مذکر و کوکب مونث
اندر برج مونث بروز تحت الارض بود و بشب فوق الارض و مریخ
بروز فوق الارض و بشب تحت الارض مریخ مونث است از جهت آنکه
علوی حیز و با علویان یکی آنکه برج علویان برج مذکر باید مریخ را برج مونث
چون کوکب اندر حیز خویش باشد قوی باشد دلیل کند بر سعادت و اعتدال
و اگر اندر خلاف حیز باشد دلیل کند بر فساد و خلاف اعتدال معرفت
اقبال و ادبار اقبال آن باشد که کوکب اندر وتد باشد یا مایل وتد و مقبول باشد اندر آن
برج که باشد زیرا مستقبل خوانند معرفت ادبار و اما ادبار آن بود که کوکب ساقط
باشد از وتد و آن نظر با زایل باشد و به هیچ وتد ناظر نبود و نیز اندر آن برج
کرده باشد نامقبول بود معرفت مزاعمه مزاعمه آن باشد که کوکبی را اندر برجی
شهادت بود چون خانه یا شرف یا حد یا مثلثه یا وجه و آنچه بدین ماند آن کوکب
صاحب مزاعمه آن جای باشد معرفت مبتز و مبتز آن باشد که کوکبی را اندر برجی شهادات

بود

بود شهادت بیشتر افتد غالب گردد آن برج وی را مبتز خوانند یعنی غالب گشته
فصل دوم دانستن برجهای که متفقة المطالع اند و متفقة القوة و متفقة
الطریقه خوانند برجهای که یکدیگر نظاره زنند و یکدیگر موافق اند که مر ایشان را
متفقة المطالع خوانند آنست که مطالع هر یکی مانند یکدیگر آید چون آخر حمل موافق است
مر اول حوت را و اول حمل موافق است مر آخر حوت را همچنین درجه بدرجه یکی از
آخر با اول و یکی از اول با از آخر گرای همه برجها را که یکدیگر را موافق اند
و ثور موافق است مر دلو را و جوزا موافق است مر جدی را و سرطان موافق
است مر قوس را و سنبله موافق است مر میزان را و اما آنچه متفقة القوة اند
آنست که ساعات روز اندر ایشان یکیست و آن چون اول جوزا و یا آخر
سرطان و آخر سرطان با اول جوزا همچنین درجه بدرجه موافق اند مر یکدیگر را
بوقت سنبله موافق است با حمل میزان موافق است با حوت و ثور با اسد
و عقرب با دلو و قوس با جدی یک برج را از اول گیر درجه بدرجه تا آخر و باز
آن برج را که با وی موافق است از آخر گیر درجه بدرجه باز گوید تا اول
هر درجه که برابر یکدیگر افتد درجه اتصال باشد و آنچه متفقة الطریقه است
و آن آنست که دو برج مر یک ستاره را باشد چون حمل و عقرب خانه مریخ و ثور
و میزان خانه زهره چون جوزا و سنبله خانه عطارد چون سرطان و اسد خانه
نیرین را چون قوس و حوت خانه مشتری چون جدی و دلو خانه زحل و این بابکار

آنچه بیرون آوردن هیلاج و کدخدای است را و دوستی زنان و مردان و فرزندان
و برادران و دوستان را و بیرون آوردن دلیل طالع و ضمیر را و چون این برجها
را که منقوص الطالع خوانند و منقوص القوه خوانند یکی را استوی و یکی را منکوس
و درجات ایشان متفق یکدیگر کردند چنانکه اندر برج حوت پیداست چنانکه درجه اول
حمل با درجه سی ام حوت موافق است و درجه دوم حمل با درجه بیست و نهم
حوت موافق است و درجه سوم حمل با درجه بیست و هشتم حوت موافق است و درجه
چهارم حمل با درجه بیست و هفتم حوت موافق و پنجم حمل با بیست و ششم حوت موافق
است همچنین همه برجها موافق را از اول تا آخر برین قیاس بگیر تا معلوم شود
ازین برجها که یاد کردیم آنهاست که مقابله یکدیگر اند و آنهاست که به تثلیث و تسدیس
و تربیع اند این اتصالات را اتصال طبیعی خوانند اکنون یاد کنیم شرح هر
یکی را ان شاء الله تعالی **برجهای که متفق اند بمقابله طبیعی** اما برجهای که مقابله
یکدیگر اند و موافق اند بمقابله و نظرشان بیکدیگر اما نظر مقابله
نظر عداوت چند سابق است و بگوییم که هر مقابله عداوت نیست مگر آنکه موافق
بمقابله مقابله طبیعی خواهیم بود دلیل کند بر موافقت و مودت آنچه منقوص الطالع
اند جوزا با جدی مقابله است و سرطان و سرطان با قوس مقابله است
و آنچه موافق اند بقوت و آن چون حمل و سنبله است و میزان و حوت مقابله
طبیعی اند و آنچه متفق اند بطریق مقابله چون حمل و عقرب و ثور و میزان موافق اند

بمقابله

بمقابله طبیعی و این را مقابله طبیعی خوانند همچنین یکی از اول برج تا آخر و یکی از آخر
برج تا اول برج درجه بدرجه تا آخر و اول همچنانکه نمودیم **برجهای که متفق اند**
بتسدیس طبیعی و اما آن برجهای که نظر ندارند از برای نزدیکی را بیکدیگر آن
را تسدیس طبیعی خوانند وی دلیل کند بر موافقت و مودت و آنچه موافق
اند بمطالع چون حمل و حوت و سنبله و میزان و آنچه متفق اند بقوت چون
جوزا و سرطان و قوس و جدی و آنچه متفق اند بطریق و آن چون جدی
و دلو است همچنین یکی از اول گیرد و دیگر از آخر چنانکه نمودیم **برجهای که موافق اند**
بتربیع طبیعی و اما آن برجها که موافق اند بیکدیگر بتربیع موافق است و مودت
و الفت و مصالحت دلیل کند این تربیعهاست که ویرا تربیع طبیعی خوانند و آنکه
متفق اند بقوت چون ثور و اسد و دلو و عقرب و آنچه موافق بطریق چون
جوزا و سنبله و حوت و قوس همه این تربیعات را تربیع طبیعی خوانند
دلیل کند بر الفت و مصالحت و آنچه جز این باشد از تربیعها مخالفت و عداوت
و این باب همچنان باید گرفتن که دهم اتصال است یکی راست و یکی باز گونه نیز
گرفتن و چون یکی راست گیری و یکی باز گونه این نظرها تربیع طبیعی و تثلیث طبیعی
گردد والله اعلم **برجهای که مطیع اند مر یکدیگر را** و اما برجهای که مطیع اند مر یکدیگر
را و دوست یکدیگر اند بگفتم دوستی را و زنا شوی را و انبازی را و سازواری
را و الفت را زیرا که آن برجهاست که دلیل کند بر محبت و الفت و هست که دلیل کند

بر عداوت و مخالفت و هست که یکدیگر را مطیع اند و اما برجهای که دوست یکدیگراند
آن برجهای که نظر تثلیث و تسدیس دارند و اما آنکه دشمن اند یکدیگر را از آن
برجهای که نظرشان تربیع است نه آن تربیع طبیعی که یاد کردم و اما برجهای
که یکدیگر عداوت کنند و مخاصمت آیند که نظرشان بمقابله است نه آن تقابل
طبیعی که گفتم **فصل اول** اما برجهای که مطیع اند مر یکدیگر را دلیل کند بر اتفاق
محبت و مودت و چون ناظر باشند یکدیگر بنظر مودت و آن چون جوزا است
و ثور و سرطان و جدی و سنبله و عقرب و حوت و قوس و دلو و این همه یکدیگر
را مطیع اند همیشه معوج الطلوع مستقیم الطلوع را مطیع است و مستقیم الطلوع را
مطیع مر معوج الطلوع را چون نظرشان افتد یکدیگر برین نسق که یاد کردم
و اما آن برجها که مطیع اند مر یکدیگر را و لیکن دلیل کند بر مخالفت و عداوت و آن
چون حمل و میزان است و سرطان و جدی **فصل دوم** و اما آن نظرها که از تربیع
طبیعی و از تسدیس طبیعی و تقابل طبیعی یاد کردم که نظر ندارد یکدیگر و دلیل موافقت
است بجای نظر باشد اگر دو کوکب اندر برج باشد یکی را بر درجات مستوی
نگاه کن و یکی را بر درجات منکوس چون هر دو یک خط آینه نظر باشد و آن
نیز هم مطیع اند یکدیگر را مثال چنانکه یکی به ده درجه باشد و دیگر به بیست درجه
یکی به نه درجه و دیگری بدوازده درجه همچنین تا تمامی **فصل سیم**
اندر دانستن حال کواکب با شمس و سیر و ظهور و اختفا و اما این سه کوکب علوی

چون

چون آفتاب از مقارنه ایشان بگذرد تا وقت مقابله آفتاب اندر ایمن آفتاب باشند
و تا آنگاه که آفتاب باز بمقارنه ایشان رسد اندر ایسر آفتاب باشند و زهره
و عطارد یا اندر طلوع و غروب عادت باشند اندر ایمن باشد و یا اندر ایسر
آفتاب باشند و یا اندر طلوع و غروب عشیات باشند اندر ایسر آفتاب باشند و قمر
با اجتماع اندر ایمن باشند و با استقبال باشند اندر ایسر آفتاب باشد اما سه کوکب
علوی یا اندر قلب آفتاب باشند شانزده دقیقه پیش یا پس اندر حد صمیمی باشند و چون
از شانزده دقیقه بگذرد تا نیم جرم خویش محترق باشند و چون از شانزده دقیقه
بگذرد تا تمامی جرم اندر تحت الشعاع باشند و چون انجوم خویش بگذرد با تسدیس ایمن وقت
تشریق رود و ستی ربت باشد و بعد از آن ضعیف‌تر شود اندر تشریق و نشانند
و سبق ربت را و چون تا نشست درجه ماند مقابله را کنار شبی خوانند و بعد از آن
مقابله مغربی باشند و چون بهشت درجه احتراق برسد کنار روزی خوانند تا تحت
تحت الشعاع یا محترق یا صمیمی شوند زهره و عطارد چون از تحت الشعاع بیرون
آید بمشرق مشرقی باشند و شایسته بودند مرد سبق ربت را چون مقیم شوند
و بعد از آن با مستقیم شوند اندر غروب عادت باشند مغربی خوانند یا باز تحت الشعاع
آیند چون بگذرند اندر طلوع مغربی باشند یا مقیم گردند چون راجع شدند باشرقی
عشیات خوانند **فصل چهارم** اندر دانستن طبایع و مزاج کواکب بفلک اوج و فلک
تدویر کوکب که صاعد باشد اندر فلک اوج طبع او خشک باشد و چون هابط باشد تر باشد

دستوریت ط

دستوریت ط

وعلویان از اول تشریق تا مقام اول رتبی دارند و با مقابله‌ش گرم بوند تا
مقام ثانی خشک بوند و تا جیمی سرد بوند و عطارد و زهره از اول مشرقی کر
راجع بوند یا مستقیم تر بوند و با حد جیمی گرم بوند تا مقام اول با فنی منوب خشک
بود تا باز جیمی شوند سرد بوند و قمر اندر ربع اول گرم و تر بود و اندر ربع دوم
گرم و خشک بود اندر ربع سیوم سرد و خشک بود اندر ربع چهارم سرد و تر باشد
این ارباع دور ماهست نه ارباع فلک تا دانسته باشی و اصل دانستن مزاجات
کواکب آنست که بنگری طبع کوکب چیست و اندر کدام برجست طبع برج با وی چیز
اگر هنه بود کمتر از بیشتر برود کمتر از بیشتر رفتن چنان باشد که طبع ربع فلک
اوج و فلک تدویر همه جمع کنی با یکدیگر مزاج دهی و بنگری که کدام مزاج غالبست
زیادت آن قوی‌تر باشد چنانکه زحل سرد و خشک است اندر سرطان یافتیم و اندر
آخر منوب بود و اندر فلک اوج هابط بود و در فلک تدویر هابط و برج سرطان تری یافت
کرده و آخر منوب سردی بر یافت کردیم زحل سرد و تر است مریخ را همچنین مزاج
زیادت کردم مریخ اندر اسد بود و صاعد از فلک اوج و هابط از فلک تدویر مریخ
گرم و خشک است و برج گرم و خشک و صعود خشک بود و هبوط سرد و بسته خود گرمی
و خشکی بود چون سردی از وی کم کردی سه جزو خشکی آمد و دو جزو گرمی و زحل
جزو سرد بود و یک جزو تری آمد سه جزو سردی از دو جزو گرمی مریخ برفتیم یک
جزو سردی زحل بماند و یک جزو تری مریخ از سه جزو خشکی مریخ برفتیم دو جزو خشکی

مانند

مانند از مریخ فعل مریخ سه جزو خشکی است و فعل زحل یک جزو سردی مانند
گفتیم و لان خشکی غالب تر باشد و از آنجا حکم باید کردن بر افراط خشکی مریخ و زحل
گوییم یک کوکب را نحس دلیل کنند و یک کوکب را سعادت که دلیل اعتدال بود و همچنان همه
ازین سان دلیل گیرد همه اتصالات را بدین سان حکم کن تا احکام گشاده شود
و هیچ خطا نیفتد و الله اعلم **فصل اول** دانستن فرح کواکب بجنبه وجوه اول
فرح ارباع کواکب علوی را از ارباع مذکر فرح است چون مشرقی باشند هم اندر فرح
باشند و کواکب سفلی را اندر ارباع مونث فرح است و چون اندر جهت مونثی فرح
است و عطارد را اندر هر دو جهت فرح است و فرح دیگر است کواکب نهاری را اندر فوق
الارض و لیلی اندر تحت الارض فرحست فرح دیگر است که معروفست فرح عطارد اندر
طالع و فرح قمر اندر سیوم و فرح زهره اندر پنجم و فرح مریخ اندر ششم است و فرح
آفتاب اندر نهم و فرح مشتری اندر یازدهم و فرح زحل اندر دوازدهم و همچنین
فرح دیگر است فرح زحل اندر برج دلو است و فرح مشتری اندر قوس و فرح
مریخ اندر عقرب و فرح شمس اندر یازدهم درجه اسد و فرح زهره اندر ثور و فرح
عطارد اندر سنبله و فرح قمر اندر یازده درجه سرطان درجه دیگر اما ماه اگر
اندر برج سیوم باشد قوت سیم ری برابر قوت برج یازدهم باشد بقوت و اگر
آفتاب اندر نهم باشد برج نهم را قوت برابر برج پنجم باشد و اگر مشتری اندر
یازدهم باشد قوت برج یازدهم باشد قوت برج یازدهم برابر طالع بود بقوت

وچون حمل اندر دوازدهم باشد قوت برج دوازدهم بود برابر برج دوم
بود بقوت وچون مریخ اندر ششم بود قوت برج پنجم برپنجم برابر برج هفتم
باشد بقوت وچون عطارد اندر طالع باشد قوت وی برابر قوت آفتاب
بود کر اندر وسط السماء بود واگر مستوی سیکش قوت وی برابر زحل باشد که
اندر برج دوازدهم بود وچون کوکبی اندر برج ثابت بود قوی‌تر از برج
ذوجسدین بود وبرج ذوجسدین قوی‌تر از منقلب باشد اندر برج ثابت
کوکب علوی بهتر باشد واندر برج منقلب کوکب سفلی بهتر باشد سبک اندر
برج سبک وکوکبی اندر برج گران اما عطارد ومشتری شکل برج ذوجسدین
اند وقمر شکل برج منقلب و زهره ومریخ شکل برج ثابت اند اما قوی‌ترین
اوتاد طالع است پس وسط السماء پس هفتم پس چهارم پس یازدهم پس پنجم
پس نهم پس سدیگر پس دوم پس هشتم دو خانه بمانند وآن بترین همه خانها ست
وآن ششم ودوازدهم اما چون کوکبی بمقابلهٔ آن خانها افتد که ویران خراب است
سخت ضعیف وتباه باشد زیرا که از خانهٔ غم واندوه باشند رجاه ودلیل غم باشد
وتنگی همه را نیک نگاه کن تا خطا نیفتد از درجه بیت الاعدا تا درجه طالع
اندرین میان زحل را قوت است هرچند که از وتد زایل گردد از درجه بیت الاقدا
تا درجه بیت الرجا اندرین میان مشتری را قوت است هرچند که از وتد دور باشد
از درجه بیت الرجا تا درجه نهم اندرین میان آفتاب را قوت از درجه نهم تا درجه

هفتم اندرین میان هر هفت کوکب را نحوست بگویی روا باشد مگر مشتری و زهره
از درجه هفتم تا درجه ششم اندرین میان مریخ را قوت واز ششم تا درجه
پنجم اندرین میان زهره را قوت واز درجه پنجم تا درجه چهارم هر هفت
کوکب را قوت خاصه کوکب سفلی را اندر برج آبی وخاکی از درجه چهارم
تا درجه سیوم قمر را قوت ومریخ را نیز اندرین میان قوت ومریخ را نیز
واز درجه سیوم تا درجه دوم مشتری را قوت بود واز درجه دوم تا درجه
طالع عطارد را قوت باشد اگر این ستارگان بجز این جایگاه باشند که
صفت کردم اندر سعادت ضعیف‌تر باشد مگر اندر خانه یا شرف خویش
یا حد ومثلثه ووجه خویش باشند قمر اندر طالع نحس است مگر اندر خانه یا
شرف خویش یا حد ومثلثه ووجه خویش باشد قمر اندر طالع نحس است زیرا که
دشمنی از دو مهمان تا خوانیده بر غم باز درو آید بخانه واگر سعد باشد مهمان
آرد یا سعودی بدیه آید با چیزی عطارد اندر هشتم زهره اندر یازدهم وسهم شش
اندر سیم ماه اندر نهم ومریخ اندر دوازدهم وزحل اندر ششم ومشتری
اندر پنجم این جایگاه مرایشان را جایگاه غم است ورجعت زحل ومریخ
اندر وتد قوی‌تر است مر نحوست کار را خاصه که تیز سیر باشد که کوکب دلیل
آن کار باشد ونحوست زحل اندر ششم خاصه که بمقابله کوکب سخت بد باشد و
بر معنی گوید که چون کوکب جایگاه نیکو باشد وبرج خویش وخانهٔ خویش اگر چنی

باشد دلیل سعادت باشد و اگر بر خلاف آن جایگاه باشد نکوهش بود اگر کند و همچنین
سعدان چون بجایگاه خویش باشند سعادتشان ظاهر باشد و اگر بخلاف جایگاه
خویش باشند نکوهش بود اگر کند چنانکه زحل با همه نحوستش که هست او چون صاحب مثلثه
طالع مولود باشد و اندر وتد باشد نیکو حال باشد و نیکو جایگاه باشد
دلیل کند بر ترتیب مولود و بقای وی چون بجایگاه بد باشد و بحال بد باشد
این مولود ترتیب نیابد و چون دلیل مال باشد و عقارات تباه حال باشد
و بد جایگاه دلیل کند بر تباهی مال و ویرانی عقارات و مکروهی پیش آید
بر سبب مال و عقار و اگر زحل اندر دوم باشد بحال نکوهش مال پراکنده و روزی
بر اهل پس تنگ کند و طعام نگذارد و مریخ نیز بد و بخش و تباهی آرد و خاطر از
روی مردان و اگر مشتری دلیل ترتیب باشد و نیکو حال و نیکو جایگاه باشد
دلیل کند بر بقا و ترتیب و چون بد حال و بد جایگاه باشد دلیل بر تباهی و هلاک
کند و چون دلیل مال باشد و نیکو حال و جایگاه باشد دلیل کند بر فایدها و بسیار
یافتن مال باسانی و چون بد حال و بد جایگاه باشد دلیل کند بر تاوان و زیانها
پس بدانکه سعدان و نحسان اندر نیکویی حال و جایگاه و بدی حال و جایگاه
شکل خویش می بگردند تا دانسته باشی این مثالات ازان یاد کردم تا بینی
فهم کنی و قیاس گیری و بدانی

فصل ششم اندر دانستن دوستی ستارگان
بایکدیگر و دانستن دشمنی ایشان اکنون یاد کنیم دوستی ستارگان و دشمنی ایشان

بایکدیگر

بایکدیگر دانسته باشی و اندر احکام کاربندی اما عطارد و مشتری با اصل
دشمن اند و آفتاب و زحل با اصل دشمن اند و قمر با مریخ با اصل دشمن اند
و زهره و عطارد با اصل دشمن اند و دوستی کواکب اما زهره و مشتری با اصل
دوست اند و مشتری با زحل هم دوستند و هم دشمن اند اندازه اتصال
ایشان مثل این دو کواکب همچون مثل دو مرد است که بر یکدیگر استند
و داو دارند و بر یکدیگر دعوی دارند اندر ملک و مملکت اما مریخ و زحل
دوست اند اندر نهان دشمن اند و زهره با آفتاب دوستند و عطارد
با آفتاب دوستند اند و بهترین دوستی اندر آفتاب و لیکن عطارد
اندر سر دشمن دارد و آفتاب اما عطارد و زهره همچنین مشتری و زحل
اند بدوستی و دشمنی اما قمر با زهره دوستند همچنین آفتاب و عطارد و مریخ
با اصل دوست اند همچون آفتاب با عطارد و مریخ همچون عطارد دوست
با آفتاب مریخ با مشتری گاه دوست اند گاه دشمن مریخ با زهره دشمن
اند با اصل و دوستی که افتند بعارضی اندر کار فساد خیال چون فسق و فجور
و زنا و عطارد با مریخ بایکدیگر اندر احتیال اند پیوسته اندر دیگر و حیات بخت

فصل هفتم اندر مفاتیح القضا اندر معرفت احوال کواکب بسعادت و نحوست
اما بدانکه قمر دلیلست بر احوال عالم و جاسوس فلکست و حال ستارگان زیرا که
بهم فلک نزدیکتر و بهیئت [illegible] و نور همه برجها و ستارگان نقل کند و بعالم

سفلی افکند وی مانده است بکار جهان زیرا که هرچه اندر عالم پدید آید
اوّل خرد باشد یا بزرگ شود تا بغایت خویش برسد و بعد از آن خرد
نقصان گیرد تا ناچیز شود و همچنین یافتیم قمر را ازین جهت است که استادان این
صناعت گفته‌اند فَاِنَّ صَلَاحَ القَمَرِ صَلَاحُ کُلِّ شَیْءٍ وَفَسَادُهُ فَسَادُ کُلِّ
شَیْءٍ اما بدانکه نحوست کسوف دلیل کند بر فساد و زوال گشتن و تاریکی و
تباهی احوال بطی السیر دلیل کند بر گرانی کارها و برآمدن حاجتها بدشواری و رجعت
کواکب دلیل کند بر عصیان و پشیمانی و باز آمدن در کارها و حاجتها و
اختلاط و بیمارگی و بروی باز زدن و ناروانی کار و نزول و هبوط دلیل کند
بر غم و اندوه و ترس و بند و حبس و بیماری و وبال دلیل بر وحشت کند و تیرگی
و غم و غربت روز همی در رجعت دلیل کند بر متحیری و سراسیمگی و عاجزی اندر کارها
و نقصان حاجت و عصیان و هبوط اندر جنوب دلیل کند بر ضعیفی کار و ناتمامی
حاجت و فرو ماندن اندر کار و تنگی معیشت و احتراق دلیل کند بر غم و ترس و
مشقت و بیماری اما شرف دلیل کند بر رفعت و منزلت و عز و جاه و برآمدن
حاجت بآسانی و صاعد اندر شمال دلیل کند بر زیادت دولت و قدر و منزلت
و برآمدن امیدها بتمامی و استقامت دلیل کند بر نیکویی احوال و روانی کار و فراخی
معیشت و تمامی حاجت و مقیم استقامت دلیل کند بر ابتدا سعادت و باز گشتن
کارها باقبال و فرح دلیل کند بر شادی و نیکویی کند و سلامتی و به پدید آمدن منفعت

و چون

و چون کوکبی اندر خانهٔ نحسی بود با شرفها مقبول گردش باز دارد و شر را با نظر
نحسان به تثلیث و تسدیس بود هم باز دارد شر و تباهی را و اما سعدان که مقبول
باشند یا نه سعادت کنند و اگر مقبول بود بهتر و نیکوتر اما بدانکه علم نجوم دو چیز است
خیر است و شر هر کجا سعدی بینی بگوی خیر است و هر کجا نحسی بینی بگوی شر است و
کواکب را منحوس بگویند تا آنگاه که نحسی نجوم وی نزند افکنند چون از جرم کوکب
گذشت پاک شود و هیچ بلای نباشد بجز ترس و بیم و سلامت کنند و همچنین اگر
سعدی متصل شود امید و سعادت باشد و چون منصرف شود امید و طمع افکند
ولیکن کار تمام نشود و هر نحسی که نحسی کند و از طالع ساقط شود بیم آرد و زیان
نکند و همچنین سعدان چون سعادت کنند چون از طالع ساقط باشند طمع
افکنند ولیکن تمام نکنند کوکب اندر اوتاد منحوس بود بلا آرد و شر و چون
منصرف شود زیان نکند اتصال قمر بکوکب دلیل کند بر آنچه امید دارد
باندازهٔ طبیعت کواکب قابل تدبیر قمر اگر سعد بود خیر باشد و اگر نحس بود
شر آرد و انصراف قمر از کوکب دلیل کند بر آنچه گذشته باشد در رقعه باندازهٔ طبیعت
قابل تدبیر قمر کوکب اندر خانهٔ زحل و مشتری باشد حاجت وی برآید بدشواری
و اندر خانها کواکب سبک رو و برآید بآسانی کوکب اندر برجی باشد بر بیست
پنج درجه قوت وی اندر برج دیگر باشد و یا اندر برجی هیچ درجه جا نگردد
ضعیف بود هنوز کوکب اندر برجی باشد خواه با کوکبی دیگر اتصال کند و اندر

بجرم ظ

بیاید تا به برج دیگر تحویل کند اگر اندر یابد آن کوکب را آن حاجت بر آید و تمام
شود نحسی که وی مشرقی باشد اندر مراعات خویش باشد و بهتر باشد از نحسی
که اندر خلاف خیر خویش بود چون خداوند حاجت کوکب نحس باشد و صاحب
طالع بوی متصل شود از تربیع و مقابله حاجت تباه شود و بر نیاید و اندرین
حال نحس واقع اندر بر باشد بهتر از آن بود که قابل اندر بر باشد نحس که
اندر طالع باشد و طالع ویرا خانه باشد یا شرف شر باز دارد و اگر
راجع بود چون راجع باشد تباه کند کارها را سعدان چون نحسان ناظر
باشند نحوست آن نحوست و شر کم کنند و چون نحسان ناظر باشند سعدان را
بنظر مخالف سعادت کم کنند سعدان ساقط باشند از طالع یا راجع باشند
بتر از نحسان باشند و گر سعدان یا نحسان اندر جایگاه بد باشند یا راجع یا
محترق باشند چون اندر تحت الشعاع باشند دلالت سعد و نحس سخت
ضعیف باشد هیچ چیزی ویرا نتواند کردن سعد اندر تحت الشعاع ضعیف
باشد سعادت نتواند کردن و نحس اندر تحت الشعاع ضعیف باشد شر و زیان
نتواند کردن نحسان اندر اوتاد باشند یا تربیع یا مقابله نحوست ایشان
سخت بزرگ عظیم باشد خاصه که قاهر باشند اگر سعدی اندر خانه هشتم باشد
نه خیر آید و نه شر و چون نحسی اندر وی باشد شر وی سخت بزرگ باشد اگر
دلیل خداوند حاجت متصل شود حاجت بر آید با لجاج و حرص و طلب و اگر

صاحب

صاحب حاجت بصاحب طالع پیوند و حاجت بر آید باسانی بی رنج و تکلف
و اگر کوکبی نور نقل کند از خداوند طالع بصاحب حاجت مستعلی از دلیل
بصاحب حاجت بمسئول عنه بر بود بر آید آن کار و اگر نقل از خداوند حاجت
باشد بخداوند طالع از مسئول عنه کسی آید بسائل و حاجت بر آید و اگر اتصال
نموده باشد بآسانی بر آید و اگر مخالفت و عداوت باشد به دشواری و رنج
و تعب و لجاج و منازعت بر آید و همچنین حکم کن از قمر چنانکه از دلیل گفتم
اگر خداوند حاجت نحس بود و دلیل وی متصل باشد با قمر از اوتاد از
نظر تربیع یا مقابله و مقبول نباشد دلیل کند بر شر و بلا و مشقت یا حاجت
آرزو کند این حاجت خود را از اصل نبودی اما بدانکه قمر از اول ماه با
زحل مزاج دهد خاصه که مشرقی باشند و با آخر ماه با مریخ مزاج دهد خاصه
که مغربی باشد چون مشرقی باشند مریخ مزاج کمتر دهد و اصل آنست که زحل
سرد و خشک است و مریخ گرم و خشک چون اول ماه باشد قمر با زحل متصل شود
مزاج دهد بیکدیگر خاصه که زحل مشرقی باشد چون مغربی باشد مزاج کمتر دهد
با آخر ماه قمر با زحل مزاج ندهد خاصه که مغربی باشد و چون مشرقی باشد بیشتر
باشد اما اول ماه قمر با مریخ مزاج ندهد خاصه که مریخ مشرقی باشد و چون
مغربی باشد مزاج دهد و یا از آخر ماه قمر با مریخ مزاج دهد خاصه که مشرقی
باشند و چون مغربی باشند مزاج کمتر دهد هر وقتی که مزاج دهند دلیل کند

بر صلاح و نیکویی و چون فراخ ننهد دلیل کند بر فساد و تباهی و ناخوبی و باز
مریخ در نحس اول ماه زیان کند و تباه کند و زحل بآخر ماه با نحس زیان کارتر
و بتواند بر بردن آوردن اوقات مسایل اما به انکه چون قمر دلیل کند بر تمامی
و بر آمد حاجت باشد که تاخیر افتد از آنجهت که تا آن نحس از جایگاه خویش
زایل شود و بجایگاه دیگر آید و قمر را قبول کند و قمر اندران جایگاه بود که تا
حاجت بود آن حاجت بر آید اگر قمر بجایگاه دیگر باشد و مقبول باشد زیان
نحس که یاد کردم و ناظر باشد بدان جایگاه که با دل بود پس دلیل کند
بر تمامی حاجت و همچنین اگر دلیل نه بر یکوکبی دهد دلیل کند بآن اتصال بر قضای
حاجت و آن کوکب اندران وقت منحوس باشد بکوکبی دیگر دلیل نکند بر
بر آمدن حاجت تا آنگاه که دلیل بآن کوکب متصل شود و بنظر مودت
مثال چنانکه مسئله از هدیه باشد که آید یا نی و طالع سرطان بود
و قمر اندر دلو مقارنه مریخ با ذنب اتصال قمر با مریخ دلیل کند بر آنکه
برسد هم اندران روز چون مریخ و مریخ با ذنب بود و ذنب دلیل
نکرد بر هدیه رسیدن تا آنگاه که قمر باز جمل برسد و بمریخ متصل شود
برسد آن هدیه و لیکن مایه کمتر چون کاری ابتدا کرده آید صاحب طالع
و صاحب رابع هر دو یکی کوکب باشد و مسعود باشد و ساقط باشد از نحسان
پس عاقبت آن کار چنان باشد که خداوند ابتدا کار خواهد یعنی مسایل اگر دلیل

خالی از نحسها مسئله یا تحویل سال یا مولود اندر جایگاه مقبول باشد و صاحب
طالع نظر نبود نحس و نه با صاحب هبوط طالع پس اقبال دلیل کند بر بودن حاجتها
و تمامی مرادها و بر آنکه نظر نبود دلیل کند بر دیری بر آمدن حاجت اما چون
کواکب دلیل کند بر تمامی حاجت از جهت اتصال با آخر اتصال و اندران
وقت تمام نشود از حاجت نا امید نباید بودن از آن حاجت تا آنگاه که قمر
یک دور بر وود اندر فلک بهم جایها برسد و بهم دلیلان متصل شود
چون بجایگاه حاجت برسد با دلیلان مقارن شود یا متصل آنگاه لا شک
آن حاجت بر آید و اگر دو کوکب دلیل کند بر حاجت و دافع و مدفوع الیه
هر یکی اندر جایگاهی باشد معلوم بدرجه و دقیقه از طالع زمانی یا طالع
تحویل یا طالع مولود و چون دافع برسد بر برج خویش هم مانند آن درجه
و دقیقه که اندروی بود مدفوع الیه باشد پس هر آینه بجنباند دلالت حاجت
را چون اتصال دافع با مدفوع الیه و بطی السیر تمام شود آن حاجت تیز هم
وقت تمام شود و بر آید و اگر دلیل اندر صعود باشد که هر روزی صاعد میشود
و بطی السیر بود دلیل کند بر آنکه رفعت و منزلت بابد روز بروز یا نجابت
خویش بدهد و چون سریع السیر باشد دلیل کند بر آنکه رفعت و منزلت بابد بزودی و اگر دو
دلیل دلالت کنند بر تمامی حاجت با اتصال یکدیگر پس وقت تمامی برسد وقت باشد اول
تر نقل کند میان ایشان پیش از آنکه دو دلیل بیکدیگر متصل شوند اگر دلیل بر آمدن

پیروزی باشد وقت دوم آنگاه باشد که هر دو دلیل بیکدیگر متصل
شوند و موکدتر آنگاه باشد که قمر با ایشان یاری کرباشد یا نقل
النور باشد یا اندر موضع حاجت یا سکن آن که حاجت برآید وقت سیم
آنگاه باشد که دو دلیل از یکدیگر منصرف شود پس هر آینه برآمدن حاجت
برین سپری بود و اگر دو دلیل دلالت کنند بر قضا حاجت با تصال
یکدیگر و از یکدیگر منصرف شوند و آن حاجت تمام نشود نومید نباید بود
تا آنگاه که قمر یک دور اندر فلک بگردد و چون بموضع حاجت برسد
یا میان آن دو دلیل بود نقل کند یا آن دو دلیل یکی با آن نظر کند هر آینه
حاجت تمام شود اگر دلیلان دلالت کننده بر شر و مکروهی و نحوسی باشد
و سریع السیر باشد و غیر مقبول پس هر آینه شر انگیزد و بزودی و اگر
مقبول باشد دیرتر انگیزد و همچنین اگر بطی السیر باشد و چون بر سعادت دلیل
باشد و مسعود بوند دلیل کند بر زودی بودن آن چیز و چون غیر مقبول باشد و
مسعود بوند دلیل کند بر زودی بودن آن خیر و چون غیر مقبول باشد دلیل
کند بر تاخیر سعادت و همچنین بطی السیر چون مسئول از حاجتی بود قمر یا بعضی کواکب
اندر طالع باشد یا اندر موضع حاجت آید و بصاحبش نظر کند یا با صاحب
حاجت یا بخانه حاجت نظر کند پس از حاجت هم اندران روز برآید اگر
بوقت سپلت تا بوقت ابتدای کاری دلیلان دلالت کنند بر قضا حاجت را

دو دلیلان

دو دلیلان بیکدیگر ناظر باشند یا صاحب برآمد حاجت یا صاحب برج طالع نظر
بکنند پس هر وقتی بیکدیگر نظر کنند یا بیکدیگر متصل شوند آن روز و آن
ساعت آن حاجت برآید اما باید آنکه بروج و سالها بروج ضعیف اند
بدلالت و قبها رب لما کواکب و ایشان قوی تر آید از بروج
بدلالت اوقات زیرا که بروج دلالت ندارند مگر بکواکب و از بهر
حبیب را بود که بوسعید کنند که برجها بر سبیل مرد کانند چون خود کواکب
اندر ایشان آیند زنده شوند و دیگر گفته اند که بروج بر مثال تن است و
کوکب بر مثال جان و اگر قمر منصرف شود از کوکبی از بروج ذوجسدین و دلیل
کند بر بودن حاجتی وقت وی آنگاه باشد که متصل شود دیگر بار قمر از
برج آن کوکب چنانکه زحل اندر سنبله بود و قمر لوبی متصل شود از قوس تا
دلیل کند بر آمدن رسولان وقت آنگاه باشد که قمر از جدی بزحل
پیوندد و اگر بعضی کواکب دلیل کنند بر چیزی از خیر و شر چنین حدوث آن
خبر آنگاه باشد که روز آن کوکب باشد تا ساعت وی یا هم اندران روز
بدان ساعت مثلا دلیل مریخ بود بر کون خیری پس بروز سه شنبه بساعت
مریخ تمام شود یا پیدا آید و اگر کوکب تنها باشد بدلالت پس وقت تمامی
حاجت بعدد دوران کوکب بود تا سال آن کوکب و اگر دلالت مر مریخ را
باشد تنها پس بعدد مطالع و یا بعدد سالها برج باشد وقت تمامی حاجت

واگر برج با کوکب مشتری باشد حکم کن و در کوکب و مطالع بروج و اگر واقع
اندر برج ذوجسدین باشد و قابل اندر برج ثابت و یا قابل اندر برج
ذوجسدین باشد و واقع اندر برج ثابت پس وقت حاجت بسالها و فصول
سال افتد و اگر واقع اندر برج ثابت باشد و مرفوع الیه اندر برج منقلب
و یا قابل اندر برج ثابت باشد و مرفوع الیه اندر برج منقلب و یا قابل اندر
برج ثابت باشد و واقع اندر برج منقلب پس وقت حاجت بماهها افتد
و اگر واقع اندر برج ذوجسدین باشد و قابل اندر منقلب یا قابل اندر
برج ذوجسدین باشد و واقع اندر برج منقلب پس وقت حاجت بروزها
باشد و اگر واقع و قابل هر دو اندر ثابت باشد بماهها بر آید و اگر
هر دو اندر برج منقلب باشد پس آن حاجت بساعتها اندر تمام شود و همچنین
قیاس کن نظر را اگر از اوتاد یا مایل الاوتاد و یا از زایل الاوتاد باشد
اوتاد بر مقام برج ثابت است و مایل الاوتاد بر مثال برج ذوجسدین و زایل
و ساقط بر مثال برج منقلب است این فصل را نیک یاد دار و تامل کن
که بسیار جایها بکار آید و اگر کوکبی متصل شود بکوکب دیگر و دلیل کند بر بودن
چیزی پس وقت آنگاه باشد که واقع انتقال کند مثلا صاحب سادس بصاحب
طالع نظر کند پس صاحب سادس دلیل بر بیماری و وقت درازی بیماری
از صاحب سادس بگیرند یا از تبدیل وی یا از نظر دلایل دیگر بوی و اگر آغاز

کاری

کاری کنی و صاحب طالع یا دلیل بچند کوکب متصل باشد و آنگاه آن همه کواکب باز
بران برج متصل شود بکوکبی که اندران برج باشد که دلیل کند بر تباهی
ابتدای آن کار آن تباهی و فساد را وقع کند بعد و دوران کواکب
دلیل با ایشان متصل بود باز پس از آن فساد و مکروهی باز گردد مثال
چنانکه طالع سرطان باشد و قمر بزهره و مشتری و شمس پیوسته بود در وسط
السما و این همه کواکب هر یکی باز بزحل پیوسته بوند و زحل اندر طالع بود
سعد و زهره و مشتری و شمس سعادت باشد و چون دور تمام سپری شود
زحل نحوست مرزیش آنگاه پدید کند و تباهی آرد فصل اندر دانستن
اوقات و اما بدانکه وقت برآمدن کارها و تمام شدن حاجتها از هیچ
جای طلب کنند اول آنکه بنگر بوقت سوال بدرجه واقع و قابل شود و چند
از درجات ما بین ایشان سال یا ماه یا روز یا ساعت چنانکه گفتم بر
اندازه سرعت سیر دلیل کند و ابطاء ایشان و دوم آن باشد که
واقع بدرجه قابل برسد بسال و ماه و روز یا ما قبل الفور بدرجه قابل
یا واقع برسد بجرم و سیوم بنگر بدرجات ما بین دلیلین هر درجی
سالها یا ماه یا روز باشد باندازه سرعت و ابطاء دلیلان و دلالت
برج بر ثابت منقلب و چهارم بنگر بدوالی کر دلالت کرد بوقت که سال صغری
وی چند است اگر فوق الارض بود و مشتری باشد بعد و سال صغری ساعات

بود و اگر مغربی باشد روزها باشد و اگر تحت الارض باشد و مشرقی
بود ماهها بود و اگر مغربی باشد سالها باشد بعد و سال صغری و دلیل
و پنجم بنگر که دلالت بسته در قت بکدام برجست بعدد درجات مطالع آن
برج باشد اگر ثابت باشد سالها بود و اگر ذو جسدین باشد ماهها بود و اگر منقلب
بود روزها بود و باید بنگر ما بین درجات طالع یا درجات قابل و درجات طالع هر
برجی ماهی باشد **فصل هشتم** اندر بیرون آوردن طالع سایلان جمع شده
در سه چهار حاجت بیشتر چنین گوید ورتیوس فیلسوف که چون گرد آید نزد تو
سایل بسیار و ارتفاع زمانی هنوز یک درجه ثابت چیزی نگذشته باشد طالع
سایل اول را باشد وسط السماء سایل دوم را باشد و خانه یازدهم مر سایل
سیوم را باشد بیت الولد طالع سایل چهارم را باشد وتد هفتم سایل پنجم را
باشد بیت الاخوة مر سایل ششم را باشد بیت الآبا سیل هشتم را باشد بیت السفر
سایل هشتم را باشد و آن چهار خانه بطالع نظر ندارد وی دلیل نکنند و گفته اند
که حاجت اول از طالع باید نگریستن و حاجت دوم از بیت المال و حاجت
سیم از بیت الاخوة باید نگریستن و این سخن بر بابت بر اثنا عشریه
هرمس گوید زیرا که هر درجه برجی دلالت کند و همچنین قیاس دوازدهم حاجت
را از بیت الاعدا دیگر حاجت اول را از اتصال اول قمر و حاجت دوم
از اتصال دوم قمر سیوم را از اتصال سیوم قمر و اگر اندران برج که بیت الاتصال

بود

سه و حاجتها باشد اندر برج دوم قمر نگر با اتصال آن با برج حکم کن اگر اندر آن
برج نیز اتصال نبود اگر از خداوندان ساعت کی صاحب ساعت اول
حاجت اول و صاحب ساعت دوم حاجت دوم را و صاحب ساعت سیوم نیز
حاجت سیوم را همچنین تا ساعت هفتم بترتیب حکم کن **فصل نهم** اندر
نگریستن در چیز یا بیشتر که کدام بیشتر است یا کدام قوی تر است یا دو گروه
بیشتر یا دو انباز یا دو حاجت کدام بهتر و نیکوتر و کدام قوی تر و کدام است
از وی نیکو پدیده تر یا از دو چیز کدام حقیقت کدام از وی باطل است نیکوی سایل
از آنچه می پرسد از دو سه چیز یا بیشتر هر کدام را بترتیب دلالت نهد چنانکه
حاجت اول را با اول دوم را با دوم همچنین با حوزش آنگاه بنگر با صاحب طالع
دلیل طالع و برج دوم و صاحب وی همچنین حکم کن هر یکی خانه را و صاحب وی
بدان حاجت که بر مرتبه او نهاده است از سعدان و نحسان حکم کن و حاجت دوم
از اتصال قمر با اول و اتصال دوم و سیوم حکم کن از آن کوکب و از جایگاه وی
و از حال موافقت و مخالفت و قوت و سعادت و نحوست همچنین حکم کن
تا بر تو معلوم شود هر دلیلی که اندر وتد بود وی قوی تر باشد از آن دلیل که
ساقط باشد یا مایل الوتد و هر دلیلی که اندر شرف باشد اندر غایت سعادت
بود یا قمر قوی را بود یا صاحب حکم کن آن حاجت که آن کرده و آن مردم
بهتر و قوی تر باشد نیک هوش کن تا معلوم شود و اگر اتصال قمر تیز دلالت

یابی از ارباب ساعات حکم کن چنانکه بر تو نمودم و مثال یاد کردم بترتیب هر یکی از
سعدها و نحسها احکام کن و بطلمیوس گوید بنگر جانب اول را از ارباب مثلثات
اول و دوم را از حساب مثلثه دوم و سوم را از حساب سیوم سعد و نحس و قوت
و ضعف و صعود و هبوط و وتد و غیر وتد بنگر و حکم کن بر اتصال و انصراف یا اتصال
مودت و اتصال مخالفت حکم کن تا تمامی بر تو معلوم شود و اگر پرسد از زمین و
از شهرها که کدام شهر موافق تر باشد مرا و کدام زمین سازگار تر یا کدام رکن از
شهرها بهتر بنگر از جانب طالع که سعادت وی بکدام برج است و کدام ستاره است که
وی را مسعود کنند یا از نظری سعادت بوی نور افکنند و آن ستاره بکدام برج
و بکدام جهت بگوی که بدان جانب و بدان افق سعادت بود و اگر منحوس
بود بدان روی که نحوست باشد آن جانب نشاید بودن که هم هلاکت باشد و بدی
احوال و اگر خواهی اتصال قمر بنگر با اول و دوم و اگر خواهی با ارباب مثلثات بنگر
و اگر خواهی بطالع و دوم و سیم بنگر و اگر خواهی با ارباب ساعات بنگر بجهتها و نواحی
که باشند سعادت و نحوست آن آنجا حکم کن این است تمامی استخراجات دلایل مفاتیح
القضا آنچه وعده کرده بودم بتمامی بشرط بجای آوردم و هر یکی باب را اگر
اندرین کتاب یاد کردم تمامی بشرط بجای آوردم و هر یکی باب را که اندرین
کتاب یاد کردم اگر درس کرده شود بتامل و تفکر نگاه کرده آید فایده تمام
ببر آید و منفعت بزرگ یافته شود و اکنون یاد کنم احکام دوازده خانه

بر ولا آنچه اندر بابی بر باشد تا دلیل باشد مر دیگر بابها را و بعد از وی
احکام اثنا عشریات و اختیارات که هر کاری را چگونه باید کردن و چگونه
باید طلب کردن دلیلها معلوم باشد و از بعد وی مفصلها پراکنده یاد کنم ان شاء الله
تعالی **البرج الاوّل** من الطالع و ما فیه من المسایل ثلاث عشر فصلاً فصل
اول اندر احکام ابتدا کارها اما بدانکه طالع دلیل کند بر ابتدا کارها و خداوند ششم
و قمر و سهم السعادة این همه دلیل اند بر ابتدا کارها هر کدام را شهادت بیشتر باشد وی دلیل
باشد و خانه چهارم و خداوند شش و خداوند خانه قمر و خداوند سهم السعادت هر کدام
ازین دلیلان که گفتم شهادت بیشتر دارد دلیل عاقبت کارها و لیت اگر وقت
آغاز کار دلیل اندر وتد باشد و دلیل عاقبت اندر زایل باشد یا ساقط
آغاز کار نیک زیبا بود و عاقبت کار بد باشد و اگر دلیل عاقبت اندر وتد بود
و دلیل ابتدا در ساقط یا زایل عاقبت کارها نیک زیبا بود و اول کار بد باشد
و همچنین حکم بر نظر سعدان و نحسان و اگر بوقت ابتدا کار قمر یا دلیل ابتدا
اندر برج منقلب باشد آغاز کار سخت بشتاب گاه آن کار بکند و گاه بکند
و اگر اندر برج ثابت باشد آغاز کار روی قوی باشد و اگر اندر برج ذو جسدین
باشد این کار را دو بار آغاز کرده باشد از آن کار بکار دیگر اندر آید و اگر
ماه دلیل ابتداء به سعدی پیوسته باشد آغاز کار شادی و نیکبختی باشد با بدایت
اتصال و اگر دلیل عاقبت سعد باشد یا بسعدی پیوسته بود اندر وتد عاقبت

آن کار بخیر باشد و محکم و اگر همچنین بنحسی پیوسته باشد هم بنکبت و مشقت
و ویرانی باشد و الله اعلم

فصل دوم اندر دانستن احوال عمر مردم به نیکی و بدی

چون پرسد از عمر خویش بنگر بصاحب طالع و قمر زیرا که عمر مردم اندر خداوند
طالع است و نگهبان در قمر انصراف قمر دلیل کند بر عمر گذشته و اتصال قمر دلیل
کند بر عمر باقی مانده اگر ماه از نحس باز گردد و بسعدی پیوندد دلیل کند بر آنکه
عمر گذشته بر ذل و محنت و شدت بود و باقی عمر بر سعادت و اقبال باشد و اگر
از سعدی باز گشته بود و بنحس پیوندد عمر گذشته بر دولت و سعادت بوده
و آخر عمر بر مشقت و ادبار باشد و اگر از سعدی باز گردد و بسعدی پیوندد
دلیل کند بر سعادت و دولت گذشته و باقی عمر نیز همچنین بر دولت و اقبال و سعادت
باشد و اگر از نحس باز گردد و بنحس پیوندد عمر گذشته و باقی مانده بر ادبار
و مشقت و محنت و ذل باشد و همچنین حکم کن که گفتم هر کاری که بخواهی کردن
و خداوند طالع اندر تحت الشعاع باشد رونده باحتراق و قمر منحوس باشد
یا ساقط از طالع یا در هفتم یا بعضی نحسان اندر طالع بکشند یا اندر هفتم
دلیل کند بر مرگ سایل و دانستن وقت ای آنگاه بود که بنگری اندر درجه
صاحب طالع تا درجه احتراق آنچه جمع شود بنگر اندر کدام برج است
و بکدام جایگاه حکم کن بر سال و ماه و روز و ساعات چنانکه بر تر یاد کردیم و تباه تر
آن باشد که آن نحس که در طالع باشد یا اندر اوتاد صاحب چهارم باشد یا

صاحب هشتم و اگر سعدان بطالع شاهد باشند و قوی حال باشند آن نحسان صاحب
طالع پاکیزه باشند و ناظر باشد بطالع و قمر نیز بصاحب برج خویش ناظر باشد
یا ببرج خویش دلیل کند بر بقاء عمر و درازی عمر و زندگانی و دولت و اقبال
و سعادت و شادیها بگیر از درجه صاحب طالع تا درجه سعدان و نحسان
و همچنین از قمر آنچه جمع شود از درجات یا بجد یا بشعاع سعدان و نحسان
هر درجه سالی یا ماهی یا روزی یا ساعتی چنانکه گفتم آنجا که برسد اگر سعد
باشد دولت و اقبال و سعادت باشد اندر آن وقت و اگر بنحس رسید
ذل و نکبت و مشقت و محنت باشد قول عمر ابن فرخان الطبری گوید بنگر بخیر یا
و بطالع یا سهم السعادة یا اجتماع یا امتلا که پیش از ولادت یا پس از تحویل
باشد بنگر که شایسته تر است بهیلاجی آنگاه بگیر از درجه هیلاج یا درجه
سعد و نحس بجد یا بشعاع از مطالع هر درجی سالی بود چون بدرجه نحس
آید یا شعاع افکند نکبت باشد و نکبتی رود و اگر بجد یا شعاع سعدی رسد دولت و
سعادت باشد و اگر سعدی شعاع افکند از سعادت کم کند و بر اندازه سعد و
نحس قوة ایشان و مزاج ایشان حکم کن و اگر پرسد از اول عمر خویش و میانه عمر
و آخر عمر که اندر این بخشش بکدام بخش اندر سعادت است و بکدام بخش اندر
نحوست بنگر بصاحب مثلثات طالع صاحب مثلثه اول دلیل کند بر اول عمر و قسمت
اول و صاحب مثلثه دوم دلیل کند بر قسمت دوم از عمر و صاحب مثلثه سیوم دلیل

کند بر باقی عمر و قسمت آن بین از عمر و بنگر بنظر و سعادت و نحوست در جایگاه و دولت
ارباب مثلثات از هر یکی علیحده تا چگونه است بران حکم کن چنانکه نمودم از درجات
اول عمر از انقصات و انصراف و تمر بسعد و نحس و اگر از چهار نحس عمر سوال کند
بنگر بربع طالع و بربع وسط السما و بربع هفتم و بربع چهارم هر کجا سعدی
بکند باشعاع سعدان سعادت و دولت و اقبال اندران قسمت عمر باشد
و هر کجا نحس باشد باشعاع نحس اول ذل و مشقت و محنت و تباهی اندر ان
قسمت ربع باشد ربع اول دلیل کند بر کودکی و جوانی ربع دوم که وسط
السماست دلیل کند بر جوانی و برنایی و مردانگی ربع سوم از هفتم است
دلیل کند بر کهلی و میانه عمر ربع چهارم از رابع است دلیل بر پیری و برگ
و بر مرگ و پیوستن و بر آخر مرگ و از پس مرگ که هرچه بخواهد بودن از گور و
کفن و سوال مرگ و آنچه بگویند و برا از پس مرگ از خانه چهارم واز ربع
چهارم دلیل گیر بر قدر سعد و نحس و اگر بپرسد که از اندامهای تن برکدام
نیکویی و سلامتی است و برکدام اندام درد و ضعیفی است بنگر بطالع
و بطالع که از کواکب سعد و نحس کدام کوکب است ناظر و در کدام برج است
بگوی آنجا که سعد بینی آن اندام که بران برج سعد منسوب است نیکویی است و اگر
نحس است ناظر بنگر که کدام برج نظر دارد و آن برج که اندامی تو بوی منسوب است
بران اندام ضعف و تباهی بود و مثلا سر حمل است گردن مر ثور است و جوزا

کتف

کتف و دو دست راست سرطان سینه و پستان و بازو معده راست و معده
سوران مر اسد راست شکم مر سنبله راست میان و پشت تا زانو مر میزان راست
عورت جایگاه و عقرب راست رانها قوس راست زانو جدی راست
ساقها دلو راست قدم و پشت پای حوت راست و نیز گویند فوق الارض
از سر تا نیم اندام راست است تحت الارض همه فروترین راست و نیز گویند فوق
الارض همه راست است و تحت الارض همه چپ است چون این بدانستی
حال نیکی و بدی تن نیز بدانی **فصل سیم** اندر دانستن سالی که چند است
اگر سایلی پرسد که سال من چند است بنگر که درجه طالع چند درجه است
و نسبت وی از برجی چند باشد تسدیس یا تربیع یا تثلیث یا النصف یا
خمس یا سبع یا ثمن یا تسع چون این معلوم شد بنگر عمر طبیعت چند سال
است آن حصه چند سال بود هم بدان اندازه از وی برگیر چندان سال
باشد مثال طالع پنج درجه آمد پنج سدس برجی باشد سدس از صد و
بیست برگیریم بیست سال باشد و اگر خواهی هر درجه را از درجه طالع
اندر چهار ضرب کن آنچه بیرون آید آن بود عمر سایل که اندر روزت و این
قول ابو معشر است قول علی بن محمد الشریف بنگر بدلیل طالع که علویست یا
سفلی اگر علویست بگیر از درجه دلیل تا درجه شش و اگر سفلی باشد
از شش بگیر تا درجه دلیل و بنگر که نسبت وی از دور فلک چند است هم

هم بدان قدر برگیر از دور و اگر هر دو اندر یک برج باشند بنگر که نسبت وی
از برجی چنداست همچندان از دور برگیر آنچه جمع شود بر دوازده قسمت
کن آنچه بیرون آید سالها باشد آنچه اجزا ماند هر نصف سدس از وی ماهی
باشد و نسبت چنان باشد که بنگری آن درجات جمع شده از بهر چند
باشد سدس یا ربع یا ثلث یا آنچه بدین ماند از دور بهمچندان برگیر
چنانکه بر تو یاد کردم وجه دیگر بنگر دلیل طالع را بروی از آفتاب چند درجه
است یاد دار و بنگر که دلیل از آفتاب بچند درجه دور است نسبت وی با تمام
و بر چند باشد آنچه بیاید از جمله دور برگیر بر دوازده قسمت کن آنچه
بیرون آید سالها بود و هر نصف و سدسی روزی باشد وجه دیگر بنگر که
دلیل طالع از طالع چند دور است درجات مابین ایشان را نسبت کن و اگر
اندر طالع باشد مابین درجات را از نسبت برج برگیر و چندانی از دور
برگیر آنچه بیاید بر دوازده قسمت کن آنچه بیرون آید سالها بود و اجزا
نصف و سدس روزی ماهی باشد اینست بیرون آوردن سال سایل تخمین
کن تا معلوم شود **فصل چهارم** اندر بیرون آوردن طالع مولود
سایل و تاریخ ولادت اگر سایلی بپرسد که من بکدام سال و بکدام ماه (و بکدام)
روز و ساعت زاده ام و طالع مولود من چیست بنه بطالع و اوتاد و راست
سه برجه و دقایق و بگیر درجات طالع را اندر درجات صاحب حد طالع ضرب

کن آنچ

کن آنچه جمع شود قسمت بر آنچه قمر اندر برج رفته است آنچه بیرون آید نام کن
دلیل جدا نگاه دار آنگاه بگیر از اول حمل تا دقیقه شمس پس از درجات
مطالع شهر آنچه برسد بر دلیل قسمت کن آنچه بیرون آید از دوازده کم کن
آنچه بماند اگر از یکی باشد تا سه اندر فصل بهار زاده باشد و اگر از
سه باشد تا شش اندر فصل تابستان زاده باشد و اگر از شش باشد تا
نه اندر فصل تیرماه زاده باشد و اگر از نه باشد تا دوازده اندر
فصل زمستان زاده باشد و باز بنگر باقی آن حساب که بر دلیل قسمت کرده
شده است از اول حمل بشکن هر برجی را یکان یکان هر کجا برسد آفتاب
اندر آن برج بوده باشد باز ضرب کن دقایق شمس را پی درجات اندر
شصت بر دلیل قسمت کن آنچه بیرون آید سی گانه سی گانه بشکن آنچه کمتر
از سی ماند آفتاب اندر آن درجه بوده باشد و باز بنگر بقمر اگر فوق الارض
است مولود به باشد روزی و اگر تحت الارض است شبی بوده باشد
و اگر قمر اندر مابین حمل و سرطان باشد اندر ربع اول بوده باشد
مولود وی اندر روز یا اندر شب و اگر مابین سرطان و میزان بوده باشد اندر
ربع دوم بوده باشد از شب یا از روز و اگر مابین میزان و جدی بوده باشد اندر ربع سیوم
بوده باشد از شب یا از روز و اگر مابین جدی و حوت بوده باشد اندر ربع آخر
بوده باشد از شب یا از روز و اگر اندر طالع بوده باول ساعت زاده بوده باشد

اندر روز و اگر اندر دوم طالع باشد ساعت دوم باشد از روز همچنین تا دوازده
خانه بگوی و باز بنگر بوجه طالع اگر نهبهر اول بود از آن وجه پس بماه اول
زاده بود از آن ربع و اگر نهبهر دوم باشد بماه دوم از ربع زاده بود
و اگر نهبهر کوکب سیوم باشد بماه سیوم از ربع زاده باشد باز بنگر که صاحب
نهبهر کدام است آن کوکب صاحب ساعت باشد و باز بنگر هر نهبهری که بر اندازه است
یعنی که پس از درجه طالع است هر نهبهری را سی درجه بگیر نهبهری درجه طالع
را آنچه حصه وی است بگیر آنچه از عدد جمع شود از درجه قمر بیفکن هر برجی
را نه آنچه کمتر از نه ماند از اول حمل بیفکن آنچه بماند بنگر که بکجا سپری
می شود آنجا که سپری شود آن برج طالع مولودش باشد آنچه که از نه
کمتر ماند اگر از یکی باشد تا سه بوجه اول بوده باشد طالع و از چهار تا شش
بوجه دوم بوده باشد طالع و از شش درجه تا نه درجه بوجه سیوم زاده
باشد و دیگر بنگر از اول برج طالع تا درجه طالع چند نهبهر است حساب هر
نهبهری سی کانه بگیر از نهبهری طالع را آنچه حصه وی است از درجات
کبر جمع کن از درجه صاحب طالع بیفکن بحساب هر برجی سی کانه آنجا که برسد آن
برج طالع مولودش باشد و باز ضرب کن درجه صاحب ساعت را اندر دوازده
تا آنچه جمع شود از آن برج که صاحب ساعت آنجاست بیفکن و بحساب هر برجی
سی کانه هر کجا برسد اندر روز صاحب آن برج زاده باشد باز بنگر بحساب

برج

برج چهارم از وی کردی خداوند آن ساعت است که اندر وی زاده باشد
درجه دیگر اگر درجه صاحب حد طالع را اندر درجات ستین ضرب کنی آنچه
شود بر ساعت ماضی آن روز قسمت کنی آنچه بماند وی باقی عمر باشد و
آنچه گذشته است آن باشد که از مستن بیرون آمده است و اگر آنچه از ضرب بیرون
آمده است بیشتر از صد باشد صد از وی بیفکن به باقی عمل کن و دیگر ضرب
کن درجات طالع را اندر درجات صاحب حد آنچه شود از صد کم کن
آنچه کمتر از صد باشد آن باشد عمر گذشته بنگر که صاحب درجات طالع
اندر حد کیست و بنگر که صاحب حد را درجه چند است درجات حد را اندر
درجات صاحب برج در یکدیگر ضرب کن آنچه برآید اگر زیاده از صد باشد
صد از وی کم کن آنچه بماند باقی وی عمر گذشته سایل است بیرون آوردن
سال و ماه و روز و ساعت مولود سایل **فصل پنجم** اندر دانستن احوال نامه
و خط اما بدانکه عطارد دلیل خط است و نبشتن و کاغذ و القاس و قمر دلیل
نیکویی و بدی نامه است و خط با نداره و اتصال سعد و نحس و از آن کس که نامه
از وی بیرون آمده است دلیل وی منصرف منه است و بدان کس که می برسد متصل
قمر است پس اگر آن کوکب که قمر از وی منصرف است سعد بود یا اندر شرف بود یا
اندر وتد بود و این نامه از نزد سلطان باشد و اگر اندر شرف بود و زایل بود
از اوتاد مر آن کس را سلطانیت بود و اکنون از وی شده و اگر اندر خانه [illegible]

بود و اندر وتد بود از اهل بیت معروف باشد و از اعیان شهر و چه مثلثه
فروتر از خانه بود و چه کمتر از مثلثه و چه کمتر از حد باشد و اگر از طالع اندر
جایگاه نیکو باشد و بجای اوتد برج خویش ناظر بود نیکوی که منزلت و ارزد و لیکن
پسندیده نیست اندر میان قوم و جای خود و اگر آن کوکب که قرار وی منصرف است
اندر هبوط خویش باشد و اندر وتد باشد آنکس که تا به خیشت و بی‌حرمت
باشد و لیکن با سلطنت بود و با جاه باشد و اگر با هبوط نیز زایل باشد
بی‌حرمت و جاه باشد و بدین کس که نامه سوی وی نبشتند بران کوکب که قمر بوی
متصل است اگر نظر مودت باشد میان ایشان دوستی باشد و اگر تربیع و مقابله
باشد میان ایشان خصومت و شر بود و همچنان حکم کن که از ان کوکب
منصرف عنه القمر کردی بر نیکی و بدی بنگر این دو کوکب را هر یکی را از کدام طبقه
اند و بچه صفت و هر یکی اندر کدام جایگاه اند و بکدام برج اند از ان نوع که
تو بینی حکم کن **فصل ششم** اندر دانستن احوال نامه از نیک و بد اگر قمر
متصل باشد بسعدی اندر نامه خیر و خوبی بود و اگر نظر مودت باشد دوستی و
مهربانی باشد و اگر نظر مقابله و تربیع بود آنچه از خیر و خوبی باشد بر حسب آن باشد
و بر وی طعنه و آزمایش قمر با آن کوکب که بوی متصل باشد دلیل خیر و خوبی
باشد و بر وی طعنه یا آزمایش باشد و اگر بجایگاه نیکو باشد قمر با آن کوکب که
بوی متصل باشد دلیل خیر و سعادت بود و اگر قمر بنحس ناظر باشد اندر نامه شر و تباهی

بلا

باشد و لکن پایدار نباشد و همچنین که نشان نمودم از خیر و شر حکم کن و بس [illegible]
گویند اگر قمر را تثلیث یا تسدیس طالع یابی اندر معنی نامه شادی باشد و اگر تربیع
و مقابله یابی غم و دل مشغولی باشد و اگر ساقط بود نه غم باشد و نه شادی
و از حال حکم کنی عطارد نیز دلیل گیر تا درست تر آید که وی دلیل نامه است با اتصال
و انصراف و جایگاه نیک و بد و سعادت و نحوست او نیک بنگر تا خطا نیفتد
اگر عطارد مسعود بود اندر نامه سخنان نیکو بود و اگر منحوس بود سخنان
زشت باشد و اگر اندر وتد بود سخنان قوی باشد و اگر زایل یا ساقط
باشد سخنان آن ضعیف و دروغ بود و اگر مستقیم بود سخنان راست
و نیکو باشد و اگر راجع بود سخنان همه دروغ باشد و بدان نامه کار
نکنند و بران نامه فرستادن پشیمان باشند و اگر طالع سه و بیستی نگرد مردمان
از ان شاد باشند و مهربانی نمایند و اگر تربیع یا مقابله نگرد مردمان
ناخوش باشند و فرمان بردار نباشند و اگر بپرسد که نامه بکی آمده است و بکی
میرود و اگر قمر بزحل متصل بود نامه بخواجگان و دهقانان باشد و اگر
مشتری ناظر بود نامه بوزیران و قاضیان و متولیان و فقیهان باشد
و باشراف و اگر بمریخ نگرد بحاجب لشکر و سرهنگان باشد و اگر بآفتاب نگرد
بملوک و رئیسان باشد و اگر بزهره نگرد بزنان و خادمان و خصیان و مخنثان
باشد و اگر بعطارد نگرد بدیوانیان و پیشه‌وران و متصرفان و عمال [illegible]

(بیازرگانان)

واکر خالی السیر بود بنکر بجایگاه و برج وی اکر اندر طالع باشد با اهل
شهر باشد واکر اندر دوم بود بیازرگانان و خداوندان مال باشد واکر
اندر سیوم بود به برادران و اقربا باشد همچنین میکوی تا دوازده خانه
واکر بکوید از کر آمده است این نامه بنکر از که منصرف است از ان کوکب کوی
چنان کر کفتم واکر خالی السیر باشد بنکر که از کدام برج و از کدام خانه برون
آمده است از انجای کوی اکر بپرسد که نامه مراختم کردند یا نی بنکر بدلیل و قمر
اکر یکی از ایشان پیوسته باشد بعطارد بکوی که ختم کنند واکر بدرجه باشد
و درجه منصرف شده باشد بکیر از حدی یا کمتر از حدی بکوی که ختم کردند واکر دلیل
متصل باشد بصاحب وسط السما یا بشمس یا عطارد یا شمس باشد یا
اندر وسط السما یا بشمس یا عطارد مکر کر با بصاحب وسط السما متصل باشد
یا شمس بعطارد بود و بطالع ناظر بود بکوی که ختم کنند واکر منفصل شده باشد
و هنوز از حدی تمام نکذشته باشد بکوی که ختم کردند واکر بیشتر از نود علاقه
کذشته باشد و منصرف شده ختم نکردند و نکنند و واکر قمر بعطارد و متصل باشد
و نه عطارد و بشمس ختم نکنند انکاه شهادت از طالع جوی بران صفت که از دلیل
کفتم اکر بپرسد که نامه از نزد سلطان برون آمد یا نی بنکر بعطارد اکر
منصرف باشد از شمس یا از صاحب وسط السما یا از صاحب مراعم وی وسط السما
انصراف یک درجه یا دو درجه بکوی برون آمد واکر چنین باشد برون نیامد

نباید آن نامه از سلطان اکر بپرسد که این نامه بسلطان رسید یا نی طالع و دلیل
سایلست و وسط السما دلیل سلطان و عطارد دلیل نامه واکر عطارد منصرف
باشد از دلیل طالع و متصل شود بصاحب وسط السما یا بشمس یا قمر قابل النور
باشد آن عطارد بصاحب وسط السما یا بشمس بکوی که رسید نامه بسلطان
همچنین اکر کوکبی نور عطارد به دلیل سلطان نقل کند واکر صاحب وسط
السما قابل نور عطارد و یا صاحب طالع باشد یا عطارد از و درجه طالع
منصرف باشد و بوسط السما ناظر باشد بکوی که رسید واکر جز این باشد
نرسید واکر بپرسید که نامه کی آید بنکر بعطارد اکر او را القضیب است
اندر طالع یا اندر دلیل و بطالع نکرنده است و دلیل کند بر آمدن نامه چون
عطارد بدرجه طالع آید چه طالع یا از راست طالع آنوقت نامه آید خاصه
که نبوشتن از وتد باشد اکر بنظر بدرجه طالع آید واکر عطارد اندر
طالع حظی نبود و نه اندر دلیل و ناظر نبود هیچ نامه نیاید واکر قمر از
عطارد منصرف شود بدرجه طالع نبوند و آن وقت نامه آید که متصل
شود واکر عطارد متصل باشد بدلیل چون درجه بدرجه برسد نامه آید
خاصه که اتصال از وتد بود و چون از ساقط باشد دشوار تر آید و باشد
که نیاید و کذا و ند برسد واکر عطارد اندر دوازدهم باشد و روز بود
باشد بدرجه طالع نامه بیاید رود واکر فوا این یا نه کر کفتم یا خود عطارد

راجع باشد و از دلیل یا از طالع بوز بگردانند هیچ نامه نیاید و باشد که نامه
آید و باز گردد بجای خویش اگر پرسد که نامه نوشتم و فرستادم جواب چگونه
آید بنگر باتصالات سوم کوکب اتصال دوم دلیل جواب نامه است و آن
مابین درجات قمر با اتصال دوم دلیل گیر بر ایام و شهور و سال آمدن جواب
نامه از اتصال مودت و منافقت و سعادت و نحوست و جایگاه فلک و برج
حکم کن تا تحقیق باشد کیفیت جواب نامه بنیکی و بدی چنانکه بیشتر اندر باب آمدن
نامه گفتیم اگر پرسد که خبری آمد حق است یا باطل بنگر بدلیل طالع و قمر هر کرا
شهادت بیشتر بود اگر از نحسها پاک باشد و بکوکب ساقط متصل نباشد و اندر
وتد باشد خبر حق است و حق تر آنگاه بود که اندر برج ثابت باشد یا مستقیم
الطلوع و قمر نیز اندر برج ثابت بود و اگر دلیل اندر وتد باشد و بکوکب ساقط
متصل باشد از آن خبر جزوی بود و لیکن تمام نشود یعنی بعضی راست و بعضی دروغ باشد
و اما به اگر استقامت دلیل سعادت او اتصال بکوکب سعد و برج ثابت و برج
مستقیم الطلوع و وتد این همه دلیل خبر حق است و راستی کوکب نحس و کوکب راجع
برج منقلب و ساقط این همه دلیل خبر دروغ باشد و اگر بعضی از دلایل خبر
دروغ و بعضی دلایل خبر راست بود دلیل جمع شود حکم بر غالب تر کن و اگر هر دو
برابر باشد حکم آمیخته باید کردن و تمامی این فصل اندر خانهٔ سیوم یاد کنیم که آنجا لایق
تر است والله اعلم

فصل هفتم

اندر دانستن احوالی که نرخ وی زیادت

بود یا نقصان

بود نقصان بنگر بصاحب طالع و قمر هر کدام قوی تر است بدو دلیل کن اگر دلیل
متصل شود بکوکبی اندر طالع بود یا اندر وسط السما آن احوال را بها
گران شود و نرخ فزون تر شود و اگر متصل شود بکوکبی که اندر هفتم باشد
یا اندر چهارم هم نیکو باشد و فزونی خواسته بس نیک و بدان کواکب که اندر یک
دو وتد باشد اگر مقبول باشد و یا قابل باشد مر خداوند طالع را یا قمر را
دلیل کند بر گرانی نرخ و روایی بازار و فزونی بها و اگر مقبول باشد
و سعد بود هم نیک باشد بر فزونی و روایی باشد و اگر دلیل متصل شود
بکوکبی ساقط غیر مقبول از آن احوال کاسد باشد و ارزان باشد بها و خریدار
کم باشد و خوار مانند و اگر با همه سقوط مقبول باشد از صاحب طالع خوش تر
یا قابل باشد مر قمر را یا خداوند طالع را خریداران بسیار باشند و کاسد
باشد و لیکن نرخ ارزان باشد و اگر قمر صاعد باشد اندر شمالی زاید النور
والعدد باشد فوق الارض باشد صاعد که صاعد باشد اندر وسط السما
دلیل کند بر روایی بازار آن احوال که از وی سوال کند و اگر هابط
باشد اندر جنوب ناقص العدد و النور باشد اندر ارباع فلک هابط
باشد یا اندر تحت الارض باشد دلیل کند بر کاسدی بازار آن احوال و کم
بها و زیان اندر وی امادان که کواکب دلیل اگر اندر وتد باشد نرخ
افزون کند و اگر مقبول باشد یا سعد روایی بازار بود و اگر ساقط باشد

نرخ نقصان کند و اگر غیر مقبول باشد یا منحوس و ایمن باشد و هلاک باشد

فصل هشتم اندر دانستن حال کشتیها واگر قمر منحوس بود یا نحسی بوی
ناظر بود و عطارد و یا زحل یا مریخ باشد هر که بکشتی نشیند یا با آب اندر آید
بیم مرگ و هلاک باشد و اگر مسعود باشد و سعدان بوی ناظر باشند دلیل صلاح
و امن و سلامتی باشد و همیشه از نظر سعدان و نحسان مگر قمر و عطارد
این دو کوکب را سعدان سعد کنند و نحسان نحس کنند این باب را بنگر بطالع
و صاحب طالع و قمر و نظر سعدان و نحسان بوی و جایگاه وی از صاحب طالع
و حال عطارد و اگر صاحب طالع یا صاحب برج قمر اندر وسط السما باشند یا
حادی عشر یا اندر خانه نهم دلیل کند بر سبکی کشتی در زود رفتن وی و دیگر
آنگاه باشد که اندر نهم باشد اگر یکی از ایشان دلیل که گفتم اندر خانه چهارم
باشد یا اندر ششم دلیل کند بر گرانی کشتی و دیر رفتن اگر دلیل اندر
طالع باشد دلیل کند بر زودی و سبکی قمر زاید النور و العدد باشد دلیل کند بر زودی
و سبکی و اگر ناقص النور و العدد باشد دلیل کند بر گرانی و دیری و اگر
صاحب برج قمر بقمر بمقابله نظر کند و آن مریخ باشد دلیل کند بر آنکه میان
مردمان کشتی حرب و کارزار افتد و اگر زحل باشد اهل کشتی از آب دریا بخورند
یا بیمار شوند یا میان ایشان قحط افتد و اگر نظر تثلیث یا تسدیس باشد
سهل تر باشد و اگر نظر مخالف باشد از سعدان دلیل تنگی و عداوت باشد میان

ایشان

ایشان قول بطلمیوس حکیم و بطلمیوس گوید بنگر اندر حال کشتی از دوازده
بروج بهر کدام برج که نحس باشد فساد و تباهی بدان رکن باشد و هر کجا
سعد باشد خیر و نیکویی بدان جایگاه باشد چنانکه سینه کشتی بر حمل است
آنچه فروتر از سینه باشد بر ثور است و بر باکشتی بر جوزا است
و پهلو او بر سرطان است و روی کشتی که بر آب ایستاده است بر اسد است
و شکم کشتی بر سنبله است آنچه بر آید و فرو رود بر آب از سینه کشتی بر میزان
است و جایگاه کشتی با آب بر عقرب است و قوس کشتی بانان است خاصه
دستهای او بر جدی است شراع بزرگ بر قوس و دلو است و میلها بر حوت
است و هر کدام جایی سعدی باشد یا قمر یا صاحب برج قمر اندر وی مسعود باشد
دلیل کند بر سلامتی و نیکویی آن موضع و هر کجا نحسی باشد یا قمر یا صاحب برج
قمر منحوس شده اندر وی دلیل شر و تباهی آن موضع باشد و اما قمر بطالع دلیل
کشتی است همه و خداوند طالع دلیل آن کشتیها است که اندر کشتی بسته بود کدام
را اگر مسعود یابی و یا سعدی بوی ناظر و یا با سعدی باشد دلیل سعادت باشد
و هر کجا نحسان بینی دلیل تباهی است و اگر قمر اندر تحت الارض باشد
و منحوس باشد بزحل و زحل بطی السیر باشد دلیل کند بر بلا و موج و بادهای مختلف
و تباهی و نظر سعدان سود نکند و اگر نظر از تثلیث باشد و بطی السیر باشد زحل
بار و حمل کشتی همه بدریا اندازند امید رهایش را و اگر زحل مقیم باشد و بطی

زحل
نباشد آسان تر باشد و سلامتی باشد پس از بیم و رنج و اگر اندرین حال
با عطارد مقارن باشد تباهی و شدت سخت باشد و اگر سعدان بزحل ناظر باشند
از رنج آن زحل از جایگاه قوی از آن نحس کمتر کند و اگر مریخ تحت الارض و قمر
متصل باشد از فوق الارض دلیل کند بر شدت و بلا و موج و باد و جنگ
و کارزار و عداوت میان اهل کشتی و بدتر آنگاه باشد که عطارد نیز با وی
باشد و اگر یکی نحس با قمر باشد و یکی نحس با شمس دلیل تباهی و بیم هلاک کشتی
خاصه تر از نظر تربیع و مقابله و اگر نیرین پاکیزه باشد قمر با مشتری باشد
دلیل سلامتی باشد و منفعت و اگر زهره نیز ناظر باشد بهتر و نیکوتر و اگر قمر فوق
الارض باشد و مسعود باشد از سعدان دلیل سلامتی باشد و اگر با این همه زهره تحت
الشعاع باشد هم سلامتی بود زحل دلیل رنج و تشنگی و غرقه شدن است و مریخ
دلیل کارزار و جنگ و صاعقه و سوختن و دزدان و از جایگاه برجهای آتشی
و آتشی و خاکی و بادی حکم و اگر قمر بنحس متصل شود بتربیع آن نحس راجع باشد
کشتی از نیمه راه باز گردد بنگر قمر اندر کدام مثلثه است از آن روی باشد
باز گشتن و کوکب راجع دلیل باز گشتن باشد اگر سعد باشد سلامت بود و اگر نحس
باشد فساد و تباهی بود و سریع السیر دلیل زود رفتن کشتی باشد و بطی السیر دلیل کاهلی
باشد و هر وقتی که دلیل با نحسان باشد یا نحسان مستولی باشند دلیل هلاکت و تباهی باشد
و چون سعدان ناظر باشند از آن هلاکی برهند باندازه قوت کوکب و اگر نحس شعاعی

نحس

افکند

افکند تباهی و هلاکت سخت باشد اگر اتصال مودت باشد بهتر از آن باشد که
اتصال تربیع و مقابله و اگر قمر اندر امتلا باشد و نحسان بوی ناظر باشند و یا
عطارد و یا یکی از نحسان باشد دلیل کند بر هلاکت و اگر نحسان بتربیع قمر باشند
ناظر باشند و این هر دو برج ذو جسدین باشند یا از این دو یکی مجسده باشد
اهل آن کشتی جفتی دیگر تحویل کنند بنگر بصورت طالع و طبع وی و طبیعت برج
حد قمر بر اندازه جواهر و طبایع باشد بار کشتی و اگر سهم السعاده ساقط
بود اندر دوازدهم یا ششم دلیل کند بر بیم و ترس و زیانها و اگر دلیل با
صاحب طالع راجع باشد بیم باشد که کشتی از نیمه راه بر گردد

فصل نهم

اندر دانستن احکام خداوند طالع بدوازده خانه شرح اگر خداوند طالع
اندر طالع باشد همچنین مردی باشد که در شهر خویش باشد یا خانه و اگر
ستارگان بوی متصل باشند مردمان بوی حاجتمند باشند در وی
روند اگر آن کوکب که بوی متصل است اندر شرف باشد ملوکان بوی حاجتمند
باشند و اگر در خانه باشد بزرگان بوی حاجتمند باشند همچنین از مثلثه
فروتر حد فروتر از مثلثه و وجه فروتر از حد باشد هم بر آن قیاس میکن و اگر
آن کوکب اندر هبوط باشد مردمان مقهور و مدبر و دست تنگ بدو وی
روند و اگر دلیل طالع کوکب علوی باشد و اگر سفلی باشد وی بدم مردمان رود
بدان قدر که اتصال بود یا نظر همچنین حکم کن از نظر کوکب بطالع و اگر خداوند

بیرج

طالع اندر شرف خویش باشد همچنین مردی باشد معروف و مشهور و اگر اندر
مثلثه باشد معروفی وی اندر شهر یا اندر محلت یا اندر جماعت خویش باشد
و اگر اندر حد خویش بود اندر حوالی و جایگاه خویش باشد معروفی وی گردا
گرد وی و اگر اندر وجه باشد معروفی باندک جایگاه باشد شش و اگر خداوند
و اگر خداوند طالع اندر هبوط خویش باشد یا اندر وبال و اندر وتد باشد
همچنین مردی باشد معروف و مشهور اندر کارها بد و تباه و اگر زایل باشد
مردی مجهول و بدبخت باشد و اگر کوکبی بوی شعاع افکند از جایگاه آن
کوکب از سعادت و نحوست آن کوکب حکم بر خداوند طالع آمیخته کن و باز
کن و اگر خداوند طالع را هبوط یا وبال اندر خانه نهم یا سیم باشد
و صاحب طالع اندر وی باشد این سایل یا مولود بمذهب و دین شناخته باشد
و متهم بود و اندر سفر او را سختیها رسد و تباهی پیش آید و هر چه اندر این
خانه منسوبست سایل را یا مولود را از آن کار حذر باید کردن و دور باید
بودن یا تباهی پیش نیاید و همچنین هر دوازده خانه را بگوی هر آن کوکب
که اندر هبوط خداوند طالع باشد آن کوکب بحقیقت دشمن خداوند طالع باشد
و یا خداوند طالع دشمن وی بود و اگر کوکبی باشد اندر شرف خداوند طالع
آن کوکب دوست خداوند طالع باشد و از نیکویی وی طمع دارد یا از دوستی وی
و اگر خداوند طالع بوی نظر کند از آن طمع امید برآید و اگر خداوند طالع اندر هبوط باشد

یا اندر

یا اندر وبال یا زایل باشد یا ساقط یا راجع یا محترق دولت سایل اندر آن کمی باشد
گرد وی نیازمندان باشد و ساقط و بدبخت باشد و کاهل و کردگارهای نکوهیده
کرد و بدخو باشد و اگر خداوند طالع اندر شرف کوکبی باشد و آن کوکب اندر
هبوط خداوند طالع باشد این سایل دوستانش پس باشند و آنگه پس دشمن سایل
بود و بود که سایل نیازمند آن کس باشد و اگر خداوند طالع اندر هبوط
کوکبی باشد و آن کوکب اندر شرف خداوند طالع باشد آنگه پس دوست سایل باشد
و بوی نیازمند و سایل دشمن وی باشد هم برین قیاس بهمه کواکب و خانها
حکم کن و بنظر سعدان و نحسان همه احکام معلوم شود و اگر خداوند طالع
اندر طالع باشد مولود یا سایل کریم طبع باشد و نیکوخوی و نیکوکار بود
و سازنده باشد با مردمان و بی درست باشد و یا محجب باشد و دلیل کند
بر کمی اندوه و غم و مکرت و قوت مال و تن و رای صواب و ستوده بود و اگر
خداوند طالع متصل باشد بکوکبی که اندر وسط السما باشد یا صاحب وسط
السما باشد با نحس مولود را یا سایل را بنزدیک سلطان عز و جاه بود
و اگر مقبول باشد دولت یابد و بزرگی و کارش قوی گردد و اگر اتصال
خداوند طالع را باشد بطلب و حرص سایل باشد آنکه گفتم و اگر اتصال آن
کوکب را باشد که گفتم سلطان وی را طلب کند و بجوید و کار وی بسازد و اگر
نظر تثلیث یا تسدیس باشد با بسانی باشد و اگر نظر تربیع و مقابله باشد

بدشواری و رنج بود از کار و اگر خداوند طالع از طالع بکوکب سادس منحوس
باشد و آن کوکب اندر برج آتشی باشد مولود را یا سایل را تبش و حرارت
رسد و اگر اندر برج خاکی بود بیمارناک بود و اگر اندر برج بادی بود بیماری
باد و قولنج و صرع بود و اگر اندر برج آبی باشد از ریش و جراحه انبوه
و کره و دنبل و آنچه بدین ماند و اگر با این همه ناظر بود خداوند هشتم هم اندر آن
علت بمیرد و اگر سعد با ناظر باشد از آن و نکبت رها بکند و اگر خداوند
طالع اندر دوم بود سایل یا مولود مال خویش را تباه کند و اگر خداوند
دوم بخداوند طالع بنظر مودت پیوندد یافتن مال بآسانی باشد و اگر
تربیع و مقابله باشد این مال برنج و سختی برآید و اگر اتصال خداوند طالع
را نبود برنج یابد مال و اگر اتصال صاحب دوم باشد بصاحب طالع معاش و کسب
بروی آسان باشد و روزی بروی فراخ باشد و اگر صاحب طالع از صاحب
دوم ساقط باشد معاش بروی تنگ و اگر نظر بود و مقبول باشد کار
کسب و معاش بروی فراخ بود و اگر خالی باشد از نظر سایل بمال مفسد باشد
و با دوست باشد مگر که اندرین جایگاه مقبول باشد و مسعود خواسته گرد
کند و اگر صاحب طالع اندرین برج بصاحب مال یا بصاحب سهم مال یا بمشتری
یا بسهم السعادة مسعود بود خداوند یار بود و مالش از آن روی طلب باید
کردن که این سعدان اندرین جایگاه و اندران برج باشند یا بعضی ازین

از ریش و جراحه بود

سعدان

سعدان که صاحب طالع بوی مسعود باشد و اگر اتصال نبود و اندران جایگاه
مقبول نبود دلیل کند بر کمی یافتن منفعت و رنج و تعب و تکلف بروی حاجت
از یاران و اندوه و پریشانی از جای بجای و از رای برای اگر صاحب طالع
اندر سیوم دلیل کند بر حلیمی و متواضعی و حاجتمندی و خدمت و پای مردی
مر کسان و اقربا و برادران و از ایشان غم رسد و با اهل خیر صحبت دارد
و سفر نزدیک و تحویل افتد بسیار اگر خداوند سیوم مسعود بود از برادران
و اقربا روزی مند بود اگر منحوس باشد بی روزی بود و اگر مریخ مسعود
بود از برادران و اقربا خود کلان تر روزی یابد و اگر بزهره مسعود
باشد از برادران و اقربا خردتر روزی یابد و اگر صاحب طالع بنظر
سعدان بود مولود حلیم و باشرم و با عقل باشد و اگر با نظر عطارد یا مشتری
باشد خداوند علم و سخن و تاویل باشد و اگر عطارد و مریخ را بیند یا صاحب
طالع به نحس ناظر باشد این سایل یا مولود بی شرم و بی خرد و بی ادب و
بی عار بود و همچنین اگر اندرین خانها نامقبول باشد صاحب طالع اندر چهارم
مولود از پدر ترسنده بود و شکوهنده و از پدر برده بار بود و زندگانی
بخشنودی پدر کند و اگر مقبول بود اندرین جایگاه از پدر شادی و نیکویی
یابد و اگر نامقبول بود از سلطان سختی رسدش و همیشه اندوهگین و غمگین بود و
سببی تنگ دلی و بی طاقتی و اندیشها و برنای و گرانی آمدن سخن هر کسی از اهل بیت

ویران و کرانی و باز افتد به روی از قبل مکافات کسب دشواری آید و تا پسند
اندر آن کار و اگر صاحب طالع با آفتاب یا قمر یا صاحب این خانه مسعود
باشد یا مقبول از پدر شادی بیند و نیکویها بسیار رسد و خداوندان
زمین و ضیاع و سرای کرده و بنگاه بزرگان بوی باز کرده و آبادان
شود و عمارت کننده بود و اگر اندرین برج شرف بود خداوند دولت
باشد اندر دهقانی و صاحب رای و تدبیر باشد و پخته کار و تمام کار
و اگر با آفتاب تربیع و مقابله نظر کند یا با او بود از سلطان و مهتران
او را محنت و غم رسد و بلاییش آید و راز دار نبود از جهت آنکه این
خانه حضرت سلطان است خداوند طالع اندر پنجم دلیل کند بر زن و فرزند
اعتماد کند و بد و دوستان و رنج بردگان تیمارها کند و دوست دارنده
لهو و طرب کننده و طمع کین کردد از هر روی امید عطا و بهره بیشتر دارد
و بفرزند چشم روشن بودش و دوستانش بسیار بوند و اگر مقبول
بوند و اگر نبود ازین طبقه غم و رنج و تعب پیش آید و از خوردن شراب
بیماری تولد کند و حال فرزندان ضعیف بود و آنچه امید دارد از فرزندان
و دوستان نیابد نشد و رنج وی باب ایشان بیش بود و چشم ایشان
بوی روشن بود و بوی شاد بود و اگر مسعود مقبول بود از رنج ضایع
نشود و وفا یابد و شادی بیند ازین گروه و اگر ازین خانه بزهره ناظر باشد

مولود

مولود کم غم باشد و خداوند لهو و لعب و طرب بود خداوند نشاط و سماع و شادی
بود و بود که بیشتر زنی عاشق شود و بزنان دل بسته دارد و اگر مریخ
ناظر بود از دوستان یا فرزندان رنج و محنت رسدش و هر رنجی که ببرد
ضایع شود و بامید نرسد و اگر ناظر عطارد و مشتری باشد از بازرگانان
روزی بودش یا از علما و حکما و خداوندان امانت بود و حق و راستی دوست
دارد و اگر ناظر زحل باشد خداوند اندیشه بسیار بود از علما و خداوندان ضیاع
روزی بودش و اگر ناظر آفتاب بود و مقبول بود از سلطانان و مهتران نیکویی
یابد و از ایشان منفعتها بود و با ایشان صحبت بسیار دارد و خداوند طالع
اندر ششم مولود بدبخت بود و کارهایی کند که از کارندگان بود و بیمارناک
بود و از جای چون بیش التوب افتد و زندگانی بعزت گذارد و بیم و گزند باشد
با طعام و شراب و از عوارضهای تن چون خشم و غم و اگر اندر هبوط بود
یا اندر وبال یا محترق حال بد بود یا رنج و سختی و بیماری و اگر مقام اول
بود یا بسر اوج یا بسر جوزهر از بلندی بیوفتد و اگر خداوند طالع
صاحب هشتم را بیند اندران بمیرد و اگر این برج بر صورت آدمی بود
از دشمنان و دزدان بد و نکبت رسد و آفت و سبب و اگر بر صورت
چهارپایان بود از چهارپایان آفت رسد و اگر آبی بود از آب او را هول
خطری برسد و اگر آتشی بود و از آتش هولی پیش آید یا مخاطره و اگر خداوند

واکر خداوند هشتم بصاحب طالع ناظر باشد اندران وجه بپیچد و بمیرد
خداوند طالع اندر هشتم مولود را خصومت بسیار افتد و اندر سخن متابع
زنان و عصیان و انبازان بود و ناپسندیدکیها و ناخوبیها بیش آید از این
طیبه و مزاح و کفتار در شتابه کردن کر هم خصومت باشند و سایل با مولود
بدست زن و انباز و خصم مقهور و زیردست باشد و بر وی مسلط باشد
و بروز باشد که تیز بنوبت افتد و محنت و غم بسیار بیند و اکر مقبول باشد
با سعود خوبی و شادی بیند از زنان و انبازان و خصمان و عزت بروی
خوش بود و اکر بزهره ناظر بود از زنان شادی بیند و اکر مشتری و عطارد
ناظر بود از انبازان نیکویی بیند و اکر با آفتاب ناظر بود از سلطانان و
مهتران نیکویی بیند و از مردمان عزت و اکر زحل و مریخ ناظر بود یا مقبول
خصم بروی مهربان بود و از ایشان سلامتی یابد خداوند طالع اندر هشتم
مولود را غمهای بسیار رسد و ضعیف دل و ضعیف رای بود و از مرگ و میراث
بسیار اندیشه کند و کردار و طعام و شراب کم بود کزند کند و ترسنده باشد
و از کار آخرت بسیار یاد کند و اکر مقبول بود با سعود نیک بود و بیش از مال زنان
و انباز و خصمان و از مال غزا روزی بود و بیش و تا که عمرش حال نیکو بود و اکر
مقبول نبود بد بود و خطر جان رسیدن آفت و نکبت آنچه بر جان او
نکبت و کزند رسد و اندیشها و حرصها بکار و وسواس و غمناک و بیم در تنش

وکوتاهی

وکوتاهی زندکانی و اکر زحل منحوس بود بیماریهای بد بوی رسدش و درآ
ماندن و کزند رسیدن از زوار و جور زن و خون برداشتن و بسیاری
و طپیدن دل و دل تنکی و تاریکی و اکر مریخ منحوس باشد کزند رسدش و نکبت
آید و زخم و سنک و آهن و چوب و کرد و دنبل و آبله و شتاب مرک و آنچه
بدین ماند خداوند طالع اندر نهم دلیل کند بر آنکه مولود با سال سفرهای بسیار
کند و میل کارهای خیر چون حج و غزا و زیارت نیکان و صحبت مردمان
دین و کسب کردن و کارها و طاعت و شنیدن سخنان علما و زندکانی و مقام
و خریدن زمین باشد کراد و بود و سفرهای بسیار کند و اکر اندرین خانه
نیکو حال باشد از سفرها روزی باشد و نعمت زندکانی بر خوبی و نیکویی
کند و اکر مقبول بود با اهل آن ولایت قدر و منزلت و شرف یابد و بیش
و اکر برج منقلب باشد و جسدین بود و او آنجا باز آمدن بود بیش و اکر برج
ثابت بود آنجا دیر ماند یا خود متوطن شود و اکر مشتری و عطارد مقبول
بود با سعود خداوند ادب بود و اندر علم خواب سخن کوید و علم احکام
و اکر آفتاب با صاحب وسط السما اندر مقابله او بود بر سلطان نامهربانی
خارجی کرد و اکر آفتاب با صاحب وسط السماء با او بود اندر یک برج از سلطان
و مهتران غم و محنت رسدش و اکر زهره و مشتری مسعود بود حج کند برنجی
که بر تن خویش بیند و اکر بزهره و مریخ مسعود بود غزا کند خداوند طالع اندر دهم

بود بسیار با مولود به هر کاه سلطان معروف شود و کار سلطان با
او کند از او نیکو خلقت و نیکو چهره و نیکو دیدار بود و خاصه اگر با آفتاب
مقبول بود معروفی و مشهوری یابد و زیادت قدر و جاه و منزلت
و حشمت و حرمت با مردمان و تعظیم قضا حاجت یابد و اگر مریخ مقبول
بود بر مردمان جور و ستم باشد از وی و اگر زحل را بیند کشنده مردمان
بود و خونخوار نیز خاصه اگر این برج بر صورت مردم بود و خونخوار نیز
و اگر بصورت چهارپای بود هلاک کننده ستوران بود یا قصاب بود
و اگر زحل مقبول بود مولود رنجور بود و خداوند کار سخت بود و اگر این
خانه برج آتشی بود بکار آتش برد چون آهنگری و روی گری و سیم مالای
و نانبایی و آنچه با آتش باز گردد و از پیشه‌ها و اگر برج خاکی بود بکار
خاک چون بنایی و خشت زنی و سفال گری و اگر برج بادی بود بکار
باد چون آبگینه گری و میانی و آنچه بدین ماند و اگر آبی باشد کار آب
کند چون قصاری گری و کازری و آنچه بدین ماند و اگر مشتری و عطارد
مقبول بود خداوند صنعت و حرفتهای نیکو بود ولیکن از وی ملال گیرد
و نکند و خداوند طالع اندر یازدهم دلیل کند بر آنکه بسیار یار مولود
نیکو خرد و نیکو طبع باشد و دوستانش بسیار باشند و فرزندانش نیکو بود و کم
غم و اندیشه و کم غم و اندیشه بود و روزگارش بخرمی و شادی گذرد و حشمتش

با اعیان

با اعیان شهر و بزرگان و اشراف بود و از ایشان نواخت و رفق بیند آید
و امانت و صیانت نگاه دارد و با مردمان روی گشاده و شاد دارد و سازنده
بود و طبع کین بود و اگر مقبول بود دوستانش بسیار بوند و منفعتها باشد
و حق و راستی دوست دارد و بمردمان ارزانی نماید و اگر مشتری و عطارد
مقبول بود از تجارت بهره بودش و با اهل تجارت صحبت بودش
و اگر بزهره مقبول بود زنان را دوست دارد و بکار زنان حریص باشد
و دل بعشق و معشوق بسته باشد و اگر مقبول بود و بنجمها ناظر بود و سعدان
ارزو دو دو باشد مولود با سایل از بسیار و رها نومید شود و خداوند آرزوها
بود و معاش بر او دشوار باشد و دوستان و فرزندان کم باشد و بمردمان
و بر احاجت باشد بسیار افتد و خداوند طالع اندر دوازدهم بود مولود
با سایل اندر زندگانی بدبخت بود مر ورا دشمنان بسیار بوند و اگر
ستاره منفصل بود که اندر وتد جایگاهش از طالع نیک باشد و مقبول بود
او بر دشمنان ظفر یابد و دشمنان را از خویشتن باز دارد و اگر چنین
باشد مزاج بر جهت خیال باشد و از طعام و شراب با فراط پرهیز کند و از
رنج و تب خویشتن نگاه دارد تا علتی یا ضعیفی باز نخورد و از جدل و خصومت
پرهیز باید کردن تا مشغول نگیرند و با دشمنان خوبی باید کردن تا سلامت
باشد زیرا که دشمن و حسد کر بسیار باشند و دلیل ایشان بود خاصه بخشی یا خداوند

این خانه صاحب طالع را منحوس کند و اگر مقبول بود از کار و دشمن بیم بود
ولیکن سلامت بود و همچنین بود چون صاحب این خانه با براجعه او از
ساقط بود پس اگر زحل غایب شود از بند و زندان و بنا و وام و غم
بیم بود پس اگر مشتری و عطارد منحوس باشند آزرده و گفت گوی
سخنان دروغ دار از اهل علم بیم بود و اگر مریخ منحوس باشد از خداوندان
سلاح و اهل شرف و فسق و فجور و از دزدان و کسلهای سلطان بیم بود
و اگر زهره باشد از زنان و خادمان و مطربان بیم بود و اگر آفتاب
منحوس بود از ملوک و مهتران حذر باید کردن و اگر ماه منحوس باشد
از رسولان و جاسوسان حذر باید کردن و اگر غایب کننده سلطان مستولی
او بود مولود یا سایل بغربت و نکبت بود خاصه که صاحب الطالع مستولی بود
بروی اینست احکام طالع و احکام صاحب طالع اندر دوازده خانه تمامی
بشرح نمودم یاد دار و خانهای دیگر را بدین قیاس حکم کن

فصل دهم

اندر شرطهای که اندر اختیارات بکار آید این فصلیست که یاد کرده شود اندر
معنی اختیارات چون هر کاری که بیوفتد مردمان را حاجت که نیکو کنی
چنان باید که طالع را و خداوند طالع را پاک کنی از نحسان و از تاثیر طالع
تیز پاک کنی از نحوس و همچنین صاحب حاجت او موضع حاجت نگاه داری
از رجوع و احتراق و محصور النحسین و چنان کن که سعدان بطالع و بصاحب طالع

والعاجب

و بصاحب حاجت و بموضع حاجت نگرنده بود و صاحب سهم السعاده را قوی
کن و ناظر بدلیلان و بر جهاد مستقیم الطلوع کنی و اندر کار روزی دلیل
ستارگان روزی کن و اندر شبی دلیل کواکب شبی و نگاه دار مقبول و مکانات
صعود و شمال و حذر کن که صاحب هشتم اندر طالع بود و ماه را اندر طالع
مکن البته و حذر کن که آفتاب اندر طالع نکنی و دلیل را و نیرین را از محاق
و از سیر جوزهر و احتراق نگاه دار و چنان نگاه کنی اندر وقتهای زمانها
که موافق باشد مقصد کردن چیزها را بچهار فصل سال و چهار فصل ماه و
چهار فصل روز نگاه داری اندر اختیارات تا موافقه آن کار باشد
که یکی و حذر کن از رگ زدن و دارو خوردن و اندر کارهای معروف
که اندر تاریخ بدید کردم و نیز شرح کنم هر بابی را علیحده بموضع وی
ان شاء الله و نیز بدان که اندر تابستان گرم و یا اندر زمستان سخت سرد
دارو خوردن و رگ زدن نشاید البته مگر که وقت مساعدت کند و مشکل
ملک مر آن کار را که بکنی یاری کر باشند آنگاه شاید که بکنی و پرهیز از
ابتدای کاری اندر روزگار بد و آن روزگار باشد که سیاه شود
کارها مردمان و بیند و مضطرب شود احوال ایشان و آن از نحوستهای
کلی باشد و حذر کن اندر وقت کسوفها که کاری ابتدا کنی و ماه نیز گرفته
باشد هیچ کار مکن مگر که دفین را یا گنجی را یا کارهای نهانی را چون باشد

که با آفتاب باشد پس و پیش بهم باشند تیر نشاید کردن هیچ کار را و اگر ماه با استقبال
باشد نیز نشاید کردن مگر که خصومت که هر کدام که خصم خوند تر و فروتر
باشد قوت او را باشد و دست او چیره تر باشد و حذر کن از روزهای
تعیین کلی آرد اندر جای قحط و باد و جوهای و اضطراب‌ها و رصد گیر با بتدای
کاری که بر فزونی خواهی و زیادت کردن چیزی و پروردن وی که در اول
سال و اول ماه و اول روز کنی و آنچه بر نقصانی و کم کنی و تبه کنی نقصان
اندر آخر سال یا آخر ماه یا آخر شب یا آخر روز کنی تا مرتب شود و حذر کن
از ابتدای کاری اندر هژدهم روز و از ماه عرب بیست و هشتم و بیست و نهم
و همچنین اندر هفتم و روزهای موافق باشد و روزهای موافق همه یاد کنیم

فصل یازدهم اندر دانستن بیرون آوردن رسم اختیارات و اصول وی
این فصل دیگر است اندر معنی نهاد و نموداران اختیارات از قول ابو معشر
البلخی رحمة الله تا استاد باشد مر دیگر بابها را اما بدانکه هر چیزی که آغاز کرده آید
از کارها این همه بر شش وجه است اول آنست که آن کار که بکنی پایدار آید
و باد هم مانند وی دیگر باره کرده شود و دوم که آغاز کرده آید و پای دار
باشد و دیگر باره آغاز نباید کردن مانند وی و سیوم کاری که آغاز
و تباه شود و بار دیگر باز مانند وی کرده نشود و چهارم که دیگر باره کرده شود
پس از آنکه تباه شده باشد و پنجم آنکه کرده آید اندر ایام چند که بگذشت بیش از

اندازه

اندازه و ششم آنکه زوال شود و باز بهر روزی دیگر باز کرده آید اما بدانکه
وجه اول بر شش باب است **باب اول** آنست که برای کار اوتاد فلک بر
برجهای ثابت دلیل کند بر چیزها که دایم ماند و ثابت باشد و مایل الاوتاد و برجهای
دو جسدین دلیل کند بر چیزهای که کرده شود و بار دیگر باره بباید کردن و ساقط
الاوتاد و برجهای منقلب دلیل کند بر کاری که زود تباه شود و اگر
خواهی که کاری آغاز کنی و همچنان دیگر باره بنا باید کردن صاحب طالع و قمر را
و آن کوکب را که بر طبیعت آن کار است که تو خواهی کردن بعضی از این دلیلان
اندر برج ثابت کن و اندر وتد و بعضی را اندر مایل وتد و یا اندر برج
ذو جسدین و پاک از نحسان و هر دو نیز اندر برجهاشان یا بایشان ناظر
کن تا چنان باشد که تو خواهی **باب دوم** بگر طالع و صاحب طالع و قمر را
اگر اندر طالع حظی دارد اندر برجها ثابت مکن و نه اندر وتد چنان
منصرف باشند این دلیلان یکی یا بیشتر از کوکبی که اندر برج ثابت باشد
و متصل شود بکوکبی که اندر مایل وتد باشد اندر برج ذو جسدین و خداوند
طالع را نیز همچنین کن و دلیلان را مسعود کن **باب سیم** آنکه بود که صاحب
طالع از کوکبی منصرف شود و باز قمر بدان کوکب متصل شود و قمر و صاحب طالع
و آن کوکب بعضی اندر وتد باشند اندر برج ثابت و بعضی اندر مایل وتد اندر
برج ذو جسدین **باب چهارم** آنست که صاحب طالع با قمر اندر برج ثابت

محذور اندر وتد متصل شوند بکوکبی که اندر مایل وتد باشد باب پنجم
اگر که قمر با صاحب طالع از کوکبی منصرف شوند و آن اندر خانهای
کوکب باشند یا شرف یا حد و مثلثه یا وجه آن کوکب اندر باشد و از آن برج تحویل
کنند و به برج دیگر آیند و این برج دیگر نیز خانه یا شرف یا مثلثه یا حد
یا وجه آن کوکب باشد که از وی منصرف شده‌اند یا تحویل کنند از آن برج اول
اول طالعی یا جایی که صاحب طالع را یا قمر را اندر وی مراجعه باشد باب ششم
اگر که آن کوکب بر طبیعت صاحب حاجت است چنان چون آفتاب دلیل
ملوک و زهره دلیل زنان و همچنین دیگر کواکب اگر کوکب با قمر یا با خداوند
طالع اندر دو برج باشند که این هر دو برج متفقة المطالع یا متفقة القوة
یا متفقة الطریقه باشند یا هر یکی اندر خطوط یکدیگر باشند چون این چنین
باشد که یاد کردم ازین شش باب هر کاری که کرده شود دیگر بار دوتا
کردن مانند وی وجه دوم هر کاری که کرده شود و ثابت بماند که هرگز دیگر
باره بنا کردن و این فصل بر پنج باب است باب اول اگر که صاحب
طالع و قمر و آن کوکب که دلیل حاجت است اندر برجهای ثابت باشند اندر اوتاد
و مسعود باشند و بهیچ کوکبی متصل نشود که اندر مایل وتد باشد یا برج ذو جسدین
باب دوم اگر که دلیلان منصرف باشند از کواکب که اندر برجهای ثابت باشند
و مسعود باشند و خالی السیر کرده و اندر آخر برج نه باشد باب سیم

اگر که

اگر که دلیلان اندر خطها یکدیگر باشند و یکدیگر را ناظر باشند باب چهارم
اگر که دلیلان اندر اوتاد باشند باب پنجم بنگر اگر آن کار که همی
خواهی کردن و خواهی که دیگر باره بنا کردن اگر از جنس بیع و شرا بود
یا باشد معاملت کسی چنان کن که قمر یا صاحب طالع از صاحب هفتم منصرف
باشد و اندر وتد بود و مسعود باشد و چنان باید که قمر بعد از آن خالی السیر
باشد و قمر را و صاحب طالع را بر طبیعت صاحب طالع مکن البته و نه بر
طبیعت عطارد و باید که نیز در برج مستوی المطالع باشند یا متفقة القوة
یا متفقة الطریقه و اگر از جنس سرای و ضیاع و بنا باشد قمر یا صاحب طالع
را از صاحب رابع منصرف کن و باید که زحل یا صاحب طالع اندر برج آن
برجها باشند که اکنون یاد کردم و اگر از جنس نامه و کتاب و حساب باشد یا از
[illegible] بیع و شرا ممتزا یا صاحب طالع را منصرف کن از عطارد و از صاحب
وسط السما و باید که از مزاج آن برجها باشند و اگر جنس سفر باشد قمر را
یا صاحب طالع را از صاحب نهم منصرف کن و صاحب نهم با مریخ را باید که
اندر مزاج صاحب طالع و قمر کنی و اگر از جنس مزیا و رسولان باشد دلیل اندر از
صاحب نهم و صاحب ثالث و صاحب خامس و از صاحب مثلثه برج سوم منصرف کن
و اگر از جنس سلطان یا بمقدار وی باشند و خواهی که بار دیگر باره بنا شند دلیلان را
از صاحب وسط السما و از آفتاب منصرف کن و اگر از جنس تزویج باشد یا از بیت

و ملبس و آنچه بدین ماند دلیلها را از زهره و از صاحب سابع و یا از صاحب
یازدهم منحرف کن و اگر از جنس فقها و قضاة و عدالة و مالستند باشد دلیلها را
از صاحب سیط السما و از مشتری منحرف کن و اگر از جنس خصومت و نکوهت
و قهر و درزی باشد دلیلها را از مریخ و از صاحب دهم و از صاحب هفتم
منحرف کن چون منحرف کردی بباید که دلیل آن طالع با دلیلان حاجت اندر
برجها منقلبة المطالع یا منقلبة القوة یا منقلبة الطریقة باشد یا اندر حظوظها
دلیلها را حاجت چون این چنین کردی آن کار که کرده شده دیگر باره هرگز باز
کرده نشود و همچنان باهرار بماند وجه سیوم چیزی که کرده شده و خواهی که تباه
شود و هرگز باز نباید دیگر باره کردن و این بر پنج بابست باب اول
آنست که دلیلان طالع را یعنی صاحب طالع و قمر را اندر برج منقلب کن خالی السیر
و منحرف از بختها باب دوم آنست که دلیلان را منحرف کن و بختهای
ساقط اندر برج منقلب متصل کن بختهای ساقط اندر برج منقلب باب سیم
آنست که دلیلان منحرف باشند از کوکب بحال رجعت یا احتراق و متصل باشند
بکواکب بحال راجع یا محترق باب چهارم آنست که دلیلان اندر وتد باشند
یا مایل وتد و متصل باشند بکوکب ساقط و آن کوکب را که اندر وتد است منحوس کنند
باب پنجم آنست که دلیلان اندر مراجع خویش باشند و با آن به برجهای غریب
یعنی وبال یا هبوط اندر وتد که این همه که یاد کردیم دلیل تباهی حاجت کنند

وجه چهارم

وجه چهارم اندر چیزی که تباه شده باشد و خواهی که دیگر باره بکنی و این وجه نیز
بر پنج بابست باب اول آنست که دلیلان منحرف باشند از کوکب ساقط اندر
برج منقلب و متصل شوند بکوکبی که اندر اوتاد و یا مایل اوتاد باشند اندر برج
ثوابت باب دوم آنست که دلیلان منحرف باشند از کواکب منحوس ساقط
و متصل شوند بکواکب که اندر برجهای ثابت باشند اندر وتد یا مایل الوتد
باب سیم آنست که دلیلان از کواکب راجع و محترق منحرف باشند
بکواکب که اندر اوتاد یا مایل الاوتاد باشند باب چهارم آنست که از کواکب
که دلیلان با ایشان متصل باشند ساقط بوند و باز اندر اوتاد وتد باب
پنجم آنست که اندر هبوط باشند یا وبال و باز اندر شرفها اندر حظوظ خویش
روند و هر یکی دلیل کند بر تباهی کاری و بعد از آن باز نکوه آید و بصلاح باز
آید والله اعلم وجه پنجم آنست که کرده آید اندر روزگار چند کرت چون
غسل و گرمابه رفتن و شانه کردن سر زنان و این بر سه بابست باب اول
آنست که قمر اندر برج ذوجسدین باشد باب دوم آنست که طالع یا صاحب طالع
اندر برج ذوجسدین باشد باب سیم آنست که دلیلان اندر برج ذوجسدین
باشند یا اندر مایل و تاد باشد و مسعود بوند چه اندر چیزها که خواهد که بکنند
اندر هر روزی چندکرت دیگر باره و باز باید کردن چون بدل کردن جامه
و مانند این این بر چهار بابست باب اول آنست که قمر اندر برج منقلب باشد

چنان وعطارد را همچنین زیرا که عطارد دلیل آن چیز است و صاحب وسط السما
ودلیل تجارت است و چنان باید ماه با عطارد باشد و مجموع باشند عطارد
بهبوط الشعاع نباید که بود چون این چنین کنی که گفتم هر چیز که بخری از آن
فزوده شود و با آب بازی نباید کشود **اختیارات چیزی فروختن** اگر خواهی که چیزی
فروشی و پرسود فروخته آید چنان باید که ماه اندر ربع دوم باشد از جرم خویش
یعنی که از هفت روز تا بجرم استقبال و زاید النور باشند و زاید السیر باید که بود
و زاید النور آن باشد که بهت قمر از سیزده درجه زیادت باشد و ناقص النور
آن بود که قمر را بهت از سیزده درجه باشد و اندر برجها زاید یعنی مستقیم الطلوع
و چنان باید که خداوند طالع اندر وسط السما بود یا اندر طالع یا اندر ربع
ربع یا اندر وتد مغرب یا اندر وتد چهارم که این خانها را به اند و خداوند
طالع و خداوند اوتاد را پاک کن از نحسان و چنان باید که این خانها را
ماه با عطارد باشد و عطارد مسعود باشد و بری السیر و متصل سعدان تا هر چه او بخرد
بر افزون فروخته شود والله اعلم **اختیار کشتی بر نشستن** یا نوبدن چنان باید که
طالع زاید باشد و پاک از نحس با هر اوتاد و صاحب طالع مسعود و زاید السیر
یا نحس و اندر وتد باید یا بوند ناظر باشد خاصه بوتد چهارم که آن جای کشتی
است اگر زهره یا مشتری اندروی باشد بهتر بود و صاحب چهارم را مسعود کن و
سعدان بوی ناظر و بصاحب طالع خاصه زهره و مشتری و بهتر آن بود که

باب دوم آنکه طالع و صاحب طالع اندر برج منقلب باشند **باب سیم** آنکه
دلیلان که دلیل کواکب سفلی باشند و اندر بروج منقلب باشند **باب چهارم**
آنکه دلیلان اندر سیم یا نهم باشند خواهی که کاری بکنی و آن کار را پایدار باشد
تباه نشود و دیگر باره باید کردن بنگر تا قمر اگر وی را اندر طالع شهادت بود
یا اندر وتدی خویش چنان باید که مقبول بود اندر برج ثابت خالی السیر بود
و با منصرف باید که بود از کواکب اگر اندر آخر برج باشد و خالی السیر بود چون
ببرج دیگر تحویل کند و متصل شود بکوکبی و آن کوکب را اندر قمر یا اندر طالع
شهادت باشد پس چاره نیست که بروزگار دراز تر آن کار را دیگر باره باید
کردن و اگر تحویل کند و به هیچ کوکبی اتصال نکند یا کی باشد آخر برج چون
انتقال شود و اما اگر شهادت صاحب طالع قوی تر باشد چنان کن که از
قمر یاد کردم و حذر کن که صاحب طالع از کوکبی منصرف شود و قمر باز آید
آن کوکب متصل شود و با قمر منصرف شود و صاحب طالع به آن کوکب متصل شود
و همچنانکه اول شرح کردم نیک تامل کن همه اختیارات را ازین باب بیش کن
اختیارات چیزی خریدن اگر خواهی که چیزی بخری و ارزان خریده شود
چنان کن که ماه از استقبال گذشته باشد و از عقده وی بیرون آمده باشد
ماه ناقص السیر باید و ناقص النور و اندر برجها ناقص یعنی برجها معوج الطلوع
کن و ماه اندر ارباع مونث کن و خداوند وسط السما را پاکیزه کن از

نحس

طالع از برج کوهات شد یا از جنس زهره یا مشتری باشد و چنان باید که ماه با
طالع ثور بود یا جوزا یا سرطان یا سنبله یا میزان یا قوس تا آخر جدی یا حوت
که بوز اندر حوت نیست و آخر جدی همچنین و بهتر آن باشد که آفتاب اندر مثلثه
سعدان باشد و ماه زاید النور و مریخ بهمه حالها ساقط **اختیارات کشتی اندر آب
افکندن** چنان باید که ماه با عطارد باشد و مسعود بود و سعدان اندر اوتاد
باشند و سعدان اوتاد و بطالع و قمر متصل باشند و چنان باید که برجها موافق
باشد ماه را با طالع را و آن از اول حمل است تا آخر جوزا و از نه درجه سرطان
تا آخر سرطان و اول میزان تا نوزده درجه و آخر جدی و ماه اندر فوق الارض
باید یا اندر تحت الشعاع و اندر استقبال و یا مریخ و یا زحل یا ذنب منحوس باشد
اما ثور و سنبله دعوت و دلو این باب سیانه است والله اعلم **اختیارات نامه و رسول
و پیک فرستادن** طالع و خداوندش و ماه و عطارد را پاک کن از نحسان اندر وسط
السما کن یا اندر اوتاد این دلیلها را و ماه را متصل عطارد کن و مسعود و سعدان ناظر
کن یا اندر اوتاد این و طالع و برج ماه مشاکل عطارد کن و زاید النور و سریع
السیر باید و اندر برجهای مستقیم الطلوع تا سبک آید این اختیارات که یاد کردیم بطالع منسوب
شرح و اگر این مقدمه اختیارات فصل دوم را نیک تامل کنی و یاد داری بسیار فایده
باشد که از اسرار علوم نجوم است **فصل دوازدهم** اندر احکام هفت کواکب
اندر طالع و راس و ذنب اکنون یاد کنم احکام هفت کواکب اندر طالع و راس و ذنب تا

هریکی

هر یکی چه دلیل کند از نیک و بد **احکام زحل** اندر طالع باشد و مسعود باشد و مشرقی
باشد و اندر حظوظ خویش باشد دلیل کند که سال بسخت بزرگ گردد و خداوند
دولتها و دهقانی باشد و دراز زندگانی باشد و دلیل کند که امانتها و جایهای
بارکالتی در کردن او کنند و منفعتهای بسیار بود بدینسان و اگر این شهادت نها
نگوشم بشود مگر اندکی دلیل کند بر اندیشهای بد و کارهای که دیر شود و بر آمدن مرادها
بگرانی و کارها در وز بعد و افکندن و دشخوار فرمودن بهر کسی مر ویرا و درازی
اندیشهها و بیم اندر دل و از مرگ اندیشیدن و سرمانی دل و ضعیفی رای و گمانها
بد بردن و خویشتن را در رونش بند داشتن و بیم از بیماری و بند و جادویی و جانب
کشش هوسها و اندیشهها و بیم بیماری سبل و دق و دیوانگی و آنچه بدین ماند
و بسته شدن کارها و گرانی با تبدار کارها و تمام شدن با رنج و دشواری و خصومتها
کهنه و کروشدن خانه و از جای بجای رفتن و در غربت افتادن و غم و بیم بر رفتن
امانت که زیان دارد بیش از مردمان سیه چرده و هندوان و شتربانان و خر
بندگان و کیلان حذر باید کردن و از بنده خریدن حذر باید کرد که بمیرد یا
بگریزد و اگر بیمار بود دیر بهتر شود و اگر خارش خیزد و باید که دارو کار خورد
و تا از بن علتها رسته شود و از صحبت مردمان حذر باید کردن **احکام مشتری** اندر
طالع مشتری اندر طالع دلیل کند بر ایمنی و بزرگداشتن مردمان او را و روشنی
رفتن اندر کارها و بر آمدن امیدها باسانی و فراخ دستی و نیک خویی و سبکی

کردن و با بزرگان و ارزم و صحبت با علما و مفتیها و وزرا و آمیختن
با اهل خیر و اجابت دعاها و رغبت اندر دیانت و گشایش کارها و
پرهیزکاری و نیکویی کردن با خلق و خواهش نیکو دیدن و سلامتی حال و تن
درستی و یافتن عز و جاه و قدر و منزلت و آراستن بزهد و صلابت و امانت
و خیانت نکردن و صولت و سلامتی عیش و تن آسانی و بهتر شدن از
بیماری و بزرگی جستن اندر میان مردمان و مال جستن و حج و غزا کردن
و علم آموختن و توبه کردن و مایه دادن مردمان را و نیک نامی ورزیدن
و روا شدن حاجتها باسانی و اگر مقبول نباشد آنچه گفتیم بخلاف
این بود و آنگاه ارغایان و فرامان کار نگاه باید داشتن تا زیان
نیفتد که بر مایه و مال وی خیانت کنند در بازرگانی و بروی دروغ گویند
و کاری که پیش گیرد پیش نتوانند بردن و گران اندام بود **احکام مریخ**
اندر طالع مریخ اندر طالع بود دلیل کند بر غالب گشتن صفرا و تنگ دلی و شتاب
زدگی و طلب کردن بزرگی و سالاری و گردنکشی و عیاری و امر و نهی راندن
و تیز خشمی و شجاعت و گزاف کاری و ظفر یافتن بدشمن ولیکن مال نگاه دارد
از دزدان یا از گم کردن و بند نا پذیرفتن و آزار کردن مردمان بی علتی
و سببی و حریص گشتن بر گناه و جنگ کردن و انصاف نا دادن و هول پیش آمدن
ناگاه و اندر آمیختن با اهل شر و تباهی کردن با خاندان خویشتن و اگر

شهادت

شهادت بیابد و مقبول بود دلیل کند بر محنت و شدت و تهمتها و تافته شدن
و تنگدلی بی سببی و بیم و زخم و شناعت کردن با هر کسی اندیشه از غایب شده
بود و از جنگ مشغول و دزد دیده و از ویرانی و از چوب و خون ریختن
و از سپاه و سرهنگان و جدای یاران و از جای بجای نقل و از دارو دادن
والله اعلم **احکام مشتری** مشتری اندر طالع بود دلیل کند بر نو شدن و زنده شدن
کارها و سامان کردن بر هر کسی و بزرگی و سروری جستن بر هر کسی اندر جایگاه
مردمان و بر آمدن مرادها بتعهد و خیر و شریفی و تازه شدن اندر خویشتن
و آمیختن با ملوک و سلاطین و پیدا کردن از خویشتن کارها که بجایگاه خویش
بود و از هر کسی نا اندیشیدن و دلاوری و دلیری کردن و یاری رسیدن
از سلطان و افزونی عز و جاه و قدر و منزلت و تقرب با ملوک و زیاده و عجب
و کبر و همت و مروت و فراز آمدن نذرها صواب و معونت و اعتماد
کردن اندر کار هر کسی و اگر شهادت دارد و مقبول بود و اگر شهادت ندارد
و مقبول نبود و منحوس باشد سخت بد بود و آفت پدید آید از سلطان و کارها
بسته شود و دل مشغولیها پراکنده پدید آید **احکام زهره** اندر طالع زهره
اندر طالع دلیل کند بر شادی و خوبی و گشایش کارها و بشارتها و مژده یافتن
و رحمت یافتن از غم و نیکوییها پیش آمدن از سبب زنان و اندیشهای محال از دل بیرون
رفتن و خوش طبعی و کریمی و خوش گشتن با مردمان و زیادت مال و خواسته و هنرنمایی کردن

مال بمهمانیها و خویشتن آراستن بجامه و بلباس زینت و طیب و دوست داشتن
هر کسی مر ویرا دهوا و دل بعشق مایل کرده و زن خواهد یا طلاق دهد یا زن
رفته باز آرد و اگر مقبول و شاهد بود و اگر شهادت نبود و مقبول نبود
و اندرین جایگاه هبوط یا وبال باشد تباهی پدید آرد از زنان و خادمان
و ازین طبقه **احکام عطارد** اندر طالع عطارد اندر طالع دلیل کند بر فراخی
دل و شادی و فراخی و برآمدن حاجت و پیش آمدن نیکوییهای آن طبقات
عطارد و تقرب عمال و مشرف و اهل سلطان کرده و نیز بر آموختن فرهنگ
و علم و صحبت با خداوند پیشها بفر و باریک و او بار کردن باشد و به پدید آید
تیز گوشی و زیرکی و دهقان و بهاطرایف و علمها باریک و میل بحث کردن
و متکلم و فصاحت و بلاغت و خوشی معیشت و فراخی روزی و فزون مال اگر
مقبول باشد و اگر مقبول نبود یا اندر هبوط و وبال باشد بطالع شخص شادیها باشد از
جهت فرج و اندر باطن غم و ذل و محنت باشد و دلیل کند بر خشمی و خود انکاری
و دروغ زنی و فحشایی و زرق و تزویر و بیم و ترس از جماعت بیشتر و ران اراز
اهل دیوان و غلامان و فرو بستگی کارها و باشد که بدینها و بارشادی و شخص و خوشند
احکام قمر اندر طالع قمر اندر طالع باشد دلیل کند بر تیز جنبش و تحویل و تشنیع
و سفر افتادن نا اندیشیده و از کاری بکاری گشتن و خبرها آمدن و پیغام
رسیدن و یاری خواستن از هر کسی و طلب کردن حاجتها و گران گشتن اندامها از خون

و بلغم

و بلغم و از ناتمام گشتن کاری بکاری اندر آمدن و از گروهی بریدن
و با گروهی دیگر پیوستن اگر در طالع شهادت دارد و حرون باشد نیکویی باید
و هر کس بوی حاجتمند شوند و اگر مقبول نبود و منحوس باشد و ناظر نحسان باشند
مهمان ناخوانده اید بدیدار و غمگین شود یا بخانه گزینه چون فرود آید و اگر
بمریخ منحوس باشد بخانه دزد آید و زیان کند خاصه که مریخ در تحت الارض بود
و ناظر تربیع بود و اگر مسعود باشد در زایه الثور و زایه العقرب و ناظر سعدان بشکل
آن سعد گیرند اگر مشتری از علما و فقها و وزرا و قضاة نیکویی باید و همچنین بگو با
از باقی کواکب و همچنین دلیل سعادت و دولت باشد چون شرف یا بخانه خویش باشد
و اگر بمجای باشد بیم و ترس از زنان و جنگ و جدال و خصومت و چیزهای ناخوش پدید آید
احکام راس اندر طالع راس اندر طالع دلیل کند بر رنج و سختی و تیره رایی صواب
و ریاست بر هر کس و اجابت دعاها و صحبت با مهتران و اشراف و کلاه ستر و نیکوی
و معونت از مهتران و شادی و هر چه آرزو کند یابد و زیادت شرف و عز و کام
روانی و زیادت کارها و درستی از راه و در پایه بلند و بیاد روی داشته شود **احکام**
ذنب اندر طالع ذنب اندر طالع بود دلیل کند بر تباه کردن خواسته و غم و اندوه
رسیدن و کم شدن نیکوییها و مردمان بروی حسد برند و جنگ ارزانی کنند بدان
سبب او را سختی بگیرد و رسد یا دردمندی و نقصان کارها و از فرزندان او را به سقط
سخن شود و بیم بود که مزاش بکم شود و فراخ تن بسردی میل کند و اگر خداوند طالع

به و مخور پیش و علت خوش کم و ناسور بدید کند و آنچه بدین ماند **احکام سعدان**
اندر طالع اما بدانکه چون سعدان اندر طالع باشد و مقبول باشد دلیل کند
بر سعادت و نیکویی و دولت و بزرگی و آنچه وعده کنند برساند اگر مقبول نبود
آنچه باشد باندیشه دل یا بدیدار یا بشنیدن یا بگذرد و آنچه امید
دارد دشوارتر بر آید و چون نحسی اندر طالع باشد که با شهادت بود یا مقبول
بود بتر از سعد باشد که غیر مقبول بود و چون شهادت نبود و مقبول نبود غم
و نکبت و آفت و تباهی از دیدن و زیان و [illegible] و دیگر که صاحب کدام برجست
تباهی از آن جایگاه باشد **فصل سیزدهم** اندر احکام صحبت و احتراق
صاحب طالع و قبا و نحس اندر طالع . صحبت صاحب طالع چون خداوند طالع
راجع شود دلیل کند بر آنکه کارش با به بودن و اندر کارها و هر چه کرده آید
ناصواب آید و رای و تدبیر او ناشایسته و آنچه فراز آید همه خطا و بازگونه آید و کارهایش
همه به و کن و خطا افتد و [illegible] دولت و ناایمنی و هر کاری که کرده شود همه ناصواب
آید **احتراق** صاحب طالع احتراق صاحب طالع دلیل کند بر عاجزی از کارها و از جدل
و خصومت و منازعت بتر باشد و تنهایی صواب‌تر باشد از انجمن مردمان و از کار
سلطان حذر باید کردن و از طعام و شراب خوردن ناهموار و از کارها سخت و دشوار
پرهیز باید کردن **قبا و نحس** و احتراق اندر طالع پرهیز باید کردن از معاملت
و از حاجت خواستن و با هر کسی صحبت نشاید کردن و با مردم خسیس و فرومایه و مجالست

وسخن

و سخن اش باید گفتن و مهمانی اش باید رفتن و حرز ون بگستن استادی و صحبت و مجالست
با هر کسی و همراهی با بیگانگان از این همه پرهیز باید کردن و دور باید بودن از
کار ملوک و کار کردن چو هم آسیب و گزند و زیان باشد اینست احکام و استخراجات
که اندر برج طالع منسوب و اختیارات و [illegible] آنچه بکار آید همه یاد کردیم
اگر مسئله چند بیاید نگریستن تا کدام خانه منسوبست و کدام کوکب معروفست
از آن خانه و از آن کوکب دلیل گیر بر اندازه اتصال سعدان و نحسان و اندازه
جایگاه وی و قوت و ضعف و صاعد و هابط و تربیع و مقابله و تثلیث و تسدیس
و آنچه واجب کند بنگر و تامل کن و مزاج ده یکدیگر تا تمامی سخن بر تو کشف
شود و معلوم گردد انشاء الله عزّ و جلّ **البروج الثانی من المطالع و ما فیه**
من المسایل احد عشر فصلاً فصل اندر دانستن حال مال و منفعت و اگر بپرسد
از مالی که یابم یا نه و حال روزی و کسب معاش من چگونه باشد بنگر بصاحب طالع و قمر که این
هر دو دلیل سایل اند و بخانه دوم و بصاحب برج دوم اگر قمر با صاحب طالع بصاحب
[illegible] پیوند و یا اندر برج دوم بود دلیل کند بر یافتن مال بی رنج و طلب و اگر نظر
از مودت باشد و اما اگر نظر از تربیع و مقابله بود آن مال سخت و دشوار باید بسیار
رنج و تعب رسد و الحاح و منازعت و زشتی و اگر صاحب طالع بخداوند طالع متصل بود
یا اندر طالع باشد و مقبول باشد مال بآسانی یابد بی رنج و تکلف و رضای عزّ و جل
بوی رسند خاصه که نظر مودت بود . و اگر از تربیع و مقابله باشد یا از اندیشه

ونعکر و آخر بد بود و اگر میان دلیلان اتصال نبود و کوکبی باشد
با تقبل النور مال بنا به سبب کوکب با تقبل النور بنگر که کدام کوکب و صاحب کدام
برجست و اندر کدام خانه است ازین سبب جای دلالت کند بر یافتن و اگر
زهره یا مشتری در بیت المال باشد دلیل یافتن مال باشد و اگر نحسان در بیت
المال باشد دلیل کند بر ادبار صاحب مسئله و اگر قمر خالی السیر باشد سایل
یا مولود همیشه اندر ان حال باشد که نه بر فزون و نه بر نقصان و اگر
قمر متصل شود بسعدی صاعد و زاید و ناظر باشد بطالع پس یابد و نیکوی
و بفضل و منزلت و رفعت برسد و اگر آن سعدان منحوس شده باشند نیابد از مال
الاقوات و زر و رجاه و منزلت نباشدش و آن کوکبی که دلیل بر یافتن
مال است اگر اندر طالع باشد بجهد خویش یابد و اگر اندر دوم بود از دست بیگانگان
یابد و اگر اندر سیم باشد از قبیل اقربا و برادران و خویشان نزدیک یابد و اگر
اندر چهارم باشد از قبیل پدران و جدان یابد همچنین تا دوازده خانه و اگر از
صاحب طالع نیز دلیل گیری شاید چنانکه بنگری بکدام جایگاه است بسعادت و
نحوست مال از آنجا یابد و از آنجا یافته شود و قول بطلمیوس گوید بنگر بصاحب
طالع و قمر و سهم السعاده اگر سهم السعاده و صاحب طالع با قمر متصل باشند
و مسعود باشند مال بسیار یابد و امیدهای بزرگ بر آید و دولت و اقبال و سعادت
بزرگ یابد و اگر با این همه طالع منحوس بود نقصان بزرگ افتد و گویند قمر را سهم

السعادة

السعادت را شهادت بزرگ است اندر توانگری و درویشی از یکدیگر یاری خواه
و غافل مباش بهیچ حال و اصل سهم السعادت که ریاست و فایده‌ها و بخت و دولت
ازوی است که حالها بعد النیرین از وی توان دانستن اگر سهم السعادت متصل باشد
بمشتری و مشتری و از نحسان ساقط باشند یا بعضی از ایشان در شرف باشند
و مسعود باشند سهم السعادت اندر اوتاد باشند و قمر و ان سعد متصل باشند
دلیل کند بر بقا و دولت و جمع مال بی نهایت و میراث بسیار بفرزندان
وی که هیچ کم نباشند و اگر عطارد و زهره ناظر باشند بسهم السعادت و مسعود
باشند و درجه سهم السعاده نیز مسعود بود و نحسان ازوی ساقط باشند بدانکه
این کس از مردمان میانه است و مال عظیم بدست آرد و بزرگی و ریاست یابد
از قبیل کتابت و تجارت و بجایی رسد که هرگز بیش شدن نباشد و اگر این
همه قمر با عطارد و زهره و سهم السعادت یا با یکی ازین اشخاص متصل باشند
و مسعود باشند آنچه کسب کند بماند با فرزندان وی و اگر نحسان از اوتاد سهم السعادت
ناظر باشند بیشتر از آن که جمع کرده باشد از مال بر دو نفقه کند اگر نحسین
اندر اوتاد سهم السعادت باشند و سهم السعادت با ایشان متصل باشد
با ایشان افتد از درجه سهم آنچه جمع کرده باشد از همه تباه کند و برود از وی
فرزندگانی وی چیزی نماند و اگر قمر با سهم السعاده باشد و عطارد اندر برج خویش
باشد و مسعود بود پس این کس پیشه دبیری کند و اندر کار خویش نافذ بود و نیکو

معیشت یابند اندر تجارت اما آید آنکه سهم السعادت و ناظرش قمر بود و قوی تر
آنگاه باشد که قمر مسعود باشد بسعدی که اندر وتد بود و مقارن باشد یا ناظر
از نظر مودت چون این اتفاق افتد که گفتم دلیل بر ریاست و عز و جاه و منزلت
و فایده و مال بسیار بر جوهر آن جای که دلیل قوی تر اندر وی است و اگر قمر را
شرکت نباشد با سهم السعادت زیان نکند بسعادت قمر اگر صاحب برج قمر با
صاحب برج سهم ساقط باشد و اندر اقاویل اوایل چنین یافتم اگر پرسد از
مالی که امید دارد از سلطان یا از مال اشراف خاصه بنگر کجا یگاه شمس و مشتری
اگر این دو کوکب را با سهم مالی یابی یا اندر وتد یا با صاحب سهم مال یا باشد یا اندر
خانهٔ مال باشد یا با صاحب مال باشد و مریخ از ایشان ساقط باشد پس این
مال بیابد بهر آینه بآسانی و بسلامتی و نیکویی و اگر مریخ اندر وتد مشتری باشد
جنگ و شغب افتد و باز داشتن یابد و نیز از وی برود و تباه کند و اگر بجای مریخ
زحل باشد پس بیابد بدیری و درازی روزگار گشته و دیر بدیر و آهسته
و اگر از مالی پرسد که امید دارد و پیدا نباشد که مال کیست از آن صاحب هشتم
دلیل گیر با دلیل طالع چنانکه صفت کردم و اگر از مال برادر پرسد از چهارم جواب
گوی و اگر از مال پدر پرسد از پنجم جواب گوی و اگر از مال فرزندان پرسد از
ششم جواب گوی و اگر از مال بندگان پرسد از هفتم جواب گوی و اگر از مال زنان
و خصیان و انبازان و کسی دیگر پرسد از هشتم جواب گوی و از مال سلطان از

یازدهم

یازدهم جواب گوی و از مال دوستان از دوازدهم گوی و از مال دشمنان از دوم
طالع گوی و از مال حریفشان از خانهٔ دوم جواب گوی هم برین صفت که گفتم همچنین
حکم کن و دلیل مال با دلیل طالع با اتصال و نظر و نقل و چنانکه بر تو یاد کردم تا بر تو
آسان گردد و قول ابو معشر اگر صاحب دوم با صاحب سهم السعادت صاعد باشد
اندر شمال پس مال بسیار کسب کند از خداوندان دولت و از بزرگان یا خود توانگر
باشد از مال و اگر صاعد باشد اندر اوج مال بسیار کسب کند از میان
ملوکان و اگر صاعد شمالی و صاعد فلک اوج باشد پس مال کسب کند از ملوکان
بزرگ و خداوند قدر و منزلت همچنین بنگر بهمه اول این مال و اگر دلیل بعضی
جایها چنین باشد بزرگی و شرف و قدر و منزلت یابد از آن جنس اگر آن کوکب
که دلیل کند بر سعادت زاید النور و العدد باشد و سریع السیر بود و راید صعود
باشد اندر فلک اوج و بناحیت شمال تا بعرض پس دلیل کند بر آن که تا سایل
یا مولود روز بروز سعادت فزون شود و اندر دولت زیادت شود
و هر روز سعادت فزون شود و اندر دولت زیادت شود و هر روز بسعادتی
و دولتی بدید آید و اگر آنکه گفتم هابط باشد اندر جنوب و ناقص باشد اندر
سیر و عدد و نور دلیل کند بر تباهی حال و روز بروز زیاده باشد ادبار و محنت
و مذلت قول ماشاءالله ماشاء الله گوید بنگر اندر مولود و مسئله بصلاح بیت
المال و بفساد او همچنانکه اندر خداوند طالع گفتم اگر خداوند بیت المال بجای هم

طالع اتصال کند خواسته از دور جایی گیرد و کند بی رنج و تعب و اگر خداوند طالع
بخداوند بیت المال اتصال کند بسختی و تعب گرد کند و اگر کوکبی میان این دو
دلیل نور نقل کند خواسته شفاعت و میانجی یا بسبب گرد کند پس بنگر بدان کوکب
که اتصال اندر کدام برجست خواسته بر طبع این برج بود و کو هر آن خانه و اگر در
وهم باشد از ملوک باید یا آن کار کرد و اگر برج آتشی باشد از کار آتشی باید
همچنین مر دوازده خانه را بدین مقیاس بگوی اگر میان این دو دلیل اتصال نبود
بنگر بصاحب بیت المال اندر کدام برجست اگر اندر اوتاد باشد روزی مند بود و اندر
کار کردن قوی باشد و اگر ساقط باشد روزیش روز بروز تر باشد تا بنیاز
فوت که بخورد و اگر اندر مایل الاوتاد باشد میانه باشد و اگر خداوند بیت المال
از نحسان دور باشد و بسعدان متصل باشد خاصه بمشتری و بطالع یا بصاحب
طالع ناظر بود دلالت کند بر مال بسیار گرد کند که مشتری دلیل عظیم مالست
بنگر بصاحب مال اگر زحل باشد مال از جهت کشت و درود و تعب و معالجت بزرگی
بود و پس اگر مشتری باشد خواسته از فقها و قضاة و وزرا و از دین و حج
و پارسایی و پاکی و تجارت و امانت بدست آید و اگر مریخ بود از لشکر ام
و اهل حرب و از کارهای آتش و خون ریختن و دزدی و قهر کردن فراز آرد و اگر
آفتاب باشد از جباری و بزرگی و ملوکان و از پدران و از کار آتشی گرد کند و اگر
زهره باشد از زنان و از لهو و طرب و دوستی و از میراث و از عشرت فراز آید و اگر عطارد

بود از کسب

بود از کسب و تجارت و علم و کتابت و محاسبت گرد کند و اگر قمر بود بنگر که اتصال
مکسب جهت از وی چگونگی و اگر خالی السیر بود از جاسوسی و صاحب خبری و طوافی گرد
کند و از طبع آن برج که قمر اندروی است بر حکم کی دوست باید قول ابو معشر
گوید که بنگر بصاحب پنجم مرابعه برج مال یا کیست اندر وتد یا مایل وتد و بنظر و اتصال
نزدیکتر و مقبول و مسعودتر بخداوند طالع و این کدام کوکب بود ازین هفت کوکب
و اندر کدام خانه بود از فلک از آن دریابید طلب کردن کر آن کوکب بود و آن
خانه که اندرو بود و بهتر آن بود که این دلیل مال شرف بود یا زاید از افق
یا صاعد و اندر وتد باشد و میان وی و صاحب طالع اتصال بود یا اتصال
منفعة المطالع و منفعة القوة یا منفعة الطریقة آنگاه غایت مال بود و نیکبختی
مولود و سعادت از مال و سعادت بزرگتر و نیکبختی مولود آن باشد که صاحب مال
و صاحب حادی عشر و صاحب سهم السعادة زاید باشند و اندر وتد باشند
و صاحب طالع با ایشان مسعود بود آنگاه دلیل غایت سعادت مولود باشد

فصل دوم اندر معرفت نفقات کردن : و اگر کسی پرسد که بجایی مردی
یا دوستی درم نفقه کردم آن درم مرا شمار گیرد یا نه بنگر بصاحب ثانی یا صاحب
ثانی اگر بمزاج نیکو باشد و مقبول بوند آن یکدیگر یا ازین دو مقبول بود و قوی
باشد بگیر شمار نفقات وی و زیادت از آنکه رفته باشد و اگر اندر مایل اوتاد
باشد همان نفقات را حساب کند بعینه اگر ساقط باشد یا بکوکب ساقط اتصال

کند بعضی از وی شمار کیرد و پس اکر باسها قطانیز محوس باشد اندکی را به شمار کیرد
و اکر با این همه نیز غیر مقبول بود هیچ شمار نکیرد و آفت وی از جنس طبیعت آن نحس و آن
خانه باشد و چون نحسان افراط کنند بنظر یا بدلالت ازین جهت را اتا وان افت
و زیان بیشتر افتد خاصه از صاحب یازدهم و از سهم السعادت تیر باری خواه و از
صاحبش

فصل سیم اندر معرفت برج فراخی و تنکی .

اما برجها که دلیل کند
بر جوانمردی تن و سخاوت و فراخی کار بستن نفقه آن جوزهات و سنبله و میزان
و عقرب و قوس و حوت چون این برجها طالع باشند یا صاحب طالع نیز اندرین برجها
باشد دلیل کند که مولود یا سایل مال اسراف کننده باشد و بسیار نفقه کند
و ببخشد و اما برجهای که توانکری و بدبسیار فورست و مثلثات وی و برجهای که
مال برساند و با آن همه بستانند و خارج دست کند جوزهات و مثلثات وی و اکر این
برجها که کفتم اندر جایکاه بد باشد از دور فلک و نحسان اندر وی باشند دلیل
کند بر بسیاری نفقات و تباهی معیشت و دست تنکی و رفتن مال آنچه بدست آورده
باشد و بود که حرز مال السعادت و رنی بنودش اکر نیکو حال باشد از دور فلک و
نحسان اندر وی باشند دلیل کند بر آنکه حال وی اندر فراخی و توانکری باشد باندازه
و اکر نیکو حال باشد و سعدان اندر وی باشند دلیل کند بر بسیاری یافتن مال و سعادت
اما آن برجها که بدهند و باز نستانند سرطان است و مثلثهای وی و اکر نیکو حال باشند از
دور فلک و سعدان اندر وی باشد دلیل کند بر بسیاری یافتن مال و سعادت اما آن

برجها

برجها که بدهند و باز بستانند سرطان است و مثلثهای وی اکر نیکو حال باشند از
دور فلک و سعدان اندر وی باشند دلیل کند بر سبکی زندکانی و تن آسانی و
توانکری و سعادت و اکر جایکاه بد باشد آن فلک دلیل کند بر درویشی و تباهی
حال و دست تنکی و اکر سعدان و نحسان باشند هر کدام قوی تر است حکم بر وی
کن و الله اعلم

فصل چهارم اندر دانستن آنکه مال چند درم یافته شود .

اکر پرسد از عدد مال که چند درم باشند بنکر بصاحب مال و عطارد و سهم مال و صاحبش
هر کدام از ایشان قوی تر باشد و بجایکاه اولی تر و شهادت بیشتر وی دلیل است
بر عدد مال اکر دلیل عطارد باشد و اندر هبوط باشد یا اندر جایکاه بد دلیل
کند بر آنکه آن مال که وی را رسد بیست درم باشد و اکر اندر مثلثه باشد دو هزار
درم یابد و اکر اندر شرف باشد بیست هزار درم یابد و همچنین هر کوکبی که وی
دلیل باشد اندازه جایکاهش بدهد بر اندازه سال صغری خویش اندر هبوط
و جایکاه بد بیست درم دهد و اکر عطارد اندر مثلثه باشد سال صغری را
اندر ده ضرب کن آنچه برون آید چنان باشد و اکر اندر خانه خویش باشد سال
صغری اندر صد ضرب کن و اکر اندر شرف باشد اندر هزار ضرب کن هر کوکبی که دلیل
باشد همچنین کن و اکر دلیل راجع باشد آنچه بدهد نیم آن وی کم کند و اکر محترق باشد
باندازه احتراق کم کن آن آفتاب شش درجه بعد بود ثلث مال کم کند و اکر با درجه
شش برابر باشد یعنی درجه بدرجه هیچ نیابد باز بنکر بعطارد که کدام کوکب نظر

دارد آن سعدان و نحسان و جایگاه آن ناظر چگونه است و اگر سعدان ناظر باشند
اندازه جایگاه خویش زیاده کنند از اصل صغری خویش چنانکه بر تو یاد کردم
و اگر نحسان ناظر باشند باندازه خانه و جایگاه خویش بکاهد و اگر راجع باشند
بعدد خویش بکاهد و همچنین از اخراجی که گفتم اگر به برج نحس باشد چیزی بکاهد
و سعد نیز همچنین چون به برج نحس باشد چیزی نه نهد و چون آن دلیل که دلالت کرد
بر عدد و مال یا اگر زیادت کند یا اگر نقصان کند اندر برج ذوجسدین باشد
آنچه دلیل کند از عدد و تضعیف کن و نیز چون به دلیل ناظر باشد از تثلیث و تسدیس
زیاده کند و از نظر تربیع و مقابله و مجامعه کم کند قول الیس مصری و الیس فیلسوف
گوید که بگیر از درجه وتد چهارم تا درجه آفتاب آنچه باید از عدد درجات
عدد مال چندان عدد باشد دهها یا صدها یا هزارها اینست بیرون آوردن عدد
هر چه خواهی والله اعلم **فصل پنجم** در دانستن حال نامه در که چگونه
باشد وانکه گوید بنگر سایل را از طالع و مسئول عنه را از هفتم و عطارد و قمر
دلیل نامه است و اگر میان دلیل سایل و مسئول عنه اتصال تربیع و مقابله باشد
میان ایشان جنگ و عداوت و خصومت باشد و کوکب اتصال کننده آغاز جنگ
از وی باشد و اگر نظر مودت باشد میان ایشان صلح و دوستی باشد و اگر دلیلان
یکدیگر ناظر باشند و قمر نیکویی میان ایشان نور نقل کند رسولها کسی تقاضا
بیاید با خود یکدیگر را نه بینند و نشناسند اگر کوکب ناقل از دلیل سایل منصرف شود

باتصال

باتصال مودت و با دلیل مسئول عنه متصل شود باتصال مخالفت این سایل کسی فرستد
بشفاعت نزد خصم و این کس نزدیک خصم کار تباه کند و عداوت و تعصب انگیزد
و اگر کوکب ناقل به دلیل مسئول عنه بمودت اتصال کند شفاعت کند و جهد کند و بسیار
تیمار دارد و نیکویی گوید و اگر این کوکب ناقل از دلیل مسئول عنه بمودت منصرف
شود و باز به دلیل سایل بمودت اتصال کند کسی بنزدیک سایل آید که حاجت
و سخن نیکو تقاضا کند و اگر از مخالفت منصرف شود و بمودت اتصال کند خصم
بدرستی و راستی پیغام کند و این رسول نیکویی گوید و نرمی و اگر از مودت منصرف
شود و بمخالفت اتصال کند وی سخن نیکو پیغام کند بدوستی و این رسول زشتیها
و درشتیها گوید همچنین نیک تأمل کن و تصرف کن و جواب ده و اگر قمر مسعود
بود دلیل کند بر نیکویی تقاضا و اگر منحوس باشد دلیل کند بر زشتی و جنگ و ملامت
گرفتن خاصه نظر تربیع و مقابله و اگر عطارد به زحل متصل شود و منحوس بود نامه
بستانند و باز بدعوی باز گردد و بگواهان دروغ و اگر بمریخ منحوس باشد
دلیل بر خصومت و جنگ و عداوت و اگر قمر تحت الشعاع باشد دلالت از شمس گیر
بجای قمر و اگر قمر اندر مواضع بد باشد یا اندر طریق محترقه سخت تباه باشد
دلیل فساد مال باشد و اگر قمر با عطارد بود یا مشتری دلیل آسانی و نیکویی باشد
فصل ششم اندر دانستن مال تجارت و بازرگانی • و اگر پرسید از تجارت
و بازرگانی بنگر بعطارد و قوت و ضعف وی و تشریق و تغریب و استقامت و رجعت

او و جایگاه او و از قمر و اتصال و انصراف او و حال او بسعادت و نحوست و قوت
و ضعف و اگر قمر زاید النور و زاید العدد و الحساب باشد بر برج السیر صاعد شمالی بود
و فوق الارض باشد دلیل کند بر گرانی و روانی آن چیز که بپرسد و اگر بخلاف
این باشد دلیل کند بر ارزانی و کاسدی و اگر از این دلالت که قمر را گفتیم
بعضی بر نیکویی باشد و بعضی بر بدی هر کدام دلالت شاهد تر و قوی تر است حکم
بروی کن بنگر اندر مسئله که از مالی باشد که بجای مرا نهاده بود و زیادتی امید
دارد بنگر و عطارد و درجه بیت المال و درجه صاحب جا و اگر قمر بطالع متصل
شود و از عیبها پاک باشد و مریخ از ایشان ساقط باشد خاصه که زهره بنظر
ناظر باشد یا بدرجه بیت المال یا صاحب وی دلیل کند بر زیادتی و بسیاری سود و اگر
اینکه گفتیم بیت المال باشد یا صاحب او همچنین باشد و اگر این سعادت جمع
شود بقمر و عطارد راجع باشد پاره نقصان افتد و اگر بر خلاف این باشد
که گفتیم از سعادت دلیل زیان و نقصان و کمی سود باشد

فصل هفتم

اندر داد و ستد خریدن و فروختن که بر آید یا نی و چگونه باشد حال وی . اگر از خریدن
و فروختن پرسد بنگر به دلیل سایل و مسئول عنه از طالع و از هفتم همچنانکه بصدر
کتاب گفتیم اگر این دو دلیل یکدیگر اتصال کنند دلیل کند بر بر آمدن آن بیع و شرا و آسانی
از آن کوکب باشد که زود رو تر باشد و اگر کوکبی میان ایشان نور نقل کند آن
بیع و شرا بر آید به دست متوسطان و هر دلیل که وی قوی تر باشد و بهر کدام دلیل

که سعدان

که سعدان ناظر باشند یا نیکو حال باشند آن کس بهتری و ارزانی یابد و سود
کند و اگر خداوند طالع اندر هفتم باشد یا بصاحب هفتم متصل گردد اتصال کند سایل دوم تر شده
و جوینده باشد و اگر خداوند هفتم اندر طالع باشد یا بصاحب طالع اتصال کند مسئول عنه
دم زننده سایل و جوینده باشد و اگر سعدی اندر طالع باشد دلیل کند بر
آسانی بیع و شرا و راستی و نیکویی و اگر نحسی باشد دلیل کند بر دشواری بیع و شرا
و دروغ و اما حال سبکی و بدی بیع و مقدار بهای وی از وسط السماء و خانه جنس
توان دانستن و وتد چهارم و قمر دلیلند بر گوهر آن چیز که بیع و شرا از بهر او است
و اگر قمر را اتصال و انصراف نباشد این بایع آن چیز که بفروشد نخریده باشد چه
میراث یافته بود یا بهای وی نداده باشد و اگر انصراف باشد و اتصال نباشد آن
چیز را نخریده باشد تا جز و نسیه و معتبر نه و باز بنگر بقمر و برج دوم و قمر که بکه اتصال
میکند اگر بسعدی متصل شود اگر بنسیه خریده باشد آن حق بگذارد و اگر آن سعد صاعد باشد
با مشتری باز آید خرنده آن چیز را بسود بفروشد و حق بگذارد و اگر منحوس باشد
یا مغربی باشد هم سرمایه برود و اگر قمر اندر برج دوم بنحسان متصل شود آنکه بر
گردن وی باشد بگذارد و باشد که در گوشه خرنده باز دهد و اگر باز نه بهر که خریده شود
بکرو مکا و عت باشد و دروغ و ریخ و زشتی و اگر اندر وتد چهارم کوکبی شرقی باشد
از افزایان نو باشد و اگر مغربی بود کهن باشد و اگر اندر شرف باشد دلیل کند بر نیکویی
جنس از افزایان و اگر اندر مثلثه و حد و وجه فروتر از آن بکشند و اندر هبوط

چیزها باشد نابکار و اگر قمر اندر برج مستقیم الطلوع باشد زاید النور و العدد و با سعد ان
بود ناظر هر چیزی که خریده شود آن روز زیادت از بهاء او شود و اگر بجای سعود نحوس
باشند دلیل زیان و نقصان باشد و اگر قمر بعطارد و مریخ ناظر باشد دلیل خصومت
و تعب و جنگ باشد و اگر با ذنب بود جنگ و نقصان و زیان باشد و همچنین گر زیان
و مکروهی و نقصان اگر قمر اندر برج معوج الطلوع باشد و ناقص النور و العدد
و ناظر نحس باشد و اگر پرسد که درم است از صاحب وسط السما بگوی چنانکه اندر
باب عدد و مال صفت کردم **داشتن انکه** اخریابی باشد فروختن بهتر باشد یا داشتن
و اگر پرسد از اجناسی که داشتن بهتر است یا فروختن بنگر از صاحب طالع و قمر هر کدام
از ایشان قوی تر باشد وی دلیل باشد اگر دلیل نیکو حال باشد و بجایگاه نیک باشد
و بسعدی متصل باشد داشتن آن اجناس بهتر باشد و همچنین اگر صاحب ثانی
مقبول و مسعود باشد از صاحب طالع یا از طالع داشتن بهتر باشد و اگر چنین نباشد
فروختن بهتر و نشاید داشتن **داشتن انکه** یابی اجناس بسود فروخته شود
یانی و اگر پرسد که فروشم بسود فروخته آید یا بزیان بنگر بدلیل یعنی صاحب
طالع و صاحب ثانی و قمر و هر کدام را شهادت بیشتر وی دلیل باشد اگر دلیل ساقط
باشد و اندر وتد آید یا بکوکبی متصل شود که اندر وتد باشد یا اندر شرف وی
باشد دلیل بر آنکه بسود فروخته شود خاصه وتد طالع و وسط السما و اگر اندر
مایل وتد باشد میانه باشد میان سود و زیان و اگر دلیل اندر وتد باشد نه و مایل

اند

وتد و ساقط شود و با بکوکبی اتصال کند که پس ساقط باشد دلیل کند که ارزان خریده
آید اما به انکه اوتاد و دلیل زیادت نرخ باشد و مایل الاوتاد میانه است و ساقط
دلیل نقصان و کاسدی است و وتد هفتم و چهارم میانه است اگر کسی پرسد که چیزی اجناسی
دارم که فروشم تا سود کند بنگر بدلیل آن اجناس یا سهم آن اجناس و صاحب جنس وقتی
که اندر وتد آید یا بکوکبی اتصال کند که زاید و صاعد و مسعود باشد و اندر وتد باشد زود
باید فروختن که سود از مایه بکند زود و اگر بخلاف این باشد زیان کند و بنقصان فروخته
شود و اگر پرسد که چیزی خواهم خریدن کی خرم تا ارزان خریده شود بنگر بدلیل آن
اجناس یا سهم و صاحب آن اجناس هر وقتی که زایل گردد و با ساقط یا بکوکبی زایل
یا ساقط متصل شود اندران روزگار باید خریدن خاصه که اتصال بکوکبی باشد
که آن کوکب ساقط بود و ناقص النور و العدد و هابط بود ارزان خریده آید نیم
بهای وی و چون شکل بگرداند برج برافزون شود و سعادت به یه آید این مثال که
گفتم یاد دار ان شاء الله العزیز **فصل هشتم** اندر احکام صاحب دوم
اندر دوازده خانه و شرح تمامی و صاحب دوم اندر طالع · خداوند دوم اندر طالع
باشد دلیل کند که سایل یا مولود فراخ روزی باشد بی آنکه طلب کند بیاید و اگر
مقبول بود نیز بهتر و آن مهتر باشد بدان ستاره که مقبول بود اندر وتد با خواسته
از جای بزرگ گرد آید و فراخ روزی و نیکو معاش باشد و اگر زاید باشد نیز بهتر باشد و اگر صاحب
دوم را در طالع خط باشد مال از جای فراز آید که اندر وهم و خاطر وی و اندر ضمیر او نبود

واگر صاحب طالع به وبال بود مالش جمع شود و فراز آید واگر صاحب مال در حال وبال باشد
مولود با سایل سخت کف باشند و بر نفع و بر ورثه ان و بیچاره بود واگر مشتری
باشد سخی و بیچاره که زرش همراز و آنچه نفقه کند بکار حق و سزاوار کند واگر مریخ
بود به هنر ابشن دوبی و زیستن زرش و با خود مالش بود و آنچه نفقه کند بجای
ناسپاس کند واگر آفتاب بود دیگر جای بود و سخت کیف بود و بدانچه بستاند داون
بر چند واگر زهره بود بستاند از جایی که بیاید و بدهد بجایی که بباید واگر عطارد
بود حالش گردگردان بود و بر یک حال نایستد و فراخ دست بود و مالش دشوار
جمع شود واگر ماه بود مالش گرد نیاید و خیراتش کم بیاید و روزی بروی فراخ
بود و لیکن بنهایت سعادت [illegible] بود و برج ثابت دلیل کند بر بسیاری مال
واگر صاحب مال اندر طالع در شرف باشد مال به نهایت گرد کند و دولت و شرف یابد
واگر در خانهٔ خویش باشد همچنین و مثلثه فروتر از خانه و حد فروتر از مثلثه و وجه
فروتر از حد واگر صاحب دوم اندر طالع در هبوط خویش باشد در جستن مال
عقوبت رسد واگر در وبال بود غم و اندوه رسد واگر غایب بود مال بدشواری
یابد واگر صاحب دوم سفلی تر از صاحب طالع بود یافتن مال آسان تر باشد واگر علوی
بود یافتن مال بدشواری و رنج باشد واگر خداوند دوم اندر دوم باشد معیشت وی
معروف باشد اگر با صاحب طالع [illegible] مال بسیار گرد کند بر گوهر آن برج و صاحبش اگر اندر وی
کوکبی باشد غریب مال وی نه آن وی باشد واگر خداوند دوم زحل بود و این مرد مشغول باشد

و بکار برد

و بکار برد و بر خویشتن و یافتن مال از غله و آب و زمین باشد و همچنین اثر هر کوکب را
چنانکه بر تو یاد کردم اگر طالع جدی و دلو بود این دو طالع را دلیل مال مشتری [illegible] واگر
طالع قوس باشد مال از دوری فراز آید یکی از زنی علم آید و دیگری از روی بازرگانی
و این مال با برادران [illegible] باشد اگر طالع حوت باشد مال از دوری باشد از جانب
سفر و دوری و آتش کاری و غیره اگر طالع حمل باشد مال از آتش کاری و [illegible] باید یا از
دسترنج خویش و اگر طالع ثور باشد مال از هر روی بدست آید و اگر طالع جوزا
باشد مال از تجارت و صناعت بدست آرد و همچنین با هر برجی واگر دلیل مال مشتری
باشد یافت مال با آسانی باشد و بسیار باشد و لیکن صدقه دهنده و راست کار بود
اندر داد و ستد و مال خویش برضای خدای عز و جل کار بندد و اگر دلیل مال مریخ
باشد یافتن مال از روی سفر و کار آتش و یا از قتل حیوان و خون ریختن باشد اگر
آمیخته مال وی از جانب سلطانی یا به بروی عوانی واگر دلیل شمس باشد یافتن مال از
قبیل پدر یا از سلطان بود و چنین مال از چیزهای دون بود واگر زهره باشد یافتن
مال از جانب زنان بود و یا از معنی که بزنان پیوسته باشد و لیکن بخوشی برخورد
و چون مال فراز آید باز پراکنده شود واگر دلیل مال عطارد بود و فراز آید در دل
مال از کتابت و نامه و حکمت باشد و فراخ روزی باشد و مال جمع شود واگر قمر باشد
از اتصال و انصراف و از جایگاه وی حکم کن خداوند دوم اندر سیوم باشد مولود را از
برادران کار بد باشد و فساد در کیش و مالش اندکی بود و [illegible] از قبل خویشان و بندان

وفی ربح نیش کر مقداری مال از دستش برود خاصه که صاحب طالع را بنظر عداوت بیند
و اگر مسعود بود و صاحب طالع مقبول بود از برادران و کسان سعادت و نیکوئی
بیند و اگر چنین باشد تباهی مال وی از برادران و از خویشان باشد و برادرانش
از دشمنان رنج بینند زیرا که خانهٔ دوم خانهٔ دشمنان برادرانش خداوند دوم
اندر هر کدام برج که باشد میل مال او هم از آن روی باشد و رفتن مالهاش هم
از آن جانب آن خانه باشد خداوند دوم اندر چهارم مولود را از روی
نیکویی بود و منفعتهای بسیار بود و پدر را نیز از مولود همچنین و از جای گزاف
بود آبادان شود و اگر اندر او مسعود باشد که خداوند طالع مقبول بود از
و آب و زمین روزی بود و اگر منحوس باشد از ضیاع و سرای زیان رسد
و ویران شود و مال دیرتر یابد و پوشیده تر ماند خاصه چون اندر مولود بود و مال
که یابد از روی غله یا از قبیل مادر و پدر یابد و دوستان پدر و مادر بروی مهربان
باشند و بود که این میل اندر خویش اندر کار زمین هزینه کند خداوند دوم اندر
پنجم میل مال مولود و مال خویش را سلف دهد یا مال از سبب سلف یابد یا از قبیل فرزند
یا از قبیل ابه یابد و فرزندان وی معروف باشند اگر فرزند بود و از فرزندان
و دوستان و شادی نیکویی بینند و اگر وی و صاحب طالع و صاحب پنجم مسعود بوند
و اگر مسعود نباشد کمتر باشد و مالش بسبب فرزندان برود و از مال روزی مند باشد
خاصه که صاحب رابع مسعود بود و از نیکویها بینند و اگر مسعود بود و ناظر صاحب طالع

بود یا

بود و برج ثابت باشد یا ذو جسدین آن رنجی که برد و امیدها روزی مند باشد
و اگر اندر هبوط بود رنجش ضایع شود و امیدهاش بی بر شود و اگر خداوند
دوم اندر ششم باشد مال وی تباه شود از قبیل حیوان یا از قبیل بیماری و سوز
و برده را نیز زیان و آفت رسد و آن امانت و رسالت و انجلات حذر باید کردن
اگر اندر او مسعود بود و بنظر صاحب طالع بود و این برج بر صورت آدمی باشد از
برده مرزوق بود و اگر بصورت چهارپای بود از ستور و چهارپای روزی
بود خداوند دوم اندر هفتم باشد هلاکت مالها باشد از روی زنان و انبازان
و خصمان و دعوی از بهر آنکه خانهٔ هشتم افتد از برج خویش جای نگاه ساقط و اگر
اندر او مسعود باشد و ناظر صاحب طالع باشد مولود را مال فراز آید بجهد و رنج
بسبب سفر و غربت از روی خصومت و زنان و انبازان و اگر اندر او منحوس
باشد مال بیرون آید هم از این روی که گفتم صاحب دوم اندر هشتم باک بدارد که
از حلال و از حرام هرچه یابد بستاند و اگر خداوند طالع زحل باشد مال وی بخصومت
و منازعت فراز آید و لیکن خداوند طالع زحل باشد مال وی بی خصومت
و منازعت فراز نیاید و لیکن خداوند طالع با همت سخت بلند باشند اندر مال
و لیکن مال وی بدست کسی دیگر افتد و بر دست انگس جمع زده شود سایل یا نو بود
بمال مغرور باشد و تباه کننده و برنج فراز آرنده بود و اگر اندر مسعود بود بی رنج
یا مالی بیابد فراز آورده کسی دیگر با وی پای بدارد و اگر صاحب طالع را نه بینند

بوی چیزی رسد آنچه گفتیم و اگر اندرو منحوس بود کم چیز و بیچاره و درویش بود و بی
معاشش بدانچه دارد نرسد و حذر باید کردن از خریدن و فروختن و مال بر
کسی استوار نشاید داشتن خاصه بدست زنان و از خصمان که ملک خرج
کنند صاحب دوم اندر نهم گرد آمدن مال وی اندر غربت بود و سبب مال بیشتر هم اندر
غربت باشد یا از غریبان باشد و دین و مذهب که ورزد از بهر مال ورزد
و اگر خداوند دوم اندر نهم راجع باشد یا در هبوط یا منحوس دین خویش بدنیا
بفروخته شده و بتر آنگاه بود که خداوند نهم راجع بود یا مهبوط یا منحوس و بتر
بتر آنگاه بود که صاحب طالع اندر سیوم یا نهم باشد و مقارن باشد اندران برج
و قمر و آن کوکب نحس را بود و او را ایشان از قبل مالی از قبل دین و هم چنان مولود
را روزی پراکنده بود و مالش گرد نیاید و آنچه گرد آید از فتنها بود و بی قرار و آرام
بود و اندر سفر از دزدان بیم بود و اگر اندرو سعد بود و بنظر صاحب طالع بود
بیشتر سخن فروختن بود و خواندن علم و شعر و قصص بعلم الوان و گشتن اندر
شهرهای غریبی و تمام کردن حاجت بر داشتن رنجها سزاوار بود از شهر خویش
و اگر اندرو منحوس باشد از گشتن و از سفرها روزی بود و حال او بیرون روز بروز
بتر گردد و صاحب دوم اندر دهم مولود فراخ روزی بود و فراخ دست خاصه که
اندرو سعد بود مالش آسان فراز آید و از کار سلطان روزی مند بود خاصه
گر آفتاب سعد بود و اگر خداوندش سعد بود از حرفت و صنعت روزی بود و از آن

و حال گردد کنند و هر کجا که دست اندر زنند کارش نیکو گردد و بسیار خلق را بدو حاجت
بود و خاص و عام باو پناه زنند و ساز دار بوند پس اگر منحوس بود همه برعکس این
بود که گفتیم و اگر خداوند دوم اندر یازدهم باشد او را از شمار توانگران شمارند
مال وی با مال سلطان آمیخته بود و بعضی از مال وی بدست سلطان افتد و حال و سال
با موداران روی نیک شود و این کوکب سعد مسعود بود از روی سلطان و کشت
و وزرا و علما روزی بود و شادی اگر زهره را بینند بر زنان و لهو و طرب و شادی
حریص بود و اگر مشتری و عطارد مسعود بود از تجارت و بازرگانی و اگر مریخ
بود از روی لشکریان و خداوندان صلاح و آلت حرب و آنچه بدین ماند و اشترا و بیع
بصواب گرد آید با منفعت و بی رنج و از مردمان بوی عطا رواید و عطارد هر
خداوند دوم اندر دوازدهم باشد مولود را او هام روزی بود و مالش دشوار گرد
آید و کارها و معاش بروی دشوار بود و آنچه بود بحرام و شبهت بود و همیشه بغمام
اندر بود و بنا و انها اندر افتد و هر کسی را بمال وی طمع افتد و بر وی حسد و عداوت بیهده
کنند و مال پراکنده شود و بیداد افتد و نفقها کم شود و تنگ معیشت شود و اگر اندرو
سعود و مقبول باشد از روی حیوان و ستور منفعت یابد بر صفت آن برج که بر
صورت چه چیزاست و بجمله خداوند دوم اندر دوازدهم دلیل کند بر تباهی مال
و هلاک مال وی از آن سبب بود که دشمنان بروی حسد کنند یا بقهر مال وی بستانند و نیز
او را آفت رسد از جانب مال و مال وی یا بدزدند یا تباه کنند هر کجا که خداوند

دوم پیوسته بود بخداوند طالع برادران در سایل عیب بینند و اندر بغض و حسد
کنند ولیکن دوستان به رشاد شوند از سبب فرزندان سلطان که این دوم خانه
پنجم خانه بیت السلطان است و همچنین دوم خانه بیت الاعدا و خانه برادران بود
دوم خانه دوستان بیت الاباست این باب را نگاه دارد که اندرین باب بسیار سخن
گشاده شود فایده ها به بر آید انشاء الله تعالی و تقدس **فصل نهم** اندر بیرون آوردن
اختیارات اختیارات نام نهادن پنهانی پس اگر خواهی که نام کنی و آن نام پنهان
ماند که هیچکس آگاه نشود چنان باید که قمر تحت الشعاع بود و متصل بسعدی بود پس از آنکه آفتاب
جدا شده بود پس پنهان ماند و خداوند آن مشهور نشود اما بدان وقت که قمر از تحت
الشعاع بیرون آید متصل شود بمریخ اگر مشهور شود اندر دهن مردمانی که نام را بر حسب گیرند
اختیار نام نهادن و گذاردن چنان باید که ماه را نگرنده کنی بسعدی و عطارد را
ساقط کنی از وی و ماه را ناقص کنی اندر نور و حساب و یا بسعدی و عطارد و نگرنده
و شکل کنی مر طالع را و صاحب نام را از همه عیبها و نحسی پاک کنی زهره یا مشتری را
بدوم ناظر کنی یا اندر دوم کنی تا نیک آید انشاء الله تعالی **اختیارات نقل عن زر و دادن**
چنان باید که ماه و عطارد و صاحب دوم را چنانکه جارا همه پاک کنی انچنان که قمرا
متصل کنی بعطارد و عطارد راجع بود چنان باید که سعدی بوی ناظر بود و جایگاه
نیکو بود و سعدان را به دوم و یازدهم ناظر کن و اعتی در نشستن لقیات
فلک گردان سود از عطارد بود پس بیت الیجا و صاحبش دوم و صاحب او و الله اعلم

اختیار

اختیار چیزی خریدن اگر القسمات قمر بگوئی باشد که اندر هبوط وی باشد یا صاحب دوم
هبوط باشد هر چه خریدن شود اندران وقت از چیزی از مال بیرون کند یا چیز کان
اندر آید برکت نباشد و تباهی و فساد بروی آید و پایدار نشود و بیرون آید
ارزوی که نگرد بهتر باشد مر خداوندش را اگر آبگینه خود یا آب جاه و آنچه بدین ماند هم
بشکند این مثالات اختیارات که گفتم تمامی والله اعلم **فصل دهم** اندر
احکام هفت کواکب چون مر اندر بیت المال احکام زحل اندر دوم زحل اندر
بیت المال باشد مال را نیم بود از وزد و نه از کم شدن لیکن از سفر بیم بود زیرا که
زحل و دلیل استوارست مالش را افزون کرد و استوار کند نتواند بردن و معاش او نیک برافزون بود
ولیکن بیم مالش از طبقه زحل بود که نقصان افتد اندر مال و دشوار شود کار داد و ستد
و از یاران نا امیدی بود و خلاف افتد و دریغ داشتن چیز خویش از وی و طمع اگر کند با یاران
وی و بروی بد اندیشند مال وی هلاک کنند یاران ش و هرچند که جای کسان خویش و یاران خویش
خوبی کند از ایشان هیچ خوبی نه بیند آن بهتر باشد که چیز خویش سخت دارد زیرا که بهر مالی
که از دست شان بیرون شود نیز آن شان باز نیاید و نیز امید جمع شدن مال باشد از روی ضیاع و دهقانی
اگر شهادت دارد و اگر شهادت بود مال پر کنده از روی آب و زمین **احکام مشتری اندر**
بیت المال مشتری اندر بیت المال دلیل کند بر زیادت گشتن مال و حلال و تن آسانی و فراخی معیشت
و یاری یافتن از اهل علم و شرف و رغبت اندر کارهای خیر و پدید آمدن منفعت از چیزی
که رنج کسی دیگر برده باشد و برخوردار از مال میراث و امانت نهادن بوی و رغبت

بهنرکاری بوی وحالش روز بروز بهتر شود ونیکویی یابد از یاران و کشایش
شغلها وکارها واگر شهادت دارد مال بسیار گرد آید واگر شهادت نبود
ره نماید بر اندیشها بیهوده که کاشکی چنین بودی یا چنان شدی و هر نیکویی
که باشد با اندیشه بکند زود **احکام مریخ** اندر بیت المال مریخ اندر بیت المال
بود دلیل کند بر فساد مال وضایع شدن مال و دشواری داد و ستد و تنگی
کسب معاش و زیان رسیدن هر چند استوار دارد و مال از قریبان خویش نگاه
باید داشتن واز اهل سلاح صحبت باید بریدن و بیم بود از بد کسی تاوان بار
دادن مالی یا چیزی پنهان نشاید داشتن نفع عین نشاید فرستادن واز شر
ورزوان حذر باید کردن واگر شهادت دارد مال فراز آرد از روی حرام
ودزدی و رزق واقبال و احتیال واگر شهادت نبود و منحوس بود زیان
رسیدش و مال پراکنده بران صفت که گفتم **احکام شمس** اندر بیت المال شمس
در بیت المال دلیل کند بر جمع کردن مال از مهتران و پادشاهان و هم بر ایشان
هزینه کند بکره و بنا خوشی واز جهت مالش دل با اندیشه بود و بود که بیشتر غم
پیش آید آن سبب با ارنو دوستان واندر سلطان بار نهیب رسیدش
واگر مقبول ومسعود بود مال غایب گشته بدید آید واستقامت احوال باشد و بدید
آمدن منفعتها از ملوک و مهتران واگر مقبول نبود مال پراکنده از جهت طبقات
سفیهان والله اعلم **احکام زهره** اندر بیت المال زهره اندر بیت المال دلیل کند بر

نیکویی

نیکویی و خوبی پیش آمدن از سبب مال وکارها گشاینده وراحتی معیشت و نیکویی بود
واندر آمدن اندر کارها نیکویی پیش آید و شادیها و زنان بوی مایل شوند
از جهت مال وی وکارش روز بروز بهتر شود و مالش زیادت شود واز همه یاران
دوستی هدیه آید واز سبب زنان و خاتونان نیکویی بیند و مال یابد اگر اندرین سال
سفر کند مالش بسیار جمع شود واگر شهادت نبود مالش پراکنده شود واز
جهت زنان و مطربان و مهمانیها ولهو وطرب و همه مالش بهوای دل و عاشقی
کار بسته شود ورنجی بفرسودش و مالش بکار برد **احکام عطارد** اندر بیت المال
عطارد اندر بیت المال بود دلیل کند بر آنکه مالش در آید ولیکن اندک اندک و
یارانش یاری مساعدت کنند واز اهل دیوان بوی منفعتها رسد و بازرگانان هم
از تیغ زنان رسد از گماشته سلطان بوی منفعتها رسد و نزدیک اهل دیوان
عزیز گردد و دلیل کند بر احتیال کردن و محال گرد آوردن واگر شهادت نبود
مالش پراکنده شود از جهت طبقات عطارد **احکام قمر** اندر بیت المال قمر اندر
بیت المال باشد دلیل کند بر آنکه مالش روی بزیادت نهد خاصه آن گاه که قمر
زاید النور والعدد بود واگر ناقص بود مالش بکاهد و یا چیزی بستم بستانند
و رای تحویل افکندنش و از یاران نیکویی بود بدیش واز بزرگزادگان خوبی
یابد و عامه مردمان بزرگ دارندش واگر ناظر سعدی بود هم از آن سعد نیکویی
یابد واگر شهادت نبود مالش پراکنده از هر کسی **احکام راس** راس اندر بیت المال

رهس اندر بیت المال دلیل کند بر صلاح و زیادت مال و ظفر یافتن بر بزرگان
و منفعت از روی ضیاع و دهقانی و بازرگانیش حصول افتد و چهارپای بخرد
و بناء نو بر آرد و توانگری یابد و حاجت روایی باشد و نیکویی **احکام ذنب**
اندر بیت المال ذنب اندر بیت المال بود دلیل کند بر کمی مال و رسیدن مکروهی
از سبب کسب و معاش و مروءة از مردمان دون و دو رویه و افتادن آزار
با مردمان بی حرمت و از سبب او خصومت غرامت و غمخواران مالش پراکنده شود والله اعلم بالصواب

فصل یازدهم اندر احکام صاحب ثانی رجعت و احتراق و فساد و نحس

احکام رجعت صاحب دوم چون خداوند ثانی راجع شود از داد و ستدن
و بیع و شرا و عطا و نفقه وی سپاس ننهند و هر نا صواب آید و باز گونه باشد
کارش حذر باید کردن و بضاعت و رسالت نشاید فرستادن و از زیان
که اندر حاجتی صواب نه باشد و جهد و تکلف بی المعنی نشاید کردن اندر طلب مال
و طلب حاجتها گران و نارروان بود و نامحمود و بی خیر باشد و طعام و شراب
و بر سیری نکراید **احکام احتراق** صاحب دوم چون خداوند دوم محترق شود حذر
باید کردن از حاجت بر داشتن ملوک و بزرگان و از درهای ایشان
دور باید بودن و داد و ستد با ایشان و مال بر کسی امین نباشد و بضاعت
و امانت و رسالت نباید فرستادن و بر کس اعتماد نشاید کردن نه بگفتار و نه بکردار
احکام فساد نحس و احتراق اندر دوم اندر مال و ملک بیم زیان باشد و نقصان و بیم

اگر

احکام ذنب

فصل یازدهم

رجعت احکام

احکام فساد نحس و احتراق اندر دوم

آسیب از دزدان و راهزنان و فراموش کردن و رسیدن لتمدیه و خیانت
و اندوه و غم از ناکسان و فرومایگان اینست که گفتم احکام برج دوم با اختیارات
تمامی و این هفت کواکب اندر دوازده خانه بشرح یاد کرده شده است
ولیکن اینجا دیگر باره از آن یاد کردم تا پیش چشم باشند هیچ بابی نیست که اندر وی
از احوال هفت کواکب یاد نکردم با تصالات و دانسته باشی والله اعلم بالصواب

البرج الثالث من الطالع و ما فیه من المسایل ثمانیه فصول فصل اول

اندر دانستن حال برادران هر کوکبی که اندر خانه سیوم بود و منحوس باشند دلیل
کند بر کمی برادران و بر ناخوشی دل ایشان و نیز آنگاه باشد که خداوند سیوم
منحوس باشد یا محترق و اگر کوکبان سعد باشند دلیل کند بر صلاح حال برادران
و هموار کردن با یکدیگر و اگر برج سیوم ذو جسدین باشد و اندر وی کواکب بود و یا سه
بیشتر دلیل کند که اینها برادران از یک پدر و مادر نباشند هر کوکبی اول برج باشد
برادر کلانتر باشد و آنکه میانه برج باشد میانه برادر بود و اگر آخر برج باشد برادر
خردتر باشد و نیز باید نگریستن که این ستارگان این خانه را چگونه است هر چگونه
که باشند هم بدان سان حکم کن اگر نیک بود نیک و اگر بد بود بد و دیگر بنگر بارباب
مثلثات خانهٔ سیوم که ایشان نیز دلیل برادران اند باندازهٔ شهادت نظر ایشان
و مریخ را نیز اندرین باب شهادت است چون مریخ را شهادت آمد از درجهٔ طالع
یا درجهٔ وسط السما اگر مریخ اندرین مثالی باشد سایل را برادری باشد جلد و شایسته

و اما مدار خانه که مریخ اندر شرف باشد اگر دلیل برادران از درجه طالع بود تا در
خانه پنجم برادر خوردتر از سایل باشد اگر صاحب سیوم با آن کوکب دلیل برادران است
چون با خداوند طالع تربیع یا مقابله بود دلیل کند که سایل را با برادران خصومت
و داوری افتد و اگر خداوند طالع با خداوند سیوم هر دو متصل باشند خداوند
دوم یا خداوند چهارم با خداوند پنجم اندر میان برادران خصومت بود از جهت
مال گران تربیع یا خداوند دوم بود از جهت مال سایل بود اگر خداوند چهارم بود از
جهت مال برادران بود و اگر پنجم بود از جهت مال پدر باشد هر کوکبی که اندرین
جایگاه هست حکم وی نیز همانست که گفتم خاصه که مشتری اندر خانه چهارم بود دلیل
مال باشد اما دو دلیل قول ابومعشر و ماشاءالله و ماشاءالله و بومعشر
گویند بنگر بصاحب برج سیوم و آن کوکبی که در سیوم باشد از یک دیگر اگر ستاره اینجا
غریب بود دلیل کند که برادرانش اندک بوند و اگر ستاره بخش از تربیع و مقابله برادران
برج بنگرد نیز همچنان بود و اگر ستاره سعد ناظر باشد و مقبول باشد مولود را
یا سایل را برادران بسیار باشد و اگر ماه خداوند برج سیوم باشد از اشکال ارکان
بد دور بود یا یکی ازین دو سعد بوی بنگرند برادران بسیار بود و اگر ماه تحت الشعاع
بود برادران اندکی بوند و تباه‌تر آن بود که احتراق بود اگر صاحب سیوم منحوس یا نحس
مقارنه یا تربیع یا مقابله یکدیگر اتصال کند که آن کوکب او را انتقال بکند برادرانش
بشمار اندک بود و اگر خداوند طالع را همچنین یابند بنگر بصاحب سیوم با خداوند طالع

از نظر

از نظر مودت اتصال کند آن برادران او را به دوستی نگرند و اگر از نظر عداوت بود
میان ایشان دشمنی بود و اگر از مقارنه باشد با گروهی نیک باشند و با گروهی بد

فصل دوم اندر دانستن حال برادران از نیکی و بدی. ماشاءالله
گوید اگر کسی پرسد که برادر مرا حال چیست بنگر بصاحب برج سیم یا بصاحب مثلثات
برج سیوم هر کدام از ایشان قوی‌تر باشد وی دلیل برادرانست اگر خداوند
سیوم را یا دلیل برادران را اندر ششم یابی یا صاحب ششم ناظر باشد
یا متصل دلیل کند که برادرش بیمار باشد و اگر اندر خداوند ششم را همچنین
در سیوم یابی برادرش بیمار باشد و اگر در پنجم یا یازدهم باشد برادرش را غم
باشد یا بیماری و اگر صاحب سیوم و مریخ هر دو اندر تحت الشعاع باشند که اندر
احتراق روند از آن بیماری برهد و اگر محترق باشد دلیل کند بر مرگ خاصه
که صاحب مثلثه سیوم منحوس باشد یا خود هم منحوس باشد و همچنین اگر بپرسد
از پدر از چهارم جواب کن و اگر از فرزند بپرسد از پنجم جواب کن با تا حالی
و از دهم خانه والله اعلم بالصواب **فصل سیم** اندر دانستن کسی که
نزد تو پایه مصلحت که ناصح هست یا فی حجاب. و اگر کسی نزد تو بیاید و خواهی
که بدانی که ناصح هست یا نی یا دوستی‌ها. برادری بنگر بوسط السماء اگر سعدی اندر
وسط السما باشد از وی خیری و منفعتی پدید آید ترا و ناصح باشد و راست گوی
بود و اگر مقبول بود بهتر باشد و اگر سعد راجع باشد آنچه بگوید خلاف کند و گندم نمای

وجه فروشی کند اگر نحسی اندر وسط السما باشد پس دروغ گوی بود و نا
نصیحت گر باشد و مقصد جفا دارد و این نحس اندر وسط السما شهادت بود
نامقبول بود نا صحیح باشد با درستی و سخنش با دروغ آمیخته بود و دیگر
که صاحب کدام برج است و کدام ستاره است بر طبع گوهری بگوی و اگر
و اگر سعد اندر طالع بود ویرا از تو نصیحت باشد و جز منفعت نباشد
و از تو وعده یابد و اگر نحس باشد اندر طالع از تو هیچ نصیحتی و خیری
و منفعتی نیابد مگر ناخشنودی و ناخشنود از تو برود و بیم بود که سختی
سرد و دشنام یابد یا سخنی شنود که دلش گران و ناخوش و این باب را
بشرح تمامی اندر صدر کتاب یاد کرده آمد و اینجا نیز از آن یاد کردم

اندر نگرستن حال چیزی که **فصل چهارم** یا صحتی باشد اندرین
بیاید حق است یا باطل باشد راست گوید نگر بقمر و صاحب طالع اگر اندر وتد
باشد و از نحسان پاک باشد و بکواکب سقط متصل نباشد آن چیز که شنیده
اندر حق باشد غیر مقبول از آن خبر چیزی و یا وکردی بود ولیکن باطل شود
و تمام نشود و یا فسادی اندر آید و اگر بکوکب ساقط یا راجع متصل شود چنانچه
که منحوس باشد دلیل کند بر آنکه خبر دروغ و باطل باشد و بیهوده و اگر صاحب
طالع با قمر اندر وتد و بکوکبی نحس متصل شود و اگر اندر وتد باشد و نامقبول
بود خبر دروغ باشد و باطل و اگر صاحب طالع اندر وتد نبود و بکوکبی متصل نشود که

اندر وتد

که اندر وتد بود اگر آن کوکب سعد باشد و صاحب طالع را قبول کند آن خبر حق
باشد بسر آید و اگر کوکب نحس باشد و صاحب طالع را قبول نکند آن خبر باطل و دروغ باشد
بشد و اگر صاحب طالع اندر وتد نباشد و بکوکب ساقط متصل باشد خبر دروغ
بود مگر صاحب طالع بآن کوکب مقبول باشد آنگه آن خبر حق باشد و اگر صاحب
طالع بکوکبی نحس متصل باشد و غیر مقبول بود دلیل کند بر تباهی خبر و فساد وی
از سبب آن که آمده باشد و اگر اتصال آن نحس را باشد فساد و تباهی از او
دیگر باشد نه از سبب دیگر و آن کوکب که قمر اتصال دارد اگر پاکیزه باشد از
کوفت و احتراق و رجعت آن خبر تمام شود و نیک باشد و اگر منحوس باشد و غیر مقبول
و راجع دلیل کند بر تباهی خبر و دروغ اتصال قمر بصاحب برج جنس و دلیل کند
بر درستی خبر خاصه که در وتد باشد اگر طالع برج ثابت بود یا مجسد و
و صاحب جنس بوی ناظر بود و قمر بوی متصل باشد یا صاحب برج جنس یا سعدی از وتد
ناظر باشد پس این دلیل بر اقتضا حاجت و درستی خبر کند و راستی و اگر صاحب
طالع تحت الشعاع باشد آن خبر بسر ماند و کس از وی آگاه نشود قول حکما و حکما
چنین گویند که اگر طالع یا قمر اندر برج منقلب باشد و معوج الطلوع دلیل کند
بر دروغی خبر و باطل خاصه که نحسان بوی ناظر باشند و اگر اندر برج ثابت
باشد و مستقیم الطلوع دلیل کند بر راستی و درستی خاصه تا آنگه سعدان شاهد باشند
و اگر برج مجسد و باشد مستقیم الطلوع خبر راست بود و بعضی از وی دروغ باشد خاصه که

کدخدای و سهم ان ناظر باشند اما به انکه خانهٔ سیوم و نهم و صاحب ایشان و برج
را و قمر را دلالت است اندر اخبار و همچنین سهم الغیب را از این دلیلان جز حکم
کن چنانکه گفتم قول بومعشر و ابومعشر گوید که دلیل اخبار چهار دلیل است قمر
است و درجه طالع صاحب طالع سهم الاخبار اگر پرسد از خبری بنگر تا قوی تر از
این دلیلان هر کدام که قوی تر باشند که بر خبر دلالت کنند اگر منصرف باشند
از کوکب راجع یا از کوکبی که از برج معوج الطلوع باشد یا از منقلب یا زایل و
ساقط و قمر نیز هم برین صفت باشد و بد بد حال دلیل کند بر انکه آن خبر
دروغ است از هر کدام جنس باشد و اگر از هر خبری پرسد که تو خواهد بودن و
دلیلان متصل باشد بکوکب راجع یا کوکبی معوج الطلوع یا منقلب یا زایل و حال
قمر نیز هم برین حال باشد دلیل کند که بر آن چیز که بیاید هم دروغ باشد و اگر انصراف باشد
از کوکب مستقیم یا از برج مستقیم الطلوع یا ثابت یا از وتد باشد چیزی بوده
راست باشد و اگر اتصالات بدین صفت باشد نیز آن چیز که بیاید راست و حق
باشد اما بدانکه خبر بوده و گذشته از انصراف گوید و چیزی که تو خواهد بودن
از اتصال دلیلان گوید والله اعلم **فصل پنجم** اندر احکام صاحب سیوم
اندر دوازده خانه • صاحب سیوم اندر طالع مولود یا سایل را برادران
و کسان بسیار باشند و از ایشان بسیاری ساوی بیند و برادران و اقربا ویرا
نصیحت گر باشند و از خانه که اندر وی زاده بود بزندگانی وی ویران شود و اگر اندر طالع

بود یا و

بود یا و مدتها و نکرد و برج عقیم باشد خواهران و برادران اندک باشند و لیکن اقربا
بسیار باشند و اگر بجز وتد بود و برج عقیم باشد خواهر و برادر و اقربا اندک باشند
اگر صاحب سیوم اندر طالع باشد برادران دوستدار و نیک خواه وی باشند و هر امیدی
که وی دارند آن امیدشان را وفا کنند و اگر اندر و منحوس و فاسد حال باشد برعکس
برادران و اقربا چند صاحب سیوم اندر دوم از برادران روزی بود و از
ایشان ناخوبیها بیند و غم رسد وی و بر مال او ستم کنند و با ایشان خصومت
افتد و لیکن حال برادران ضعیف باشد از بهر آنکه این خانه سقط الاعداد
برادرانست صاحب سیوم اندر سیوم بود مولود را از برادران و کسان
روزی بود و منافع او بوند و ویرا لغزت کنند و معروف باشد باندازه ستاره طبع
و اگر خداوند طالع بدوستی نکرد و وسیلهای از میان ایشان به پدید آید و اگر
بعداوت نکرد میان ایشان و دشمنی افتد صاحب سیوم اندر چهارم برادران
با وی خصومتها کنند و مولود را یا سایل را یله بکنند اندر آمدن بخانه پدر
و برادران باز بجایگاه پدر بنشیند و اگر صاحب طالع بوی مستولی باشد برادران
ستم کنند و بقهر مال از ایشان بستانند و حق ناحق کنند و از چیز میراث ایشان بی نصیب
کنند و اگر این ستاره سیوم بر صاحب طالع مستولی باشد این نیز مولود افتد و مولود
و مولود را از جای خویش رفتن بود و از خانه که اندر و زاده بود بزندگانی او ویران شود
صاحب سیوم اندر پنجم باشد دلیل کند بر خوبی فرزندان و روزی مندی ایشان و این

براداران خرد وتر از سایل یا مولود باشد و سایل ایشانرا بجای فرزند دارد
و اگر سایل یا مولود از برادران وکهان دور رفته و زندگانی جای دیگر کند
و باز آید خاصه اگر برج ذو جسدین باشد و بکلانی و یرا خواهری یا برادری بزرگتر آید
وار دوستان و کسان دور رفته باشد و شادی چند از فرزندی روزی بود و اگر
و صاحب سیوم اندر ششم برادران او را دشمن دارند و درویشی و چوپندار اندر
تن برادران بیماری یا عیبی پدید آید کار بندگان کنند یا کار حیوان و اگر کوکب سیوم
بود ناظر بود برادرانرا از آن کار خیر بود و بجمله مولود و یا سایل از برادران بی
روزی باشد و اندک یا باشند و آنچه باشند دشمن او باشند و بسبب ایشان غم
خورد خاصه که منحوس باشند اندر و یا صاحب آنگاه دلیل کند بر بیماری و غم برادران
سایل را و شکستگی حال ایشان صاحب سیم اندر هفتم برادران سایل مر او را دشمن
دارند یا اندر کار زنان سایل بد اندیشند یا با برادرانش بازی کنند یا نکاح
افتد سایل را که آن نکاح به برادر پیوسته باشد و برادرانش زن سایل از راه ببرند
و کار زنا کنند و بروی دشمن گردند و با وی جنگ و خصومتها و عداوت افتد از
سبب آن و بر یکدیگر مخالف شوند و بهر کدام وتد که صاحب سیوم اندر وی بود خاصه
که صاحب خانه زنان را بعداوت چند هم این مثل کند خاصه که بنظر صاحب طالع بود و بهر
کدام وتد که صاحب سیوم بود و اندر و عزت بود برادران وکهان او بدولت
افتد صاحب سیم اندر هشتم دلیل کند بر کمی برادران و ناخوشدلی ایشان و خدمتگار

بودن

بودن ایشان زن سایل یا مولود را و مصیبتهای برادران وکهان چند و غمناک
ایشان و اگر بد حال بود یا فاسد نحسها بود خاصه بصاحب هشتم و اگر نیکو حال بود
از سعدان ناظر از بلاها و غمها و مصیبتها ایمن بود ایشان و اگر صاحب سیم اندر نهم
باشد برادران سایل اندر غربت باشند و برادران اندک بوند و آنچه باشند
خداوند ادب و علم باشند و اهل صلاح و پرهیز باشند خاصه که مشتری و عطارد
ناظر باشند اندر تاویل و علم آسمانی سخن گویند و اگر صاحب سیوم اندر دهم باشد
دلیل کند بر ضعیفی حال ایشان و هلاک ایشان و هم عدو و منازع او شوند
و خصومتها بود کشی و همه بر یکدیگر خروج کنند صاحب سیوم اندر یازدهم دلیل کند
بر پارسایی برادران و نیکویی رای ایشان و باشد نیز که بنوبت افتند یا حد نگار
سلطان باشند و رهنمون او باشند بصلاح و کارها خیر و از ایشان بزرگی شود
و معروف شود و با کسی فرومایه جنگ افتد و اندر سفرها سفر دیگر پدید آید و چون
شود و حوائجها راست بسیار چند و بنجبت آموختن علم طلسمات افتد و نیز علم
صاحب سیم اندر دوازدهم دلیل کند بر بد ولی برادران اندر کار
و بزرگی جویند بروی و با دشمن سایل یکی شوند و یا غمز کنند نزد سلطان
و برادران وکهان اندک بوند و برو ستم کنند و با مال و تن آفت رسانند
احکام صاحب سیوم اندر دوازده خانه تمامی کردیم و کردیم بشرح فصل ششم
اندر اختیارات اختیار جای کردن چنان باید که هفتم پاک باشد از نحسان

و ماه نیز پاک باید و متصل بسعدی و آن سعد زاید و صاعد باید که بود اندر شمال
زایچه باب و قمر زاید زایل النور و العدد و باید و خداوند دوم و هشتم پاک باید
از نحسان و خداوند دوم اندر دوم و یازدهم باید یا مبارک باشد اما جاکه
طالع از جای باشد که اندر وی باشد و برج سیم تحویل باشد و برج دوم اندر
آمدن بدان منزل باشد و برج هفتم آن زمین باشد که اندر وی تحویل گشته
و برج یازدهم سعادتش باشد و برج دهم عاقبت از جای اول تا شهر کی کشود
باشد و دلیل سعادت آن جای ها باشد و هر جا که بجنسی چنی و دلیل تباهی آن جای
باشد و اندرین باب آنچه از اختیارات باشد در باب خانه نهم یاد کنیم
و الله اعلم **فصل هفتم** اندر احکام هفت کواکب چون اندر خانه سیوم **احکام**
زحل اندر سیوم زحل اندر بیت الاخوة دلیل کند بر تنه بر در تحویل و حرکت و لکن
نتواند رفتن و جنگ و آزار افتد با خویش و برادر و خواهر و نوآخت باید
از دهقانان و کشاورزان و خواجگان و تباهی حال ایشان و اگر سفر
و تحویل کند و بر ماند و اگر کاری ابتدا کند دیر تمام شود مکر بنا و آنچه بر ثبات بود
نیک آید و اگر شهادت بود از جهت خویشان تباهی پیش آید با غمی و بعضی
اقربا را مصیبتها پیش آید و پراکنده شود **احکام** مشتری اندر سیم مشتری اندر
بیت الاخوة دلیل کند بر خوبی و نیکویی حال برادران و خویشان و از ایشان نیکوییها
بیند و اگر سفر و تحویل کند سخت نیکو بود خاصه از معنی علم آموختن و اندر بازرگانیها

سود

سود و منفعت یابد و هیچ سختی نبیند که از جای تحویل بجای یابد پیش کردن و نواخت
یابد از غلامان و بزرگان و پرهیزکار و حریص گردد بعلم آموختن و کتب
خوابهای نیکو بسیار بیند و اگر شهادت بود هیچ چیزی نبود بجز اندیشه نیکو **احکام**
مریخ اندر سیم مریخ اندر بیت الاخوة دلیل کند با آنکه دل برانگیزد بسفر و تحویل را
و سفرها با رنج بود و کارها ساخته ویران شود و آزار افتد میان اقربا و گروهی
اقربا را بیماری افتد و گروهی را جدایی افتد با زن و از بازجو مریخ بر
بد افتد و اندر سفر قطع افتد و نیز از سبب اقربا زیان افتد و اگر شهادت
بود بهتر باشد **احکام** شمس اندر سیم شمس اندر بیت الاخوة دلیل کند بر
پیوستگی و صحبت با ملوک و سپاه سالاران و مهتران و اگر حاجت بر
دارند روا کنندش و اگر تحویل بود نیکو بودش و هر چیزی که بجوید سود و منفعت کنند
و سفر و تحویل پیش از وار کاری بکاری گشتن و از خانه بخانه رفتن و با کسی
صحبت نیکو کرد و کار نو آغاز کند و اگر مقبول بود شهادت او بود و سخن نیکو
بود و رواید بر گفتن سخنهای حق و راست یافتن موانست از اقربا و اگر غیر
مقبول بود زیان آرد از اقربا و از اهل سلطان **احکام** زهره اندر سیم
زهره اندر بیت الاخوة دلیل کند بر شادی از اقربا و آمیختن بزنان و رسیدن
بکام دل و ایمنی اندر سفر و تحویل و رسیدن بهوای دل و لیکن زنی از اقربا بکامل
وی طمع کند و غایب که باید با خبر آید و جای که بهوای دل کاری کند شادی چند تو رسیدن

علاها و بنجامهای جرنش از زنان و کنیزکان را اگر شهادت بود یا معقول
نبود و دل مشغولی و غم پیش آرد از اقربا **احکام** عطارد اندر سیم عطارد
اندر بیت الاخوة دلیل کند بران که صحبت افتد با صناعان و چوب و پستان
خانه‌ها و اهل حکمت و اهل سلطان و مرا او را ازین گروه بر آید و از غایتی
از نامه اندیشه و خوابهای نیکو بیند و دوستان و اقربا حق و حرمت او چون بند
و بقلم و کتاب خواندن راغب کرده و اندیشها باریک و بازرگانی سایر الوان
و علم و حکمت آموزد و سفر و تحویل افتد و اگر معقول بود منفعتها و نیکوئیها بود
و اگر شهادت بود غم و زیان رسدش **احکام** قمر اندر سیم قمر اندر بیت الاخوة
بود و در رنج خویش دلیل کند بر سفر و شادی تحویل کردن و آمیختن با عامه مردم
و از بزرگ زادگان و اهل کتاب و از اقربا شادی بیند و با کس نیکو صحبت کند
و اگر با خویش دارد و دوستان مهربانی یابد و منفعت و جای سفر بدید آید تا آنجا
تا اندیشیده و یا از کاری بکاری رود و اگر شهادت بود غم و دل مشغولی آید
احکام راس اندر سیم راس اندر بیت الاخوة باشد دلیل کند بر آنکه بهتر گردد و بر توفی
و بر کسان خویش و بر وی دشمنی کنند گروهی ولیکن کارش نیکو شود و هر چند سالش
بیشتر شود کارش خوبتر گردد و با اقربا صحبت افتدش و هر کاری که پیش گیرد
مبارک آید مگر سفر کردن که ذنب در بیت السفر افتد یا کسی فرومایه جنگ افتد و اندر
سفرها سعودی دیگر بدید آید و خوب شود و خوابهای راست بسیار بیند و آموختن

بعلم

بعلم طلسمات افتد **احکام** ذنب اندر سیم ذنب اندر بیت الاخوة بود
دلیل کند که حال با اقربا و حاجتها بد گردد و اقربا بروی زوری و دروغی
بگویند و البلاف بگذرد و باشد که بند کنندش و خوابها آشفته بسیار بیند
و بهمت آموختن علم جادوی افتدش و دوستیها و برادری و خواهری نشاید
کردنش که پیش دیگر گویند و بیشتر دیگران مران که ذنب هر کجا بیاید آنجا تباهی
آرد **فصل** هشتم اندر احکام رجعت و احتراق و فساد و نحس
احکام رجعت صاحب سیم چون خداوند سیوم راجع شود بر اقربا اعتماد
نشاید کردن و هیچ کاری که ناپسندیده کیها افتد و از سفر و تحویل حذر
باید کردن و کسی را حرفت کردن شایسته نباید بعلم و ادب تهم و حفظ
نقصان افتد و خوابی که بیند از خیر و شر درست نیاید و از اقربا راستی
نیاید **احتراق** صاحب سیوم چون خداوند سیوم محترق شود دلیل کند بر
دل مشغولی بر برادر و خواهر و اقربا خاصه از روی سلطان یا از روی جمع
و انجمن مردمان و بزرگان و مهتران و خاموشی واجب کند تا فتنه نیفتد
احتراق و فساد و نحس اندر سیوم دلیل کند بر بیم و تباهی و ضعیفی حال اقربا
و دوستان و نکبت و ناامیدی ایشان و بر تباه خانه و فرش و خادمان سرای
هم نقصان باشد از آب و آتش و شکستن و ریختن و از بیم زیان بیم باشد و دزد
و هر چند آشنا بود حذر باید کردن اینست احکام خانه سیوم که یاد کردم تمام والله اعلم

البرج الرابع من الطالع وما فیه من المسائل عشره فصلا فصل اول اندر

خریدن سرای یا ضیعت یا مستغلات که بسر شود یانی ماشاء الله گوید اگر پرسند
از ضیعت و عقار و سرای یا مستغلات بنگر بطالع و صاحبش که دلیل سایل است
و هفتم و صاحب هفتم دلیل مسئول عنه و چهارم و خداوندش با زحل و قمر دلیل
سرای و ضیاع است و وسط السماء و خداوندش دلیل بهاء است اگر خداوند
طالع اندر هفتم باشد یا بخداوند هفتم متصل باشد دلیل کند بر آنکه آن بیع
تمام شود بطلب و حریصی سایل اگر نظر از مودت باشد بآسانی و نیکویی برآید
و اگر نظر عداوت باشد بدرشتی و دشواری برآید و اگر صاحب هفتم اندر طالع باشد یا
صاحب طالع متصل باشد آن بیع برآید و تمام شود مر بیع و لعب سایل و مسئول
عنه بران حریص تر باشد و اگر میان ایشان اتصال نبود بنگر اگر صاحب طالع
و قمر و اگر اندر چهارم باشد یا بصاحب چهارم اتصال کند یا صاحب چهارم اندر
طالع باشد یا بصاحب طالع اتصال کند دلیل کند بر تمامی بیع و برآمدن کار
چنانکه گفتم و اگر اتصال نبود بنگر بجمع النور و نقل النور از ایشان تا شهادت
گیر بر تمامی برآمدن بیع و شرا و هر کوکبی که مقبول باشد یا مسعود و بی حوش
خود بنگر طبع و آسان کار باشد و هر دلیلی که منحوس یا غیر مقبول باشد آن بدطبع
تر و بدخو و دشوارکارتر باشد و هر کدام که دلیل وی اتصال تربیع و مقابله
کند آن دشوارکارتر و جنگ جوی تر باشد و هر کدام که اتصال مودت کند آن

اسان

آسان و آسانی کننده و خشنودی خواهنده بود **فصل** دوم اندر ضیعت
زمین و ضیاع و سرای و حال آبادانی و ویرانی و اگر نحس اندر چهارم
بود یا در اوتاد بود آن سرای ویران باشد و تباه و اگر راجع باشد نا
مبارک باشد و اگر صاحب رابع منحوس باشد یا در هبوط یا راجع هم دلیل کند
بر ویرانی و تباهی و نامبارکی آن سرای و اگر سعدی اندر وی باشد
یا خداوند چهارم مسعود باشد یا در شرف دلیل کند بر آبادانی و نیکویی و مبارکی
سرای و اینکه یاد کردیم اندر حال سرا و بیابانها اندر حال ضیعت و آب و زمین
و باغ و بوستان طالع دلیل کردار آن است و آنها که اندر وی کار کنند و چهارم
دلیل آب و زمین و ضیعت و هفتم دلیل نبات و گیاهها و دهم دلیل درختان
و میوهها و برها و علامات و هر کجا سعدی بینی خوبی و خیر آنجا باشد و هر کجا
نحسی بینی شر و تباهی آنجا باشد اگر نحس اندر طالع باشد بدانکه آن کودک
با مکر و غدر و خیانت و دزد باشند و اگر راجع باشد از آن جای بیرون آیند
دیگر بزنند و اگر مستقیم باشد آنجا پای دارند و باشند و از آنجا بیرون نروند
و اگر مشرقی باشد از آفتاب آنجا نو آمده باشند یا جوانان باشند و اگر مغربی
باشد آنجا دیرینه باشند یا پیران باشند و اگر در طالع حظ باشد آنجا موجود
باشد و اگر حظ نبود آنجا مجهول باشد و اگر اندر طالع سعدی باشد آن کدیور
پارسا و ناصح و امین و نیکوکار باشند و اگر راجع آنجا نباشند بیرون روند

و پای ندارند و اگر مستقیم باشد آنجا پای دار باشند و نروند از آنجا و همچنانکه صفت کردم بگوی و همچنین از خداوند طالع و از نظر سپیدان و رخشان حکم کن اگر سعدی اندر وسط السما باشند و مستقیم باشند آن درخشان قوی باشند و بسیار و اگر راجع باشند بسیار بوده باشد و لیکن کم مانده بود و باشد که آغاز فرزختن کرده و درخت از آنجا برکنند و بیرون کنند و اگر نحس اندر وسط السما بود درخشان اندک باشند و آنچه باشد ضعیف تر باشد و اگر راجع باشد آن درخت را همه بکنند و بیارند و اگر وسط السما خالی باشد از خداوند وسط السما بگوی چنانکه آن کوکب دیگر را گفتم مثلا اگر صاحب وسط السما بجای خویش نظر کند یا متصل باشد و مسعود بود درختان باشد و اگر چنین باشد درخت نباشد و اگر صاحب وسط السما یا از کوکبی که اندر وی باشد مشرقی باشد آن درختان نو ساخته باشند و اگر مغربی باشند آن درختان پیر باشند و کنانه آن درختان بستان باشند و اگر مستقیم باشند آن درختان آنجا بمانند و پای دار باشند و اگر راجع باشد آن درختان از آنجا بکنند و ببرند یا هم تباه شود و از هفتم بیرون بین صفت حکم کن که گفتم و اگر صاحب وسط السما بوسط السما نظر ندارد و نه خداوند هفتم بهفتم بدانکه آنجا درختان و نبات هیچ نباشد و زمین خشک باشد و اما جوهر زمین از چهارم پدید آید اما مثلثات حمل دلیل کند که کوه بود و مثلثات ثور دلیل زمین هامون و کشت زار باشد و مثلثات جوزا دلیل است بر فراز و پشتها و هامون

وکوهها

وکوهها و مثلثات سرطان دلیل مرغزار و حوضها و تالابها و آب گیرها و گیاه خور ستوران و آبها است جوهر زمین از چهارم بنگر هر کدام برج که باشد از آن جوهر که باشد و صاحبش هر کدام برج باشد از آن جنس نیز با وی یار کن و اگر جایگاه دور باشند مثلثه آتشی دلیل جایهای باشد سنگناک یا زمین سخت و شخ و گل سخت باشد و اگر برج چهارم دو جسدین باشد آن زمین هموار باشد بعضی از وی صحرا و هامون باشد و بعضی از وی بلندیها و تودها و تلها و اگر برج منقلب باشد زمینها باشند زمینی باشد از هر نوع چون ریگ و خاک و جوشش آب و خشکی و از هر نوعی چیز باشد اندر وی و اگر برج ثابت باشد زمین سخت با قوت و سنگ باشد بهمواری هموار و به بلندی بلند هم برین صفت شرح کن

سیم اندر صفت کهنگی و نوی و مبارکی و چگونگی جایگاه اگر پرسد که صفت خانه چگونه باشد اما بدانکه خانه چهارم دلیل نیکی خانه است و صاحب چهارم یا آن کوکبی که اندر وی است دلیل نیکی و بدی خانه و کهنی و نوی و مبارکی و نامبارکی چنانکه صفت کردم رو که در خانه است و موضع قمر دلیل در خانه است و موضع دلیل در خانه است و موضع دلیل ساحت و گشادگی و میان سرای و صحرای خانه است و جایگاه زهره دلیل جای زنان خانه است و جایگاه عشرت و شادی و ریاحین و طرب و جایگاه عطارد دلیل مخزن و گنجینه باشد یا کتاب خانه و درم و جایگاه زحل دلیل آب خانه و کثیف و جایگاه تاریک گشته است و جایگاه مشتری

دلیل مجلسگاه و جایگاه عالی و بزرگ و جایگاه خرد و نماز و جایگاه مریخ دلیل
مطبخ خانه و تنور خانه و آتش و آهنها و جایگاه خون ریختن و جایگاه رسن
دلیل کند بر جایگاهی که نردبان بود یا چیزی که بسوی بالا بر آیند و جایگاه دیب
دلیل کند بر جایگاهی که نردبان بود یا چیزی کی بسوی بالا بر آیند و جایگاه
کنده و بر جایها جنس و خاک تر کنده یا جایگاه سور یا جایی کی خونی افکنند و ناحیت باشند
و خارستان و بنگر که هر یکی کوکبی بکدام ناحیت است آن جایگاه نیز بدان
از مشرق و مغرب و جنوب و شمال و هر کوکبی که ابتدا اتصال و انصراف او بنگر که با
حرکتش با اتصال و انصراف حکم کن جایی را حکم کن و بنگر که قمر کجاست آن از جهای
گذشته ماه دلیل راست خانه است و بر جهای مانده دلیل چپ خانه است نیمه فلک
بسوی وسط السما دلیل راست خانه است و نیمه تحت الارض دلیل چپ خانه است
فوق الارض بر سوی خانه است و تحت الارض فرو سوی خانه است و اگر ماه اندر
برج منقلب باشد در خانه نو باشد و بر سر بالا و اگر اندر برج ثابت باشد در
خانه کلان باشد و بزرگ و محکم یک لخت و اگر اندر برج ذوجسدین باشد خانه دو دره
باشد یا دو طبقه باشد یا اندر خانه یک خانه دیگر باشد و با این خانه
را یکی کدر دیگر باشد و اگر ماه اندر برج آتشی باشد بر در خانه جایگاه آتش
باشد یا تنورگاه و اگر برج آبی باشد بر لب جوی یا بر لب حوض باشد و اگر اندر
برج خاکی باشد آنجا بر در خانه کشت زار یا خاک توده باشد و اگر اندر برج بادی

باشد

باشد بر در خانه بنا باشد یا در یا درخت و بنگر نظر بکدام کوکب دارد و قمر از کدام
آن کوکب و مزاج وی نیز دلیل گیر و اگر قمر در زحل پیوسته باشد در خانه شکسته باشد
یا سیاه تاب یا برس یا چیزی بسته باشد و اگر بمشتری ناظر باشد در خانه
بلند ساخته باشد و بر در خانه نشستگاه و بوستان باشد و اگر مریخ ناظر باشد
در خانه سوخته باشد یا آهن بسته باشد حافظه که تریج نظر دارد و اگر شمس ناظر
باشد بر در خانه تخت باشد یا جایی نیکو بهنده باشد یا نشستگاه محتشم باشد
و اگر بزهره ناظر باشد بر در خانه گلزار باشد یا آب روان یا نشستگاه زنان باغ
و اگر بعطارد ناظر باشد بر در خانه راه گذر باشد یا دو راه باشد یا
چهار راه باشد خاصه که مشتری ناظر باشد یا برج ذوجسدین باشد یا جوی
آب نقاشی باشد و اگر اینکه از برج قمر یاد کردم بسیار وقت که شهادت بیشتر در
خانه طالع باشد و بدرجه طالع ناظر یا بطالع سعدی باشد یا قمر بطالع ناظر
باشد و اگر قمر از آفتاب مشرقی باشد در خانه نو باشد و اگر مغربی بود کهن
بود و همچنین اگر ستاره مشرقی یا مغربی نظر دارد و اگر قمر در شرف باشد در
خانه پاکیزه و نیکو و خرم باشد و اگر اندر هبوط باشد در خانه کهنه و شکسته باشد
یا بر در خانه مغاکی و کثیف باشد و بنگر از درجه قمر یا درجه خانه چهارم چه مقدار بعد است
آن دلیل مسافت و هیئت را آن که درجه طالع بهر درجه یک ذراع و یا از صاحب طالع
تا درجه رابع یا از صاحب طالع تا طالع هرکدام شهادت قوی تر باشد از وی گوی

وهر ستاره که اندرین میانه باشد وهر برجی دلیل کند بر چیزها که جوهر برج وجوهر
کوکب دلیل کند و وسط السماء دلیل است بر صحرای خانه اگر مشتری یا زهره اندر
وی باشد اندر صحرای خانه بستان باشد نیکو وخرم واگر زحل باشد چاه باشد یا
مغاکی واگر مریخ باشد معدن آتش باشد یا جای خون ریختن واگر شمس باشد
تخت باشد یا نشستگاه بزرگ واگر عطارد باشد اندر میان سرای محدثه باشد
یا مربط حیوان باشد یا کبوترخانه واگر قمر اندر وسط السما باشد اندر میان
سرای دری باشد سوی سرداب یا آب یا حوض یا چیزی مانند این واگر ذنب باشد
ستودگاه باشد یا مغاکی یا خس وخاشاک واگر رأس باشد جایگاه عبادت باشد
یا حوض یا گلزار بنگر از این هفت کواکب اندر طالع شهادت قوی‌تر کراست وی
دلیل است بر در خانه اگر قمر باشد قوی‌تر دی او بیشتر بدلالت اگر اندر ربع
مشرقی باشد بمشرق گشاید در خانه واگر اندر ربع شمالی بود بسوی شمال
گشاید واگر مغربی بود بسوی مغرب گشاید واگر جنوبی بود بسوی جنوب گشاید و
بهتر ستاره که ناظر باشد بنگر که آن کوکب که اندر خانه بدان سان که ببر
واگر قمر اندر برج وتد باشد در خانه راست گشاید واگر مایل وتد باشد در خانه
یک سو گشاید واگر ساقط باشد در خانه یا برکیب وخم گشاید واگر قمر منحوس باشد
یا ناقص النور باشد آن خانه را در نباشد واگر بر زحل نظر دارد شکسته باشد واگر مریخ
نظر دارد سوخته باشد واگر خالی السیر باشد در خانه هنوز بانهاده باشد ولیکن اگر

آن انحراف

آن انحراف دلیل کری در خانه آید از اتصال اندرین باب انحراف قمر دلیل کند بر آنچه
گذشته باشد بر در آن خانه واتصال قمر دلیل کند بر آنچه بخواهد کردن بر در آن
خانه اگر کسی پرسد که خانه بچه جایگاه است بنگر بچهارم واگر مشتری اندر وی
باشد خانه بزرگ وپاکیزه ونیکو باشد رخام یا اندر خانه مسجد باشد یا بر در آن
مسجد باشد واگر زهره اندر وی باشد خانه لطیف ومنقش باشد واگر مریخ اندر
وی باشد نزدیک گرمابه باشد یا تنورخانه بدین صفت باشد همچنین از هر هفت
کوکب صفت کن واگر عطارد باشد بخانه اندر پرندگان ومرغان باشند
واگر ماه وشمس یا مشتری ناظر باشد این خانه در اندر کوی باشد واگر تنها یکی ناظر
باشد الا مشتری یا شمس این خانه اندر کوی باشد گذاره مانند راه واگر این
هر دو ناظر نباشد اندر کوی راه گذاره وبیرون شو نباشد واگر قمر اندر برج
ذوجسدین باشد اندر کوی را در دیگر باشد واگر برج ثابت باشد همان یک
درگاه باشد واگر منقلب باشد گشاده باشد واما دانستن اینکه این خانه باول
آن کوی است یا میانه یا آخر از جایگاه قمر توان دانستن واگر قمر اندر وجه اول
باشد از برج خویش خانه باول کوی باشد واگر بوجه دوم باشد خانه بمیان
کوی باشد واگر قمر بوجه سیوم باشد خانه بآخر کوی باشد چون مشرق ومغرب معلوم
کنی اول وآخر نیز پیدا آید **فصل** چهارم اندر صفت خانه که مبارک باشد یا
شوم باشد وبر خداوندش اما بدانکه مبارکی ونامبارکی خانه بر خداوندش بود ودوری

باشد اول آن باشد که کسی جای تحویل کند بوقتی نحس و خداوند طالع یا صاحب ساعت
یا قمر منحوس باشد هر وقتی که ازان خانه بیرون آید آن ضیاع و نحسی ازوی برود
واگر باز بطالع نیکو و ساعت سعد در آن خانه تحویل کند دلیل کند بر مبارکی و نیکویی
آن جای وجه دوم آنست که خانه بنا کنند بطالع بد و ساعات بد آن خانه شوم شود
بر هر که اندران خانه باشد و باشد که این چنین خانه بعضی مردمان را موافق
آید و آن چنان باشد که آن اختران که دلیل کرده بر شومی آن خانه مر طالع مولود یا
طالع تحویل سال آن کس را موافق بوده باشد و این چنین سرای و خانه را آبادانی
و اصل ویران بکمی و بنا نو طالع سعد بر بنا بری نیکو نشود و هر وقتی که زحل یا مریخ
اندر وسط السما باشد یا با وسعت آن خانه معیوب باشد و شکسته و اگر از
وسط السما زایل باشد آن عیب بالا سو و جانب بر باشد یا بر دیوار بلندی
زیرا که چهار اوتاد دلیل چهار حد و دیوار خانه است هر کجا نحسی باشد فساد
و تباهی آنجا باشد و هر کجا سعدی باشد نیکویی آنجا باشد و سلامت و آبادانی
و اگر نحسان یا سعدان اندر زایل الاوتاد باشد صلاح و فساد و ویرانی و آبادانی
اندر کنجها و رکنها خانه باشد و اگر اندر زایل و ساقط باشد اندر پس در
خانه یا بکرسه فرودین خانه یا پایگاه خانه اندر باشد عیب و صواب خانه اینست صفت
خانه که گفتم این باب بسیار جای بکار آید خاصه اندر باب جستن خانها و اندر باب
گم شده و گریخته و اندر باب جستن کی کجا باشد و یا خانه دزد و چه صفت باشد

هم این

هم ازین باب دانسته شود والله اعلم **فصل** پنجم اندر دانستن آنکه بهای
پرسید که خانه را بها چند درم است اگر پرسید که بهای این خانه با آب و زمین و جنبیت
و بوستان چند درم است یا بچند درم بیع برآید و بچند درم خریده شود بنگر
بصاحب وسط السما و بکوکبی که اندر وی باشد هر کدام قوی‌تر باشند و سعادات
بیشتر باشد وی دلیل است بنگر که سال صغری وی چند است مانند آن سال صغری
درمها باشد یا صدها یا هزارها بدهد و زیادت کنند کواکب سعدان و نقصان
کنند کواکب نحسان چون ناظر باشند همچنان که اندر باب حبی و باب عدد مال
اندر برج دوم یاد کردم تمامی و اگر چنان باشد که صاحب وسط السما ضعیف
باشد که دلالت نکند و نه کوکب عارض پس بنگر که سان وسط السما و درجه مطالع
چند است آن آنجا دلیل کن **فصل** ششم اندر دانستن آنکه این صنعت
که خودم مرا منفعت باشد یا نی اگر پرسید که این سرای یا صنعت یا شغل که
خریدم یا خود ملک میت مرا از وی منفعت و خیر و رفق بود یا نه بنگر
بطالع و دلیلان یعنی دلیل سایل و دلیل سرای عنه و یا دلیل ضیاع و سرای اگر
میان ایشان اتصال مودت بود و قبول بود منفعتها بسیار باشد و سعادت
و اگر اتصال عداوت بود و قبول بود منفعتها باشد و لیکن برنج و مشقت و اگر نظر
مودت باشد و قبول نبود کارها با خوف و رنج و شادی بود و لیکن منفعت پراکنده باشد
و اگر نظر عداوت بود و قبول نبود هیچ خیری و منفعتی نباشد و بنگر بتیر السهم السعادة و زحل که

و اگر مسعود باشند و مقبول و بطالع ناظر بود منفعتها باشد و اگر چنین نباشد هیچ
منفعت نباشد و اندیشه آنکه هیچ یکدام بوقت تمام نشود و اگر پرسد که بکدام
وقت تمام شود و هیچ جنبان و سرای بنگر باتصال دلیلان و اگر میان ایشان
قبول بود هر وقتی که درجه به درجه برسند آنوقت باشد اگر دلیل بکند بنگر تا بود
دلیلان را از درجها امایین درجات اگر چند است بچندان روز و ماه
و سال آن کار بر آید و تمام شود **فصل** هفتم اندر نگریستن اگر خانه یا
صفتی اجارت که دو مردی چگونه باشد و اگر پرسند که زمینی یا سرای یا کشتی
یا درختی اجارت میگیرم یا چیزی دیگر بنگر اجارت گیرنده را از طالع و از صاحبش
و اجارت دهنده را از سابع و صاحبش و اگر سایل اجارت دهنده باشد طالع
وی را بود و هفتم اجارت گیرنده را و بر دو بها آن چیز و غله از وسط السما و از
صاحبش بکند و عاقبت کار از چهارم و اگر میان این دلیل سایل و مسئول نظر
اتصال بود یا اندر خانه یکدیگر باشند آن کار بر آید باندازه اتصال و مودت
و عداوت چنانکه جایها دیگر صفت کردم و اگر صفت صاحب طالع مسعود باشد
یا کوکبی که اندر طالع باشد سایل امانت و راست کار و ناصح باشد و اگر نحس باشد
خاین و بی امانت باشد و بدنیت باشد و همچنین بگوی از صاحب هفتم اگر نحس اندر وسط
السما باشد یا صاحب السما نحس باشد اندر غله یا اندر مزد اجارت تباهی افتد و اگر سعد باشد
دلیل خیر و سعادت و نیکویی باشد و همچنین حکم از صاحب رابع مر عاقبت کار را بنگر با اتصال

والقران

والقران تر اگر بطالع ناظر باشد وی اولیتر به اجارت چنانک کوکب منصرف عنه القمر
دلیل سایل است و متصل به القمر دلیل آن چیز است که اجارت گرفته شد هر کدام
سعد بود دلیل رفاه و خیر و منفعت از وی باشد و هر کدام نحس باشد تباهی و فساد
از وی باشد و اگر از صلاح و فساد آب با هم بپرسد بنگر بقمر و زهره و مشتری
هر کدام از ایشان قوی تر بطالع ناظر و شهادت بیشتر دهد وی دلیل است و اگر قوی بود
باشد یا مقبول یا مسعود دلیل خیر و خوبی باشد و اگر ساقط باشد یا منحوس دلیل تباهی
باشد **فصل** هشتم اندر نگریستن مسئله دفین که یافته شود یا نی و صفت
مدفون اگر سایل بپرسد از دفین یا از مال مدفون یا از چیزی که مردمان کنند
آن تماثیل و عقد و سحر و آنچه بدین ماند طالع نشان است و بنگر که سؤال سایل
چگونه است از مال خود می بپرسد یا از مال کسی دیگر یا از مال پدر یا از مال فرزند
یا از مال سلطان از هر کدام که بپرسد از خانه دوم آن جای بنگر مثال اگر از مال
برادر بپرسد از چهارم بنگر و اگر از مال پدر بپرسد از پنجم بنگر و اگر از مال فرزند
بپرسد از ششم بنگر و اگر از مال جفت بپرسد از هشتم بنگر هم برین قیاس می بنگر
از آن جای که سؤال سایل است بنگر بدان برج و بصاحبش که وی دلیل است بر آن
دفین اگر دلیل اندر اوتاد و طالع باشد یا اندر اوتاد صاحب طالع مال مدفون
اندر خانه باشد اگر اندر طالع باشد یا اندر برج صاحب طالع دفین اندر خانه خویش
باشد و مجلسی و اگر اندر وسط السما باشد از طالع یا از صاحب طالع اندر خانه

بقمر

زیان باشد اگر اندر هفتم باشد از طالع یا از صاحب طالع اندر خانهٔ پدران
وجدان باشد یا اندر میانه خانه و بنگر صاحب طالع را یا قمر را بدلیل
اتصال چگونه است و میان ایشان از اتصال نظر و مودة هست یا عداوت
یا غیر قبول از آنجا حکم کن بر یافتن و نا یافتن و یافتن باز یابی بایدش سوی
چنان حکم کن اندر بابها دیگر یاد کردم و اگر اتصال نبود بجمع النور و نقل النور
بنگر از روی حکم کن و انبستن انگه دفین حقیقت است یا حیث بنگر بصاحب طالع اگر اندر
اوتاد باشد یا سعدی اندر وتد باشد پس آنجا دفین باشد قول اوایل و ما شاء الله
و چنین یافتیم از اقاویل اوایل و از قول ماشاءالله که بنگر بخانهٔ هفتم اگر اندر
وی سعدی باشد آنجا دفین باشد اگر نحس باشد دفین بوده باشد و برگرفته
باشد و اگر سوال سایل از سحر و تماثیل باشد اگر نحس اندر هفتم باشد پس آن
سحر باشد لکن باشد و اگر اندر هفتم هیچ کوکبی نباشد صاحب هفتم دلیل
است بر آن دفین اما بدانکه طالع و صاحبش دلیل سایل است و چهارم و صاحبش
دلیل جای دفین است و هفتم و صاحبش دلیل مال یا جوهر دفین خاصه که بکشتی که
منسوب نباشد چنانکه یاد کردم اما هر دفینی را که ندانی که اصل آن از چیست از هفتم
نگر بنگر بصاحب طالع و قمر و صاحب ساعت و صاحب هفتم و اگر کوکبی که اندر هفتم
باشد یا اندر طالع باشد هر کدام شهادت بیشتر باشد و قوی تر وی دلیل دفین است
خاصه بر دلیل دفین آن کوکب است که بهتر است دفین خاصه از روی معلوم شود دیگر

تخته

تخت درست کن یک دلالت را و تفحص کن هر کوکبی که دلالت دارد بر آن باشد
و اندر رابع شهادت دارد و یا نظر دارد وی دلیل است بر دفین و با هر
کوکبی که دلالت دارد باشد به بدلیلان مال متصل باشد یا شهادت دارد وی دلیل است
بر دفین و اگر از این دلیلان که گفتم اندر ثانی و ثمانی فرق کردن بر دلالت بس
کوکب عارض اندر هفتم وی دلیل است اگر مستولی نباشد یا صاحب ... بارکنی
و تثلیث و اگر دلیل شمس باشد و اندر خانهٔ خویش یا اندر شرف خویش باشد
آن دفین زر باشد یا گوهر سرخ باشد و اگر آن مایه و اگر از این برجها باشد
از جنس برنج و بلور و آبگینه باشد و اگر دلیل قمر باشد اندر برج یا شرف خویش
باشد سیم باشد یا جزعی باشد سپید از جنس عزیز که و بر اقیمت باشد و اگر جز این
باشد چونی باشد برتبه فروتر و اگر دلیل مریخ بود اندر برج خویش یا شرف
خویش باشد برنج باشد یا مس یا آبگینه رنگین و اگر در برجهای دیگر باشد از این
کم باشد و اگر دلیل زحل باشد و اندر برج و شرف خویش باشد چیزی باشد
سیاه یا آهن یا مغناطیس یا سنگ سرمه و اگر مشتری باشد اندر برج و شرف
خویش باشد سیم باشد یا جامهٔ سپید مرصع یا قوت سپید و مانند وی و اگر زهره
باشد اندر برج و شرف خویش باشد مروارید باشد یا سبد آنچه از دریا بیرون
آید و مانند وی و اگر عطارد باشد و اندر خانه و شرف خویش باشد آن کتابها باشد
یا پوستها یا قایم و آنچه برین ماند و اگر آنکه گفتم جز از این برج خویش باشد

یا شرف خویش باشد مزاج یاد کن بدان کوکبی که متصل باشد از برجهای
آبی و بادی و خاکی و آتشی و همچنین از کواکب نیز بر مقدار دلالت جواب
کن والله اعلم و اگر دلیل زحل باشد با عطارد و مشتری و یا یکی از ایشان
باشد و یکدیگر شهادت دارند آن دفین سیم باشد و همچنین اگر از این
دو دلیل یکی ذنب بود و اگر دلیل شرقی باشد از آفتاب آن دفین نو باشد
و اگر مغربی باشد آن دفین کهن باشد فصل نهم اندر دانستن
آنکه بر دفین ظفر باشد یافت یا نی و اگر خواهی که بدانی که ظفر یابد بر یافتن
دفین بر قدرت باشد یا نی بنگر بدلیل دفین یعنی کوکب سهم عارضی
اندر وتد یا اندر هشتم صاحب هشتم اگر صاحب طالع نظر دارد و بیابد یابی
خاصه که نظر مودت باشد و اگر نظر عداوت باشد بدشواری یابد و اگر صاحب
طالع را اتصال باشد بدلیل دفین یابد بدشواری و رنج و اگر نظر مودت
باشد کم رنج تر باشد و اگر نظر عداوت باشد سخت رنج و تعب و مشقت
بیند و آخر بدست آرد و اگر شمس و قمر بدرجه طالع ناظر باشند یا یکی از این
اندر طالع باشد امید یافتن باشد بزودی و اگر ساقط باشد سخت رنج
و تعب باشد یافتن و بعضی حکما چنین گویند بنگر بسهم السعاده و صاحبش اگر بطالع
ناظر باشد یا شمس و قمر یا صاحب طالع دلیل کند بر یافتن و اگر ساقط باشد صاحبش
با نیرین خاصه قمر از سهم السعادت و سهم و صاحبش ساقط بود از نظر طالع و صاحبش

دلیل کند

دلیل کند بدشواری یافتن و تعویق افتد که بدان رسید والله اعلم فصل
دهم اندر دانستن درستی جایگاه دفین و اگر خواهی که بدانی موضع دفین که
اندر کدام جهت و اندر کدام ربع است از فلک مر آن ناحیت باشد از خانه
یا از موضع دفین اگر اندر ربع شرقی باشد اندر مشرق آن جای باشد
و اگر اندر ربع دوم باشد اندر ناحیت جنوب باشد و اگر اندر ربع سوم باشد
اندر ناحیت مغرب باشد و اگر اندر ربع چهارم باشد اندر شمال باشد و از برج
نیز دلیل گیر یا ارباع یا رکن بدانچه شهادت غالب تر باشد حکم بروی کن و اگر
دلیل اندر برج ثابت باشد اندر زمین باشد و اگر اندر برج ذوجسدین باشد
اندر دیوار باشد و اگر اندر برج منقلب باشد در آسمان خانه باشد چون
معلوم شد که بکدام ناحیت است و بکدام جای است آن جای را به قسمت کن
بر قسمی و بخش و بنگر بدلیل اندر آن برج که چند درجه است و بکدام
وجه است اگر اندر وجه اول باشد اندر قسمت اول باشد از آن جای و اگر
وجه دوم اندر باشد قسمت دوم باشد و اگر اندر وجه سوم باشد اندر قسمت
آخر باشد از آن قسمت بدان جایگاه باشد قول اوایل و ماشاء الله چنین گوید
ماشاء الله و حکما اوایل که بنگر بدلیل و صاحب ساعت اگر اندر طالع باشد اندر
خانه باشد دفین یا اندر آن جای باشد که سایل نشسته است یا اندر شرق
آن جای باشد که گمان دفین است و اگر همچنین صاحب ساعت پنهان باشد آنرا که

باشد والله از صاحب ساعت و سهم از دلیل سخن گوید واین از طریق صواب دور نیست
اگر دلیل اندر وسط السما باشد اندر میان خانه باشد یا اندر ناحیت جنوب
واگر اندر مغرب باشد همچنین با چهار ارباع فلک را واگر دلیل عطارد باشد اندر
طالع بود آن دفین زیر زمین بود واگر زهره باشد زیر فرش باشد واگر
مشتری باشد اندر دیوار باشد واگر زحل باشد اندر جایگاه تاریک کنده
پنهان باشد واگر شمس باشد اندر جایگاه بزرگ مردم یا بر تخت باشد واگر قمر باشد
اندر سرای خانه باشد و یا جایگاه زنان واگر مریخ باشد اندر کنده باشد یا اندر
تنور یا اندر آتشدان واگر راس باشد اندر طالع باشد اندر جایگاه بلند
و مرتفع باشد واگر ذنب باشد اندر جایگاه نمناک و تاریک باشد بنگر تا درجه
صاحب ساعت چند است اندر دوازده ضرب کن واز درجه طالع بیفکن و
بحساب برجی سی کال و هر کجا برسد سهم دفین خانه باشد اگر اندر مثلثات
آتشی افتد بمشرق باشد واگر بمثلثات خاکی رسد بجنوب باشد واگر بمثلثات
بادی افتد بمغرب باشد واگر بمثلثات آبی رسد بشمال بود و چون دانستی
که بکدام جهت است سهم آن ربع را بچهار قسمت کن هر قسمتی مربع و هر یکی را
بر یکی مشرق و مغرب و جنوب و شمال واگه بنگر که خداوند آن ربع که سهم
اندروی افتاده است اندر کدام برج است و چند درجه است آن درجات او بگیر از برج
خداوند برج بیفکن و بحساب برجی هفت و نیم درجه هر کجا برسد خداوند آن برج دلیل باشد

بنگر

بنگر که دلیل بکجاست از بر چهار شرقی و غربی و شمالی و جنوبی آن ربع را نیز بچهار قسمت
کن آنگه بنگر که دلیل اندر کدام درجه است آن درجات او را هر هفت و نیم درجه
از وی برجی را بیفکن هر کجا برسد بنگر بکدام جهت افتاد آن ربع را نیز
بچهار قسمت کن باز بنگر که خداوند آن برج که اینجا رسد کدام کوکب است آن
کوکب دلیل باشد آن درجات او را نیز هر هفت و نیم درجه برجی بیفکن آنجا که رسد
دفین آنجا باشد بنگر که برج شرقی است یا مغربی یا شمالی یا جنوبی همچنین قسمت
میکن تا آنجا که دست یابی زیر دست دفین باشد مثال طالع حمل آمد و خداوند
ساعت عطارد آمد درجات او را اندر دوازده ضرب کن مجموع را هر سی
درجی را برجی بیفکندم بسنبله رسد گفتم دفین بجانب جنوب است خداوند برج سنبله
عطارد بود عطارد شانزده درجه بود در سرطان هفت و نیم درجه سرطان
را افکندیم هفت و نیم اسد را و یک درجه بماند بدرجه سنبله رسید گفتیم
دفین هم بجانب جنوب است و باز بنگریستیم دلیل همچنین آمد از خداوند برج عطارد
گرفتیم یعنی قمر اندر اسد بیست درجه هفت و نیم درجه باز افکندیم و هفت و نیم
بسنبله حساب بمیزان رسید ناحیت مغرب دیار اگر صاحب آید از درجات
زهره باید گرفتن همچنین هر کجا حساب رسید از خداوند آن برج باید گرفتن
واگر خداوند برج را دوباره رسد از صاحب آن برج باید گرفتن که دلیل آن
حساب آنجا رسیده باشد والله اعلم قول ابومعشر وابومعشر گوید چون دانستی که آنجا دفین است

گردن

آن جای بر یکی دایره کن و سیصد و شصت قسمت کن و هر سی درجی برجی
نشان کن خط مشرق و خط مغرب خط جنوب و خط شمال پس اگر
و بنگر که دلیل دفین کجاست اندر کدام برج و کدام درجه بطول و عرض خطی
فرو کش از آن درجه تا مرکز دایره دفین اندر آن خط باشد و باز بنگر
تعدیل کل دلیل چند است حاصل و بر تقویم وی از تعدیل چه مقدار عمل کرده شده
است از سدس و ثلث و ربع و نصف هم بدان قدر از مرکز دایره تا درجه
دلیل برو آنجا که برسد آنجا باشد و این قول یعقوب کندی و یعقوب ابن
اسحاق کندی گوید اگر خواهی که بدانی که اندر کی ارکان بری کمی گنج است
یا نی طالع بنه و اوتاد راست کن اگر اندر طالع سعدی یابی یا اندر اوتاد
آن جای گنج باشد یا مال مدفون و آن دفین باندازه قوت سعد باشد و ضعف
وی و اگر آن سعد محترق و منحوس باشد آن دفین باطل شده باشد یا برگرفته
باشند یا بعضی از وی مانده باشد و اگر سعد و نحس باشد آنجا گنج باشد و اگر نحس
باشد هیچ چیز نباشد و اگر سایل از گنج پرسد چون اندر طالع یا اندر اوتاد
نحس یابی آنجا نحس باشد و اگر خواهی که بدانی که بدان دفین ظفر یابد بر یابی نگر اتصال
طالع با قمر که کدام قوی تر باشد اگر میان ایشان و میان آن سعد اتصال
باشد ظفر یابد خاصه که اتصال قبول باشد و اگر اتصالی نبود نقل و جمع باشد
ظفر یابد خاصه که اتصال قبول باشد و اگر اتصال نبود و نقل جمع باشد ظفر یابد

واگر

و اگر چنین باشد ظفر نیابد و مثال بیرون آوردن دفین مانند قول ابومعشر
و آنکه ابومعشر دایره فرماید ساختن کندی مربع و ثانیه دوازده برج راهی
صورت کند و سیصد و شصت درجه و مرکز پیدا کند و از مرکز تا درجه خط کشد
باندازه تعدیل برود و این مثالات با صورت با آخر کتاب یاد کنیم ان شاء الله
تعالی قول علی بن محمد الشریف مصنف این کتاب گوید علی بن محمد الشریف البکری
الموصلی اما بدانکه از کواکب هست که دلالت کند بر جواهر زمین چون زحل و عطارد
و هست که دلالت کند بر آتش و جواهر آتش چون شمس و مریخ و هست که دلالت
کند بر هوا و چیزهای هوایی چون شمس و مشتری و عطارد را نیز شرکت هست که دلالت
کند بر آب و جواهر آبی چون قمر و زهره و از جواهر زمین آنچه نبات خشک باشد
و گوهری باشد تیز دلالت کند بر وی شمس مشارکت زحل و عطارد و آنچه اندر
زمین باشد قمر شرکت دارد و چون این کواکب که دلیل گردد بر جواهر و برج
نیز موافق باشد و کوکب را پس بر آنچه دلالت کند قوی تر باشد و چون برج
خلاف دلالت کوکب باشد دلالت ضعیف تر باشد و دیگر چون دلیل مشتری باشد
آن جوهر نرم و سبک و لطیف باشد و اگر منوبی باشد کثیف گران باشد و چون
صاعد باشد بفلک اوج هم سبک هم لطیف باشد و چون هابط باشد گران و
کثیف باشد و اگر اندر وسط السما باشد دلیل کند بر اعتدال و هر گاه که
دلیل مشتری باشد و اندر جایگاه بلند باشد از فلک و نظر شمس بوی موافق باشد

براج دلیل کند بر در و باب و اگر دلیل شمس باشد سخن کان جستن طبع جوهرش دلیل
کند بر یاقوت و زر و اگر اندر حمل یا اسد باشد و اگر اندر قوس باشد یا اندر
برجهای دیگر بدل یاقوت بلور باشد و بدل زر قرد سفال سبز و بدل الماس سنگ
پاره و همه کواکب را بدین صفت حکم کن چون اندر برج خویش باشد حکم بر قوی
تر باشد و چون اندر برج غربت باشد کم و فروتر باشد و اگر خواهی که
بدانی از خانه یا از جای بکدام جای است و اگر دلیل مریخ باشد برای جای و تنها
باشد بدلالت دلیل کند بر تنورها و معدن آتش و اگر کوکبی با وی بر ترکیب باشد
طبع آن کوکب با وی یار باید کردن چنانکه قمر با مریخ ناظر باشند دلیل کند که
آنجای گرمابه باشد یا جای که آب کم کنند یا اندر آن سرای گرمابه باشد و اگر زحل
ناظر باشد دلیل کند که مستراح باشد یا مانند وی و اگر دلیل زحل ناظر باشد و جایگاه
به باشد و با ذنب باشد و مابط دلیل کند که از آب و بر باشد که مردم آنجا سر
بشویند و اگر اندر برج آبی باشد اندر آبدان رحیند باشد یا اندر چاه و اگر
زحل بنگو حال باشد و اندر برج آبی باشد اندر بوستان باشد خاصه که قمر
یا زهره با وی متصل باشند و اگر زحل هبوط باشد با دلیل قمر باشد آن چیز اندر
جایگاه باشد و مانند وی و اگر دلیل زهره باشد و نیکو حال باشد اندر خزینه باشد
و اگر اندر برج آبی باشد اندر شرابخانه باشد و اگر اندر برج خاکی باشد
باشد آن چیز اندر خزینه لباس باشد و اگر دلیل مشتری باشد دلیل کند خزینه مال و اگر

کی مال

شمس باشد دلیل کند بر بزرگترین مجلس آن سرای و عطارد دلیل کند بر کتابخانه
و مانند وی چون جایی که اندر او آلات ادوات افزار باشد و اگر دلیل اندر
نقص دایره بروج باشد دلیل کند بر سوراخها و دهلیزها و اگر دلیل با هبوط باشد
و بکوکب هابط متصل باشد این اندر فروسو باشد یا زیر زمین و اگر اندر
صاعد باشد و بکوکب صاعد متصل بر بلندترین جایگاه باشد یا اندر دیوار
و آسمان خانها باشد و چون معلوم شد که اندر زمین است اگر دلیل بر اوج
باشد آن چیز بر روی زمین باشد و اگر اندر حضیض باشد اندر زمین
باشد بجایگاه فرو و مغاکی مغاکی و بتران آنچه از حضیض منقدار روی بگذارد اگر دلیل از
اوج بحضیض رود بچند درجه است دلیل از درجه یا بدرجه دلیل بطالع
شهر بکسر چند درجه است و حد چند پساره است و اگر شهادت بیشتر
دلایل و کواکب بروج بر بلندی و ظاهر زمین دلیل کرده باشند هر درجی
یک بدست باشد و اگر نیز نزدیک تر دلیل کرده باشد هر چیزی یک بدست و اگر
دلیلان بفوق الارض باشد هر درجی یا هر حدی یک اصبع دلیل کند و اگر
دلیل اندر حضیض باشد با برج رونده بمقدار درجات از تحت الارض یا بفوق
الارض برای چنانکه نمودم و اگر دلیل اندر وسط نطاق باشد که از حضیض
یا بجدار رود و البوراخها اندر باشد بر طول و عرض زمین است اما دوری
و نزدیکی بروی زمین چنانست که یاد کردم و این باب بکار آیدم بیرون آوردن

آب را از زمین تا بدانی که به چه مقدار باید کندن تا آب بر آید چون بلندی و مغاک
دانستی و طول و عرض و چپ و راست بر این توان دانستن تا با سگال مرتفعات
چنانکه بو معشر و ماشاءالله و استخراج کنندی یاد کرده است و نزدیک من قول بومعشر صوابتر است والله اعلم

و این مثالات که یاد کردم و صورت نهادم از جهت آن است تا بنگری که دلیل گنج
و دفین کجا است و بکدام برج و بکدام درجه و از خط مشرق یا مغرب یا جنوب یا
شمال چند دور است و از مرکز بعدی چند است آنجا که باشد دفین آنجا بود
بهر جای که دلیل باشد از جنوب و شمال و از بعد ابعد یا بعد اقرب بحسب تعدیل
با جزای ثلث یا ربع یا خمس یا نصف یا سدس آنجا که باشد از مرکز دایره تا بدرجه
دلیل ورع کن یا چند ورع باشد بدان قیاس از وی برو آنجا که رسد
دفین آنجا باشد اینست استخراج دفین و گنج و سحر و آنچه بدین ماند والله اعلم

فصل یازدهم اندر بیان دانستن پنهان شده که کی پیدا شود اگر کسی متواری
و پنهان باشد و خواهی که بدانی که کدام وقت بیرون آید یا ظاهر شود اگر یکی از این دو

بصاحب

بصاحب طالع متصل شود خاصه که اتصال از تربیع یا مقابله باشد و یا یکی از این
دو نیرین بطالع آید و بصاحب طالع ناظر باشد یا قمر بشمس ناظر باشد اندرین وقتها
که اتصال باشد آن کس ظاهر شود و اگر صاحب طالع یکی از این دو نیرین باشد هر وقتی
که اندر اوتاد و طالع آیند و بخانهٔ خویش نظر کنند اندران وقت ظاهر شود والله اعلم

فصل دوازدهم اندر احکام پدر و چگونگی حال پدر باید نگریستن اندر
برج چهارم و اندر خداوند که وی دلیل پدر و آفتاب دلیل پدر روز و زحل
نیز دلیل است بر پدر و از پس این دلیلها مشتری نیز دلیل است بر پدر و خداوند
سهم الآبا دلیل پدر و خداوند برج آفتاب دلیل پدر است و از ارباب مثلثات
چهارم دلیل پدر است و ارباب مثلثات برج شمس دلیل پدر است اگر کدام از این
دلیلها قوی تر باشد دلیل پدر آن کوکب باشد سخن از وی باید گفتن اگر
آفتاب اندر دلیل پدر شهادت یافته با اندر برج چهارم و در اتمام یافته و از
نحوسات دور باشد و صاحب آن برج نیز پاکیزه باشد دلیل کند بر نیکویی حال پدر و سلامتی
و صلاح تن و جان وی و آنکه مولود حلال زاده بود و اگر گوهر بزرگ است و اگر نحس
باشد تباه بود و اگر نحسی اندر چهارم بود یا از تربیع یا از مقابله دیدار دارد
دلیل کند بر ویران شدن خانه پدر و برنده ... او و اگر صاحب چهارم اندر زیر آفتاب باشد
یا محترق یا اندر هبوط یا راجع یا مانده و بال دلیل کند بر فساد حال پدر و بیماری و علت و یا
امیدی رسیدن محنتها خاصه که با این همه که اندر برج چهارم نحسی باشد مولود ... یتیم

باشد و سه آنکه عاقبت هر کاری بنا خوبی و تباهی جای باز گردد و اگر سعدی بدان جایگاه
احتراق و هبوط یا وبال باشد یا نور افکند آن شرها را بشکند و اگر نحسی نور افکند
تباهی حال پدرش زیادت شود و اگر شمس و صاحب چهارم هر دو اندر وتد باشند حال
پدرش نیکو بود و قوی خاصه که سعدها بوی ناظر باشند و اگر ناظر نحسها باشند
عمرها رسید و دل مشغولی پیش آید و اگر شمس و صاحب برج چهارم از طالع ساقط بوند
حال پدرش افتاده گردد و از جاه سعادت بحال محنت رسد خاصه اگر بجای باشند
یا ناظر نحسی و اگر ساقط آیند و ناظر سعدی بود و معقول بود سلیم باشد و اگر صاحب
طالع یا آفتاب با صاحب این برج نظر دارد و با اتصال و معقول بوند بیکدیگر مولود
با پدر متفق بود و بر یکدیگر و مهربان بوند و تیمار دارد و غم خوارهٔ یکدیگر
بوند و اگر از یکدیگر منحرف باشند یا باتصال تربیع و مقابله باشند منازع
یکدیگر و بدمهر و بدسگال باشند خاصه اگر میان ایشان قبول نبود و اگر قبول
بود منازع باشند و لیکن غمخواره یکدیگر باشند و اگر نحسی اندرین خانه
باشد پدر مولود را از مولود هرگز شادی نبود و جای سقوط ازین بندگانی
او دیران شود و هر گاه که صاحب این برج را ازین برج ساقط بینی و صاحب برج
آفتاب و صاحب برج سهم آبا از سهم آبا هر یکی را از جای خویش ساقط بینی
بدانکه آن مورث از آن پدر باشد معروف و سی زاده بود بدان کوکبی که وی دلیل
پدر باشد صاحب آن برج کو دلیل با اندر و بیت دلیل اجداد اگر اندر چهارم

کوکبی باشد

کوکبی باشد غریب ی دلیل با آبت باشد عاریتی یعنی پدر رفته و چون خداوند این برج
که دلیل آبا است با دلیلان ابا از مواضع خویش ساقط باشد چنانکه یاد کردیم
آن مولود را پدر نباشد از راه برگرفته باشند اگر خداوند چهارم اندر وتد
یا اندر شرف دلیل کند که پدر سایل معروف باشد بانداز آن برج که اندر وی
باشد و اگر اندر برجهای ساقط باشد یا هبوط یا منحوس باشد دلیل کند که پدر
سایل مجهول باشد یا معیوب و اگر خداوند طالع اندر وتد بود اندر شرف نام
سایل معروف تر از نام پدر باشد و اگر خداوند چهارم قوی تر بود نام
پدر سایل قوی تر باشد و همچنین حکم کن از نظر و اتصال سعد و نحس

مفصل سیزدهم اندر احکام صاحب چهارم اندر دوازده خانه

اگر خداوند چهارم
اندر طالع باشد سایل بهترین اهل بیت باشد و هر چه بجوید بیابد اگر پدر سایل
زنده باشد اندر کار فرزند تنگ رای و تیمار دارنده بود و اگر خداوند طالع
دلیل پدر تربیع یا مقابله باشد میان فرزند و پدر دشمنی باشد هر کدام ازین
دو ستاره که نحس باشد وی ستمکاره باشد اگر بمقابله باشد هر کدام را که مرتبه
آن ستمکاره باشد اگر اتصال مودت باشد اندر میان ایشان موافقت باشد
اگر خداوند چهارم و خداوند طالع هر دو یک کوکب باشد صورت سایل مانند صورت
پدر باشد و بر خوی پدر باشد و اگر خداوند طالع اندر چهارم خالی السیر باشد و نیکو حال باشد
مولود از بنگاه بزرگی باشد و از مردمان نیکو و درست کار بود و دارنده راز و نهان باشد

واگر از خانها زحل بود یا زهره یا ماه وسهمها اندروی باشد دلیل
کند کی جایگاه بزرگان بر دست وی آبادان شود و خداوند ضیاع و آب و زمین
باشد خاصه اگر ناظر سعدان باشد واگر از خانها مشتری باشد یا آفتاب یا عطارد
یا مریخ ویران شود بر دست وی مولود رفتن آنکه مولود را از جایگاه مسقط الراس
مولود
تا از آن جایگاه که اندر آن شهر زاده بود خداوند چهارم اندر دوم
یا سایل را از بهر روزی فتنه باشد و از مال وی بهره یابد و پدر با او نیکو
کار باشد و جای بزرگان و بجایگاه ایشان بود و باز کرد کارهاش هم عاقبت
بخیر باشد خاصه که اندرین خانه مسعود باشد و نظر صاحب طالع بود از بهر
بسیار شادیها بیند و بجمله خداوند چهارم اندر دوم بود دلیل کند بر خوبی
معاش و دخل و خرج و آرایش مال و موافقت و الفت میان اهل بیت و پدر سایل
و باشد که مال او را یا حرفت و زندان بدیت او افتد و بدین سبب خصومت
افتد میان ایشان واگر خداوند چهارم نحس باشد مال سایل تباه شود آنچه از
پدر یافته باشد یا از سبب پدر یافته بود خداوند چهارم اندر سوم باشد مولود
را اندران اهل بیت علم و اهل خبر و ادب بود خاصه اگر این خانه سعدی باشد
مولود سخن روا و نیکوگوی و نیکوکار باشد اندر میان اقربا واگر آن خانها نحس
باشد یا ناظر نحس باشد پدر مولود را از اقربا سایل غم رسد و اندوه خورد و
وعدهای بد کنند و از جای خویش بکنند و حال گسسته شود و مال و ملک او از دست او

بشود

بشود ویا ویران شود تا وارثان و ارث شود مولود اندرین خانه واگر منحوس باشد
دلیل کند بر خوبی حال برادران و مرزوق باشد اندر کسب معاش خویش و
لیکن میان وی و میان برادران دعویها افتد و باشد نیز که از جایگاه
خویش تحویل کند خداوند چهارم اندر چهارم مولود را از روی پدر کار خوب
شود و مردمان معروف و مشهور شود و بجاه بزرگان باز و جاه نه خاصه اگر
با خداوند طالع مقبول بود بر دست او آبادان شود چنانکه میان او و میان
پدر خلاف افتد واگر خداوند چهارم علوی باشد معروفی پدر باشد واگر سعدی
اندروی باشد و یا خود مسعود باشد دلیل کند بر نیکویی حال پدر و آبادانی
خانه واگر این سعد مشتری باشد اثر آمال یا گنج یا درم یا نقد باشد اندران
خانه واگر نحس باشد اندروی یا راجع خانه یا مبارک باشد آن خانه ویران
کرود واگر برج چهارم منقلب باشد و کوکب سفلی اندروی بود خانه نا استوار باشد
واگر برج ثابت باشد با خانه استوار و محکم باشد خاصه که کوکب علوی اندروی
بود
باشد واگر برج ذوجسدین باشد خانه یا نحس بسیار باشد و یا خانه را در دو
و خانها از یکدیگر گروهی آبادان و گروهی ویران بود خداوند چهارم اندر پنجم
مولود را یا سایل را پدر نیک نام بود و مردمان معروف بود و دوستان فرزند
و صحبتش با بزرگان بود خاصه اگر آفتاب یا مشتری ناظر بود پدر یا مولود
متفق باشد و دوست وار یکدیگر باشند و از مال و ملک پدر روزی مند باشد

وازو میراث یابد و پدر مولود چندانی بزید که فرزند آن مولود را ببیند و مال پدر
بفرزندان رسد واگر آن ستاره نامقبول بود یا منحوس بود یک جانب فرزندان
را غم و بیچارگی باشد خداوند چهارم اندر ششم بود دلیل کند بر تباهی حال پدر
و تباهی کار او که او را کار بندگان فرماید و یا معیوب بود و یا باشد که پدر را
سفر افتد و از فرزند محروم شود و همیشه وی از فرزند بگریزد و فرزندان و از
یکدیگر رو زنی شده بود و فرزند از پدر میراث نیابد و از یکدیگر جدا باشند اگر این
برج شرف او بود اگرچه پدر را حال نیکو شود و جمله مولود با راز دار بود و کار عاقبت کار
مولود را نا محمود بود خاصه که صاحب سادس یا شد صاحب چهارم اندر هفتم باشد
مولود را پدر از غربا باشد و از نگاه بزرگ خاصه که این برج کواکب علوی باشد
و با فرزندان عداوت و خصومت کند و پدر پیش از وی بمیرد و از وی میراث نیابد
یا بد باوی یا بیدار بود و از وی نشود و پدر برسالت یا موعده و دشمن باشد
ولیکن معروف باشد اگر سایل اندر کار نکاح بود و نکاح پیوسته اهل بیت باشند
یا مانند مادر و اگر این ستاره نحس باشد اندر باب نکاح فساد واجب گردد و
و نحس و فجور و تباهی چنان که سایل با مادر را یا مادر و ایه را یا با مادر پدر پیر و شبه
را با کسی را که بجای مادر باشد زنا کند و یا پدر سایل با زن سایل چنین کند
صاحب چهارم اندر هشتم باشد مولود را از پدر بیم هلاکی باشد و میان ایشان الفت
و دوستی نبود و روزی شده بود از یکدیگر و دلیل کند بر کوتاهی عمر پدر و مادر و اندر

حال سایل

حال سایل یا مولود بد اندیش باشند و اگر صاحب چهارم اندر نهم باشد دلیل کند بر تباهی
حال مادر و پدر یا بغربت افتند یا غریب باشند و اگر اندر وی راجع باشند متهم
باشند اندر دین و سختی رسد اندر سفر یا از جایگاه خویش تحویل کند و مولود اندر
غربت باشد و مجهول گردد چنانکه از یکدیگر خبر ندارند و خبر نرسند و یا پدر از فرزند
پیشتر بمیرد و اگر اندر وی سعود بود و مقبول بود پدر پرستش خداوند دین بود
و اهل دین و اهل معرفت پدر و مولود با راز دار بود صاحب چهارم اندر دهم
باشد مولود را پدر را از مهتران بود و اصیل و مردو الا بود و نام دار و معروف
بود نزد خاص و عام و نزدیک سلطان او را قدر و منزلت باشد و کار مولود بدر
مشهور گردد ولیکن پدر را تمام خصومت بسیار افتد اندر کار سلطان
و باشد که مال پدر بدست سلطان افتد از جنایت زند صاحب چهارم اندر یازدهم
دلیل کند بر نیکویی حال پدر و مادر اندرین برج خداوند چهارم اندر هفت
حال پدر ما اول بد باشد و با آخر نیکو شود و اگر صاحب یازدهم مسعود باشد خداوند
دخل و خرج باشد و گرد آمده و داد کرده و مولود از و میراث یابد صاحب چهارم
اندر دوازدهم مولود را مادر و پدر از غریبان بود یا از غربت آمده بود و یا بغربت
افتند و با دشمن سایل پیوسته کرده و بر وی بد اندیشی کرده و لیکن پدر مولود را حال
سخت نیکو بود و با سعادت و اهل مال بود و مولود را اول عمر کارش گسسته شود و زیان
زده شود و از محل خویش بیفتد مولود نا دار از او بود این حکمها که گفتم باوی شمار تنهای دیگر

یار کن تا درست آید اما به آنکه خداوند وسط السماء و قمر دلیل کند بر باد و همچنین بکو
از چهارم و از دلیلان به حکم کردی باحوال و بر همچنان نیز از وسط السماء و از قمر
از نحسان و سعدان نظر و اتصال بر احوال او در آن حکم کن والله اعلم **فصل**
چهاردهم اندر پدید آوردن اختیارات بنا بر آوردن و اگر خانه کنی
یا بنای نو برآری از باغ و سرای آنچه و آنچه بدین ماند چنان باید که ماه زاید النور
و زاید الحساب باشد و مسعود کن و متصل کن بزهره و مشتری و از نحسان دور کن
و خداوند خانه ماه را نگه دارد کن ماه و اوتاد را پاکیزه کن از نحسان و ماه
را نگه دارد کن و خانه چهارم و صاحب این خانه را مسعود و همچنین صاحب طالع را از
نحسان دور و سعدان ناظر کن و طالع و ماه یا صاحب طالع اندر برجهای زاید
کن اندر جز حویش و ساعد اندر شمال و زاید اندر و اصل همه بناها مر زحل را است
را پاک کن از همه عیبها و از همه نحسیها و هرگاه که ماه یا صاحب طالع یا زحل منحوس باشند
آن بنا ویران شود و یا از آب و باران تباه شود و اگر مریخ منحوس باشد از آتش
یا از سلطان آفت رسد از این نحسان حذر کن تا بنا مبارک باشد **اجارت**
گرفتن زمین و سرای چنان باید که اوتاد را پاک کنی از نحسان و از هبوط و خداوند
طالع مقارن یا ممازج کنی با صاحب هفتم و سعدی با ایشان ناظر کنی و راجع نباید
که بود که نشیبها ازو و ماه بسعدی متصل باید و بطالع ناظر باید و صاحب هفتم مقیم متابع
کن و خداوند طالع را قوی کن و صاحب سابع و صاحب دهم را نیک قوی حال کن و بطالع

ناظر تا آن اجارت مبارک آید و با ثمره باشد چنان باید که خداوند طالع با ماه
اندر تحت الشعاع باشند و مسعود باشند یا اندر تحت الارض و سعدان متصل بوند از
طالع ساقط کنی و یا از اوتاد و ماه با آفتاب ناظر نباشد و نیز بین هر دو و از طالع و از
نظر صاحب طالع ساقط کن و از نظر صاحب هفتم اگر از خصم پنهان شود از صاحب وسط
السماء و از آفتاب ساقط کن همچنین از هرکه پنهان شود از دلیل الگس ساقط کن
و اگر چنان خواهی که تا پنهان شدن تباهی و آفت باشد طالع و صاحب طالع و زمین
را منحوس کن و نحسی روشنه کن بدلیلان ساقط یا تباهی و نکبت پیش آید و اگر چنان
خواهی که پنهان شدن بسلامت باشد و نیکویی و طالع و صاحبش و زمین را مسعود
کن از نحسیها زکشته بسعدی متصل کن و از اوتاد ساقط و جهد کن تا دلیلان اندر
تحت الارض باشند یا بکوکبی متصل باشند که اندر تحت الارض باشد **اختیار**
دفین بیرون آوردن چنان باید که قمر و صاحب طالع متصل باشند بدلیل دفین
از نظر موافقت و مودت و قبول و صاحب ساعت نیز همچنین باید و مسعود
باید خاصه تا آنگاه بهتر باشد که این همه دلیلان یکدیگر ناظر باشند و متصل
و مسعود و مقبول باشند و نحسی اندر پس ایشان بود و سعدان اندر اوتاد و
باید و اگر نحس اندر اوتاد و باشند تباهی آرد و یا عایقی باز آید که نتوانند برداشتن
یا بیم جان باشد چون سعدان مستوی باشند آسان بیرون آید اختیار تخم اندر زمین کشتن و درخت
نشاندن چنان باید که ماه اندر بروج منقلب باشد و مسعود و دور باید از تحت الشعاع

زایدالنور والحساب باید و اندر برج زاید خاصه اندر جدی و سرطان و حوت
و سنبله کنی و زهره و مشتری ناظر و صاحب طالع و طالع نیز هم بدین صفت
باید تا هر تخمی که کاری زود برآید و برسد و مبارک آید و چون درخت
نشانی و خواهی تا آن باقی باشد و تا دیر سالها بپاید ارباب ماه را اندر
برجهای ثابت کن و اندر وتد و خداوند بروج خویش ناظر کن و زحل را نکو
کن و بجایگاه نیکو و بطالع ... و ماه بسعدی متصل و بطالع ناظر کن و زهره
و مشتری را اندر طالع یا اندر اوتاد و طالع کن و صاعد تا تمام برسد و پایدار
باشد و اما آن درختی که خواهی که زود برسد و سبک بر دهد چنان اختیار
کن که تخم کشتن را یاد کردم **اختیار** چاه و حوض و جوی و کاریز کندن چنان
باید که زحل مشرقی باشد و ماه اندر برج سیوم یا پنجم یا یازدهم باید
نزدیک آفتاب مسعود و صاحب طالع و طالع را یاری کنی و خداوند چهارم اینجا
مسعود کنی و شاید اندر برجهای آبی و هم دلیلان از شکل برج آبی باید یا
از برجها ممطر تا نیک آید اگر دلیل صاعد باشد اندر فلک اوج اندک بکند آب
برآید و اگر اندر حضیض باشد بسیار باید کندن سخت مغاک تا آب برآید
و ماه زاید النور باشد آب زود برآید و ناقص النور باشد آب دشوارتر برآید
و حذر کن تا نحسی مستولی یا اندر اوتاد نباشد والله اعلم **اختیار** ناودان
و آب راه ساختن اگر ناودان خانه یا باغ نهی آب راه همه وی از جانب مشرق

باشد آنگاه خانه بابرکت و باخیر باشد و نیکو باشد و بسوی شمال نیز سخت نیک باشد و جنوب
و مغرب سخت تباه و بی‌خیر باشد و با این همه چنان کن که ماه اندر برجهای آبی باشد
و طالع نیز همچنان باشد و بنظر سعدان زاید و صاعد باشد سخت مبارک و
نیکو باشد **فصل** پانزدهم اندر احکام هفت کوکب چون زهره اندر ربع
احکام زحل اندر چهارم زحل اندر چهارم الا با دلیل کند بر ویران شدن خانه
خانه قدیمی و ضایع شدن ضیاع و مستغلات و سرای و در پس افتادن اندر
دل و چون نشستن در ورلیش بنه آشتن و وحشت گرفتن از خلق و پنهانی گزیدن
و کانی مرگ افتادن اندر زوال و فرا اشت کار کشتن و کار امروزینه بفردا افکندن
و با پیران خلاف کردن و از جای مسقط الرأس برگشتن و بیم بود که بریزد دیوار اندر
ماند یا بحبس و زندان افتد و اگر اندرین برجها شهادت دارد و مقبول و مسعود باشد بخت
زیادت ضیاع و مستغلات باشد و آبادانی سرای و خانه باشد و یک دانست میراث
از پیران و آبا و اجداد و درازی عمر والله اعلم **احکام مشتری** اندر چهارم مشتری
اندر چهارم دلیل کند بر قوت کارها و نیکویی عاقبت و میراثی یافته شود یا زیادت
ضیاع و مستغلات و سرای یابد و آبادانی دهقان و مال و سعادت از جای مسقط
الرأس و بکارها آن جهانی و رنجور و مریض گردد و هر مالی که بیابد استوار داند و نیکوی
بود از پیران و جوان و اگر اندر و مسعود و مقبول بود یا اتصال ربیت باشد اندر
آن جای مسقط الرأس یا اندر جای بودن گنجی یا مالی باشد اگر شهادت بود کمتر

ازین باشد والله اعلم احکام مریخ اندر چهارم مریخ اندر چهارم دلیل کند بر آتش
وقت اندر خان و مان و گریختن از زاد و بود و بیم ویرانی مسقط الرأس بود
و بیشتر کدخدای ساخته براندازد و از فرومان شبه و فساد و طبقات مریخ
رنج چند و هول و از جراحت بیم بود که پدر یا مولود غم کشند و اگر مریخ اینجا
باشد و ماه اندر طالع و یا ماه اندر چهارم و مریخ اندر طالع کاینه دزد و افتند
و یا مهمانی آید و دزدی کند و یا بسفر رود اندر راه قطع باشد و هلاک از
دزدان یا کجا آتش افتد و یا پنهان بکشندش خاصه که مریخ و قمر از یکدیگر
منحوس باشند و اگر مقبول نبود بدتر باشد و اگر شهادت دارد و یا مقبول و مسعود
باشد هم هلاکت نبود ولیکن زیان نهانی باشد و اسراف اندر ضیاع و دهقانی
و سرای والله اعلم احکام شمس اندر چهارم شمس اندر چهارم بود دلیل کند بر خوبی
عاقبت کارها و ره نماید بر نوشتن کارها که پدر یا مولود دارد از ترسان باشد
و خوبی حال کدخدایی و اگر بغربت بود روی بشهر خویش کند و اگر شهادت
نبود و غیر مقبول باشد دلیل کند بر ناخوشی و تعصب و غم که پیش آید از پدر از
خاصه از سلطان و بزرگان و خشم گرفتن سلطان بروی و ضیاع و سرای او را
از سلطان گزند رسد و زیانی از آن بود و از آتش گزند رسد و بیچیدن که از
اندام و فساد اندر دین و شریعت تهمت گفته بروی بفسق و فجور و منافقی
احکام زهره اندر چهارم زهره اندر چهارم باشد دلیل کند بر خوبی حال

عاقبت کارها

عاقبت کارها و نیکویی و برخوردار از کار خان و مان و منفعت و برزندگی
از ضیاع و اگر مقبول نبود و شهادت ندارد و یا منحوس بود از زنان خلاف و سختی
آید و با وی خیانت کنند و از آب گزند رسد سرای و ضیاع را و اگر اندر کشتی نشیند
خطر بود و از اقربا و دوستان غم رسدش احکام عطارد اندر چهارم عطارد
اندر چهارم دلیل کند بر خوبی حال پدر و نیکویی عاقبت کارها و عمارت سرایها
و ضیاع و مستغلات و نقاشی در سرای و ساختن کتابخانها و اگر شهادت نبود
دلیل کند بر ویرانی خانه و وام و دست تنگی از جهت ضیاع و سرای و بیماری
باد و قولنج و درد معده و از منازعت سلطان و عمال غم رسد و از طبقات عطارد
غلیا جز یکی خوش شود و هم زیان باشد از دوستان احکام قمر اندر چهارم
قمر اندر چهارم باشد دلیل کند بر آنکه همه حالش از حالی بحالی بگردد و اگر نیک بود میان
شود و اگر بد بود نیک شود و دورای و دو تدبیر کند و ازین کار بدان کار
رود و از آن تدبیر بدین تدبیر از جوانان و کودکان زیان رسدش و مادر
و پدر از وی گله بود و نیز باشد که غلامی را بفروشد و اگر شهادت دارد و
مقبول باشد دلیل کند بر خوبی حال مادر و پدر و دایه نیکویی حال ضیاع و سرای
و اندر خانه کشت و ضیاع و آب آید یا جایگاه آب سازد و اگر زاید النور
باشد و صاعد بود بیش او برکت باشد و اگر ناقص النور باشد خیر و برکت کم باشد
و هر ضیاعی که بخرد زیان کند احکام راس اندر چهارم راس اندر چهارم بود دلیل بود

برانکه از جای بجای بگردد و بجای مادر و پدر نیکوی کند و ایشان نیز بروی
نیکوی کنند و دلیل کند بر عمارت سرای و ضیاع و برومندی والله اعلم
احکام ذنب اندر چهارم ذنب اندر چهارم باشد دلیل کند بر دردمندی پدر
و مادر و دشمنی بر وی ظفر یابد و بر وی دروغ بر(ز) موارث و گفتگوی در و
بسیار گویند و دلیل کند بر مرگ مادر و پدر و بی گناهی بر وی بر گویند و
اندر خان و مان گزند بدید آید و جانوران گزنده و با زهر اندر خان و مان او
و ضیاع او بسیار گردانند و خارستان و گیاه زاری منفعت شود ضیاع و
بوستان وی والله اعلم **فصل** شانزدهم اندر احکام رجعت و
احتراق و ضعف و نحس اندر چهارم خداوند چهارم اندر چهارم چون راجع شود
حذر باید کردن از بیع و شرا ضیاع و سرای و از آبادانی و عمارت
و از کشت و درود و آنچه بدین ماند چه دشوار و با رنج و تعب و نامبارک
باشد و رای و تدبیر مادر و پدر صواب نباشد احتراق صاحب رابع چون
خداوند چهارم محترق شود خاموشی و فارغی بهتر باشد از کارها و گفتارها خاصه از
شغلها پدران و مادران و از ضیاع و سرای مگر کارهای پنهانی و پوشیده
کند نیک آید و هر شغلی که بکند بر وی پوشیده شود و غم و اندوه رسد بر مادر و پدر
والله اعلم فی النحس و احتراق اندر رابع مادر و پدر رنج و تعب و اندوه
رسد بضیاع و سرای گزند رسد و منازعت و تعب افتد اندر خان و مان و از

کند

کشت و درود و عمارت سرای پرهیز باید کردن والله اعلم **الباب الخامس**
من المطالع الثانیة من المسایل خمسة عشر فصلاً **فصل** اول اگر مردی
یا زنی سوال کند که مرا فرزند باشد یا نبود اگر باشد پایدار بود یا نی بنگر
بطالع و بصاحب طالع و قمر و برج پنجم و صاحب پنجم اگر صاحب طالع اندر پنجم باشد
و یا بصاحب پنجم متصل باشد و پاکیزه باشد از نحسان و از احتراق دلیل کند
بر آنکه فرزند باشد بروزگار بر و چند و اگر اتصال صاحب پنجم را باشد با
طالع باشد و پاک باشد از احتراق و رجعت و نحوست فرزندش باشد بزودی
و همچنین اتصال قمر نیز دلیل کند و اگر میان این دو دلیل اتصال نبود و لیکن نقل
النور باشد یا جمع النور دلیل کند بر امید فرزند بطلب و جهد و بیماری و اگر
قابل التدبیر قوی باشد و پاک باشد از همه عیبها و اندر وتد باشد فرزند
باشد و اگر قابل التدبیر منحوس باشد یا راجع یا محترق یا بهبوط یا ساقط فرزند
باشد و لیکن تمام نشود اما بدانکه بجمع النور و نقل النور و رد النور امید فرزند
باشد و لیکن دیرتر باشد و اگر مشتری بجایگاه نیکو باشد از قبول و منحوس
نباشد و تحت الشعاع نبود دلیل کند بر بودن فرزند خاصه که بطالع ناظر باشد
و اگر منحوس باشد فرزند نبود و اگر قمر بنحسی متصل شود هرگز بازنگردد و فرزند
نبود و اگر قمر بنحسی متصل شود سعدی اندر خانهٔ پنجم باشد فرزند باشد و اگر
نحسی اندر وی باشد یا ناظر بود فرزند نبود و زاکستن شود قول اوایل چنین گویند

اگر پرسد مردی یا زنی که مارا فرزند باشد یا نی بنگر بطالع اگر سعدان
اندر وی باشند یا صاحب طالع اندر طالع باشند یا اندر دهم یا اندر یازدهم
یا اندر پنجم و یا مشتری اندر جایگاه نیکو باشد یا بار رباب مثلثات خویش
ناظر باشد و پاک باشد از همه عیبها دلیل کند که سایل را از فرزندان امید
باشد و اگر سایل زن باشد امید بود که آبستن باشد یا بشود و اگر
صاحب طالع اندر رابع یا اندر سابع باشد و مشتری اندر جایگاه نیکو باشد
پس دلیل کند که آبستن شود یا فرزند بود و لیکن بر تر و اگر نحسی اندر طالع
باشد یا نظر کند از تربیع و مقابله و صاحب طالع اندر جایگاه بد باشد و مشتری
ساقط باشد یا اندر بیت الموت باشد یا تحت الشعاع دلیل بر کمی فرزند کند
و آنچه باشد کم زید و اگر سعدی اندر پنجم باشد فرزند بود بزودی و اگر نحسی
اندر وی باشد و مشتری علامت خیر باشد پس فرزند باشد و لیکن مرگ
چند و اگر مشتری اندر وتد باشد و مشتری باشد فرزند باشدش بزودی و اگر
متوی باشد و صاحب طالع نیکو جایگاه باشد پس فرزند بود و بر تر بود و زکار تر
قول ابو معشر بلخی و بو معشر گوید بنگر بخانهٔ پنجم و بجایگاه صاحب او و نظر ستارگان
بدو و بخانهٔ پنجم از نیک و بد و اگر تربیع پنجم و صاحب او از نحسها و از ستارگان
زیان کار دور باشد چنانکه از زحل و مریخ و صاحب هشتم و دوازدهم و ششم پس
دلیل کند بر بسیاری فرزندان و صلاح حال ایشان و دور بودن ایشان از آفت

که از برج

که از برج پنجم و از تربیع و مقابله او افتاده باشد ابن مفضل را اینک هوش کن
تا غلط نکنی اما اگر صاحب پنجم اندر جایگاه نیک باشد و خداوند طالع اتصال کند
دلیل کند یا صاحب پنجم از تربیع و مقابله و مقارنه ایشان افتاده مولود را فرزند
بسیار باشد خاصه که اندر برج بسیار فرزند باشد و یا سعدها بوند پس اگر اتصال
صاحب طالع را بوی فرزندش کم تر باشد و نیک باشد و اگر اتصال میان ایشان
نبود و صاحب پنجم اندر جایگاه نیک باشد و اگر اتصال میان ایشان نبود و صاحب پنجم
اندر جایگاه نیک بود و از نحسها دور باشد فرزند میانه بود و پس بنگر برج دوم
از جایگاه صاحب پنجم یا بود کی بنگر و آن سعد و نحس یا اندر وی باشد اگر نظر
سعدان بود یا سعدی اندر وی باشد فرزندانش را سلامتی بود از نکبت و آفت
و اگر نحس آنجا باشد یا ناظر باشد دلیل کند بر بد حال فرزندان از پس آنکه
آمده باشند هم هلاک یا بد بختی و اگر صاحب پنجم از ستارگان نحس باشد بفرزندانش
آفت رسد و اگر صاحب پنجم اندر احتراق بود یا خداوند ششم و هشتم و دوازدهم
یا زحل و مریخ نظر دارد و با یکدیگر ناظر باشد دلیل کند بر کمی فرزند و آنچه بود
نکبت و آفت رسد و بیمارناک و غم خورد با ایشان و الله و همچنین بود صاحب پنجم
اگر اندر هبوط بود یا بر اوج یا بر جوزهر چون آتش یا مقام اول و کوکب زیان
کار ناظر باشد یا منحوس دلیل بر افتادن فرزندان از جای بکند و اگر غایب نحس باشد
یا اندر برج ثابت دلیل کند که هم هلاک باشد بدان افتادن و اگر ناظر سعد باشد

یا اندر برج هشتم باشد دلیل کند بر کمی فرزندان و اگر اندر برج منقلب باشد و جسدین
دلیل کند بر سلامتی و اگر صاحب پنجم اندر برج عقیم باشد دلیل کند بر کمی فرزندان و اگر
اندر برج فرزند بسیار باشد بر خلاف این و صاحب ششم غایب بود دلیل کند که فرزندان
بسیار بوند ولیکن کم زنند و هر که فرزندی بیاید و دلیل با آفتاب اندر بر جهاء ساقط
باشد یا زایل از طالع دلیل کند که فرزند نامبارک و نافرخنده و شوم آید بر پدر
همچنین اگر صاحب وسط السما با قمر یا زایل باشد بر مادر نامبارک و شوم باشد و اگر
اندر شرف باشد اندر حظ خویش باشد یا اندر دستوریت آفتاب که آنگاه نیک باشد
قول دیگر هر کوکبی که اندر خانهٔ فرزندان باشد اگر برج فرزندان برج کم فرزند
باشد دلیل کند بر کمی فرزندان و همچنین اگر کوکب نحس اندر خانهٔ فرزندان بود دلیل
کند بر کمی فرزندان و غمناک بودن سبب ایشان و اگر صاحب پنجم اندر خانهٔ خویش
باشد یا ناظر باشد دلیل فرزند باشد و همچنین اگر کوکب سعد باشد اندر پنجم چون
زهره و مشتری و عطارد و قمر این همه دلیل فرزند باشد و اگر ماه را اندر برج
پنجم یابی که هلاک آنجا بوده است باید گفتن که فرزند نزاده است یا بخواهد زادن
یا نطفه افتاده است و اگر خداوند برج زهره یا زهره بد و متصل باشد از درجهٔ
وسط السما اندرین میان او را فرزند اندر وقت بر نیاید باشد و هر کوکبی که دلیل فرزند
است یا خداوند طالع متصل باشد تربیع یا مقابله میان پدر و فرزند خصومت و داوری
افتد اگر انقصال بود باشد الفت و موافقت باشد و با آن نیک اگر صاحب پنجم اندر شرف

باشد

باشد فرزند بمنزلت و جاه برسد و اگر بهبوط باشد فرزند به نکبت باشد و همچنین
اگر راجع و یا محترق یا منحوس باشد و اگر صاحب پنجم از پنجم ساقط باشد و شعاع کواکب
نحس اندر و افتاده باشد فرزند از وی نیز رسد و اگر ستارگان سعد باشند بزیند
و غمی یابند و اگر زحل مستعلی باشد بر خداوند خانه پنجم یا بر زهره و بر خداوند
یازدهم و با این همه که گفتم که این سه دلیل منحوس باشند یا ساقط بود از پنجم او را
هیچ فرزند نبود که از لذت جماع نومید گشته بود و اگر ستاره سعد مستعلی باشد
بر این سه دلیل فرزند باشد و لذت جماع یابد و حریص باشد و اگر ذنب اندر
خانه فرزندان بود نیز به تر باشد والله اعلم بالحقیقة

مفصل دوم اندر دانستن

آنکه فرزند هست دیگر باشد یا نی بنگر از درجه طالع تا پنجم اندرین میان کوکبی سعد
هست یا نه اگر آن ستاره فرزند آید خاصه آن ستاره که وی خداوند پنجم بود یا
خداوند سهم الولد باشد یا مشتری اگر اندرین میان کوکب نحس باشد فرزند نبود
و اگر آن دلیل که فرزند باشد اندر برج ذو جسدین بود فرزند دو باشد
هر آن کوکبی که به درجه طالع نزدیکتر باشد آن فرزند بیشتر آید و زودتر بطبع و
گوهر آن ستاره که فرزند آمدنی است حکم کن بر نری و مادگی و سعد و نحس و از پس وی
بر ترتیب هر کوکبی که باشد و اگر خواهی که طالع آن مولود بدانی بنگر که آن کوکب که خانه
خویش ناظر است یا نی اگر ناظر بود طالع آن برج باشد همچنین چون ماه بکوکبی پیوندد
آن کوکب دلیل فرزند بود دلیل کند که فرزند بیاید و همچنین نیران کوکب جایگاه سقط

المنقطع بود که ماه بوی پیوسته است **فصل** سیوم اندر نگریستن اگر
بار تمام شود یا نی چون معلوم شد که زن با بارست بنگر بصاحب پنجم اگر راجع
نبود و نه محترق و نه اندر هبوط و نه منحوس پس نه از نظر و نه از مقارنه
دلیل کند بر آنکه آن بار تمام شود و بسلامت بزاید و اگر منحوس باشد بنظر
یا بجد یا راجع یا محترق یا اندر هبوط یا ساقط دلیل کند بر تباهی حمل و
فرزند و قمر را و خداوند ساعت اینز شرکت است اندرین دلیلان باب و از
ایشان هر حکم کن چنانکه از صاحب پنجم گفتم و اگر ازین دلیلان بسلامت باشند
و یکی خراب و تباه باشد دلیل کند بر صلاح و سلامتی حمل و فرزند و اگر دو
دلیل خراب باشد و یکی نیکو دلیل کند بر تباهی حال حمل و فرزند و اتصال
قمر با صاحب طالع بکوکب ساقط غیر مقبول دلیل کند بر [illegible] حمل و اگر این که یاد کردم
همه سعد باشد دلیل کند بر تمامی حمل و فرزندان قول نونیل بو[illegible] گوید اگر قمر متصل
نور باشد و مقارنه مریخ باشد یا متصل دلیل کند بر افتادن فرزند و تباهی زادن
نیز بمیرد و همچنین اگر مریخ بزهره ناظر باشد و زهره اندر جایگاه بد باشد
خاصه اندر عقرب دلیل کند بر افتادن فرزند و کوکب سهم السعادة یا صاحبش از تربیع
و مقابله بی نظری از سعدان دلیل کند بر تباهی فرزند اندر شکم مادر و قول الحکما
و بعضی حکما گفته اند بنگر بثانی عشر اگر نحس اندر وی باشد دلیل کند بر دشواری زادن
و اگر مریخ اندر وی باشد بی نظری از سعدان بزاید یا بجهاند و آنگاه بمیرد و اگر

بجای

بجای مریخ زحل باشد فرزند اندر شکم مادر بیرون نا آمده بمیرد و مادر نیز بمیرد
فصل چهارم اندر نگریستن اگر فرزند دو است یا یکی اگر بابی بپرسد
از آن آبستن که دو است اندر شکم یا یکی بنگر بطالع اگر برج ذو جسدین باشد
یا اندر وی کوکب سعد باشد یا خانه مجسده باشد یا دو کوکب سعدی اندر وی
باشد دلیل که فرزند اندر شکم مادر دو است و اگر چنین باشد یکی باشد و اگر
نیرین اندر برج مجسد باشند هم دو باشند و بنگر به پنجم و بصاحب پنجم اگر
اندر برج مجسده باشد و اگر چنین باشد یکی باشد والله اعلم **فصل** پنجم
اندر نگریستن اگر فرزند چند ماهه است بنگر بخانه پنجم و صاحبش و قمر و صاحب ساعت
هر کدام را که از ایشان نزدیکتر یابی بانصراف کوکبی دی دلیل است اگر انصراف
از مقارنه باشد یک ماه باشد و اگر انصراف از تسدیس باشد دو ماهه باشد یا شش
ماهه و اگر از مقابله باشد هفت ماهه باشد قول علی بن محمد الشریف گوید بنگر
دلیل که بر حمل آبستن راه و اجب کرده و بر وجود گشتن فرزند یا میان ایشان
از درجات چند بعد است هر درجی روزی باشد بنگر که دلیل طالع یا صاحب
طالع یا قمر یا صاحب بیت کدام شاهد تر باشد بر کار فرزند بنگر که از خداوندان پنجم
یا از دلیل فرزند چگونه منصرفست از مقابله و مقارنه و تربیع و تثلیث و التسدیس
چنانکه بر تر گفتم حکم کن والله اعلم **فصل** ششم در آنکه فرزند نرست یا ماده بنگر
به برج پنجم و صاحبش و صاحب ساعت و قمر هر کدام از ایشان شاهد تر دوی دلیل است اگر اندر

برجهای مذکر باشد نر باشد واگر اندر برج مؤنث باشد ماده باشد یکی بیشتر
ازین دلیلان قویتر باشد وشاهدتر حکم بروی کن قول دیگر بنگر بصاحب طالع و
بصاحب پنجم اگر هر دو اندر برج مذکر باشند نر باشد واگر اندر برج مؤنث
باشند ماده باشد واگر مختلف باشد یکی اندر مؤنث و یکی اندر مذکر بنگر بقمر
که بکدام دلیل شاهدتر است حکم از وی کن واز برج قمر و همچنین از کوکب قابل تدبیر نیز
حکم کن والله اعلم اقوال اوایل و بعضی از اوایل چنین گویند بنگر بصاحب طالع و
طالع و پنجم و صاحب بیت زیرا و حدود و از خطهای شان و از خداوندان برجهای
و صاحب ساعت کدام ازین که یاد کردم قوی تر و شاهدتر اندر فرزند وی دلیل است
اگر اندر برج مذکور بود نر باشد واگر اندر برج مؤنث باشد ماده بود
بگیر از درجه پنجم تا درجه صاحب پنجم وآن درجه طالع برافزای واز طالع
بیفکن هر کجا این سهم برسد اگر برج مذکر بود نر باشد واگر مؤنث بود ماده
باشد بنگر بصاحب پنجم و قمر و صاحب ساعت و صاحب طالع و صاحب سهم اگر بعضی
اندر برج مؤنث باشند و بعضی اندر برج مذکر فرزند خنثی باشد والله اعلم

فصل هفتم اندر دانستن آنکه بروز آید یا بشب اگر پرسد که بروز آید
یا بشب بنگر بطالع و صاحبش و قمر و کوکب عارض اندر طالع و صاحب پنجم و خانه
پنجم اگر این همه یا بعضی یا یکی قوی تر و شاهدتر اندر برجها روزی باشد دلالت
کند بروز واگر شبی باشد دلالت بشب باشد واگر بعضی اندر برج روزی باشند

و بعضی

و بعضی اندر شبی هر کدام قوی تر و شهادت بیشتر حکم از وی کن و از صاحب آن سهم
بر تو یاد کردم نیز حکم کن واگر همه دلیلان برابر باشد بقوت و شهادت این
روز و شب باشد اگر بروز غالبتر باشد بصبح و مانند وی باشد ولادت و اگر
بشب غالبتر باشد بوقت غروب شفق و مانند وی باشد و این فصل را نیک
تامل کن تا بحقیقت بر تو معلوم شود والله اعلم **فصل** هشتم اندر دانستن
آنکه بچه بچه طالع آید اگر پرسند که فرزند اندر شکم مادر بچه طالع زاید و
کدام روز و کدام ساعت طالع زمان بنه و بنگر که برج سیوم و برج نهم کدام است
این دو برج طالع زاینده است اگر زادن وی نزدیکتر است طالع وی برج سیوم باشد
واگر دیرتر باشد طالع وی برج نهم باشد واگر خواهی تا بدانی کدام روز زاید نگاه
کن برج هشتم را و برج دهم را که خداوند این دو برج چه ستارگان اند و کدام
را از خداوند هشتم و دهم شهادت باشد اندر برج نهم و سیوم بنگر آن ستاره را
روز کدام است اندر آن روز مولود و آید واگر خواهی که بدانی بکدام ساعت زاید
بنگر بخداوند طالع و چهارم که چه ستاره است و باز بنگر بر خداوند حد آفتاب
که کدام ستاره است اگر این ستاره خداوند طالع است یا خداوند چهارم بر آن ساعت
زاید واگر نه خداوند طالع و نه خداوند چهارم بنگر که بحد آفتاب کدام ستاره نزدیک
تر است بهر کدام که نزدیک تر باشد بدان حد مولود باشد یعنی بدان ساعت **فصل**
نهم اندر دانستن آنکه چند گاه را فرزند زاید اگر پرسند که چند گاه را زاید یا آنکه

فرزند هر وقتی که مریخ با شمس یعنی صاحب پنجم مقارن شود یا قمر یا صاحب ساعت هر
کدام از ایشان قوی باشد مقارنه شود آنوقت زاید و ابه و هر وقتی که سعدی
بسهم ولد اتصال کند یا قران او وقت بود یا وقتی که سهم به درجه جیب الولد
رسد آنوقت باشد یا هر وقتی که نور مشتری یا جرم مشتری به درجه جیب الولد
رسد آن وقت باشد یا هر وقتی که نور مشتری یا جرم مشتری به درجه جیب الولد رسد
هر آن وقت که سهم مشتری متصل شود به درجه طالع هر درجی روزی یا شد و
وقت زاید و هر وقتی که دلیلان یعنی اولاً طالع و ثانیاً دلو بیکدیگر درجه
به درجه برسند آن وقت باشد یا اجتماع صاحب طالع با صاحب پنجم اندر طالع
اندر پنجم باشد آنوقت باشد یا از اجتماع صاحب طالع یا صاحب پنجم اندر طالع
یا اندر پنجم باشد آن وقت باشد هر وقتی که صاحب پنجم تبدیل الاشکال کرده
و آن وقت باشد ازین چندین شهادت و دلالت که گفتیم هر کدام قوی‌تر و شهادت
غالب‌تر حکم از وی کن قول علی بن محمد الشریف که اگر طالع جنین دوازدهم است
جنین آن فرزند باشد که اندر شکم مادر باشد هنوز باشد هر وقتی که مریخ
بصاحب ثانی عشر متصل شود یا صاحب طالع دلیل کند بر آنکه آن زن بار
وقت بار بنهد و همچنین اگر دلیل جنین یعنی صاحب ثانی عشر بصاحب طالع اتصال
کند یا بمریخ اندران ساعت بزاید فصل دهم اندر نگریستن حال
با فرزندان بدوستی و دشمنی که چگونه است اگر سایلی بپرسد که میان من و میان

فرزند

فرزند حال من چگونه است از نیک و بد از دوستی و دشمنی بنگر بصاحب طالع و قمر
اگر اندر پنجم باشد و مقبول باشد و یا میان این دو دلیل اتصال باشد از
موده یا از برج منفعة القوة و یا از منفعة المطالع یا از منفعة الطریقة بیکدیگر
نظر کنند از تثلیث و تسدیس یا تربیع و مقابله طبیعی دلیل کند بر موافقت و الفت
و مودت و مصالحت میان پدر و فرزند و اگر صاحب طالع اندر پنجم باشد و یا
صاحب پنجم اندر طالع باشد غیر مقبول باشد و منحوس باشد و یا میان این دو دلیل
اتصال عداوت باشد و یا از یکدیگر ساقط باشد و یا باتصال فساد و تباهی
شود این همه دلیل کند بر عداوت و مخالفت و مکاشفت میان پدر و میان
فرزند و اگر باتصال موافق سعدی شعاع افکند سعادت و دوستی بفزاید و اگر
نحسی شعاع افکند از سعادت کم کند مختلطی اندر میان در آید فساد انگیزد
و هر کدام دلیل که مقبول باشد آن کس آن تخلیط استوار دارد و دل بشود و اگر
باتصال مخالفت و عداوت نحسی شعاع افکند تباهی زیادت شود و اگر سعدی
شعاع افکند متوسطی در میان در آید میان ایشان صلح کند و الله اعلم فصل
یازدهم اندر دانستن حال رسول برسالت که چگونه است اگر بپرسد از رسول
که بجای فرستند چگونه باشد یا رسولی از جای بیاید چگونه آید بنگر بقمر و خانه قمر و کوکب
در پنجم باشد و پنجم و صاحب پنجم این همه دلیل است بر رسول اگر ماه با صاحب پنجم
کوکبی در پنجم باشد از صاحب طالع منصرف شود و بصاحب طالع متصل شود یا اندر طالع

باشد دلیل کند بر آن که این رسول را آنجا گرو بنشانند و اگر رسول جای چهارم دارد از
جایگاه قمر یا صاحب پنجم از هفتم یا از صاحب هفتم منصرف شود و بصاحب طالع
متصل شود یا بطالع آید دلیل کند که رسول بیاید و اگر از سلطان جای چهارم دارد
از انصراف صاحب وسط السما یا از وسط السما یا از خانه ششم یا از ششم نگر اما قمر
را با صاحب پنجم یا آن کوکب که در پنجم باشد بهر کدام دلیل که قبول باشد سخن رسول
آنجا بهتر باشد و بهر کدام دلیل که قبول نبود سخن رسول آنجا نا روان باشد و اما
از چگونگی گزاردن رسالت از اتصال و انصراف نگر و از تربیع و مقابله و تسدیس و
تثلیث و سعد و نحس از جایگاه نیک و بد چون این را بتامل بنگری همه سخنها بگشاید
و دلیل رسول بهر کدام کوکب که نظر مودت دارد آنجا نیکو کند و دوستی نماید
و رعایت کند و بهر کدام کوکب که نظر عداوت دارد آنجا اتفاق مخالفت و دوری
کند و اگر نظر بسعدی دارد خیر و سعادت و نیکویی باشد و اگر نظر بنحسی باشد شر
و بلا و تباهی آرد و اگر دلیل رسول اندر هبوط یا راجع باشد یا اندر وبال یا
منحوس رسول خاین باشد و بدخوی و بی حسب و اگر اندر شرف یا اندر حظ خویش
باشد مردی معروف باشد و صفت و حلیت رسول از دلیل و از آن برج که دلیل
اندر وی است از آنجا حکم کن چنانکه اندر باب دیدها یاد کنم بشرح ان شاء الله تعالی
اگر پرسند که این رسول کار تمام کند یا نی اگر پرسند که این رسول کار تمام کند یا نی
اگر دلیل رسول اندر وتد باشد یا مقبول و مسعود باشد کار تمام کند بنیکویی و اگر نظر تثلیث و تسدیس

با مقابله

یا مقابله باشد کار تمام کند بجد و درستی و اگر نظر مودت باشد بنیکویی و آسانی و اگر
دلیل رسول ساقط باشد یا منحوس یا غیر مقبول آن کار تمام نتواند کردن نا امید باز
گردد خاصه که نظر تربیع باشد به بدنامی و تهمت و زشتی باز آید و اگر نظر مودت باشد بنحس
بهتر باشد و اگر دلیل راجع باشد از راه باز آید و اگر دلیل رسول پیش از آنکه اندر
طالع رسول عنه آید یا بدلیل رسول عنه متصل شود بکوکبی دیگر اتصال کند اگر آن
کوکب نحس باشد یا بجایگاه بد باشد یا بهبوط رود یا محترق شود دلیل رسول باز ماند
رسول را حالی یا عارضی باز خورد یا تباهی یا بیماری و اگر آن کوکب سعد باشد
و مقبول سعادتش پیش آید و اگر آن کوکب از دلیل رسول منصرف شود و بدلیل
رسول عنه اتصال کند از آن رسول رسول دیگر آید **فصل** دوازدهم اندر
احکام صاحب پنجم از دوازده خانه خداوند پنجم اندر طالع مولود دلیل باشد از
قبل فرزندان و دل شاد باشد و فرزندان نیک بخت باشند و بجای پدر خوب کردار
باشند و باندازه سعادت کوکب چون صاحب پنجم را اندر طالع مراعات باشد و طالع
برج نر باشد آن فرزندان نر روزی باشد و چون طالع برج ماده باشد از فرزندان
پر روزی باشند و چون طالع برج ماده باشد از فرزندان مادینه روزی باشد
خاصه که با خداوند طالع قبول بود نیز دلیل کند که مولود بی غم باشد و شادمانه
پاکیزه سیرت و نیکوخو بود و خردمند و پرده دار بود و دوست دار آتش بسیار باشند
با امانت و وفا بود و فرزندان و دوستان را بود و چشم روشن بود صاحب پنجم اندر

دوم مولود را فرزندی باشد که از آن فرزند روزی مند باشد و از فرزندی
چیند و برید چنانکه او را دست یار خویش بیند و پدر را ایمنی باشد
باشد خاصه که اندر رو مقبول بود با شاهد و منظر صاحب طالع بود بجای نیک
باشند و از یاری یکدیگر مال یابند و گروهی فرزندان بسلطانی رسند صاحب
پنجم اندر سیوم مولود را از فرزندان زیان رسد و معرفت خاصه که صاحب طالع
را عداوت کرد که پدر را دشمن کرده و بروی بر نامبارک بود و کدخدای
مولود سهم او اندر رود و از سعادت بار یافته این نگاه بکند کو مقبول
بود یا نحوس باشد و اگر مقبول باشد یا شهادت دارد دلیل کند بر نیکبختی
و نیکنامی ایشان و موافقت افتد میان فرزندان با پدر و برادرانشان
صاحب پنجم اندر چهارم مولود را فرزندان باشند که بسبب از ایشان قوی باشد
و بنگاه و کدخدای او با ایشان قوی باشد و بر پای باشد مر او را بایشان
آسایش و آسانی بود و از ایشان شادی بیند خاصه که صاحب طالع را بیند نیکی
بیند و اگر بد بشمناکی بیند مر او را اشانع باشند و خصومت پیش آرند و اگر
صاحب پنجم بصاحب چهارم و دوازدهم منحوس باشد یعنی فرزندان پیش از
مولود برسند و گروهی فرزندان بحبس افتند و بار بحبس زاینده و دلیل کند بر
بدبختی فرزندان از برای آنکه این خانه دشمنان فرزندانست صاحب پنجم
اندر پنجم دلیل کند بر خوبی حال فرزندان و بر سلامتی تن و بجان ایشان و مولود

را فرزندی

را فرزندی باشد مشهور و از معروفان شهر و از سخن راویان و دوستدار ایشان
بسیار کردار کننده و کم آزار و خداوند عجب و همت و دولت دارنده صاحب
پنجم اندر ششم دلیل کند بر بیماری فرزندان و بر کارهای بد و بدرفای و دزدی
و تباه کردن روزی و مال خویش و کاربندگان کند خاصه اگر صاحب پادشاهی منحوس
باشد اگر بنده کردد و حال کسب بر مولود دشوار کرده و مولود از ایشان غم خورد
که جمع کرده مالش همه در راه او پراکنده شود و علتی و نا امید اندر فرزندانش
موجود کرده صاحب پنجم اندر هفتم دلیل کند بر خوبی حال فرزندان و صروفی ایشان
و لیکن دشمن دار سایل باشند و هر خصومتی که افتد بیشتر از جهت فرزند باشد
اگر سهم نکاح اندر خانه فرزند افتد یا سهم فرزند اندر خانه نکاح بود این
دلیل که گفتم اگر منحوس باشد و خداوند طالع با وی پیوسته باشد سایل دختر
خویش را بجای زن دارد یعنی زنا کند و بتر آنگاه باشد که مریخ را در شهادت
باشد و بگید مولود را فرزندان باشند از نادر خود و با وی خصومت کنند و
ستانع او شوند و خواری و دشمنارگی بروی آرند از ایشان غم خورد خداوند
پنجم اندر هشتم مولود از فرزندی روزی باشد اندر مال او دست کند بزند کالای
او و ضایع کند و از پس مرگ او را چون تا نه و اگر کجداوند هشتم منحوس باشد
مولود را از فرزندان نرینه و جنس از وی ببرند صاحب پنجم اندر نهم بود دلیل
کند بر نیکویی حال فرزندان و دولت ایشان و باشد نیز که فرزندان بنوبت افتند خاصه که

خداوند نهم اندر پنجم افتد ورا فرزند بود اندر غربت و باشد نیز که سایل برود
و فرزندانش عالم گردند یا حج کنند یا غزاه یا سفری برابر حج توان شد و از اهل
صلاح بود و خداوند دین بود و کارهای خیر بسیار کند صاحب پنجم اندر دهم مولود را
فرزندان بسیار بوند و چشم او بایشان روشن بود و خداوندان قدر و منزلت
باشند و کارش بزرگ شود و سرور مردمان گردند و بدرگاه سلطان با نام مهتران
نزدیک بوند و از ایشان شادی بینند و بروی گردن کشی کنند و فرمان او نشنوند
ولیکن بیماری و علتهای ایشان بسیار بود خاصه که ناظر صاحب پنج و دهم باشند
دلیل کند بر ضعیفی حال فرزندان و نیز دلیل کند که اندر خانهٔ مولود پرورش
نیابد و اگر خداوند پنجم ستارهٔ نحس باشد دلیل کند که آشفتگی حال سایل از سبب
فرزندان باشد و نیز آنگاه که خداوند دهم اندر پنجم باشد یا یکدیگر متصل باشند
تربیع یا مقابله صاحب پنجم اندر یازدهم دلیل کند که مولود را فرزند آن روزی
باشند چشم او بایشان روشن باشد و دوست دار و مهربان او بوند و از
ایشان شادی بینند و متفق او باشند و اهل خیر و اهل صلاح باشند و اگر صاحب
یازدهم معقول بود بعزت افتند و از زنان شادیها بینند و اگر اندر سیلیه افتد
خداوند پنجم اندر یازدهم دلیل بر خوبی حال فرزندان و دانشان و خوبیها از قبل
فرزندان چنان چون پدر گوید فرزند من باشد و مادر گوید فرزند من باشد
و دایه نیز همچنین گوید هر کسی این فرزند را بخویشتن خواند و نیز باشد که این

فرزند

فرزند داوی خورد و حاکم گردد و یا عمران سلطان گردد خاصه خداوند وسط
السما با آفتاب یا خداوند دوم از طالع بدین ... ناظر و متصل باشد و این
فرزند بجوانی بمیرد ایشان خداوند پنجم اندر دوازدهم مولود کم فرزند بود و آنکه
بود همه عدوی وی گردند و کوتاه عمر بوند یا معلول که سبب وی غم خورد و اگر
بدین جایگاه منحوس بود دلیل کند مولود را خود فرزند نبود خاصه که خداوند دوازدهم
اندر پنجم بود و یا متصل باشد بیکدیگر از تربیع یا مقابله این دلیل کند بر زشتی فرزندان
یا دلیل کند که فرزندان مرده باشد اینست احکام صاحب پنجم اندر دوازده خانه

فصل سیزدهم اندر صورت اختیارات اختیار طلب کردن فرزند چنان
باید که ماه اندر طالع باشد اندر برج نر اندر مثلثهٔ آفتاب و چنان کنی که دهم را
و طالع را و پنجم را پاک کنی از نحسها و خداوندان ایشان را اندر برجهای نر کنی
و چنان کنی که عدد ساعتها طاق بود و جفت نکنی و اندر اول روز باید اندر برجهای زاینده
و بسیار فرزند کنی و مشتری پیوسته یا بزهره یا از یکی باز گشته و بدیگری متصل
باشد و با یکی از این دو سعد اندر طالع باشند یا اندر وسط السماء یا اندر پنجم
یا اندر یازدهم و ماه با ستارگان زاینده و صاعد ناظر کن و از نحسها و از
خداوند نحسها پاکیزه کن و چنان باید که خداوند پنجم اندر طالع باشد یا با صاحب
طالع متصل باشد از مودت و موافق و مقبول و مسعود باشد چون این چنین کنی
امید باشد که فرزند بود **اختیار** نگاه داشتن وقت اگر طالع زنان اندر وقت

مسقط النطفه برج نر باشد مولود نر آید و اگر برج ماده باشد ماده و اندر حالی
که خداوند طالع آن زمان اندر برج نر و برج نر باشد پسر آید و اگر اندر
برج و برج مونث باشد دختر آید اگر طالع برج ماده باشد و صاحبش اندر برج نر
یا اندر برج نر یا طالع نر باشد و خداوندش اندر برج ماده یا اندر برج ماده
مولود مخنث آید اگر اندر برج ذو جسدین باشد بخلاف خبر مولود جفتی آید و اگر
ماه زاید باشد اندر نور و سر ماه تمام بود و بهترین اوقات آن باشد که
از اول روز تا النصف النهار بود و از بعد اللیل تا بامداد فرزند طلب کردن
آن بهتر باشد که ماه اندر طالع باشد و بهترین آن باشد که ماه اندر برج
یازدهم طالع زمان باشد و آن برج نر باشد و خداوند برج قمر که با زحوش
ناظر بود چون چنان باشد پرورش اندر شکم مادر تمام باشد و بهترین آن باشد
که آفتاب اندر جوزا یا اندر سرطان و حذر کن که ماه اندر طریق محترقه بود و
ماه نحس است زهره دلیل جای اگر زهره خایب بود جای خایب بود و اگر ماه خایب
بود تخم تباه آید و فرزند ضعیف طبع و ضعیف اندام آید اختیار فرزند مرده از
شکم بیرون آوردن آن بهتر که ماه ناقص باشد و هابط اندر وسط السما یا بوتد
موتد زهره و مریخ بقمر ناظر بود از نظر مودت و خداوند طالع و ماه اندر برج
ماده باید و مستقیم الطلوع اختیار شیر دادن اختیار کن شیر دادن را یا از
گوشت را پاک کن از نحسها و دور کن از شعاع آفتاب خداوند طالع را برج دوم

را اندر

را اندر برجها پای کن و چنان باید که طالع برج سعد بود بیرون از خانهای زهره
زیرا که خانها زهره نشاید اختیار کودک بگهواره کردن چنان باید که ماه از
برج سعود باشد و محصور السعدین و اندر اوتاد یا مایل الاوتاد و مهر چهار
اوتاد و طالع را پاکیزه کن از نظر نحسها و مستولی سعدان و خداوند هشتم و دوازدهم
و ششم و زحل و مریخ از قمر و از خداوند طالع و از اوتاد ساقط کن چون این چنین
باشد آن جای بر کودک مبارک و تن درست باشد اختیار شیر باز کردن چنان باید
که ماه از خداوند برج خویش منصرف شده باشد و اندر اوتاد باشد و بهیچ کوکبی متصل
نشود و بجایگاه مقبول باشد و خداوند طالع نیز منصرف باشد و اندر اوتاد
باشد و بهیچ کوکبی اتصال نکند و مسعود و مقبول باید و اندر برجهای ثابت و بجایگاه
نیکو چون این چنین کنی شیر دیگر باره باز گردد حذر کن از برج منقلب و برج
ذو جسدین تا قمر و زحل اتصال نباشد اختیار کودک بعلم دادن چنان باید که خداوند
طالع اندر وسط السما کنی و ناظر سعدان و ماه مقارن سعدان یا متصل کنی زاید
النور و السیر و عطارد را قوی کن مشرقی یا اندر طالع و صاعد و خداوند
برج عطارد و بوی ناظر کنی و طالع یا برج ماه خانهای عطارد کنی و حذر کن که ماه
اندر ششم یا دوازدهم یا اندر هشتم نکنی طالع و ماه اندر برجی کنی که صورت
آدمی است تا نیک آید و ادب و حلم صفت برجهای بسیار فرزند اما برجهای بسیار فرزند
سرطان است و عقرب و حوت و همه آفرین حمدی صعب جهای توام و برجهای که دلیل

کنند و فرزند نیک شکم بر جهای ذو جسدین است و به آوتن حدی صنف برجها
کم فرزند و برجها اندک فرزند حمل و ثور و میزان و قوس و دلو صنف برجها عقیم
و برجهای عقیم جوزا است و اسد و سنبله و اول ثور صنف برجهای که بر صورت مردم آید
برجهای که دلیل کند بر صورت آدمی جوزا است و سنبله و میزان و نیمه اول قوس
و دلو اختیار نو پوشیدن جامه باید که ماه اندر برج منقلب کنی و کدخداوند برج
خویش ناظر بود و از کوکبی منصرف شود که خداوند طالع بدان کوکب متصل شود
و بکوکبی متصل شود که خداوند طالع از آن کوکب منصرف شود و از زوایل و سواقط
بپرهیز و نده کن و بنظر سعد از نو حذر کن از برج اسد که ماه اندر اسد جامه نو
پوشیدن سخت بد باشد و اگر برج ذو جسدین باشد باکی نبود و حذر کن که ماه
تحت الشعاع و سیر جلی بود اختیار چوکان زدن چنان باشد که ماه اندر برج
منقلب کنی و متصل بسعدها و از زحل و مریخ ساقط کنی و خداوند طالع را اندر
برج دهم و یازدهم کنی متصل بسعدی و از نحسی منصرف یا قمر را و صاحب طالع را
محصور السعدین کن تا نیک آید اختیار نرد باختن هر که که نرد خواهی باختن طالع را
اندر برج زایه کنی و خداوند شش عطارد و ناظر با بر زحل مسعود کن و ماه را از اهل
النور و العدد کن و عطارد پیوسته و خداوند هفتم کدخداوند طالع پیوسته کن و خداوند
هفتم کدخداوند طالع پیوسته کن خداوند طالع را مسعود کن و خداوند هفتم را
منحوس کن و ماه را کدخداوند خویش متصل کن ماه دلیل کمتر است و مشتری

جامه بریدن

واقعات

و آفتاب دلیل مهتر طالع و صاحبش مراتب اکننده را باشد [illegible] آفتاب بس مر یار را
هر کدام از این دلیلان بد حال بود و بد جایگاه و منحوس و غر [illegible] بس بدان دلیل
منسوب مانده و هر کدام دلیل که مقبول و نیکو حال و مسعود بود صاحب آن دلیل ببرد
اختیار شطرنج باختن بدانکه شطرنج زحل راست و نرد عطارد را هر که را
شطرنج خواهی باختن زحل را مسعود کن و طالع مکرر شده کن و بصاحب طالع و
آفتاب را یا مشتری را بر زحل ناظر کن و ماه را مسعود کن صاحب هفتم دلیل یار است
و صاحب طالع دلیل ابتدا کننده و ماه کهتر است و آفتاب دلیل بهتر هر کدام از این
دلیلان مسعود و مقبول باشد و نیکو جایگاه آنکس برد و هر کدام دلیل که منحوس
و بد جایگاه و نامقبول بود آنکس ماند و اما بدانکه بهر بازیها عطارد را مسعود
و نیکو حال کن که وی دلیل بازیهاست و الله اعلم وفصل چهاردهم اندر احکام
هفت کواکب که چون زبر احکام زحل اندر پنجم زحل اندر بیت الولد باشد دلیل کند بر
غم و اندوه از جهت فرزند و رنج برده از بهر هوای دل بتم بزرگ افتد و کار بی
رونق شود و هر کاری که بکنند شادی نبینند و امیدها باطل شود و آن لهو و طرب
و لباس و زینت نا خوب بهایش آید و اگر مقبول بود از پیران و دهقانان
دلگشا در زمان شادی و نیکویی بینند احکام مشتری اندر پنجم دلیل کند بر نیکویی
حال و شادی از فرزندان و یا فرزندی آید که خوب روی و نیکبخت و پرهیزکار
و خداوند علم و ادب و بهوای خویش و مرادها برسد و از غنی غنا و علما و کار

صنعت یابد و با مهتری و بزرگواری یابد و اگر کسی با وی صحبت کند از نیک مردان
خداوند جاه و حرمت و بسلامتی حال فرزندان و آن عطاها پراکنده و امید فرزند
تیزتر باشد و اگر شهادت مقبول ندارد این که گفتم میانه بود احکام مریخ
اندر پنجم مریخ اندر پنجم دلیل کند بر آنکه اگر فرزندی بود وی فرمان ورا کشی
کند و مخالف پدر جویش کرده و بیمار کرده و از حرارت و باد و سستی بازار افتد
و جدایی و ناخوشی چشند از کسانی که با ایشان نیکویی کرده باشند و حال بزرگیش
میانه بود و آرزو کردن حرام و بریده شدن فرزند اندر زنهار آن و کوشیدن
اندر شجاعت و لعب و ریاضت و صنعت از اهل صلاح و اگر غیر مقبول باشد پس در زنان
و بلا باشد احکام شمس اندر پنجم شمس اندر پنجم دلیل کند بر آنکه سلطان وی را بنوازد
و حاجتهاش از ملوک و مهتران بر آید و فرزندش کردن کش آید و به جوانی و اگر بهوای
دل مشغول شود اگر شمس او را چشم حقارت نکرد و کردار او ضایع کند و کار فرزندانش
نیکو شود و اگر شهادت نبود غم پیش آید از سلطان و بیماری که فرزندان احکام
زهره اندر پنجم زهره اندر پنجم باشد دلیل کند بر آن که شادی چند از فرزندان و اگر
بهوای دل مشغول شود برسد و زنان بوی مایل کردند بعشق و دوستی و زیادتی
شود اندر کدخدای و بخشش و لطافت و لباس و زینت حریص شود و شادی و نیکوییها
پیش آید و اگر فرزندی غایب بود بیاید و یا فرزندی ماده نیز روزی بودش و از مهر بلای
عطاها و هدیها رسد و اگر غیر مقبول بود از آنچه گفتم فروتر باشد احکام عطارد اندر

پنجم

پنجم عطارد اندر پنجم دلیل کند بر آن که از فرزندان شادی بیند با آنچه باشند همه با
دانش و علم و ادب باشند و از دبیران مساعدت بیند و بجای دیگر نیکویی کنند منت
و از خداوندان صناع شادی بیند و هر چه فروشد سود کند از جای نامه یا خبر
بوی رسد و از خداوندان کتب و ادب منفعتها یابد و اگر مقبول نبود از این که
گفتم کمتر باشد احکام قمر اندر پنجم قمر اندر پنجم باشد دلیل کند بر آنکه این کس را
از فرزندی امید باشد و حال فرزندانش نیکو شود و اگر فرزندش غایب بود بیاید
و یا چیزی شود و بهوای دل برسد و از دوست اجابت یابد و از نادره بهره یابد (?) مهربانی
بیند و اگر چیزی فروشد بنه درم دیر یابد و هشیاری چنانکه باشد و اگر غیبها
شنود با تر باشد احکام راس اندر پنجم راس اندر پنجم باشد دلیل کند بر زیادت نیکوییها و دولت
و بر آمدن حاجتها و عزیز کرده و قدرش بیفزاید در میان مردمان و دوستان
یابد و حضورت افتدنش و مهتر کرده و میراثی یابد احکام ذنب اندر پنجم ذنب
اندر پنجم باشد دلیل کند بر آنکه مضرت و اندوه و غم رسد بفرزندان و جدایی و مودت
افتد میان دوستان ولیکن از قبل بندگان شادی بیند و کسی میان وی و میان
دوستانش گفتگوی کند و زوری یا دروغی گویند و آن بروی نبود و با مردمان
دون سخن و تهمت بود والله اعلم فصل پانزدهم اندر نگریستن رجعت و احتراق
رجعت صاحب پنجم صاحب پنجم چون راجع شود حذر باید کردن از اضاعت رسالت
و از عطا حاجت و از لهو و لعب و از [illegible] و پرهیز باید کردن از مجلس شادی و لهو و طرب با دوستان

و فرزندان کرد جنت و عصیان و تباهی و پشیمانی آرد احتراق خداوند پنجم چون
خداوند پنجم محترق شود دلیل کند که حذر باید کردن از مجلسها شراب و مهمانیها
رفتن و از جمیع انجمن مردمان و از طلب حاجات و از خرید و فروخت و از
رسالت و ملامت و از فرزندان و دوستان و از صحبت دوستان و سلطان
و مهتران اندیشه و مشغولی باشد و طمع و امید همه ضایع شود فساد نحس و احتراق
خداوند پنجم از مجلسها شراب و مهمانیها و انجمنها حذر باید کردن و پیغام نشاید
و میانجی نباید کردن و بد دوستان و رنج بزرگان غم و اندوه رسید و اودو[...]ستند
و معامله و بازرگانیها نباید کردن که تباه باشد والله اعلم و احکم **البرج السادس**

من الطالع و ما فیه من المسایل سبعة و عشرون فصلا **فصل** اول اندر دانستن
دلایل بیماران و اسباب آن چون پرسند از بیمار طالع و صاحب طالع و قمر دلیلست بر
بیمار و ششم و صاحبش و آن کوکب که فرا روی منصرفست دلیل است بر بیماری و هشتم
و صاحبش دلیل مرگ است و چهارم و صاحبش و اثنی عشر و قمر و صاحب خانه قمر
و مقابل نیر بر صاحب طالع این همه دلیل عاقبت بیماری است برج نهم و صاحبش و سهم السعادة
الیلبست بر طبیب و علم وی و آنچه از نفقات بیمار رسد و دارو و صدقه و دست
رنج بخشد از دهم است و از صاحب دهم و سهم السعادة و علاج کننده را از وسط
السما و صاحبش نگرند و از آن کوکب که عطارد و از روی منصرفست و اندر آنچه علاج
کند از وی بیمی دارد و آن و معالجات از آن کوکب نگرند که صاحب طالع بوی متصل

است معروف سبب مرگ بیمار از هشتم و از صاحبش نگرند **فصل** دوم اندر معرفة
حال بیماری بر نیکی و بدی و روینوس و بطلمیوس گویند طالع و صاحبش دلیل است
بر طبیب و وسط السما دلیلست بر بیمار و هفتم دلیلست بر بیماری و چهارم دلیلست بر دارو
و عاقبت کار بیمار اگر با ابتدا بیماری یا بوقت سوال نحس اندر طالع باشد دلیل
کند بر دوست طبیب زیان کار باشد و آنچه علاج کند بیماری زیادت شود و منفعت نکند
بود و اگر سعد اندر طالع باشد طبیب مبارک است و آنچه بکند برفق
کند و امید منفعت و بهتری باشد و اگر نحس اندر وسط السما باشد دلیل کند که
تباهی حال بیمار و سختی بیماری و این بیمار خویشتن دار نبود نباشد همه آن کند که
که بیماری زیادت شود و اگر سعد باشد دلیل کند بر آن که آن بیمار چیزی آرزو
کند که سبب راحت باشد و بیمار پس سبک باشد و این بیماری وی را زیان نکند و بود
بی معالجت راحت یابد و اگر نحس اندر هفتم باشد از آن بیماری بیماری دیگر تولد
کند و دلیل کند بر زیادتی بیمار و تباهی حال و اگر سعد باشد دلیل کند بر آن که بیماری
بی معالجت برود و سبک باشد یا چیزی یا پرهیزی که بیماری زایل شود و اگر نحس
اندر وتد چهارم باشد هیچ دارو منفعت نکند و هر چه دارو تیمار باشد همه
زیان کند و هیچ غذا وی را ایجت دارو نشاید دادن و اگر سعد باشد هر چه
بدهی از دارو و غذا همه سود کند و منفعت و همچنانکه ازین باب یاد کردم از
باب اول همچنان می‌تیس کن و از خداوندان بر جها از سعد و نحس و از اتصال

را انصراف قیاس کن هر کوکبی سعدی بینی دلیل خیر و اقبال باشد و هر کوکبی نحسی بینی دلیل
تباهی است و صاحب هر کدام برج که سعد بود یا نحس از آن جای همچنین حکم کن والله اعلم

فصل سیوم اندر معرفت آنکه علت بر تن است یا بر جان یا بر هر دو اما
هر آنکه طالع و قمر دلیل تن است و صاحب طالع و سهم و صاحب بیت قمر دلیل روح است و
باید دانست که اگر طالع یا قمر منحوس باشد یا نحسی بدو ناظر بود علت بر تن است و
اگر صاحب طالع یا سهم یا صاحب برج قمر منحوس باشند علت بر جان باشد و اگر هر دو منحوس
باشند یا ناظر نحس علت بر جان و تن باشد و اگر سعدان نظر افکنند بیمار
بهتر شود و اگر از سعدان خالی باشد و منحوس باشند بیمار بمیرد

فصل چهارم اندر معرفت آنکه علت بر ظاهر است یا بر باطن اگر صاحب سادس اندر طالع باشد یا
اندر وسط السماء علت بر ظاهر اندام باشد و مکشوف باشد و اگر صاحب سادس اندر
رابع باشد یا اندر سابع است علت اندر باطن اندام باشد و مستور بود و چگونگی علت
را از گرمی و سردی و تری و خشکی از صاحب سادس توان دانستن و از برج سادس
و از مزاج کوکبی که اندروی باشد و یا بوی متصل و از آن برج که صاحب سادس
اندروی است اگر از کوکب مغربی منصرف باشد دلیل کند بر درازی علت و کهنگی
و اگر آن کوکب مشرقی منصرف باشد دلیل کند بر نوی علت و زودی که گذشتن وقت
روزگار پس از درجات انصراف باشد بمرد هر درجه سالی یا ماهی یا روزی یا ساعتی
باندازه برج منقلب و مجسد و ثابت و با وتد و مایل و زایل اما بدانکه اگر انصراف قمر

بر بیماری و ولادت قوی‌تر و صواب باشد از اتصال اگر دلیل بیماری عطارد باشد دلیل
کند بر گرانی زبان اندر بیماری و اگر زحل باشد دلیل کند بر لقوه و فالج و تشنج
و رعشه و جذام بر اندازه طبع برج و گوهری و اگر شمس باشد دلیل کند بر تب گرم
و اگر دلیل بیماری بر آن باشد دلیل کند بقی و با ذنب دلیل اسهال کند و اگر دلیل
بیماری مریخ باشد دلیل کند بر بیماری تیز و گرم اگر صاعد باشد دلیل کند بر خشکی
و گرمی و اگر هابط باشد دلیل کند بر گرمی و تری و اگر دلیل کننده زهره باشد دلیل بر تری
و رطوبت باشد و اگر مشتری باشد دلیل کند بر بیماری جگر و دل و اگر دلیل اندر تحت
الشعاع باشد بیمار بیهوش باشد و دیوانه و اگر دلیل بیماری مزاج اندر برجهای
آبی دارد و با ستارگان تر دلیل اسهال کند و ماننده وی و اگر مریخ را
شهادت باشد خون شکم و اگر زحل را شهادت باشد زحیر باشد و اگر نیمه برین فلک
باشد قی باشد و نیمه فرود و زیرین بود دلیل اسهال بود و اگر دلیل بیماری مزاج
اندر برج خاکی باشد و کواکب خشک را مالیخولیا باشد و اگر اندر نیمه العلیا فلک درد
سر زیاد باشد و ماننده وی از بیماریهای سرد و خشک خاصه که زحل شاهد باشد و اگر
دلیل بیماری بر مزاج برجهای بادی باشد یا ناظر کواکب بادی را بیماری از باد قولنج و باد
و صرع باشد خاصه که عطارد با مریخ یا مشتری شاهد باشد و اگر دلیل بیماری اندر برجهای گرم
و خشک باشد بر مزاج کواکب آتشی بیماری از صفرا و یرقان و از تب غب و حصبه باشند
و ی از بیماریهای گرم

فصل پنجم در معرفت آن که علت بکدام اندام است بنگر

مالیخولیا

بر دلیل بیماری اندر کدام برج است بیماری اندر آن اندام است چنانکه سر حمل است
و گردن ثور را و حمل را کتفها و دستها را همچنین تا آخر برجها و اگر دلیل بیماری
با اول برج باشد علت با اول آن اندام بود و اگر بمیانه برج بود علت بمیانه اندام
بود و اگر باخر برج بود علت باخر آن اندام باشد دانستن دلیل بیماری و جایگاه
علت او اما آنکه دلیل بیماری صاحب ششم است و آن کوکب که قمر از وی منصرف است
و آن کوکبی که منحوس باشد اندر اوتاد طالع یا از کوکبی که خداوند طالع را منحوس
کند یا آن کوکب نحس که اندر طالع باشد یا آن کوکبی که شعاع دست بیشتر دارد و اندر ششم
و منحوس باشد هر کدام از ایشان قوی تر باشد و شاهد تر و بطالع یا بصاحب طالع
یا بقمر ناظر تر وی نیکوتر دلیل بیماری است والله اعلم دانستن جایگاه بیماری و علت او اما
آنکه فوق الارض دلیل نیمه زبرین تن است تحت الارض دلیل نیمه فرودین تن است
طالع دلیل بر سوی تن است وتد موقع دلیل زیر و متعقد است وسط السماء
ظاهر اندام است وتد چهارم باطن اندام است نیمه فوق الارض راست اندام است
تحت الارض چپ اندام است چون این معلوم شد هر کجا دلیل بیماری آنجا باشد
علت بدان جایگاه باشد قول زرادشت و رو [illegible] گوید بنگر هر کجا
صاحب ششم باشد علت بدان اندام باشد طالع سر است دوم گردن سیوم کتف
و دستها چهارم سینه پنجم معده و همچنین تا هر دوازده خانه و با این همه نیز
بنگر اگر قمر کجا است اگر منحوس باشد اندر آن برج و صاحب برج قمر منحوس باشد

علت بدان

علت بدان اندام باشد همچنانکه حمل سر است و ثور گردن تا آخر برجها و اسم السهم
الراجع بگیر از صاحب ساعت تا شمس آنچه جمع شود از حمل بیفکن هر کجا برسد علت
بآن اندام باشد حمل سر را و ثور گردن را همچنین تا دوازده برج سهم دیگر
درجات طالع را اندر مطالع برج ضرب کن درجه طالع برافزای و از طالع
بیفکن هر کجا برسد علت بدان اندام باشد چنانکه طالع دلیل سر است و دوم
دلیل بر گردن همچنین با دوازده خانه قول علی بن محمد الشریف و مصنف این کتاب
گوید اگر با تبدا علت تا بوقت سوال قمر اندر هبوط باشد دلیل کند بر ضعیفی
معده و همچنین هر کوکبی که اندر هبوط باشد اندر ابتدا علت تا بوقت سوال
دلیل کند بر ضعیفی معده هم دلیل کند بر ضعف و ضعیفی آن اندام که آن کوکب دلیل
کند اگر آن کوکب با اندر باب بیماری تنها و تنها باشد چنان چون سپرز و گوش راست
و پوست تن زحل راست گوش چپ جگر و گوشت مشتری راست سوراخ بینی
و زهره و رگ مریخ راست چشم راست و دل و خون و پرده دل و پوست اندرونی
شمس راست و دل و خون و پرده دل و پوست اندرونی شمس راست سوراخ
بینی چپ و گرده و شانه و پی زهره راست و زبان و معده و استخوان و روده‌ها
بسطبر عطارد راست چشم چپ و مغز و شش و مغز استخوان قمر راست و روده‌ها
باریک را جایهای کنده ذنب راست مجریها را براس راست و اگر علت معده را از
سردی باشد چون مریخ با شعاع وی نظر برسد دلیل کند بر صلاح معده و اگر علت معده

حکم بنسخه

از گرمی باشد چون شعاع زهره یا جبه او قمر برسد یا کوکب سعد و دلیل کند بر صلاح
سعد و همچنین مر دلیل بیماری را و برج بیماری را صفت کن چنانکه از قمر گفتم
و اگر دلیل اندر آخر برج باشد اندر تحت الارض بسیار باشد که دلالت کند بر
درد پای و کف و قدم پای تا فروترین اندامها اگر صاحب طالع یا قمر یا ذنب باشد
دلیل کند بر ضعیفی و رنج اندر تن بوقت بیماری **معضل** ششم در رستن
بیمار که بهتر شود یا نی بنگر بصاحب طالع و قمر هر کدام که اندر وتد بود یا بطالع ناظر
وی و لیلت اگر دلیل از نحسان پاکیزه باشد و بصاحب هشتم ناظر بود و اندر
تحت شعاع بنود دلیل کند بر بهتر شدن از آن بیماری و اگر بسعدان متصل بود
یا شود دلیل کند که بهتر شود و اگر بسعدان راجع بود بیماری دراز گردد و لیکن
بهتر شود و اگر قمر اندر تحت الارض شود یعنی از دوم تا ششم و متصل باشد بکوکبی
اندر وسط السماء دلیل کند که بهتر شود مگر آن کوکب اندر احتراق باشد آنگاه دلیل
هلاک کند و اگر قمر فوق الارض باشد و بکوکبی متصل شود که اندر تحت الارض باشد
و منحوس باشد دلیل کند بر مرگ و اگر قمر بصاحب طالع متصل باشد زاید النور
والعدد بود دلیل بهتر شدن باشد و سلامتی و صلاح تن و اگر صاحب طالع اندر
تحت الارض باشد و قمر بکوکبی متصل شود که اندر هفتم بود که ساقط خواهد شدن
دلیل هلاک باشد و اگر صاحب طالع بخداوند هشتم متصل شود و قمر خالی بود
بمیرد و اگر قمر با کوکبی بود صاحب طالع بصاحب ثامن ده ابن سخن بیم ناک

وتباه

وتباه باشد و اگر مقبول بود بیماری دراز گردد آخر بهتر شود و اگر صاحب طالع بصاحب
ثامن متصل شود از نظر مودت و صاحب طالع اندر وتد باشد هر وقتی که صاحب ثامن
بدرجه طالع بود دلیل مرگ شتاب و اگر کوکبی نور صاحب طالع بصاحب ثامن رد کند
و صاحب طالع ساقط بود و صاحب ثامن اندر وتد بمیرد و اگر صاحب ثامن اندر طالع
باشد و صاحب طالع یا قمر منحوس باشد بمیرد و صاحب طالع اندر هشتم و بخشی ناظر
بود و قمر منحوس بود دلیل مرگ است و اگر قمر مقبول نباشد و صاحب طالع بصاحب ثامن
متصل باشد دلیل مرگ است فالبته پس منحوس بکش دلیل بکرر ساری بیماری باشد
پس از آنکه بهتر شده باشد صاحب ثامن اندر اوتاد و بدست اگر صاحب طالع اندر فوق
الارض بود و بصاحب ثامن متصل شود اندر چهارم یا از خانه هشتم دلیل مرگ
است و اگر صاحب ثامن بصاحب طالع ناظر باشد و کوکبی میان ایشان نور رد کند
و صاحب طالع ساقط بود و صاحب ثامن اندر وتد دلیل مرگ باشد و اگر صاحب
طالع اندر احتراق رونده باشد و میان وی و میان شمس کمتر از دوازده درجه
بعد بود هلاک شود و همچنین اگر محترق باشد و غیر مقبول بود و اگر کوکبی نیامد که
تدبیر بند بشمس یعنی علوی را از احتراق پاک شده و قمر پاکیزه باشد دلیل راحت باشد اگر
خانه بیماری برج منقلب باشد بیماری گاه سبک باشد گاه گران و اگر برج دو جسدین باشد
از آن بیماری به بیماری دیگر افتد و اگر برج ثابت باشد بیماری ثابت باشد بر یک حال
و اگر قمر آن کوکبی شرقی متصل ف باشد بیماری نو شود و اگر از کوکب منصرف باشد

بیماری دیر بود باشد و اگر بکوکب مشرقی متصل شود دلیل کند بر زودی بهتر شدن
و اگر بکوکب مغربی متصل باشد دلیل کند بر درازی بیماری و اندر باب بیماری بهتر
آن باشد که صاحب طالع بسعدان ناظر باشد و بجایگاه نیکو باشد و تباه تر آن باشد
که نحسان ناظر باشند و اندر وتد باشد و دلیل زودی هلاک باشد و تباه تر آن بود
که نظر نحسان از تربیع و مقابله باشد اگر صاحب طالع اندر سادس باشد و یا صاحب
سادس اندر طالع باشد بیماری دراز کشد تا آنگاه که کوکب از آن برج بیرون آید و
همچنین اگر صاحب طالع بصاحب سادس متصل باشد یا صاحب طالع بصاحب سادس
متصل باشد اگر صاحب طالع اندر دوم باشد یا اندر ششم یا اندر هشتم بنگر بقمر
آنچه دلیل کند قمر از صلاح و فساد آن باشد و اگر قمر خالی السیر باشد بنگر ببرج
دوم اگر دلیل مرگ باشد یا چیز کند و باشد که بهتر شود باز برگردد و هلاک شود اما
بدانکه خداوند طالع اندر پنجم و یازدهم اندر بیماری قوی تر است به بیماری از سوم
و نهم زیرا که این دو برج دلیل کند بر ثبات بیماری بجهت آنکه اندرین دو خانه
باشد قوی تر باشد از خانهٔ نهم و سوم اما بدانکه صاحب دوم و صاحب طالع را
همان بخش کند که صاحب هشتم کند اگر نحس باشد خداوند هشتم اگر بتر بود خداوند
دوم و بد باشد از آنکه همه مال نفقه شود اندر بیماری و همچنین اتصال قمر با صاحب
دوم بیکدیگر اگر شمس اندر هشتم باشد و مشتری اندر وتد باشد و قمر نور شمس بمشتری
رد کند دلیل هلاک باشد و همچنین اگر شمس اندر هشتم باشد و مشتری اندر وتد یا اندر

مربع

مربع شمس دلیل هلاک بود اگر صاحب بیت قمر سعد بود و با قمر ناظر بود و قمر بجایگاه
نیکو بود از طالع و صاحب طالع نیز سعد بود و بطالع ناظر باشد دلیل کند بر زودی
بهتر شدن و تن درستی و موافقت داروها و بیمار را اندر اهل بیت خویش
منزلت و جاه باشد و بهتر آن باشد که صاحب طالع بصاحب بیت خویش ناظر باشد بهتر
آن باشد که بصاحب طالع سعدان ناظر باشند از جایگاه قوی و از نحسان پاک
باشد اما هر این اندر تحت الارض علامت بد است و اگر نحسان فاسد کننده با آن
همه کی تحت الارض باشد دلالت هلاک را باشد اگر نحس اندر طالع باشد و صاحب طالع
با حتراق رونده باشد و قمر منحوس باشد یا ساقط دلیل هلاک است و اگر دلیل قمر
باشد بر بیماری و با حتراق رونده باشد و نحسان ناظر باشد بصاحب طالع
دلیل تباهی و مرگ باشد قول حکما و بعضی از حکما گویند اگر صاحب سادس و صاحب
طالع و برج سادس و قمر اندر برجها منقلب باشند از اوتاد ساقط باشد و از
نحسان پاک باشند دلیل بهتری و نیکویی باشد را اگر چنین باشد دلیل مرگ باشد بقول
بطلمیوس و او گوید اگر قمر و صاحب طالع با از اوتاد ساقط باشند تباهی عاقبت
کارها باشد بنگر با وتاد اگر اندر وی نحسان قوی باشند و قمر ساقط بود و صاحب
دلیل هلاکی بود و اگر سعدان قوی باشند اندر اوتاد و قمر و صاحب ساقط نبود دلیل
سلامتی باشد و اگر قمر و طالع از آن برج باشند که بیماری اندر آن اندام باشد که نحس
اندر آن برج باشد اندر اوتاد آن برج دلیل سختی و هلاک را باشد مگر که سعدی قوی بود نظر

کند و دلیل عاقبت باشد و وقت آنگاه باشد که قمر بدان سو رسد که اندر برج
آن اندام بیمارست حکیم جالینوس چون بنزد بیماری اندر آمدی چون روز بودی
و قمر بکوکب روزی ناظر بودی که وی مشرقی است حکم تندرستی و بهتری کردی و اگر
شب بودی و قمر بکوکب شبی ناظر بودی که وی مشرقی است حکم بهتری کردی و علاج
کردی و اگر بروز قمر بکوکب لیلی بودی یا بشب قمر بکوکب روزی بودی که وی مغربی
است آن بیمار را علاج نکردی و از وی بگریختی که بهتر نشدی قول دوروتیوس
و دوروتیوس گوید اگر صاحب طالع اندر هبوط بود یا منحوس یا محترق بیمار
هلاک شود و اگر این چنان جمع شوند بمیرد و اگر یکی نحس باشد و قمر نیز منحوس
باشد هم بمیرد والله اعلم **دانستن** اندر معرفت حال بیماری که طالع مولود وی معلوم
باشد بنگر اندر کار بیماری که طالع مولود وی دانسته باشی و آغاز بیماری و اگر
قمر باشد از بیماری بدان جای باشد که در اصل زحل آنجا بوده باشد یا زحل با وی یا ناظر
بود دلیل سختی بیماری بود و دشواری و اگر قمر بجایگاه باشد که مریخ در اصل آنجا
بوده باشد یا با وی باشد یا ناظر بود آن روز دلیل سختی حرارت بود و هم
اگر قمر بجایگاه نحسی باشد که در اصل آنجا بوده باشد و امروز نحسی با وی باشد یا ناظر
بود بیم هلاک باشد و اگر قمر بجایگاهی باشد که در اصل آنجا نحسی بوده باشد و امروز
آنجا با وی سعدی است یا ناظر سعدی دلیل عافیتی و سلامتی باشد و اگر قمر با بتدای علت
اندر ششم طالع اصلی بوده باشد یا چهارم یا هشتم و اندر اصل یکی اندرین جایگاه بوده

باشد

باشد یا چهارم یا هشتم و اندر اصل یکی اندرین جایگاه بوده باشد دلیل سختی بیماری
باشد و اگر نحسی مقارن یا ناظر قمر باشد اندر ابتدای علت دلیل هلاکی باشد و اگر چنان
سعدی ناظر بود دلیل عافیتی بود و اگر قمر منتقل شود بدان برجی که در اصل بوده باشد
و با وی باشد کوکبی زیان کار و آن صاحب مثلثه چهارم است یا بوی ناظر باشد
و اندر اصل ولادت این کوکب نیز با قمر بوده باشد دلیل سختی و بیم در شش
باشد و نیز بنگر بیمار را که مادرش اندر شکم چند ماه است نه ماه بود یا هفت ماه
از روز ولادت تا روز بیماری روزها همه جمع کن مولود نه ماهه را هر سالی را
پنج روز کم و زیادتی روزها که فزود سال باشد با وی یار کن آنچه جمع شود مولود
هفت ماهه را هر سالی را روزی و زیادتی روزها که فزود از سال باشد با وی
یار کن آنچه جمع شود مولود هفت ماهه را هفت هفت بفکن و مولود نه ماهه را
نه نه بفکن اگر چیزی ماند از حساب آن بیمار راحت یابد و برهد از بیماری و اگر هیچ
چیز نماند آن بیمار بمیرد و هلاک شود و دیگر بنگر چند است یا بین پس قمر از
برجها بفکن عدد روزها از وقت ولادت تا روز بیماری از عدد و ما بین برجها
و اگر هیچ چیز نماند بیم مرگ باشد و اگر چیزی ماند بجهد از آن بیماری خلاص یابد
سمت قمر از برج پنج آمد و از وقت ولادت تا روز بیماری هزار روز
باشد بعدد برجها روزها بفکن یعنی پنج کالا نخواهان اگر چیزی بماند بهتر
شود و اگر نماند عمر سپری شده باشد والله اعلم قول علی بن محمد الشریف مصنف این

کتب که به بنگر تا اگر منصرف شود اندر ابتدا بیماری از کوکبی و سعدی بمجاران
کوکب رسد یا شعاع افکند هم اندران وقت علت کمتر شود بیمار بهتر شود واگر
بدان سعد نحسی شعاع افکند یا آنجا رسد بیماری باز گردد دیگر باره و از خالی بیکی و
واگر بجایگاه آن کوکب که قمر اندروی منصرف شدست نحسی رسد یا شعاع افکند علت بر
بیمار زیادت شود واگر منصرف قمر بسعدی اتصال کند چون درجه بدرجه رسد
بانقضای علت پاک شود بیمار بهتر شود واگر بنحسی اتصال کند علت زیادت شود اگر نیرین
بصاحب طالع یا بصاحب سادس اتصال کند بدان وقت که درجه بدرجه رسد
اندران وقت امید راحت و بهتر شدن بود اگر دلیل بیماری اندر سادس باشد
دلیل کند برگشتن بیماری از علت بعلت اما به آنکه خانهٔ دوازدهم دلیل دارد
و بهتر شدن بیمار اگر صاحب طالع یا صاحب سادس یا قمر بکوکبی اتصال کنند که آن
کوکب بخانهٔ دوازدهم باشد اگر سعدی باشد از آن بیماری راحت یابد واگر دارو خورد
منفعت کند واگر آن کوکب نحس باشد و اندر دوازدهم مراغم باشد هم دلیل کند
بر عافیتی و راحتی واگر چنین باشد رنج بیند اگر مثبتر طالع یا صاحب طالع و دلیل بیماری
هر دو اندر یک برج باشند دلیل پیوستگی و دوام بیماری باشد و سختی گرفتن بیماری
واگر در برج مخالف باشند بیماری زود گسسته شود واگر صاحب هشتم بصاحب طالع
متصل باشد و هر دو فوق الارض باشند اندر ربع مشرقی و یا صاحب طالع اندر وسط
السماء باشد و قوی و صاحب ثامن را قبول کند آن بیمار از بیماری راحت یابد و خلاص

واگر

واگر چنین باشد هم هلاکی باشد والله اعلم بالحقیقه **فصل** هفتم اندر معرفت وقت
بهتر شدن بیمار و مرگ وی اما وقت مرگ آنست هر وقتی قمر یا صاحب طالع بمقارن
شود یا صاحب هشتم یا نحسی که دلیل را منحوس کند تربیع یا مقابله یا مقارنه دلیل
هلاکی باشد واگر دلالت احتراق باشد هر وقتی که درجه احتراق برسد آن وقت
دلیل مرگ بود بنگر تا میان دلیل طالع و قمر و میان نحس قاطع یا احتراق یا دلیل مرگ
آن درجات میان را جمع کن بعدد آن درجات روز یا ماه یا سال باشد باندازه
برج منقلب و مجسد و ثابت باندازه سرعت سیر و انقطاع سیر قابل التدبیر و دلیل اگر
دلالت آن دخول کواکب باشد هر وقتی که صاحب ثامن بدرجه طالع رسد یا صاحب یا قمر
بدرجه بیت الموت رسد آن وقت باشد و وقت بهتر شدن و اما وقت بهتر شدن
آنست که صاحب طالع قوی شود و مسعود شود یا بخانه یا بشرف یا بمراتبه خویش رسد
یا شکل بدل کند که مغربی باشد مشرقی شود و از حال رجعت مستقیم شود و صاحب ثامن
از وی ساقط باشد دلیل عاقبتی باشد و یا سعدان بدرجه طالع رسند یا درجه
بدرجه دلیل رسند چون درجه بدرجه برسند آن وقت دلیل بهتر شدن باشد از بیماری
فصل هشتم اندر نگریستن حال بحرانها و اوقات معلوم بنگر بقمر هر وقتی
که بنحسی رسد بحد ما بنور بیمار را شدت و سختی و بیماری زیادت رسد و هر وقتی
که بشعاع سعدی رسد یا بحد او سعادت و عافیتی و راحتی و سبکی پدید آید ان شاء الله تعالی
قول حکما بنگر با ابتدا علت تا وقت سؤال که قمر چند درجه بروی زیادت کرده بنگر

یا بجسد یا بشعاع که می رسد از نحسی رسد بیم مرگ و هلاکی باشد و اگر بسعدی رسد عافیتی
و راحتی باشد بعد و سال صغری آن کوکب چندان روز باشد باشد و باز کمال
قمر چهل درجه زیادت کن هر کجا برسد بشعاع یا بجسد سعد یا نحس حکم کن چون شعاع
درجه قمر کرده و درجه زیاده کرده بکشی با چهل درجه چون بکوکبی نحس رسد هر وقتی
که قمر با آن کوکب متصل شود بقران یا بتربیع یا بمقابله دلیل شدت و مرگ باشد
و چون بده درجه یا بچهل درجه سعدی برسد بهتر یا بجسد یا کوکبی باشد از این دو درجه
یکی را قبول کند یا سعد کند بیش از آنکه قمر بتربیع و مقابله وی رسد یعنی آنکه بجای دلیل
نقصان غالب باشد و زوال بیماری و عافیتی ان شاء الله تعالی اما هر آنکه قمر دلیل
تن است و سعدان دلیل عافیتی و راحت و تندرستی چون سعدان مستقیم باشند
قمر و قمر بایشان مسعود باشد تن بیمار قوی باشد بر دفع کردن علت بیماریها اگر قمر
اندر ابتداء علت مسعود باشد یا منصرف از سعدان یا از کوکب مقبول دلیل کند
بر آسانی بحرانها و اگر قمر با صاحب طالع اندر ابتداء علت اندر برج منقلب باشند
یا ذو جسدین و مسعود باشد یا منصرف از سعدان یا از کوکب مقبول دلیل کند بر بسیاری
بحرانها چون لرزه طبیعت و حمی و عطسه و [illegible] بر بحران باشد بنگر که قمر بکدام کوکب اتصال
میکند اگر بکوکب سعد اتصال کند بحران بباشد و تمام باشد و اگر بکوکب نحس اتصال کند از
علت و بیماری زیادت شود و بحران تمام نباشد و آنچه باشد منغوص بکند و اگر بسعد و نحس اتصال
کند هر کدام قوی تر حکم از وی کن و اندر آن بیع که قمر باشد اگر اتصال وی با مریخ باشد

بحران

بحران از آن جهتی باشد که بمریخ منسوب بود و اگر اتصال بشمس باشد بحران از آن جهتی
باشد که بشمس دلالت کند و قوی ترین اتصال مقارنه باشد ابطول اعرض بنگر بوقت
قمر بروز اول روز سیم و روز پنجم و روز هفتم و روز نهم و روز چهاردهم و روز
نوزدهم و روز بیست و یکم و روز بیست و چهارم و روز بیست و ششم چون قمر بدین روزها
بشعاع یا بجسد سعدان رسد بحران مبارک باشد و راحت و تن آسانی و سبکی پدید
آید و چون بشعاع یا بجسد نحسان رسد بحران مبارک نشود و دشواری و سختی و شدت
زیادت شود و بیماری بنگر با بتداء علت یا بوقت مسئله ده درجه بر موضع قمر زیادت
کن و باز چهل درجه بروز سیوم رسد و چون هفت درجه زیادت کنی بروز پنجم رسد
اندر [illegible] پس الیسر باشد و چون نود درجه زیادت کنی بروز هفتم رسد اندر تربیع
الیسر باشد و چون صد و بیست درجه زیادت کنی بروز نهم رسد اندر تثلیث الایسر
و چون صد و هشتاد درجه زیادت کنی بروز چهاردهم رسد اندر مقابله جای خویش
که اول علت بود یا بوقت سؤال و چون دویست و چهل درجه زیادت کنی بروز نوزدهم
رسد اندر تثلیث ایمن و چون دویست و هفتاد درجه زیادت کنی بروز بیست
و یکم رسد اندر تربیع ایمن بود و چون سیصد درجه زیادت کنی بروز بیست و چهارم
رسد اندر تسدیس ایمن بود و چون سیصد و شصت درجه زیادت کنی بروز بیست
و ششم رسد هم بدان جایگاه که با بتداء علت یا با بتداء سؤال باشد این موضعها که
یاد کردیم نیک [illegible] هر گاه که قمر بدین موضع بکواکب نحس رسد بیمار را خطر و آفت [illegible]

و دشواری باشد خاصه که بدین موضع بعقده کسوف یا بدرجه احتراق رسیده نکبت
و خطر باشد و چون سعدی نور الکند بهتر باشد و چون بدین مواضع قمر بسعدی
باشد راحت و سلامتی و تن درستی و بحران باشد و چون روز بحران قمر با زحل
باشند مستقبل و اگر وقت بحران روز باشد زیان نکند خاصه که ابتداء
علت بروز باشد و اگر بمریخ باشد وقت بحران بشب باشد زیان نکند خاصه
که علت بشب ابتدا کرده باشد و اگر ابتداء علت بروز بوده باشد و مریخ
بدین مواضع رسد سختی بیشتر کند تب گرم و چون دهش بسیار یا مرگ فجأ
و چون سعدی شعاع الکند بهتر شود و اگر ابتداء علت بشب بوده باشد و زحل بدین
مواضع باشد سختی بیشتر باشد از برودت و خشکی و مالیخولیا و آنچه بدین ماند
و سعدی نور الکند امید راحت باشد و چون سعد و نحس هر دو بدین موضع بقمر
باشند یا ناظر هر کدام قوی تر باشد حکم بروی کن و اگر قمر را بروز بیماری زاید
النور بانی یا بشمس و یا با مریخ بود و چون قمر بتربیع الیسر این موضع رسد یا
بمقابله بیم مرگ باشد و چون تربیع یا مقابله باشد و زاید النور باشد بر زحل ناظر
باشد از آن بیماری راحت یابد و بهتر شود و اگر اندر ابتداء بیماری قمر ناقص
النور باشد یا ناقص العدد و بر زحل ناظر باشد چیزی تولد نکند جز آنکه اندر آن بیماری
باشد و اگر اندر ابتداء بیماری قمر با شمس باشد با زحل و چون قمر بتربیع یا مقابله وی
رسد اگر سعدی شعاع الکند راحت یابد و اگر نحسی شعاع الکند مرگ باشد والله اعلم

فصل نهم اندر معرفت آنکه شفاء این بیمار ازین طبیب بود یا طبیب دیگر
بصاحب طالع اگر خداوند طالع یا قمر ازوی مسعود بود یا مقبول همین طبیب
سبب شفاء بیمار باشد و معالجت وی منفعت بکند و اگر سعد کننده کوکب دیگر
باشد شفاء بیمار از آن پزشک باشد که بدان کوکب منسوبست و اگر صاحب طالع
از صاحب هفتم مقبول باشد این طبیب بیمار مشفق و مهربان باشد و اندر کار
بیمار صلاح او مجتهد باشد و اگر صاحب طالع صاحب هفتم را قبول کند بیمار مر طبیب را
دوست دارنده بود و نیکوئی بسیار و هر دو دلیل اگر از یکدیگر مقبول باشند
میان بیمار و پزشک الفت و مصالحت باشد و تیمار دارنده یکدیگر باشند و مر
یکدیگر را نافع باشند و اگر صاحب هفتم مسعود باشد و مشرقی باشد و مقبول باشد
طبیب اندر کار معالجت قوی باشد و مبارک دست باشد که با علاج بیمار درست شود
هر چه بکند به بصلاح آرد و اگر منحوس باشد طبیب سخت موذی شود و بهر دفع کردن علت
بسیار علاج کند که بصلاح نتواند آوردن و منحوس باشد یا غیر مقبول شوم دست
و غلط کار و بدخو و بد طبع باشد و چون خواهی که صفت طبیب بدانی از برج
هفتم و از صاحب دلیل کن بر صفت و ذات پزشک چنانکه اندر باب [illegible] یاد
کنیم و اگر خواهی که بدانی که دارو بیمار را منفعت کند یا نی بنگر بصاحب طالع اگر
صاحب وسط السما را قبول کند یا اندر وسط السما مقبول بود بیمار دارو پذیرنده
باشد و هر چه بخورد منفعت کند و اگر غیر مقبول باشد دارو نپذیرنده باشد

وکم منفعت کند و اگر صاحب وسط السما مجهول باشد و او را بر صاحب طالع را
مقبول کند دارو مر بیمار را نافع باشد و اگر جز این باشد نافع نباشد و اگر بدید
کردار و بچه طبع و بچه مزه باشد بنگر بصاحب وسط السما که چه طبع دارد و چه
مزه دارد و ناظر کیست از مزاج کواکب ناظر و از طبع و جوهر برج حکم کن دارو
و طبع و مزه را **فصل** دهم اندر احکام بیماری سایل یا مولود از
قول ابو معشر گوید بنگر بصاحب طالع و قمر و صاحب هشتم اگر خداوند
طالع یا قمر هر کدام قوی تر بود و یا اندر وتد بود یا بطالع ناظر دلیل است اگر
دلیل بصاحب ششم متصل باشد یا اندر ششم باشد یا صاحب ششم اندر طالع باشد
یا صاحب طالع ناظر باشد مولود یا سایل بیمارناک باشد و تباه تر آنگاه باشد که
دلیلان متصل باشند بیکدیگر و اندر وتد باشند یا اندر برج ثابت آنگاه
دلیل کند بر پای داری و دایمی بیماری و اگر از یکدیگر ساقط باشند و گوگنا
نباشد که نور ایشان بیکدیگر نقل کند یا رد کند یا جمع کند مولود یا سایل تن
درست باشد و یا کیره از علت و مکروه اگر صاحب طالع بصاحب سادس متصل
بود و صاحب سادس ناظر سعد باشد یا متصل سعدی بود دلیل کند بر سلامتی
حال از بیماری و درد مندی و زود ی راحت یافتن و آسانی درمان علت
بر بیت او کردن اگر صاحب ششم ناظر نحس باشد یا متصل او خاصه بزحل یا بصاحب
هشتم آنگاه مخاطره بود و پس اگر چنان بود که صاحب ششم را بصاحب طالع انتقال

بود آن به بود خاصه که صاحب طالع ناظر نحسها بود یا متصل ایشان خاصه بزحل
یا بصاحب هشتم آنگه هم بیماری و هلاک باشد و هر چند سعد و سخت تر شود و هر کدام
که خداوند طالع و صاحب دوم فاسد بود بصاحب هشتم و ششم دلیل کند بر کمی بقا
مولود و سایل و درد مندی و قوت علتها و روز بروز خطر زیادت شود و طبیعت
علتها از طبیعت آن برج توان دانستن که صاحب ششم اندر او باشد و نکبت
و آفت هرگز موجود نگردد یا صاحب ششم مستولی صاحب طالع بود یا متصل او یا
یکی نقل کننده در میان آید که بنجمی فاسد بود نور صاحب ششم را برگیرد و بصاحب
دهم دهد آنگاه هم اندران روز صاحب کرده و علت موجود گردد و نکبت و
بیماری زیادت شود و این مسئله از شمار اسرار است بیمناک تر و مهم و بهلاک
تر دیگر آنگاه باشد که نقل کننده باشد اندر میان نور صاحب طالع را بصاحب
ششم دهد و صاحب سادس مستولی باشد بر صاحب طالع و حال فساد وقت اجل را
نیز چنین دانند از صاحب هشتم بصاحب طالع و تاختن شمس را نیز چنین
دانند از صاحب طالع و صاحب طالع نیکو یاد دار این باب اما اگر برج بر صورت
مردم باشد و صاحب طالع را بلا و فساد و نکبت از مردمان پیش آید و آنگاه بود که
چون صاحب این برج اندر برج آتشی بود و صاحب طالع بوی منحوس باشد و اگر این
برج بر صورت بهایم بود عارضه و مکروه و نکبت از بهایم پیش آید آنگاه بود
که صاحب این برج اندر برج بهایم بود و صاحب طالع بوی منحوس بود و اما بجای

اندرین میان کرسئود ازان بود که صاحب این برج برجی بود که طبعش مخالف
آن برج بود و صاحب طالع نیز منحوس بود آنگاه دلیل بیماری کند والله اعلم
فصل یازدهم در معرفت آنکه فلان کس بیمارست یا نی اگر پرسد که فلان
کس بیمارست یا نی و این مسئول عنه بسائل منسوب باشد چون برادر یا پدر
یا فرزند بطالع بنگر و بصاحب طالع یا بقمر هر کدام از ایشان بوند یا بابال وتند
باشد یا بطالع ناظر باشد وی دلیلست اگر دلیل اندر ششم باشد یا بصاحب
سادس منحوس باشد یا متصل باشد یا اندر هبوط باشد یا اندر وبال یا اندر
احتراق از مسئول عنه بیمار باشد و اگر چنین نباشد بیمار نبود و اگر مسئول عنه
منسوب باشد بسائل چون برادر یا پدر یا فرزند بنگر بدان برج که بمسئول عنه
منسوبست از برج طالع کن و خانه ششم از وی خانه بیماری مسئول عنه باشد
از وی حکم کن چنانکه بر تو یاد کردم والله اعلم **فصل** دوازدهم اندر معرفت
آنکه جای علامت بر کدام اندامست اگر پرسد که علامت یا خال یا نشانی اندر تن
من بکدام موضع است یا بکدام اندام بنگر تا صاحب طالع بکدام برجست و اندر آن
برج که هست بنگر تا کدام اندامست آن برج بنگر که بر آن اندام خالست یا علامت
بنگر اندر برج ششم اگر اندر وی کوکب باشد یا نباشد برج ششم بکدام اندام
منسوبست بدان اندام علامت باشد اگر طالع یا صاحب طالع اندر آن برج که باشد
بوجه اول علامت بر اول آن اندام باشد و اگر بوجه دوم باشد علامت بر میانه آن اندام

باشد

باشد و اگر بوجه سیم باشد علامت بر آخر آن اندام باشد اگر صاحب سادس اندر
فوق الارض باشد علامت سوی راست باشد اگر تحت الارض بود علامت بر
چپ باشد چون نیکوتر تحقیق کنی بر تو معلوم شود که علامت است یا خال یا جراحت والله اعلم
فصل سیزدهم در معرفت آنکه بنده و جوینده شود یا نی اگر سائل پرسد که
بنده طلب کنم یا بگریزد تمام شود یا نی بنگر بصاحب طالع و قمر اگر اندر سادس بود
یا بصاحب سادس متصل شود یا صاحب سادس اندر طالع باشد و با کوکبی میان ایشان
نور نقل کند تا رد کند یا جمع کند آن بیع یا طلب تمام شود و اگر اتصال نبود
بود با بنا نی بود و اگر بعداوت بود به دشواری و رنج و تعب بسر آید بنگر بسهم بندگان
و بصاحب وی که بنظر یکدیگر و بنظر او لا طالع دلیل کن و از وی حکم کن چنانکه
صفت کردم از اتصال صاحب طالع با صاحب سادس و اگر پرسد از خادمی
شاگردی از سادس و از دوازدهم دلیل گیر و از وی حکم کن چنانکه از بندگان
گفتم معرفت صفت بنده بنگر بصاحب ششم و عطارد و اگر صاحب سادس زحل باشد
یا زحل با شهادت بود یا صاحب سادس عطارد را بود یا شهادت بود علت این
حال دلیل کند بر آنکه بنده هندو باشد و اگر مریخ باشد یا مریخ را اندر وی شهادت
بود این بنده ترک یا از جنس ترکان و اگر مشتری باشد بنده از زمین عراق
باشد و اگر شمس باشد بنده از اقلیم خراسان باشد و حد عراق و ترکان باشد و اگر
زهره بود رومی باشد یا حبشی و اگر قمر باشد بنگر که مزاج بکدام کوکب دارد و از وی

حکم کن اگر دلیل بنده اندر مراعی خویش باشند بنده خانه زاد باشد و اگر اندر
برج غریب باشد بنده غریب باشد و اگر دلیل بنده مسعود باشد یا اندر شرف
این بنده مبارک بود و مسعود باشد اندر بندگی به دولت رسد اگر اندر هبوط
بود یا منحوس این بنده مجهول باشد و شوم پی باشد و اگر دلیل بنده اندر وبال
باشد و دلیل خداوند از وتد زایل باشد خداوند بنده زیر دست بنده باشد
و اگر هر دو اندر وتد باشند بنده با خواجه برابری کند و اگر هر دو زایل
باشند زیر دست یکدیگر باشند اگر دلیل بنده نیز برج یا مقابله دلیل خداوند
باشند این بنده با خداوند خویش خصومت کند و همچنین اگر دلیل بنده اندر
هفتم باشد و اگر دلیل بنده بمشتری متصل باشد یا بصاحب دوم یا بصاحب یازدهم
یا بدان کوکبی که اندرین دو جایگاه باشد این بنده دستگاه یابد بر مال خداوند
خویش و اگر اندر برج هفتم کوکب سعد باشد دلیل کند بر مال یافتن بنده را و اگر دلیل
بنده بصاحب هفتم یا صاحب هفتم به دلیل بنده ناظر یا متصل باشند یا اندر برج هفتم
باشد یا صاحب هفتم اندر ساد پس این همه دلیل کند بر آن که بنده مال را
و یا حریص باشد بجمع کردن مال و اگر دلیل بنده بزحل منحوس باشد این بندگان
وعده از باشد یا گریزپای و اگر بمریخ منحوس باشد دزد و گریزپای و مختل
باشد و اگر با آفتاب مسعود باشد با همت و کبر باشد و کار فرمای بود که کار نکند
و اگر منحوس باشد گردن کش بود خود بو کردار باشد و اگر بزهره مسعود باشد نیکو

خوی نکو

خوی نیکو طبع و فرمان بردار باشد و اگر بعطارد منحوس باشد طرار و محتال باشد
و اگر بمریخ ناظر باشد دزد و غماز و گریزپای باشد و اگر بعطارد مسعود باشد
پیشه ور و خداوند دانش و حرفت باشند و اگر بقمر منحوس باشد گریزپای باشد و
دیوانه و اگر مسعود باشد سبک پای و سبک کار باشد و کاری کن فصل
چهاردهم در معرفت آنکه بنده آزادی یابد یا نی اگر پرسد بنده که آزادی
یابم یا نی بنگر بطالع و صاحب طالع و قمر که این دلیل بنده است چون سال باشد
وسط السما و صاحبش نشیب دلیل خداوند است اگر دلیل طالع منصرف باشد از
صاحب وسط السما یا از نحس یا از کواکب منحوس و دیگر بهیچ کوکبی متصل نشود
دلیل کند که این بنده آزاد شود و آزادی یابد و اگر چنین باشد آزادی
نیابد و اگر دلیل طالع از صاحب وسط السما یا از آفتاب منصرف شود و بکوکبی
دیگر متصل شود این بنده از دست این خداوند بیرون آید و بدست خداوند
دیگر افتد و اگر دلیل طالع یا دلیل خداوند متصل باشد با کوکبی میان این دو
نور نقل کننده باشد یا رد یا جمع کننده این بنده هرگز از دست این
خداوند بیرون نشود و از بندگی نرهد و اگر دلیل بنده و صاحب وسط السما
یا با آفتاب یا بکوکبی که اندر وسط السما بود مقبول بود یا مسعود با اقبال
مودت باشد این بنده را از خداوند شادی بیند و نیکویی و خداوند بر وی رحیم
و مهربان باشد و میان یکدیگر موافقت بود و اگر غیر مقبول باشد یا منحوس

بود با اتصال از عداوت بود میان ایشان عداوت بود و هرگز بنده از
خداوند شادی نبیند و خداوند بروی نامهربان و بدکننده باشد و اگر دلیل
بنده از دلیل خداوند مقبول بود و دلیل خداوند از دلیل بنده غیر مقبول
بنده از خداوندش شادی بیند و خداوندش از بنده هیچ شادی
و نفع نبیند والله اعلم **فصل** پانزدهم اگر وی پرسد که بنده خویش
آزاد کنم یا نی اگر پرسد که طالع و صاحب طالع دلیل خداوند است و سادس
و صاحبش دلیل بنده اگر دلیل بنده از دلیل خداوند منصرف شده باشد و به هیچ کوکبی
متصل نشود این بنده از خداوندش آزادی یابد و اگر دلیل بنده که جدا شده
برج خویش متصل باشد آزادی نیابد خاصه که اندر وتد باشد و اگر
منصرف شده باشد آزادی یابد اگر به هیچ کوکب متصل نشود و اگر جز این باشد آزادی
نیابد و این باب همچون باب اول است هم بدان صفت حکم کن اگر دلیل بنده
آفتاب بود یا مشتری باشد این بنده آزاد بود یا آزادی دعوی کند و اگر
دلیل بنده ساقط بود یا راجع این بنده ضعیف بود یا معیوب و اگر ماه اندر
سادس بود یا دلیل بنده ماه باشد این بنده فروختن را باشد نه خدمت
را و اگر دلیل بنده اندر وتد بود این فروخته شود تا از وتد زایل نشود
و این ناصح باشد بر خداوند خویش تا بدان وقت برج و اگر برج منقلب باشد
بنده منقلب و دوکاره باشد و اگر برج سادس ذو جسدین باشد و زهره و عطارد

را اندر

را اندر و شهادت نابند بندگان باشند بسیار از نزد ماده **فصل**
شانزدهم اندر معرفت اگر این بنده از دست خداوند بیرون شود یا نی اگر
اگر پرسد بنده که از دست این خداوند بیرون آمدن باشد یا نه و چون بیرون
باشد به دست چنین خداوند رسیم طالع و صاحب طالع و قمر دلیل بنده است زیرا که
سایل بنده است و وسط السما و صاحبش و آفتاب دلیل خداوند و یازدهم
و صاحبش دلیل خداوند دوم است و دوازدهم و صاحبش دلیل خداوند سیوم
است همچنین طالع و خانه دوم و خانه سیم و صاحبش خداوند آنگه از
پس یکدیگر باشد به هر کوکبی که اتصال مقبول بود از آن از آن خداوند شادی
و نیکویی بیند اگر صاحب طالع از صاحب وسط السما یا از آفتاب منصرف شده و به صاحب
یازدهم اتصال کند از این خداوند بخداوند دیگر رسد اگر صاحب طالع اندر وتد باشند
و به کوکبی ساقط متصل نشود از دست این خداوند بیرون نیاید و اگر به کوکبی متصل شود اندر
نهم یا سیم دلیل کند بر بیرون آمدن از دست این خداوند و اگر به صاحب این برج‌ها متصل شود
نیز بیرون آمدن باشد و اگر صاحب طالع منحوس باشد از تربیع یا مقابله یا مقارنه
یا اندر احتراق باشد این بنده و بیش از آن که از دست این خداوند بیرون آید
بمیرد و اگر صاحب وسط السما از آفتاب منصرف شده و به صاحب خانه عاشر متصل شود
از ملک این خداوند بیرون آید و بخداوند دیگر رسد و اگر از صاحب یازدهم منصرف شود
باز به صاحب دوازدهم متصل شود از دست خداوند دوم بیرون آید بخداوند سیم رسد و بنگر

قمر با صاحب طالع اندران برج که هست بچند کوکب اتصال کند بعدد هر اتصالی یک
خداوند باشد بهر اتصالی که مودت باشد آنجا موافقت باشد و بهر اتصالی که مخالفت
باشد آنجا عداوت و تباهی باشد و هر جای که سعادت و قبول باشد آنجا خرد
نیکویی و منفعت باشد و هر جا که قبول نبود و منحوس باشد آنجا شر و تباهی و مضرت باشد
والله اعلم فصل هفدهم اندر معرفت آنکه مردی بپرسد که بندهٔ من فروخته
شود یا نی اگر مردی بپرسد که بندهٔ من فروخته شود یا نی طالع و صاحبش دلیل خداوند
است و سادس و صاحب سادس دلیل بنده است و آن خداوند که بخرد دوم است و
صاحب دوم و خداوندی که از پس وی باشد سیوم و صاحبش همچنین تا دوازده
خانه که اگر قمر با صاحب سادس از صاحب طالع یا از طالع منصرف باشد و بصاحب
دوم متصل باشد به برج دوم باشد این بنده فروخته شود و بخداوند دیگر رسد و اگر بعد
از وی از صاحب دوم یا از برج دوم منصرف شود و اندر سیم آید یا بصاحب سیوم
متصل شود از دست این خداوندان آید بخداوند سیوم رسد و اگر هیچ کوکب
اتصال نبود و انصراف نبود الا اتصال بصاحب طالع بود یا اندر وتد بود
و خالی السیر باشد از دست این خداوند بیرون نشود بنده اما جایگاه قبول و نظر
مودت دلیل نیکویی و سعادت و موافقت باشد و هر دلیلی که غیر مقبول باشد یا منحوس
یا بنظر تربیع و مقابله دلیل عداوت و تباهی و زیان باشد این چنین خواهی
صاحب طالع بود خواهی دلیل بنده هر کدام دلیل که منحوس بود تباهی اندر وی باشد والله اعلم

فصل

فصل هجدهم اندر معرفت حال بنده که چند خداوند داشته و چند خداوند
دیگر دارد اگر بنده بپرسد که مرا چند خداوند بود و چند دیگر باشد بنگر که خداوند
طالع یا قمر اندر کدام برجست و اندران برج از چند کوکب منصرفست بعدد هر یکی
کوکب خداوند بوده باشد و بنگر که بچند کوکب متصل باشد بعدد اتصال خداوند خداوندش
باشد اما باید اگر خداوند نهم دلیل خداوندان گذشته اند وسط السما و خداوندش
آن خداوند بود که با وی است یازدهم و خداوندش آن خداوند بود که بعد
ازان خواهد بودن و اگر خداوند طالع یا قمر از خداوند نهم از مقارنه منصرف
بود همان یکی خداوند گذشته باشد مگر آن تسدیس باشد منصرف به خداوند بود
و اگر برج ذوجسدین بود شش خداوند گذشته بود و اگر تربیع بود و انصراف
چهار بود و اگر تثلیث سه بود و اگر ذوجسدین بود شش بود و همچنین حکم کن
باتصال صاحب یازدهم بخداوندان که نخواهد بودن و اگر سایل خداوند باشد
که چند بنده بوده است و چند بنده دیگر خواهد بودن تا من رسانیم و خداوندان
بندگان ماضی اند و سادس و صاحبش آن بنده است که با وی است و پنجم و چهارم و خداوندان
این دو دلیل بندگان اند که بخواهند بودن از پس یکدیگر اگر صاحب طالع از
صاحب هفتم منصرف باشد انصراف از مقابله یا از تسدیس یا تربیع یا مقارنه
یا تثلیث بود همچنان حکم کن که بر تو گفتم و اگر اتصال طالع یا انصراف از صاحب سادس
باشد آن بنده باشد که دلیل کند و اگر اتصال بصاحب پنجم بود بمقارنه یا تربیع یا مقابله

باشد یا تثلیث چنانکه واجب شد حکم کن چندان نبود و باشد **فصل**
نوزدهم اندر معرفت حال بنده که پرسد که بدست این خداوند بهتر است یا بدست
دیگری اگر بنده بپرسد که مرا این خداوند که با ویم بهتر یا این جای که اندر وی
ام بهتر یا مردی که مرا بخواهد بهتر باشد یا خداوند دیگر یا جای دیگر یا مردی دیگر
بنگر بصاحب طالع اگر اندر آن برج که هست مقبول بود یا مسعود بود یا بنظر سعدان
بود یا اندر مراکز خویش بود این جای و این خداوند که با وی است آن مرد که خواهد
صحبت وی بهتر باشد و اگر صاحب سابع مقبول باشد یا مسعود باشد خداوند دیگر یا جای
دیگر یا مردی دیگر ویرا موافق تر و بهتر باشد و باز بنگر اگر قمر یا بدان کوکب که
منصرف باشد مقبول بود خداوند اول یا جای اول یا مرد اول بهتر باشد و اگر
بدان کوکب مقبول باشد که قمر بوی متصل است خداوند دوم یا جای دوم و یا
مرد دوم بهتر باشد و نیکوتر و اگر این دلیل نکند بنگر بقمر و صاحب طالع اگر اندر آن
برج که هست مقبول بود آن خداوند یا جای او یا مرد اول بهتر باشد و اگر اندر
برج دوم مقبول باشد یا مسعود دوم بهتر باشد و همچنین حکم کن باتصال قمر و صاحب
طالع باتصال اول خداوند اول و جای اول را باتصال دوم خداوند دوم و جای دوم و
دیگر را هر کدام اتصال موافق تر و مقبول تر و مسعود تر بران جای و آن خداوند
بهتر باشد و همچنین هر کس که سفر را اندر موافقت زمین که اندر وی باشد و
موافقت زمینی که بخواهد آمدن و همچنین حکم کن اندر هر کاری که اندر وی باشد یا

کاری

کاری نو کند یا تحویل کند از منزل بمنزل و سرای بسرای و از کار بکار و از زمین
بزمین و همچنین اگر پرسند از دو چیز کدام بهتر و نیکوتر همچنین حکم کن والله اعلم
فصل بیستم اندر معرفت حال محبوس یا بنده که خداوندش باز داشته بود
چون بپرسد از اسیر یا از استوار کرده و بخشم سلطان یا بنده را که خداوند
خشم گرفته باشد و استوار کرده باشد بنگر بقمر و عطارد که سعادت ایشان و بهر وقتی
که عطارد مسعود باشد دلیل کند بر خلاص یافتن اسیر خاصه که اندر ابتدا اسیری یا
استوار کردن مشتری اندر طالع باشد یا با قمر بود یا قمر ناظر باشد دلیل کند بر نجات
و راحت و زودی خلاص و اگر زهره با قمر باشد یا اندر طالع و عطارد با مشتری
و بقمر ناظر باشد یا هر دو با قمر باشد دلیل کند بزودی خلاص و نجات و نیکوی حال
بعد از آن و هر وقتی که قمر با یکی از سعدان متصل باشد دلیل کند بزودی خلاص
و همچنین اگر سعدان بخداوند برج قمر ناظر باشد اگر خداوند خانه قمر بقمر ناظر باشد
خلاص وی از سبب آنکس باشد که استوار کرده باشد خشنودی و پشیمانی بود بر استوار
کردن وی اگر آن سعد که قمر را قبول کند متحیر باشد اندر جنوب بخلاص زود باشد
و اگر صاعد باشد اندر شمال و خلاص باشد و لیکن دیر تر و اگر صاعد باشد اندر جنوب
یا هابط باشد اندر شمال دلیل کند بر خلاص یافتن میان دیر و زودی و اگر قمر بسعد
متصل باشد و صاحب طالع اندر احتراق باشد و زحل اندر خانه چهارم بود بس خلاص
یابد و لیکن کمتر زید باندک مایه روزگار بمیرد و اگر بجای زحل مریخ باشد بس

از آنکه رجعت یابد علتی یا رنجوری از جوهر مریخ اندران علت بمیرد و اگر قمر مجتمع
بنحسی باشد و عطارد و سر بادی باشد اندر بند و اسیری بمیرد و اگر نحسی با قمر
در زهره باشد نجات یابد پس از آنکه چوب و زخم و عذاب رسیده باشد و اگر قمر منصرف
باشد از سعدی و متصل باشد بنحس دلیل کند بر ضعیفی دل و دشواری خلاص و نجات
و اگر منصرف باشد از نحسی متصل باشد بسعدی آن استوار کرده و اسیر باشد که
خلاص یابد یا بگریزد و اگر بسعدی متصل شود و باز بنحسی پس از آن کرد رجعت یابد باز
داشته شود و اگر بنحسی متصل شود و باز بسعدی دلیل کند بر خلاص یافتن پس از آن
نومیدی و همچنین حکم کن از صاحب طالع از انصراف و اتصال و آن سوال را نجات
اگر قمر متصل شود بکوکبی اندر تحت الشعاع که هنوز باحتراق تمام نرسیده باشد خلاص
بدشواری و مشقت باشد و اگر از درجه احتراق گذشته باشد رهایی آسان تر باشد و اگر آن
کوکب نحس باشد آسان تر باشد زیرا که احتراق هم از شر نحسی کمتر کند و بهتر آن باشد
که صاحب طالع و صاحب قمر متحد باشند با جهت سفلی از وسط السماء با هفتم
و یا تحت الارض یا دور فلک چون قمر مریخ ناظر باشد از تربیع یا مقارنه یا مقابله
مه قرانند و ته باشد این موثوق را شدت و بلا رسد و بگریزد و اگر نظر موده باشد
ویرانه و همچنین زحل دلیل کند بر دیری و گرانی باشد از مریخ گران تر و تحت آنکه
باشد که قمر زایل باشد و اگر قمر مجتمع نحسی باشد اندر تحت الارض اندر خانه چهارم یا منتقل
باشد اندران محبس بمیرد و اگر صاحب برج قمر بقمر ناظر باشد آسان گشاید و اگر ناظر نباشد و اگر

ناظر

ناظر نباشد دشوار باشد و اگر عطارد به مقارنه نحس باشد و مریخ بوی ناظر دلیل
کند که این موثوق را جراحت و زخم چوب و سم خشن و شکنجه باشد و اگر زحل باشد با قمر
دلیل دشواری خلاص و دیری باشد اگر عطارد و زحل و مریخ با قمر باشند یا از
تثلیث ناظر باشند دلیل کند بر کسی اندر حبس همچنین دلالت صاحب طالع و ثانی
اندر ابتدا باز داشتن و استوار کردن تا وقت سوال حکم کن قول ذوریوتیوش
اندر اسیر و باز داشته اما ذوریوتیوش گوید اگر اندر ابتدا اسیر گرفتن یا استوار
کردن قمر ناقص النور باشد یا اندر بیرون آمدن باشد از تحت الشعاع دلیل کند بر زودی
رهایش و خلاص و اگر قمر بزهره متصل باشد و زهره اندر تحت الشعاع باشد دلیل
شدت و بلا باشد و بعد از آن بگشایندش و اگر قمر بعطارد متصل باشد و عطارد
شرقی باشد دلیل کند بر رهایش یافتن از بند و زندان و اگر قمر اندر ناحیت
جنوب باشد یا عطارد و زهره دلیل کند بر زودی رهایش یافتن و اگر زحل و مشتری
بقمر ناظر باشند از سنبله دلیل خلاص باشد بدیری و بعد از آن استانیش و بیابیکو
یابد و اگر قمر متحد سفلی باشد یعنی از وسط السماء یا هفتم یا چهارم و مریخ بوی ناظر
باشد و مریخ نیز اندر بی تا جنت باشد این موثوق را زود رحمت یابد رسته و یا مرده
و اگر قمر اندر چهارم باشد یا وسط السماء اندر نیمه صاعد و مریخ و مشتری بوی ناظر
باشند از تثلیث یا تربیع دلیل خلاصی باشد اگر قمر خالی السیر باشد از طبیعت آن برج مگر
قمر اندر وی است و اگر قمر اندر حمل یا میزان باشد دلیل کند بر زودی خلاص یافتن از

جهت سرعت سیر خداوندان این دو برج و اندر حبس غمناک باشد و بیماری کران
بسیار بود و اگر اندر ثور باشد اگر از جهت مال باز داشته باشد مال بستانند
وانگاه رهائیش کنند و اگر اندر جوزا باشد اگر پدر و زر اخلاص یابد اندر آن حبس
بمیرد و هر برجهای دو جسدین چون قمر اندر ایشان بود چون رهائیش یابد چون قمر از
برج بیرون آید سخت دیر بماند و تباه آنگاه باشد که اندر خانهای مشتری باشد و مشتری
بقمر ناظر باشد و اما خانهای عطارد دلیل کند بر خیر و شر اندر حبس از جهت بعث
اشغال حال وی و اگر قمر اندر سرطان باشد دیر ماند اندر حبس نه اگر موافق است
قمر را دلیل دیری و بقا بود و اگر اندر اسد باشد دیر ماند و آن از جهت مردی
بزرگ و شریف افتاده باشد و اگر شمس بقمر ناظر باشد مردی بزرگش حبس کرده بود
و اگر قمر اندر سنبله باشد کار وی میان دیری و زودی باشد و خلاص اولی تر بود
و اگر اندر عقرب شده دیر ماند آنجا خلاص یابد و جمله هر برجها ثابت دلیل کند
بر دیری حبس و درازی روزگار و تباه تر خانها زحل باشد و اگر قمر اندر قوس باشد
دلیل کند بر درازی حبس و دیر ماندن و اگر اندر جدی باشد دلیل کند بر رهائیش بعد از دیر
بودن زیرا که این خانها زحل است دلیل کند بر دیری و دلیل کند بر غم و شدت و بلای دل و دلی
دشمنان بروی بدیر ماندن زیرا که این خانه وبال قمر است و اگر اندر دلو باشد یا اندر حوت
دلیل کند بر بلای درازی و تباه حبس یا مرگ و تباه تر دلو است دلیل دشواری و درازی
بود و از جهت مردمان بی حرمت افتاده باشد و سبب وی از جانب جهت قمر از موضع وی بود

اپیش

اپیش از حال نظر و اتصال و از جایگاه دوازده خانه بفلک **فصل** بیست و یکم
اندر معرفت حال بیمار که سحر است یا نی اگر پرسد که بیمار مسحور است یا نی بنگر بخانه دوم
و سیوم و ششم و هشتم و دوازدهم اگر یکی از نیرین درین مواضع باشد و نحسی متصل باشد
خاصه بعطارد و زحل یا ذنب مسئول عنه مسحور باشد و اگر نیرین نباشد بنگر بصاحب ساعت
اگر اندرین مواضع باشد و نحسان متصل باشد یا ذنب یا اندر آخر عقرب
دلیل کند که مسحور باشد یا بود که زهر داده باشند اندر آخر عقرب و اگر صاحب ساعت
چنین نباشد بنگر بصاحب سهم السعادت تا از وی دلیل گیر چنان که از دیگران یاد کردم
فصل بیست و دوم اندر معرفت آنکه این سحر مدفون است یا با کول یا مشروب بنگر
بخانه چهارم از طالع اگر زحل اندر وی باشد یا بمقابله ناظر باشد آن سحر دفین باشد
اگر مریخ باشد یا بتربیع یا بمقابله بوی ناظر باشد پس بداد و بخوار اینده باشند یا
بطعام یا بشراب اندر داده باشند و اگر زهره یا مشتری اندر چهارم باشد یا از تربیع و مقابله
ناظر باشد این سحر بخانه یا بر درختی آویخته باشد و اگر شمس باشد یا عطارد بتمثال کرده باشند
قول علی بن محمد الشریف مصنف این کتاب گوید بنگر بصاحب طالع و قمر و صاحب ساعت
هر کدام از ایشان قوی تر یابند و تدبیر بطالع یا ناظر بود وی دلیلست اگر دلیل اندر دوم
باشد یا با ذنب باشد یا با زحل باشد و عطارد بوی ناظر یا عطارد باشد و زحل بوی ناظر این
سایل مسحور باشد و آن کوکب که دلیل طالع را منحوس کند وی دلیل سحر است اگر آن کوکب اندر برج
منقلب باشد سحر بر تن وی کرده باشند و اگر برج ذو جسدین باشد هم بطعام و هم بشراب داده باشند

و هم بر تن وی مالیده باشد و اگر برج ثابت باشد بزیر پنهان کرده باشند اگر
اگر دلیل بر حمل منقلب باشد آن سحر بزیر زمین پنهان کرده باشند و از برج
نیز دلیل گیر که بر کدام جایگاه دلیل کند و اگر بمریخ منحوس باشد یا ناظر اندر
و طعام داده بوند و اگر بشمس منحوس باشد یا ناظر آن سحر با فسون و طلسم و عملها
کرده باشند و اگر بعطارد منحوس باشد بعقد و طلسم و احتیال و افسون کرده باشند
و اگر بعطارد منحوس باشد و اندر هر کدام برج که باشد بنگر که آن برج بکدام
جایگاه و موضع منسوب است بر آن جای حکم کن و اگر خواهی تا بدانی که سحر مرد کرده
است یا زن بنگر صاحب آن برج که کوکب منحوس که دلیل سحر اندر وی است اگر اندر
برج نر باشد مرد بوده و اگر اندر برج ماده باشد زنی کرده باشد قول
دیگر بنگر اگر اندر هفتم نحس باشد آن سحر درست باشد آن کوکب نحس دلیل سحر است
و خداوند خانه وی دلیل ساحر است و از وی حکم کن چنان که صفت کردم و هر
نحسی که بر طالع یا بر صاحب طالع مستولی باشد آن دلیل سحر است و صاحب دلیل برج
وی ساحر است و اگر این دلیلها که گفتم دلیل بکند هر نحسی که اندر دوازدهم بود وی
دلیل سحر است اگر خداوند طالع بر زهره و یا بمشتری باشد و مسعود باشد یا اندر وتد
و قوی باشد و اینکه گفتم آنگاه درست آید که ضمیر سایل است از جهت سحر بوده باشد
فصل بیست و سوم اندر معرفت مسحور که بهتر شود یا نی بنگر که صاحب طالع از اتصال
کند بسعدی و مقبول بود یا بسهم السعادة یا سعدان بطالع یا بصاحب طالع ناظر باشد

بهتر شود

بهتر شود و اگر جزین بود بهتر نشود قول علی بن محمد الشریف مصنف این کتاب
گوید که دلیل بیماری کوکب منصرف عنه القمر زحل یا عطارد یا مریخ یا ذنب باشد
مسحور باشد و اگر مشتری یا شمس یا زهره بود و اگر از زهره منصرف باشد
مسحور نباشد و اگر از شمس منصرف باشد بفسون و تعوید و طلسم بود صفت حیلت
ساحر از صاحب برج قمرست یا از صاحب برج صاحب طالع یا از صاحب برج آن
کوکب که قمر از وی منصرف است بهر کدام که بطالع یا بصاحب طالع نظر تربیع یا تقابل
یا مقارنه ناظر باشد از نظر کوچکتر دلیل ساحر وی است هر کجا که کوکب منصرف عنه
القمر آنجا بود سحر آنجا نهاده باشد اگر برج آبی یا آتشی یا هوائی یا خاکی باشد بدان
موضع منسوب باشد چنانکه اندر خانه چهارم یاد کردم اندر صفت خانه و اندر صفت
جایگاه سحر همانست که اندر دلیل دفین یاد کردم تمامی والله اعلم فصل بیست و
چهارم اندر معرفت احکام خداوند ششم اندر رد و از ده خانه تمامی خداوند ششم
اندر طالع باشد مولود را غم و اندوه باشد از قبل حیوان و بنده بیماری بسیار
بر طبع صاحب ششم خاصه منحوس یا غیر مقبول بود علت و آفت و بیماری و دردمندی
بسیار بود خاصه که این برج مخالف طبع صاحب برج ششم بود و صاحب طالع بد حال
بود یا اندر جای ضعیف تربیع و مقابله و مقارنه صاحب ششم بود و اگر سعد بود حسنی
کم بود و صاحب ششم اندر دوم مولود بطبیب و علاج کاری اندر دست کند و معیشت
وی بیشتر از آن بود و کسب و از کاری بود که خشم دارد و اگر این برج از خانه های

او آز بود و صاحب طالع بد و غایب بود مولود بگوش گران بود و یا آفتش رسد
و اگر مشتری یا عطارد خاصه اندر برج ثابت بوند و ناظر بوند بر حمل پس اگر
برج مستوی بود و صاحب طالع بد و غایب بود و ماه و آفتاب بر حمل غایب بود
با صاحب دوم دو و از وهم زیر نور آفتاب بود یا ماه دلیل کند که مولود چشم
تاریک شود یا بچشم آفت رسدش خاصه اگر صاحب طالع از زیر نور ساقط بود
و اگر اندر سنبله بیمار بود بیمار هرچند بخورد بیمارتر شود و صاحب سادس اندر سیوم
مولود را از وی بیت و کتف ها امیدی بود و باید و اتفاق رسد و از کسی برادر
و خواهر کسی مبتلا شود یا عیب کینه شود یا بنده و کسی گردد و از آن غم خورد و از
سوز و بر ده او را بهتر که باشد صاحب سادس اندر چهارم بود مولود را
مهر پیش باشد و بهر پیش کاری کند که بکار بندگان ماند و مولود بدپیر و بد
سگال بود شکسته کار بود و ی پاک بود و اگر اندر و نیکو حال بود از شود
و بر وی روزی مند بود و اگر بد حال بود دلیل کند بر معیوب مادر و پدر و
دیر ماندن علت از سبب دارو و صاحب سادس اندر پنجم بود مولود کم فرزند
بود و اگر بود آفت کند رسیدش و بد هوش و بیمار ناک بود و عیبی اندر و
بود و اگر اندرین خانه حظی بود و اندر و نیکو حال بود و صاحب طالع مقبول بود
مولود را بنده بود که فرزندی دارد و پیش را از کار بندگان روزی مند بود و صاحب
ششم اندر ششم مولود تن درست بود و از علتها پاکیزه بود مگر که صاحب طالع بد

و منحوس بود که از پایها تا لیه و به پایها گزند رسدش صاحب ششم اندر هفتم
بود مولود را از بندگان بیم بود که بلای پیش آرندش بکر که صاحب طالع
بد و پیشی نکرد و اگر این برج بصورت بهایم بود آن بستور و ده هر چه بدین برج
منسوبست از جنس وی بلای بوی رسد و با بندگان بنجور کار زنان کننده تازیان
بمور کار بندگان کنند و هر غریبی که بکنند بیمار شود و اگر این برج بصورت
آدمی بود و سعد ناظر او بود دلیل کند که آزاد او را بهتر از بنده بود خاصه که
صاحب ششم اندر و خطی نبود و غربت نبود پس اگر نحس ناظر بود مولود بکار
بندگان حریص تر از آزاد بود و مولود خداوند بندگان بود خاصه که صاحب
طالع باو مقبول بود و ناظر سعدها بود بکلاهی بد و آفتی رسد و اگر غیر مقبول
بود و منحوس پس ایل را بیماری از سبب زنان افتاده بود و از سبب بخشک و نیز بد
که با کنیزک آمیختگی دارد و بس بسیار گله کنند و بانند و لیکن بسیار کس عیب کنندش روی
و بیمار از آن عیب برابش صاحب ششم اندر هشتم مولود تن درست بود و کم بیمار
گردد و چون بیمار گردد و بمرگ نزدیک گردد خاصه که خداوند طالع بد و منحوس
باشد و بیابانی آفت رسد و اگر ماه نیز ناظر نحس باشد بدسیرتها بد فکرت بود و مصیبت
رسد از بندگان و چیزان و بیماری وی از میان فرو بود صاحب ششم اندر نهم بود
و اندر مسعود بود و بنظر صاحب طالع بود مولود را بنده بود که خداوند از وی خشنود
باشد و پارسا و اهل علم بود و از و شادی بیند و با پرهیز و امین بود و مولود

را سفرها ببلات بود علت و بیماری کم بود پس اگر بودش کم کرنده بود و نزد
عایشه یا بد و اگر اندر و محو بس اندر سفر بیمار گردد پس تباه شود و حیوان
و بنده اندر غربت هلاک شود صاحب ششم اندر دهم بود مولود را از طب و از
دستکاری و کارها علاج بهره بودش ولیکن از سلطان بیم بودش خاصه اگر آفتاب
او را بعداوت نگرد یا صاحب خانه دهم صاحب طالع را یا صاحب طالع صاحب خانه
دهم را و نیز هر کاری که کند همه تباه شود یا عیب بر آید و بیماری وی بر ظاهر اندام
بود و باشد نیز که بندگان بدین سلطان افتند و اگر خداوند طالع اندر چهارم
بود مقابله او بود از جای بلند فرو افتادن باشد همچنین اگر ماه اندر یازدهم
بود و مریخ اندر ششم و ماه تدبیر خویش بمریخ سازد دلیل کند بر شکستن
اندام ماه بهر کدام برج اندر که باشد و آن برج دلیل هر کدام اندام که باشد
شکستن آن اندام واجب کند و اگر ماه اول برج باشد اول آن اندام شکند
و اگر میانه برج باشد میان آن اندام و اگر اخر برج باشد آخر آن اندام و اگر
صاحب ششم اندر دهم مسعود باشد بنظر صاحب طالع مولود خداوند بندگان و خادمان
بود و از ایشان روزی بود خاصه که برج برصورت آدمی باشد و بر آن صورت
آن کار که مولود کند ایشان با وی گروی باشند و آسانی بودش ولیکن فرمان
او شنوند و گردن کشی کنند و اگر همچنین باشد و برج برصورت بهایم بود از ستور
روزی بود ولیکن هم از ستور آفت و نکبت رسدش صاحب ششم اندر یازدهم بود

مولود اندر معرفت دارد و خوید و فرزندان او را بهره بود و از طبیبان و خداوندان
علاج او را دوستان و رفیقان بسیار بوند و اگر اندر و مسعود بود از بندگان
خوید و فرزندان او را بهره بود و روزی مند بود و بر و مهربانی و شفقت باشند
و بکارهای او اندر نصیحت کار باشند و مولود با ایشان مسعود باشند و اگر اندر
منحوس باشد هیچ بنده بدین نیاید الا بیمار شود یا تباه و آن کار او دشوار
آید و دل دوستان بر او ناخوش شود صاحب ششم اندر دوازدهم بود مولود را
از برده و ستور روزی کمتر باشد و اگر ستور و برده باشد از ایشان بوی آفتی
و رنگبستی برسد و مولود را همه دشمن آن بود که او را احسان بیشتر بود و از فرزندان
و دشمنان و حاسدان بوی بلای رسد و اگر اندر و مسعود باشد دلیل کند بر بسیاری
حیوان و بنده و بی اندازه خاصه که صاحب طالع بدو ناظر از اتصال مقبول بود
نیز که گروهی بندگان بر وی عدو گردند و بر وی بد اندیشند والله اعلم **فصل**
پنجم اندر اختیارات اختیار دارو خوردن چنان بود که ماه بمیزان بود
یا بعقرب یا بحوت و روا باشد نیز اگر بقوس باشد یا بجدی باید بود و چنان
باید که هابط بود و تدبیر دهنده بود یا ستاره هابط و حذر کن از تربیع
مریخ و یا مریخ اندر اوتاد باشد و نیک نگاه دار تا خداوند اوتاد منحوس
نباشد یا محترق و قمر را با مشتری و زهره ناظر کن و زهره و عطارد را پاک کن
از نحسها و یکی از این سعدان اندر طالع کن و صاحب طالع را مقید کن تا نیک آید چون

چون صفرا کم خواهی کردن ماه اندر برج آتشی کن و چون سودا کم خواهی کردن
ماه اندر برج بادی کن و چون بلغم کم خواهی کردن ماه اندر برج آبی کن و برجهای
کردار و نشاید خوردن چون ثور و اسد و سنبله و چون خواهی که دارو از بر بکار
کند ماه اندر برج کن که از همه برسوی‌تر و اگر شکم باز داشتن را خواهی ماه اندر
ثور کن و مثلثات وی والله اعلم **اختیار** رگ زدن چنان باید که ماه اندر ثور
باشد یا جوزا یا سنبله یا جدی نبود یا اندر حوت یا اندر طالع یا محاق یا اندر
شعاع شمس یا اول ماه یا آخر ماه یا بعقد استقبال یا اندر اجتماع یا نیز هنوز
از استقبال بگذشته باشد اینها همه که گفتم بدست و حذر باید کردن که مریخ اندر
طالع نکنی یا ماه را مقابله و مقارنه و تربیع مریخ نکنی و حذر کن که ماه اندر
برجی نباشد که آن برج دلیل اندامی باشد که نیش و آهن نباید رسانیدن چنان
چون ماه در حمل باشد نیشتر و آهن نباید رسانیدن و چون ماه اندر ثور بود
بگردن آهن نباید رسانیدن و همچنین تا آخر برجها حذر کن تا ماه اندر طالع
نبود یا اندر هشتم و نه اندر دوم که بدست آهن رسانیدن بهر اندامی چنین
باشد **اختیار** حجامت کردن چون حجامت کنی چنان باید که ماه زاید النور باشد
و اندر برج من باشد و ناظر بمریخ اگر نظر مودت و چنان باید که خداوند
برج ماه بوی ناظر بود و حذر کن که ماه اندر ثور یا اندر اسد نبود و روا بود که
ماه اندر برج ثابت یا ذوجسدین بود جز از ثور و اسد و اگر خواهی که چون اندکی

بردن

بردن کنی ماه را ناقص النور و اگر خواهی که خون اندکی بردن کنی ماه را ناقص النور
کن و حذر کن از زحل و عطارد تا بماه ناظر نباشد **اختیار** معالجت کردن
چنان باید که ماه را نیکو حال و نیکو جای نگاه کنی و خداوند ماه و خداوند طالع را
و اوتاد را مسعود کنی و حذر کن که خداوند طالع را اندر ششم مکن و محترق مکنی
و از نحسان دور کنی و ماه را و خداوند طالع را بسعود متصل کنی و طالع و ماه
اندر برجهای منقلب کنی تا زود علت کمتر شود و برج ثابت باید که علت ثابت گیرد
و ذوجسدین نباید که علت پاک شود و بار دیگر بیماری باز گردد **علاج** چشم کردن
چنان باید که ماه پاکیزه باشد و بسعدان متصل باشد و حذر کن از شهادت
مریخ بطالع و بصاحب طالع و بماه و طالع و خداوند طالع را مسعود کن و نحسان
را از طالع ساقط کن و چنان باید که هر علاج که کنی ماه با طالع یا صاحب
طالع یا اتصال صاحب طالع یا ماه اندر آن برجها نباشد که دلیل بیماری و درد
چشم باشد تا هر علاج که کنی صواب آید والله اعلم **اختیار** قی و غرغره کردن
و روغن چکانیدن چنان باید که ماه اندر حمل باشد یا اندر ثور یا اندر سرطان
باشد ناقص النور باشد و ناظر باشد بسعدی و کوکبی متصل باشد که ماه با آن
کوکب صاعد باشد بفلک اوج یا اندر شمال یا جنوب یا از چهارم باشد یا طالع یا
وسط السماء تا نیک آید **اختیار** ناخن چیدن چنان باید که ماه زاید النور باشد
و حذر کن که ماه اندر جوزا و حوت نکنی و چنان باید که اندر خانه زهره باشد

و چنان باید که ماه و آفتاب و طالع مسعود باشند جوزا و عقرب و حوت و بیت
الی دیگر همه خوبست **اختیار** موی برگرفتن چنان باید که ماه اندر جوزا و قوس
و حوت کنی و حذر کن از برج حمل و ثور و اندر هیچ برج ثابت مکن چنان
باید که ماه و خداوند طالع مسعود بود و ماه یا خداوند طالع را از هشتم یا از
برج هشتم ساقط کن تا نیکو آید والله اعلم **اختیار** آهنگری چنان باید که ماه
بخانهٔ مریخ باشد و مریخ ناظر و اگر زحل ساقط کن و سعدان ناظر کن و سعدها اندر
اوتاد طالع کن **اختیار** گرمابه رفتن چنان باید که ماه را ساقط کنی از زهره
و زحل و ماه اندر همه برجها باشد بجز عقرب و جدی که شاید و حذر کن از خانهٔ عطارد
و زهره و زحل و نگاه کن تا مقارنه این سه کوکب نباشد و ناظر سعدان کن و سعدان
اندر اوتاد طالع کن و خداوند آن طالع را پاک کن از همه نحسها و همچنین ماه را
پاکیزه کن از همه عیبها **اختیار** ختنه کردن چنان باید که خداوند طالع را صاعد
کنی و ماه را و خداوند برج ماه را اندر برجهای شمالی کن و ناظر سعدان
و حذر کن تا ماه با زحل نباشد و مریخ را از اوتاد ساقط کن و از نظر ماه ساقط
کن و اندر برج میزان و عقرب نشاید اگر طالع با ماه اندر برجهای منقلب باشد
بهتر باشد **شرط** اختیار دارو خوردن و بجای آوردن اگر کسی دارو خورد
چنان واجبست که اختیار کنی مر دو وقت را بصلاح آری اول حال ابتدای دارو خوردن
اختیار نیکو طالع کنی و دوم وقت حال عاقبت بصلاح آری اگر دلیل ابتداء و دلیل عاقبت

هر دو مسعود

هر دو مسعود باشد دلیل کند بر صلاح حال اندر هر وقت و اگر دلیل عاقبت و دلیل ابتدا
هر دو منحوس باشند پس دلیل کند بر تباهی حال وقت دارو خوردن و تباهی وقت نقل
دارو که تولد بیمار باشد و اگر دلیل ابتدا بصلاح بود و دلیل عاقبت منحوس باشد
وقت دارو خوردن نیکویی و سلامتی باشد و بوقت اسهال و نقل دارو اختلاطها
بر برانگیخته شود و بیماری علتی دیگر تولد کند و اگر دلیل ابتدا منحوس باشد و دلیل
عاقبت مسعود باشد اندر وقت دارو خوردن رنج و تعب و تباهی و کرده باشد
ولیکن بوقت نقل دارو و صلاح و نیکویی باشد و پاک کند اخلاط را و بیماریها
ببرد **اختیار** بنده خریدن چنان باید که ماه را و طالع را و صاحب طالع را
پاکیزه کنی از همه نحسها و اوتاد را نیز پاک کنی از نحسها خداوند ششم را و عطارد
و مریخ و زحل را پاک کنی از همه نحسها و ناظر کنی بسعدان و سعدان پیشروی و استیلا
کنی بر طالع و ماه و صاحب طالع و چنان باید که ماه و طالع اندر جوزا و سنبله
و میزان و دلو بود و حذر کن ماه را از حمل و سرطان و عقرب و حوت و جدی نگاه دار(?)
اختیار بنده آزاد کردن چنان باید که ماه و خداوند طالع ناظر سعدان
باشند و سعدان مستعلی کن بر طالع و اوتاد و طالع را پاک کن از همه نحسها و حذر
کن تا ماه اندر حجاب قطع و نحس نبود و اندر اوتاد کن و منصرف از صاحب
وسط السماء و از آفتاب مر اورا و صاحب طالع را و هیچ نحس را اندر ششم مکن این اختیارات
که اندر برج ششم است این مقالات بس نیکوست و اگر چیزی دیگر حاجت آید بین

قیاس بردن باید آوردن اما آن برجهای که اندرو درجات است که دلیل
کند بر بیماری اسد است هژدهم درجه و بیست و هفتم و بیست و هشتم درجه درجات
بیماری اند و اندر عقرب نوزدهم درجه و بیست و نهم و اندر قوس اول درجه و هفتم
درجه و نهم درجه و دهم و اندر ثور ششم درجه و هفتم و هشتم و دهم
درجه و اندر سرطان نهم درجه و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و
چهاردهم و پانزدهم درجه و اندر دلو نهم و نوزدهم درجه و اندر جدی بیست
و ششم درجه و بیست و هفتم و بیست و هشتم و بیست و نهم درجه این درجات که یاد
کردم همه درجات بیماری اند و هر وقت که ماه اندرین درجات باشد یا درجه
طالع یا دلیل طالع برین درجات باشند بوقت سوال یا بوقت الولادت و زحل یا
مریخ ناظر باشند دلیل کند بر بیماری و درد چشم خاصه که ناقص النور و المعقود باشد

صفت برجها که دلیل کند بر عیب چشم اما درجهای که دلیل درد و عیب چشم کند
از بهر آنکه سحابی اندروی است و آن اول ثور است از بهر ثریا آن سیزده درجه
تا چهارده درجه و دیگر سرطان است از بهر سحابی اندروی است و یک درجه و دیگر
اندر عقرب است از بهر ابره العقرب بیستم درجه و بیست و یکم درجه و قوس است از بهر
لشانت و آن پانزدهم درجه است و دیگر جدی است از بهر شور جدی بیست و دوم درجه
و دیگر دلو است از بهر مصب الماء چهار ستاره است درجه و بیست و یکم درجه و بیست و دوم
درجه و بیست و سیم درجه و بیست و چهارم درجه و این مواضع که یاد کردم همه قاطع اند

هر وقتی

هر وقتی که ماه یا درجه طالع یا دلیل طالع اندرین مواضع باشند یا ناقص النور
بوند و زحل یا مریخ ناظر باشند یا یکی ازیشان ناظر باشد دلیل کند بر بیماری و عیب چشم
و درد چشم و اگر سهم بیماری نیز دلیل کند بر تباهی چشم این باب را نیک تأمل کن و یاد گیر که
بسیار وقتها اندر مسائل بکار آید اندر حال بیماران و مسایل موالید و اهل علم

فصل بیست و ششم در احکام است که بجز از احکام زحل اندر ششم
زحل اندر بیت المرض بود بدانکه زیان افتد از روی حیوان اگر برج بر صورت
آدمی بود غلام یا کنیزک بمیرد و اگر بر صورت بهایم بود ستوری هلاک شود و اگر برج
نر باشد نر هلاک شود و اگر ماده بود ماده هلاک شود و هیچ برده و حیوان
نشاید خریدن و اگر بیمار باشد دیر بهتر شود و بیماریش ناک بود از سودا و مالیخولیا
و بیماری بسیار و اندیشه و درویشی و از آمدن و از بندگان نا امیدی بود و از
مرگ برادران غم خورد و اگر برج خاکی یا آتشی بود از صفرا و سودا و مالیخولیا
بود و اگر بادی بود از قولنج و خام باد و سپرز و ریح بود و اگر برج آبی بود
از لقوه و فالج و نقرس و رعشه رنج بود و از لگد ستوران بیم بود و اگر مقبول
باشد بهتر باشد و ازین نکبتها کمتر باشد **احکام مشتری** اندر ششم مشتری اندر بیت
المرض باشد دلیل کند بر تن درستی و عافیتی از بیماری و از جهت ستور و بندگان منفعت
و نیکویی پدید آید و هر علاجی که بکند صواب باشد و اگر منحوس بود نیکو حال نبود و اگر مقبول
نبود بیماری دل و خفقان و درد جگر و بیماریها خونی پدید آید از طبقات مشتری

عداوت چند و مالش اندر کار ستور و برده و معالجت نفقه کرده شود **احکام**
مریخ اندر ششم مریخ اندر سادس بود دلیل کند بر پدید آمدن بیماریها چون تب غب
و یرقان و درد سر و درد پیوندها و بیماریهای صفرا چون آبله و حصبه و گر
و دنبل و جراحت و سوختگی و اسهال و قی کردن و خون رفتن بسیار و خون شکم
و ناسور باندازه طبع برج و گوهر برجهای آبی و بادی و خاکی و آتشی و اندر کار
نجار هم بود از جهت ستور و برده و حیوان و سباع باشد و گوید بنده
بی فرمان گردند و از طعامهای گرم و خشک پرهیز کنند یا بیم قولنج بود و اگر مقبول
بود یا مسعود ایمنی آرد از بیماریهای و از ستور و برده و حیوان سود و منفعت
پدید آید از جهت آنکه چون مسعود یا مقبول بود و اندر فرح باشد بنهایت سعد بود
احکام شمس اندر ششم شمس اندر بیت المرض بود دلیل کند بر کردن کشتی بار و فرمانی
نظر بان برداری بندگان و از سلطان بسود و برده و اندوه رسد و از سباع
خویشتن نگاه باید داشتن و اندک مایه بیماری صفراوی بجسد و چون سوختن
و خفقان و یرقان و بیم ترس و حیرت و تنگدلی و اگر بنده خود آزادی دعوی کند
و اگر مقبول باشد دلیل نیکو حال بردگان و زیادت سود و برده و سلامتی بیماری
بود **احکام** زهره اندر خانه ششم زهره اندر خانه ششم دلیل کند بر تن درستی
و شادی اندر بندگان و هر علاجی که کرده آید صواب آید و اسهال بسیار باشد
و از ستور و بنده منفعت یابند و ایمنی از غم و بیماری و اگر زهره از این خانه بتربیع یا مقابله

زحل اندر

مریخ باشد بیماری قوت کند و بیشتر علت از گرده باشد و مثانه و زهار و آلت
تناسل و سوختن مثانه و اگر زحل بود سنگ مثانه و علت گرده باشد و ضعیفی مردی
و اگر مقبول نباشد و منحوس بود بیماریهای تری و سردی باشد خاصه اندر برج آبی
تقطیر البول و اسهال بود و اندر برج خاکی احتباس البول بود و اندر برج آبی
درد مثانه و گرده و ضعف مردی بود و اندر برج آتشی ریش مثانه و اماس خایه
باشد **احکام** عطارد در ششم عطارد اندر برج ششم بود دلیل کند بر بهتر شدن
بیماری و اگر بنده خود نغز کار و زیرک دل باشد و صاحب صنعت باشد و اگر
سوز خود بتن رسد و نیکو باشد و هر علاجی که بکنند صواب آید و اگر غیر مقبول باشد و
منحوس بیماری اندر باد و صرع و درد دندان و درد گوش و درد زهار و تناسل
و استخوان و درد معده و آنچه بدین ماند باندازه طبع برج از بادی و آتشی و
خاکی و آبی باندازه نظر کواکب و از ستور و بنده زیان و آفت رسد ش
احکام قمر اندر ششم قمر اندر بیت المرض دلیل کند بر بیماری از درد پیوندها و از
سرفه و زکام و اگر برج بادی بود و اگر برج آبی بود اسهال و ادرار بول و مانند
این علتها مانند این پدید آید و اگر برج آتشی باشد بیماریها بسر و خشونت
پدید آید و اگر بنده خود گریزپای باشد و سخن چین باشد و اگر کنیزک بود کاله بدزدد
و بکسی دیگر دهد و اگر ستور بد بدار باشد و از مولازادگان نیکویی بپسند و تدبیر ملک کردن
خادمان و چاکران رشک گردان افتند و اگر بیماران را علاج کنند صواب نیفتد و اگر

بنحس متصل باشد بیمار بمیرد و محاق و محترق همچنین افتد و اگر مقبول باشد و بنظر
سعدان بود و نیکو حال هر علاجی که بکنند صواب افتد و بیماری سبک گردد و زنده بماند و ستور
و بنده و خادم نیک بود یا منفعت باشد والله اعلم **احکام** زحل اندر خانهٔ ششم بود
دلیل کند که از غمها و اندوه و رنج خسته باشد و از جای بجای گشتن بود و مردی بر وی خشم
گیرد و یا از بلندی بیفتد و بیمار گردد و از بلغم و سبک ارواح یا به و زیادتی بندگان
و ستور باشد و منفعت والله اعلم **احکام** ذنب اندر ششم ذنب اندر ششم بود دلیل
کند بر بیماری بر جایهای پوشیده و یا زخمی رسد بر اندام و اگر کسی گریزد یا به
دادن سخن رسدش و زنیز هم علتها بکشد هر حیوانی و بنده که بگریزد یا گم شود
و آزموده اندیش **فصل** بیست و هفتم اندر احکام رجعت و احتراق اندر ششم
رجعت صاحب ششم خداوند سادس چون راجع شود حد زیاده کردن از بیماری و ستور را
و حیوان و ستور و بنده و کارهای ایشان و علاج و داروها هر ناصواب افتد
و رای و تدبیر معالج اندر کار بیماران و بندگان هم خطا افتد و اگر بنده یا ستور
گریخته باشد امید آن باشد که باز آید و ظفر یابد به احتراق و صاحب ششم چون خداوند
ششم محترق شود دلیل دهد که گریخته یا ستور گم شده پوشیده شود و دشوار یابد
یا بدست سلطان باشد هم نایافتنی باشد و از بنده و باز و از سلطان نیز هم باشد
و بر ستور و بر روی آسیب رسد و از معالجت خطاهای بسیار افتد و بیم باشد که بیماریها
های گران مرض درمان پدید آید چنانکه گرایش کرد و دلیل و آنچه بدین ماند فساد

بنحس

بنحس و احتراق اندر ششم دلیل دهد بر گرانی اندام و تباهی حال شود و حیوان
و هر علاجی که بکنند صواب نباید و رنج و بهتان گویند مردمان و بیماریهای مخالف
پدید آید چون سرخک و مانند این اگر بابها همه گوشتها که گفتم بنظر نحسان باشد شر
و تباهی زیادت بکند و اگر سعدان شعاع افکنند آن رنجها را بشکنند و سلامتی
باشد خاصه که مقبول باشند اندرین خانه کم زیان تر باشد والله اعلم **الباب**
السابع من المطالع و ما فیه من المسایل خمسه و ثلثون فصلاً **فصل** اول
در معرفت زناشوی که بر آید یا نی اگر پرسد از زناشوی که بر آید یا نی طالع
و صاحب طالع و قمر و آن کوکب که قمر از وی منصرف شده دلیل سایل است و هفتم
و صاحب هفتم و آن کوکب که قمر بوی متصل است دلیل مسئول عنه است پس نحس دلیل مرد است
و زهره دلیل زن اگر دلیل سایل اندر هفتم باشد یا بصاحب هفتم یا بدلیل مسئول عنه
متصل باشد آن تزویج بر آید با آسانی ولی برنج و طلب و دوام از جهت سایل اگر
دلیل مسئول عنه اندر طالع باشد یا بدلیل طالع متصل باشد آن تزویج بر آید با آسانی
ولی برنج و اگر اتصال از مودت بکند بآسانی و نرمی بر آید و اگر اتصال از عداوت
بود به دشواری و رنج و درشتی بر آید و اگر از مقارنه بود اگر قمر صاحب طالع را
و اگر اتصال از عداوت بود به دشواری و رنج و درشتی بر آید و اگر از مقارنه بود
اگر قمر صاحب طالع را باشد بآسانی بر آید و اگر قمر صاحب هفتم را باشد برنج
و دشواری بر آید این تزویج اگر باتصال میان ایشان قبول بود سخن بیکدیگر

پذیرنده باشند و دوستدار باشند و اگر قبول نبود سخن یکدیگر نپذیرند و هر یکی
سخنی دیگر بیرون آرند و اگر میان ایشان اتصال نبود نگر یکی کی میان ایشان از وی
نور نقل کند یا نور رد کند یا نور جمع کند از وی دلیل گیر بر بر آمدن کار بدست
متوسطان و اگر اتصال نقل و جمع نبود و رد النور نبود نگر با اتصال طبیعی از منفعة
الطالع یا از منفعة العزه یا از منفعة الطریقه از شمار چهار دلیل گیر هر دلیلی که
مقبول تر باشد و مسعود بود از مرد و از زن که بدان دلیل منسوبست دلیل بر نیکوئی
خوی و راستی آنکس و هر دلیلی که منحوس باشد یا غیر مقبول بود دلیل کند بر تباهی و بدخوئی
و ناراستی آنکس و هر دلیلی که اندر وتد باشد وی قوی تر باشد و همچنین صاعد
و مستقیم و هر دلیلی که زایل یا ساقط یا باطل بود وی ضعیف تر و نابکارتر باشد و
نگر مقابل الستة بر اگر منحوس باشد یا کوکبی نور ایشان قطع کند یا سببی از سببها یا کسی
اتصال را باطل کند یا حاجت را تباه کند و بر نیاید و همچنین اگر قابل الستة بر تحری (?)
یا راجع باشد دلیل تباهی حاجت بود والله اعلم **فصل دوم** معرفت آنکه بر نیاید
آن قبیل که باشد و اگر این نحس کننده و حاجت تباه کننده دلیل سایل یا مسئول عنه
باشد تباهی هم از جهت ایشان باشد و اگر صاحب دوم باشد از قبیل مال سایل باشد و اگر صاحب
هشتم باشد از قبیل مال مسئول عنه بود صاحب دوم و هشتم دلیل کلیست و اما شد که فساد (?)
و تباهی آن قبیل کابین باشد یا از قبیل چهار زن و اگر صاحب سیم باشد تباهی از قبیل
اقربا سایل باشد و اگر صاحب نهم باشد تباهی از قبیل سفر یا از قبیل دین یا از قبیل اقربا مسئول

عنه بود و اگر آن نحس کننده صاحب چهارم باشد تباهی وقف و از قبیل پدران باشد از
جهت سایل و اگر صاحب دهم بود تباهی از قبیل سلطان باشد یا از قبیل معاملت و یا از
قبیل پدران مسئول عنه و اگر اندر پنجم یا صاحب پنجم یا صاحب حادی عشر باشد تباهی
از قبیل فرزندان باشد و اگر صاحب ششم باشد و ... از قبیل علت و بیماری و عیب
باشد یا از قبیل بنده و ستور یا از قبیل اصل سایل کی اصل و حسب ... باشد و اگر صاحب
دوازدهم باشد تباهی از قبیل دشمنان و نمودن (?) و گفت و گوی باشد یا از قبیل عیب
و بیماری زن یا از قبیل بی اصلی و بی حسبی زن باشد یعنی مسئول عنه و اگر آن
نحس ناقل النور باشد یا رد النور تباهی از قبیل رسولان و متوسطان باشد و اگر
نحس کننده کوکب جامع النور باشد فساد و تباهی از قبیل کسی باشد که باز
گشت آن کار بوی باشد یا از کسی که پی وی آن کار بر نیاید و اگر نحس کننده
اندر برج نر باشد یا ربع نر یا کوکب نر مرد باشد و اگر کوکب ماده باشد یا
برج مونث یا ربع مونث آن کس زن باشد **فصل سیم** در معرفت آنکه آن
زن یا آن مرد کدام را زودتر نکاح باشد چون این دو دلیل که گفتیم بر
آمدن تزویج اگر اندر برج ذوجسدین باشد یا کوکب ناقل و جامع یا کوکب
رد کننده نور اندر برج ذوجسدین باشد دلیل کند بر آن که این سایل را
تزویج با کسی دیگر باشد جز آنکه در وهم و خاطر وی باشد و دیگر بدلیل مسئول عنه
هر کدام که اندر وتد باشد وی زودتر کند اما بدان که برج سابع و صاحب سابع

دلیل آن زن یا آن مرد که سایل با وی است تزویج یا بخواستاری و برج
ششم و صاحبش دلیل زن طلاق کرده یا مرد بجای مانده یا کسی از وی اعراض
کرده باشد و برج هشتم و صاحبش دلیل تزویج دیگر است که کند بمستقبل چون
حد از نه طالع را اتصال بصاحب تاسع بود سایل تزویج دیگر کند و همچنین اگر
صاحب طالع را اتصال باشد بکوکبی پیش از آنکه صاحب سابع بکوکبی اتصال کند
دلیل کند که سایل زود تزویج کند از مسئول عنه و اگر صاحب هشتم اندر وتد
باشد یا بکوکب برج دوم متصل یا بکوکبی دیگر پیش از آنکه صاحب طالع اتصال
کند مسئول عنه زودتر از سایل تزویج کند اما بدانکه اگر سایل مرد باشد
صاحب طالع و شمس و کوکب منصرف عنه القمر دلیل مرد است و صاحب هفتم و کوکب
متصل بالقمر و زهره و قمر دلیل زن است و اما اگر زن باشد صاحب طالع و
کوکب منصرف عنه القمر و زهره و قمر دلیل زن است و صاحب هفتم و کوکب متصل
بالقمر و شمس دلیل مرد است اما سایل را نکاح ماضی ششم است و صاحبش و نکاحی
که اندر ولیست در حال سابع است و صاحبش و نکاحی که بخواهد بودن مستقبل
ثامن است و صاحب تاسع و مسئول عنه را ماضی دوازدهم است با صاحبش و نکاح حاضر
بحال طالع است و صاحبش و نکاح مستقبل دوم است و صاحبش همچنین دلیل کبر از انقراض
صاحب طالع و صاحب هفتم از اتصال ایشان بر ماضی و مستقبل و آن برج و صاحب آن
برج که دلیل اندر ولیست و دلیل آن نکاح باشد که اندر حال بران نکاح باشد و دیگر

اگر مردی

اگر مردی سوال کند که چند زن بزنی کنم بنگر از مریخ تا قمر چند برج ماده باشد
چندان زن بزنی کند و اگر زنی سوال کند که چند شوی کنم بنگر که از مشتری
تا زهره چند برج نر است چندان شوی کند و اگر دلیل از اتصال الحکم کنی بهتر
آید چنان که بنگری حد او نه طالع اندر آن برج که است چند کوکب اتصال کند تا
بزهره اتصال تثلیث یا تسدیس است یا تربیع یا مقابله و یا دلیل طالع را
بدلیل نکاح اتصال باشد چنانکه از زهره یاد کردم حکم کن که چندین زن یا چندین
شوی دیگر بخواهد بودن و الله اعلم **فصل چهارم** در معرفت آنکه این زن
دوشیزه است یا نی اگر بپرسد که این زن دوشیزه است یا نی بنگر بطالع
و بصاحب طالع و قمر و اگر اندر برج ثابت باشد یا بعضی از این سه دلیل با کوکبی
از برج ثابت بطالع یا بصاحب طالع یا بقمر ناظر باشد و یا متصل و طالع یا
صاحبش یا قمر اندر برج ثابت باشد دلیل کند که دوشیزه باشد و پاکیزه آن
علیها که دلیل تباهی دوشیزگی کند و اگر این که گفتم اندر برج منقلب
باشد یا ذوجسدین دلیل کند بر آنکه شوی کرده باشد و دوشیزه نبود اگر …
گویند که دوشیزه است این دختر دوشیزه نباشد بفجور تباه شده باشد با جر…
رسیده بود و اگر قمر اندر برج ذوجسدین باشد یا اندر منقلب و طالع و صاحبش
اندر برج ثابت باشد خبری بوی رسیده باشد و لیکن دوشیزگی تمام نرفته باشد
و اگر قمر با مریخ نباشد اندر برج منقلب یا ذوجسدین دوشیزگی وی تباه شده باشد

باشد بعشق رود و شتی و اگر زحل اندر طالع باشد یا قمر اندر برج دو جسدین یا
برج ثابت آنگه کس که او را مجامعت کرده باشد تیر پیر اندر کرده باشد و دوشیزگی
تباه شده باشد و اگر مریخ اندر وتد زهره باشد و قمر از مریخ تباه باشد یا
زهره اندر عقرب باشد یا اندر مثلثه وی این زن دوشیزه نباشد و اگر
عطارد و مشتری اندر مثلثات زهره باشند یا اندر وتد زهره یا مریخ
بساقط باشد از زهره خاصه و بوی ناظره نباشد و اندر مثلثه آتشی باشد
زهره و پس این مسئول عنه دوشیزه باشد و پاکیزه والله اعلم

فصل پنجم

در معرفت آنکه این نکاح حلالست یا حرام اگر دلیل سایل متصل شود بزحل یا
بمریخ پیش از آنکه بدلیل مسئول عنه متصل شود یا دلیل مسئول عنه بزحل یا بمریخ
متصل شود پیش از آنکه بدلیل سایل اتصال کند این دلیل کند بر تباهی نکاح یا
حرامی نکاح افتد میان ایشان یا بر یا کسی دیگر ساخته باشد و اگر اتصال این دو
دلیل بیکدیگر تمام شده باشد بعد از آن دلیل سایل یا مسئول عنه بزحل یا بمریخ
اتصال کند که با ول اصل بود و با آخر حرام شود و هر وقتی که یکی از این نحسان اندر
طالع باشد یا اندر سابع یا دلیل سایل و مسئول عنه ناظر باشد یا بطالع یا بسابع
دلیل کند بر حرامی آن نکاح و سبب حرامی از آن کس باشد که این نحس بدلیل وی
ناظر باشد یا بطالع وی اندر بود و اگر بپرسد که این زن بار از حرام دارد
یا نی و اگر بپرسد آن زن که آبستن باشد آن آبستنی وی از حرام باشد یا از حلال

بنگر

بنگر بخانه پنجم اگر مریخ یا زحل یا عطارد بوی ناظر باشند یا اندر وی باشند آن
فرزند از حرام و زنا بوده باشد و اگر سعدان ناظر باشند یا اندر وی باشند
دلیل کند که فرزند از حلال باشد و پاکیزه باشد

فصل ششم

اندر معرفت آنکه این زن هیچ کس را دوست دارد یا نی و اگر بپرسد که این زن هیچکس را دوست
دارد یا نی یا زن خود کسی را دوست دارد آن معنی عشق و فجور بنگر بصاحب طالع
و قمر اگر یکی از این دو دلیل با مریخ اندر یک برج باشند بیک درجه پس این زن
را اندر یک سرای دوستی و عاشقی باشد و اگر اندر یک برج باشند و بیک
درجه نباشد پس مر این را همسایه باشد نزدیک که او را دوست دارد و اگر
دلیل طالع آن مریخ منصرف باشد کسی دوست بوده باشد و بجای مانده باشد و اگر
نظر از تثلیث یا تسدیس باشد کسی دورتر دوست باشد از هر جایی که نظر باشد
دوستی از آن جنس باشد یعنی از آن برج که و اگر قمر یا صاحب طالع متصل باشند یا
مریخ و مریخ اندر برج خونی باشد پس این زن کسی را طلب کند و هوای
و دم وی رود و اگر صاحب طالع یا قمر بشمس متصل باشد آن زن هوای مردی
بزرگتر از خویشتن می جوید و وی را دوست دارد و اگر بعطارد متصل باشد جوانی
را دوست دارد و اگر بزهره متصل باشد بزنی هوا دارد یا خود این زن زنی
سای باشد و اگر قمر یا صاحب طالع منصرف باشد از مریخ کسی دوست بوده باشد
زن را و اکنون بجای مانده بود و اگر مشتری بوی ناظر بود از جهت پارسایی بجای

مانده بود و اگر شمس ناظر باشد مردی بزرگ از آن کار آگاه شده بود و از آن
صحبت بجای مانده باشد همچنین هر هفت کوکب را صفت کرده و هو اعلم قول علی بن
محمد الشریف مصنف این کتاب گوید اگر صاحب طالع را یا قمر را اندر خانهٔ دهم یا
عشر یا یازده یا اندر پنجم و زهره را اندرین جایگاه شهادت بود یا نظر دارد
پس این سایل عاشق و هوادار و دوست دارنده باشد اگر مریخ ناظر باشد
عشق وی و هوای وی بزنا و فحش و فجور بود و اگر بر زحل نگرد همچنین باشد و اگر
بعطارد نگرد و اگر عطارد بمزاج مذکر بود بکودکان بود و اگر بمزاج مونث
بود بزنان و دختران بود و اگر زهره ناظر بود یا مشتری بحلال و نیکوی
حال هوا بود و اگر بقمر یا شمس ناظر بود هوا از نیکویی حال و صلاح تن و جان خویش
خواهد و اگر اندرین جایگاه بر کدخداوند هفتم یا بدلیل مسئول عنه نگرد بنگر که
آن کوکب خداوند کدام خانه است دوست و معشوق آن کوکب باشد و اگر اندر
مواضع که وی گفتم بدلیل مسئول عنه ناظر باشد معشوقهٔ وی هم زن بود و اگر سایل
زن باشد معشوقهٔ وی هم شوی وی باشد و همچنین دلیل گیر از دلیل مسئول عنه
اگر در پنجم باشد یا اینز یازدهم و بطالع یا بصاحب طالع ناظر بود مسئول عنه
بر سایل عاشق باشد اگر در میان ایشان اتصال مقبول بود آن کار بر آید و محکم شود و اگر
مقبول نبود بر نیاید و تباه شود و اگر اتصال آلوده بود دوستی بتحقیق بود و اگر
اتصال از عداوت بود زود بریده شوند و دوستی بتحقیق نبود و اگر اندر برجهای

منقلبه

منقلبه الطالع یا منقلبة القوة یا منقلبة الطریق باشد همچنین دلیل کننده آید
اتصال و الله اعلم فصل ششم اندر معرفت خوبی و خلقت زن از قول علی بن
محمد الشریف اگر برج ارتفاع و طلوع وی خوبی زن بنگر بدلیل زن اگر
اندر وتد باشد این زن کدبانو بود و نیکو کار و بسیار دارنده خان و مان بود
و اگر ساقط بود این زن کاهل و نا تیمار دارنده بود و اگر اندر خانهٔ نهم باشد
پارسا باشد و همچنین اندر خانهٔ سیوم اگر مقبول و مسعود باشد و اگر نحس
این باشد نابودن باشد و اگر دلیل زن مسعود بود این زن نیکو خوی و نیکو طبع بود
و پاک فکرت باشد و اگر منحوس باشد بد خو و بد طبع و نا پاک زننده باشد خاصه
بمقابله و تربیع باشد بطالع و اگر برج هفتم یا آن برج که دلیل زن است اندر
برجهای جمیل و صحیح اندر باشد زن خوب روی باشد و اگر جوزا و حمل بود
زشت و اگر دلیل زن سعود ناظر باشد زن خوب روی باشد و اگر نحسان ناظر
باشد زشت روی باشد و اگر دلیل زن اندر برجهای ثابت باشد و سعدان ناظر
باشد این زن پارسا و عفیفه و مستوره باشد و اگر اندر برجهای ذو جسدین
باشد سعدی ناظر باشد عفیفه و پارسا و مستوره بود و اگر نحس ناظر باشد
مفسده و نا پرهیزکار بود و اگر اندر برجهای منقلب باشد زن بی قرار بود
و خویشتن دار نبود و مصلحه نبود خاصه که مریخ ناظر بود زانیه باشد و اگر سعدی
نگرد پارسا نبود ولیکن خویشتن دارنده بود و اگر دلیل زن اندر برج مستقیم

الطالع بود و با کوکب علوی باشد زن دراز بالا باشد و اگر کوکب سفلی باشد
و یا برج معوج الطلوع باشد پست بالا و کوتاه باشد و اگر دلیل کوکب سفلی
باشد اندر برج مستقیم الطلوع یا طالع زن مستقیم الطلوع بود یا دلیل کوکب
وسطی باشد دلیل کند که میانه بالا باشد و اگر برج ثابت بود راست قامت
بود و اگر برج ذوجسدین باشد قامتش میان راستی و کژی بود و اگر برج
منقلب باشد کژ قامت و چست جنبان و رونده باشد و اگر دلیل زن مشرقی
باشد این زن جوان باشد و اگر مغربی باشد این زن بسال خورده باشد
و اگر جنوبی یا شمالی باشد این زن بسال میانه باشد میان جوانی و پیری و اگر
خداوند هفتم کوکب سعد باشد و سعدی بوی پیوسته این زن ستر مکین باشد
و مبارک و اگر اندر شرف بود و خداوند طالع بوی متصل باشد نسب این
زن سخن و جاه رسد و منزلت رسد و اگر خداوند هفتم اندر برج چهار ساقط
باشد و نحسی بوی پیوسته زن بی شرم بود و بی حسب و اگر بزهره ناظر بود
همچنین و اگر زهره بمریخ منحوس باشد و بمریخ ناظر بود زن حریص بود بکار
جماع و زنا دوست بود و اگر بزحل ناظر بود زن کننده پیر بود یا پیر طبع بود
اگر خداوند هفتم اندر برج منقلب بود یا ذوجسدین منصرف از خداوند طالع
و پیوسته بمریخ و با عطارد بسوی خداوند باید و هم متصل بود آن زن را
شوی پنهانی بود بجز از شوی حلال و اگر دلیل زن اندر زایل وتد باشد تا اندر

زنان مقبل

برج منقلب و منصرف گشته از دلیل مرد بعورت دلیل کند که زن مبتلا باشد
بر مرد و جریان وی باشد ولیکن دستگاه می نیابد اگر این برج که گفتم
مایل وتد بود یا وتد بود یا برج ثابت بود شاید بودن که این زن باز
براد خویش برسد و این که گفتم دلیل برج است و اگر از دلیل مرد بنگری
همچنان حکم کن که از زن گفتم و اگر دلیل زن متصل باشد بخداوند هشتم یا بمشتری
و زهره یا بالسهم السعاده یا العجائب یا بشمس پیوند باشد این زن توانگر باشد
و اگر بخلاف این باشد توانگر نبود و حال مرد نیز هم برین صفت بود والله اعلم **فصل**
هشتم زنی که بخشم رفته بود یا رها کرده بود باز آید بخانه شوی یا نی بنگر
بشمس و زهره اگر شمس اندر اوتاد باشد اندر فوق الارض و زهره مغربی
باشد و راجع این زن بشوی باز گردد و بکوشی خود بخشنودی و مطیع باشد
و پشیمان شود بر رفتن و از وی خیر و منفعت یابد و اگر زهره مشرقی باشد و راجع
باشد هم باز آید ولیکن پشیمان نشود بر کرده خویش و اگر شمس همچنان اندر فوق
الارض و زهره ساقط بود همچنان باشد که گفتم و اگر قمر از اتصال که گشته باشد
بوقت خشم رفتن زن بازگشتن زود باشد بسوی خویش و اگر بوقت رفتن قمر
ساقط باشد و زهره راجع باشد یا هفتم رجعت مستغرقی باشد این زن بکوی
خود باز آید اگر شمس تحت الارض بود و زهره بفوق الارض باز آمدن بدشواری
باشد و اگر زهره راجع بود و مشرقی زن بکوی خود باز آید و پشیمان شود و اگر مشرق

باشد و از تحت الشعاع بیرون آمده بود و راجع بود زن باز آید بنزد
شوی و پشیمان شود و لیکن باز پیوند با پشیمانی و اگر بوقت مسئله شمس و زهره
ساقط باشند بگوی تا این زن را طلاق کند که از وی هیچ خیر و منفعت و شادی نباشد
و اگر زهره مستقیم باشد این زن بر شوی تا هم باشد و از یکدیگر جدا گردند و مرد پشیمان
شود و خویشتن را ملامت کند و اگر دلیل زن با زهره راجع باشد بشوی باز گردد
سوی شوی اگر دلیل زن ناظر باشد به برج طالع این زن نباید بخانه شوی اگر ساقط
بود بوند اندر این زن بخانه شوی نباید و اگر صاحب طالع ناظر باشد هم
دلیل آمدن باشد و اگر اندر برج منقلب بود زود پشیمان شود و اگر برج ذو جسدین
بود باشد میان پشیمانی و ناپشیمانی باشد و خورسند و خوار و اگر برج ثابت
باشد پشیمان نشود و اگر پشیمانی بود دل سخت دارد و خرسند و خوار باشد
این باب بکار آید مر زن را که خشم رفته باشد از خانه شوی و مر زنی را که از
شوی جدا رفته باشد و دیگر مردی که او را بسی خواهد کردن و زن بخانه خود
آوردن و باید که آید یا نی و کی آید بخانه و اگر دلیل مرد پیش همچنان قیاس کن
از دلیل زن گفته شد و مریخ دلیل مرد است و زهره دلیل زن هر دو شهوانی اند
و مشتری کردار شتری و عطارد نیز همچنین اندرین باب و لیکن بکتاب حیله
گذرانند زندگانی و میان ایشان تخلیط و هر دو بر یکدیگر قریبی چون بند باختیار
و مصنف این کتاب گوید اگر دلیل زن بدلیل مرد ناظر باشد یا متصل بود به نظر

مودت

مودت یا از بروج متفق المطالع یا متفق الطریقه این زن بشوی باز گردد و
شود خوبی و خشنودی و اگر اتصال ناظر عداوت باشد یا ناظر باشد و قبول نباشد
میان ایشان و با دلیل زن اندر برجی باشد که طالع را یا دلیل مرد را
اندر وی مراعی نبود این زن هرگز باز نیاید و پشیمان باشد بر وزگار رفتن که از شوی
بگیر چرا و زنکار کردم و اگر با این همه قبول باشد یا اندر برجها مراعی دلیل مرد
باشد پشیمان نبود و لیکن باز آید تا باشد بخانه شوی بکره و ناخشنودی و اگر
دلیلان ناظر یکدیگر نباشند و نه اندر مراعی یکدیگر و نه نیز کوکبی ناقل یا رد النور
یا جمع النور باشد میان این زن هرگز باز نیاید به خانه شوی تا آنگاه که دلیلان
شکل بدل کنند یا متصل گردند بیکدیگر از اتصال نظر قبول و سعادت و اگر دلیل
زن و دلیل مرد هر دو منحوس باشند یا اندر هبوط یکدیگر باشند
یا اندر وبال یا اندر تربیع و مقابله یکدیگر باشند بنظر ضدیت و مخالفت
و نحسی همیشه اندر خصومت و شدت و جدایی باشند و هیچ گونه مرد زندگانی
باشد اندر میان ایشان جز رنج و مشقت و زیان و تباهی والله اعلم

فصل نهم اندر معرفت حال زن با شوی مر مولود را و سایل را از قول
بومعشر بگذرید دلیل هر دو بدلیل زن چنان که بر گفتم اگر اتصال مر دلیل طالع
را باشد به دلیل صاحب هفتم مولود را رنج رسد که خواستن زنان و دشواری آید
و اگر اندر هفتم باشد مر دو متعلق زن باشد خاصه که دلیل زن مستعلی باشد بر دلیل

مرد این مقهور زن باشد و زن قوی تر باشد و قاهر باشد بر مرد اگر اتصال
صاحب هفتم را باشد مولود بمیان پیوزد و زنان را ببرد و رغبت بود به هر کی زن
خواهد پاسخ و اجابت یابد و شادی بیند و روی نیک باشد و اگر صاحب هفتم اندر
طالع باشد زنان مقهور باشند و اگر صاحب طالع مستعلی باشد بر صاحب هفتم
مرد قاهر باشد و چیره و قوی دست مراو را باشد بر زنان و همچنین جواب کوی
اندر کار خصومت و انبازی و خرید و فروخت و حرب و کارزار و صید و آنچ
بدان ماند اگر اتصال به دوستی باشد میان ایشان دوستی و آشنایی و نرمی باشد
و اگر قبول بود بهتر باشد که میان ایشان موافقت باشد و الفت و مصالحت
و اگر اتصال عداوت بود میان ایشان خصومت و تعصب و ناسازواری باشد و اگر
اتصال قبول باشد میان ایشان دوستی باشد ولیکن سعادت برخورداری
باشد از یکدیگر نیکو بینند و اگر صاحب هفتم نیکو حال و نیکو جایگاه باشد و ناظر
سعدها باشد و از نحسان پاک بود مولود را زن نیکو حال و نیکو خو و با پرهیز و با
شرم و با خرد بود و آنکه و هر بزرگ بود از بزرگواران و پارسایان باشد و گوهری
آباء وان بود و اگر خانه حال باشد و ناظر نحسها باشد یا راجع یا محترق باشد
مولود را زن بد سیر و بد حال و بی پرهیز و بی شرم و بی ادب بود و بد حال
بود و از وی غم خورد و شادی نه بیند و همیشه غمگین او بود و اگر صاحب طالع با
یکدام خانه یابی او را بر چه حال بینی چون و پیوسته شد اتصال او را با صاحب طالع اگر

اندراتو

اندر وتد بینی زن از شهر خویش کند و اگر اندر زایل الوتد بینی از دوستان و نزدیکان
بود و اگر اندر خانها زایل بینی زن از بیگانگان و از دور جای باشد و اگر بینی صاحب
ولنت او خانه چون بنده باشد و اگر اندر شرف بود از قوم و مان بزرگ و شریف
و اصل بود و اگر اندر هبوط بود از مردمان حال گشته و محنت رسیده بود و اگر اندر
برج غربت بود آن غریبا بود و اگر هر دو دلیل اندر مثلثات یکدیگر باشد زن
از خویشتن و پیوند باشد و اگر زایل بود صاحب طالع زن با مردمان نیکو کند
و آشکارا و اگر بنجیی غایب بود کارش تباه کند و اگر ناممکن بود یا زیر شعاع آفتاب
پنهان و پوشیده کند و اگر ناظر صاحب اعدا بود به تعقب و کینه بود آن کار که کند
و اگر صاحب طالع تربیع یا مقابله صاحب سیوم باشد خواهر و برادر و کسان او را
راضی نبوند و اگر صاحب چهارم بود پدر و کسان پدر راضی نبوند و اگر صاحب دهم
بود مادر و کسان مادر راضی نباشند و سلطان اندر کار ایشان دست کند
و همچنین بنگر آن همه کواکب که تربیع و مقابله که خداوند دوازده برج صاحب
طالع و بهر جنس و بهر نوعی تا بر تو پوشیده نشود اقربا را از مریخ و پدر برادر
سلطان را از شمس و مادر را از قمر تا که حرکت و ناخوشی ایشان آگاه
باشی و اگر صاحب طالع اندر برج جفت باشد یعنی ذوجسدین و عطارد و مشتری را
ببیند مولود را نکاح دو باشد و اگر از ایشان یکی را ببیند نکاحش چهار بود و اگر
هر دو را ببیند نکاحش بسیار بود و اگر اندر برجها دو بر بود ایشان را نه

واندر آن هفته نکاحش یکی بود و اگر یکی از آن هفته نکاحش سه بود و اگر بهر دو از آن هفته
برج نگاه بود و اگر اندر برج طاق بود و صاحب خانش اندر برج جفت باشد
ناظر او باشد نکاحش دو بود و اگر صاحب سابع اندر برج ثابت بود زن دوشیزه
بود و اگر اندر برج جفت بود زن بیوه بود و اگر اندر برج منقلب بود زن با فرزند
بود و اگر اندر برج عقیم بود زنانش کم فرزند بود و اگر صاحب سابع بر زحل ناظر
بود یا اندر برج ثابت بود مولود را زنان زنند کانی و دشواری بود و اگر ناظر
ماه بود و ماه مسعود بود یا اندر برج منقلب بود و زن نگوید کی خواهد امنیت داشتن
احوال خانه هفتم چون تامل نگاه کنی بسیار سخن گشاده باب والله اعلم **فصل دهم**
در معرفت حال که خدایی به یکی و به وی و اگر سایل سوال کند از حال کدخدای
مرئیش بنگر که هر دو دلیل یکدیگر ناظر هستند اگر ناظر باشد بمودة الفت
و مصالحت بود و اگر نظر عداوت بود میان ایشان گفت و گوی باشد و اگر
قبول بود بیکدیگر باشد و اگر دلیل قابل القمر اندر وتد بود یا اندر برج ثابت
پای داری بکند و اگر برج ذو جسدین باشد یا منقلب ابغ رو وتد بود هم پای داری
بود و اگر زایل باشد میان ایشان ویرانی باشد و اگر دلیلان مسعود باشند از
یکدیگر شادی بینند و اگر منحوس باشند از یکدیگر ناخوشنود باشند و همیشه بازار
بوند و اگر میان ایشان اتصال نبود و نه نظر و نه موافقت از برج متفقان
ناقل و جامع نبود و نه رد النور میان ایشان فرقت باشد یا دوری و اگر صاحب هفتم

منحوس

منحوس باشد تباهی نکاح زحس باشد و اگر صاحب هفتم منحوس باشد تباهی نکاح باشد و اگر اندر
هفتم باشد نکاح ویران کند هم برین قیاس حکم کن که نمودم و اگر دلیل تزویج اندر وتد
باشد خاصه اندر سابع راجع باشد دلیل تخلیط باشد میان وی و میان زنان از صحبت
و دلیل تزویج باشد که زنی طلاق داده را باز کرد اندر نکاح شود و اگر اندر
هفتم دو کوکب باشد سعد و نحس سعد راجع باشد و نحس دلیل کند که آن زن را
که میان وی و میان زنش طلاق افتد و آن نحس دلیل کند که آن زن را باز کرد اند
این مثال که گفتم **فصل یازدهم** اندر معرفت تمام شدن عقد نکاح اما وقت
تمام شدن زناشوهری و عقد نکاح آنگاه باشد که هر دو دلیل بیکجا مجتمع شوند
اگر دلالت کون تزویج از اتصال باشد و اندر وتد باشد خاصه اندر طالع
باندازه درجها اتصال اندر جهای منقلب روزها بود و اگر برج مجسده بود شهور
باشد و اگر ثابت بود سالها بود و همچنین از وتد و مایل وتد و ساقط حکم
کن و همچنین اگر دلیل سریع السیر بود روزها باشد وسط سیر ماهها و بطی السیر
سالها و اگر دلالت از نقل النور یا جمع النور یا رد النور باشد هر وقتی که
واقع القمر درجه به درجه مقابل القمر برسد آن وقت باشد و همچنین دلیل
گیر از سهم تزویج مردان و از سهم تزویج زنان و صاحبش هر وقتی که دلیل
به درجه سهم رسد یا صاحب سهم از هر کدام که دلیل گیرد بر تمام شدن تزویج
هر درجی طالع روزها یا ماهها یا سالها باشد باندازه برج هرگاه که دلیل هر دو سهم و تزویج زنان

رسد یا بصاحب حظ بخش یا دلیل زنان بسهم تزویج مردان رسد یا بصاحب حظ بخش آن وقت باشند

بر رجعت مطالع چنان که صفت کردیم و باز نمودیم والله اعلم

فصل دوازدهم

اندر احکام گریخته ذکر شده و بر آن آوردن دلیل گریخته اما به آنکه ماشاءالله

و بعضی از حکما متقدمین و محدثین هم اتفاق کردند بر آن که دلیل گریزنده قمر است

اگر وی دلیل نکند سابع و صاحب سابع دلیل گریزنده است قول ذرینوش

و او گوید طالع و صاحب طالع و قمر دلیل گریزنده است زیرا که سایل را سوال

از گریخته باشد و هر چیزی که سوال از وی باشد طالع دلیل آن چیز باشد و

این قول نیز نزد من پسندیده است قول ماشاءالله آنست که گوید طالع و صاحب

طالع دلیل مولی است یا جوینده گریزنده و ذوریتوش گوید وسط السماء و صاحب حظ بخش

و شمس دلیل جوینده است و خداوندش قول حکما و بعضی حکما گویند طالع و صاحب طالع

و شمس دلیل جوینده است اگر سایل خود خداوند گریزنده باشد و وسط السماء و صاحب حظ بخش

دلیل خداوند است قول علی بن محمد الشریف نزدیک من طالع و صاحب طالع و حظ بخش

و صاحب طالع و شمس و صاحب برج قمر و صاحب وسط السماء جوینده است خواهی خداوند

گریزنده باشد خواهی جز او زی هر کدام ازین دلیل را شهادت غالب‌تر و قوی‌تر دلیل

جوینده است قول احکام محمدیین گریزنده مانند صاحب هفتم و آن ستاره که اندر

هفتم باشد یا کوکب غریب اندر طالع هر کدام را شهادت بیشتر بینی اندر آب گریختن

دلیل ویست و این قول نیز نزدیک من تجربه کرده و استعمال کرده شده است درست

کردن

کردن دلیل گریخته اندر باب طلب کردن هر کدام دلیل یابنده گریخته هم بدان

صورت و صفت و قرابت باشد که آن کوکب و آن برج است که دلیل او بود و

گریزنده هم بدان صورت و قرابت باشد که دلیل گریز یا بست و آن برج که دلیل اندر

وی است و گاه باشد که مردم متحیر شود از دلیل گریخته باید پوشیدن که صورت و قرابت

و صفت گریزنده و یکی نا یکدام کوکب منسوبست از وی حکم کن و این حال غرور

والله اعلم

فصل سیزدهم

اندر معرفت آنکه این گریخته مال خداوندش

برده است یا نی دوریتوش گوید بنگر بصاحب یازدهم که وی دلیل مالست و اگر سایل

خداوند بود از خانه دوم بنگر و اگر دلیل گریخته منصرف باشد یا متصل بدلیل

مال این گریزنده از مال خداوندش نیز دزدیده باشد و اگر چنین نباشد نه دزدیده

باشد و همچنین از سهم السعادة و از صاحب سهم دلیل گیر با اتصال و انصراف و نظر دلیل

گریزنده و اگر دلیل مال اندر وتد آفتاب بود یا اندر وتد صاحب طالع یا اندر وتد صاحب

عاشر یا اندر وتد صاحب برج قمر آنچه گریزنده برده و دزدیده باشد بخداوندش

رسد و اگر بصاحب طالع یا بصاحب عاشر یا بصاحب برج قمر یا بسهم ناظر باشد دلیل

که گر مال باز یابد از نظر مودت باز یابد و از نظر عداوت بدشواری باید

و اگر قمر از کوکبی سعد راجع منصرف شود به نحسی مقیم متصل شود این گریزنده باز

آید و مال هم برده و نیاید و اگر آن سعد مقیم باشد و نحس راجع چون باز آید از آن دلیل

بعضی از آن مال بخود و اگر هر دو مستقیم باشند و قمر زاید النور والعدد باشد آنچه برده باشد هم

باز آرد و اگر اتصال مقبول بود یا تنش مال حقیقت باشد باز آید بآسانی بود
و اگر غیر مقبول باشد یافتن بدشواری باشد و رنج و تعب **فصل چهاردهم**
اندر معرفت آنکه تنها گریخته است یا با یاران و بیش ازین گریخته است یا نی
اگر دلیل گریزنده اندر برج ذو جسدین باشد یا این گریخته کس دیگر
گریخته باشد یا خود یکبار گریخته باشد و این دوم بار باشد اگر دلیل
گریخته با کوکبی دیگر متصل باشد گریخته با یاران باشد و اگر برج خالی السیر
باشد و ثابت یا منقلب تنها باشد و اگر اندر برج کثیر الولد باشد یا منقلب
و بکوکبی ناظر باشد با یاران باشد باندازه و تسدیس و تثلیث و تربیع و مقابله
سعد و هر اتصال چندان یار باشد از تربیع چهار تن و از مقابله هفت
تن و از تسدیس سه تن باشد و اگر برج ذو جسدین باشد شش تن باشد و
اگر تثلیث باشد سه تن باشد و اگر اندر برج ذو جسدین باشد تربیع هشت
تن باشد و مقابله چهار تن باشد هم برین قیاس حکم کن از نظر کواکب دیگر
بدلیل گریخته باندازه آن نظر زیادت شود چنانکه صفت کردم هم برین قیاس
حکم کن تا بر تو معلوم شود که گریخته با چند تن است والله اعلم **فصل پانزدهم**
اندر معرفت آنکه این گریخته اندر شهر است یا بیرون رفته است چند دور است اگر خواهی که
بدانی گریخته اندر شهر است یا بیرون شهر بنگر بدان کوکب که قمر بوی متصل است و آن
کوکب که صاحب طالع بوی متصل است و صاحب هفتم اگر این هر سه اندر اوتاد طالع

بلغ

باشد یا اندر اوتاد و صاحب وسط السما یا اندر اوتاد و آفتاب باشد یا اندر
اوتاد و صاحب قمر باشد این گریخته از شهر بیرون نرفته باشد و اگر اندر
ربع مشرقی باشد آن شهر باشد و اگر اندر ربع جنوبی بود اندر ناحیت جنوب آن
شهر بود و اگر مغربی بود اندر ناحیت مغرب آن شهر باشد اندر ربع شمالی بود
اندر شمال آن شهر باشد گریخته و اگر اندرین هر سه دلیل دلیل اندر زایل
الاوتاد باشد نزدیک آن شهر باشد آن شهر بیرون و اگر ساقط باشد
از شهر بیرون رفته باشد و بدان ناحیت روی نهاده باشد که دلیل اندران
ربع باشد و بود که این سه دلیل که گفتم از وی یکی شهادت غالب تر باشد دلیل
وی باشد و باشد که کواکب متصل القمر و کوکب متصل بوی صاحب طالع و صاحب
هفتم هر دو سه یک کواکب باشد این دلیل بغایت قوی تر باشد بدلالت
و باشد که دو یکی باشد هم قوی باشد و باشد که هر یکی را علیحده دلالت باشد
آنگاه بنگر هر کدام را اندر باب گریخته شهادت بیشتر دلیل باشد بر گریخته و اگر
دلیل گریخته اندر وتد باشد و بکوکبی متصل باشد که زایل یا ساقط باشد این
گریخته اندر شهر است بیرون خواهد رفتن و اگر اندر زایل یا ساقط باشد و
بکوکبی متصل شود که اندر وتد باشد این گریخته بیرون شهر است بشهر خواهد اندر
آمدن اگر دلیل گریخته اندر طالع باشد گریخته اندر قلب مشرق باشد اندر شهر بود
و اگر اندر ده و از دهم باشد گریخته بیرون شهر باشد اندر جانب مشرق و اگر اندر

یازدهم باشد اندر نواحی مشرق باشد و نزدیک شهر باشد و اگر بکوکبی متصل باشد
حکم از آن کوکب کند و از دهٔ خانه قول علی بن محمد الشریف که بنگر بدلیل گریخته
و اگر بکوکبی متصل باشد و اتصال قبول بود و آن کوکب را اندر باب گریخته شهادت بود
باشد حکم دلیل از وی یا از آن کوکب آمیخته چنان که ترا صفت کنم اگر دلیل
گریخته اندر طالع باشد و طالع برج آتشی باشد و بکوکب متصل شود کز آن کوکب
اندر ربع جنوب باشد و برج خاکی این گریخته بسوی شرق بیرون رفته باشد و
بسوی ناحیت جنوب قصد کند و اگر اندر ربع جنوب برج آتشی باشد بمشرق جنوبی
باشد و اگر برج آتشی باشد شمالی جنوب باشد و اگر برج بادی باشد مغرب
جنوب باشد و اگر طالع برج باشد این گریخته از آخر جانب مشرق بیرون رفته
باشد و اگر برج خاکی باشد از ناحیت جنوب بیرون رفته باشد و اگر برج
آبی باشد از شمال مشرق بیرون آمده باشد و اگر دلیل گریخته اندر طالع باشد
و بکوکبی متصل شود هم اندر ربع مشرق این گریخته اندر ناحیت مشرق
باشد و بنگر که برج قابل چه برجست اندر ناحیت مشرق اندر آن جهت
باشد همچنین دیگر ربعها را بدین قیاس حکم کن و دیگر بنگر بدلیل گریخته
اگر اندر ربع مشرقی باشد و اندر برج مشرقی و از آفتاب نیز مشرقی
باشد و بکوکبی متصل باشد که شهادت ناحیت وی از بن کمتر باشد حکم
از دلیل گریخته کن و اگر دلیل را شهادت ناحیت کمتر باشد یعنی بکیفیت مخالفت

بکو

باشد بکوکبی متصل باشد که وی را شهادت باشد اندر جنوب یا مغرب یا شمال
حکم بر آن کوکب کن و اگر هر دو شهادت برابر باشد هر کدام قوی تر باشد
حکم از وی کن و اگر دلیل گریخته زحال الیسر باشد و اندر برج آتشی باشد
و از آفتاب مغربی باشد و اندر ربع شمالی باشد این گریخته از روی مشرق
بیرون رفته باشد بناحیت شمالی و از ناحیت شمال بمغرب قرار کند
دیگر اوتاد را هم برین قیاس حکم کن تا درست آید اما بدانکه حکم ارباع فلک
زود گردنده است و حکم برج تیز رود گردد و حکم جهت از آفتاب باید دار
رست ارباع فلک راه گذر باشد و برج منزل باشد و ناحیت آفتاب
یعنی مغربی و مشرقی دلیل از آفتاب دلیل قرار کردن بدان ناحیت و بنگر
که گریخته یافته یا نی اگر یافته شود بدان وقت بکدام کوکب متصل است و اندر
کدام ناحیت است هم بدان ناحیت گرفتار آید و اگر دلیل گریخته اندر مثلثات
آتشی باشد اندر جانب کوهها و راهها باشد که معدن سنگها و سباع باشد
و اگر اندر مثلثات خاکی باشد اندر دهها و کشت زارها و کوه پایه‌ها باشد
و اگر اندر مثلثات بادی باشد اندر بیابان و باغها و بوستانها باشد و اگر اندر
مثلثات آبی باشد لبهای حوضها و آبگیرها و جویها باشد و اگر اندر وتد باشد
بشهر باشد و اگر مایل وتد باشد نزدیک شهر بود و اگر زایل بود از شهر دور بود
و هو اعلم فصل شانزدهم اندر دانستن تن درستی جایگاه گریخته از قول

علی بن محمد الشریف و مصنف این کتاب گوید که بنگر بدلیل گریخته و بدلیل طالع
اگر هر دو اندر یک برج باشند اگر اندر اوتاد بود و اگر اندر مایل باشند
اندر یک دو باشد و اگر اندر زایل باشند اندر یک ناحیت باشد و بنگر میان
دلیل گریخته و میان دلیل سایل چند درجه بعد است هر درجه بطالع برج
دور جایست یا ساعات و چندانکه دوری باشد و اگر برج منقلب بود و اگر
برج ثابت باشد چندان ماه را باشد و اگر ذوجسدین باشد چندان
ساعات که باشد هر ساعتی تا روزی بود و اگر دلیل گریخته با دلیل سایل
اندر برج مخالف باشد این گریخته از آن جای سایل سخت دور باشد و اگر
دلیل سایل اندر برج بود و دلیل گریخته اندر ربعی که بخلاف دلیل سایل بود
این گریخته بشهر دیگر باشد و اگر دلیل گریخته با مریخ باشد یا اندر سیوم یا اندر نهم
با صاحب این دو برج متصل باشد این گریخته قصد سفر کرده باشد و دور رفته باشد
و اگر دلیل گریخته راجع باشد یا بکوکبی متصل شود که راجع بود این گریخته جای
نتواند رفتن زود باز گردد و اگر دلیل گریخته مقیم یا فی یا مقیم اول باشد
متحیر باشد جای نتواند رفتن چون نواحی و جهات گریخته دانسته باشی آنگاه
بهتر باشد و درست باشد که عروض کواکب بیرون آورده باشی و از جهت عروض
کوکب بتوانی دانستن که بکدام ناحیت و بکدام جهت است تا درست آید اگر دلیل گریخته
اندر خانهٔ خویشتن باشد این گریخته بنزد قوم خویش باشد یا بجای که اول آنجا

بوده باشد

بوده باشد و اگر اندر شرف باشد اندر جای باشد که وی آنجا معروف باشد
و معروفی وی آنجا می باشد و اگر اندر مثلثه باشد بخانهٔ برادران و خویشاوندان
بود و بنگر دلیل گریخته از کدام کوکب منصرف است از آن جهت گریخته باشد و اگر قمر از زحل
منصرف شده باشد سبب گریختن از بیم و ترس باشد و غم یا از جهت مردی جلیل از برج زحل
باشد و اگر منصرف مشتری باشد سبب گریختن از جهت دین و صلاح و نیکویی باشد
و اگر منصرف مریخ باشد سبب گریختن از بیم و ترس و شتاب زدگی همچنین آن باقی
کواکب احکام کن و بنگر بکدام کوکب متصل است دلیل گریخته این گریز بیاری
کسی باشد بنگر کدام کوکبست و صاحب کدام برجست و اندر کدام موضع است از وی صفت
کن که گریخته بدان موضع و بیاری کسی باشد اگر بآفتاب متصل باشد یا بخانهٔ سلطان
باشد این کس بخانهٔ بزرگان است و اگر بزحل متصل باشد بخانهٔ خواجگان و دهقانان بود
باشد یا بجایی باشد بنگر آن برج بچه منسوبست که گریخته آنجا باشد که آنجا عمارت کنند
همچنین از باقی کواکب قیاس کن بهر کجا دلیل گریخته آنجا باشد و صفت جایگاه
حیوان که اندر خانه و چهارم است از صفت خانه یاد کردم قول دوروتیوس
را و گوید اگر قمر اندر طالع یا اندر ربع مشرقی باشد این گریخته اندر ناحیت
مشرق باشد و اگر اندر جنوبی باشد اندر ناحیت جنوب باشد و اگر اندر ربع شمالی باشد
اندر ناحیت شمال باشد و اگر اندر ربع مغربی باشد اندر ناحیت مغرب باشد و اگر
طالع با قمر اندر حمل و یا میزان باشد این گریخته سخت دور رفته باشد و اگر طالع برج

ممزوج الفلک باشد او را نمایان گرفته باشد و رفته واسیر آید **فصل هفدهم**
اندر نگریستن گریخته یافتن و نایافتن و چگونگی حال وی بنگر بصاحب طالع و قمر اگر
متصل شوند هر دو بصاحب وسط السماء پس یا بصاحب خانهٔ قمر بر گریخته ظفر یابد
اگر اتصال از مقارنه یا تربیع یا مقابله باشد و اما اگر دلیل گریخته اندر اوتاد
طالع باشد این گریخته اندر شهر یابند و لیکن از نظر مودت باشد یا دلیل گریخته
ساقط باشد یا زایل یا زایل الوتد پس ظفر یابد و لیکن بیرون شهر قول ایشان
و او گوید اگر میان صاحب هفتم و صاحب طالع و قمر اتصال باشد دلیل کند بر یافتن
گریخته اگر اتصال کننده صاحب طالع باشد این جوینده ظفر یابد بر گریخته بطلب
و جهد و اگر اتصال با صاحب هفتم باشد این گریخته باز آید بخودی و اگر اتصال اندر
اوتاد بود اندر شهر یابد و اگر صاحب سابع بصاحب طالع متصل شود از اوتاد
گریخته باز گردد بخودی خود پیش از آن که از شهر بیرون آید و همچنین اگر متصل
شود صاحب هفتم از راست طالع بصاحب طالع اندر حد طالع یا اندر راست طالع
این گریخته باز گردد پیش از آنکه از شهر بیرون آید و اگر متصل شود صاحب هفتم
از حد طالع گریخته باز آید پس از آنکه از شهر بیرون رفته باشد و اگر صاحب هفتم
متصل شود بنحسی این زمان این گریخته گرفتار شود اگر صاحب طالع نحسی ناظر باشد و باز
بصاحب سابع بر گریخته ظفر یابد خداوندش پس از آنکه زنان افتاده باشد و اگر
صاحب هفتم منحوس باشد و قمر نیز بنحسی متصل باشد بر گریخته ظفر یابد خاصه که آن

نحس اندر

نحس اندر وتد صاحب سابع بود اگر مقبول بود و قمر با وی شاهد باشد دلیل کند بر ظفر
یافتن گریخته اگر قمر متصل شود بکوکبی اندر دوازدهم یا ششم دلیل تباهی باشد و نا
یافتن اگر صاحب سابع اندر طالع بود بر گریخته ظفر یابد پیش از آنکه از شهر بیرون
رود اگر یکی از نیرین یا هر دو بصاحب سابع ناظر باشند حال گریخته پوشیده نشود
و ظاهر بود اگر هر دو نیر را بصاحب سابع اتصال بود گریخته گرفتار شود و همچنین دزد
و مطلوب دیگر گرفتار شود خاصه که نظر ایشان از مودت باشد اگر سعدان اندر وسط
السماء یا اندر طالع باشند یا اندر یازدهم این دلیل کند که گریخته گرفتار شود
اگر صاحب سابع بصاحب دوازدهم یا بصاحب ششم متصل شود دلیل کند بر گرفتار
شدن گریز پای و بسته شدن که صاحب این دو خانه همان فعل کنند که زحل و مریخ
کند و تباه تر آنگاه باشد که دوازدهم اندر تحت الشعاع باشد چون قمر بنحسی متصل
شود گریخته گرفتار شود و اگر آن نحس اندر طالع باشد پیش از آنکه از شهر بیرون
آید اگر زایل بود پس اندر راه گرفتار شود و اگر آن نحس مقبول باشد خداوندش
از وی خشنود شود و اگر قمر بسعدی متصل شود گریخته یافته نشود مگر که آن سعد با حراقی
رود و دلیل هلاک گریخته باشد و اگر کوکبی میان دلیل سایل و دلیل گریخته نقل کند
نور بارد النور بود کسی بیاید و [illegible] موذی کند اگر از صاحب طالع بصاحب سابع برد
جوینده کسی بیند و اگر صاحب هفتم بصاحب طالع بود کسی نشانی آرد یا آگاهی دهد
از گریخته و اگر قمر را اندر آن برج که باشد اتصال نبود به برج دوم مگر باتصال

ودلیل کند را اگر اتصال پذیرنده کوکب راجع باشد دلیل گریخته خود رجع
باشد بخودی خود باز گردد و اگر بطیء السیر باشد باز آید بزودی و اگر بطیء
السیر باشد دیرتر یافته شود و اگر مستقیم باشد باندازه سیر وی باشد یافتن و اگر
از نحس که تدبیر قمر بدو برد اندر اوتاد باشد این گریخته از در سرای
از نزدیک اهل دور نبود هم بدان حوالی باشد و یافته شود و اگر اندر نهم
طالع باشد از اهل و سرای دور باشد و لیکن شهر نزدیک بود و اگر اندر سیوم
طالع باشد از شهر بیرون باشد و اگر قمر بصاحب برج خویش متصل باشد این گریخته
بخداوندش باز آید اگر صاحب برج قمر اندر وتد باشد اگر زایل باشد و در منت
باشد و گرفتار شود و بطلمیوس گوید اگر قمر بصاحب برج خویش متصل باشد اگر
ذاهب از وتد با مایل وتد ظفر یابد بر گریخته و اگر چنین باشد ظفر نیابد قول
حکما و بعضی حکما ایدون گویند اگر قمر از سعدی منصرف شود و بنحسی متصل شود
این گریخته باز آید و خداوندش خشنود نشود و اگر مقارنه مشتری باشد مشتری
راجع باشد این گریخته باز آید بخودی خود اما چون قمر زاید النور و العدد باشد
این گریخته بر گرفتن زودتر باشد و اگر ناقص النور و العدد باشد دیرتر یابند و اگر
اندر طالع سعدی باشد و اندر وتد هفتم نحسی باشد این گریخته را بسته بیارند و اگر
اندر طالع نحسی باشد و اندر هفتم سعدی برین گریخته هرگز قادر نشوند و اگر قمر
از سعدی منصرف باشد و بسعد نحسی متصل باشد برین گریخته ظفر نیابد مگر

کر نحسی

کر نحسی اندر وتد چهارم باشد و سعدی اندر وسط السما باشد و اگر قمر از برج
کوکبی منصرف شود و بسعدی متصل باشد بر گریخته ظفر نیابد هرگز مگر آن سعد راجع
باشد آنگاه دلیل کند بر باز آمدن گریخته از خودی خود و بود که خویشتن بخود واداد
شود و اگر از نحسی منصرف شود و بهیچ کوکبی متصل نباشد این گریخته گرفتار شود
و عذاب کرده شود و بدی بیند و یا بمیرد و اگر منصرف شود و بنحسی متصل باشد این
گریخته گرفتار شود و عذاب و رنج بیند و اگر آن نحسی که قمر بوی متصل بود متصل
باشد مقیم او آن باشد کسی دیگر بگیرد و ببندد و بسته بخداوندش آورد و اگر مستقیم
باشد نابسته بیارند بخداوندش و اگر اندر مستقیم باشد یکی اندر نیمه راه گرفته شود
و باز بجهد و دیگر باره گرفتار آید و اگر صاحب برج قمر بقمر متصل باشد و قمر بسعدی
متصل باشد این گریخته از بندگی بخرد خویشتن را ببرد و اگر قمر از تربیع و مقابله
نحسی باز گردد و بسعدی متصل شود حال گریزنده نیکو شود و او را باز نتوانند
یافتن و اگر از تثلیث و تسدیس سعدی باز گردد و بنحسی پیوندد گریخته و گم شده
را باز توان یافتن و گریخته را چه رسد و رنج و سختی و اگر ماه اندر برج منقلب
باشد و بکوکبی اتصال کند که اندر برج منقلب باشد گریزنده باز گردد و اگر ماه بصاحب
طالع پیوندد و صاحب طالع بصاحب دوم و صاحب دوم با آفتاب یا بصاحب خانه
خویش این دلیل باز یافتن کند و همچنین اگر بوقت گم شدن یا گریختن ماه هر کجا بود
است چون ماه بآن بدان جایگاه یا بخداوندان حد پیوندد گریخته و گم شده خود را

باز نگرد آید قول وی روی نیوشد و او گوید اگر طالع یا قمر نه سعدی و نه نحسی متصل شود
نگر اگر طالع یا قمر اندر حال گریختن حمل یا جوزا یا اسد یا حوت بود گریخته زود
گرفته شود و یا بخودی خود باز آید و اگر طالع یا قمر بجز این برجها اندر باشد
این گریخته بر ظفر یابد هر چند که کسی از پس وی شود و اگر طالع یا قمر اندر ثور باشد
گرفته شود بدشواری و مشقت و اگر طالع یا قمر اندر نیمه اول جوزا باشد اگر
اندر دو روز ظفر نیابد پس از آن دور شود خبر نشنوند آن جایگاه و اگر
اندر نیمه آخرین باشد زود یافته شود و اگر قمر یا طالع اندر سرطان باشد
ظفر یابند بر گریخته بروزگار دراز و گرفته شود اندر عبادت خانها و اگر طالع
یا قمر اندر نیمه اول اسد باشد این گریخته بخانه مردی بزرگ باشد و از جهت
وی گرفته شود و اگر اندر نیمه آخرین باشد زود گرفته شود و اگر طالع یا قمر با
سنبله باشد زود گرفته و سخت گرفتار شود و اگر قمر یا طالع میزان باشد
زود گرفته شود و اگر طالع یا قمر اندر عقرب باشد زود گرفته شود یا خود باز
آید و اگر طالع یا قمر اندر قوس باشد و اگر هیچ روز را یافته شود و اگر
نی هلاک شود و نه دانند که کجا رفت و اگر طالع یا قمر اندر جدی باشد از
جای بجای بگردد و دور افتد اگر طالع یا قمر اندر دلو باشد اندر درجه اول
اول ظفر یابد و اگر جز این باشد ظفر نیابد بروی و اگر طالع یا قمر اندر
حوت باشد ظفر یابد و اگر آخر باشد ظفر یابد والله اعلم فصل بیست و چهارم اندر آنکه

بطلب

بطلب کردن مال چگونه بود و هلاک که بیشتر باشد نگر بقمر و بصاحب طالع اگر یکی
اندر هفتم باشد و نحسی اندر هشتم باشد گریزنده بمیرد پیش از آنکه بروی ظفر
یابند اگر نحس با صاحب وسط السماء یا صاحب بیت قمر اندر هفتم باشد و نحسی اندر
ششم بود جوینده یا خداوند گریخته بمیرد پیش از آنکه بروی ظفر یابند اگر قمر
با صاحب طالع اندر هفتم باشد و عطارد اندر هشتم منحوس باشد این گریزنده
بمیرد اگر قمر نه پر سعدی دهد و آن سعد اندر احتراق بود بمیرد گریخته و اگر بجای
سعد نحسی بود اندر احتراق ظفر باشد بر وی و پس اگر قمر تحت الشعاع باشد
یا با مریخ باشد یا ناظر بود این گریخته خویشتن با آتش بسوزد یا با آهن سر خویشتن
بکشد و اگر بجای مریخ زحل باشد خویشتن خفه کند اگر سعدی ناظر باشد
سلامت یابد نگر سبب هلاک گریخته اگر نظر مریخ بقمر و قمر اندر برج صورت آدمی
باشد بلا از مردمان رسد و اگر برج بهیمی باشد از بهایم رسد آن بلا و اگر
برج اندر آبی باشد اندر آب غرقه شود یا بیماری برنج بود و پس اگر عطارد باشد
با زحل باشد گریخته خویشتن بدست خویش خود را بکشد و اگر قمر از نحس باز گردد و بنحسی
متصل شود این گریزنده اندر گریختن بمیرد و اگر مریخ منصرف شود و بزحل
متصل شود و هر دو مستقیم باشد این گریخته بشمشیر کشته شود و اگر زحل باشد
خویشتن خفه کند و اگر مریخ بطی السیر باشد و زحل مستقیم باشد بمیرد بعذاب
و بمرگ زشت خاصه که مریخ اندر برج ثابت باشد و اگر قمر رخان اندر ...

باشنده بمیرد و مرگ زشت و دست و پای پس برنهد و اگر بوقت گریختن یا بوقت مسئله
ماه دلیل گریختن باشد و اندر تحت الشعاع باشد متصل بشمس این گریخته موجود
نباشد و بر وی ظفر نیابند و اگر از تحت الشعاع بیرون آمده باشد بنگر تا بانفصالش
از وی حکم کن چنانکه واجب است و اگر صاحب بیت القمر اندر تحت الشعاع باشد و صاحب برج
شمس بقمر ناظر باشد طالب گریخته یا خداوندش بمیرد پیش از آنکه بر گریخته ظفر یابند
و اگر شمس و صاحب برج قمر اندر هفتم باشد و اندر هشتم نحسی باشد این دلیل کند بر مرگ
طالب یا خداوند گریخته پیش از آنکه بر گریخته ظفر یابد قول یعقوب کندی گوید بنگر
اگر صاحب شمس بر شمس ناظر و متصل باشد آن گریخته مرده باشد و اگر صاحب برج قمر با هشتم
متصل باشد گریخته و گم شده هم مرده باشد یا بیم باشد که بمیرد و از صاحب دوم
نیز همچنین دلیل گیر که از صاحب هشتم گفتم و اگر خواهی که بدانی که مردم کشته باشد یا بمرگ دیگر
بنگر بدلیل گم شده و گریخته اگر منحوس باشد یا محترق اندر برج آتشی مردم کشته باشد
و اگر اندر برج آبی بود بآب غرق گشته باشد والله اعلم **فصل نوزدهم** اندر معرفت
آنکه گریخته خود رفت یا کسی برد گم شده و گریخته را اگر خواهی که بدانی که خود رفته
است یا کسی برده است بنگر بقمر اگر منصرف باشد از صاحب برج خویش یا از صاحب شرف
یا از صاحب مثلثه خویش یا از صاحب حد و وجه خویش این گریزنده خود رفته باشد و همچنین اگر
از صاحب طالع منصرف باشد خود رفته باشد و اگر کوکبی از صاحب برج قمر منصرف باشد کسی
برده باشد و اگر وی از کوکبی منصرف باشد خود رفته باشد و اگر اندر برج خویش باشد بنگر

قمر

تر هر کوکبی که بوی متصل باشد از وی دلیل گیر و اگر قمر اندر آن برج که هست
منصرف باشد بی متصل آن گم شده و گریخته هم بدان جای باشد که نهاده باشد
فصل بیستم اندر معرفت آنکه گریزنده و یابنده این گریخته و گم شده کی باشد
اگر قمر متصل باشد بصاحب برج خویش یا بصاحب طالع گریزنده پیدا باشد و اگر
بصاحب وسط السما یا بآفتاب متصل باشد یا اندر وسط السما باشد یا با کوکب
کوکب متصل باشد که اندر وسط السما باشد یا بکوکبی که اندر شرف بود گریزنده
مر این گریخته را سلطان یابد و اگر اندر دوازدهم باشد یا متصل بکوکبی که اندر
وی باشد یا بصاحب دوازدهم یا بکوکبی ساقط یابنده مردی مجهول باشد و اگر
ماه بکوکبی متصل شود که زیر نور آفتاب باشد و همچنین و اگر ماه خود زیر شعاع
باشد یا بکوکبی متصل شود که اندر تحت الارض بود یا اندر برج نهم یا سوی خداوند
نهم یا خداوند هفتم یا خداوند هشتم یافتن وی دشوار بود و اگر ماه بطالع باشد
یا بتر برج طالع یا بتر برج خداوند طالع یافتن وی بدشواری باشد و اگر بنظر مودت
باشد یافتن بآسانی و زودی باشد و همچنین از خداوند دوازده برج حکم کن
یابنده را **فصل بیست و یکم** و یکی اندر معرفت آنکه وقت یافتن کی باشد
اگر پرسد که یافته شود این گریخته هر وقتی که صاحب طالع و قمر و شمس یا صاحب
عاشر یا صاحب برج قمر با یکدیگر مجتمع شوند یا صاحب هفتم یا صاحب طالع مجتمع
شود یا درجه بدرجه متصل شوند یا احتراق صاحب هفتم چون اجتماع باشد یا اتصال

چون درجه بدرجه برسند آن وقت یافته شود و بطلمیوس گوید اگر قابل اندر
وجه اول بود یافتن زود باشد اگر اندر وجه دوم باشد یافتن میانه باشد
میان دوری و زودی و اندر وجه سیوم دیرتر یابد و روزگار درازتر و الله اعلم

فصل بیست و دوم اندر نگریستن احکام گم شده و ضایع شده و افتاده
اما به انکه احکام گم شده و گریخته هر دو یکی است و لیکن اینجا فصلی یاد کنیم از گم شده
تا فهم کردن آسانتر باشد و یعقوب کندی گوید باشد که گم شده حیوان باشد یا
جز حیوان بود و گریخته بجز حیوان نبود بدانکه دلیل بر گم شده و گریخته قمر است اگر قمر
بصاحب طالع یا بصاحب برج خویش متصل باشد گم شده یافته شود و اگر متصل نشود
و نه اندر طالع باشد و نه اندر هشتم یافته نشود و اگر صاحب بیت قمر به تسدیس یا
تثلیث طالع باشد امید یافتن باشد چون بدرجه طالع متصل شود وقت یافتن بود
و اگر از ثانی عشر منصرف باشد یا از صاحب هشتم یا از صاحب ششم و متصل باشد
بمشتری و طالع یا بمشتری و صاحب طالع از هر وجهی که باشد نظر مودت یا عداوت امید یافتن
باشد خاصه که صاحب هشتم نیز ناظر بود و اگر جز ازین باشد گم شده یافته نشود
و اگر قمر بصاحب دوازدهم یا بصاحب ششم یا بصاحب هشتم متصل باشد گم شده بدست
مردی بدگوهر و بدطبع افتاده باشد که هرگز باز ندهد خاصه که نحس باشد و بطالع
ناظر نباشد و اگر قمر بسعود و بیکی از سعدان یا بیکی پیوسته مردی امین افتاده باشد
سعدان امید یافتن بود و هلاک نشود و اگر سعد بطالع متصل باشد یا ناظر یا قمر

متصل با

متصل باشد زود باز رسد و اگر قمر اندر اوتاد باشد یا با شمس باشد بدست
سلطان افتاده باشد و اگر شمس بدرجه طالع ناظر باشد نموده و قمر نیز بجزو
طالع ناظر باشد نموده و قمر نیز بجزو طالع ناظر باشد باز رسد ان شاء الله
و اگر نظر قمر بطالع از مودت باشد باز یافتن باسانی باشد و اگر از نظر مخالفت
بود بدشواری و تعب و مشقت باشد و اگر قمر اندر طالع با آن شهادت گم شده
یافتن گم شده بعداوت و دشمنادگی باشد و دلیل گم شده قمر است و صاحب برج
قمر دلیل خداوند ضایع است یا طالع و صاحب طالع و جوهر برج قمر و کوکب ناظر دلیل
جوهر گم شده است و الله اعلم **فصل بیست و سیوم** اندر معرفت آنکه این گم شده
هم اندر خانه است یا بیرون خانه اگر قمر یا صاحب طالع اندر یک ربع باشند میان ایشان
سی درجه باشد یا کمتر آن گم شده با وی اندر یک سرای باشد اگر از سی درجه
زیادت باشد تا شصت درجه اندر یک محلت باشد و اگر زیادت از شصت درجه باشد
تا نود درجه اندر یک شهر باشد و اگر اندر یک ربع نباشد از آن خانه
و از آن محلت و از آن شهر دور بود **فصل بیست و چهارم** اندر معرفت درستی
جایگاه گم شده و صفت آن جایگاه اگر بپرسند که بکدام جایگاه است بنگر بقمر
اگر اندر برج آتشی باشد و اندر ربع طالع باشد بجهت مشرق باشند و اگر
اندر ربع وسط السما بود بشرق جنوب باشد و اگر اندر ربع مغربی باشد اول
ناحیت جنوب باشد مایل بمشرق و اگر اندر ربع چهارم باشد بشمال مشرق باشد

واگر اندر طالع باشد اندر برج خاکی بجنوب مشرق باشد واگر اندر ربع وسط
السما بود اندر قلب جنوب بود واگر اندر ربع سیوم بود اندر جنوب مغرب باشد
واگر اندر ربع چهارم بود اندر سوی شمال باشد واگر اندر آخر شرق باشد
بمغرب مایل واگر اندر وتد دوم باشد اندر سوی جنوب بود واگر اندر وتد
سیوم اندر قلب مغرب بود و اندر وتد چهارم اندر سوی شمال باشد واگر
اندر برج آبی باشد اندر ربع طالع اندر شمال مشرق باشد و اندر ربع
دوم اندر شمال آخر جنوب بمغرب مایل بود و اندر ربع سیوم اندر شمال مغرب
بود و اندر چهارم اندر قلب شمال بود و این بیرون آوردن ماحیت گمشده
و گریخته واگر اندر طالع باشد بارگی خانه بود و اندر وسط السما میان
خانه بود و اندر هفتم یا آخر خانه بود و اندر چهارم بنواحی خانه اندر و هم چون
صاعد بود اندر بام و بسطح خانه بود و اندر چهارم چون اندر حضیض
باشد بزیر زمین بود اندر وسط السما بحضیض بروی زمین بود و اندر چهارم
صاعد هم بروی زمین باشد اندر برج منقلب با مردم یا بجایگی گردنده بود
و اندر ذوجسدین اندر دیوار بود یا بر درخت یا بر وف یا با مردم اندر شغل ان
برج ثابت بجای محکم نهاده بود واگر قمر اندر حمل باشد بستورگاهها و
و پایس گوبها بود و یا جایها مسقف یا بصحراها واگر قمر اندر ثور باشد اندر
کشت زار بود و یا نزدیک تلها و کوه پایه و بوستانها و باغها و درختان انبوه

وجای

وجای گاوان واگر اندر جوزا باشد بکوهها و کشت مزرها و تودها و تلها و جایگاه
صیادان و نردبازان و سرود گویان و مطربان باشد واگر اندر سرطان
باشد بجایگاه نمناک و بمرغزارها و بستانها و بلبهای حوض و آبگیر
و لبهای جوی و نزدیک درختان مرغزاری واگر اندر اسد باشد بدشت و
بیابان و وادیها صعب باشد و بومها که زهردار و زمینی که شیران را
و گرگان باشند یا جایگاه ملوک و کوشکها و مقرها و قلعها و تختها و کوههای بلند
و حصارها بود واگر اندر سنبله باشد بکشت زارها و جایگاه زنان و بازی
کنندگان و سرود گویان و جایگاه خرم و نشستگاه باشد واگر اندر میزان
باشد بکشت مندهای که بر سر کوه بود و جایگاه درختان میوه دار
و جایگاه صید و بازان و ره گذر و راهها و جایگاه بلند و صحراها و بیابان
واگر اندر عقرب باشد بجایگاه گنده و تاریک و شوراخها و زندان و چاه و جایگاه
غم و مصیبت و اندوه و ویرانیها و سوراخهای گزدم و خزینه و فروستان
مانند وی و جایگاه درخت انگور و باشد واگر قوس باشد بستانها و جایگاه سیل
و ره گذران سیل و صحرا ساده و جایگاه ستوران و گاو و گوسپاله و معدن
آتش باشد واگر اندر جدی باشد بکوشکها و درگاهها و بوستانها و اولها و آب گذرها
و جویها و کارنیزها و درختانی که بر کرانه جویها باشند و کرانه آبگیرها که اندروی
درخت و گیاه باشد و جایگاه سگان و روباه و وحوش و شیران و منازل غریبان

و بندکان و جایگاهای که اندر وی آتش نهاده باشند در قدیم و چون اندر
دلو باشد آبها و جویهای آب دریاها و مغاکها جایگاه مرغان آبی و مرغان
دیگر و جایگاه درخت انگور و شراب مردونشان یا جایگاه بدکاران و زنا
کننده گان و اگر اندر حوت باشد بنزدیک دریاها و کرانه آب گیرها و مرغزار
و جایگاه ماهیان و درنشستگان و زاهدان و جایگاه گریستن و غم و اندوه
چون این دانسته شد بنگر اگر دلیل کم شده اندر سرای باشد بجایگاه نزدیک
سرای و پیوسته وی باشد آن جای که وی ازین دوازده بروج و اگر اندر
نواحی و محلت بود ازان جای که دلیل باشد از برج مانند آن باشد و اگر دلیل
کم شده و گریخته بیرون تر از سرای یا از شهر بود بدان جایگاه که برج دلیل
کند بر دوری از آنجا که وی آنرا که از برج جای هست که دورترست جایگاه
هست که نزدیکترست جای هست که اندر یک خانه و اندر یک سرای است
اما در باب راه گذر و برج ثابت دلیل راه کلانست و برج منقلب دلیل
رهگذارها بسیارست و برج ذوجسدین دلیل دوراهه است و چون
عطارد با مشتری نظر بود چهار راهه باشد و اگر قابل نیز اندر برج
ذوجسدین باشد شش راهه باشد زحل مغاکها و مستراحها و جایگاه
گنده و تاریک را است مشتری دلیل بوستانها و صفها و منزلها خوب و مسجدها
است مریخ دلیل آتش کدها و معدن آتش و مطبخ است شمس دلیل جایگاه

بزرگ

بزرگ و کوچک را و منظر و تخت است زهره دلیل شیران خانه و جایگاه زنانست
و بوستان و گلزار است عطارد دلیل ره گذر و خزینه و گنجینه و نقاش
خانه و کتاب خانه است و جایگاه مرغان و قمر دلیل حوض و جوی و آب
راهها و راه گذر خانه است چون دلیل کم شده اندر هر برجی که یابی و
با هر کوکبی که باشد بدان جایگاه بود و بنگر بدلیل کم شده اندر برجی که یابی
با هر کوکبی که باشد بدان جایگاه بود و بنگر بدلیل از کم شده و گریخته اگر اندر
برج آتشی باشد بجایگاه مردمان باشد و اگر اندر برج بهیمی بود اندر
جایگاه بهایم و ستوران باشد و اگر اندر برج سباع بود جایگاه اندر بیابان
چنین یاد کردم از دلالت برجها و اگر اندر برج منقلب باشد اندر زمینی نو کنده
و نو عمارت که ده میان فراز و نشیب باشد و اگر اندر برج ثابت باشد اندر زمین
هامون و نزدیک عمارت باشد و اگر اندر برج ذوجسدین باشد اندر زمین
کهن و قوی باشد که اندر وی آبادانی و ویرانی باشد یا اندر روی بلندی
و مغاکی و هامونی باشد یا زمین باشد دو لون از دو گوهر است
مغفل بیست و پنجم اندر معرفت
بیرون آوردن جایگاه کم شده و گریخته
اگر خداوند متاع بچه سبب ضایع کرده باشد اگر صاحب طالع با خداوند ربع
نیز راجع باشد خداوند متاع کم شده او و فی موسی ابن ضایع کم کرده بود
با خواب آلوده باشد یا مست یا جای که مشغول بوده باشد و عقل نابل گشته باشد و اگر

اندر وبال یا هبوط یا محترق باشد آن غم با آن بیم و ترس یا از بیماری کار
کم کرده باشد و اگر صاحب طالع اندر ساقط یا زایل باشد این چیز فتاده
باشد و همچنین اگر قمر اندر وتد ساقط باشد خاصه اندر نهم یا سیوم بود
بیفتاده باشد و اگر اندر وتد باشد و نحسی بوی ناظر بود بدزدیده باشند
و این باب و اتمامی که کم شده است یا بدزدیده اند یا بفراموشی افکنده
باشد اندر باب ضمیر بیرون آوردن اندر صدر کتاب بتفصیل و هم یاد کرده
شده است و این باب همچنان باید نگریستن که گنجینه را اگر خود نهفته
است یا کسی برده است والله اعلم **فصل بیست و ششم** اندر معرفت اگر
گنجینه و کم شده و چه سبب شد بنگر بطالع و صاحبش اگر اندر خانهٔ زحل باشد یا
آن زحل منصرف باشد سبب کم شده فراموشی و غم و وسواس یا بیماری
از جهت ستور و برده یا از جهت پری یا از جهت کشاورزی بوده باشد
و اگر بخانهٔ مشتری یا منصرف مشتری باشد سبب کم شدن نماز و روزه و علم
و عبادت بوده باشد و اگر بخانهٔ مریخ یا منصرف مریخ باشد سبب کم شدن
از بیم و ترس و شتاب و سفر و جنگ و خصومت یا پیش کاری با فسق و فجور
بوده باشد و اگر آفتاب بود از جهت سلطان و کارهای ملوکی بوده باشد
یا صید یا از جهت شکار شدن چیزی بوده باشد و اگر زهره باشد از جهت
لهو و طرب و نشاط و سماع یا از جهت زنی بوده باشد و اگر عطارد بود از جهت

کتاب و نامه و مشغول بودن اندر اختیارات و تجارت بوده باشد یا از جهت کردن دکان
و اگر قمر بوده باشد از جهت دکان و نامه و رسول و پیغام بوده باشد
و بنگر بکه متصل است هم بران سبب یافته شود و اگر صاحب طالع مستقیم السیر
باشد از جهت راست کردن کاری کم شده بود و اگر مقیم باشد آن چیز کم
شده بود و هو اعلم **فصل بیست و هفتم** اندر معرفت اگر کم شده حیوانست
یا بجز ولی است و از چه نوع است اگر دلیل کم شده اندر برج آتشی باشد و سعدی
ناظر باشد یا بشمس پس مشتری ناظر باشد و اگر اندر برج بهیمی باشد بنگر که کدام
کوکب ناظر است از آن جنس باشد و اگر برج پرنده باشد بشمس پس عطارد یا
مشتری ناظر باشد مریخ باشد این باب را بتمامی اندر فصل هم اندر صدر
کتاب یاد کردم و اندر باب چیزی بیرون آوردن با خویش شرح تمام گفتم اگر
نیرین اندر اوتاد باشند و هر یکی بصاحب برج خویش ناظر باشد دلیل کند که حیوان
باشد خاصه که ارباب نیرین اندر برج روحانی باشند و اگر ارباب نیرین
منحوس باشند و اندر برج روحانی باشند بهایم حیوانی باشد و اگر ارباب
و ارباب اوتاد نحس باشند و اندر برج نحسان ستور باشد اگر این کواکب که گفتم
آتشی باشند اندر برج آتشی چیزی باشد که اندر آتش آمده باشد و برج آبی
و خاکی بر آب و خاک و نبات و بادی بر درخت و حیوان دلیل کند و تمامی این باب اندر
ضمیر یاد کرده است **فصل بیست و هشتم** اندر معرفت اگر کبوتری یا مرغی

کم شود یا بگریزد دیگر نر باشد اگر بپرد از مرغی که از خانه رفته باشد آن وحش
بوده باشد یا کبوتری پرنده باشد بنگر بعطارد اگر منحوس نبود زود باز گردد
و اگر وتد باشد سخت زود آید و بیک و اگر اندر زایل وتد باشد ولیکن سخت
زود چاپید و اگر ساقط باشد دیر ماند و وقت آمدن وی باندازه سال
صوتی عطارد باشد یا مطالع برج عطارد هر درجی ساعتی باز زود یا ماه
باندازه جایگاه برج منقلب و ثابت و ذوجسدین و اگر عطارد و پاکیزه باشد
و سلامت آن کبوتر بسلامت باز آید و اگر منحوس باشد از تثلیث یا تسدیس
و مقبول بود نکوتر را فتاده آید و اگر بدان نحس مقبول نبود باز نیاید و آفت
از جنس آن کوکب نحس کننده باشد و از طبع آن برج اگر برجی پرنده باشد و
مریخ با نحس وی ناظر بود یا اندر وی باشد از باز و باشه و شاهین آفت
رسد و اگر برج آتشی باشد از قوت گرما و تشنگی هلاک شده باشد همچنین
کن چنان که واجب شد این آنگاه باشد که کبوتر دیر پرنده و باشد و گران رو
یکروز و دو روز و یک راه برود **صفت کبوتر** و مصنف این کتاب گوید
بنگر بعطارد و بصاحب ساعت و قمر و صاحب طالع هر کدام را شهادت بیشتر باشد
اندر نوع حیوان پرنده خاصه بکبوتر وی دلیل است اگر دلیل مسعود باشد و سلامت
باشد از نظر نحسها نیک پرنده باشد اگر دلیل اندر شرف بود این کبوتر با نسب باشد
و معروف اصلها و نغز پرنده باشد و چابک بود خاصه که اندر وتد باشد و اگر اندر هبوط

باشد یا اندر

باشد یا اندر وبال بی اصل باشد و ابله و کم شونده و اگر اندر وتد باشد نیکو
و ضیاره باشد و اگر اندر زایل وتد باشد میانه بود و اگر ساقط باشد بی اصل و
نابکار بود و اگر اندر برج منقلب باشد و اندر وتد باشد یا اندر شرف نغز
پرنده و قلاب باشد و اگر اندر زایل و ساقط و هبوط افتاده و تیز پرنده بود و اندر
برج ذوجسدین هم تیز پر و هم قلاب بود و هم تیز بود و هم آهسته تر باشد و اگر
اندر برج ثابت خاصه اندر وتد سخت پرنده و محکم و زیرک باشد اما بدانکه
برج منقلب زود گردنده و قلاب باشد و برج ذوجسدین هم نغز پرنده و هم بطی
پرنده بود یعنی دو لون و برج ثابت دلیل کند بر آهسته پرندگی و سخت و محکم
اگر دلیل مستقیم باشد راست پرنده و اگر راجع باشد گریزنده و زود بازگشته
شونده بود و اگر دلیل شمالی باشد و بکوکبی متصل باشد جنوبی کبوتر چپ و راست کننده
بود و اگر شمالی بود جست کننده بود و اگر سیر حوزه هر باشد و برج منقلب قلاب بود
و اگر صاعد اوج بود پر رونده باشد و اگر اندر حضیض باشد فرود آینده و پست
پرنده بود و اگر مشرقی باشد جوان باشد و سبک و اگر برج هوائی باشد گران باشد
و بر طبع گران استخوان و اگر سریع السیر باشد زاینده و یا صاعد نغز پرنده باشد
و بلند رونده و زیرک و اگر بطی السیر باشد دیر پرنده و گران باشد زاینده بود
و زود پر و ناقص پر و اگر دلیل زحل باشد سپید پر بود اگر با زهره بود سپید
باشد با مریخ سرخ باشد همچنین از طبع و لون برج و خانه و کوکب **صفت** رنگ کبوتر

زحل و دلیل سیاه است مشتری و دلیل زرد است مریخ و دلیل سرخ است شمس و دلیل زرد است
و سپید زهره و سپید است عطارد و کبود است قمر با تقصان و انصراف و طلیع برج حکم کن
و هر یکی را طلیع و فراج برج و بکوکب اتصال و انصراف و طلیع برج حکم کن و هر یکی را
و جایگاه موضع لون بادی مایکن تا بحقیقت رنگ بیرون آید اما به آنکه طالع
دلیل است و دوازدهم و دوم دلیل گردن است و سیوم و یازدهم دلیل بازو
کتف و پرست وسط السما و دلیل شب است و چهارم دلیل شکم و پنجم و نهم دلیل
پهلوها است و ششم و هشتم دلیل پایهاست و هفتم دلیل قدم است و هر کجا سعدی
یابی نیکویی آن اندام است و هر کجا نحس بینی دلیل عیب و تباهی آن اندام است نیمه فلک
از سوی شمال دلیل نیم چپ است از اندامها وسط السما دلیل راست است
از اندامها تا دانسته باشی و هو اعلم **فصل بیست و نهم** اندر معرفت بیرون
نام و صورت و صفت کسی تر داگر دلیل زحل باشد و اندر برج یا خانه یا برج سیاه
باشد و از زهره منصرف نباشد این کبوتر سیاه ابلق باشد و اگر بجای عطارد
مریخ باشد این کبوتر سرخ ابلق باشد بنگر که چند درجه منصرف باشد درجات
مابین چند باشد مطالع بعدد آن درجات ابلق باشد و اگر دلیل زهره باشد
سپید باشد سپید باشد و اگر فراج زحل باشد لون برج و لون جایگاه و لون ارباع بهار
باشد سیاه رنگ باشد و اگر بعضی لون مختلف باشد از برج و از موضع و از برج
فلک اشرم باشد یا متغیر و اگر بجای زحل عطارد بود کبوتر سبز بود و اگر بجای

عطارد

عطارد و مشتری با شمس باشد زرد و سپید باشد و اگر بجای مشتری عطارد بود و شمس چنین
سپید باشد و اگر مریخ باشد سرخ سرم بود و اگر بعضی فوق الارض باشد و بعضی
تحت الارض و زهره اندر طالع باشد بهفتم و چهارم و بوسط السما ناظر باشد
و قمر بزهره را باشد اگر نه بر زحل و بود سیاه اشحم باشد و اگر بمریخ ناظر باشد سرخ
اشحم بود و اگر بمشتری و آفتاب بود زرد اشحم بود و اگر بعطارد بود کبود اشحم بود و اگر
زحل اندر طالع بود و دلیل زهره باشد و زحل بهفتم ناظر باشد سیاه زاری باشد
و اگر عطارد بود بجای زحل کبود زاری باشد و به آنکه دلیل رنگ از دلیل بگیرند بنگر دلیل
کدام کوکب است اندر چپ و راست که ام کوکب و بدلیل کدام کوکب نظر دارد و از مزاج
کوکب ناظر و از طلیع برج و موضع و ربع فلک لون بر دلیل کنند اینست بیرون آوردن
رنگها تا دانسته باشی و تمام لونها اندر باب جنیها یاد کردم و این باب اندر جهت آنک
یاد کردم تا کتاب تمام باشد و بسیار فایده باشد و بسیار بار دیگر از هر معنی از این باب
بیرون آید و الله اعلم **در حوز** و حلقت و هیئت کبوتر اگر طالع مستقیم الطلوع باشد راست
رود و راست نشیند و اگر معوج الطلوع باشد هر جای رود و هر جای بنشیند اگر دلیل
سعدی متصل باشد اندر برج منقلب رود آید بسلامت و اگر برج ذو جسدین باشد
چاید و باز رود باز آید و اگر برج ثابت باشد دیر آید بسلامت آید و اگر نحسی
متصل باشد آفت رسد از گوهر و طبع آن نحس و از برج وی همچنین حکم کن از زند
و مایل ساقط اگر دلیل بطالع ناظر بود زود آید بجای خویش نشیند و اگر برج دیگر ناظر

باشد یا بهفتم یکجای دیگر نشیند و اگر دلیل بصاحب طالع یا صاحب برج خویش
یا آفتاب یا صاحب وسط السما متصل باشد و مسعود بود بسلامت بخانه خویش
باز آید و از غایب باز نیاید ار سعدی ناظر باشد ببرج منقلب زود
باز آید و اگر بنحسی ناظر باشد رنج و هلاک شود و اگر نحسی ببرج ثابت
ناظر باشد هیچ باز نیاید و اگر سعدی ناظر باشد بدیر روزگار بدور
امید آن باشد که باز آید این همچون باب گم شده و گریخته است از آنجا
باید دلیل گرفتن و حکم یافتن و نایافتن اگر دلیل اندر برج ذوجسدین بوده
ناظر باشد بباید بطلب و آید و رشد و اگر نحسی ناظر باشد نیاید و هلاک
شود اگر پرسد که آن یکی تا پنج تا ده یا بیشتر از هر یکی کدام نفوذ تر و برنده تر
بود و رفتن آینده تر بنگر که دلیل اول و دوم و سیوم چنانکه اندر باب جمع
شدن یاد کردم هر دلیلی که صاعد بود وی بلند رونده تر باشد و هر کدام
سعد بود نفوذ برنده تر و هر کدام مستقیم السیر وی است برنده تر هر کدام
راجع بود نگونسار آید هر کدام زایل باشد یا ساقط افتاده اید و همچنین
حکم کن که بر تو یاد کردم دوری و نزدیکی رفتن و یافتن و نایافتن و مرگ
و زندگانی همه همچنان است که اندر باب گریخته و گم شده یاد کردم والله اعلم بالصواب

فصل سی ام اندر معرفت احکام دزد و بیرون آوردن دلیل دزد
اما به آنکه دلیل خداوند آن کالطالع است خداوند طالع و کوکبی که در اوی

و بعضی هم

منعرفت

منعرف است اگر قمر بطالع ناظر باشد و اتصال و انصراف باشد و دلیل دزد آن
کوکب است که قمر ازوی منصرف است یا صاحب طالع و کوکبی که غریب باشد اندر طالع اگر
اندر طالع کوکبی باشد که وبرا حظی نباشد از شرف و حد و وجه و مثلثه وی
باشد دلیل دزد است اگر اندر طالع کوکبی نباشد هر کوکبی که اندر وسط
السما بود یا اندر هفتم یا اندر چهارم و غریب باشد وی دلیل دزد است و اگر
این دلیل نباشد هر کوکبی که اندر دوم یا دوازدهم یا اندر نهم باشد وی
وی دلیل دزد است اگر اندرین خانها دو یا سه کوکب باشد هر کوکبی که بدرج
خانه نزدیکتر باشد دلیل دزد است و اگر این دلیلها که یاد کردم هر کدام را شهادت
بیشتر باشد بدلالت نزدیکتر باشد وی دلیل است بر دزد والله اعلم بیرون
آوردن مال مسروق و دلیل مال دزدیده وسط السما و صاحب خانه دوم
و صاحب دوم و سهم السعادت و صاحب وی و قمر اگر اتصال و انصراف باشد و صاحب
حد قمر و صاحب ساعت هر کدام ازین دلیلها را شهادت بیشتر و قوی تر دلیل
مال دزدیده وی است والله اعلم بیرون آوردن جایگاه مال مسروق جایگاه
دزدیده وتد چهارم و صاحب وی و صاحب ساعت و آن برج که صاحب ساعت اندر وی
است هر کدام قوی تر و شهادت بیشتر وی دلیل آن جای است که مال دزدیده آنجا باشد
والله اعلم **فصل سی و یکم** اندر معرفت آنکه مال مسروق از چه جوهر است چند
درم است بنگر دلیل مال مسروق یعنی برج دوم و صاحب وی و صاحب سهم السعادت و

و صاحب شرف قمر و صاحب برج قمر و صاحب حد قمر از این دلیلان که یاد کردیم هر کدام را
شهادت بیشتر و قوی‌تر باشد دلیل وی است و بنگر به دلیل وی به برج وی تا از چه
جنس است و از کدام جوهر است آبی یا آتشی یا خاکی یا بادی پس بر وفق آن
جنس باشد صاحب حد قمر و دلیل‌ها پس بر وفق است پس دوم و صاحب دوم دلیل مال
تا در نوبه و اگر صاحب حد قمر زحل باشد یا دلیل مال پس بر وفق و زحل اندر طالع باشد
یا اندر دهم یا صاعد باشد آن با خوف گران مایه باشد و نو باشد چیزی بود
که آب و زمین و عمارت را بکار آید یا سنگ یا آهن را و اگر زحل اندر نور
باشد یا اندر مثلثه وی و اگر تحت الارض باشد متاع کهن باشد و اگر زحل قطع باشد
باشد یا اندر هبوط باشد متاع فاخر بود ولیکن شکسته و تباه شده باشد
خاصه که بدین بوی ناظر باشد و اگر قمر بر زحل ناظر باشد متاع چیزی باشد
که آب و زمین و کشت و رزی بکار آید و اگر زحل اندر هبوط باشد چیزی باشد کم
بها و اگر شمس بوی ناظر باشد چیزی باشد بدین معنی ولیکن ملوک را بکار آید
و اگر مریخ بوی ناظر بود آهن بود یا از چیزی که بکار گرمابه و ستوران بکار کنند
یا دست افزار آهنگران و عصاره گران و آنچه بدین ماند و اگر مشتری
ناظر باشد چیزی باشد که مردمان بوی حاجتمند باشند از ساز خانه و سرای
یا از پوست حیوان یا جامه‌های درشت چون پوستین و پلاس و نطع و آنچه
بدین ماند و اگر بر زهره متصل باشد از نقش خانه باشد و مانند وی و اگر عطارد

باشد

بلند جامه باشد که بستر و پرده بکار آید یا پوست باشد یا چیزی باشد این
و اگر اندر جوزا باشد از دو جنس و از دو جوهر باشد زر باشد یا سیم مرکب کرده
و اگر مشتری بوی ناظر باشد از طالع یا از دهم زر باشد و اگر از یازدهم یا از
چهارم نظر کند سیم باشد و اگر ساقط باشد ارزیز باشد یا سرب و اگر
مریخ ناظر بود آن حیوان چیزی باشد یا استخوان یا پوست یا مانند وی
و اگر شمس ناظر باشد هم حیوانی باشد و اگر زهره ناظر بود جامه باشد
یا نعلین یا موزه یا ستبر و چیزی از پوست درخت و اگر عطارد ناظر باشد
ادیم باشد یا مانند وی یا آلت تیر و کمان و آلت صید و حیله‌ها و اگر قمر ناظر
بود چیزی حیوانی باشد و اگر اندر مثلثات جوزا باشد همچنین بود و اگر
زحل اندر برجهای آتشی باشد چیزی باشد که از آلت دست افزار آتش
کاران بود و اگر مشتری بوی ناظر بود از جوهر باشد و اگر مریخ ناظر باشد
آهن یا مس یا مانند وی باشد و اگر شمس ناظر باشد زر باشد و مانند وی
و اگر زهره ناظر باشد سرب باشد و یا ارزیز یا روی چیزی یا مانند وی
باشد یا آبگینه یا بلور یا مانند این چیزها و اگر عطارد بود درم باشد یا چیزی
مانند وی یا کتب نجوم باشد و اگر اندر طالع بود یا وسط السماء آن کتب
پیغمبران و انبیا خدا باشد و اگر قمر باشد سرمایه دون قیمت یا چوب یا مانند وی
چیزی باشد و اگر اندر برج آبی یا مثلثات وی باشد که اندر آب و آلت آب کاران باشد

واگر مشتری ناظر باشد از حیوان آبی باشد و اگر مریخ ناظر باشد از آلت گرمابه
و مطبخ و آلت آهن و آتش کاران چیزی باشد اگر شمس ناظر باشد جواهر باشد آبی
یا حیوانی چیزی باشد و اگر زهره باشد صدف باشد یا مانند وی و اگر عطارد
باشد استخوان جانوران باشد یا آلت کشتی بانان یا مانند وی و اگر قمر
ناظر باشد چیزی آبی باشد و اگر زحل یا ذنب باشد چیزی کهنه و خمیر سیاه
باشد و اگر راس با وی باشد پوست یا از موی حیوان چیزی ساخته باشد
و اگر دلیل مال صاحب ضمیر مشتری باشد مال نقد باشد یا جوهر فاخر یا چیزها
باشد که خزینها را و گنجها را بکار آید یا از جامهای مرتفع یا از لباس اگر مشتری
اندر برج مجسّده باشد این متاع از دو جنس باشد اگر زهره بوی ناظر باشد
از برج ذو جسدین چهار چیز باشد و از آلات زنان باشد چون پیرایه و جامه
و آنچه تابستان منسوبست و اگر مشتری اندر حمل باشد یا اندر مثلثهٔ آتشی
چیزها باشد از جوهر آتشی چون زر و سیم و آنچه بدین ماند و اگر اندر ثور
باشد و مثلثهٔ وی خانهٔ ملوکانه باشد یا جوهری باشد که اصل وی نبات باشد
و اگر اندر مثلثهٔ بادی باشد حیوانی چیزی باشد و اگر مثلثهٔ آتشی باشد
چیزها باشد که از آب بیرون آمده باشد که گوهر دریایی چون عنبر و مانند وی
و مروارید و خرمیان و اگر مشتری ناظر باشد شمس یا اعظم باشد که ملوک را
باشد یا از آلت ملوک و اگر زحل ناظر باشد از حیوان باشد چون عاج یا

پاره

پاره یا بسیاری ازین شمار و اگر مریخ ناظر باشد از آلت غزو باشد و اگر عطارد
ناظر باشد کتاب و خط و نامه باشد یا مهر و یا انگشتری و آنچه بدین ماند و از
نظر هر کوکبی از هر مثلثه دلیل گیر و قیاس کن تا درست آید مریخ و اگر
دلیل مال صاحب ضمیر مریخ باشد آن چیز از آلت اهل سلاح باشد یا از آلت
آتشکاران بود و اگر شمس بوی ناظر باشد از آلت ملوک باشد از مطبخ
ملوک بود و اگر عطارد بوی ناظر باشد از آلت آموختن و گشادن حصارها
و کلید و مانند وی باشد و اگر زهره بوی ناظر بود از آلت شراب و شراب خانه
باشد یا از چیزی که بزنان پیوسته باشد از آلت زیب و مانند وی و اگر اندر
مثلثهٔ آتشی باشد شمس یا زهره یا مشتری یا عطارد بوی ناظر باشد دراز
رو سپید تابنده باشد یا برنج و آهن و آنچه بدین ماند اندر مثلثهٔ خاکی باشد
رنگ کرده باشد و اندر مثلثهٔ بادی لباس باشد از حیوان بیرون آمده و برج آبی
جنوبی باشد از آلت آب آتش و اگر اندر مثلثهٔ بادی باشد چیزی باشد از حیوان
یا جوهر یا آلت پاسگران یا آبگینه گران و آنچه بدین ماند و آنچه اندر برج آتشی
چیزها باشد والله اعلم شمس اگر دلیل مال شمس باشد زر باشد یا جوهر یا حیوان گران
مایه یا آلت ملوک و آنچه بدین ماند از مثلثهٔ آتشی بود جواهر زر و سیم باشد یا
یاقوت و مانند وی مثلثهٔ خاکی جواهر زمینی باشد چون بلور و مانند وی و مثلثهٔ
بادی از حیوان باشد و مثلثهٔ آبی جواهر آبی باشد زهره اگر زهره دلیل مال باشد یا

صاحب حد قمر ازو یا و جامه ابریشمین باشد اندر مثلثه بادی و اندر مثلثه آتشی
جواهر و پیرایه زرینه و سیمینه باشد و اندر مثلثه خاکی خانه و نبات و جواهر زمینی
باشد چون جیوه باشند وی و اندر مثلثه آبی مروارید و عنبر و خونیان بود
عطارد و اگر دلیل حال عطارد باشد یا صاحب حد قمر درم و دینار باشد
و اندر مثلثه بادی پوست حیوان و موی و پلاس باشد و اندر مثلثه آبی
جانوران آبی یا از جواهر آبی باشد و جمله عطارد دلیل کتب و جامه‌های رنگین
و نقاشی است و اگر عطارد مسعود بود و اگر منحوس یا راجع بود بیاده باشد
و هر کوکبی را قیاس گیر که از کدام جنس است و از آنکه تا چیزها که بهیئت بوی چه
منسوبست و اندر کدام مثلثه است و از کواکب وی را کدام ناظر است و از کدام
بروج هم بر آن منوال که بیابی حکم کن تا درست آید و اگر اندر حمل باشد آن چیزی
باشد که بسر بر نهند چون کلاه و دستار و پیرایه سر و اگر اندر ثور باشد
چیزها باشد که اندر گردن یا اندر گلو نهند و بکار برند و اگر اندر جوزا باشد
چیزها باشد که اندر دستها و کیسه‌ها بکار برند همچنین تا دوازده برج و اگر دلیل
مال اندر جوزا باشد و عطارد ناظر باشد درم و دینار باشد یا کتاب و پاره
و خط یا دست برنجین یا انگشترین و بازوبند و آنچه بدین ماند و اگر عطارد
ناظر نبود ادیم باشد یا پوست حیوان و اگر اندر سرطان باشد مروارید
یا صدف یا جوهر و آنچه بدو ماند بود و اگر شمس ناظر بود زر باشد یا سیم و اگر ناظر

بود

بود آهن بود یا سلاح و اگر اندر سنبله بود و عطارد ناظر بود درم و دینار
بود یا پیرایه زنان و اگر ناظر نبود جامه باشد و اگر اندر میزان باشد
و زهره ناظر باشد چیزی باشد پوشیدنی و گردنی یا چون گردنی و اندر
طیب و آرایش باشد مر زنان را یا آلت سماع و طرب و اگر زهره ناظر نبود
حیوان باشد یا جانوری و اگر اندر عقرب بود و مریخ ناظر چیزی باشد از زر
یا سیم اگر ناظر نبود مس یا چیزی باشد تابان یا آب جامه و اگر اندر
قوس باشد و مشتری بوی ناظر بود جوهر باشد از دو جنس یا جامه دو رنگین یا
یا جوهر آتشی باشد و اگر مشتری بوی ناظر نبود جامه یا مانند وی و اگر اندر
جدی باشد و زحل بوی ناظر بود از جوهر زمین و نبات بود و اگر ناظر نبود چیزی
باشد فروتر کمتر از نبات و اگر دلو باشد و زحل بوی ناظر باشد حیوان
باشد یا چیزها که بوی آن حیوان بیرون آید و اگر وی ناظر نباشد و مشتری
بوی ناظر زر باشد یا سیم و اگر شمس و عطارد و قمر ناظر باشد درم و دینار
باشد اندر پوست و ادیم اگر اندر حوت بود و مشتری بود ناظر بود مروارید
یا عنبر و چیزی باشد که از آب بیرون آمده باشد و اگر مشتری ناظر نبود از
هر چیزی باشد از هر نوعی اندر وی رنگ باشد **فصل** اما اگر دلیل
مال الغائب جنس ناظر باشد آن چیز از نیکو هر نیکو باشد اگر شرقی باشد نو بود و اگر غربی
بود کهن باشد و اگر مستقیم باشد درست شکل بود و اگر راجع باشد معوج و زشت شکل بود

بود یا شکستی بود یا عیبی و اگر اندر وتد بود قوی و محکم و بها گیر بود و اگر بد نظر
بود از جوهر ضعیف و کم بها باشد و اگر اندر مایل وتد میانه باشد و اگر مسعود
باشد صحیح و درست و نافع و نیکو بود و اگر منحوس باشد زشت و زیان کار بود
یا عیبی باشد و اگر اندر مزاج جوهرش باشد موافق جنس جوهرش باشد خلاف
جنس جوهرش باشد هم برین قیاس که گفتم حکم کن و مزاج کواکب یکدیگر نگاه دارد
و از نظر و اتصال حکم کن چنانکه اندر جنس گفتیم **فصل سی و دوم** در معرفت
مال مسروق که چند درم بوده است بنگر به دلیل مال مسروق که ام کوکب است از
سال صوری قیاس گیر چنانکه اندر باب جنس یاد کردم تمامی شرح هم بران قیاس
حکم کن از نظر و اتصال و از مواضع نیک و بد از احتراق و رجعت و از زاید
و ناقص از سعدان و نحسان تمامی و هو اعلم فصل سی و سیوم در معرفت آنکه
مال چگونه دزدیده اند و بچه حیلت برده اند بنگر به دلیل مال مسروق اگر زحل
بوی ناظر باشد بحیله و مکر و مخادعت دزدیده باشند چون درکندن یا اندر آمدن
آمدن از شب یا بکارهای پنهان و پوشیده و اگر مریخ ناظر باشد بشکاه بوده
باشد و یا بکاوین یا بشکستن قفل یا شکستن کلید یا سوراخ و حفره
یا بغصب برده باشند و اگر مشتری ناظر باشد بقصد دزدی نبوده باشد و دزد
باشد این کس لیکن چون بخانه اندر آمد بوی باز خورد و بر داشت بروی بیاری
و فراخ و همچنین اگر زهره باشد به دلیل مال ناظر بود وی دوستی و استاخی و فراخ بود

باشد

باشد از تربیع و مقابله و مقارنه بدزدی قصد کرده باشد عمدا و این دزد
مردی بزرگ و محتشم باشد و اگر بنظر مودت باشد و در و نباشد و نه قصد و لیکن
مال پیش چشم آمد بروی استاخی و دوستی برگرفته باشد و اگر عطارد باشد
و منحوس باشد از جنس بقلم و تبرنج و مکر و خدیعه برگرفته باشد و اگر مسعود باشد بحکمت
و سخن و محادثه برگرفته باشد این اختیاران دزد و دانستن چگونگی دزدی بنگر
بطالع اگر طالع اگر برج ثابت باشد از خانه برگرفته باشد و اگر برج منقلب
باشد از صحرا برگرفته باشد و اگر مجسد باشد از نتق یا از حجره برگرفته باشد
و اگر دلیل دزد صاعد باشد از جایگاه بلند یا از بام خانه یا از حجره برگرفته
باشد و اگر هبوط یا اندر حضیض از زیر زمین یا از مغاکی برگرفته باشد و اگر
اندر هبوط اسما باشد از جایگاه پلید برگرفته باشد کمتر از صاعد اوج و اگر
اندر تحت الارض باشد از خانه یا از جای پنهان برگرفته باشد یا از راه
بیت خانه اندر آمده باشد یا از حفره کرده باشد **فصل سی و سیم**
در معرفت آنکه این کالا کجا پنهان کرده باشند و نشان آن جایگاه چگونه است
بنگر بصاحب طالع و بصاحب چهارم و بصاحب برج قمر و بصاحب ساعت و بصاحب دوم
هر کدام را شهادت بیشتر باشد وی دلیل است اگر دلیل اندر طالع باشد یا اندر
وتد صاحب طالع یا صاحب چهارم اندر چهارم باشد یا اندر اوتاد صاحب طالع
یا صاحب ساعت اندر اوتاد طالع باشد مال مسروق هم اندران خانه باشد که خداوند

کار آتش باشد و اگر خود از زمین باشد کجای دیگر باشد اما به انکه دلیل اندر اوتاد
بود کار اندر خانه باشد و مایل الاوتاد و نزدیک خانه بود و ساقط دلیل
دورتر جای بود و اگر صاحب ساعت با خانه چهارم برج منقلب باشد بکوی
کر کجای بلندی یا بآسمان خانه یا مانند وی آنجا نهاده باشد مال مسروق اگر برج
مجسد باشد اندر دیوار نهاده باشد یا وف اگر ثابت باشد اندر زمین نهاده
باشد و دیگر کواکب ساعت اندر وی قیاس کیر اگر فوق الارض باشد این مال در فوق
آنجا کر باشد ظاهر و پیدا بود و اگر اندر تحت الارض باشد بزیر زمین پنهان کرده
باشد و اگر صاحب ساعت با برج چهارم برج آتشی باشد یعنی بر صورت مردم
بجایگاه مردمان باشد و اگر بر صورت سباع بود بجایگاه سباع بود و اگر
بر صورت حیوان بهایم بود بجایگاه بهایم نهاده باشد و اگر برج خاکی باشد
بجایگاه آب حوض و آب کیر و آب جوی نهاده باشد و اگر برج بادی باشد بجایگاه
درخت و بوستان نهاده باشد و اگر اندر ثور باشد بجایگاه کاو و کشت نهاده
و اندر سنبله بجایگاه طعام و جو و کندم و خروار بار بود و جدی جایگاه کاو و کوسفند
ویران باشد و اگر اندر جوزا باشد اندر کنده و یا صندوق یا اندر رف نهاده باشد
ویران و دلو بود رف و حرستان و طاقچه یا جایگاه بلند و در روس باشد صاحب
ساعت اندر سنبله و حوت اندر تحت الارض دلیل کند اندر صندوق و رف نهاده باشد و اندر
فوق الارض معلق یا اندر هوا نهاده باشد مانند این و اگر اندر چهارپا باشد

وی باشد و عطارد بوی ناظر بود با خود ستوران یا بسوی کاه بود و این صاحب
ستم با کواکب نحس متصل باشد حیوان بی جان باشد از چهارپای صندوقها
تخت و اگر اندر زحل باشد جایگاه ستوران و کوسفندان بود و اندر آب باشد
اندر خانه و مستر و کهان باشد و شرح این تمامی بجایگاه طلب [illegible] کم شده یاد کردم
شرح و اگر زهره با مشتری صاحب درجه وتد الارض باشد یا اندر طالع
باشد یا اندر چهارم یا اندر اوتاد و قمر اندر جایگاه نیک باشد و شمس ناظر بود
و آن مال دزدیده بجایگاه نیکو و مجلس حشم و بزرگ باشد و پی رهنمونی کند یا مانند
وی و اگر مریخ اندر طالع باشد یا اندر چهارم یا خداوند چهارم باشد و قمر بوی
ناظر باشد اندر تنورها و مطبخها و آتش کدها یا اندر کارخانه آهنگران
و روی کران و آتش کاران باشد و اگر بجای مریخ زحل باشد و قمر بوی ناظر
باشد بجایگاه سیاه و تاریک و کنده و آب خانه یا جایگاه ویران بود
و اگر بجای مریخ عطارد باشد یا دلیل مال مسروق اندر خانه عطارد یا با عطارد
باشد اندر کتابخانها یا مدرسه علم یا انبار کندم یا مدرسه بستان معدیا
بکارخانه [illegible] و آن یا به بیت مزارخانه یا کبوترخانه بود و اگر بجای مریخ
قمر بود یا خانه قمر بود بجایگاه آب باشد کوهی یا بیت حی یا به بستان یا مانند وی [illegible]
جایگاه باشد و از همه کواکب نظر همچنین دلیل کیر و اگر بجایگاه مریخ زهره باشد
بجایگاه زنان و جایگاه حرم و طرب و نشاط و سماع خانه یا شرابخانه بود و آنانکه

سهم المال اندر چهارم باشد یا دلیل مال مسروق بجایگاه پاکیزه و نیکو نهاده
باشد و بدست مردم اصیل نهاده بود و اگر کیوان اندر وی باشد یا دلیل
مال مسروق بنحسی متصل باشد جایگاه زشت و سیاه و تاریک و تباه نهاده
باشد و بمردم بی اصل ای حرامزاده بود و اگر دلیل مال اندر صعود یا فوق الارض
بود بنام یا بجایگاه بلند نهاده بود و اگر اندر هبوط بود یا بطی بود یا اندر
تحت الارض اندر زمین نهاده باشد و تمامی جایگاه به زشتی و ضعیفت مواضع اندر
باب کم شده و باب دفین و خانه چهارم اندر چگونگی خانه هم یاد کرده نشست
از آنجا قیاس گیر و اگر خداوند طالع با صاحب چهارم و صاحب ساعت هر کدام
را شهادت بیشتر باشد دلیل وی است اگر خانه چهارم برج آتشی یا آبی یا خاکی
یا بادی بود بنگر که کدام جایگاه است و کدام نواحی دلیل کند و دلیل بر کدام
موضع دلالت کند هم بران نواحی و بدان جهت که منسوبست مال مسروق آنجا
نهاده باشد و صفت آن جایگاه از خانه چهارم بنگر تا بحقیقت بدانی فصل

بیست و پنجم در معرفت آنکه خانه دزد بکجاست و بیان در خانه دزد چگونه است
اما آنکه قمر در خانه دزد است و آن سپری است که دزد اندر وی باشد و اگر قمر اندر
طالع بود یا ربع طالع در خانه بسوی جهت مشرق است اگر در ربع جنوبی بود در خانه
بجهت جنوب باشد و اگر اندر ربع مغربی باشد در خانه بسوی مغرب باشد و اگر اندر ربع
چهارم بود در خانه بجهت شمال بود چنانکه گفتم و اگر قمر اندر برج ذوجسدین باشد در خانه

دو طبقه

دو طبقه بود یا خانه دو دره باشد یا بند و زنجیر باشد و اگر اندر برج ثابت باشد
در خانه کلان و محکم باشد یا در خانه یک لخت تخته باشد و اگر اندر برج منقلب باشد خانه
در خانه بر بلندی و بر بالا باشد و در وی حوض بود یا بود که اندر حجره ای نقش باشد
و اگر قمر بزحل متصل باشد از نظر عداوت در خانه سیاه باشد یا شکسته و اگر نظر
مودت بود در خانه بسته باشد بچرس یا بپوست حیوان یا مانند وی و اگر مریخ
ناظر باشد از نظر عداوت اثر سوختگی باشد یا آتش باشد یا شکستگی آهن باشد
و اگر بنظر مودت باشد در آهن بسته باشد و اگر بزحل و مریخ ناظر باشد در آهن و شکسته
باشد یا آهن بسیار بسته باشد و اگر محترق باشد قمر یا اندر هبوط در خانه خلق
باشد و اگر [illegible] تا نقص النور باشد یا محاق یا اندر هبوط زایل باشد خانه
را در نباشد یا در خانه افتاده بود و اگر با مشتری بود بر در خانه نشستگاه
یا حوض یا مسجد یا بوستان باشد و اگر با آفتاب ناظر باشد بر کنار خانه تخت بود یا
نشستگاه بزرگ و اگر زهره بود آب روان بود یا گلزار و اگر عطارد بود در راه
گذر باشد یا کبوتر خانه یا معلم خانه چنانکه اندر خانه چهارم یاد کردیم و صفت کن
از نظر بر جهات و کواکب بحقیقت بر چه دلالت کند از آنجا قیاس گیر و اگر قمر با راس
باشد بر در خانه نردبان باشد یا چیزی باشد که بر بالا برآیند و اگر ذنب بود بر در
خانه مغاکی یا کسف یا خاک یا درخت خار یا خس یا خاشاک بود یا چوبها باشد افکنده
یا [illegible] بود یا جایگاه مار و کژدم و اگر قمر مسعود بود در خانه نیکو باشد و اگر منحوس

باشد و درخانهٔ تباه و شکسته بود و اگر مستقیم الطلوع باشد درخانهٔ گز بود و اگر اندر وتد
بود راست باشد و اگر سپ قطع باشد یا مایل وتد بود درخانه خم و برگشته باشد اگر
شرقی باشد یا کوکب شرقی درخانه نو باشد و اگر مغربی باشد یا کوکب
مغربی متصل باشد درخانه کهن باشد و اگر زاید باشد و اگر زاید باشد
درخانه فراخ و نیکو بود و اگر ناقص النور باشد تنگ و پهنا و عوذ باشد و اگر
قمر صاعد باشد بفلک اوج یا فوق الارض باشد درخانهٔ بلند باشد و اگر
هابط بود یا اندر هبوط یا اندر تحت الارض درخانهٔ پست باشد و دیوار
از قمر اتصال وی بکوکب و اندر بروج خاکی و بادی و آتشی و آبی دلیل کیر که دیوار
خاکی باشد یا سنگ یا چوبین بود و از مزاج و طبایع بروج و کواکب صفت کن
اندر برج خاکی متصل زحل از خاک باشد از روند و برج آتشی از سنگ باشد
اندر برج آبی یا بادی با اتصال زحل چوبی باشد و با اتصال مریخ از چوب و برج آتشی
از خشت و مانند وی والله اعلم فصل سی و ششم اندر معرفت دور
و نزدیکی خانهٔ دزد اگر دلیل سایل و دلیل دزد اندر یک برج باشد هردو اندر یک
شهر باشند و اندر ربع مخالف و ترتیب جایی باشند اگر میان دلیل دزد و میان
دلیل سایل یک برج بود یا کم اندر یک سرای یا اندر یک اقلیم باشد و اگر اندر
یکدیگر باشند اندر یک برج اندر یک خانه بوند و اگر اندر میان دو دلیل
بنزدیک شصت درجه بعد بود اندر ده یک یا اندر یک محلت باشند و اگر بعد

نود درجه

نود درجه باشند اندر یک شهر بوند و اگر میان دو دلیلان درجات
مطالع چند بعد باشد هر درجه یک فرسنگ یا یک ساعت یا یک روزه
یا یک ماهه یا یک ساله راه بود باندازهٔ دوری و نزدیکی و باندازهٔ
برج ثابت و مجسد و منقلب و باندازهٔ وتد و مایل وتد و غیر وتد و همچنین قیاس
کن بدوری و نزدیکی چنانکه نمودم و صفت کردم والله اعلم فصل
سی و هفتم اندر دانستن آنکه دزد آشنا است یا بیگانه بنگر بدلیل دزد اگر اندر
خانهٔ خداوند طالع حظی باشد یا خویش این دزد خداوند کاله را از نزدیکان و خویشان
باشد و اگر جزین باشد دزد غریب و بیگانه بود بنگر به نیرین اگر هر دو بطالع ناظر
باشند یا اندر طالع باشند یا ناظر صاحب طالع باشد این دزد از اهل بیت
خداوند کاله باشد یا خویش وی بود یا آن وی بود و اگر یکی از نیرین بطالع
یا ناظر بود میان سایل و دزد خویشی باشد ولیکن معرفت باشد مر دزد را
با سایل و میان ایشان آمد و شد باشد و اگر هر دو ناظر نباشند یا ساقط
باشند از نظر طالع این دزد غریب باشد و اگر از اهل بیت سایل باشد و نیز میان
ایشان معاملت نباشد و نه معرفت اگر صاحب طالع اندر هفتم باشد یا با دلیل دزد
متصل باشد یا صاحب برج قمر و نیز هر دو ناظر باشند یا یکی بصاحب برج [illegible]
متصل باشد دلیل کند که دزد از اهل بیت سایل بود یا با ایشان معاملت و معرفت
دارد و اگر صاحب طالع اندر طالع نباشد و یا صاحب برج یا با دلیل دزد متصل باشد

این سایل دزد باشد یا دزد و با سایل یکجا باشد و اگر هر دو نیز اندر برج
خویش باشند و بطالع ناظر باشند این دزد از اهل بیت خانه سایل باشد
و اگر اندر مثلثه خویش باشند و بطالع ناظر باشند از اهل بیت بود و لیکن
با ایشان اندر یک سرای نباشد و اگر اندر وجوه خویش باشند و بطالع
ناظر باشند یا اهل بیت معرفت دارد و آمد شد دارد و باشد که میان ایشان
قرابت باشد اگر دلیل دزد با صاحب طالع اندر باشد یا اندر وتد دیگر این
دزد با سایل یکجای باشند یا خود سایل دزد بود اگر دلیل دزد و دلیل سایل
اندر یک برج بود و قمر اندر خانه خویش باشد و بطالع ناظر بود دزد از
اهل بیت سایل بود اگر یکی از نیرین دلیل باشد و اندر حظوظ خویش
نباشد و بطالع ناظر بود و صاحب طالع بطالع ناظر بود یا اهل بیت آمد شد
داشته باشد و استاجی بود یا همسایه باشد اگر دلیل دزد در طالع بود یا صاحب
طالع آن کوکب باشد که وی خود دلیل دزد است این سایل خود دزد است یا دزد
با سایل خود یکجای آمده بود اگر دلیل دزد اندر نهم باشد از خانه خویش
این دزد غریب باشد اگر اندر دوم باشد یا اندر ششم باشد از جایگاه خویش
این دزد سپاهی باشد و اگر اندر شرف خویش باشد از اشراف باشد یا از معروفان
شهر و اگر اندر مثلثه یا حد یا وجه خویش باشد از معروفان شهر و اگر اندر
مثلثه یا حد یا وجه خویش از معروفان محلت یا از معروفان اهل بیت خویش باشد

اگر سرطان

اگر سرطان بود و قمر اندر وی باشد یا بوی ناظر بود و دلیل دزد قمر باشد این دزد
خداوند خانه خویش باشد یا خود از خویشتن بدزدیده بود و اگر قمر بطالع [illegible]
دیگر خانه خویش ناظر باشد و صاحب بیت قمر بطالع ایشان بود و بقمر نزدیک تر بود
بود سایل دزد بود اگر صاحب طالع اندر طالع بود و دلیل از وتد و با وی کوکبی
دیگر باشد هر چه طالع نزدیکتر بود دزد با سایل یکجای باشند یا از یاران
وی بود چون معلوم شد که دزد از اهل بیت است اگر آفتاب بود دلیل دزد پدر وی
باشد یا تمر خانه اگر قمر باشد مادرش باشد یا دایه وی و اگر زهره باشد از زنش
باشد یا ماننده وی و اگر زحل باشد بنده بود یا مزدور یا مردی غریب اگر مشتری
باشد بزرگتر کسی بهتر کسی از خانه که سپس بنزدیک وی ظن نبرد و اگر مریخ باشد پسرش
باشد یا برادر خود تر اگر عطارد باشد از دوستان و همکاران که با وی [illegible]
دارند اگر دلیل دزد صاحب طالع بود سایل دزد بود اگر صاحب دوم بود یاران
و همسایه همه بود و اگر صاحب سوم باشد دزد از برادران و خویشان
بود و اگر صاحب چهارم باشد از اهل بیت بود یا از شمار پدر و اگر صاحب پنجم بود
از فرزندان باشد و اگر صاحب ششم باشد از بندگان و خادمان بود و اگر صاحب سابع
باشد اگر زهره باشد یا زهره ناظر بود و بطالع یا با صاحب طالع متصل بود یا ناظر
باشد پس این دزد وی باشد اگر دلیل دزد کوکب مؤنث باشد اگر مشتری باشد
بجای زهره و دلیل دزد مرد باشد همسایه اش دزد باشد و اگر صاحب هشتم باشد

نهم بود از اقربا زن و انباز دزد بود و اگر صاحب دهم باشد از همکاران و هم‌پیشه
با خداوندان کاری دزد باشد اگر صاحب یازدهم بود فرزندان یا دوستان سایل
دزد باشد اگر صاحب دوازدهم باشد دشمن سایل یا بنده زن و انباز یا بهیمه
ستاره‌ها از پس خانه دزد باشد و این باب‌ها با قول بیشتر که از هفت کوکب
شهادت خواهد تا درست برآید و این باب‌ها آنگاه باشد که این دزد آشنا یا
از اهل بیت بود و اما اگر دزد بیگانه یا غریب باشد این چندین تاریکی که گرد نستن
فایده نکند که بسیار مردم بود از جهت یکدیگر را مانند و بکار و پیشه و نام و دشوار
تر توان دانستن تا سخت نیک تفحص کنی و تامل دراز و بفهم باریک نکنی تمیز
نکنی نتوان دانستن والله اعلم **فصل سی و هشتم** اندر معرفت آنکه دزد
مرد است یا زن بنگر بدلیل دزد اگر اندر برج نر باشد یا مشرقی باشد یا اندر
ارباع مذکر باشد این دزد مرد باشد و اگر اندر برج مؤنث باشد یا مغربی
باشد این یا اندر ارباع مؤنث باشد این دزد زن باشد و نیز همچنین شهادت
جوی از کوکب دلیل که مذکر است یا مؤنث و از انفصال و انصراف قمر که اگر دلیل
دزد کوکب نر باشد و کوکب نر بود و نظر دارد و برج ماده باشد این دزد مرد باشد
ولیکن در باطن بشبه زنان با کار زنان کند و اگر کوکب ماده بود و بکوکب ماده ناظر
و برج نر این دزد زن باشد و باطنش بمردان ماند یا مردانه یا کار مردان کند
اما بدانکه از شهادت بسیار دماده‌ی نیک نگاه باید داشتن اگر کوکب نر بود و مشتری

بود

بود و برج ماده بود و ربع ماده شهادت ناظر جوی اگر کوکب زن ناظر بود مرد بود
بشبه زنان اگر کوکب ماده ناظر بود مردانه بود ولیکن زن باشد و اگر ناظر نبود
به رجات و قوت و فعل نگر از آنجا حکم کن این مقالات که گفتم بسنده باشد اگر بهری
رجا و کی شهادت مشتری یا بی حکم بر بیشتری کن و غافل مباش تا حکم خطای نکنی و
اکنون از تذکیر و تأنیث کواکب یاد کنم تا آسان باشد زهره چون دلیل دزد
باشد هرآنگه دزد زن باشد اگر مشرقی باشد و اندر برج مذکر و ربع مذکر باشد
یا شمالی باشد دزد مرد باشد بشبه زنان یا مخنث باشد یا مانند زن بود
و از زنی دزدیده باشد و اگر دو شهادت زنی باشد و یکی شهادت ماده
بود زیرا که زهره بذات خود ماده است اگر چه شهادت نری بود و یکی
مادگی مرد بود و باطنش زن بود و قمر نیز همچنین که از زهره یاد کردیم و شمس
نیز همچنین زحل اگر مغربی باشد یا مشرقی اندر برج نر یا ربع نر مرد باشد و اگر
اندر برج ماده و ربع ماده و یا مغربی باشد خنثی بود یا کنیزک مشتری چون
مشرقی بود اندر برج مذکر و ربع مذکر بود اندر مغربی برج و ربع مذکر مرد
بود و چون مغربی بود و ربع مؤنث مرد بود بشبه زنان یا بخلقت زنان یا باطنش
باطن زنان بود یا عنین بود یا مخنث و همچنین دلالت مریخ که صفت کردم و عطارد
مشرقی بود و برج نر غلام باشد یعنی کودک و اگر مغربی باشد و برج ماده کنیزک
بود یا دختر عطارد اگر اندر مشرقی یا برج مذکر یا ربع مذکر یا باتصال کوکب

مذکر باشد ما ده بود و بهر جای که شهادت غالب تر دارد بدان جانب منسوب بود
طالع اگر برج مذکر بود و صاحب ساعت نیز برج مذکر بود مرد بود و اگر طالع
مؤنث و صاحب ساعت مؤنث بود زن بود اگر یکی مؤنث بود و یکی مذکر
بود مرد یا زن با مرد بود بشبه زنان یا زن بود بشبه مرد است و دانستن
مذکر و مؤنث کواکب و مواضع و بروج و هو اعلم

فصل سی و نهم

در معرفت آنکه دزد آنرا درست اندام باشد یا تن درست یا معیوب بنگر بدلیل
دزد اگر سعد باشد یا اندر برج معتدل دلیل کند که دزد آنرا درست و اگر
منحوس بود یا کوکب نحس بود دزد و سنده باشد و اگر دلیل دزد یا سر خانه ششم
بود و آن برج خویش بنده باشد و اگر دلیل دزد صاعد بود یا اندر اوتاد
یا زایل بود این دزد و تن درست اندام و نیکو قامت بود و اگر هبوط باشد یا
ساقط یا ناقص دلیل کند بر ضعیفی و بیمارناکی یا معیوب بود و اگر اتصال
شرف متصل بود تن درست بود و اگر اتصال هبوط متصل باشد بیمارناک
بود و همچنان اگر بکوکبی متصل باشد که اندر شرف و هبوط دلیل باشد والله اعلم

فصل چهلم

اندر معرفت آنکه دزد دراز بالا است یا پست بالا اگر
دلیل دزد کوکب علوی باشد دراز بالا بود و اگر کوکب سفلی بود پست و کوتاه
بالا بود و اگر کوکب وسطی بود میانه بالا بود و اگر کوکب علوی باشد اندر ربع
مشرقی باشد یا اندر نیمه صاعد از مرکز وسط السماء یا طالع یا مرکز خامس

چهارم

چهارم سخت دراز بالا بود و اگر در این چهار مستقیم الطلوع باشد هم دراز بالا بود
و اگر اندر برج معوج الطلوع باشد یا ربع مغربی یا جنوبی یا شمالی میانه بالا بود
و اگر کوکب وسطی باشد اندر برج مستقیم الطلوع یا ربع شرقی دراز بالا بود
و اگر اندر برج معوج الطلوع بود و ربع مغربی بود کوتاه بالا بود و اگر کوکب سفلی
اندر ربع شرقی بود یا اندر برج مستقیم الطلوع شمالی و جنوبی میانه بالا بود
برج مغربی پست بالا بود و مستقیم الطلوع راست قامت بود برج معوج الطلوع کژ قامت
بود و کور باشد یا کژ رونده و هو اعلم

فصل چهل و یکم

در معرفت آنکه
دزد تنها است یا با یاران است اگر دلیل دزد اندر برج ذو جسدین باشد اندر برج
کثیر الاولاد بود یا اندر برج کثیر الصور یا در به کوکب دلیل دزد باشد
دزد با یاران باشد یا خداوند برج دلیل دزد بدلیل ناظر باشد بمودة
یا صاحب مثلثات آن برج یا صاحب شرف یا که برج یا خداوند یازدهم از
جایگاه دلیل دزد این دلیلها که گفتم اگر همه یا بعضی بدلیل دزد ناظر باشند دزد
مقبول از یکدیگر دزد با یاران بسیار باشد و اگر دلیل دزد و کوکب بود یا اندر
برج ذو جسدین باشد دزد دو دو باشد و اگر جز این باشد که گفتم دزد یکی باشد خاصه
که برج ثابت بود و قلیل الولد یا قلیل الصور یا دلیل دزد یکی کوکب باشد دزد
تنها بود والله اعلم

فصل چهل و دوم

در معرفت اگر هیچ دزدی کرده است
یا خود دزدی نیست اگر دلیل دزد اندر برج ذو جسدین باشد این دزد را پیشه دزدی

بایک بار و دو بار چند بار دزدی کرده باشد اگر با اول برج باشد اول دزدی
باشد باز دیگر باره دزدی نکند و اگر اندر آخر برج باشد یکبار دزدی کرده بود
این دوم بار باشد و اگر اندر برج ثابت بوده باشد یکبار کرده بود و دیگر نکند
و اگر برج منقلب باشد زود زود دزدی کند و از دزدی سیر شود و توبه نکند والله اعلم

فصل چهل سیم در معرفت آنکه دزدی بشب کرده یا بروز اگر دلیل دزد
کوکب لیلی باشد یا اندر تحت الارض باشد دزدی بشب کرده بود و اگر کوکب روزی
باشد یا اندر برج روزی بود خاصه اندر جزو روز باشد یا فوق الارض بروز
کرده باشد و اگر بعضی اندر بهرهٔ روز باشد و بعضی اندر بهرهٔ شب میان
شب و روز کرده باشد اگر آن دلیلان که بشب دلالت کنند غالب‌تر باشند از
دلیلان روز و نزدیک باشند بر کرسی بوقت آفتاب فرو شدن کرده باشد و اگر
روزی غالب‌تر بود بر کرسی روز و طلوع و بابه او باشند بوقت طلوع فجر دزدی
کرده باشد و کوکب لیلی آن باشد که طلوع وی هم بشب بود و روزی آن باشد که طلوع
وی هم بروز بود و کوکب نر و برج نر روزی بود و کوکب ماده و برج ماده شبی باشد
والله اعلم

فصل چهل و چهارم در معرفت آنکه دزد جوان باشد یا پیر بنگر بدلیل دزد
و اگر اندر اول برج باشد یا مشرقی باشد دزد جوان باشد و اگر اندر نیمهٔ برج
باشد و نه مشرقی باشد و نه مغربی و اگر آنگاه باشد که میان دلیل و میان
آفتاب درجه بعید بود از شش و از بس این دزد میانه باشد میان پیری و جوانی

اگر اندر

اگر اندر آخر برج باشد و مغربی باشد دزد پیر باشد و اگر مخالف باشد آنگه
بشهادت بیشتر بود حکم بروی کن اندر برج طالع کودک و جوان باشد و اندر برج
جنوبی برنا باشد و اندر ربع مغرب میانه باشد به پیری مایل بود و اندر ربع شمال
پیر باشد بدین قیاس بگوی چنانکه واجب شد اگر دلیل عطارد بود جوان باشد
و زهره نیز هم جوان باشد ولیکن از عطارد کلان‌تر باشد و مریخ جوان
باشد آمیخته یعنی کهل و مشتری کهل بود از مریخ کلان‌تر و زحل پیر بود و دیگر از
مواضع آفتاب مشرقی دلیل کن بر جوانی و مغربی دلیل کن بر پیری و مقام اول
دلیل کند بر جوانی و استقامت دلیل کند بر پیری کهل خاصه که میان شرف
و مغرب بود و مقام ثانی دلیل کند بر پیری و نزدیک بود به پیری و قمر اندر ربع
اول از ماه نو دلیل کند بر جوانی و ربع دوم بر برنای و ربع سیوم دلیل کند
بر کهلی و ربع چهارم دلیل کند بر پیری و شمس اندر ربع طالع جوان باشد اندر
ربع وسط السماء جوان باشد و فقط اندر ربع مغربی کهل باشد و ربع چهارم پیر
باشد زحل اندر مشرقی جوان به طبع و بر خو بود اندر آخر تشریق کهل
طبع باشد و اندر تغریب بر تحت هرم باشد مشتری اندر تشریق جوان کهل
طبع و کهل بود و اندر آخر تغریب پیر باشد مریخ اول تشریق جوان باشد و آخر
تشریق کهل جوان طبع بود و اول تغریب کهل بود آخر تغریب کهل بر طبع پیر باشد زهره و عطارد
اندر مشرق راجع باشد زهره جوان بود و عطارد کودکی بر طبع بود و مستقیم باشد

اندر عیب زهره جوان باشد و عطارد کودکی بر طبع بود و مستقیم تقریب عطارد
جوان باشد و زهره اندر اول کهولت باشد **سال دزد** و اگر خواهی تا سال
دزد بدانی از دلیل و از درجه طالع دزد یعنی هفتم دلیل گیر و سال وی بیرون
آید چنانکه اندر اول کتاب بیرون آوردن سال سایل گفتم و مفصل دیگرات
را آنجا یاد نکردم ولیکن اکنون آنجا یاد کنم که جایگاه است بنگر که دلیل که هست و
سال کبری چند است و بنگر که دلیل برج اندر آن که هست بچند درجه است از برجی
ربع است یا سدس یا ثلث یا نصف هم بدان قدر از سال کبری آنچه بیرون
آید آن باشد سال دزد و این دلیل که گفتم معقولست و دل پذیر است والله اعلم

فصل چهل و پنجم در معرفت اگر این دزد اندر شهر است یا بیرون
شهر بنگر بدلیل دزد اگر صاحب سیوم یا نهم متصل باشد که اندرین جایگاه باشند
یا دلیل دزد اندرین مواضع باشد این دزد از شهر بیرون رفته است و بعید
و دورتر جای کرده است و اگر دلیل دزد اندر وتد باشد اندر شهر باشد
جای نرفته باشد و اگر این وتد برج ثابت باشد این دزد بر جای قرار
کننده است اگر برج ذوجسدین باشد خواهد که از شهر بیرون رود و هنوز
نرفته باشد و اگر برج منقلب بود هم اندر شهر از جای بجای گردنده باشد
و اگر اندر زایل الوتد باشد نزدیک شهر باشد و اگر ساقط باشد بیرون شهر است
و دور رفته است و اگر دلیل اندر آخر برج باشد تحویل خواهد کردن این دزد

خواهد که

خواهد که از شهر یا از آن جایگاه که هست بیرون شود و اگر دلیل اندر اول
برج باشد تحویل کرده باشد این دزد از شهر بیرون رفته است و لیکن سخت دور نبوده
بود اگر دلیل از تحت الشعاع بیرون آمده باشد و بکوکبی متصل باشد که اندر
هشتم یا ششم یا دوازدهم از طالع هم بیرون آمده باشد از شهر و اگر دلیل
دزد اندر ربعی باشد که صاحب طالع بخلاف آنکه ربع باشد این دزد از شهر
بیرون رفته باشد و دور افتاده بود و اگر صاحب ساقط بود از نظر و اتصال
دلیل دزد دور افتاده باشد و اگر هر دو اندر یک ربع باشند هم
اندر شهر باشد یا سایل والله اعلم

فصل چهل و ششم در معرفت اگر
دزد بکدام ناحیت رفته است اگر دلیل دزد اندر برج آتشی باشد یا ربع مشرقی
این دزد بناحیت مشرق رفته است و اگر اندر برج خاکی بود و اندر ربع جنوبی
بناحیت جنوب رفته باشد همچنین بهر چهار ارباع و خواهی بگوی چنانکه اندر
باب گم شده صفت کردم والله اعلم

فصل چهل و هفتم در معرفت اگر
خانه بکدام جایگاه است بنگر بدلیل دزد که اندر کدام برج است و آن برج از
طالع بکدام ناحیت دلیل کند و اندر کدام ربع افتد خانه دزد هم بدان ناحیت
و هم بدان جهت باشد و اگر صفت جای خواهی بنگر که از برج از کدام مثلثات
است هم بدان مثلثات منسوب است او را فی صفت کن و از صفت برج نیز بگوی آنچه
بوی [illegible] چنانکه اندر باب گم شده گفتم از مثلثات و از دوازده برج و هر

وقمر دلیل درخانه دزد است و از وی نیز صفت کس چنانکه برتر یاد کردم

فصل چهل و هشتم در معرفت آنکه مال سپردنی بکسی داده یا نی

بنگر میان درجه طالع و میان وتد چهارم اگر اندرین میان کوکبی باشد پس
دلیل کند که مال سپردنی بکسی دیگر داده است صفت آن کس بر صفت
آن کوکب است بنگر تا از دو دلیل دزد یا تو درجه هیچ کوکبی هست اگر بود
آن کوکب دلیل آنکس است که مال سپردنی بوی داده باشد و اگر هیچ کوکبی اندرین دو
میان نیست هیچ کس را نداده است و بنگر بصاحب ساعت اگر اندر وتد باشد یا
اندر وتد رابع این مال سپردنی بدست کسی نهاده باشد بنگر که اندر برج چهارم
هیچ کوکبی بوی ناظر هست اگر بجز صاحب سهم السعادة اندر وی کوکبی باشد یا ناظر
باشد آن دلیل آنست که بدست وی امانت نهاده باشد و اگر جز این باشد
امانت نهاده باشد اگر دلیل دزد بود و بکوکبی دهد بنظر یا باتصال آن مال
دزدیده از دست دزد بیرون شده باشد و اگر هیچ کوکب متصل نباشد
یا ناظر نبود بدست دزد اندر باشد مال اگر یکی ازین دو نیر یا دلیل کند بر مال
صاحب سهم السعادة اندر برجی باشد و بطالع ناظر بود و بمکان خویش قوی
بود وی دلیل مال باشد و اگر دلیل مال اندر اول برج باشد مال را از جای خویش
بدیگر جای نبرده باشد و نه بکسی داده باشد یا از جای بجای گردانیده باشد
اما صفت امانت دار مال سپردنی هم بصفت دلیل حیلت و باشد قمر اندر آخر

برج

برج دلیل کند بر آنکه مال سپردنی از آن جای که نهاده باشد بجای دیگر گردانیده
بود و همچنین اگر تیر برج منقلب باشد اگر دلیل مال متصل باشد بصاحب تاسع یا بصاحب
ثالث یا بکوکبی اندرین مواضع یا خود دلیل مال اندرین مواضع تحویل کند
دلیل کند بر آنکه این مال را از شهر بیرون برند اگر زحل اندر اوتاد چهارم باشد
یا بوی ناظر باشد این مال بر بنده کسی داده بود و اگر مشتری بر زحل ناظر باشد
یا بوتد چهارم یا نظر زحل این مال سپردنی از دست از بنده مردی اصیل امین
استده باشد و اگر بجای سپردنی مریخ باشد بی نظر زحل مردی بنده که آزاد شده
باشد مال سپردنی از دست استده باشد اگر زهره باشد و اندر وجه دوم باشد
اندر برج خویش مال سپردنی بزنی توانگر و جمیل داده باشد و اگر اندر وجه
سیوم باشد از برج خویش یا از وتد چهارم آن مال بزنی داده باشد اگر عطارد
اندر وتد چهارم باشد یا ناظر بود اندر وجه اول مال بکسی داده باشد که آن مرد
با حسب و نسب ستوده باشد و حاجتمند بوده باشد او مرد زنی نیاز است و اگر
اندر وجه دوم و سیوم باشد مال به بنده یا بخادم یا بکسی مانند بندگان و خادمان
باشد بوی داده باشد والله اعلم **فصل چهل و نهم** در معرفت آنکه این
دزد آشکار شود یا نی اگر صاحب برج دلیل دزد بدلیل دزد ناظر باشد آن کار
دزد وی پوشیده نماند و آشکاره شود اگر یکی ازین دو نیر بیکدیگر ناظر باشد و نه بدلیل دزد
و بصاحب برج دلیل دزد بدلیل دزد ناظر باشد و باین هر دو دلیل دزد ساقط

باشد از طالع این دزدی پوشیده ماند که هرگز آشکاره نشود، اگر دلیل دزد به این صفت
باشد که گفتیم ولیکن صاحب برج دلیل دزد به برج ناظر باشد یا انظار تا دی باشد
آشکاره شود بعد از آنکه پوشیده شده باشد اگر صاحب برج دلیل دزدی بوی ناظر باشد
و هر دو بر بنا بوی ناظر باشد خاصه با این همه بطالع ناظر باشند آن کار دزدی
آشکاره شود و پیدا آید، اگر بیشترین این نظرها با وتاد باشد پس آن مشهور
شود اگر پس قطع باشد از اوتاد مشهور نشود اتصال قمر با صاحب طالع بکوکبی اندر
طالع باشد یا اندر وسط السما باشد دلیل کند بر آشکاره شدن کار دزدی و اگر
دران کوکب مقبول بود دلیل کند که ظفر یابد و کالا نیز بیابد اگر سعد باشد و از نحس
پاک باشد دلیل کند بر آشکاره شدن هر دزدی اتصال قمر بنجمی از وتد دلیل کند
بر آشکاره شدن دزدی و آشنای دزد و شناختن مراورا و مال بردوده اتصال
قمر با سعدی ساقط از وتد دلیل کند بر پوشیده شدن کار دزدی اگر اندر وتد
باشد آشکاره شود قمر اندر طالع باشد کار دزدی آشکاره شود و پیدا آید والله اعلم

فصل پنجاهم در معرفت آنکه بر دزد ظفر یابد یا جوید دزد و برد
اگر دلیل دزد اندر طالع باشد یا دلیل دزد و یا دلیل شاغل بیاید به یکدیگر ناظر
باشند بر دزد ظفر یابد اگر اتصال از تثلیث و مقابله و مقارنه باشد بر دزد ظفر
یابد اندر شهر ولیکن به دشواری و اگر اتصال از مودة باشد ظفر یابد به آسانی
ولیکن از بیرون شهر و اگر میان ایشان اتصال و نظر نبود بنگر مقابل النور و جمع النور

ورد النور

ورد النور اگر بود بدیت متوسطان و میانجی گران ظفر یابد بر جوهر کوکب
ناقل النور از طالع ای و طالع برج می و اگر صاحب سابع یا دلیل دزد صاحب
طالع متصل شود دزد خود بیاید و کالا بازدهد و اگر صاحب طالع بکوکبی متصل شود
و اندر وسط السما و اندر وتد دلیل کند بر ظفر یافتن بر دزد و اگر بکوکبی زایل
متصل شود بطالع ناظر باشد دلیل کند بر زایل ظفر یافتن دزد و اگر کوکبی زایل
باشد بطالع ناظر باشد امید باشد و اگر صاحب سابع در تحت الشعاع باشد دلیل
کند بر ظفر یافتن بر دزد و بهتر آنگاه باشد که صاحب طالع بوی نظر دارد و دلیل
کند بر ظفر یافتن بر دزد به درستی و اگر بدین حال صاحب هفتم بطالع ناظر بود با
صاحب طالع متصل شود دزد خود بیاید و کالا بدهد اندر هم سلطان اگر صاحب
طالع بوی متصل باشد تهدید کند دزد را سلطان مال بستاند اگر صاحب سابع
صاحب طالع را بیکدیگر نظر باشد مال سلطان بستاند یا خود سایل ظفر یابد
و مال بستاند اگر دلیل دزد منحوس باشد اگر نحس کننده صاحب وسط السما بود سلطان
دزد را عذاب کند و مال بستاند و اگر مسعود کننده صاحب وسط السما بود رهایش
یابد از جهت سلطان و هر کوکبی که منحوس کند از آن کس عذاب و رنج چند و هر کوکبی
که سعد کند از آن کس راحت و رهایش باشد والله اعلم

فصل پنجاه و یکم
در معرفت آنکه دزد را عقوبت رسد یا نرسد اگر دلیل دزد منحوس باشد از صاحب
هشتم یا از صاحب دوازدهم دزد را زخم عذاب و حبس و بند و زندان باشد اگر نحس

کننده صاحب هشتم باشند یا زحل یا مریخ دزد کشته شود و اگر دزد بدان گرفتار
شده باشد نحس کننده دلیل و زهره دو اندر برج ثابت باشد یا هر دو
اندر چهارم بوند یا یکی ازین دو یا ماه اندر برج ثابت باشد و یا کوکبی مقبل باشد
از برج چهارم به دلیل دزد پس در زندان بر دزد بسته شود یا باشد که اندر
زندان بمیرد و اگر مریخ اندر برج ذوجسدین باشد و یا ماه و نحس کننده صاحب
سابع را صاحب هشتم یا زحل یا مریخ بود و این نحس کنندگان اندر برج
ذوجسدین باشند یا یکی از ایشان با ماه این دزد مقطوع الاعضا شود خاصه
که ماه به مریخ مقارنه باشد بریده شود یا بردار کشته اگر دلیل دزد مسعود اندر وتد
باشد و خداوند طالع منحوس بود یا از وتد ساقط بود یا راجع بود یا محترق
خداوند کالا را عقوبت کنند و دزد رهایش یابد اگر دلیل بر همچنین باشد که از
صاحب طالع گفتم هم دزد هم صاحب کالا عقوبت بینند **فصل پنجاه و دوم**
در معرفت اگر بر دزد کدام وقت ظفر باشد و اما وقت ظفر یافتن بر دزد آنگاه
باشد که بالتقای درجه به درجه رسند هر درجی روزی یا ساعتی یا ماهی یا سالی بود
همچنانکه بر تو یاد کردم از بروج منقلب و ثابته و مجسده و از اوتاد و زایل و تد
و آن ساقط همچنانکه وحید هم بدان قیاس حکم کن انشاء الله وقت ظفر
یافتن بر دزد و هو اعلم **فصل پنجاه و سیم** در معرفت اگر مال بیرون رفته
کیست اگر تر از کوکب که منصرف باشد مال آن مرد بود و اگر از مؤنث منصرف باشد

مال زن بود

مال زن بود و اگر از مریخ منصرف شود آن مرد لشکری باشد اگر از آفتاب منصرف بود
آن مرد ملوک را باشد همچنین از دوازده کوکب حکم کن چنانکه گفتم اگر صاحب قمر زهره باشد
مال آن زن بود اگر زحل باشد مال پیران و مردان باشد اگر وی دلیل کند صاحب بیع
دلیل مال خداوند مال باشد بنگر وی کدام کوکب است بگوی مال آنکس باشد اگر وی
نیز دلیل کنند آن برج را نیز گوی اگر ذوجسدین باشد مال از دو تن باشد اگر
ثابت بود یا منقلب مال از یک تن بود و اگر کوکب نر اندر وی باشد مال مرد بود
و اگر کوکب ماده بود مال زن باشد و اگر کوکب نبود صاحب برج را حکم کن **فصل**
پنجاه و چهارم در معرفت اگر مال بیرون رفته باز یابی اگر صاحب طالع با صاحب مال
بیرون رفته متصل باشد مال باز یابد بطلب و حرص و اگر اتصال دلیل مال را باشد با صاحب
طالع مال بیابد بی آنکه رنج برد و باشد که مال نیز خود وی باز رسد و اگر میان این
دو دلیل اتصال از مودت باشد بی آنکه رنج یابد اگر از عداوت بود به دشواری یابد به رنج
و تعب و مشقت اگر دلیل مال اندر طالع باشد یا قمر وی متصل باشد مال باز یابد و اگر صاحب
برج دلیل مال با وی متصل باشد باز یابد اگر صاحب برج قمر یا صاحب برج نحس با صاحب
حد قمر متصل شود به شمس دلیل کند بر یافتن مال خاصه که اتصال از وتد یا از زایل الاوتاد
باشد و اگر دلیل مال از نظر صاحب طالع یا از طالع ساقط باشند یا از نظر قمر یا اندر
سابع متصل بود مال بر دست دزد بماند و هلاک وی شود اگر دلیل مال از هفتم یا از صاحب
هفتم نظر و اتصال ساقط باشد اندر وسط السما باشد یا صاحب وسط السما متصل باشد با صاحب

وسط السما بر دلیل مال بسه وی ناظر باشد آن مال نزدیک سلطان باشد و استوار شود
و اگر صاحب سابع اندر تحت شعاع باشد و صاحب طالع متصل باشد دزد مال بخداوند
آرد و از بیم سلطان و اگر دلیل مال به دلیل سابع متصل نباشد و کوکبی میان ایشان
بود و نکند یا جمع کند آن مال بیابد بدست متوسط سلطان و متوسط بر گوهر طبع آن
کوکب ناقل و جامع باشد و گوهر برج و جایگاه وی از طالع و اگر ماه بنحسی متصل شود
مال لنبوده باز نیابد اگر آن نحس اندر وتد بود دزد و شاخه شود و مال نیابد اگر ماه
بسعدی متصل باشد و آن سعد اندر تحت الشعاع باشد یا ساقط بود یا منحوس بود
آن مال برود آنگاه مال باز نیابد و اگر قمر و صاحب طالع با کوکبی که اندر وی باشند متصل
شود آن مال باز یابد اگر نیرین صاحب طالع یا بطالع ناظر باشند یا یکی از نیرین
اندر طالع بود یا اندر وسط السما یا متصل باشد از نظر مودة دلیل کند بر یافتن
مال دزدیده و کم شده باسانی و اگر نظر از تربیع یا مقابله بود یافته شود بدشواری
اگر یکی از نیرین صاحب سهم السعادة ناظر نباشد و نه بطالع و نه بیکدیگر مال سرقی
باز نیابد نظر نیرین بطالع از اوتاد مال باز یابد بی رنج و مشقت صاحب ثانی اندر طالع
مال باز یابد که هر چند روزگار برآمده باشد یا مدت دراز گذشته باشد اتصال صاحب ثانی
بکوکبی که اندر وتد باشد مال باز آید و اگر صاحب هشتم با صاحب ثانی اندر هفتم باشد
مال برود باز نیاید همچنین اتصال صاحب هشتم و دوم بیکدیگر اگر صاحب هشتم صاحب ثانی را
متصل باشد آن مال نیابد ولیکن از وی بعضی دزد بر گیرد و ایدر انگه صاحب طالع میان

ایشان

ایشان شاهد بود اگر شاهد صاحب وسط السما باشد بعضی از وی سلطان بستاند قمر
اندر تحت الشعاع باشد و ناقص بود هرگز باز نیابد قمر اندر هفتم یا اندر ششم دلیل کند
بر نایافتن مال و کم شده مگر که مشتری ناظر بود اگر امید یافتن باشد قمر اندر طریق
محترقه دلیل کند بر رفتن مال و اگر یابد به رنج و عنا و دشواری بودن برتر
اندر تحت الارض دلیل کند بر یافتن کم شده و مال دزدیده و قول ذوزنیوس
گوید اگر طالع مولود سابل برانی بنگر بوقت دیدن مال وی اگر قمر بدان وقت
بجایگاه سعدی بود که اندر اصل آنجا بوده باشد یافتن بود و اگر فی نی

فصل پنجاه و پنجم در دانستن آنکه مال سروقه همه یابد یا بعضی یا نیمه اگر دلیل
مال ناقص باشد و یا بطی السیر باشد و یا منحوس باشد و یا ناقص التعدیل فی العدد
باشد بعضی از آن مال یابد و بعضی هلاک شود اگر مسعود باشد یا زاید النور و العدد
و التعدیل باشد یا سریع السیر باشد و سعدی بر وی ناظر باشد مال باز یابد تمامی
و نیز زیادت و اگر نحسی ناظر باشد مال باز نیابد ولیکن بیکی و جزوی نقصان باشد

فصل پنجاه و ششم اندر دانستن آنکه این دزد چه دارد و یا فی بنگر بدلیل
دزد اگر اندر حظوظ خویش باشد یا مسعود باشد یا بعطارد ناظر باشد یا اندر جایها
عطارد باشد یا اندر حظوظ عطارد باشد این دزد صانع باشد و اگر چنین که گفتم
این دزد صانع نباشد و بنگر بدلیل دزد که کدام کوکب است و کدام کوکب ناظر است و اندر
کدام برج است آن کوکب و آن برج بر کدام از پیشه دلالت کند و آن برج از کدام گوهر است

طبع بیع اگر کوکب از گوهر آتشی و بادی و خاکی و آبی حکم کن بهیئت دزد او بیکدیگر
مزاج دزد و هو اعلم **فصل پنجاه و هفتم** دانستن اگر دزد زن است و حلیت
دزد چگونه است بنگر بدلیل دزد اگر دلیل زحل باشد این دزد سیاه چرده و تیره
گونه باشد یا گندم گون باشد دراز بالا باشد خرد چشم سپیدی چشمش بزردی
زند کژ چشم باشد و کوژ روی و ریش بزردی زند موی تنک بود و پیش پیشانی بود و پیش
سر زشت روی بود و تلخ روی یعنی ترش روی بود اندیشناک بود خداوند
حیلها و مکر و دروغ بودن و هیچکس بر راز دل او آگه نباشد و یک رای نباشد
خاموش باشد چون خشم گیرد بد زبان و درشت و دشنام باشد دراز موی باشد و
دراز دندان و دراز ناخن لئیم طبع باشد کاهل باشد بد خو و بد سیرت باشد چون
راه رود کژ رو باشد یعنی پشت خمیده و کلان گوش و کلان دهن باشد و کلان
بینی بد جامه باشد و ناشسته گفته **صفت** حلیت مشتری اگر دلیل دزد مشتری
باشد سپید و پیت باشد که بزردی زند مروارید گونه تابان دراز بالا بود و درشت
سری بود گرد ریش بود سیاه چشم باشد کلان چشم باشد سپیدی چشمش مروارید باشد
نیکو چشم و نیکو ابرو باشد و اندام باشد تابان گونه باشد سخن گوی باشد نیکو گوی
فربه باشد و نیکو خو بود و دوست دارنده جشن و جمال باشد و نیکار کارهای خیر کرد [illegible]
هر گوژ موی باشد و بزرگ اندام بود هر یک علیحده و کمتر از دو **فصل** حلیت مریخ اگر دلیل
مریخ باشد سرخ روی و سرخ موی باشد که بغایت بسرخی زند کبود چشم باشد یا چشم

چشم

چشم باگر بر چشم تیز نگرنده باشد گرد سر و روی باشد باریک زنخدان باشد
کمان ابروی سوی بینی گرد و خمیده بود نیکو اندام بود و درشته موی بود باریک
موی باشد سرخ ریش باشد هوای دلش بر یک حال نبود بهر طریقی رونده باشد
سبک رو بود بی امانت بود مفسد باشد و نیز باشد و دلاور باشد و پس رونده
باشد یا یکد و جنگ بو زمان باشد شتابنده باشد بر دشنام دادن مردمان
بی باک باشد از آنچه وی بگوید مردمان را و از آنچه او را بگویند نیز باک ندارد
حریص باشد بکار زنان با قوت بود و دروغ زن باشد ستمکاره و خاین
باشد هیچکس نیکویی نخواهد حیا نباشد و زنا کننده زبان کار باشد و چند
کین و کینه مند بسیار و انبوه موی باشد **حلیت** زهره اگر دلیل زهره
باشد سپید و پیت باشد و پاکیزه گونه باشد مروارید رنگ باشد و لونش بسرخی
زند اگر خست انگشت تنگ و پیت چون پرو پیت سبزا آنچه خوب [illegible] باشد و گشاده روی
نیکو چشم و ابرو باشد بزرگ چشم باشد سیاهی چشمش بیشتر از سپیدی بود و سیاه
دیده بود پیوسته ابرو بود و شیرین روی و شیرین سخن باشد بزرگ گردن باشد
و بزرگ دو گونه گرد ریش باشد میانه درازی و کوتاهی موی سرش باشد
بسیار باشد نیکو موی باشد چشم سیاه موی و گوشت آور باشد معاشر باشد و خواننده
لهو و طرب و شادی باشد نرم سخن و تر باشد و دوست روی باشد با حفاظ باشد
منوی موی باشد و پاک جامه باشد خوش آواز باشد با لحن بود **حلیت** عطارد اگر دلیل

عطارد باشد خشک اندام باشد کشیده وریش باشد واندک ریش باشد یا کوسه بود
خشک روی بود وسپید پوست بود که بزردی زند یا سیاه چرده بود یا سیمین
رنگ پی موی باشد یعنی کم موی بود استخوان ورگهاش همه برهنه وپیدا باشد
تیزفهم بود زیرک دل زبان دور بود سخن گوی بود راست انگشت بود
بسیار سخن باشد وتیز گوینده وزود سخن بود باریک لطیف قامت بود
میانه بالا بود مهوش باشد اندر آموختن چیزها بسیار بازی باشد زود
رونده باشد درشت موی باشد وسیاه ونیکو موی بود تیز نگرنده بود ونیکو
زبان بود وشیرین سخن وشیرین زبان باشد شمس وقمر اگر دلیل شمس یا قمر
باشد بنگر که کدام کوکب متصل است یا منصرف یا باطل یا جامع از آن کوکب دلیل
گیر وحلیت وی زود واگر خالی السیر باشد پس از شمس یا از قمر حکم کن **حلیت** شمس
اگر دلیل شمس باشد سپید پوست باشد که بزردی زند میانه بالا بود بزرگ اندام
اسطبر استخوان بود پاکیزه گونه ورنگ بود گوشت آور بود وسرخ موی
باشد که بزردی زند بمانند ترنج ونشانه آتش اندر چشمش پدید بود وزردی
بود یا کبودی چشم بود یا منش چشم وناحیه باشد آتش گون سر وروی باشد آغاز
بانگ ودل آور بود ونکار جیده نیک دانا بود یا کاهن باشد یعنی از کرامه چیزها
گوید وچنان پندارد که راست است وگزاف گوی باشد یا طبیب بود یا فصاد یا
همت باشد متکبر بلند سخن سیاست کننده واستخفاف کننده بهی روی فراخ

چشم

چشم خاز بود سینه آور بود **حلیت** قمر اگر دلیل قمر باشد گرد سر وروی باشد
سپید پوست بود خوب روی باشد ونیکو روی ونیکو اندام بود پست بالا زود
رونده میانجی کننده پای کار سخن کوش کننده وسخن چین باشد یاری اندک
یا بر عیب بنشسته باشد بشتاب کار بود رحیم دل باشد دوستدارنده یاران ودوستان
بود از کاری بکاری گردنده بود نیک پوست بود ونرم بسیار خون بود وبسیار
موی بود بر اندام زشت آواز بود فریبنده بود **حلیت** چون دانسته
شد بنگر بدلیل که یکدام کوکب متصل است با نور وی بنور کدام کوکب متصل است
واندر کدام برج است از لون از لون ودر انتهای طبع آن کوکب وآن برج تیز
صفت کن تا درست آید اکنون یاد کنیم فرات حلیت دوازده برج وتا آسان تر
باشد **حلیت** حمل اگر دلیل اندر حمل باشد دلیل کند برانکه بسیار موی باشد انبوه
موی سیر بود گشاده آواز بود میش چشم بود بیرون آمده پیشانی بود اسطبر
روی باشد بلند برکشیده بینی بود باریک کوته زنخدان بود کلان دو گوش
بود باریک ساق بود میانه بالا بود فرونگرنده بود یعنی زیر نگرنده ودرشت موی
بود ولیکن باریک باشد مویش فریبنده بود کنجد وروی باشد ونیکو گفتار نیکو
سخن باشد ونیکو اندام بود بازی ولهو وآنچه بدین اندر روی خبر کمتر بود دوست
دارد اندر وی بازی ابلهی باشد **حلیت** ثور اگر دلیل اندر سهم ثور باشد
پهن پیشانی وبرکشیده باشد برکشیده موی بود بلند اسطبر آواز بود لبهاش

اسطبر باشد موی پیشش انبوه باشد و درشت بزرگ چشم و کلان چشم باشد
اسطبر ابروی باشد فراخ سوراخ بینی بود و دم زننده باشد از بینی خوی بگ
باشد پهن پشت باشد پهن قدم پای گرونده موی فریبنده بود کم شنونده
باشد اندر هر چیز نابینی کور دل حرام کوشنده بود سیاه چشم و سیاه دیده
باشد سیاهیش بیشتر از سپیدی بود **حلیت** جوزا اگر اندر جوزا باشد
میانه بالا بود پهن سینه و پهن کتف بود یعنی سینه آور و کتف آور سبز رنگ
بود نیکو گردن بود سرشته موی بود کبود چشم بود تیز دیده بود و نیکو چشم بود
گرونده رای باشد نیکو خو بود نیکو زبان بود معتدل نیکو ریش بود و نیکو رای
باشد و لو بود که اصلع بود و دوربین باشد و تیز گوش بود و استیهنده بود
حلیت سرطان اگر در سرطان بود سیاه چشم بود و بیرون آمده روی بود
سپید پوست بود که بزردی زند اندر رویش گنجده یا کلف باشد بیرون
آمده چشم باشد کژ دندان بود یا کژ بینی برهنه روی بود پهن پیشانی
بسیار گشاده بود خشک اندام بود بزرگ پای و بزرگ کتف بود نیکو بالا بود
سخت دراز باشد باریک موی باشد گرونده جوی بود میگون موی بود **حلیت**
اسد اگر در اسد بود سر روی بر نشانها بسیار بود و ترشروی بود و غمگین و بیدار
بود مرز و رفته چشم باشد تیز نگرنده بود و لاغ بینی بود اسطبر سر بینی بود و سوراخهای
بینی فراخ بود باریک لبها بود کوتاه گردن باشد اسطبر باشد ساقها و دست

دلیر

و سینه آور باشد باریک میان بود و معتدل سرون بود و کبود چشم بود و سرخ گونه
و سرخ موی نیمه بالاترین بزرگ بود و نیمه فروترین ضعیف بود باریک ساق بود
موی گردن بسیار بود و گفتنها و دلاور بود بخشنده بود و سخت آواز بود
حلیت سنبله اگر در سنبله باشد معتدل قامت و معتدل خلقت باشد و معتدل
گوشت و بزرگ سر باشد رشته موی باشد اندر ساعدها و اطراف اندام
موی باشدش گرونده روی باشد دور بین بود بعدل و صلاح گراینده باشد
اینس راستکار و وفادار بود و خداوند ادب بود **حلیت** میزان اگر در
میزان بود سپید پوست بود دراز بینی و دراز گردن بود سیاه موی باشد
و درست موی بود باریک ساق بود راست اندام بود نیکو روی بود گوژ پشت
بود برکشیده ور کوته بود انگشتهای پایهاش دراز بود ناخن دستش بسیار
افتد نیکو سخن و حاضر جواب بود راستکار بود خداوند لهو و طرب و شادی بود
و حریص بود بکار زنان **حلیت** عقرب اگر در عقرب بود بیرون آمده پیشانی
بود رنگ موی سرش بسیار بود برکشیده موی بود و موهایش جدا جدا استاده
بود میش چشم بود و کلان چشم و اگر ریش باشد گرد و سر و روی گونه رویش
بسپیدی و سرخی زند و بود پشتی زند کوتاه پشت بود دراز ساق بود بزرگ
پای و کفها بود دراز پای بود بیرون آمده دو گونه بود بدخوی باشد ابر همت
باشد شرانگیز بود و سینه آور و کتف آور باشد فریبنده بود و هر چیزی ببندد

و بکار افسون و دارو ما دانا بود **حلیت** قوس اگر در قوس بیش باشد پهن پیشانی
بود و دراز روی بود فراخ بینی بود و فراخ دهان و اسپیلر لبها بود و درازی
سپید و سرزده و شتاب بکار بود نیمه فرودینش کهتر از نیمه زبرین باشد
و ماهیچش دراز بود و ساق و قفاش پهن بود فرو کشیده و ریش بود و دراز ریش
و سرخ رنگ گشاده شکم بود تیز نگرنده بود بسیار نفقه کننده بود و آینده
و سیاح بود فراخ کار بود کمتر نگرنده بفر دا بود مولع ستوران بود و بود
که اصلع بود و اندک موی بود **حلیت** جدی اگر اندر جدی باشد دراز روی
باشد و سرخ روی و موی و فرو هشته گردن بود بقر آواز بود و تنگ پیشانی
بود خوی پاک بود معربد بود ناحفاظ بود و ناتنخته بود و اسپیلر موی بود
خاصه موی سر نیکو اندام و نیکو قامت بود باریک و سپید اندام بود باریک
ساق بود فرو هشته شکم بود و فرو هشته ریش بود و دراز ریش گردنده خو و کودک
طبع بود سبکسار بود **حلیت** دلو اگر در دلو باشد کلان سر بود میانه بالا
بود یا فرود میانه باریک اندام بود فرودینه رویش باریک باشد و بر نیمه زبرینش
پهن باشد و بزرگ و یکی ساق با پیش دراز بود از دیگر و پهنا و تر و خواهش
بگرد کردن مال و بر تجمل ضیاعت و اندر آب بود یا مانند او یا تر آب فروشان یا
کشتیبان یا کار زر **حلیت** حوت اگر حوت بود نیکو گردن بود و سر و ان آمده و پیشانی
بود فراخ دهان بود و دندانهاش مختلف بود و خشک اندام بود و کم گوی بود و کم

سخن

سخن بود و درست موی و سیاه موی بود و خود سر بود و خود پیشانی گشاده
روی سپید بود پوست سیاه چشم بود نرم مفاصل و نرم اندام بود این صفت دوازده
برج که گفتیم والله اعلم **فصل پنجاه و هشتم** در دانستن آنکه بر اندام در ده برج
علامتی هست یا نیک یا بد دلیل ورزو اگر اندر طالع حمل باشد این ورزو را بر سر علامتی
بود نیکو و ظاهر اگر بوجه اول بود بر سر باشد و اگر بوجه دوم باشد بر روی باشد
و اگر بوجه سیم باشد آن علامت بر زنخ و حوالی زنخدان باشد و اگر اندر آن
جایگاه مقبول یا مسعود بود آن علامت خوب و زینت باشد و اگر غیر مقبول
یا منحوس باشد آن علامت بد و تباه و عیب باشد و اگر دلیل اندر ثور باشد آن
علامت بر گردن بود و اگر اندر جوزا بود بر کتفها و دستها بود و اگر اندر
سرطان بود آن علامت اندر سینه بود و اگر اندر طالع باشد یا هفتم
اندر جهت راست آن علامت باشد و اگر اندر هفتم یا طالع بود اندر جهت چپ
بود و همچنین حکم کن و از ده برج را وجه هر برجی را تا بر تو بحقیقت معلوم
شود و اگر بر دلیل ورزو اندر ساب علامت مشتری ناظر بود یا بخطهای مشتری بود
آن علامت خوب و بتجمل باشد و اگر زحل بود علامت زشتی بود یا علامت زشت
و اگر مریخ بود علامت جراحت یا گزیدن سباع باشد و اگر شمس بود هم جراحت بود
یا سباع گزیده بود و اگر زهره بود زینت و تجمل بود و اگر عطارد بود نبشتگی
بود یا نقش و اگر قمر بود بکوکب ناظر حکم کن یا از کوکب منصرف و اگر خالی بود آن برج حکم کن

مفصل واگر این علامت سایل رسید از جهت خویش بنگر بدلیل طالع که اندر کدام
خانه است از ان حکم کن اگر اندر طالع بود علامت بر سر بود و اگر اندر
دوم بود بر گردن بود همچنین تا دوازده خانه والله اعلم مفصل پنجاه
و نهم اندر بیرون آوردن معنی نام دزد بنگر بدلیل دزد که اندر کدام جا است
یعنی نام دزد بر معنی آن خانه باشد اگر دلیل دزد اندر طالع باشد و ساقط
نبود نام معتدل باشد بر معنی زندگانی و عمر و عیش چون یحیی و عیسی و زکریا
و مانند این و اگر اندر دوم باشد معنی نام بر معنی مال و عوان باشد چون مالک
و دینار و زید و زیاد و مطیع و عون و مانند این و اگر اندر سیوم باشد و مسعود
بود نام انیار (؟) و صلی و او لب باشد و اگر منحوس بود نام او یا برادران بود چون
خلیل و صدیق و اخوه و اخوین و اگر اندر چهارم بود نام قدیم باشد آدم
و نوح و نام مشایخ قدما و بر نام پدر و اجداد و مانند ایشان و اگر در پنجم
بود بر معنی ولد و ولید و سعید بود و عطا و رسول و آنچه بدین ماند و اگر اندر
ششم بود بمعنی عبد و عبید باشد نام دون و حقیر و نام بندگان و اگر اندر
هفتم باشد نام مردمان باشد زنان را و نام زنان باشد مردان را یا نامی
باشد چون ضد و منازع و مقابل و اگر اندر هشتم باشد بر معنی موت و میراث
ظلم باشد معنی نام و اگر اندر نهم باشد معنی نام دین و نبوت و دیانت چون موسی
و مسلم و نام انبیا و اولیا و صالحین و تابعین باشد از زن و مرد چون فاطمه

و حاکم (؟) و اگر اندر دهم باشد معنی نام علا و رفعت باشد چون عالی و علا و ابو العلا
و شریف و اشراف و ابو المعالی و مظفر و رافع و رافعه و قاید و قایده و مشرف
و اگر اندر یازدهم باشد معنی بر معنی دوستی و محبت و حبیب و محبوب و رضا
و حسن و حسین و صادق و سعد باشد و اگر اندر دوازدهم باشد نامها باشد حقیر و ناقص
بر معنی اعدا و عدوان و حمار و کلب و کلاب و آنچه بدین ماند مفصل پنجاه
و نهم اندر بیرون آوردن ترکیب نام اگر دلیل را اتصال و مزاج باشد اگر از
تثلیث یا از تسدیس بود ترکیب نام از سه حرف باشد یا بر پنج حرف و اگر تسدیس
باشد بر سه حرف یا بر شش حرف و اگر از تربیع و مقابله بود چهار حرف یا هفت حرف
و اگر دلیل را اتصال و مزاج نبود اگر اندر طالع باشد یا اندر اوتاد چهار حرف
بود و اگر اندر هفتم باشد هفت حرف باشد و اگر دلیل را اتصال و مزاج نبود اگر
اندر طالع باشد یا اندر اوتاد چهار حرف بود و اگر اندر هفتم هفت حرف باشد یا شش
اگر اندر تثلیث طالع بود سه حرف بود یا پنج یا نه و اگر اندر تسدیس طالع بود
سه حرف بود یا شش حرف اگر اندر برج ذو جسدین باشد نام بر دو ترکیب باشد چون
عبد الله و عبد الرحمن و اگر برج منقلب بود نامها باشد مصنوع و ناقص اگر برج ثابت
بود نامها باشد مفرد و صحیح باشد که نام بر معنی آن برج باشد که دلیل اندر وی است
و اگر دلیل از طالع و از نظر ساقط باشد بنگر برج هفتم عدد حرف نام دزد و عدد
حرف برج هفتم بود چنانکه حمل و ثور و اسد و قوس حیوی (؟) و دلو و حوت هر یکی (؟)

برسه حرف دلیل کند جوزا و عقرب بر چهار حرف دلیل کند و سرطان و سنبله و میزان
بر پنج حرف دلیل کند و نیز دلیل گیر عدد حروف نام را از عدد حروف دلیل چنانکه
زحل سه حرفست و اغلب بروز و شب نام مشتری پنج حرفست مریخ چهار حرف
شمس سه حرف زهره سه حرف عطارد پنج حرفست قمر سه حرف هر کوکبی که
حروف او بگفتار و بلفظ فاحش تر بود آن حرف نام باشد قول محمد علی الشریف و مصنف
این کتاب گوید بنگر بدلیل درزد که حروف وی چند است و حرف متحرک وی یا معنی
مشدد و کدام حرفست آن حرف بگیر چنانکه از زحل زا و حا و از مشتری میم و
شین و یای و از مریخ را و خا و از شمس شین و سین و از زهره زا و از
عطارد عین و طا و از قمر قاف و بنگر که اندر کدام برج است و حرف مشدد که فاحش
تر باشد بلفظ و گفتار بگیر و حروف منزلها نیز بکدام منزل که دلیل اندر وی است
اگه بنگر تا معنی نام بر چه وجه دلالت کند از روی قیاس بگیر و نام ... باشد
که نیز حرف دلیل رهنمون باشد بر ترکیب نام چنانکه دلیل بوجه اول باشد حرف
اول از ان نام مانند حرف اول دلیل باشد یا مانند اول حرف برج دلیل یا
مانند اول حرف منزلها باشد و اگر دلیل اندر وجه دوم باشد از دلیل یا از
برج دلیل یا حرف میانین منزل و اگر اندر وجه سیوم باشد اول حرف از ان نام مانند
حرف آخرین دلیل بود یا حرف آخرین برج یا حرف آخرین منزل و حرف دوم را از
صاحب مثلثه برج دلیل توان دانستن و حرف سیوم از صاحب مثلثه دوم و حرف

چهارم

چهارم از صاحب مثلثه سیوم برج دلیل توان دانستن چنانکه از دلیل صفت کردم
مثلا دلیل اندر حمل باشد بوجه اول و دلیل مشتری اول حرف میم آمد و حرف
دوم از نام از صاحب مثلثه حمل گرفتیم شمس و حرف سیوم از صاحب مثلثه دوم
گرفتیم مشتری و حرف چهارم از صاحب مثلثه زحل گرفتیم شمس و حرف سیوم از صاحب
مثلثه دوم گرفتیم مشتری و حرف چهارم از صاحب مثلثه سیوم و آن زحل بود و همچنین
از برجهای ارباب مثلثات منازل ایشان بقیاس و فهم باریک نام و حروف جمع کن
بدست نام برون آید و بود که بجای نام بر معنی نام کوکب بشناسی که با دلیل مقارن
بشد و نیز قیاس گیر اندر ان زمین که باشی اغلب نامها بر حسب آن قیاس بیرون
آید اگر نام پارسیان باشد و نام عجم نام کواکب بروج و منازل پارسی کن و
لفظ آن قوم وار زی نام بیرون آرد اگر نام ترکی باشد نام کواکب و دلیل و
بروج و منازل بلفظ ترکی کن و عبرانی که باشی نام بروج و کواکب و منازل بلفظ
آن قوم کن تا نام انگس بیرون آید و همچنین قیاس کن از کوکب دلیل و از طبیعت وی
اگر دلیل شمس باشد اندر طالع یا اندر وسط السما بود نام بر معنی نام ملکان و حاجبان
و غلبه مردمان و اگر مریخ بود بر معنی نام سپه سالاران و لشکریان و اهل حرب بود
و نام اهل عجم و مغان بود و اگر عطارد بود بر معنی کودکان و کنیزکان بود یا برلغت
خوانند و یا قبط و نام اهل شام بود و اگر زحل بود نام بر معنی سیدکان و مردمان
زرون و حبش و هند باشد و اگر دلیل مشتری باشد نام بر معنی صالحین و انبیا

کودکان

واولیا بود و اگر زهره باشد نام بر معنی اهل بیت نبوة بود و از نام خاندان انبیا
و صالحین و اولیا بود اگر جایگاهش نیک بود و اندر شرف یا اندر طالع و جایگاه
مقبول و اگر خوارزین باشد نام مغنیان و زنان مطربان و مخنثان و شاعران
بود اگر دلیل اندر وتد باشد یا اندر شرف یا اندر حظوظ خویش نام معروف و مشهور
و نیکو بود و اگر اندر هبوط بود یا زایل یا با قطع یا اندر وبال و جایگاه نامقبول
نام مجهول و تباه باشد یا نام مستور و پرده باشد همچنین دلیل را بنگر که اندر کدام
برج بود که نام بر معنی برج یا بر معنی صورت برج یا بر معنی کوکب یا ثابتی که عظیم القدر
باشد بران معنی باشد **صفت** تألیف حروف نامها چون خواهی که تألیف کنی
حروف نامها را بنگر که دلیل اندر کدام برج است و کدام منزل از منازل قمر و اندر
برج و صورت کدام کوکب است از چهل و هشت صورت از آن صورتها که بوده
بروج با برنه است و از صورتها که نزدیک اصحاب طلسمات است و از معنی دوازده
خانه اگر نام معلوم شد بنگر و اگر معلوم نشود حروف دلیل و حروف برج دلیل و حروف
منزل و دلیل هم بر کاغذی بنویس و بنگر که نام بر چند حروف دلیل کند چنانکه بر تو پیدا
کردم اگر حروف شده بخشش تر بلفظ و بگفتار بنگر که است سه اگر یکجا کانه نگاه
دار بنگر اگر دلیل اندر ربع اول است از برج اول حرف بود و اگر اندر ربع دوم باشد
درجه از حرف دوم بود و اگر اندر ربع سیوم بود تا هشت و دو نیم درجه حرف سیوم
بود و اگر اندر ربع آخرین بود حرف چهارم بود و دیگر از صاحب مثلثه اول نیکو و دیگر

از صاحب

از صاحب مثلثه دوم و دیگر از صاحب مثلثه سیوم همچنانکه از دلیل صفت کردم و اگر نام
زیادت از چهار حرف بود دیگر حروف از قمر نگر و دیگر از صاحب برج قمر همچنانکه از
دلیل صفت کردم این باب را تمام نگاه دار که من بسیار نام بیرون آورده ام و درست
آمده و الله اعلم **معضل** و اگر سایل نام خود پرسد از طالع و از دلیل طالع قیاس
کن و نام هر که پرسد از آن برج و از صاحب میزان برج حکم کن و اگر دلیل
ساقط بود از طالع و از برج دلیل قیاس کن **وجه دیگر** و باشد که حروف نام
بر معنی ابجد و هوز بیرون آید و آن چنانست که بیست و هشت حرف را بر دوازده برج
قسمت کنی و باز بر هفت کوکب قسمت کنی تا هر برجی را و هر کوکبی را چند حرف
نامه حروف وی نگاه دار و بنگر که دلیل اندر کدام برجست و بکدام وجه است وجه
اول حرف اول وجه دوم حرف دوم وجه سیوم حرف سیوم بود نیز اول حرف اول
و نیز آخر حرف دوم و هر کوکبی را چهار حرف آید بنگر که دلیل اندر کدام ربع است از
برجی اگر اندر ربع اول بود حرف اول بود و در ربع دوم حرف دوم و در ربع سیوم حرف
سیوم و ربع چهارم حرف چهارم از اول آن نام و باز بصاحب مثلثه اول بنگر
که اندر کدام ربع آن برجی است حرف دوم از نام از آن حرف بود و حرف سیوم از
مثلثه دوم و حرف چهارم از حرف مثلثه سیوم و حرف پنجم از برج هم برین مثال
قیاس کن تا نام بیرون آید و الله اعلم **حمل** ا ب ج **ثور** د ه و **جوزا** ز ح ط
سرطان ی ک ل **اسد** م ن **سنبله** س ع **میزان** ف ص **عقرب** ق ر **قوس** ش ت غ

جدی ش ح دلو ی ص حوت ط ع زحل ا و ی مشتری ه د ی ح
مریخ ط ا ح ل شمس م ه س ع زهره ف ح ق د ۷ عطارد ثر ق ش ع
قمر ذ ص ه ط غ الغایات نوع دیگر حمل ح م ل ثور ث و ر جوزا ج و ز ا
سرطان س ر ط ا ن اسد ا س د سنبله س ن ب ل ه میزان م ی ز ا ن
عقرب ع ق ر ب قوس ق و س جدی ج د ی دلو د ل و حوت
ح و ت زحل ز ح ل مشتری م ش ت ر ی مریخ م ر ی خ شمس ش م س
زهره ز ه ر ه عطارد ع ط ا ر د قمر ق م ر ربع اول از برجی هفت ونیم
درجه بود و ربع دوم تا پانزده درجه و ربع چهارم تا بیست و دو ونیم
درجه بود و ربع چهارم تا آخر برج باشد اینست بیرون آوردن نامها بتحقیق
نیک هوش کن مفهوم شود و الله اعلم **فصل ششم** اندر بکار بستن
کار خصومت و دعوی داشتن و دلایل اسباب خصومت اگر پرسند از خصومت
و دعوی طالع و صاحب طالع و قمر و کوکب عاجل اند، طالع دلیل سایل است و آن
کوکب که قمر از وی منصرف است و هفتم و صاحب هفتم و آن کوکب که قمر بوی متصل است و کوکبی
که اندر هفتم باشد دلیل مسئول عنه است و وسط السماء و صاحبش و کوکبی که اندر وسط
السما بود دلیل حاکم و قاضی و امیر است و چهارم و صاحب چهارم و کوکبی که اندر وی است
و صاحب برج قمر دلیل عاقبت کار خصومت است و صاحب برج دلیل سایل عاقبت
سایل است و صاحب برج دلیل مسئول عنه دلیل عاقبت مسئول عنه و هر کوکبی که

اندر میان سایل و مسئول عنه است آن دلیل آن خبر است که خصومت از بهر وی است
و قمر با جوانان خصومت است اگر قمر مقبول باشد و مسعود بود و بنظر مودت با جوانان
کرمیان ایشان صلح بود و نیکویی و بخشنودی یکدیگر باشد و اگر غیر مقبول بود و منحوس و
بنظر مخالفت بود همه تباهی و جنگ بود و برج دوم و صاحبش و کوکبی که اندر دوم بود
و فوق الارض یاری کن و گواهان سایل باشند و برج هشتم و صاحبش و آنکه
اندر هشتم یا تحت الارض یاری کن و گواهان مسئول عنه باشد از دلیل سایل و مسئول
عنه هر کدام که سفلی تر بود آغاز کننده خصومت خداوندان دلیل باشند آن
دلیل که وی آغاز کننده خصومت باشد بنگر که از کدام کوکب منصرف است سبب خصومت
از طبع و گوهر آن کوکب دار از خانه و از طبع جایگاه آن از فلک باشد مثلا آغاز
کننده خصومت دلیل سایل بود و منصرف بود از زحل و زحل اندر خانه برادران
بود و خداوند خانه ششم گفتم خصومت از سبب بندگان است با برادران بود یکی
اینست استن خصومت همچنین حکم از برج خاکی و آبی از جهت آب و زمین و مانند
وی از دوازده خانه قیاس کن تا حکم درست آید و هو اعلم **فصل
شصت و یکم** در معرفت آنکه خصومت با کیست اگر پرسند که خصومت با که باشد
بنگر به دلیل سفلی یعنی بکوکبی که آغاز خصومت از وی بود اگر متصل باشد بکوکبی یا کوکبی
بوی متصل شود در برج یا مقابله غیر مقبول این خصومت با صاحب آن کوکب باشد و از جوهر
برج وی و از جوهر جانبش و اگر صاحب ثانی بود خصومت از جهت مال بود و یاری گران

دوم برادران و اگر صاحب ثالث بود خصومت با برادران بود و اگر صاحب چهارم
بود با پدران باشد و همچنین از دوازده خانه حکم کن و اگر هیچ کوکبی
بوی اتصال نکند بنگر بدلیل سایل و سؤل عنه خصومت با آن کوکب باید که
وی قابل التدبیر بود و بنگر تا صاحب کدام برجست از آن برج قیاس کن و حکم کن
بجوهر کوکب و جوهر خانه و جوهر جایگاه قیاس گیر والله اعلم **فصل**
شصت و دوم در دانستن حال خصومت بر یکی و بدی اگر طالع یا آفتاب برج
دلیل اندر ولیت برج ثابت بود یا قمر اندر برج ثابت بود آن خصومت
دایم و ثابت و دراز کشد که بروزگار دراز گسسته نشود و اگر دلیل سایل
اندر برج ثابت بود درازی و دیری از جهت سایل بود و اگر دلیل مسؤل
عنه اندر برج ثابت بود درازی و دیری از جهت مسؤل عنه بود و اگر اندر
برج منقلب باشد قمر یا طالع یا دلیلان خصومت زود گسسته شود و زود بر انگیخته
شود چند کرت همچنین باشد هر باری آرمیده شود باز بر انگیزد و اگر اندر برج
ذو جسدین باشد خالی بحالی بگردد یا خصومت دوباره کرده شود یا یکبار کرده شود
این دوم بار باشد اگر با اول برج بود نخستین بار بود و اگر با آخر برج بود
یکبار بوده باشد و این دوم بار بوده باشد همچنان حکم کن که از بروج ثابت
صفت کردم بسببی که باشد زودی و دیری اگر سعدی ناظر باشد از حال بحال بگردد
نیکوی باشد و پایداری هم بر سعادت و خیر باشد و اگر نحسی ناظر باشد بدی و تباهی

باشد

باشد و اگر اتصال از مودت باشد صلح و دوستی باشد میان ایشان و اگر اتصال
از عداوت بود میان ایشان خصومت و عداوت آشکار شود و اگر شگفت باشد و بر آن دلیل
کر نحسی ناظر باشد یا نحسی اندر طالع سایل یا مسؤل عنه آنگه پس خصومت بر باطل کند
و ناحق بود و بود که تباهی و مکروهی پیش آید از آن پس و هر دلیلی که باشد با سعدی اندر
طالع یکی بود آنگه پس حق جوی و طالب راستی و نیکویی بود و داد دهنده بود
بود که نیکوی اندیشد و اگر یکی دلیل منحوس بود یا محترق یا اندر وبال و راجع
حادثه باز خورد که از خصومت باز ماند از مرگ و بیماری و غم و مکروهی و اگر سعدی
اتصال کند آن مکروهی و غم را کم کند و اگر نحسی شعاع افکند تیز بود و آن سعد و نحس
را بنگر که صاحب کدام برجست خیر و سعادت و غم از خواهر آن کوکب و آن خانه باشد از جهت
ماجراها که میان دو خصم باشد از نیکی و بد **فصل شصت سیم** اندر دانستن
آنکه کدام ظفر یابد در خصومت اگر صاحب طالع اندر هفتم بود سایل مقهور و فرمان
بردار و زبون مسؤل عنه بود و اگر صاحب هفتم اندر طالع بود مسؤل عنه مقهور و فرمان
بردار و زبون سایل بود و اگر دلیل سایل متصل باشد بدلیل مسؤل عنه خصومت را آغاز
خصومت آن سایل بود و اگر اتصال کننده دلیل مسؤل عنه بود آغاز کننده مسؤل عنه
بود و هر دلیلی که اندر وتد بود حجت آنکس قوی تر باشد و هر کدام دلیل که مقبول بود
با سعود بود وی شیرین سخن تر و راست کارتر بود و داد دهنده تر بود و سخن
وی بهتر شنفته تر و سخنان پذیرنده تر باشد و هر دلیلی که نا مقبول بود یا منحوس یا ساقط

بر زبان بود و بد خو و بد طبع و سخن ناشنونده و باطل گوی و یاوه گوی
بود و سخن بوی با چیز رفته بود و هر کوکبی که وی صاعد بود یا بر مستقیم بفلک
اوج بود وی قوی تر باشد و هر دلیلی که اندر مراتب خویش بود وی قوی باشد
و از بخیال رجعها دور باشد قوت وی را باشد همراه آن دلیل که مشرق
بود با شمالی وی قوی تر باشد و هر دلیلی که وی زاید عدد و نور باشد
وی قوی تر باشد از دیگر دلیل و اگر میان این دو دلیل اتصال از مودت
باشد میان ایشان صلح و دوستی و الفت افتد و اگر اتصال از مخالفت باشد
میان ایشان عداوت و مخاصمت و مخالفت افتد و اگر اتصال قران بود هم عداوت
و مخالفت باشد و موت مر آنکس را که بود که قمر وی را باشد اگر ازین دو دلیل
یکی راجع باشد دلیل کند بر ضعف و تباهی و دروغ آنکس که دلیل وی است و اگر
صاحب وسط السما بدلیل سایل و یا بدلیل سؤال عنه ناظر باشد از مودت سلطان
یاری گر آنکس باشد که دلیل وی ناظر بود و اگر بنظر عداوت نگرد بر آنکس جور
و عذاب و ظلم کند اگر بهر نظری که باشد صاحب وسط السما راجع باشد دلیل کند
سلطان جور و رنج نماید و خصومت دیر گسسته شود و اگر پیش از آنکه این
دو دلیل اتصال کنند با نقل النور بود یا جمع النور خصومت بریده نشود تا نزد
سلطان نروند و اگر صاحب وسط السما سعد کننده هر دو دلیل باشند یکی
از سلطان خیر و منفعت بینند و اگر نحس کننده باشد آن بهتر که بسلطان نروند

که تباهی

که تباهی باشد و اگر یکی از نیرین به دلیل متصل باشد یا اندر خانه دلیل باشد دلیل
کند بر مودت و نیکویی حال آنکس که بدان دلیل منسوب است و اگر صاحب طالع یا صاحب
وسط السما متصل باشد سایل سلطان فریاد خواهد و اگر این چنین صاحب هفتم
بود سؤال عنه فریاد خواهد آن سلطان و اگر صاحب وسط السما بصاحب طالع متصل
شود سلطان مر سایل را یاری کند و هر دلیلی که صاحب وسط السما متصل باشد
یا ناظر سلطان یاری گر آنکس باشد که بدان دلیل منسوب است و اگر صاحب وسط السما
را اتصال نباشد و کوکبی باشد غریب اندر وسط السما وی اتصال کند
میان دو خصم متوسطی معدلی یا کسی که بجای خیزد و اگر نظر عداوت بود تباهی
و شر انگیزد و اگر نظر مودت بود صلح کند میان ایشان و اگر زحل صاحب وسط
السما بود یا اندر وسط السما بود حاکم بحق حکم نکند و اگر نحسی بر زحل ناظر باشد
یا مریخ سلطان را یا حاکم را بدنامی و تباهی رسد و اگر مریخ اندر وسط
السما بود یا صاحب او بود حاکم شتابنده و سبکسار باشد و اگر مشتری باشد
عادل بود و نیکو طبع و اگر زهره بود نرم و آهسته و نیکو خو بود و اگر عطارد
بود دوربین و سخن شناس و دورنگرنده بود و اگر آفتاب بود با هیبت و سیاست
بود و اگر وسط السما برج ذو جسدین باشد یک حاکم گسسته نشود بدیگری افتد اگر
صاحب ثانی اندر دهم باشد یا صاحب وسط السما بدوم باشد یا صاحب دوم ناظر باشد
این حاکم بمال سایل طمع کند و اگر اینکه گفتم بصاحب هشتم باشد یا اندر هشتم بود بمال [illegible] عنه

طمع کند و اگر مقبول بود مال یابد و اگر غیر مقبول بود نیابد والله اعلم فصل
شصت چهارم در دانستن آنکه حال خصم با گوایان چگونه باشد اگر صاحب دوم
و صاحب طالع ناظر باشند بمودت یا یکدیگر متصل باشند یاری گران سایل و گوایان
با وی باشند و اگر مقبول بود موافق او باشند و اگر نظر عداوت بود بر وی با
خصم گردند و اگر مسعود بود و مقبول راست کار و مهربان باشند و اگر منحوس
و غیر مقبول بود دروغ گوی باشند و باطل جوی و سخنان ایشان نپذیرند
و اگر صاحب دوم و صاحب هفتم متصل باشند بمودت یاری گران سایل و گوایان
با مسئول عنه یار شوند و اگر بنظر عداوت بود با خصم مسئول عنه گردند و اگر در
میان دو دلیل عطارد را شهادت بود میان ایشان خط و حجه بود و اگر
دلیل که عطارد مقبول بود خط با آن کس باشد چون مسعود بود خط درست بود
و اگر منحوس بود خط بدروغ بود خداوند دوم اندر دهم باشد قوت سایل
باشد به بسیاری یاری گران و همچنین که از طالع و از صاحب طالع و صاحب ثانی
صفت کردم از هفتم و از صاحب او و از هشتم و صاحب هشتم حکم کن اندر باب یاری
دادن یاری گران و همچنین که از طالع و از صاحب طالع و صاحب ثانی صفت
کردم از هفتم و از صاحب او از هشتم و صاحب هشتم حکم کن اندر باب یاری دادن
یاری گران و همچنین که از طالع و از صاحب طالع و صاحب ثانی صفت کردم از هفتم
و از صاحب او از هشتم و صاحب هشتم حکم کن اندر باب یاری دادن یاری گران و گوایان

مسئول عنه

مسئول عنه اگر نحس اندر طالع باشد سایل را غم و مکروهی پیش آید و اگر نحس اندر طالع
باشد سایل را غم و مکروهی پیش آید و اگر اندر دوم بود بر مال نقصان افتد یا
گوایان دروغ آرد و اگر اندر هفتم باشد مسئول عنه را تباهی و غم بود و اگر
اندر هشتم بود مال یا گوایان بر نقصان افتد آن مسئول عنه و اگر صاحب
وسط السماء و صاحب طالع هر دو یکی کوکب باشند سایل ظفر یابد بدین مسئول عنه
بیاری و عون سلطان و اگر صاحب هفتم با صاحب وسط السماء هر دو یکی کوکب بود
مسئول عنه ظفر یابد بر سایل بیاری دادن سلطان سهم السعادة اندر
طالع یا اندر ناظر طالع یعنی ناظر طالع دلیل کند بر ظفر یافتن سایل بر خصم و
اندر هفتم و نظر بهفتم دلیل کند بر ظفر یافتن مسئول عنه بر سایل و همچنین صاحب
سهم السعادة دلیل گوایان و یاری گران است و همچنین قمر صاحب طالع چون
منحوس بود یا صاحب دوم اندر هفتم باشد یا صاحب طالع اندر هفتم بود دلیل کند
بر ظفر یافتن مسئول عنه بر سایل و غم و مکروهی سایل و اگر صاحب هفتم منحوس
بود و اندر طالع بود یا صاحب هشتم منحوس بود و اندر طالع باشند هر دو را
یک دلیل کند بر تباهی حال مسئول عنه و ظفر یافتن بر وی والله اعلم فصل
شصت و پنجم در دانستن آنکه آن چیز که از بهر وی خصومت است بدست
کیست اگر خداوند چهارم یا آن ستاره که اندر چهارم بود پیوسته باشد بخداوند
طالع یا خداوند دوم یا این هر دو پیوسته باشد یا یکی بخداوند چهارم یا با آن

ستاره که اندر چهارم باشد آن چیزی که دعوی از بهر وی است اندر دست سایل باشد
اگر خداوند هفتم با خداوند هشتم پیوسته بود بخداوند چهارم یا با ستاره که
اندر چهارم باشد آن چیز که دعوی از بهر وی است اندر دست مسئول عنه بود
و اگر خداوند دوم اندر هفتم بود یا سوی خداوند هفتم نگرد یا اندر هشتم بود
مال سایل نزد مسئول عنه بود و اگر خداوند هشتم اندر طالع بود یا بخداوند
طالع نگرد یا اندر دوم بود مال مسئول عنه بدست سایل باشد و اگر خداوند
دوم بخداوند هشتم متصل شود دعوی مسئول عنه و سایل آنچه در دست دارند
با یکدیگر عرض کنند و یاری گران هر دو بصلح اندر باشند و اگر بنظر مخالفت
بود بخلاف این باشد که گفتم اما اندرین باب تربیع و مقابله باید نگریستن
که تربیع و مقابله شر و بلا و عداوت و خصومت دلیل کند و همچنین ستارگان
قران کننده هر کجا قران باشد از سبب گوهر آن برج خصومت خیزد و قمر هر کرا باشد
دستگاه او را باشد اگر طالع ثابت بود اندر کار دعوی محکم باشند و اگر
برج ذوجسدین باشد هر دو اندر مکر و حیله باشند و اگر برج منقلب بود دعوی
دعوی را بسر نبرند و هر ستاره که اندر شرف بود یا اندر وتد ظفر وی را باشد و یاری
بسیار و هر کدام دلیل که پیوسته باشد با غیبات خطر و حجت بیست اگر پس باشد که
آن دلیل منسوبست و اگر خداوند یازدهم بخداوند طالع متصل باشد بمودت
آنچه برود سلطان باشند یاری گر سایل باشند و اگر بخداوند هفتم باشد یاری گران

مسئول باشند

مسئول عنه باشند و سلطان را از دهم نگر و از صاحب وسط السما اگر از نظر
دلیلان ساقط بود از ارباب مثلثات وسط السما حکم کن و اگر وی نیز دلیل
نباشد از حد وسط السما نگر و خداوند وجه وسط السما دلیل حاجب و پرده دار
باشد و اگر دلیل حاکم زحل بود این حاکم رشوت خوار و مکار باشد و حکم دیر
گسسته شود بقهر و ناخوشی هر دو خصم باشد و اگر دلیل مشتری بود عالم و عادل
و دادگر باشد و نیک نام اگر با راس باشد حیلت او اندر راه نباشد که عالی همت
بود و اگر با ذنب بود جابر و ستمکار و بی همت باشد و بی داشتن اگر مریخ باشد
دلیل حاکم حکم وی بر خود و سیاست و بی دانش بود و اگر شمس باشد عادل بود و راست
کار و خداوند همت و اگر زهره بود راست کار باشد و رشوت ستاننده و آسان
فصل کننده و هر دو خصم از وی خشنود شوند و اگر دلیل حاکم عطارد بود حیله گر و دور
اندیش و دو روی و عالم باشد و اگر قمر بود بی قرار و گردنده باشد و خصمان او را
بیک جای نتوانند یافتن و متلون باشد والله اعلم

فصل شصت و ششم

اندر دانستن آنکه صلح افتد میان ایشان یا نی اگر دلیل خصم و دلیل سایل هر دو مشرقی
باشند یا چهارم باشد دلیل کند که میان ایشان صلح باشد و اگر هر دو اندر تحت الشعاع
باشند اندر چهارم دلیل کند بر درازی خصومت میان ایشان و هیچ گونه گسسته نشود
و اگر میان دو دلیل اتصال مودت بود و قبول بود میان ایشان صلح شود و اگر کوکبی
میان دو دلیل نقل کند یا جمع کند یا رد کند صلح میان ایشان از قبل متوسطی باشد و نگر

آن کوکب جدا و نه کدام بر جهت انطباع و گوهر آن کوکب و آن برج و آن خانه بجای اندر
میان آید و صلح افکند میان ایشان اگر این کوکب ناقل یا جامع اند دلیل سایل
منصرف شود و بدلیل مسئول عنه متصل شود سایل صلح جوینده بود و این متوسط
از رای و تدبیر سایل خاسته بود و اگر دلیل مسئول عنه منصرف شود و بدلیل
سایل متصل شود آغاز صلح از رای و تدبیر مسئول عنه بود و اگر هر دو دلیل
قران کنند صلح میان ایشان از جهت یکدیگر باشد بی آنکه کسی در میان ایشان
در آید و اگر صاحب وسط السما بایشان نظر کند پیش از آنکه ایشان قران کنند
صلح میان ایشان از جهت سلطان بود و هم برین قیاس حکم کن دیگر خانها را
و هو اعلم **فصل شصت هفتم** در دانستن آنکه عاقبت کار ایشان
چگونه بود ازین خصومت اگر صاحب رابع یا برج رابع یا کوکبی اندر برج رابع یا
صاحب برج قمر یا صاحب برج صاحب طالع هر کدام را شهادت بیشتر باشد
اندر عاقبت مسعود بود یا مقبول دلیل کند بر نیکویی عاقبت سایل و اگر اندر
شرف بود یا صاعد یا اندر مکان مرتفع عز و جاه و منزلت زیادت شود و اگر
هابط بود یا اندر هبوط یا اندر وبال یا منحوس بود یا راجع خواری و ذل
پیش آید و از جاه و منزلت فرو افتد و عاقبت مذموم بود و اگر این کدام
کدام صاحب وسط السما بود و مسعود و مقبول یا اندر شرف یا اندر وتد یا صاعد
یا زاید عاقبت مسئول عنه محمود بود و قدر و جاه و عز و منزلت زیادت شود

و اگر هابط بود یا اندر هبوط و ناقص یا وبال یا منحوس یا راجع یا محترق ذل
و خواری و مشقت و بی نانی بود مر مسئول عنه را و از جاه و منزلت بیوفتد و اگر
دلیلی که از سایل و مسئول باشد گروی راجع بود آنگه پس بدان منسوب بگردد
یا تخلیط کند اندر کار خصومت و رای و تدبیرش ناصواب آید و اندر کار خصومت
متحیر و سرگشته بود و از کار خصومت گفتار خویش گردد و با پشیمانی بود و الله اعلم
فصل شصت و هشتم در نگریستن اندر کار حرب و کارزار و دانستن دلایل
حرب و اسباب او اگر پرسند از کار حرب طالع و صاحب طالع و کوکبی منصرف عنه
القمر و کوکب منصرف عنه المریخ دلیل است بر سایل و آغاز کننده حرب و اگر قمر را
اتصال انصراف نبود دلیل یاری او را هفتم و صاحب هفتم و متصل بها قمر یا متصل
بوی مریخ دلیل مسئول عنه است اما نه بانکه مریخ از هیچ کوکبی منصرف نشود و بهیچ
کوکبی متصل نشود بجز از زحل و مشتری پس بنگر بدین دو کوکب مریخ با زحل
ناظر است یا نی یا اتصال و انصراف ایشان حکم کن و دوم و صاحب دوم و کوکبی که
اندر دوم بود دلیل لشکر و خیل سایل است همچنین وسط السما و صاحب وسط
السما و کوکبی اندر وسط السما بود دلیل یاری گران و لشکر و جند سایل
است یا آغاز کننده اگر آغاز کننده سایل باشد و هشتم و صاحب هشتم و کوکبی که اندر
هشتم بود و صاحب برج هشتم دلیل اعوان و جند و سپاه مسئول عنه است و
وسط السما و صاحبش و موضع قمر دلیل است بر ماجراهای که میان این دو گروه باشد

بینی سایل و مسئول از صلح و ظفر که چگونه بود و کرا بود و خانهٔ چهارم و صاحبش
و صاحب برج قمر و صاحب برج مریخ دلیل عاقبت کار جوینده است و طبیعت برج مریخ
و طبیعت کوکبی که از مریخ منصرف باشد و طبیعت صاحب برج مریخ و مکان مریخ
از طالع دلیل است بر سبب جنگ و حرب که از چه جهت خاسته است اما بدانکه
چند کواکب است که بر یک جزو دلیل میکنند هر کدام را شهادت غالبتر و قوی‌تر و اولیتر
بود حکم بران کوکب نماید دانسته باشی و هر پسو را الحجت و دلایل را در بر تر کن
آنگاه حکم کن والله اعلم **فصل هفتم و نهم** در دانستن ماجراهای که میان
سایل و مسئول عنه بود نگر به وسط السما اگر قمر اندر وی باشد میان سایل و
مسئول عنه آمد شد رسولان بود و همچنین اگر کوکبی میان این دو دلیل ناقل باشد
جامع بود و اگر عطارد اندر وسط السما بود دلیل کند که حرب و فتنه ظاهر و آشکاره
بود و اگر زحل باشد دلیل کند بر آمد شد نامه و کتب و اگر مریخ باشد دلیل
کند حرب و فتنه ظاهر و آشکاره بود و اگر زحل باشد دلیل کند بر درازی عداوت
و دوام حرب تا آنگاه که زحل شکل بدل کند یا نقل کند و یا تحویل به برج دیگر
نباه تر آنگاه بود که راجع بود دلیل کند بر بودن کارزار و حرب چند گاه
مگر زحل با قمر ممتزج بود آنگاه روزگار بشود که رنج و بسته شود و اگر مشتری
بود دلیل کند بر صلح و با پدیدار آمدن قومی از پارسایان و فقها و امامان
از جهت مال و عطاها و اگر زهره بود حرب بسبب زنان بود یا از جهت عطا و هدیه و از جهت

زنان و اگر اندر وسط السما کوکبی نبود و صاحب وسط السما دلیل کند بر کوکبی که اندر
وسط السما بود اگر عطارد و به مریخ ناظر بود و یا متصل بود بنگر به مریخ اگر متصل بود
بسعدی یا ناظر بود به آنکه آنها که حرب و کارزار بودند جان و مال خویش تسلیم
دهند و اگر عطارد و به مریخ ناظر باشد و بسعدی متصل باشد دشمن زمین
خویش تسلیم کند و یا سایل را بسازد و اگر عطارد در تحت الشعاع بود و اگر نحسی بر و نظر
وکارزار کند و احتیال سازد و گرفتار آید تربیع نحسی بود و اسیر بسیار کرده شود
و اگر آن نحس مریخ بود و نحس آن سپاه گرفتار شود و اگر دلیل سایل و مسئول
هر دو منحوس باشد میان هر دو دلیل کشتن و کارزار بسیار بود و اگر هر دو دلیل
ساقط باشند و مریخ بایشان ناظر بود هر دو گروه حرب را و کارزار را حریصی
نکنند و نخواهند و خواهند که آن کار بجای مانند و اگر سهم السعادة با مریخ باشد
اندر وسط السما بود خون ریزش بزرگان بسیار بود خاصه که قمر ناقص بود و متصل
مریخ بود و مشتری بود اندر وسط السما هر وقتی که نحس با مریخ یابی با تربیع
و با دلیل حرکت ملک بود و کارزار و بیم و ترس باشد خاصه که برج منقلب بود
و بنگر بطالع اجتماع و استقبال و طالع ارباع سال و طالع سال عالم اگر مریخ
اندر رابع باشد حرب نباشد زیرا که رابع حرب نشاند و فتنه خاموش کند خاصه که
معقول باشد و مریخ اندر طالع یا وسط بود حرب ظاهر شود و فتنه برانگیزد و اندر
هنگام خارجیان و مدعیان بیرون آیند و حربها باشد و اگر مریخ با مشتری مقبول بود

و حرب نباشد و بسیار اندو هو اعلم وقت حرب بیز از درجه مریخ تا درجه عطارد
هر چه جمع شود درجات طالع برافزای و از طالع بیفکن هر کجا برسد چون مریخ
بدان درجه رسد حرب و خصومت و کارزار باشد و صاحب حرب مشرقی زحل است
و صاحب معرب مریخ اگر این دو جای حرب بود آن کوکب که مشرقی بود و قوت ورا
بود و هو اعلم **فصل هفتادم** در دانستن آنکه سپاه بسیار است یا
اندک و صفت کیسه وحیل بکیر و از درجه قمر تا درجه عطارد بشمار اگر میان آن
عدد برج جفت است سپاه بسیار باشد و اگر طاق بود سپاه اندک باشد و هم عدد
لشکر را چون خواهی تا بدانی هر دلیل سایل بنگر و بدلیل دوم که وی دلیل است بر
سپاه تا اندر کدام برج بود و اندران برج آن عدد سال صغری چند
دلیل کند و آن کواکب زیادت کننده و نقصان کننده همچنانکه اندر باب جنگی
یاد کردم همچنان صفت کن این آنگاه باشد که کسی سوال کند یا سپاه سالار آن
یا ملک اگر سپاهی بیرون آید و خواهی که بدانی که چند مرد است بدلیل طالع بنگر
و از روی قیاس کن و اگر از سپاه خصم پرسد و دشمن پرسد از صاحب هفتم
مگر آن سپاهی که به یه آمده باشد که اندر ایشان ملک بود از آن برج
از هفتم و دلیل هفتم قیاس کن عدد مردان و بجمله بنگر که اندر همه کارها که طالع دلیل آغاز
کننده حرب است یا سایل اگر صاحب طالع علوی تر از صاحب هفتم بود و هفتم دلیل آغاز
کننده است و دو دلیل است بر آنکه کارزار حق بود یا باطل و دوم از طالع دلیل است

بر آنکه کارزار بود یا نی منفعت بود یا معزرت سیوم از طالع دلیل است بر سلاح
و انواع آلات سلاح و آنچه بحرب حاجت باشد و چهارم از طالع جایگاه کارزار
و حرب است که صحرا بود یا کوهها بر لب آب یا مرغزار یا لب دریا یا وادی یا اندر درخت
زار یا اندر بیابان و پنجم از طالع دلیل است بر سپاه و کوچ و شجاعت
ایشان و غزاء ایشان و ششم از طالع دلیل است بر ستور و برده که ستوران
از اسباب و خران اند یا استران یا اشتران و هفتم دلیل است بر دشمن و ساز
حرب و منجنیق و مکر و حیلهای ایشان و هشتم دلیل است بر جراحت و هزیمت
و غارت و کشتن و سوختن و نهم دلیل است بر جاسوس و مانند این و خبرها
دشمن و آگاهی از کار روی و از حیلتهای ایشان و دهم دلیل است بر سپاه
سالاران و خداوندان علم و سرهنگان و یازدهم دلیل است بر تعبیه و حال
صف کردن و مصاف ایشان و حال اندر آمدن بحرب و بیرون آمدن و دوازدهم
دلیل است بر آن شهر که حصار کرده شود و کشتن و گریختن این صفت از سوال
سایل است اگر هم برین صفت از احوال دشمن سوال کند هفتم طالع دشمن بود و از وی
نیز همچنان شرح کن که از طالع گفتم بنگر بدین مواضع و خداوندان برجها هر کجا
سعدی یابی یا خداوند آن برج سعد بود نیکویی و قوت و سعادت باشد بر آن
جنس و هر کجا نحسی یا صاحب برج منحوس تباهی و ضعیفی بر آن جنس بود و هر کدام
دلیل که رنو و رنو و صاعد بود و قوت و نیکی آنجا بود و هر کجا سبوط و ناقص الی بود

بالطبع الیه ضعیفی و هزیمت آنجا بود و هر کدام دلیل که راجع بود هزیمت
و پشیمانی آنجا بود و همچنین حکم کن از نظر کواکب سعود و نحوس آن تنظر مودت
و عداوت بدان موضع و آن جایگاه او و آنچه واجب کند حکم کن اما دوری
و نزدیکی دشمن بدان توان دانستن که دلیل دشمن کجا بست و از دلیل صاحب
خود دورست از ربع یا سدس یا ثلث فلک حکم کن بدوری و نزدیکی
چنانکه اندر باب کذشته صفت کردم **فصل هفتاد و یکم** در دانستن
آنکه از چه سبب جنگ خیزد بنگر بمریخ اگر از سعدان منصرف باشد طلب کنند حق
باشد و اگر از نحسی منصرف شده و بباطل طلب کنند اگر مریخ بسعدی
متصل باشد دشمن حق طلب کنند و بر حق باشد و اگر متصل باشد بنحسی باطل
طلب کنند و بر ناحق باشد اگر مریخ اندر طالع باشد این حرب از جهت
معیشت و از جهت طعام را باشد و اگر اندر دوم باشد و حرب از جهت مال
باشد و منفعت و اگر اندر سیوم باشد حرب از جهت دیانت و عبادت و از جهت
اقربا باشد و اگر اندر چهارم باشد این حرب از قبل زمین و ولایت
و شهرها باشد و اگر اندر پنجم بود این کارزار از برای کاری حقیر و دون
باشد یا از جهت بردگان و ستور و برده بود و اگر اندر هفتم بود کارزار
از جهت عداوت قدیمی باشد و مال طلب کنند و اگر اندر هشتم بود حرب از جهت
خرچی کسی یا طلب چیزی باشد یا از جهت مال میراث اگر اندر نهم بود حرب از

جهت

جهت دین و دیانت بود و اگر قمر اندر وسط السما بود حرب از جهت تغیر ملک
باشد و طلب سلطان باشد و اگر اندر یازدهم بود حرب از جهت فخر بنده و از
جهت وزیران و از جهت دوستان بود و اگر اندر دوازدهم بود از
عداوت قدیمی بود و کارزار نبود و لیکن سمع و طاعت کنند مر آنکس را
که با ایشان می روند و بنگر اندر آن موضع که باشد مسعود یا مقبول یا
بنظر سعدی یا صاحب برج بوی متصل بود از نظر مودت یا اتصال مقبول
آن مراد بر آید و مقصود حاصل شود پس از آنکه دلالت ظفر یافتن باشد و اگر
منحوس بود غیر مقبول یا بنظر نحسی یا صاحب جنس او وی ساقط بود از نظر
دلیل کند بر آنکه آن امید ایشان بر نیاید و زیان رسد و الله اعلم **فصل
هفتاد و دوم** در دانستن یاری کران سپاه و سپاه لشکر بنگر بدلیل یاری
کران سپاه از خداوند دوم است و آن کوکبی که بنظر تثلیث با شد پس بان بطالع
و لصاحب شام متصل باشد از نظر مقبول یا اندر دوم بود مقبول این هر دو دلیل سپاه
سپاه باشد و هفتم و کوکبی که اندر هفتم بود و صاحب هشتم و آن کوکبی که اندر
هشتم باشد و هر کوکبی که بصاحب هشتم و بصاحب هفتم متصل باشد از نظر
مودت و اتصال مقبول دلیل سپاه دشمن باشد و هر یکی را بنگر که قوت وی و حرکت
وی چیست تا معلوم باشد هر کدام دلیل که شرقی باشد و قوی باشد و اندر حظوظ خویش
باشند دلیل کند بر شجاعت و نیکویی و قوت آنکس آن طایفه که بدلیل منسوب است

و هر دلیلی که منزلی و ساقط باشد یا هابط یا اندر برج غربت بود یا اندر هبوط
دلیل کند بر ضعیفی و تباهی حال آنکس که بدان دلیل منسوبست و اگر دلیل
اعوان سایل به دلیل طالع ناظر بود از نظر مودت دلیل کند بر نصیحت
کردن اعوان بر سایل و اگر نظر تربیع یا مقابله باشد مخالف او باشند
و منازعت پیدا کنند و همچنین حکم کن دشمن را و اگر دلیل اعوان ساقط
بوند از طالع یا از صاحبش اعوان ناصح نباشند و دشمنانی که اندیشه کار
نکو اندر دوازدهم یا اندر ششم باشند و همچنین می‌نگر به دلیل اعوان
سایل و مسئول تا معلوم شود اگر اول سایل و مسئول عنه با یکدیگر بنظر
عداوت باشند میان ایشان حرب باشد اگر سعد اندر دوم بود دلیل
کند بر سعادت اعوان سایل و همچنین سعادت صاحب دوم یا هشتم دلیل کند
بر سعادت و قوت اعوان سایل یا مسئول عنه سهم السعادت یا هر دلیلی که
باشد قوت و سعادت و شجاعت مر آنکس را بود که بدان دلیل منسوب
و هر کدام برج که کثیر الاولاد یا کثیر الصور یا منقلب بود و سعدی اندر وی
باشد یا ذو جسدین بود دلیل کند بر بسیاری و غلبه آن طایفه و هر دلیلی
که راجع باشد آنکس دروغ گوی یا عاصی شود و همچنین اگر مریخ صاحب دوم
باشد یا اندر دوم از طالع بود دلیل کند بر تخلیط اعوان سایل و معصیت
و جدای کردن ایشان با سایل و اگر عطارد و ذنب اندر دوم باشد یا اندر

هشتم

هشتم زیاده و تخلیط و گروهی و معصیت پدید آید اندر اعوان از جهت مردمان
دون و فرومایه و اگر صاحب طالع و صاحب دوم هر دو شرقی بوند اندر
جایگاه نیکو و هر دو یا خداوند چهارم باشد دلیل کند بر ظفر یافتن سایل
و اگر این چنین که گفتم صاحب هفتم را باشد ظفر مسئول عنه را باشد و اگر
قمر با ذنب بود و عطارد اندر دوم دلیل کند بر زیادت کشتن و خون ریختن
و عقب و همچنین باشد اندر هشتم مر مسئول عنه را و اگر هر دو دلیل شرقی
باشند یا مسعود و مقبول باشند از یکدیگر یا صاحب مراغم یکدیگر باشند
و مریخ خون ریزنده و یا زحل غم آرنده یا عطارد تخلیط افکننده اندر میان
ایشان نبود صلح باشد و آشتی و اگر یا سه او به شب یا ذنب بود یا راس
از هر دو فریق کشتن بسیار باشد و خون ریختن بزرگ اگر صاحب طالع و صاحب
هفتم هر دو یا ذنب باشند از هر دو فریق کسی نماند الا اندکی همه کشته شوند
خاصه اگر که اندر برج منقلب بوند یعنی بهزیمت روند آن دلیل که اندر برج
ذو جسدین بود صاحب آن برج حرب کشنده بود و برج ثابت پس رونده بود
و تباه تر اندر کار حرب آن باشد که دلیل اندر هبوط بود یا اندر وبال
خویش و صاحب برج خویش بوی نظر نکند و بهتر آنگه بود که دلیل اندر شرف باشد
یا اندر خانه خویش و صاحب برج بوی ناظر باشد سخت نیک باشد هر آن دلیل
که صاحب برج خویش ناظر باشد صاحب آن دلیل بخداوند شکل صحیح باشد صاحب آن

دلیل بجدا زندش ناصح باشند هران دلیلی که مشرقی باشند باشتاب و سبک
کار باشند و هران دلیلی که مغربی بود کاهل و در کار شکسته بود هران
موضع دلیلی که صاحب مراعم خویش را از نوی باقط بود صاحب آن دلیل را
یای گران کمتر باشند و هران دلیلی را که صاحب مراعم بوی ناظر بود صاحب
آن دلیل را یاری گران بسیار باشند از طبقات آن دلیل و از آن
برج که ناظر باشند و دیگر مریخ با ذنب بود یا یاران حرب را شکسته و آشوب
بسیار بود و چون زیرش بود مریخ اندر احتراق بود اندر اسیر از
و بهاو ونتها باشند و عذر باشند مریخ بمقابله با آفتاب بتقصب افتد و بر ربع
حبس و بند و غل و کشتن بود اما بدانکه کواکب علوی مرحوب را قوی تر از سفلی
باشند مگر سفلی بغایت سعادت اندر بود و یا کواکب علوی بغایت منحوس
بود و کوکب مستعلی و صاعد فلک اوج قوی تر باشند از همه کواکب والله اعلم

فصل هفتاد و سیم در دانستن ثبات حرب و دور گشتن اگر کواکب
معروف عند المریخ اندر برج منقلب باشند دلیل کند بر زودی برگشتن سایل
یا بادی از معرکه و پای داری نباشدش و اگر اندر برج ذو جسدین
بود دلیل کند بر تغیر از حالی بحالی و اگر اندر برج ثابت بود دلیل کند بر
ثبات حرب و سختی کار و همچنین حکم کن از مسئول عنه از صاحب هفتم یا از
کوکب متصل بوی یا مریخ هر وقتی که اندر کار حرب طالع برج منقلب باشند خاصه

ترجیحی

ترجیحی مردان سایل با آغاز کنند و بغایت جلد و قوی بود و سبک بسیار و سبک دست
و از یک جنبش نباشد از حالی بحالی و از کاری بکاری بیکر دند و اگر ذو جسدین باشند
دو دل و دو رایه باشند بعضی از وی کارگر باشند و بعضی بی کار و برج ثابت
دلیل ثبات و پای داری باشد مر حرب را **فصل هفتاد و چهارم** در دانستن
آنکه این دشمن از کدام جنس است اگر مسئول عنه اندر خانه خویشتن باشد دشمن
از اهل بیت ملک باشد و آن کار که کند از برای ملک کند و اگر اندر شرف
باشد ملک بود و اگر اندر مثلثه بود از اولاد ملک بود یا از اولاد اشراف
یا کسی نزد ملک حاکم و سخن روان باشد و اگر اندر حد بود از اولاد اشراف بود
از مثلثه فروتر و اگر اندر وجه بود از حاجبان بود یا پرده دار یا از فرزندان
حاجبان و مانند این ها و همچنین جواب کن اندر دلیل سایل اگر کوکبی اندر برجی
صاحب طالع متصل شود و مقبول بود مر سایل را مدد آید از سپاه دیگر و همچنین
حکم کن از صاحب هفتم مر دشمن را ار ند و لشکر دیگر و هر دلیلی که اندر دوازدهم
باشد اندر سیم باشد صاحب آن دلیل بگریزد و هر دلیلی که شرقی باشد صاحب آن دلیل
حیران باشد از کدام که مغربی باشد دلیل کند بر ... و دانستن آنکه چند ساعت است
اندر احکام طالع آنجا که بیرون آوردن سوال سایل یاد کردم تمامی **فصل
هفتاد و پنجم** اندر دانستن آنکه صلح افتد میان ایشان یا نی بنگر بدلیل
سایل و مسئول عنه اگر اتصال بود میان آن مودتی هر دو بجایگاه نیکو بوند

واز یکدیگر مقبول باشند وصاحب چهارم مسعود بود وناظر بود بایشان از
مودت دلیل کند بر صلح وآغاز از کوکب دافع بود واگر اتصال از تربیع وتقابل
بود ومقبول ازیکدیگر دلیل صلح باشد پس از منازعت وکارزار وحرب
وتباه تر مقابله بود واگر خداوند طالع اندر هفتم بود با صاحب سابع اندر
یک برج باشد دلیل کند بر آنکه طالب انهزام رشد وزمین مطلوب اندر آید
واستوارتر آنگاه بود که صاحب طالع مشرقی باشد اندر برج خویش یا
اندر شرف خویش وصاحب هفتم باتصال تربیع ومقابله ومقبول بود یکی راجع
باشد ازین دو دلیل واگر راجع قابل باشد یا ممنوعی باشد که قبول نبودش
وآن جای وبال هبوط بود یا وبال یا خانه هشتم وی باشد یا ششم یا
دوم یا دوازدهم پس مرا به بسیار خویش عذر کند وقول وهمچنین باشد
بر آن طبقه که وی اندر آن خانه باشد اگر اندر دوم باشد ایمن کند و
مالش بستاند واگر اندر هشتم بود ایمن کند وبا آن بکشدش واگر اندر
دوازدهم بود یا ششم ایمن کند با آن حبسش کند وشدت ومحنت بیند واگر
سعدی اندر وتد باشد اندر آن جایگاه ویرا شهادت بود وهر دو بوی
متصل باشند دلیل کند بر صلح وآغاز صلح از کواکب دافع بود که سعد متصل شود
از نظر مودت اگر کوکبی سعد نبود رد کند بیکدیگر وهم از یکدیگر متصل باشند برای
اندر میان ایشان اندر آید وصلح افکند میان ایشان ودیگر جوهر کوکب رد النور

بجز

هشتم طالع برج وی از آن جنس کسی اندر آید وصلح کند میان ایشان و همچنین
حکم کن از کوکب جامع النور واز کوکب ناقل النور وهر دو دلیل اندر برج غرب
باشند اندر وسط السما وهر دو بتوقف برابر باشند صلح کنند واگر یکی ازین دو
دلیل راجع بود حرب تمام نشود واگر مقبول بود یکجای باشند واگر مقبول نبود
غدر کنند ودیگر سهم صلح که بگیری از قمر وعطارد واز طالع بیفکنی هر کجا برسد
سهم الصلح آنجا بود بنگر بدین سهم وصاحبش اگر اندر چهار طالع افتد آغاز صلح
از سایل بود واگر اندر چهار چهار مسئول عنه افتد آغاز صلح از مسئول عنه
بود واگر سعدی با سهم صلح بود یا اندر خانه مریخ یا اندر مربعه خانه مریخ
دلیل کند بر انقطاع حرب بودن صلح میان ایشان واگر اندر بجا جایگاه
نحس بود اندر هبوط بود ومقیم پس دلیل کند بر سختی ودشواری حرب وعداوت
ودیگر مر حرب را از مریخ اگر اندر شرف خویش بود یا شرف الشمس حرب وجنگ سخت
بزرگ بود واگر با این همه اندر وسط السما بود سخت تر شود وآن کارزار و
بزرگتر تا جهان شود که مشرق ومغرب آگاه شود واگر اندر طالع بود بدین
صفت که گفتم کارزار کمتر از اول بود وتد مغرب کمتر از طالع بود واندر چهارم
کارزار ومحاربت بود وکشتن بسیار بود واگر مریخ اندر برج ثابت بود
واندر وتد بود وقتال کمتر بود واگر اندر برج مجسده بود وقتال چند کرت
بود با قومی بسیار واگر اندر برج منقلب بود کارزار سخت بود ومیان ایشان

جاسوس بود اگر مریخ اندر مراعی خویش بود کارزار میانه بود کمتر از شرف و حاس
برج حمل و اندر حد و وجه نیز کمتر بود از خانه و مثلثه و اندر هبوط کارزار
بزرگتر شود با اندک مایه گسسته شود بنگر بقوت و ضعف مریخ بدان قدر
حکم کن و اگر مریخ مقیم بود یا بکوکبی مقارن یا متصل باشد که مقیم باشد این
حرب چند گرت بپاید و باز دیگر باره ها شود و اگر مریخ مقیم نبود و سریع بود
یا بکوکبی سریع بود یا با کوکبی سریع بود این حرب و کارزار یکبارگی بود
و زود گسسته شود و بنگر بسهم الغیب که کجا است و خداوندش کیست اگر سعد
بود اندر تربیع مریخ یا بنظر وی بود دلیل کند بر کمی حرب اگر نحس بود و تربیع
یا مقابله مریخ بود حرب وی را از شود خاصه که نحس اندر وبال یا هبوط
بود پس آن شر دراز کشد و همچنین اگر آن سعد که با مریخ بود راجع
بود دلیل کند بر حرب پراکنده اگر مریخ مشرقی بود آن حرب آشکاره
بود اگر اندر تحت الشعاع بود آن حرب اندر سر و نهان بود یا غدر بود
و اگر عطارد ناظر نحس بود تربیع یا مقابله میان ایشان کارزار و کشتن
و اسیر گرفتن و کشتن کمتر بود و اگر با نحوس سعد بعطارد ناظر بود عام
اسیران همه رهیت یابند اگر یکی از نیرین را کسوف افتد اندر بیات حرب دلیل
کند بر بسیاری حرب و کشتن بدان روی که کسوف افتد و بنگر الجهم بیکر آن
الی مریخ تا قمر سبب و مراورا از طالع بیفکن و قیاس کن از سهم السعادت نیز

اگر این

اگر این سهم حرب یا مریخ باشد دلیل کند بر انگیختن حرب و فتنهها و اگر صاحبش قمر
و مشرقی و روندی باشد حرب قوی بود اگر این سهم اندر چر سایل باشد افتد
و شهادت بود اندر طالع ظفر و غلبه مر سایل را بود و اگر هفتم را بود مسئول عنه
را بود و چیز طالع آن دو ربع مذکور است و چیز مسئول عنه آن دو ربع مؤنث
است و هو اعلم **فصل هفتاد و ششم** اندر معرفت حال گروهی سپاه که
بجای روند چگونه بود اگر پرسند آن خیلی یا گروهی سپاه که بجای فرستند
بطلب قومی یا خیلی دگر طالع مر رونده را کن و هفتم مر مسئول عنه را اگر میان
ایشان اتصال بود یکدیگر را ببینند و اگر اتصال نبود یکدیگر را نبینند و اگر
اتصال مودت بود صلح و آشتی کنند یا خود نبینند یکدیگر را و چیزی نگویند و حرب
نکنند و اگر اتصال عداوت بود حرب و کارزار بود میان ایشان و اگر بنظر
عداوت مقبول بود صلح افتد یا جنگ زود گسسته شود پس از حرب و کارزار
و اگر کوکبی میان ایشان ناقل بود یا جامع یا رد النور یعنی از آن قوم
دیده شود یا ایشان بعضی را ازین قوم ببینند پس حربی و جنگ نبود
ببینند و اما اندر قوت و ظفر همچنان حکم کن که اندر باب حرب و قتال گفتم
مر دلیلی که قوی بود و اندر وتد بود و مسعود بود و اندر حظوظ خویش بود
یا صاعد بود و یا مستعلی ظفر ویرا بود و هر دلیلی که ساقط بود و یا راجع یا
منحوس هزیمت و تباهی و نقصان گروه را بود و اگر رونده کار زادیلی راجع

جنبی یا بکوکبی راجع شود بازگردند و اگر آن مسئول عنه را دلیل راجع یابی
ایشان باز گردند و اگر پیش از آنکه دلیلان بیکدیگر اتصال کنند هر دلیلی
که محترق باشد اندر هبوط یا منحوس شود آن قوم را تباهی پیش آید و خطر بود
و اگر مسئول شود و سعدی متصل شود یا بجایگاه نیک اندر آید سعادت
نیکویی پیش آید نشان اینست احکام کارزارها چون نیک تحقیق کنی و تأمل
کنی واری بسیار فایده بود فصل هفتاد و پنجم در دانستن آنکه از این
دو سپاه ظفر کدام گروه را باشد بنگر بدلیل طالب و مطلوب هر کدام قوی تر
بود و بجایگاه نیکوتر ظفر صاحب آن دلیل را بود اما بدانکه کواکب علوی قوی تر
از کواکب سفلی است اندر باب حرب و منازعت اگر دلیلی را کواکب علوی یابی
و اندر وتد بود و مقبول ظفر خداوند آن دلیل را باشد مگر اندر احتراق
باشد یا اندر هبوط یا راجع یا بصاحب هشتم متصل باشد یا بوی اتصال
کند اگر صاحب طالع یا دلیل وی علوی بود و ساقط بود یا دلیل مطلوب اندر
وتد بود حکم مکن بر هزیمت سایل یا آنگاه که بنگری که صاحب هفتم بکی اتصال
کند اگر بکوکبی متصل شود از وتد که مقبول بود خاصه تر که قابل آن کواکب علوی
باشد دلیل قوت مطلوب باشد و ظفر یافتن بر سایل باید از قوت آن
کوکب و اگر دلیل مطلوب قوی بود تا آنگاه که از حال قوت بضعف افتد آنگاه دلیل
تباهی حال مطلوب بود و همچنین اندر کارها که کواکب علوی یاری خواهد

دلیلی

دلیلی که اندر وتد بود و قوی بود و مقبول بود و آن نحوس پاک بود خاصه که
اندر برج ثابت بود دلیل قوت حال خداوند آن دلیل بود و هر دلیلی را
که صاحب بیت المال بوی متصل باشد از نظر مودت با قمر یا مریخ از
نظر مودت آن دلیل را قبول و ظفر و قوة باشد و هر وقتی که دلیل سایل
و مسئول عنه هر دو بقوت برابر باشند بنگر بمریخ یا بعطارد اگر این
دو یکی را شهادت بود اندر باب سایل یا مسئول عنه هر کدام دلیل که شاهد
تر بود ظفر وی را باشد بر دشمن و هر کدام دلیل که سعدی ناظر بود قوت و ظفر او را
باشد و اگر قمر از صاحب هفتم منصرف شود و بصاحب طالع متصل شود دلیل کند
بر ظفر یافتن طالب بر مطلوب اتصال قمر بصاحب هفتم بعد از انصراف از
صاحب طالع ظفر دشمن را بود و بنگر بهر کواکب کدام کوکب بسر ذروه خویش
نزدیکتر بود آن فلک اوج او غالب تر و قوی تر باشد و هر کدام که تحت قمر
قمر بود هزیمت وی را بود و انصراف قمر از کوکب صاعد و اتصالش بکوکب هابط
دلیل کند بر ظفر طالب را بر مطلوب و انصراف قمر از کوکب هابط و اتصالش بکوکب
صاعد دلیل کند بر ظفر یافتن مطلوب بنگر اندر بسیاری کشتن اندر آن حرب
و اندکی از قمر و حال وی و آن جایگاه وی اندر حال ابتدا یا اندر حال سوال آنها
چگونه یابی حکم کن و چنان باید که طالع اساس از شهر بدانی یا طالع مولود خداوند
آن ولایت یا امیران عدالت یا سپهسالار شهر که هست اگر مریخ یا زحل یا ذنب

اندر جایگاه شمس یا قمر بود که اندر اصل بوده باشد شر و فتنه برخیزد و اگر سعدان
باشند بدین جایگاه خیر و فلاح و صلاح باشد مر انگیش را و آن شهر را قول
هرمس گوید از ده درجه بود یا ده درجه اسد سری است و آن ده درجه اسد
یا ده درجه عقرب جنوبی است از ده درجه عقرب تا ده درجه دلو مغرب
از ده درجه دلو تا ده درجه ثور شمالی است بنگر بتحویل سال عالم که مریخ بکدام
ربع اندر است بر دشمن ظفر از آن جهت یابد و این از اسرار قول هرمس
است بنگر بدلیل سال عالم یا دلیل قران یا هر کدام دلیلی که باشد از دلایل
عالمی یا یکی دلیل باشد جدا و نه آن دلیل را ظفر و غلبه باشد و قاهر بود
و عاقبت او را بود و این موی ترین شهادت قول یعقوب کندی و او
گوید بنگر که مریخ اندر کدام رابع است ازین ارباع که هر سپهی که بدو جهت و حصنک
آنجا بود و آغاز آن جهت باشد و مصنف کتاب نیز بر همین قول اعتقاد کند
و احکام از اینجا بهتر باز گیری چنان باید که ملک هرگز حرب نکند با خارجی
آنگاه که قمر مسعود باشد و چون منحوس باشد آنگاه کند و خارجی را چنان باید
که خویشتن را نگاه دارد و از حرب بوقت قمر و اگر قمر از مریخ منحوس بود از
و ندیم بود بر خارجی از کشتن و هلاک و جامه که مریخ دشمن قمر بود یا از طالع
بدان وقت یا صاحب ثامن قمر بود و با این همه اگر صاحب طالع مستقیم بود بیم کشتن
و هلاک بود بوقت دیدار کردن و اگر راجع بود بوقت بازگشت کشتن و هلاک

بود اگر

بود اگر اندر برج شبی بود بیم کشتن بشب بود و اگر اندر برج روزی بود کشتن
بروز بود و اگر قمر منکسف بود از مریخ بیم بود اندر حیف ها بریدن و دیل و یکدیگر
بگیرند هر کوکبی از دلیل طالب و مطلوب که راجع بود یا هابط یا ساقط بیم هزیمت و گریختن
باشد مر صاحب آن دلیل را والله اعلم

فصل هشتاد و هشتم

اندر یافتن غنیمت
و منفعت و مضرت اندر حرب مر سایل را یا آغاز کننده حرب را از برج دوم
و از ارباب مثلثات وی بنگرند اگر صاحب برج دوم مسعود بود یا سعد بود یا اندر
دوم سعدی بود یا سهم السعاده یا دلیل سایل یا آغاز کننده بود یا ناظر یا
متصل او بود حکم کن سایل را از یافتن منفعت و مال و غنیمت و مر مطلوب را
از هشتم و صاحب هشتم بنگر چنانکه از صاحب دوم طالع صفت کردم اگر صاحب دوم
سعد بود و صاحب هشتم متصل شود دلیل فایده و منفعت باشد مر مطلوب را
از طالب و این باب همچنانکه حکم که اندر باب یافتن مال حکم کردی والله اعلم

فصل هشتاد و نهم

اندر دانستن آنکه حرب کی سپری شود اگر پرسد
که این حرب که باشد سپری شود بنگر به تربیع اگر هر دو یکدیگر را از نظر تثلیث
باشند و طالع ناظر باشند حرب سپری شود و اگر نظر تربیع بود زود سپری
نشود و کار را دایم بود و از جای بجای نقل کنند خاصه تر طالب و اگر نظر
مقابله بود زود سپری شود و اگر شمس تربیع طالع مسئله بود یا تربیع قمر سپری
شود حرب بسرعت بود و اگر نظر مقابله بود سپری شدن مشکلات بود و همچنین

حکم کنا از قمر و مشتری چنانکه از شمس و قمر صفت کردم و همچنین حکم کن از
سهم الغیب با مریخ چنانکه اکنون یاد کنم و اگر منحوس بود حرب و قتال ثابت
بود و حال دشوار شود و قول هر یک پس که به وقت القران هر بها و بهره ها
بنگر بدین طالع و آنکه درجات شان از سعود و نحوس تا بر تو معلوم شود
وقت هر حرکتی آن سال و ماه و روزها و قول دیگر از هر پس بنگر اندر
دیری و زودی غلبه بموضع زحل و مشتری اگر بوقت تحویل سریع السیر
باشند پس غلبه زود بود و اگر بطی السیر بوند غلبه دیر تر بود و غلبه
آنکس را بود که مریخ اندر تحت اقلیم او بود و نیکویی و استقامت کار از
بعد مریخ از زحل و مشتری باید نگریستن اگر اندر برج مجسده بود کار از
اندر دور زمین بود یا دو بهره بار بود و اندر برج ثابت گر بود دراز
بود و اندر برج منقلب سخت تر و تباه تر بود کار دنیا تباه شود و حال
گردان شود و این اسرار قول هرمس است **فصل هشتادم**
در دانستن آنکه ظفر کرا باشد از قول علی بن محمد الشریف و مصنف این کتاب
گوید به دلیل سایل و مسئول عنه هر دلیلی که علوی بود و مستقیم و نیکو موضع و مقبول
ظفر ویرا باشد و هر دلیلی که شرقی بود یا شمالی ظفر ویرا بود و هر دلیلی که
صاعد را بود یا زاید و مستعلی بود ظفر ویرا باشد و هر دلیلی که شمس یا قمر
مقبول بود یا صاحب وسط السما ظفر او را بود و اگر هر دو دلیل آنکه مقارن

باشند

باشنده و هر کدام را که قمر بود ظفر او را بود و هر دلیلی که سریع السیر بود
ظفر او را بود و هر دلیلی که مستقیم بود و مسعود بود و اندر شرف و خانه
خویش بود ظفر او را بود و اگر این دلیلان اندر میان کسوف شمس و قمر
بود خون ریزش بسیار بود اگر مریخ یا ذنب بود فتنه و حرب و خون ریزش
بود و سخت بود و بدترین حال اندر باب حرب آن است که زحل اندر وتد باشد
یا اندر برج ثابت یا اندر چهارم بود حرب گسسته نشود تا آنگاه که وی از آن
برج تحویل نکند چون تحویل کند گسسته شود و اگر آن سال دوم را تحویل سال
را طالع نه و از روی نیک پس کن و بدترین آنگاه بود که زحل راجع بود که این
حرب چند گت(?) بود و هر وقتی بار دیگر باره حرب و کارزار بود و این فصل
اندر برور یاد کردم اندر میان سخنها و لیکن اینجا دیگر باره واز آن گفتم
تا بهتر و چشم بکشد و معلوم تر بود **فصل هشتاد و یکم** در دانستن آنکه بر
کسی گمان خصیانه(?) برند خاصی هست یا نی اگر پرسند از مردی که بر ملک عاصی است
یا نی طالع مر مسئول عنه را کن و وسط السما و شمس مر ملک را کن اگر دلیل طالع
راجع بود عاصی بود و اگر اندر دوازدهم بود عاصی بود و اگر اندر اوتاد بود
عاصی بود و اگر اندر اوتاد مریخ بود حرب پیدا کند اگر اندر نهم بود عاصی بود
و اگر اندر دوازدهم آفتاب بود عاصی بود اگر صاحب طالع یا قمر زایل بود از
وتد و دلیل کند بر درستی جز بمعیت ری(?) اگر سرکی(?) بود یا بنده استوار تر آنگاه

بود کر قمر از نحس منصرف بود یا صاحب طالع راجع بود یا منحوس بود و همچنین بنگر
اگر ذنب با دلیل متفق باشد اندر طالع یا اندر وتد دلیل کند بر عصیان
دون و مردمان حقیر و سفله و زمردوده و کفته کوی و اگر انکه اندر ذنب
بود و مریخ بود از اسیران بود و اگر زحل بود از عصیان بود و اگر عطارد
بود از دروغ گویان بود و شر انگیزان و همچنین دیگر کواکب و کوکب راجع
دلیل است بر دروغ و معصیت و تعب و هر بابی را بدین قیاس کن
حکم آن عصیان **فصل هشتاد و دوم** در دانستن آنکه دشمن بشهر
سایل رسد یا نی اگر پرسند از شهری یا از زمینی که دشمن بدان زمین
یا بدان شهر رسد یا نی بنگر بطالع اگر نحسی اندر طالع بود یا بوی ناظر
بود از تربیع یا مقابله آن شهر گرفته شود یا دشمن بوی بود و همچنین
از صاحب طالع یا نحسی بود یا نحسی بوی ناظر بود همچنین دلیل کن بر بدید آمدن
دشمن بدان شهر و اگر طالع میان دو نحس بود یکی اندر دوازدهم و یکی اندر
دوم محصور بین النحسین بود اهل آن شهر اندر بیم و بیم رنج باشند
از دو نحس و دشمن بدان شهر رسیده باشد اگر صاحب طالع اندر ثامن بود
یا ثانی عشر دلیل بیم و ترس باشد اهل آن شهر را و سخت تر آنگاه بود که قمر
منحوس بود یا با جوزهر بود یا تحت الشعاع یا صاحب طالع محترق بود یا بجایگاه
بد بود همچنین دلیل کند بر ضعیفی حال آن شهر و اهل وی و اگر خداوند هشتم اندر

طالع بود

طالع بود یا اندر دوم دلیل بیم باشد از اندر آمدن دشمن همچنین اگر صاحب هشتم
اندر طالع بود و همچنین اگر نحسی اندر اوتاد بود خاصه اندر طالع دشمن اندر
آید بدان شهر اگر نحس زحل باشد اسیران بیشتر گیرند از خون ریختن و اگر
مریخ بود جنگ بود و اگر مریخ صاحب هشتم بود کشتن و خون ریختن بیشتر از
اسیر گرفتن بود و اگر هر دو باشند اسیر گیرند و خون ریزند **فصل
هشتاد و سیم** اندر دانستن آنکه دشمن چند نزدیک است از قول علی بن محمد
الشریف و مصنف این کتاب که چون سوال از حال شهری بود که دشمن بدان
شهر رسد یا نی طالع دلیل آن شهر است و مایل وتد نزدیکهای آن شهر است
و ساقط وتد دلیل روستاها و دور آن شهر است پس حد آبادانیها طالع
و دوازدهم است که بشرقی کشاید وسط السماء دلیل جنوب آن شهر است هفتم
دلیل مغرب آن شهر است چهارم دلیل شمال آن شهر است و آنجایگاه آن جایها که
بطالع نظر ندارد زمین دشمن است یعنی ششم و هشتم و دوازدهم و دوم زمین
سایل است هر آن نحسی که بطالع آید یا بطالع متصل شود که دشمن طالع بود
بکوکبی دشمن بدان شهر برسد و اندر آید و اگر اندر تربیع طالع بود یا مقابله
همچنین بود اگر طالع محصور النحسین بود سخت بر بود از آمدن دشمن اگر اندر
نحس زایل و ساقط بود و بطالع ناظر بود یا بصاحب طالع متصل شود و نحس کشنده
بود دشمن برد بستانها و دور که به بیابان پیوسته است آمده باشد و اگر اندر

بایل وتد بود اندر روستاها نزدیک شهر بود و اگر اندر وتد بود خاصه
طالع اندر شهر بود و اگر اندر هشتم بود و صاحب طالع ناظر بود و بدرجه
طالع نزدیک بود بیاید و آمدن وی بقدر درجات و اگر صاحب طالع ناظر
نبود و از درجه طالع دور بود دشمن بزمین آمدن نبود دشمن و بنگر این
نحس کننده اندر کدام ربع است شرقی یا جنوبی یا مغربی یا شمالی از آن
روی بیرون آید و انوز کدام برج است بدان نواحی منزل کند و از آفتاب بنگر
که شرقی است یا غربی بدان نواحی قرار کند از آن شهر و بنگر که شمالی است
یا جنوبی هم بدان نواحی قرار کند بنگر این نحس کننده کدام کوکب است آینده
و زنش آن قوم بران صفت بود و اگر این نحس که گفتم اندر طالع حظی دارد با
معقول بود صاحب طالع یا مسعود بود هیچ نیاید و اگر آن نحس کیوان آید
صاحب طالع یا قمر بود نظر دارد و از سوء آن اهل آن شهر با آن آینده
و صلح کنند و اگر دلیل مال منحوس یا منحرف بود مال غارت کنند و اگر صاحب طالع
نحس مریخ منحوس بکند غارت سوختن و کشتن افتد و اگر بمقابله زحل افتد
اسیر گرفتن و غارت بود و ویران کردن ولایت و اگر مریخ با ذنب بود یا
قمر با صاحب طالع و این هر سه نحس یکدیگر ناظر باشند و ذنب با یکی از نحس
بود یا با هر سه این دلیل کند بر بسیاری خون ریختن و خون و غارت و اگر
احراق بود سوختن و تباهی بود و ویرانی بنگر بمیمنه طالع و میسره طالع و میمنه

صاحب

صاحب طالع و میسره وی از نحسان که اگر سعدی بود و قوی و شرقی و ناظر
بود بطالع یا بصاحب طالع اهل آن شهر را یاری گران بدید آیند و دلیل
کنند بر ظفر یافتن بر دشمن از طلیعه و کوهکان برج و آن خانه که سعد اندر وی بیت
اگر آن سعد شمس بود و اندر حمل بود یا اندر حظوظ خویش آن یاری گران
ملوک بوند یا از روسا و اگر قمر بود از عام مردمان بود یا از صدور
متقدمان و اگر مشتری بود از وزرا و اشراف بود و از فقها و ائمه آن
بنگر حال آن شهر را از طالع و از قمر و حال ملک آن شهر را از صاحب طالع
و از صاحب بیت قمر و مال آن شهر از دوم بنگر و آبادانیها و صنعتها و باجها
و کشت مندها از چهارم بنگر و علما و دخلها آن صنعت از پنجم بنگر و حال ستور
و برده از ششم بنگر و دهها را از سوم بنگر همچنین تا دوازده خانه هر کجا
نحسی بینی تباهی از جای باشد اگر خواهی که بدانی که چگونه بود حال آن
شهر بنگر اگر سعدی اندر تثلیث اول طالع بود و مریخ بطالع ناظر بود بدو نحسی
عدو آید از سپاه دشمن را بد اند اگر مشتری اندر طالع بود و قوی بود دلیل
کند بر نیکویی حال آن شهر و سلامتی از زیان عدو و خاصه که صاحب طالع از
نحسان پاک بود و ناظر بود بطالع و میزان به تثلیث طالع یا بتسدیس طالع بود
بنهایت نیک بود و سعادت بود آن شهر را و اگر بجای مشتری زهره بنگر همچنان
حکم کن که از مشتری گفتم و اهل آن شهر را طرب و شادی پدید آید و اگر هر دو سعدین

اندر تحت الشعاع بود اندر ابتدا بیرون آمدن بود و بطالع ناظر بود از نظر دوستی
پس میل کند که بران که قوم عدو شهر بند کمین بیرون آرند از پس دشمن و کارش
بسستی کرده آن دشمن را و اگر انصراف قمر از عداوت بود و اتصالش
بمودت بود از اهل شهر کسی بر خیزند و بصلح و بدل عداوت آید و شد
وعده و دشمن بصلح رای کند و بگذرد پس اینست آنچه یاد کردم از دشمن
والله اعلم

فصل هشتاد و چهارم در دانستن اگر رسول چگونه بود و شهر

که گشاده شود اگر خواهی که بدانی که رسول بر چه طبیعت آید اما خو و خلقت
او از طبیعت صاحب برج قمر توان دانستن اما صفت رویش بر خوبی و
زشتی از برج قمر توان دانستن یعنی از آنکه برج و صاحب برج قمر آنچه دلالت
کند حکم کن اگر خواهی که بدانی که این رسول ناصح باشد یا نی بنگر که قمر
بکدام کوکب اولی تر است بکوکب منصرف عنه القمر یا بکوکب متصل به القمر پس اگر
کدام اولی تر باشد بصاحب آن دلیل ناصح تر باشد کوکب منصرف عنه القمر از
مردمان اند که رسول از ایشان بیرون آید و کوکب متصل به القمر آن
آن قوم باشند که رسول سوی ایشان می رود و اگر خواهی که بدانی که این
شهر یا حصار کی گشاده شود بنگر بدان کجی که وتد باشد که بدرجه طالع
کی رسد یا کی متصل شود هم بدان روز گشاده شود بعد دهم درجی روزی
یا ماهی یا سالی اگر دلیلان دلالت کنند بر درازی روزگار و دوری بعد و هر

درجی

دوازده روز و سپس روز و بنگر بقمر و بهر وقتی که اگر نحس منصرف شود با صاحب
سابع و بدرجه طالع متصل شود از نظر عداوت اهل آن شهر را اندران
وقت غم رسد و شدت از دشمن و اگر قمر از زحل منصرف شود و بجزو
طالع متصل شود شدت مر اهل آن شهر را از ویرانی و منجنیق و عراده باشد
و اگر بجای زحل مریخ بود و تباهی آن شهر از آتش و بیرون و تیر بود
و اگر بجای مریخ عطارد بود بر طبیعت زحل مکر و حیلتها بود و اگر بر طبیعت
مریخ بود آن حیلتها بسوختن و فساد و تباهی و اگر انتها طالع بدرجه
بطالع رسد مردمان دون و سفله را بران شهر دست باشد و مار اندر [illegible]
و کژدم و پلیدیها و چیزهای تباه اندر آرند و اگر خواهی تا بدانی که بکدام ناحیت
آفت بسیار آن شهر را بنگر بکوکب زیان کننده مر طالع را که اندر کدام برج است
اگر اندر برج شرقی باشد با ناحیت مشرق بود و اگر اندر برج شمالی بود ناحیت
شمال بود و اگر اندر برج مغربی بود با ناحیت مغرب بود و اگر اندر برج جنوبی
بود با ناحیت جنوب و شمال و مغرب اگر خواهی تا بدانی که عاقبت این شهر
کرا گردد بنگر بصاحب رابع اگر صاحب طالع را مسعود کند یا طالع را از نظر دوستی
و صاحب طالع را حظ بیشتر از صاحب رابع بود عاقبت آن حرب و آن شهر اهل
آن شهر را باشد و اگر اینکه گفتم از طالع و از صاحب طالع با صاحب رابع مر صاحب
سابع را بود یا صاحب رابع عاقبت آن شهر مر دشمن را باشد و اگر نحس کننده

مرطالع را و زحل باشد اندر برج خاکی و صاحب برج زحل و طالع و صاحب طالع
هم اندر برج خاکی و صاحب برج زحل مر طالع و صاحب طالع هم اندر برج خاکی
بود و مریخ بوی ناظر بود تشنگی و گرسنگی بر اهل آن شهر افتد و همه هلاک
شوند و اگر این که یاد کردم از برج خاکی برج آبی بود بیم غرق شدن از آب
بود و اگر صاحب ساعت سعد بود و اندر حظوظ خویش بود و اندر برج
ثابت بود دشمن طالب حق بود و اگر نحس بود و اندر برج منقلب بود ظالم متغلب
خارج بود بر حق و اگر اندر برج ذوجسدین باشد و سعد بود و اندر برج
آتشی بود در کار طلب کند یکی حق آنکه ظاهر بود و دیگر باطل بود و آنکه اندر
نهان و سر بود و اما اگر اندر برج آبی بود آنچه طلب کند حق بود و باطنش
خلاف آن بود متواضع بود و زهره و باربهای پیدا کننده بود و اگر اندر
برج هوایی بود این دشمن دو مرد بود هر دو بزرگ خداوندان رای
و تدبیر و سیاست بوند و اگر اندر برج خاکی مشهور بود بعدل و حکیم بود
و رحیم دل و باربها و نیک محضر و نیکوسیاست و با امانت بود و اگر خواهی
که بدانی که اهل آن شهر جلد و قوی و خداوندان رای و استقامت هستند
یا نی بنگر بصاحب طالع اگر مستقیم باشد خداوند عزم صحیح باشد و استقامت کار
و منش بود و اگر راجع بود خداوند غم و اندیشه بوند و زود برگردند
و بر خداوند خویش عاصی شوند و اگر مشرقی باشد جلد و قوی باشند و جوانان

باشند

باشند و اگر مغربی باشد ضعیف باشند و بیشتر پیران باشند و اگر اندر وتدها باشد
با ثبات باشند و اگر اندر وتد نباشد و از آن جای نشوند البتّه بر کنون (?)
و اگر اندر زایل وتد باشد میانه باشند اندر قوت و ضعف اندر سختی و سستی
و اگر ساقط بود از آن جای برود و برکنده شوند و بر آن جای ثبات نبود و نشان
و اگر خواهی که بدانی که دشمن کیست که بیابد اندر کدام طبقه بود اگر دلیل دشمن
زحل باشد از مردمان هند و حبشه و مانند ایشان باشند و اگر مریخ باشد
مردمان ترک و اهل ترکستان باشند و مانند ایشان و اگر شمس باشد از
مردمان بابل و ایران شهر باشند و اگر زهره بود مردمان عرب باشند همچنین
هر کس هر الفت کوکب با اقلیم وی و الله اعلم **فصل هشتاد و پنجم**
در دانستن صید کردن و دلایل صید و دانستن شکر سایل را از طالع و از صاحب
طالع و از قمر و از صاحب ساعت هر کدام را شهادت قوی تر بود دلیل بود
و هفتم صاحب هفتم و مریخ دلیل صید است چون شکر (?) و عطارد دلیل صید مرغان
و زهره دلیل صید آبی است و مقدار بسیاری صید و اندکی وی از وسط السماء
و از صاحب وی **فصل هشتاد و ششم** در دانستن آنکه صید یابد یا نی بنگر
بصاحب هفتم و بصاحب طالع اگر میان ایشان اتصال بود دلیل کند بر یافتن صید
و اگر اتصال نبود صید نیابد اگر اتصال صاحب هفتم را باشد بصاحب طالع صید بآسانی یابد
و اگر اتصال صاحب طالع را بود بصاحب هفتم برنج و تعب و مشقت یابد و اگر اتصال مودت بود

بآسانی و رنج و بلا بر و اگر اتصال از عداوت بود رنج و مشقت
یابد و اگر صاحب عاشر طالع مسعود بود بسیار یابد و اگر منحوس بود کمتر یابد
و اگر صاحب هفتم و رابع توأم بود و صاحبش نیز از شکل وی بود صید
چهارپایان بسیار یابد و صاحب برج خاکی و اگر هوائی و آتشی بود و
عطارد بوی ناظر بود و کوکب شکل وی ناظر بود صید از مرغان باشد و
توان دانستن که آن کدام جنس بود اندر آخر باب چنین یاد کردم و اندر
صدر کتاب نیز یاد کردم و اگر برج هفتم آبی باشد و زهره یا قمر بوی ناظر
بود صید از بهایم آبی بود یا بیابانی بود صاحب طالع و قمر اندر وتد بود
صید یافته شود و اندر مایل وتد میانه تر یابد و اندر ساقط هیچ یافته
نشود و همچنین اندر کار صید مسعود و زاید و استعلا و قوت صاحب
طالع نگر و صاحب هفتم را ناقص و ساقط کن تا صید یافته شود و این باب
همچون باب خصومت کرده است فصل هشتاد و هفتم اندر معرفت
حال انبازی و نیکویی و بدی وی و دلایل آن اگر پرسند از انبازی نگر
سایل را از طالع و از صاحب طالع و از قمر و از منصرف عنه القمر نگر و
مسئول عنه را از هفتم و از صاحب وی و از متصل به القمر و ماجراهای که میان
ایشان بود و شود کرد از وسط السماء و از صاحبش نگر و از موضع قمر نیز
نگر و عاقبت کار از چهارم نگر و از صاحبش فصل هشتاد و هشتم در دانستن

اگر انبازی بسر آید یا نی و عاقبت چگونه بود چون پرسند از انبازی که بسر آید
بود که بر آید و بسر آید یا نی نگر به دلیل سایل و مسئول عنه و نقل کن میان ایشان
قبول بود از مودت الفت و موافقت بود و انبازی بر آید و اگر اتصال قبول
بود از مخالفت میان ایشان پیوستن باشد ولکن گاه گاه با یکدیگر درشتی
کنند و تعصب کنند و اگر قبول نبود مخاصمت و منازعت بود و بیکدیگر پیوستن
دشوارتر بود و اگر اتصال نبود نگر کوکب ناقل یا جامع یا رد النور نگر از وی
حکم کن از نظر مودت و عداوت و از قبول و غیر قبول چنانکه بچند جای
یاد کردم همچنانکه حکم کن و هر دلیلی که وی دافع باشد آغاز پیوستن و آغاز
نیکی و بدی از وی باشد و نیکوی و نگر هر دلیلی که وی قوی تر بود و اندر وتد و شرف
بود یا مقبول یا مسعود یا مستقیم یا صاعد یا مستعلی بود صاحب آن دلیل قوی
تر و راستکارتر بود و با نصیحت و امانت بود و دوستی قوی تر باشد و
هر دلیلی که ساقط باشد زبون بود و منحوس بود ضعیف بود و ساقط بود و راستکار
نباشد و بی برکت بود و اگر مقبول نبود کار ناتمام بود و سخنش ناروان و منحوس
بود و با خیانت بود و اگر راجع بود دروغ زن و خلاف کننده بود قول علی
بن محمد الشریف و مصنف این کتاب که نیز نگر اندر باب انبازی صاحب طالع
و صاحب هفتم بعطارد و مشتری که این دو کوکب از شکل انبازی اند نگر به هر یکی از دو دلیل
سایل یا دلیل مسئول حظ و شهادت بود بهر آن چیز دلیل کن و خداوند دوم

واز کوکبی که اندر دوم باشد دلیل مال سایل است و هشتم و صاحب او و کوکب اندر
هشتم دلیل مال مسئول عنه است هر کدام که مسعود و مقبول بود و نیکو حال
و بدلیل صاحبش ناظر بود آنکس خداوند مال بود و مرزوق بود و هر کدام
دلیل‌ها که راجع یا منحوس بود یا غیر مقبول و بدلیل صاحبش ناظر نبود
آنکس کم مال و بی روزی بود اگر اندر دوم یا اندر هشتم کوکبی غریب
باشد مال سایل یا مسئول عنه آن کسان باشند اگر برج دوم دو جسدین
بود یا مال سایل یا مال کسان آمیخته بود و اگر اندر دوم و هشتم کوکبی نحس بود
مال سایل یا مال کسان یابنده کمتر باشد و نیز آنگاه بود که خداوند دوم
یا هشتم منحوس بود یا محترق یا اندر هبوط یا بخانه خویش ناظر نبود دلیل
کند بر سختی معیشت و کمی مال اگر نحس اندر طالع بود سایل خاین بود و اگر این
اندر هفتم بود مسئول عنه خاین بود و محتال و اگر سعد و اگر سعد و مسعود
بود امین و ناصح بود و هر کدام دلیل که اندر وتد بود وی کار راننده
بود و هر کدام که دلیل که ساقط بود وی مجهول بود و اندر کار راندن
اگر نحس اندر چهارم بود فرقتشان اندر خصومت و داوری بود و اگر صاحب
چهارم منحوس بود فرقت بگفتار زشتی بود و اگر سعد بود یا خشنودی و امانت
و از یکدیگر خشنودی چنین بود اگر نحس اندر وسط السما بود هر دو از
یکدیگر بجان باشند و خصومت افتدشان بدان وقت که بکار اندر آیند اگر نحس

کارش

کارش زیان باشد و پشیمانی اما دلیل اندکی و بسیاری مال از صاحب وسط
السما توان دانستن و از کوکبی که اندر وی باشد اگر صاعد بود سود شان
بسیار بود و اگر شمالی و هابط بود سوی مردمان سود نمایند و ایشان را
اندر زیان باشند و اگر جنوبی و صاعد بود مردمان ایشان را در زیان
پندارند و ایشان بسود اندر باشند و اگر جنوبی و هابط بود و همیشه در
زیان اندر باشند و اگر ماه اندر سیر و نور زاید باشد دلیل کند
بر زیادت مال و سود کردن اندر باب بازرگانی و اگر ناقص بود اندر
نور و سیر دلیل کند بر نقصان مال و زیان اندر باب بازرگانی
و حکم ماه قوی تر است از باب مشتری زیراکه حکم ماه روز بروز پیدا آید
از آن چیزها که از وی چاره نیست و همچون خداوند دوم و خداوند هشتم
را دلیل سایل و مسئول کن چون سریع السیر باشد و باز مشرق رونده
بود و باز سعدی پیوسته خاصه که آن سعد صاحب چهارم بود سود شان
بسیار بود چندانکه فرزندان فرزندان را یابد و عاقبت کارشان بصلاح
باز گردد و اگر سعدی نیز ناظر بود مال از آن زیادت تر گردد که گفتم و اگر
نحس ناظر بود بکاهد آن مال را از سبب دلیل آن برج که نحس اندر وی است
باندازه قوت نحس و نیز نگر که برج وسط السما با صاحب او یا کوکب عارضی اندر
وی علوی باشد ایشان اندر کار بزرگ را باشند با خطر اگر کوکب سفلی بود

بکار و دهان مشغول شوند مگر که اندر شرف باشند اگر کوکب علوی اندر برج سفلی
بود یا کوکب سفلی اندر برج علوی بود حکم آمیخته باید کردن اگر وسط السماء
برج ذوجسدین باشد یا اندرو کوکبان بسیار باشند ایشان اندر هر
کوکبی کار بازرگانی کنند و اگر وسط السما برج منقلب باشد و بر یکی بازرگانی
بر باشد که اندر بازرگانی گونه گونه گردگردان باشد و اگر برج ثابت
بود از اول تا آخر بر یکی گونه باشد و اگر طالع یا قمر اندر برج منقلب باشد
آن همبازی ایشان را بقا نبود اگر اندر برج مجسده باشند همبازی ایشان
با سود و منفعت بود و صحبتشان با امانت و نفع باشد و از یکدیگر خشنود
باشند و اگر اندر برج ثابت بود همبازی با ایشان پاینده و پایدار
بود خاصه که آن برج ثابت اسد بود پس دلیل کند بر شمار نیکو داشتن ایشان
از جهت آنکه خانهٔ آفتاب است و روشنایی عالم است و اگر وسط السما
برج ذوجسدین باشد صحبت ایشان دراز و پایدار بود و بر خاصه که سعد
اندر وی بود سعادت خوبی باشد و اگر منقلب بود و سعدی اندر وی بود
صحبتشان کم پایدار بود خاصه اگر مالشان بر زیادت بود و اگر قمر از
سعدی منصرف شود و بسعدی متصل باشد همبازی ایشان بسود و ثنا
و مدح و تعظیم بود مگر آن سعد اندر هبوط بود و اگر اندر شرف باشد
چه بسی ثنا و سود گردد و نیکویی باشد **فصل هشتاد و نهم** اندر دانستن

حال دوست

حال دوست که میان ایشان دوستی چگونه باشد اگر پرسد از کسی با وی
دوستی خواهم کردن تمام شود یا نی و اگر تمام شود چگونه بود دوستی حقیقی بود
یا مجازی بنگر سایل را از طالع و صاحب طالع و قمر و مسئول عنه را از هفتم
و صاحب هفتم و حکم کن از نظر مودت و عداوت و قبول و غیر مقبول و سعادت
و نحوست چنانکه اندر باب همبازی یاد کردیم و اگر اتصال از جهت ناقل
یا جامع یا رد النور باشد که طبع و گوهر آن کوکب و آن برج جهت هم بدان
طبع و گوهر حکم کن که بدان سبب تمام شود بدین انگیزش که بدان کوکب و بدان
خانه منسوبست و اگر خداوند هفتم اندر حادی عشر باشد یا صاحب عشر اندر
هفتم باشد مسئول عنه الطلب عاشق سایل و دوستدار او بود خاصه که اندر
این دو جای صاحب طالع نظر مودت بود و نیز بهتر که هر دو مسعود و مقبول
باشند و همچنین حکم کن از صاحب طالع در یازدهم و پنجم با اتصال صاحب هفتم
و اگر زهره یا سهم ذو الحب و الالفة یا صاحب سهم را اندر میان دو دلیل
اتصالی بود یا مراعات و یا اندر طالع بود و صاحب هفتم ناظر بود یا اندر طالع
بود و صاحب طالع بود ناظر بود و یا اندر هفتم بود و صاحب طالع یا صاحب هفتم
ناظر بود این همه دلیل کند بر تمامی دوستی و بر آمدن مراد و همچنین حکم از نظر
سعدان هر کدام دلیل که اندر وتد بود وی محبت قوی و راست کار بود و هر
کدام که اندر برج منقلب بود زود سیر بود و هر کدام که اندر برج ذوجسدین

بود وی دو دله بود و هر کدام که اندر برج ثابت بود وی پایدار بود و هر
کدام که بسود نیکوخو بود و هر کدام مقبول بود سخن وی بپذیرفته بود و هر کدام
که صاعد بود وی دست قوی‌تر بود و هر کدام که مستعلی بود وی قوی‌تر
بود و هر کدام که مستقیم بود وی نیکوخو و خوش‌خو و ناصح‌تر باشد و هر کدام
دلیل که وی برخلاف این حالها بود که صفت کردم وی برخلاف این بود
و از نظر سعدان و نحسان و شرف و خانه و هبوط و وبال و آنچه بدین ماند حکم کن
فصل بیستم اندر نگریستن حال کسی که بنزدیک کسی رود و آنجا
یا به مقصود رسد یا نی اگر سایلی سوال کند که بنزدیک کسی میروم آنکس را بخانه
یابم یا نی اگر بنزدیک برادر رود از صاحب سیوم نگر و اگر بپدر رود از صاحب
رابع نگر و اگر بنزد فرزند رود از پنجم نگر همچنین حکم کن تا دوازدهم خانه
و اگر از مرد بیگانه پرسد یا از آشنا هفتم نگر و از صاحبش و بنگر که صاحب هفتم
کجاست اگر اندر وتد بود آنکس بخانه بود و اگر اندر مایل وتد بود اندر نزدیک
خانه و بجوالی وی باشد و اگر ساقط بود از خانه دور رفته باشد و بجای
دیگر باشد و اگر صاحب طالع اندر وتد بود و صاحب هفتم اندر مایل وتد یا ساقط
بود و بطالع خواهد آمدن یا بدرجه طالع یا بصاحب طالع ناظر بود آنکس که سایل
بنزد آنکس بود آنکس خود بیاید و اگر صاحب طالع ساقط بود یا مایل و صاحب
هفتم اندر وتد بود و ناظر یکدیگر باشند سایل نزدیک آنکس رود آنکس را بیابد اگر

واگر دو

و اگر دو دلیل ساقط بوند یا مایل بوند و یکدیگر ناظر باشند یکدیگر را اندر
دریابند و اگر ناظر نباشند یکدیگر هر دو دلیل یکدیگر را نیابد و نه ببینند و اگر
پرسد که بنزد آنکس بروم چگونه بود حاجت من با وی از وی منفعت یابم یا نه
اگر خداوند طالع اندر آن برج که هست مقبول بود یا موافق طبع خویش
یا بصاحب هفتم مقبول بود و بسود بود بنزد آنکس و برا القبول باشد و از وی
منفعت و نیکویی یابد و بدیدار وی شاد شود و اگر خلاف این باشد بقبول
نباشد و مقصود حاصل نشود و بدیدار وی شاد نشود فصل بیست و یکم
اندر احکام صاحب هفتم اندر دوازده خانه بتمامی خداوند هفتم اندر طالع
مولود را یا سایل را بر زنان و همبازان و خصمان دست چیره بود و نیکی
بی‌غم بنوازدشان و دل بسته ایشان گردد و مهر وی بود که عاشق گردد و نکاح
و رنج ایشان برآید و اگر کوکب منحوس بود و رنج و گرفتار آید خداوند هفتم
اندر دوم بود مولود را خواسته فاسد شود از سبب منازعت و خصومت
همبازی و مرگ زنان و اگر مقبول بود از قبل زن و همبازان و خصم مال یابد
ولیکن بازنی با هم کفو نکاح بود وی بر طبع آن ستاره کسی باشد که مال
نگاه دارد و اگر این کوکب نحس بود تباه کننده مال باشد صاحب هفتم اندر سیوم
بود مولود زنان از خویشان و برادران کند و با وی دشمنی کنند یا زن برادر
بخواهد یا بر زن وی برادر وی عاشق شود خاصه که اندرین خانه مقبول بود

بود با صاحب این برج ناظر بود و زن و همباز یا خصمان با زن وی آمیخته
بود و اگر سپهر نزدیک بود آن سبب زن با همباز بود خداوند هفتم اندر چهارم بود
مولود از اهل بیت خویش زنی بزنی کند یا از پنهان و بنگاه خویش زن بزنی
کند و با او خصومت افتد اگر صاحب طالع را بیند به دور سپید خاصه که این برج
جفت بود و هر نکاحی و همبازی کرده شود نهفته و پوشیده بود و از مادر
و پدر پنهان بود خداوند هفتم اندر پنجم بود مولود از دوستان خویش زن
کند و از ایشان شادی بیند و بود که از خویش خردتر بود زنش یا از
خویش خردتر همباز کند و یا همباز با فرزند او یکی شود و یا فرزندش
با زن او شریکی کند و اگر هر دو یکدیگر ناظر باشد خاصه مریخ را شهادت
بود میان ایشان زنا کرده شود خداوند هفتم اندر ششم بود مولود را
زن پرستار بود و یا از بنده و یا معلولی با کسی که او را حسب و نسب نبود
یا کسی که حسب و نسب او نداند همباز او یا زنش با بندگان آمیخته باشند و از مردمان
او را بدین عیب کنند یا زن را یا همباز را آفت رسد از جانب دشمن
یا بسیار کردند باندازه نظر سعد و نحس خداوند هفتم اندر هفتم بود مولود را
زنی بود با عجب و متکبره معروفه و کامل مر کارها مولود را و لیکن
یکدیگر کم برابر آیند خاصه که صاحب طالع اتصال نبود ایشان و زن و همباز
هم کفو باشند و مر او را دشمن دار باشند و دعوی انگیز باشند خداوند

هفتم اندر هشتم باشد مولود را از مال زن روزی بود خاصه که خداوند
خانهش دیدار بود از نظر مودت و اگر بدین جایگاه غایب جای بود مرگ
بعضی زنانش بیند و زنان پیش وی بمیرند و همباز و زن مال خویش تباه
کننده باشد و اندر مال وی بد اندیش باشند ولیکن مایل از ایشان
مال یابد و نیز باشد که از آن بزرگی یابد چون نحسی غایب باشد خداوند
هفتم اندر نهم بود مولود را زن نیک پارسا بود و اهل دین و پرهیزکار
و از غربا بود و یا اندر سفر زنی خواسته شود و باشد نیز که برادر سایل
زن سایل بجای زن خویش دارد و یا نکاح بندد خداوند هفتم اندر دهم
بود مولود را زن از سلطانان و مهتران بود و سلیط بود و از وی
نیکویی یابد و کارش بلند شود و خداوندان همت باشند زن و همباز
و با سلطان آمیختگی دارند خداوند هفتم اندر یازدهم بود مولود را
زنان دوستدار بوند و از ایشان نوخت و شادی بیند و از مردمان
مشهور و یا دولتمند باشند و یا زنی بروی عاشق شود و او را بزنی
کند و از وی نیکوییها بیند و همباز و زن بروی عاشق باشند و دوستدار
وی باشند سایل یا ایشان بمهر پیوسته باشند خداوند هفتم اندر دوازدهم
بود مولود را زنی خواسته شود که حسب و نسب او نداند و بدسیر و بدسگال و بد
خوی باشند و مولود را عدو باشند چون برج هفتم و خداوند او از بدی دور بود

و ستاره نیک را اندر وی شهادت بود یکی بفزاید و بدی بکاهد و زن
و همبازان بتقدیر و نام از شایل و تر باشد ولیکن بر شایل اندیشه
مدوارند و بجایگاه بندگان باشد و یا خود بنده باشند و اگر صاحب طالع
اندر برج هفتم باشد مولود بر زن نیازمند بود و دل بنهد و زن کافی
باآخر بجای خویش بگذارند و زن بدکاری کند و بیم هلاک مولود بود
و لو و کر ببرج امید اگر اندر و مسعود و مقبول بود شادی بیند و اگر
منحوس بود بر بیماد محنت رسدش **فصل نوزدهم** اندر اختیارات
اختیار زنا شوهری طالع و خداوند طالع و شمس دلیل مرد است و هفتم
و صاحب وی و زهره دلیل زن است و آن کوکب که قمر از وی منصرف است دلیل
کار آغاز کردن است و آن کوکب که قمر بوی متصل است دلیل بود بر سرانجام
دلیل و فساد است اگر ماه با سعدی پیوندد با مسعود باشد میان ایشان فرزند
باشد و اگر ماه با زهره اندر برج منقلب بود اگر دوستی ایشان پایدار نباشد
و اگر ماه و زهره مقارن بود دلیل کند بر تباهی زن اگر کسی دیگر بپا زند
بلا یکی خاصه که مریخ با بر خل بگذرد و نیز نکاح را هیچ چیز بهتر از آن نیست که
ماه بتثلیث زهره و شمس بود با اتصال مقبول و مسعود بود و ماه و طالع
بر جهای ثابت کن و خداوندان برج مسعود کن و خداوند هفتم متصل بصاحب
طالع کن از نظر مودت و زهره را نیک قوی کن که بنا تزویج بر زهره است

وماه را اندر خانهٔ زهره کن یا حد زهره یا اندر حظوظ زهره برج خویش
مشتری و زهره ناظر کن و سعد از استقبال کن بطالع و بهفتم ناظر کن و ماه را به
النور و العدد و زایل الحساب بمثلثات بروج سعدان کن تا نیک آید و اگر
طالع یا ماه اندر برج حمل بود پای دار نبود و نیز مفسد باشد و یا اندر
ثور بود جزو اول تکبر گردن کش بود و جزو دوم سخت نیک بود و جزو آخرین
میانه بود و اندر جوزا اول نیک بود و جزو آخرین بد بود و اندر سرطان
نیک بود و اندر اسد میانه بود و گردن کش بود و اندر سنبله زن بیوه را
نیک بود و اندر اول میزان نیک بود و آخرین بد بود و اول عقرب بد بود
و میانه و آخر نیک بود و اندر قوس میانه بود و اندر جدی اول و میانه
نیک بود و آخرش بد بود و اندر دلو نیک بود و حوت نیک باشد این
آنگاه بود که اتصال و انصراف نبود و چون اتصال و انصراف بود وی
خوب تر بود و اول تر از بروج و هو اعلم **اختیار** طلب کردن گریخته و گم شده
و دزدیده چون گریخته یا گم شده یا دزدیده خواهی طلب کردن چنان
بود که خداوند هفتم یا از کوکب که قمر بوی متصل ناظر باشد بطالع یا بصاحب
طالع و صاحب هفتم راجع و منحوس کن و ناظر بصاحب طالع و قمر با فتاب متصل
کن و بصاحب طالع و صاحب طالع از سعدی یا گسسته و بسعدی متصل کن
اندر وتد طالع یا وسط السماء نه اله هیچ دلیل را اندر چهارم یا از دهم

ساقط و جهد کن تا صاحب هفتم را محصور النحسین کنی یا اندر وتد و قمر را
تربیع و یا مقابله یا مقارنه نحس کن خاصه زحل یا محصور النحسین که چون این چنین
کنی که گمشده زود یافته شود و اندر باب دزدیده و گم شده باید که [illegible]
کن یا صاحب طالع تا زود یافته شود ان شاء الله تعالی **اختیار** دزدی کردن
و شبیخون بردن و چیزی بربودن اگر قومی از لشکر خواهند که دزدی
کنند یا کمتر یا بیشتر آن بهتر باشد که طالع برج لیلی کنی و برج را اندر زایل
وتد یا اندر وتد کنی به بعدی متصل صاحب هفتم ساقط کنی یا راجع و آن
مریخ ساقط کنی و همچنین صاحب طالع را قوی کنی و اندر موضع نیک از
نحسها دور کن و نیز بهتر آنگاه باشد که اندر محاق باشد و تحت الارض
اگر چنین کنی کار برآید و هیچ آشکاره نشود و نیز بهتر آن باشد که سعد اندر
وسط السماء باشد که کار به آسانی برآید و اگر نحس اندر وسط السماء باشد
گرفتار شود و به مقارنه و مقابله مریخ و قمر و هیچ کوکب نحس نباید و ماه
به زهره یا مشتری متصل باید تا مال بدست آید خاصه که قمر کدخدا اندر زهره
یا مشتری باشد و این اختیار نیکست مر شبیخون بردن را و قصد کردن
و حرب و خصومت را والله اعلم **اختیار** معماری کردن چنان باید که طالع یا
ماه اندر برجهای ذو جسدین کنی یا اندر وتد برجهای ثابت کنی و
اسد بهتر باشد زیرا که آفتاب به نور خویش همه عالم را بهره دهد و همه کواکب را

نور او

نور او قوی است و سبب جمع عالمست و همه ستارگان قوت از آفتاب
ستانند و هیچ کوکبی را این منزلت نیست و چنان باید که طالع و خداوند
طالع بنظر ستارگان سعد باشد و ماه پیوسته باشد بسعدی یا همبازی
کردن سزاوار باشد **اختیار** وام ستدن طالع و خداوندش دلیل
است بر آنکه وام ستاند و برج هفتم و خداوندش دلیل بر آنست که
وام دهد و عطارد و ماه دلیل وام است هرگاه که خداوند طالع
باشد مر خداوند هفتم را و ماه اندر طالع کنی یا بخداوند طالع و سعودی
با ایشان همی گرد آن کار برآید به آسانی و اگر وام ستده باشی و ماه
اندر تحت الشعاع باشد مر آفتاب را همچنانکه دلیل کن که ماه را دلیل کنی
و بد آنکه چون ماه اندر طریقه محترقه باشد یا هابط اندر جنوب یا منحوس
بود اندر اول درجات اسد باشد و یا جوزا و یا قوس و یا این درجها
طالع باشد نیک نباشد وام ستدن و نیک نباشد مر وام دادن را
اختیار وام دادن چون وام دهی چنانکه ماه اندر اسد باشد و یا آخر
حوت باشد و یا اندر دلو و عقرب و یا قوس و جهد کن تا ماه ناقص النور
باشد و مشتری یا زهره یا عطارد ناظر بود و بهتر آن باشد که طالع ازین
برجها باشد و زهره و عطارد و مشتری بدین برجها ناظر باشد و خداوند
هفتم و خداوند طالع ناظر یکدیگر باشند و مسعود باشند **اختیار** صید کردن

طالع خانهای مریخ کن اگر مریخ محترق نباشد یا راجع یا منحوس نباشد و اگر
مریخ منحوس بود بدین عیبها طالع برستارگان مشرقی کن و صاحب طالع
راجیان کن که اندر روند خواهد آمدن و صاحب هفتم را منحوس کن از طالع
وصد او نه طالع چنان کن که ماه را نه بیند وایدون باید که آن ستاره
که ماه از وی منصرف است ناظر باشد بدان کوکبی که قمر بوی متصل است
وایدون باید که آن ستاره که ماه از وی منصرف است ناظر باشد بدان کوکبی که
قمر بوی متصل است وایدون باید که صاحب طالع بر صاحب هفتم مستولی باشد
بدان کوکب که قمر بوی متصل است چون اینچنین کردی صید بسیار کرده شود
و با غنیمه شود ان شاء الله تعالی اختیار خریدن باز و باشه و شاهین بهتر آن
باشد که ماه اندر جوزا یا سرطان مسعود باشد یا ماه بمیزان باشد یا بدلو
متصل باشد بمشتری یا بقوس باشد و مسعود بود و با طالع ازین برجها
باشد تا نیک بود خریدن او اختیار شکار آموختن مر باز و باشه و
شاهین را ایدون باید که ماه اندر جوزا باشد یا با جزو برجهای
مسعود باشد یا ماه بمیزان باشد یا بدلو و متصل باشد بمشتری یا بزهره
که نیک باشد مر شکار آموختن باز و باشه و شاهین را و عطارد را نیز
مسعود کن و نیز طالع را این برجها کن و خداوند طالع را نیز مسعود کن
تا نیک آید ان شاء الله تعالی اختیار خریدن یوز و شیر و سگان شکاری

ماه را

ماه را زاید کن و اندر اسد کن یا اندر دلو یا اندر جوزا یا سرطان یا قوس
وایدون که خداوند طالع و ماه مسعود باشند و مشتری و عطارد و زهره
ناظر باشد از نظر مودت و سعادت و قبول اختیار صید کردن آبی و دریا
اگر خواهی که صید دریا کنی طالع برج منقلب کن و خداوند طالع را قوی کن
و مسعود از شکل طبع آب کن و دلیل را دهم طالع و برج عمر را و صاحب
هفتم را ضعیف کن و ساقط و ناقص کن و ماه را از زاید النور و الحساب
کن و آنگاه تدبیر ماه بدیر و سب تا ضعیف کن تا نیک آید اختیار
صید کردن دشت را اگر صید دشت و صحرا خواهی کردن ماه را و طالع را
اندر مثلثات خاکی کن و حذر کن تا طالع برج آبی نکنی و ماه را متصل
بسعدی کن و زاید بنور و حساب کن و صاحب هفتم و کوکب متصل بالقمر را
ساقط کن و ناقص و ضعیف و خداوند طالع را قوی کن و چون صید مرغان
کنی ماه را از مثلثات بادی کنی و متصل بعطارد و مشتری و آفتاب
کن و هو اعلم اختیار متواری کردن مرکبی که حاضر باشد اگر کسی چیزی
کرده باشد و خواهی تا متواری آید پس طالع را و ماه را اندر برج ناطق
کن یعنی آنکه بر صورت آدمی است و آن کوکب نیز قمر بوی متصل است
هم اندرین برجها کن فصل نود و سیم اندر صفت برجهای که
دلالت بر چیزها طبیعی کند اما برجهای که ناطق اند بر صورت مردم اند جوزا

و سنبله و میزان و دلو و نیمهٔ اول قوس و برجهای که دلیل کنند بر خوبی و جمال
و نیکو رویی جوزا است و سنبله و میزان و عقرب و قوس جوزا است و آنچ که
این برجهای طالع باشند یا صاحب طالع اندر برجها باشد یا قمر یا مشتری
طالع دلیل کند بر خوبی حسن و جمال مولود یا سائل فصل برجهایی که دلیل
کند بر عفت و نهفته بودن زنان و پاکی و پارسایی ایشان ثور است
و اسد و عقرب و برجهای که دلیل کند بر ناپاکی و ناپارسایی زنان حمل
است و سرطان و میزان و جدی و برجهای که دلیل کند بر میانه بودن
میان ناپارسایی و پارسایی یعنی گاهی مصلحه باشند و گاهی مفسده
و آن جوزا است و سنبله و قوس و حوت فصل برجهای که دلیل کند بر
بسیاری نکاح و جماع کردن بافراط و آن حمل است و ثور و اسد و جدی
و حوت و میزان و قوس نیز همین دلیل کنند و برجهای که دلیل کند بر
بریده شدن اندامها که ویرا مقطوع الاعضا خوانند حمل و ثور است
و اسد و حوت و برجهای که بسیار خشم و تیز خشم بود آن حمل است و
و عقرب فصل اما برجها پرنده جوزا است و سنبله و قوس و حوت
است و وجه دوم از جدی و برج دلو پرنده است اما برجهای چهار
پای گستور حمل است و ثور و اسد و نیمهٔ آخرین از قوس و نیمهٔ اول از
جدی فصل حمل و ثور ستور سم شکافته است و اسد و نیمهٔ آخرین قوس

مرحیوان

مر حیوان با نشتر و انگشت و چنگال است چون سباع و مانند وی و جدی جهان
با سم است و اسد و عقرب و قوس و حوت برج سباع است سرطان
و عقرب و جدی برج هوام و ماران و کژدم و جانوران زمین که
سوراخ باشند و موشان است و این فصل از جهت آن یاد کردم
این برجها بدین صفت اندر خانه هفتم بسیار بکار شوند تا یافته باشند
و بکتاب دیگر نباید نگریستن والله اعلم فصل نود چهارم اندر احکام
هفت کوکب و جوزهر اندر هفتم احکام زحل اگر زحل اندر هفتم باشد بود
و خصومت انگیزد میان زن و همبازی و اگر همبازی کند هیچ خیر نبود
و اگر زن خواهد بد خو و بد طبع و بد ساز باشد و اگر آن کار و کاهل بود
و اگر سفر کند نامبارک بود و از طبقات زحل گزند رسیدنش و کارها
روی بسته گردد و زحل اندر طالع بتر چون اندر هفتم بود و اگر اندر هفتم
باشد و مقبول بود یا شهادت بود بدیش از بدیها کمتر بود و خیر بدیر
آید فصل احکام مشتری اندر هفتم اگر مشتری اندر هفتم بود دلیل
کند بر صلاح اهل بیت و آبادانی کدخدای و خیر و منفعت از زنان و خصمان
و همبازی و از ایشان راستی و امانت و شادی بیند و فخر کردن از زن
و همباز برسد و بار جوزش و از طبقات مشتری خصومتها بدید آید و بار جای
رود و خیر و برکت یابد و هر چه روزگار گم کرده بود باز یابد و اگر شهادت

بود کمتر ازین بود احکام مریخ اندر هفتم بود دلیل کند که میان وی و میان
زن و همباز و خصم خصومتها و شر پدید آید و خصمی بد پدید آید و بجایگاه امانت
نشاید نهادن و اگر همباز بود خیانت کند و اگر زن بود بجز از شوی با کسی دیگر
بیامیزد و بلایی کند یا بخشم رود یا دزدی کند و هر کجا رود از مردمان
آنجای ناخوبی بیند و از طبقات مریخ پرهیز باید کردن و کدخدایی شکسته
شود و بیم بود که بدست قاتل یا مولود خطایی رود زینهار پرسش و نگاه
و تباهی پیش آید و جنگ و جادویی و حرامی اندر زناشویی پدید آید و اگر
شهادت بود کمتر ازین باشد احکام شمس اندر هفتم اگر شمس اندر هفتم
باشد دلیل کند بر آنکه بزرگ همت که بود و متکبر و گردن کش بود و اگر همراه
زن و همباز شود و کدخدایی و همباری شکسته شود و از طبقات
شمس پرهیز باید کردن و از خصومت و داوری دور باید بودن
تا افتاده نیاید و اگر شهادت بود سعادت و نیکویی یابد از زن و همباز
و گریخته و گم شده یافته و از غایبان خبرها و مژدهها رسد و هر کجا جنگی
پیش آید احکام زهره اندر هفتم اگر زهره اندر هفتم باشد دلیل
کند بر آنکه شادی پیش آید از جهت زنان و همراه زن باید رفتن و خصم و خصمی
بی شغب خشنود شود و همباری با ساز و وار بود و اگر سفر کند نیک بود و غایب
باز آید و زن کند یا از زنان منفعت یابد و اگر شهادت بود کمتر ازین بود

و از طبقات

و از طبقات زهره حذر باید کردن احکام عطارد اندر هفتم اگر عطارد
اندر هفتم بود دلیل کند که اگر با زن یا همباز اندر آمیزد با وی نیکویی کند
و اگر زن خواهد چرب دست و با فرهنگ آید و از همباز دولت یابد و از
دبیران و عمال طبقات عطارد پرهیز کند یا خصومتی بنویسند و با هر که صحبت
افکند خویش همه سخن مروتش باشند و هر کجا رود مردمانش قبول کنند و نیکو
و براو ال شاد شود زیرا که این خانه علم است مر عطارد را و حکمت و دانش
آموخته شود و تو هر بیع و شرای غلام و کنیزک افتد و احتیاط کند تا از
آلات عطارد چون کتاب و نامه و دستافزار گم نکند و اگر شهادت نبود
غم و اندیشه پیش آید از طبقات عطارد و با اهل دواوین و منجمان
و عمال خصومت نشاید کردن احکام قمر اندر هفتم اگر قمر اندر هفتم باشد
دلیل کند بر آنکه زنان خداوند مستولی با مولود دل بر انگیزد و بمخالفت
و بدخویی و جنگ کردن و از خانه شدن و خصومت افکندنش یا جامه و از قوتی
که بدین خانه و بدان خانه روی دارند پرهیز باید کردن و اگر همبازی
کند زود ویران شود و اگر بسفر رود درنگ نتواند کردن اگر شهادت
بودش کار ساخته شود و همباری با منفعت بود و خبرها اندیشنو بود و افغان
تزویجی نو و لیکن احتیاط باید کردن یا کنیزک حامل نشود احکام رأس
اندر هفتم اگر رأس اندر هفتم بود دلیل کند بر شادی مر همباران و زنان و خصمان

را و نزدیک بودن ایشان به بزرگان و از کاری بکاری بگردد و هیچ نفعی
نبود و هرچه بیند پس از آن همچنان باشد بجای سهم الغیب در طالع بیند
پس اندر هفتم زن و همباز و خصم را نیکی بود زیرا که صاحب سیله را دنب
آمدن طالع او از او مشقت آید **احکام** ذنب اندر هفتم ذنب اندر هفتم
دلیل کند بر کرد و بازی حقیر و فرومایه و غم و اندوه و رنج و دیگر رسش
از قبیل زنان و همبازان و خصمان و از جهت بی نیازمودن و گفتگوی افتد
و هرچه جایی بنهد بازنیابد و اگر امانت بنهد باز نیابد و اگر زن خواهد
جادو بود و اگر همباز کند معیوب بی هنر باشد **فصل نود و پنجم**
اندر احکام رجعت و احتراق صاحب هفتم در هفتم رجعت صاحب هفتم
خداوند هفتم چون راجع شود زن و همبازی بود دلیل کند و از وی
جدایی خواهد و از شر ایشان و از بلا و خصومت اعدا رجوع ایمنی بود
و خصومت و منازعت یکی بود که خصومت برآید زیرا که خصم متحیر وی
متحیر بود و از سفرها نزدیک و در وقت جابجا کردن و نیز دوکسی رفتن
پرهیز باید کردن که نیک نباشد **احتراق** صاحب هفتم چون خداوند هفتم
محترق شود دلیل کند بر آنکه خاموش باید بودن با زن و همباز تا خویشتن
را به بلا نیفکند و سایل را نیز از آن جهت غم رسد و حذر باید کردن از خصومت
و منازعت و از شغلهای زنان و ایشان را از نزدیک سلطان و دزدان زیان

رسد اینم و تا اسدی **منا و نحس** و احتراق اندر هفتم منا و نحس و احتراق
اندر هفتم دلیل کند بر غم و زیان و بیم و رنج بر زن و همباز و فرو بسته شدن
کارها و بدید آمدن غم و خصومت و منازعت بر خصمان و زن و همبازان و سایل
را نیز از آن جهت غم رسد از جهت آنکه اندر مقابل طالع است و هر نحسی
منادی که اندر هفتم باشد هم خصم و زن و همباز را زیان کند و هم
سایل را از جهت این طایفه مردم این احکام خانهٔ هفتم آنچه دانستم تمامی
یاد کردم و اگر فصلها یا بابی دیگر معلوم شد بجایگاه خویش یاد کنم هم از این معنی
ان شاء الله تعالی **الباب** الثامن من المطالع و ما فیه من المسایل المشتهرة
و فصله **فصل** اول اندر موت نا اگر میراث یابد یا نی اگر پرسید
از میراث بنگر بخداوند طالع و ماه هرکدام قوی تر باشد و بطالع ناظر بود
وی دلیل است اگر دلیل بخداوند هشتم متصل باشد این میراث بیابد بجهد
و طلب و اگر صاحب هشتم متصل باشد بدلیل طالع مال بیابد بی رنج و تعب و
بآسانی یافته شود و اگر اتصال مودت بود آسان تر و بهتر باشد و بجوانی
یافته شود و اگر اتصال از تربیع یا مقابله بود بیابد برنج و طلب و عنا
و مشقت و خاصه که قبول بود یا بقبال نحس بهتر باشد و اگر صاحب هشتم نحس
باشد یا اندر وتد بود یابد خداوند طالع تربیع یا مقابله بود اندر جستن
میراث او را عقوبت رسد هول یا ترنج و اگر بدین کسی خداوند طالع نزدیک

باشد با فراق وی خود بمیرد پیش از میراث یافتن و نیز آنگاه باشد که
خداوند طالع اندر وتد و خداوند هفتم ساقط بود و نیز بهتر آنگاه بود که
میان این دو کوکب اتصال از مودت بود و باز بنگر اگر خداوند چهارم
یا آن ستاره که اندر چهارم است پیوسته باشد بکدخداوند طالع یا بخداوند
دوم بی سنگ زیاده شود و اگر خداوند طالع یا ماه پیوسته باشد بکوی خداوند
چهارم میراث وی باسانی برسد و اگر خداوند طالع بمقابله باشد
با خداوند چهارم سبیل مال خویش نفقه کند اندر عمارت زمین و اگر
میان ایشان اتصال نبود بنگر بکوکبی که نور رد کند یا جمع کند یا نقل کند
از وی حکم کن بر یافتن میراث بر دست میانجیان و هو اعلم بالصواب

فصل دوم اندر نگریستن اگر غایب یا حاضر زنده است یا مرده

اگر پرسند که فلان کس که غایب است مرده است یا زنده و این حکم نیز بر جانوران
توان کردن بنگر بکدخداوند طالع اگر اندر هشتم بود یا اندر چهارم اگر اندر
این دو جایگاه منحوس بود یا بهبوط یا محترق بود این مرد مرده باشد
خاصه که از نحسی منصرف باشد و اگر اندر نور نحسی باشد یا اتصال بکوی که خواهد مردن
و اگر ماه متصل باشد بصاحب موت یا بدان کوکبی که اندر بیت الموت باشد این مرد مرده است
و اگر ماه بکدخداوند چهارم متصل باشد یا آن اختران که اندر چهارم باشند و منحوس
باشد این مرد مرده بود و بر زمین اندر کرده باشند بدان جایگاه که طبع

بجا

برج چهارم است اگر اندرین میان خداوند طالع اندر هشتم باشد و خداوند
هشتم نزدیک درجه طالع بود این مرد مرده باشد و با این دلیل نیز اگر صاحب
ساعت اندر هشتم باشد یا اندر چهارم یا ماه اندر هشتم یا اندر چهارم بود
یا ماه بکوکبی متصل شود که زیر زمین بود این کس مرده باشد و اگر خداوند
طالع اندر دوازدهم باشد و منحوس بود و ماه بکدخداوند هشتم پیوندد یا بخداوند
چهارم یا بدان ستاره پیوندد که اندر هشتم است یا اندر چهارم و نور ستارگان
سعد از خداوند طالع ساقط بود و شعاع نحس پیوسته بود و او را دشمنان
کشته باشند و همچنین اگر کواکب نحس اندر وتد باشند و ماه از نحس باز گردد
و بنحسی دیگر پیوندد و خاصه که آن نحس اندر چهارم بود یا هفتم و همچنین
اگر از خداوند چهارم منصرف شود و بکدخداوند هشتم متصل شود و یا از خداوند
هشتم باز گردد و بکدخداوند چهارم متصل باشد مرده باشد اگر خداوند طالع
کوکبی باشد نحس و آن کوکب با خداوند هشتم باشد و ماه از و باز گردد و بدرجه
طالع پیوندد خبر آید از مرگ وی و همچنین اگر باز گردد و از آن ستاره که اندر هشتم
است یا اندر چهارم و بکدخداوند نهم متصل شود یا بدان ستاره که اندر نهم است
خبر مرگ او اندر یابند اگر صاحب طالع اندر چهارم راجع بود یا اندر هشتم راجع
بود یا منصرف بود از صاحب موت برجعت رفته باشد و اگر با این همه حقیقتش بدرجه
احتراق بود یا بدرجه هبوط یا بدرجه نحس دلیل مرگ بود و اگر دلیل اندر تحت الشعاع

بود و صاحب هشتم نحس باشد پس مرده باشد اگر دلیل عطارد بود و از آفتاب
تمامی دور بود و نحسی بدو نگرد دلیل کند بر مرگ و همچنین زهره و سهم
سعادت اندر هشتم طالع بود و نحسها بایشان بنگرند این نیز هم
دلیل کند بر مرگ خداوند طالع و ماه چون مقابل یکدیگر باشند و ستارگان
بایشان بنگرند آن نیز دلیل کند بر مرگ اندر غریبی و اگر خداوند سهم السعادت
زیر نور آفتاب باشد با سیار دو نحس بود این هم دلیل مرگ باشد و اگر
ماه تمام نور بود و مریخ اندر برج دهم وی باشد و ستارگان سعود
ناظر نباشند آن نیز دلیل مرگ است و چون ماه اندر درجه چهارم باشد
با مریخ و خداوند طالع ساقط بود و سعدان بوی ناظر نباشند یعنی بماه
اگر نیز دلیل مرگ بود و عطارد چون بمقابله ماه بود و ستارگان نحس
بدو ناظر باشند یا با وی باشند آن نیز دلیل مرگ بود و بگیر از درجه قمر
با درجه هشتم و جمله کن از طالع بیفکن هر جا برسد اگر چنان بود که خداوند
نحس بود یا از خانه مقابله نحسی بود یا برج نحسی بود انگه پس مرده بود و همچنان
اگر خداوند و همچنین اگر خداوند مقابله این سهم نحس بود یا نحسی بدو بنگرد
دلیل کند بر مرگ و بوده ام

فصل سیم

در دانستن انکه بچه
سبب مرده است اگر پرسد که بچه سبب مرده است بنگر که خداوند طالع
و ماه تا کدام دلیل کرد بر مرگ اگر دلیل زیر شعاع باشد مرگ وی از کرمی بود و از

درونانی

و در دهانی و اگر دلیل نحوس بود از زحل و زحل اندر مثلثات آتشی بود از
جای بلند فرو افتاده بود و مرده و اگر اندر مثلثه خاکی بود و از سودا بوده
باشد و مرده و اگر اندر مثلثه بادی بود یا اندر وسط السما از دیوار
بلند یا از بلندی فرو افتاده بود و مرده باشند و اگر اندر وتدی بود از
اوتاد طالع هم از جای بلند افتاده بود و اگر اندر سرطان بود یا اندر
مثلثه وی از غرقه شدن در آب مرده بود و بگیر اگر زحل جامد بود
از قولنج بود و اگر دلیل را مریخ نحوس کرده بود و مریخ اندر مثلثه آتشی
بود دلیل کند که زیر پای ستوران مرده باشند یا درکان پنجوره باشند
یا از گرمی و علت صفرا مرده باشد و اگر اندر مثلثات آبی بود
و هموعیه بادی باشد از خون و جراحت و یرقان مرده باشد یا بنیشتر کشته
باشند و اگر مریخ اندر وسط السما بود بردار کرده باشند و اگر اندر مثلثات
آبی بود اندر آب مرده بود یا از چیزهایی که اندر آب باشند بخورده باشند
یا از آب گرفتگی مرده باشد و اگر هر دو نحس بود دلیل کرده آمده باشند
از خون و ریم و تباهی معده مرده باشد و اگر خداوند طالع محترق باشد
و ماه و مریخ بود مرگ وی از سوختن بود یا بریدن اندام و اگر ماه بمقابله
آفتاب بود و تربیع مریخ یا مقارنه او بود و آفتاب یا رأس بود یا ذنب انگه
اندر جنگ کاو کشته شده باشد یا با مردمان بسیار و اگر آن نحس که دلیل

مرگ بود و باشد یا بابر و مادر بسیار و اگر آن کدخدای که دلیل مرگ بود و باشد
اگر اندر طالع بود مرگ وی از بیماری بوده باشد و اگر اندر دوم بود از جهت
مال کشته بود و اگر اندر سیوم بود از جهت اقربا یا از جهت سفر و دین و دیانت
مرده بود و اگر اندر چهارم بود از جهت آبا و حبس و ضیاع مرده بود و اندر
پنجم از جهت طعام و شراب و عشق و لذت و فرزندان مرده بود و اندر ششم
از جهت بندگان و بیماری و علت مرده بود و اگر اندر هشتم از جهت زهر
و زنان یا میراث و مانند وی مرده بود و اندر نهم از جهت سفر و علم و دین
و دیانت مرده بود و اندر دهم از جهت کار و پیشه و عمل سلطان مرده باشد
و اندر یازدهم از جهت دوستان و عاشقی و امید از جهت مال سلطان
مرده بود و اندر دوازدهم از جهت ستوران و اندوه و دشمنان مرده
بود و هر آنکه هر وقتی که به کدخدای پیوندد به دلیل آن کار وی حذو این چنین
بود و اگر کوکب کدخدای پیوندد هلاک وی بر دست وی باشد این اسباب
و مرگ و از اتصال و نظر نیز حکم کن والله اعلم فصل چهارم اندر دانستن
آنکه حال سایل چگونه بود بمرگ اگر سایل از مرگ خویش پرسد بنگر تا خداوند
هشتم با آن ستاره که وی کدخدای است اگر اندر وتد باشد و قمر و خداوند
طالع طالع سوی این دو کوکب پیوندد و شعاع ستارگان سعد از وی
دور باشد این کس بمیرد آن وقت که خداوند طالع به درجه کدخدای رسد

یا از کدخدای به درجه خداوند طالع رسد یا به درجه طالع رسد هشتم هم بمیرد و اگر آن
کدخدای برج چهارم بود مرگ وی پنهان بود و اگر اندر وسط السما بود مرگ
وی آشکاره بود و اگر اندر هفتم بود مرگش بغربت بود از سبب حرب و یا زنان
و اگر اندر طالع بود آنجا بمیرد که زاده بود یا از آن بیماری میرد که از شکم
مادر آورده بود و اگر زحل اندر وسط السما بود اندر برج آبی و خداوند
طالع اندر چهارم بود یا اندر برج هفتم بود اندر آب غرقه گردد و بمیرد و اگر
زحل صاعد بود مستقیم بود و اگر خداوند هشتم مریخ باشد و اندر وسط بود
مرگ وی بر سر دار بود خاصه اندر برج جوزا و اگر خداوند طالع تحت الشعاع
بود و ماه به درجه طالع نگرد یا صاحب موت به درجه طالع نگرد یا شعاع کدخدای
به درجه طالع رسد این کس بمیرد و همچنین اگر خداوند طالع ساقط نظر
بود از وتد و از صاحب چهارم منصرف بود و صاحب هشتم متصل شود و ما
اندرین میان کدخدای متصل باشد این کس بمیرد و اگر خداوند طالع اندر برج
دو کدخدای بود از آن دو کدخدای یکی خداوند هشتم بود یا چهارم یا هفتم فاحکم
که آن کدخدای بیش خداوند طالع بود و قمر او را بود دلیل سریع مرگ سایل
بود و اگر آفتاب و ماه با راس یا ذنب باشند و صاحب ترجیح ایشان یا خداوند
طالع یا راس یا ذنب باشند و ماه و آفتاب بمقابله طالع باشد اندر وقت غوغا
کشته شود و این دلیل آنگه درست باشد که سعدان از وی ساقط بود بنظر

وشعاع وجید واگر خداوند طالع بوتد خویش نزدیک بود مثل وی
همچنین عمر سپری شده بود وهمچنین نیز اگر خداوند چهارم بوتد خویش
رسیده باشد مرگ وی سخت زشت بود خاصه که نحسی پیوسته باشد اگر
خداوند دوم کوکب نحس بود وخداوند طالع از جانب هشتم منصرف بود
وتربیع یا مقابله خداوند دوم اتصال کند وهمچنین اگر خداوند دوم
بخداوند هشتم اتصال کند مرگ این مرد از گرسنگی بود خاصه که آن
نحس زحل بود وهمچنین اگر خداوند طالع اندر برج آب فقط بود این
نحسها که یاد کردم مرگ وی اندر کنجها و مغولها بود بطبع آن برج
اگر برج آبی بود مرگ وی بنزدیک آب بود واگر خداوند طالع از
تربیع مریخ باز گردد وبمقابله زحل رود وقمر مر زحل را بود او را
بجای اندر آرند خاصه که اندر برج خاکی بود واگر از مقابله زحل
باز گردد وبمقارنه مریخ پیوندد وقمر مر مریخ را بود او را با آتش
اندازند خاصه که بفوق زمین بود وماه نیز اندر برج منقلب بود سوی آن
کوکب پیوندد که اندر وسط السما بود وآن کوکب خداوند هشتم بود یا
کوکبی بود نحس از دیوار فرو اندازند واگر ماه اندر برج دو جسدین
بود او را بمنجنیق یا مانند آن با آتش اندازند این دلیلها که گفتم
باندازه طبع حکم کن واگر از آفتاب باز گردد وبمریخ پیوندد یا از مریخ

با آفتاب

با آفتاب پیوندد دلیل مرگ وی در سوختن بود خاصه آنگاه که ماه بنحسی پیوندد
واگر از آفتاب باز گردد وبمقارنه زحل پیوندد یا از برج خاکی بر آبی
پیوندد ویا از آبی بخاکی پیوندد مرگ وی از زیر ... بود واگر این دو
نحس بیک جای بود وخداوند طالع میان این دو نحس بود مرگ وی اندر
حبس بود خاصه که اندر چهارم بود یا دوازدهم یا ششم واگر نحس اندر
برج سباع بود وخداوند طالع زیر وی بود وماه بتربیع کوکب بود
یا مقارنه اندر برج سباع وشعاع کواکب بود ونظر شان ساقط
بود مرگ وی از سبب نخجیران بود خاصه که مریخ اندر برج اسد بود
واگر این دلیلها که گفتم اندر برج آبی بود مرگ وی بسبب حیوان آبی
بود وهمچنین اگر برج چهارم آبی بود نیز جنگ جانورهای نمناک میرد وبا
این دلیلها که یاد کردم ماه اندر حمل بود یا اندر جوزا بابل را سر
برند خاصه که خداوند طالع با ویران بود یا آن کوکبی که مانند ویران
چون رأس الغول وسهای سرطان واین آنگاه درست بود که مریخ اندر
جوزا بود وماه اندر حمل واگر خداوند طالع اندر دوم بود یا ذنب یا
ماه اندر عقرب بود یا ذنب وعطارد را اندرین میان شهادت بود
وسعود از ایشان ساقط بود یا مریخ یا ذنب بود وعطارد با وی یار بود
یا خداوند طالع با ذنب بود این کس بشهر کشته شود واگر خداوند هشتم

مریخ باشد و باز برج هشتم عقوبت بود و ماه از زحل باز گشته بود و بمریخ
پیوندد و یا از مریخ باز گردد و بزحل پیوندد یا مریخ اندر هشتم بود و زحل
برجهای مستقیم بود مرگ وی از قصاص بود یا خویشتن بکشد و اگر زحل اندر
دوازدهم بود با اجتماع کواکب اندر وی بود و خداوند طالع نیز اندر وی
بود یا خداوند طالع اندر وی با سوی کواکب تربیع یا مقابله پیوندد و خویشتن
را خبر کند و زهر دهد یا گر اندر دوازدهم بود و بنحس پیوسته بود و اگر دلیل از
سبب دشمن بود یا خویشتن خبه کند خاصه که ماه و آفتاب اندر اجتماع
کرده باشد و اگر خداوند طالع اندر شرف خویش بود و کوکبان سعد شعاع
و نیم نظر از وی ساقط بوند و نحس کخداوند طالع پیوسته بود یا سوی
درجه طالع رونده بود مرگ وی بر تخت بود یا اندر دولت و اگر اندر
هبوط بود مرگش اندر ذل و خواری بود و اگر اندر شکنجه بود مرگش بزندان و بند
اهل بیت خویش باشد و اگر اندر خانه خویش مرگش اندر شهر خویش بود و اندر
خانه خویش و هر کوکبی که وی دلیل مرگ باشد اگر اندر برج آتشی بود سبب
مرگ از گرمی و خشکی بود و اگر اندر برج بادی بود سبب از گرمی و تری
باشد و اگر اندر برج خاکی بود سبب از سردی و خشکی و ماخولیا بود و اگر
اندر برج آبی بود سبب سردی و تری و بلغم بود و اگر دلیل مرگ مریخ بود
و مریخ محترق باشد بر دست ملک کشته شود و همچنین اگر آفتاب اندر حمل بود

وبا مریخ

و با مریخ و زحل و مقابله ایشان بود یا آفتاب با زحل باشند و مریخ بر تربیع ایشان
بود ملک را بکشد قول علی بن محمد الشریف مصنف این کتاب گوید اگر قمر زیر
تحت الارض با کوکبی متصل باشد اندر تحت الارض و قمر با کوکب منحوس
باشد اندر هیلاج دلیل مرگ باشد و اگر متصل فوق الارض بود مرگ [illegible] باشد
و اگر نیرین بنحسی مقارن باشد بی نظری از سعدان دلیل مرگ باشد و اگر سهم
السعادة با نحوس باشد اندر چهارم یا ششم یا دوازدهم و سعود ساقط
باشند از نظر و شعاع دلیل مرگ باشد و بنگر بخانه هشتم و صاحب او و صاحب
طالع و اتصال شان بیکدیگر اگر میان ایشان اتصال بود یا خداوند هشتم
اندر طالع بود یا خداوند طالع در هشتم بود و سعود ساقط بود از نظر
و شعاع دلیل کند بر کوتاهی زندگانی و اندکی عمر و اگر اتصال شان
نبود و صاحب هشتم اندر طالع بود و یا صاحب اندر هشتم بود بزیر نور آفتاب
دلیل کوتاهی زندگانی بود و اگر عمر را اتصال صاحب هشتم با صاحب طالع تا
سهم دوست خاصه که صاحب طالع را اتصال اندر نحس بود که [illegible] خواهد پیوستن
آنگه دلیل کند بر کمی بقا او و زود فنا و انجام عمر و اگر خداوند طالع
متصل شود با ستاره راجع این دلیل کمی عمر بود خاصه بنحسی با صاحب
ثامن که منحوس بود یا اندر ثامن بود یا صاحب ثامن اندر طالع بود والله اعلم
قول بطلمیوس بطلمیوس گوید اگر هیلاج از دو تن باشد که کدام زنده است و کدام

ان از مرده طالع اول را کن و هشتم دوم را و بنگر بصاحب این دو برج هر کدام از
بصاحب هشتم برج خویش متصل باشد حکم کن بر بهر که صاحب آن دلیل بود و اگر
اتصال نبود و نه اجتماع هر کدام اندر خانهٔ هشتم بود از برج خویش یا صاحب
هشتم وی اندر طالعش بود یا اندر خداوند خانهٔ مرگ بود دلیل بر مرگ
انگیس و همچنان حکم کن که بر تو گفتم والله اعلم **فصل پنجم** اندر وصیت
کردن که پای دار بود یا نه بنگر بطالع و قمر اگر اندر برج منقلب باشند آن
وصیت پایدار نبود و زود از حال خویشتن برگردد و بدان وصیت کار
نکند و تباه تر آنگاه بود که خداوند طالع و خداوند برج و قمر خویش
باشند و بجای خویش ناظر باشند اگر تربیع یا مقابله یا مقارنه بود
مریخ اندر اوتاد باشد دلیل کند بر باطل کردن وصیت و دروغ وی
باشد و بیزار وصیت نامه و اگر زهره ناظر بود وصیت نامه باطل شود
از جهت زندگانی وصیت کننده اگر طالع برج ثابت بود و صاحب طالع
و قمر نیز هم اندر برج ثابت باشند و قمر متصل سعدی بود و بطی السیر بود
اندر برج ثابت آن وصیت پای دار بود و ثابت اگر طالع و اوتاد وی
بسلیم باشد از نحس و مسعود اندر وی بود و حاضر اندر برج ثابت و صاحب
طالع و افتد سعدی باشد مقبل و تند بود بجز دوم و هشتم دلیل کند بر بقاء آن
وصیت کننده اگر صاحب طالع اندر هفتم باشد یا اندر وتد الارض دلیل بر کمی

بقاء

بقاء و ثبات هشتم وصیت والله اعلم **فصل ششم** اندر احکام صاحب هشتم
اندر دوازده خانه تمامی خداوند هشتم اندر طالع دلیل کند که مولود پاینده بود
را از هر چیزی هول و فزع و بیم آید لیکن اگر زهره بود و ترسنده و بدخو بود
و خداوند فکرت و غم و اندوه بود و جدایی خواهد همیشه از فرمان و دلیل
کوتاهی زندگانی بود خاصه که منحوس بود دلیل کند بر ناخوشی زندگانی
و رسیدن غمها گوناگون خاصه که خداوند هشتم مریخ و زحل باشد اگر مسعود
باشد یا زهره و مشتری دلیل کند بر درازی زندگانی و میراث یابد
خداوند دوم اندر هشتم بود مولود روزی مند بود از کارهای میراث
و مرا او را دهد کس دیگر و کارها نهان و اگر مسعود بود و ناظر سعدان باشد
و اگر منحوس بود زیانها رسد و مصیبتها و غمها و نومیدی و تباه شدن
ریختها و ناخوشی معیشت و هر کاری که خطا بود صاحب هشتم اندر سوم
بود اندر برادران و اقربا بیماری و عیبها افتد و مصیبتهای برادران
و اقربا بیش آید و زندگانی او دراز شود و مولود را آخر مرگ بغربت
بود یا بتهای و اگر اندر و مسعود بود و میراث یابد و اگر منحوس بود اندر
وی آفت رسد صاحب هشتم اندر چهارم مولود را پدر زود اندر گذرد
و میراث مال و ملک اندر دست او نرود و بیرون شود بزندگانی او آن
خانه که اندر و زاده بود ویران شود و مادر و پدر را عیبها پدید آید

و اگر خداوند طالع تا دی بود بتربیع یا مقابله یا صاحب طالع اندر هشتم
یا دوازدهم بود پس اهل را آفت بزرگ رسد یا بمیرد و همچنین اگر صاحب
طالع اندر هشتم بود یا دوازدهم پس اهل را آفت بزرگ رسد یا بمیرد و همچنین
اگر صاحب طالع اندر هشتم بود یا اندر دوم و اگر مسعود بود میراث یابد
و از همه بدیها ایمنی و سلامتی بوی آید و اگر صاحب هشتم اندر پنجم بود مولود
از فرزند روزی مند نبود که فرزندانش را مضرت رسد و فرزندانش کم زیند
خاصه اگر صاحب پنجم نیز منحوس بود که مولود از رنج خویشتن پای برشود و کاری
او نبود و امیدهاش تباه شود و بی غم و اندیشه نبود و قرار او در معاش
هم پراکنده شود یا فرزندانش معیوب شوند و اگر مسعود یا مقبول بود غم
و تباهی و شر کمتر بود و صاحب هشتم اندر ششم باشد و صاحب ششم نیز ناظر
باشد شوربرده مولود یا اهل را آفت رسد و زیان و بسیاری از وی
بمیرند و تباه شوند و اگر صاحب طالع بر و منحوس بود مولود را هم دیوانگی و
بیماری بد بود که هوش و عقل زایل شود و سراسیمه و ابله گردد و از بندگان
و چهارپایان و جنبندگان و جانوران هر کسی ابلا و گزند رسد و هر جنس
تباهی بود و صاحب هشتم اندر هفتم باشد مولود را از مراد تیمار روزی بود خاصه
با آخر عمر و از زنان رنج و انبار و خصم بهره بود و شاید که آن زن را با وی خصومت
افتد و زن یا انباز اندر غربت بمیرد و بخشم او غم رسد و مرگ مولود بغربی

بود صاحب

بود صاحب هشتم اندر هشتم باشد مولود تن درست بود و پاک از همه عیبها خاصه اگر
خداوند طالع را بیند کم بیمار شود و چون بیمار شود خطر و مرگش اندر و نبود
بود و با مرگش هلاک و بفجاة بود و اگر مسعود بود و بوم جنازه وی
مردم بسیار بود صاحب هشتم اندر نهم باشد مولود کاری کند از کار
مردگان و مرگش بغریبی بود یا بتنهایی و اگر مسعود بود مرگش بر شهادت
بود و مرگ او آشکاره بود میان خلق و هر کاری که بکند بریا و نفاق بود و از
سفر و غریبی حذر باید کرد چه با رنج و با خطر بود و تجارت و ملک او باز
بمیراث اندر گفتار بود کش صاحب هشتم اندر دهم مولود را زندگانی با غم
و اندیشه بود و همیشه ترسنده بود و بی دل بود و کاری کند از کار مردگان
و از سلطان بدو آسیب رسد و خطر بود که هلاک او بر دست سلطان بود خاصه
اگر ناظر آفتاب بود یا صاحب طالع یا صاحب دهم منحوس باشد و از سلطان او را
بیم هلاکی بود و زندگانی او کوتاه بود و مرگ بر سر خلق مشهور بود و از
احداث مکروه ایمنی نبود و یاد کرد مرگ و اندوه آخرت بسیار بود و به هیچ
دست تیمار دار بود و از میراث و ترکه حصه بود دلش و بکار و بنا کردن
کشش بود و بنا و [illegible] زیادت شود و صاحب هشتم اندر یازدهم دلیل کند که مولود
را از رنج خویشتن و از دوستان و حاکم بود و با امیدها کم رسد و مرگش
توبه و نیکویی بود خاصه اگر نیکو حال بود و نیکو موضع و صاحب طالع بدو مسعود

اگر امید واری باشد بچیزهای دوستان و جایهای که رنج برد و فایده
و بصلاح و باز بود و بپرهیز بود و مرگش از سبب دوستان بود و حذر باید
کردن از مجلس شراب و مهمانی رفتن و رنج و شرا نباید کردن کی ...
بود صاحب هشتم اندر دوازدهم مولود را دشمنان هلاک شود و بیم
بود که بر دست دشمنان بود که هلاک کنندش یا در ویرانیها اندر بمیرد و خاصه
که اگر صاحب ... منحوس باشد و غدر و حیله سازند و قهر کنندش و از
بند و زندان و نخچیران و از بهایم بیم و فساد بود و اگر بر صورت مردم
این برج از مردمان بیم و گزند بودش و اگر بر صورت بهایم بود یا سباع
از آن رنج گزند رسدش **فصل هفتم** اندر اختیارات اختیار
وصیت کردن اگر خواهی که وصیت کنی و آن وصیت کار بسته شود و بیمار را
نیز آن وصیت مبارک آید ماه را زاید و طالع شمالی کن و متصل بسعدی
یا متصل کوکبی کن که هفتم ثانی بود و حذر کن تا ماه یا مریخ نبود و مریخ
اندر طالع باشد و نه بهیچ اوتاد که دلیل تباهی بود و آن وصیت تمام
نشود و اگر بجای مریخ زحل باشد یا با ماه یا زحل باشد یا زحل اندر اوتاد بود
آن بیماری دراز بدارد و آخر بمیرد و لکن وصیت تمام شود و اگر مشتری
ازان و زهره اندر وتد باشند یا ماه با ایشان باشد آن وصیت پایدار بود و
بیماری بر هد طالع و ماه برج ثابت کن و بسعدی متصل و بطی السیر کن تا آن

وصیت

وصیت بر ثبات باشد و چنان باید که خداوند طالع مسعود باشد و بسعدی
متصل بود و بطی السیر باشد تا ثابت بود و هو اعلم **اختیار** مرده بگورستان
نا پرسد ابو معشر ... حکیم گوید رحمة الله اگر مردی را بگور خواهی کردن زحل
را بطالع ناظر کن و ان ساعت بپس و هیچ ستاره را اثر کن نباید بجز زحل
اندر طالع نه ماه را نه مریخ را مشتری را نه زهره را نه آفتاب را نه عطارد
را زیرا که زحل سرد و خشک است و دلیل هستی است و دلیل که اخشن و چون
آفتاب و عطارد و ماه با وی یار نباشند و ناظر نباشند آن مرده خشک گردد
و همچنان بماند و کنده نشود و تباه نشود بقدرت خدای عز و جل این اختیارات
خانه هشتم **فصل هشتم** در احکام هفت کوکب و جوزهر احکام زحل
اگر زحل اندر بیت الموت بود دلیل کند بر تنگ دلی و بیزبانی و فرو بستگی کار
و اندیشه مرگ و میراث و اگر بسفر رود پیشش تنگ کرده و یاران با وی خیانت
کنند و اگر همبازی کند مفلس گردد و همبازش باید بخورد و بیم بود که زهر بادارو
دهندش یا بزیرد بوار اندر ماند یا بجایی اندر افتد و موقوف بالی خصمان
و همبازان گردد و اگر شهادت بدارد هر کجا مخرق شود و بیم مرگ وی بود خاصه که
صاحب طالع یا صاحب ... وی منحوس بود **احکام** مشتری مشتری اندر هشتم
دلیل کند بر یافتن مرادها و مال پنهان کرده و یافتن مال و میراث از پیری
و زنی توانگر بزنی کند و اگر همبازی کند زود توانگر شود و با خصمش صلح افتد

احکام زهره اندر هشتم زهره اندر هشتم دلیل کند بر رسیدن مصیبت از جهت
زنان و پرهیز باید کردن از هوای دل و از می خوارگان و نشست و خوست زنان
که بیم و مخاطره بود و با عیالش آشوب خیزد و جا میرانی باید از جهت زنان
و اندر خانه چیزی مادینه نشاید داشتن چه بیم زنان بود و اگر شهادت بود
ایمنی آرد و از خط و منفعت یابد از جهت زنان و اگر بر برج نکو دعوت کنندش
حال رهی و اگر مشتری نکرد وصیت زنی بوی دهند و اگر بر تربیع یا مقابله
نکرد اینه زان وصیت خاین کرده و اگر بر حمل نکرد مال یتیمی فرو گیرد احکام
عطارد اندر هشتم عطارد اندر هشتم دلیل کند بر آنکه از جهت فرزند یا از جهت
کودکان غم خورد و همواره چیزهای ناخوش شنیدنش و از خویشتن هیچکس
سخن نشاید گفتن که بیم بود که سخنی گویندش که بمال و جان او آسیب رسدش و
با هیچکس مناظره و جدال نشاید کردن که آسیب رسیدش بود و مال از اهل دواوین
نگاه باید داشتن تا زیانی نرسد و دراتش طلب نشاید کردن و اگر شهادت دارد
ره نباید طلب کردن مالها و زر و ره را خیال کرد و اندر حکم مال و میراث
بخشش کردن انده برکات و همت بعلم فرایض و حساب و جرب و تسبب آید و وخش
بود احکام قمر اندر هشتم اگر قمر اندر هشتم بود دلیل کند بر پوشیده شدن چیزها
و بی مهتی شدن و راه کار شدن و از هر نوعی مردم غمی و مکروهی پیش آید
و بهیچگونه تحویل نباید کردن که براه اندر دزدان هیب و زیان رسد تا ماه از بین

استوارش نیکو بود و از تو بر تدبیر گردد و تن درستی و سلامتی بود و حال سیم و
زر نیکو بود و از طبقات مشتری مال نگاه باید داشتن و وصیت نامه
یا امانتی یا او فانی بدست او نهاده سزد و بضاعت نشاید فرستادن و امانت
نشاید نهادن و اگر شهادت سزا در میانه بود احکام مریخ اندر هشتم دلیل
کند بر آشوب کارها و درست بر کار برود و هر کجا دست کند بزار آوردن
مالها خوشی چند و بیم بود که بروی شبیخون کنند بسبب مال و از آتش گزند رسدش
و اگر سفر کند بیم بود و از مردی که به چشم سرخ رشد و ابرو روی خویشتن نگاه
باید کردن و زن و همباز و خصم او را زیانی رسد اندر مال و بیم و ترس افتد
اندر دل صاحب سبله و اگر برج منقلب بود خطرها گاه و یا زخم آهن خویشتن
نگاه باید داشتن و اگر برج ثابت بود بیم جز خیر بود در دل و اگر خانها مشتری
بود کسی بروی بمیراثی دعوی کند و اگر خانها عطارد بود گفت و گوی بانجم و اگر خانها زحل
بود بیش سر کم کند احکام شمس اندر هشتم آفتاب اندر هشتم دلیل کند بر زیانی
و دل تنگی و بدگمان و بی چیزی و هیبت اندر دلش از سلطان بیم بود که بر چشم
راست او آسیبی رسد یا سر درد آید و سود و زیان از دست او بیرون آید و چشم
یاری قوی یابد و پرهیز باید کردن از خصومت و بر مصیبتی پیش آیدش و اگر خانها
وارد زن خواهد و توانگر بود و اگر بضاعت فرستد یا امانت نهد یا رنیابد
و اگر این طالع ملوک را بود نکبتی بر سر از زبان نخیزید و اندر ملک نقصان آید

خانه بیرون نیاید که دلش بترسد و ترسان بود و تنگدل و بباید بگریستن تا قمر
بکو متصل است اگر کو هر آن کوکب بیم و ترس بود و اگر بیماری را علاج کنی که بر برج
با مقابله زحل بود بمیرد و اگر بمریخ پیوندد و در روشن زیادت شود یا خطای
افتد و بضاعت و امانت نشاید نهادن **احکام** راس اندر هشتم راس اندر هشتم
دلیل کند بر سفر و تحویل و آبادانی و منفعت و داوری با مردمان و ظفر او را
بود و دلیل بود درستی و سلامتی و لیکن مالش نقصان کند **احکام** ذنب اندر هشتم
ذنب اندر هشتم دلیل کند بر آفت چنانکه نزدیک شود و اگر بیمار شود طبیعتش آشفته شود

فصل نهم اندر احتراق و رجعت و صاحب [illegible] خداوند هشتم چون
چون راجع شود برای وتد بر زن و انباز و مردم بیگانه اعتماد نشاید کردن
و بیع و شرا و بازرگانی همه بد بود و غربت و تحویل صواب نباشد و کجا جهان ماند
تاخیر بود [illegible] دشمن [illegible] نشود و رای و تدبیرش هم ناصواب باشد و غلط
بسیار افتدش **احتراق** صاحب هشتم چون صاحب هشتم محترق شود دلیل کند
اندوه و غم باشد و تنگدلی بی سببی و اندکی و ناکامی دل برد و بجان انباز و زن
زیان رسید باو زدن و بیرون [illegible] با سلطان بستاند و از آتش بیم بود و از [illegible]
حذر باید کردن [illegible] و احتراق [illegible] اندر هشتم دلیل کند بر [illegible]
و تباهی و مکر [illegible] مال سایل [illegible] از جهت آنکه بمقابله مال سایل
[illegible] و از آب و آتش بیم بود و بیرون شدن از خانه هم بیم بود تمام شد احکام خانه

هم نه

هشتم انجلوی منسوب است از مسایل و اختیارات بعون الله و حسن توفیقه **الباب**
التاسع من المطالع و ما فیه من المسائل سبعة و عشرون فصلا **فصل**
اول اندر معرفت دلایل اسباب سفر اگر از سفر پرسد طالع و صاحب طالع
دلیل سایل است و برج نهم و صاحبش و مریخ دلیل سفر است همچنین سهم السعادت
و صاحب ساعت و خانه سیوم و صاحب خانه اش دلیل سفر است و خانه نهم دلیل سفر
است و راه و بیت و جایگاه قمر منزل است و منزل و بیت هفتم یا صاحب هفتم و از
کوکب که اندر هفتم است دلیل آن زمین است که قصد آن جای کرده است یعنی مقصد
همچنین سهم السعادت و خداوندش دلیل مقصد است و طالع و صاحب طالع و آن
کوکب که اندر طالع است دلیل این زمین است که اندر وی است و برج دوم دلیل
اندر آمدن وی است بدان زمین مقصد و دهم و صاحب دهم با آن کوکب که اندر
دهم بود دلیل حاجتهای وی است و چهارم و صاحب چهارم و از کوکب که اندر چهارم
است یا صاحب برج قمر دلیل عاقبت کار وی است و از کوکب که قمر از وی منصرف است
دلیل است بر آن ماجراها که بر وی گذشته است از این حادثه که سفر سبب کرد
سفر از جهت است و از چه سبب است و هر سفر کینت و از کوکب که قمر بوی متصل است
دلیل است بر آن حالتی که وی را پیش خواهد آمدن از سفر و وقت آمدن وی از سفر
از شمس بگردد امر تجارات و محل قمر از شمس بنگر بدین مواضع و دلیلان اگر جای
سعدی بینی با نظر سعدی یا شعاع او دلیل سعادت بکن بدان جایگاه و هر جای

فصل دوم نجسی چنین باشد یا بنظر تباهی دو دران جایگاه باشد

اندر دانستن اگر بسفر تمام شود یا نی و چگونه بود به نیکی و بدی اگر بر بید از حال

سفر که تمام شود یا نه و راه بود یا باز مانده بنگر صاحب طالع و قمر اگر اندر نهم باشد

یا صاحب نهم متصل باشد با کوکبی که اندر نهم بود دلیل کند بر سفر ولیکن بر

مراد و دل سایل باشد اگر خواهد رود و اگر نخواهد نی و اگر صاحب نهم اندر طالع بود

با آن کوکبی که اندر نهم بود متصل شود بصاحب طالع یا بکوکبی که اندر طالع بود متصل

شود سفر بود ناچار بی مراد سایل و اگر اتصال مودت بود سفر با آسانی بود

و اگر اتصال عداوت بود بدشواری و رنج این سفر شود و اگر مسعود

و مقبول بود این سفر مبارک بود و اگر منحوس و غیر مقبول بود سفر بد بود و اگر

دلیلان بیکدیگر متصل باشند و کوکبی نور نقل کند یا جمع کند یا نور رد کند

میان این دو دلیل دلیل کند بر سفر از سبب آنکه کوکب ناقل و جامع یا راد النور

اگر صاحب طالع و صاحب تاسع بکوکبی گران رو متصل باشند و آن کوکب بخانهٔ نهم

یا بطالع ناظر باشد دلیل سفر کند و اگر صاحب طالع یا قمر بکوکبی متصل شود اندر

وتد سفر نکند و اگر هر دو دلیل بیکدیگر اتصال کنند و نحس غریب اندر طالع بود

و صاحب طالع را منحوس کند یا صاحب تاسع را از سفر نماید و نتواند رفتن و باز

ماندن از جهت آنکه کوکب غریب باشد و طالع برج وی و اگر صاحب طالع بصاحب نهم متصل

شود و باز بمقارنه یا تربیع یا مقابله نحسی اتصال کند سختی یا بلایی پیش آید اندر آن

سفر بنگر که کدام صاحب بحسب طالع و کوهر آن برج بر خویشتن آید اگر صاحب نهم

اندر وتد باشد سفر سخت نزدیک بود و همچنین اگر صاحب طالع سه قطع بود

یا با آخر برج سفر نزدیک بود اگر قمر تقویم خویش بکوکبی دهد اندر نهم یا سیوم

را اندر موضع خویش قمر غریب بود دلیل کند بر زودی سفر و اگر قمر اندر وتد

بود بیرون رفتن سخت زود بود اگر صاحب نهم یا صاحب سیوم اندر موضع

غریب باشد هم سفر بود یا اتصال قمر با ایشان صاحب طالع و صاحب نهم اندر

اوتاد بود دلیل تعویق سفر بود و اگر صاحب طالع زحل باشد و زحل اندر خانهٔ خویش

باشد یا اندر وتد بود سفر نکند و اگر اندر وتد نبود سفر باشد بعنا و دشواری

و اگر اتصال و انصراف قمر از مودت بود دلیل سفر بود و اگر اتصال و انصراف

تربیع و مقابله بود مقام دلیل کند اتصال قمر بزحل و زحل اندر وتد بود یا ساقط

بود دلیل کند خاصه بتربیع نکند اتصال قمر با مریخ و مریخ بطالع ناظر بود و دلیل

سفر بود ولکن شدت و هول و اگر اتصال مودت بود سفر زود بود و اگر

دو کوکب بود از درجهٔ وسط السماء زایل گشته بخانهٔ نهم و قوی باشد سفر دلیل

نکند تا آنگاه که اندر طالع ایشان را حظی نبود یا خود قمر بود یا مریخ یا صاحب

ساعت یا صاحب سهم السعادت بود دلیل کند بر سفر نکند و اگر صاحب طالع

یا صاحب نهم بمقارنه صاحب رابع بود و سفر نکند و همچنین اگر قمر اندر چهارم بود

یا صاحب چهارم بمقارنه بود یا صاحب رابع اندر طالع یا اندر وسط السماء بود یا اندر

تاسع بود یا اندر سابع بود سفر نکند اگر اندر چهارم کوکبی باشد و مر آن کوکب را
اندر طالع نصیب بود سفر نکند تا مادام آن کوکب از آن برج تحویل نکند اگر قمر با
کوکب راجع متصل باشد سفر تمام نشود تا آنگاه که صاحب طالع شاهد نبود و اگر
وقتی کز آن کوکب دلیل کرد بر سفر راجع بود دلیل بازماندن بود و اگر مقیم
اول بود بازماند و اگر مقیم ثانی بود در باز رود که راست شود و سفر کرده شود
و اگر طالع برج ثابت بود و اندر وسط السما کوکبی باشد که دلیل کند بر سفر کار
راست کند سفر را و باز ماند خداوند طالع راجع بود از سفر بازماند مگر که نهادت
سفر قوی تر بود آنگاه سفر کرده شود صاحب نهم راجع بود از سفر باز آید یا
بجای دیگر سفر کرده یا از نیم راه بازگشتن باشد تا آنگاه که صاحب او دلالت دیگر
افتد از جهت سفر آنگاه دلیل کند بر سفر و هو اعلم **فصل سیوم** اندر
دانستن آنکه اندرین سفر خطری بود یا نی اگر پرسد که اندرین سفر مرا هیچ گزندی
یا خطری باشد بنگر بصاحب طالع و بصاحب نهم اگر اندر طالع کوکبی باشد منحوس یا کوکبی
بود که صاحب هشتم و طالع را منحوس کند تباهی و خطر و شر از طبیعت و از جوهر
آن کوکب و آن خانه بود مثلا اگر آن کوکب نحس کننده صاحب ششم بود بیماری
بود و اگر صاحب دوازدهم بود بند و زندان بود و اگر صاحب هشتم بود مرگ بود
و اگر سعدی شعاع افکند باز رهد تا بیند و اگر صاحب دوازدهم صاحب هشتم بود
بیم و ترس از زندان و دشمنان بود و اگر از طالع ناظر بود بیم کشتن بود و اگر از

دوم ناظر بود بال بود و همچنین تا دوازده خانه اگر این کوکب نحس کننده مر صاحب
طالع را پیش از اتصال صاحب نهم بود پیش از نبودن سفر عارضه باز خورد و باز
ماند و اگر پس از اتصال او لا سفر بود این تباهی را اندر راه باشد اگر
نحس اندر طالع بود مشغولی از جهت تن و جان بود و اگر اندر وسط السما
بود از سلطان یا از کار و پیشه بود و اگر اندر هفتم باشد دل مشغول اندر
آن زمین باشد که قصد آن کرده است اگر اندر چهارم بود حالی افتد که
نتواند بسفر بیرون رفتن و اگر همچنین کوکبی نور دلیل طالع را از دلیل سفر قطع
کند اگر کوکب سعد قاطع باشد بازماندن سفر خیر و نیکویی باشد و اگر نحس باشد باز
ماندن سفر تباهی و مخاطره باشد بنگر آن کوکب قاطع در کدام برج است از جوهر
و از طبع آن برج گوی چنانکه صفت کردیم **فصل چهارم** اندر دانستن
آنکه خطر یا تباهی بکدام منزل باشد اگر پرسد که مشغولی و خطر اندر راه بود یا اندر
منزل یا اندر مقصد یا بکدام جای بود اگر نحس از درجه طالع بود تا چهارم مخاطره
از نخستین منزل بود تا آنجا که روی نهاده است و از چهارم تا هفتم همچنین
مخاطره اندر راه باشد نزدیک مقصد و اگر نحس از درجه هفتم تا درجه
وسط السما بود مخاطره بوقت بازگشتن بود از نخستین منزل که از مقصد برون
آید و اگر از درجه وسط السما تا درجه طالع بود مخاطره بوقت بازگشتن باشد
نزدیک شهر خویش رسیده بود و همچنین حکم کن از درجه طالع تا نبود درجه نخستین منزل

خطر بود و تا صد و هشتاد درجه نزدیک مقصد بر او اندر خطر بود و از صد
و هشتاد درجه تا دویست و هفتاد درجه اگر نحس بود خطر اندر بازگشتن بود
کشتن بود بمنزل اول از مقصد و تا کمالی دور نزدیک شهر خویش خطر بود
و همچنین همی پس کند از درجه ماه تا درجه نحس که صفت کردیم بهر ربعی و اگر
بجای نحس سعدی باشد دولت بیند و شادی و منفعت یابد قول علی بن محمد
الشریف و مصنف این کتاب گوید بنگر تا سفر چند فرسنگ است بر دوازده برج
قسمت کن تا هر برجی را چند فرسنگ رسد اگر دلیل سفر نحس خواهد شد بنگر
از درجه طالع تا درجه نحس چند برج باشد بچندان فرسنگ برسد خطر و بلا
رسد و اگر سعدی باشد بدان فرسنگ برسد سعادت و شادی و منفعت چند
باشد و همچنین دلیل گیر از درجه صاحب طالع و از درجه قمر تا نیکی و بدی راه
دانسته باشی سعد و نحس و اگر این نحس اندر حمل باشد و مثلثات او آفت
اندر کوهها رسد و اگر اندر مثلثه خاکی بود آفت اندر دهها و کشت زارها
و کوه پایها رسد و خاک توده‌ها و اگر اندر مثلثه بادی بود آفت اندر وادیها
و بیابان و صحراها و درختستان اندر رسد و اگر اندر مثلثه آبی بود آفت
اندر آبها رسد نزدیک دریا یا آبها و مرغزارها و اگر آن نحس اندر خانه
یا شرف خویش باشد آفت بدان جایگاه رسد که آن جایگاه منسوب بود بدین کوکب
نحس و اگر بجای نحس سعد بود منفعت و خیر و شادی بدان جایگاه بود که آن سعد اندر آن
باشد

باشد و بترین آن نحس بود که ماه اندر طالع باشد یا به درجه طالع نزدیک بود و بتر
آنگاه بود که طالع عقرب بود این کس براه اندر شکسته شود و هلاک شود
و هیچ گونه قبول نکرده کاروی که نحسها را کرد اگر و بگیرد فصل پنجم
در دانستن آنکه این مسافر چگونه بیرون رود و از چه سبب بیرون آید و بنگر اگر
ماه یا صاحب طالع بزحل یا بعطارد قابل بود قصد سفر فرمود کرده بود و اگر سعد
یا صاحب نهم بود این مرد با مال بسیار بیرون رفته بود و بنگر بصاحب طالع و بقمر
هر کدام که قوی‌تر باشد دلیل و بیت اگر از زحل منصرف باشند از غم و رنج
بود یا پنهان رود و اگر از مریخ منصرف بود از رنجه باشد یا بخواهد اگر و اگر
از شمس منصرف بود از سبب سلطان رفته بود و اگر از زهره منصرف بود از جهت
زنان رفته باشد و اگر از مشتری منصرف باشد از جهت علما و وزرا و قضات
بیرون رفته باشد و اگر از عطارد منصرف بود از جهت علم و تجارت و عمال بیرون
رفته باشد و اگر انصراف از نظر مودت بود از دوستی بیرون رفته باشد و اگر از
عداوت بود بسبب استهزا بیرون رفته باشد و اگر اتصال مقبول بود بخشنودی
بیرون رفته بود و اگر غیر مقبول بود با ناخشنودی بیرون رفته باشد اگر صاحب
طالع یا ماه منصرف شود از کوکبی که صاحب برج ماه است یا صاحب برج صاحب طالع
از شهر و از خانه خویشتن بیرون رفته بود و همچنین چون ماه از زهره بازگردد
و که صاحب شرف ماه است از شهر و از جایگاه عز و دولت خویش بیرون رفته بود

نزدیک اصل آن شهر رود و نزدیک ایشان معروف بود و اگر اندر مثلثه
بود غریب بود ولیکن متوطن آنجا باشد اگر پس که مسافر نزد وی رود
و اگر اندر برج غریب نباشد و برج ثابت اگر پس از آنجای نرود و باشنده بود
و اگر برج منقلب بود اگر پس که مسافر نزد وی رود غریب بود و اندیشه وارد و آینده
و رونده بود بهر جای و اگر برج ذوجسدین بود بهر جای باشنده بود و اگر
راجع بود آنجا متوطن نشود از آنجا باز آمدنی بود و اگر مستقیم بود و باقی از رونده
بود و اگر اندر وتد بود معروف بود و اگر ساقط بود مجهول بود و اگر اندر وسط
السما بود سلطان بود و اگر اندر دوازدهم یا ششم بود از نزدیکان
و فرومایگان بود و همچنین حکم کن مرمر معقود را که مسافر نزدیک وی
رود از دوازده خانه تا از کدام و ثبت اگر بدلیل مقصود صاحب حجت
ناظر بود معروف باشد اندر آن شهر و اگر ناظر نبود مجهول بود و اگر بنظر مودت
بود اندر آن شهر مجهول بود و اگر بنظر عداوت بود مذموم باشد و اگر بنظر مقابله
بود دشمن دارنده بود و خداوند خصومت و منازعت بود و اگر بمقارنه
بود همیشه ستم کننده بود که حقهای مردم غصب کند و همچنین حکم کن مرمر کاری
را از انصراف و اتصال **فصل ششم** اندر معرفت آنکه اندر
سفر خیر و نیکویی باشد یا نی و چگونه بود اگر بپرسد که اندرین سفر خیر و نیکویی باشد
و چگونه بود بنگر اگر کوکبی سعد مر صاحب طالع را یا صاحب نهم را یا صاحب سیوم

و همچنین اگر از آن کوکب باز گردد که اندر شرف ماه است یا اندر شرف خداوند
طالع از خانه و بال خویش رفته بود و اگر ماه از صاحب هبوط خویش منصرف
شود یعنی مریخ یا کوکبی که اندر هبوط ماه بود یا اندر هبوط خداوند طالع
بود این نحس از بلا و محنت و آفت و نحوست بیرون رفته باشد و هم
کواکب را بدین قیاس حکم کن اگر ماه یا خداوند طالع از صاحب نهم و سیوم
منصرف گشته باشد یا از کوکبی که اندرین دو خانه باشد یا از کوکبی راجع از
نیم راه باز گشته باشد و پیوستن ماه و خداوند طالع بکوکب راجع از نیم
راه باز گردد و باز بنگر که خداوند طالع یا ماه بکدام کوکب متصل است
آنچه نخواهد بودن از وی حکم کن اگر آن کوکب اندر خانه قمر باشد یا اندر
خانه صاحب طالع یا اندر شرف قمر یا شرف صاحب طالع بود بگوی که بزمین
یا بشهر خویش می رود یا بخانه خویش و اگر اندر مثلثه باشد بجای رود
که رفتن آنجا بوده باشد یا بدان جای ویرا معرفتی بود و اگر بزحل متصل
باشد بمشایخ و دهاقین بود سر و کارش و اگر با مشتری بود یا وزرا
و فقها و علما باشد و اگر با مریخ بود و صحبتش یا کارش با لشکریان بود
و اگر با آفتاب متصل بود با ملوک باشد شغل وی و اگر بزهره بود بزنان و
بزانان بود و اگر بعطارد بود بکاتبان و عمال بود شغل وی و اگر آن کوکب
متصل به القمر یا صاحب طالع بوی متصل بود اندر خانه و شرف خویش باشد مسافر

را یا ماه را مسعود کند یا اندر طالع بود یا اندر نهم یا بدین مواضع ناظر باشند
از نظر سعادت و مودت و قبول دلیل سعادت بود و خیر و شادی و نیکوییها
و همه دلایل اگر مسعود باشند سعادت بزرگ باشد و اگر بعضی از دلیلان مسعود
بوند هم نیکویی و سعادت بود و همچنان قیاس کن که از نحسان قیاس کردی
از دوازده بروج و از ارباع فلک و از ماه و از صاحب طالع و از
نظر سعدان از زهره و مشتری و سهم السعادة و از صاحب سهم السعادة
تا نظرشان بطالع و بصاحب طالع و بماه و بخانه نهم و بصاحب نهم چگونه
باشد از ایشان حکم کن بر نیکویی و منفعت و دولت و شادی و اقبال
خاصه از انقضای قبول و مسعود **فصل هفتم** اگر مردی بشهر اندر آید
و گوید چند گاه باشیم اگر مردی بشهر اندر آید و پرسد که چند گاه باشیم
اندرین شهر و این ساعت که اندر آید اگر صاحب ثانی اندر طالع راجع
بود دلیل کند بر زود باز گشتن بی قضا حاجت و هیچ چیزی نبود و اگر
اندر مقام اول بود دیر ماند و باز گردد بی قضای حاجت و اگر اندر مقام
ثانی بود باز گردد میان زودی و دیری و حاجتهاش بر آید پس از
نومیدی و اگر صاحب ثانی اندر طالع بود و منحوس نبود و راجع نبود و نه
محترق آن سفر درست باشد با قضا حاجت و همچنین اگر در دهم باشد یا اندر
یازدهم اگر صاحب دوم اندر هفتم باشد اندر سفرش خصومت و منازعت بود

و اگر اندر

و اگر اندر نهم بود یا سوم اندران زمین قرار نکند بجای دیگر سفر کند و اگر اندر
چهارم بود و نحسی بوی ناظر بود یا بادی بود آخرین سفر باشد یا بیم مرگ
باشد اندران کار و هیچگونه باز گشتن نبود پس اگر صاحب ثانی یا قمر بود محتجب
یا ناظر بود یا بعطارد ناظر بود و یا مقارن و یا از مریخ بوی ناظر بود آفتی
یا شکستگی یا مکروهی بروی پیش آید اگر با این همه قمر اندر چهارم بود بمیرد اندر آن
جراحت اگر اندر وتد دیگر بود آن بنده از شکستگی نیکو نشود و لیکن اثر وی
بماند و اگر مریخ تنها ناظر بود جراحت رسد بر طبع و جوهر آن برج که اندر ولایت
اگر سعدان ناظر باشند راحت پدید آید و از جراحت و بیماری رستگار باشد
و اگر سعدی بوی ناظر نباشد اندران جراحت بمیرد **فصل هشتم** اندر
دانستن حال عاقبت کار چون از اندران سفر بنگر برابع و بصاحب بیت العاقبة
قمر هر کدام قوی تر باشد شهادت بیشتر بود و دلیل وی است هر کدام دلیل که
قوی بود و شهادت دارد و مقبول بود و مسعود و اندر جایگاه نیک بود دلیل
کند بر سلامتی حال عاقبت سفر بر جوهر و طبع آن خانه و اگر جز این بود
بد باشد والله اعلم قول بطلمیوس و او گوید که بنگر تا سهم السعادة قمر اگر سعد
اندروی باشد یا شعاع سعدی دلیل کند بر خیر و خوبی و سلامت و منفعة
و عاقبت و اگر نحسی اندروی بود یا شعاع وی شر و بلا و مضرت بود والله اعلم
فصل نهم در معرفت وقت باز آمدن مسافر از سفر بنگر بنیرین اگر

مسئله یا بوقت سفر سعدان بقمر ناظر باشند از جا بجای سپرده و هر دو مستقیم
باشند دلیل کند بر سلامتی مسافر و زودی بازگشتن و همچنین نیز از نحس
کیر بود و اگر مشتری بوی ناظر بود همان باشد و اگر نیرین نحسان ناظر
باشند دلیل کند بر گرانی و درازی سفر و بر ماند و اگر صاحب طالع اندر چهارم
بود و نحسی بوی ناظر بود وی هلاک شود اندران سفر و اگر قمر تربیع یا مقابله
نحسی باشد بی نظری از سعد یا یکی از نحسان متصل بود و نحسی دیگر بوی ناظر از تربیع و دلیل
کند بر دشواری باز آمدن و باشد که هرگز باز نگردد و زیرا که این دلیل کند بر بلا
و مضرت خاصه که مشتری بوی ناظر نبود و اگر هر دو نحس اندر یک برج باشند یا
قمر از ان سر کز شوانه کردن مشتری آن و هر وقتی که بر ابتدا سفر یا بوقت مسئله
سعدان به نیرین ناظر باشند دلیل کند بر آسانی و بازگشتن بتقضا و حاجت
بر بود وی و هر وقتی که نیرین بطالع ناظر باشند هر دو یا یکی دلیل کند بر زودی بازآمدن
مسافر و اگر ناظر نباشد دیرتر آید از ان سفر و بنگر بهر دو تربیع نحس و مقابله وی
اگر زحل یا مشتری اندرین مواضع بود دلیل باز آمدن باشد بصلاح و عافیت
و اگر نحسی اندرین مواضع باشد دیر باز آید و آمدنش آنگاه بود که آن نحس از ان
موضع بیرون آید و سعدی بدان موضع رسد که با بتدا مسئله یا بوقت سفر
نحس آنجا بود و با این همه اگر قمر تربیع یا مقابله آنجای رسد که اندر ابتدا سفر یا وقت مسئله
آنجا بود سعدی دلیل بازگشتن کند والله اعلم **معرفت** انگه مسافر بشب بیرون آید یا بروز

زیرا که دو نحس یک سعد
غالب نتواند بود

اگر پرسد

اگر پرسد که مسافر بشب بیرون آید یا بروز اگر دلیل را و برج دلیل طالع
و صاحب طالع و برج و کوکب لیلی باشد بشب بیرون آمده بود و اگر روزی بود
جمله یا اکثر
بروز بیرون آمده بود **معرفت** انگه بکدام ساعت بیرون آید مسافر اگر پرسد
که بکدام ساعت بیرون آید بنگر بصاحب طالع که از ساعت روز کدام ساعت است
وی را از ان روز که بیرون آید بساعت آن کوکب بیرون آمده باشد **معرفت** انگه
بکدام روز بیرون آمده است اگر پرسد که بکدام روز بیرون آمده است بنگر بصاحب
حد نحس بود و شمار برو از آن کوکب سپری گرده باشد و بنگر بصاحب طالع اگر باول
برج بود باول روز بیرون آمده بود و اگر باخر برج بود باخر روز بیرون آمده
باشد قول یعقوب کندی که وی گوید بنگر بصاحب سابع درجات مطالع هفتم بر دیری مقام
کردن مسافر اندران شهر که رفته است اگر برج ثابت بود دیر ماند و اگر ذو جسدین
باشد از سفر بسفر دیگر رود و اگر برج منقلب بود دلیل کند که رود و باز آید از ان
جای و هر گاه که دلیل سفر راجع بود یا متصل باشد بصاحب سابع و صاحب سابع راجع
بود یا قمر بکوکب راجع بود متصل دلیل کند بر انکه مسافر را اندر سفر نقصانی افتد و باز
گردد از نیمه راه پیش از انکه بمقصد رسد یا پشیمان شود و سفر نکند و اگر آن کوکب که دلیل
بازماندن بود سعد باشد دلیل کند بر انکه بازماندن خیر و سلامت و منفعت و نیکویی باشد
و اگر نحس باشد دلیل کند بر انکه باز ماندن بشر و تباهی بود بر طبع و گوهر نحس و برج وی
و اگر صاحب سابع سعدی بود و مر صاحب طالع را قبول کند دلیل کند بر انکه نیکویی و منفعت یابد از ان

و اگر در میان یح در میان اوتاد ان
۵۴۱ / ۶

شهر کرده مفسد است واکر جز این باشد هیچ منفعت نبود نکر بخانه نهم اکر برج
دو جسدین باشد آن سفر وی دو سفر بود خاصه که صاحب تاسع اندر با بلی بود
بود واکر اندر ... نقطه بود پس از آن سفر یکی سفر دیگر مانند این سفر کرده باشد
قول علی بن احمد النسوی مصنف این کتاب کوید اکر قمر اندر طالع بود و نحس اندر
خانه سفر بود ابتداء سفر با برقت سنبله و بر ماند اندر سفر سخت مبارک بود
خداوند ثانی اندر سابع سفر آرد و خداوند ثانی اندر خانه سفر سفر تمام نشود
بجایی دیگر افتد قمر اندر دوازدهم بود سفر کردن بد بود و شدت و سختی رسد
و خداوند قمر اندر دوازدهم هم بد بود قمر اندر طالع سفر آرد و سفر بد باشد و
چون منحوس باشد بیماری آرد و اندر سفر قمر اندر طالع بود و مریخ اندر سابع بود
و بیکدیگر متصل باشند با اول منزل دزدان سر و ان آیند از پنهان و بیم هلاک
باشد خداوند طالع اندر طالع یا اندر دیگر وتدها سفر نکند واکر برج ثابت
بود همچنین قمر اندر وتد سفر نکند خداوند طالع یا قمر بکوکبی متصل باشد که
بوتد بود سفر نکند صاحب ثانی عشر فوق الارض بود و مسعود بود و سعدان ناظر
بود و منصرف نحس و متصل سعد بود و سعدان اندر وتد باشند سفر کردن
سخت مبارک و محمود بود اکر نحس تربیع نحسها بود یا بمقابله نحسها باز آمدن
سخت دیر باشد واکر تربیع و مقابله سعدها باشد باز آمدن سخت زود باشد
و همچنان از قمر تربیع و مقابله نکر و جواب کن باندر آمدن بشهر صاحب ثانی عشر

زایل

و سفر کردن صاحب تاسع اکر منحوس بود یا محترق یا هابط یا بهبوط یا راجع بود
وار سعدان بازکشته و نحسان پیوسته بود و سفر و حصول نشاید البته البته ۲ ابیم اکر بود دیر
هر وقتی که سعدی اندر وسط السما باشد یا اندر طالع و مقبول بود بشهر خویش
بودن بهتر باشد واکر سعد اندر هفتم باشد سفر کردن خوبتر بود واکر سعد اندر
تاسع بود سفر و راه رفتن مبارک بود واکر قمر از نحسی بازکشته بود سفر بهتر
بود واکر از سعدی بازکشته بود بودن بهتر بود واکر صاحب طالع سعدی بود
بودن بهتر بود واکر سعدی صاحب سابع بود رفتن بهتر باشد زحل و مشتری و نحس
هر یکی اندر خانه سفر تیر پر سفر آرد و چون مشرقی باشند زود باز آید و چون
مغربی بود دیر ماند اندر باب سفر جایکاه شر و بلا چهارم است اکر خانه نحس
نحس بود یا کوکبی نحس اندر وی بود و آن کوکب عطارد است چون منحوس بود و آن
کوکب اندر تحت الشعاع بود صاحب سابع اندر چهارم بود و نحسی بدو ناظر بود یا
با وی بود بیم بود که اندر سفر بمیرد واکر قمر با خداوند ثانی بود یا عطارد
یا مریخ بود یا بدو نظر کند جراحت رسد اندر سفر و غم و محنت واکر قمر اندر
وتد بود و منحوس بود اندر آن سفر بمیرد و باز نیاید واکر خانه نهم بثبوت
خانه سفر افتد این مسافر بدیر کند روزکار کار یا زیا مقصد واکر خانه هفتم
بسهم افتد کارها بجای ماند و چون سلطان کسی را از شهر بیرون کند
پرسد که حال وی چکونه باشد بنکر برج دوم بوقت و رود سوال یا بوقت

نحوست اگر نحسی اندر وی باشد و غریب بود پس از بیرون آید نشن تباهی و فساد
بر دلیش آید و اگر آن نحس از مریخ باشد منازعت و خصومت و قتال افتد یا با
آتش سوختن بود و اگر زحل باشد از دزدان و از غرق آب و از بیماری
بیم بود و اگر آن نحس مقبول بود هیچ زیان نکند و اگر اندر هبوط بود سخت
بد بود و بد تر آنگاه بود که نیز راجع بود و اگر بجای نحس سعدی باشد
سلامتی و خیر و خرمی باشد همچنین صفت کن از برج و شرف و مثلثه که باز
آید و نیکویی یابد و اگر کوکبی راجع اتصال کند با صاحب دوم بطالع آید باز
آید اگر مسعود بود یا مقبول نیکویی و منفعت باشد و اگر جز این باشد تباهی بود

فصل دهم اندر دانستن حال غایبان و دلایل اسباب غایب چون

پرسید از غایبی که کی باز آید و خبر یابد از غایب بود پس از طالع و صاحبش
نگر و قمر و اگر از برادرش پرسید از سیوم و از صاحبش نگر و اگر از پدر پرسید از
چهارم نگر و اگر از فرزند پرسد از پنجم نگر و اگر از سلطان پرسد از صاحب
وسط السما نگر و با این همه صاحب این برج را با دلیل طالع و قمر و مزاج ده و بار
کن و حکم آمیخته کن و حال عاقبت را از چهارم و از صاحبش و صاحب برج قمر نگر و انتها

فصل یازدهم در دانستن آنکه غایب اندر حالش چگونه باشد نیکی و بدی اگر

بپرسد که حال غایب اندر غایبیش چگونه بود و حال وی نیکویی یا بدی بنگر بدلیل
غایب اگر از کوکب سعد منصرف باشد نیکویی بود و اگر آن سعد صاحب ثانی بود

یا اندر ثانی بود یا وی مال یابد خاصه که سهم السعادة را خداوندش یا وی باشد
و اگر صاحب سیوم باشد یا اندر سیوم بود خویشاوندی و خویش و پیوند کرده باشد
و اگر صاحب چهارم باشد یا اندر چهارم بود سرای و ضیعت و عقار ساخته باشد
و همچنین سه دوازده خانه حکم کن و اگر از کوکب نحس باز گشته بود زیان و مضرت
و رنج و تعب دیده باشد و بنگر صاحب کدام برج است و اندر کدام موضع است از جهت
و طبع از خانه حکم کن و اگر دلیل اندر هبوط بود و حبس بود و بند و زندان و اگر
اندر تحت الشعاع بود و نحس صاحب رابع بود یا صاحب وسط السما بود از سلطان
بلا و غم و حبس بیند اگر اتصال و انصراف بود بنگر که دلیل اندر کدام برج است بر طبع آن
برج حکم کن اگر مقبول و مسعود بود خیر و صلاح و منفعت بود و اگر منحوس و غیر
مقبول بود غم و محنت و ذل بود اگر اندر دوم بود مال کسب کرده بود و اگر نحس
بود مال هلاک کرده بود و اندر ششم بیماری بود و چون مسعود بود بندگان
و چهارپایان خریده بود و اگر اندر هفتم بود تزویج کرده بود و اگر اندر دهم بود
عمل گرفته بود و چون مسعود بود و خبر بود و منحوس بود از آن جهت زیان
باشدش و اگر دلیل غایب اندر برج منقلب بود شهر باز آمدنش زود باشد و اگر
برج ثابت بود شهر باز آمدنش بود یا دیر آید باندازه نظر و سرعت و ابطا
و اگر اندر برج ذو جسدین باشد میان زودی و دیری باز آید و قمر اندر وتد بود
مقیم بود و اندر مایل وتد رفته بود و باز آمدن اندر باشد و اندر ساقط رفته بود و باز نیاید

انگاه کر این برجها فوق الارض بود چون تحت الارض بود نیابد همچنین حساب
کن از برج هفتم و از حساب شب و از بیرون آمدن او از زمین والله اعلم **فصل**
دوازدهم در معرفت انگه این غایب بروز آید یا بشب آید اگر پرسنده که غایب
بروز آید یا بشب بنگر بقمر و بدلیل غایب هرکدام قوی تر باشد وی دلیل بود
اگر دلیل را انصراف از کوکب لیلی بود بشب بیرون آمده بود و اگر از کوکب نهاری
بود انصراف دلیل بیرون آمدنش بروز بوده باشد و بنگر که دلیل غایب باول
برجست یا بمیانه یا بآخر برج اگر باول برج بود باول روز بیرون آمده بود و اگر
بوجه دوم بود بمیانه روز بیرون آمده بود و اگر بوجه سیم بیرون آمده بود بآخر روز
بیرون آمده بود و اگر دلیل شبی بود از شب حکم کن و اگر بپرسد که غایب زنده است یا
مرده بنگر بدلیل او و از روی حکم کن چنانکه اندر خانه هشتم صفت کردم و اگر پرسنده گوید
تن درست است یا بیمار بنگر بدلیل غایب همچنان حکم کن که اندر خانه ششم اندر باب
بیماری گفتم **فصل سیزدهم** در معرفت انگه این غایب آنجا مقام کند یا بجای
دیگر سفر کند اگر بپرسد که این غایب ازان جای که هست بجای دیگر سفر کند یا باز بجای
خویش آید بنگر بدلیل غایب و قمر هرکدام ازایشان او قویتر بود بدلالت اگر اندر
حظوظ خویش باشد یا اندر برج ثابت چنان باشد ازان برج که هست تحویل کند
و برجی که در او حظوظ باشد این غایب ازان جای بجای دیگر سفر کند [illegible] تانی
موقت باشد همچنین اگر دلیل غایب با صاحب طالع اندر برج ذوجسدین باشد دلیل کند

بانتقال

بانتقال کردن غایب از شهر بشهر و همچنین اگر دلیل غایب از برج ببرج تحویل
کند و همچنین اگر دلیل غایب اندر هفتم باشد در انتقال دلیل کند بر دوری
ایستادن غایب از سفر بسفر و همچنین و اگر دلیل غایب از اجتماع تا بسیع یا بکوکبی اندر
تاسع بود و اتصال کند غایب از سفری بدیگر آید از جای بجای و اگر غایب
و قمر اندر اوتاد بود خاصه اندر چهارم و هفتم غایب بهفتم باشد اندر ان شهر
که باشد و اگر اندر زایل باشد هر جای که دیده [illegible] جای قرار نتواند کردن
[illegible] متصل باشد بکوکبی اندر برج ذوجسدین این غایب ازان شهر برون
آمدنی باشد بشهر دیگر اگر قمر اندر وتد باشد با آخر وتد از نحسی باز کرد و بسعدی
پیوندد این غایب بجای دیگر رونده است بروزی و اگر بنحسی متصل باشد دل
مشغول و مکروهی باشد اگر آن نحس زحل باشد بند و زندان بود والله اعلم
فصل چهاردهم در معرفت انگه این غایب بکدام ناحیت است اگر پرسند
که این غایب بکدام ناحیت است بنگر بدلیل و بقمر و اگر دلیل غایب اندر ربع شرقی
باشد بمشرق باشد و اگر اندر ربع جنوبی بود بجنوب بود و اگر اندر ربع مغربی
بود بناحیت مغرب بود بجمله و اگر اندر ربع شمالی بود بناحیت شمال و همچنین
از قمر قیاس کن و یاوری یار کن و بنگر بدلیل که از آفتاب بکدام ناحیت است از
تشریق و تغریب و از عرض شمالی و جنوبی و برج و ارباع فلک و از قمر همچنین
تیز بنگر هر کدام جهت شهادت بیشتر بود بدان ناحیت باشد این غایب را

نیک تخمین کن بهر کدام ناحیت که دلیل باشد و قمر بوی با وی موافق باشد بطول
یا بعرض یا برج یا برج هم بدان ناحیت باشد

فصل یازدهم در معرفة

انکه این غایب باز آید یا نی و زود آید یا دیر اگر پرسنده که این باز آید یا نی
و آمدنش دیر باشد یا زود بنگر اگر سوال از پدر بود یا از فرزند یا از برادران
یا از سلطان بنگر بدلیل غایب و دلیل سایل اگر میان ایشان اتصال بود یا نقل
النور یا جمع النور یا رد النور دلیل کند بر آمدن غایب از سفر خویش و اگر غایب
بود بنگر بطالع و بصاحب او و قمر اگر صاحب طالع یا قمر اندر طالع باشد یا اندر
وسط السما و یا تدبیر بکوکبی دهد که اندر وسط السما باشد یا اندر طالع دلیل
کند بر آمدن غایب خاصه که آن کوکب صاحب وسط السما باشد و اگر اندر طالع کوکبی
باشد و صاحب وسط السما متصل باشد دلیل کند بر آمدن غایب ولیکن دیرتر و اگر
صاحب طالع اندر هفتم بود یا اندر چهارم دلیل کند بر دیر ماندن و مقام کردن
و اگر صاحب طالع اندر چهارم دلیل کند بر دیر ماندن و مقام کردن و اگر صاحب
طالع اندر هفتم یا اندر چهارم بکوکبی اتصال کند که اندر طالع بود یا اندر وسط
السما یا قمر بکوکبی اتصال کند اندر طالع یا اندر دهم دلیل کند بر آمدن غایب
مگر که قابل تدبیر قمر منحوس باشد و قمر را قبول نکند آنگاه دلیل دیر ماندن بود
اگر صاحب سفر اندر تحت الشعاع بود یا باحتراق بود یا تربیع نحسان بود اندر
برج ثابت مرگ غایب هم اندران زمین باشد مگر که سعدی بوی ناظر باشد از

تربیع آن بیم را بشکند و امید بهتری باشد و اگر صاحب طالع اندر طالع باشد یا بنزدیک
طالع بود دلیل کند بر آمدن غایب بزودی و اگر اندر هفتم باشد دیر ماند تا
آنگاه که اندر وسط السما آید یا اندر طالع آید اگر صاحب طالع ساقط بود و
متصل باشد بکوکبی که اندر وتد باشد دلیل کند بر دیر ماندن غایب و اگر قمر
از کوکب منصرف شود که اندر چاه طالع بود و بکوکبی متصل شود اندر راست طالع
دلیل کند بر آمدن غایب اگر قمر ساقط بود و بکوکبی اتصال کند اندر راست طالع
و اگر کوکب اندر وسط السما بود دلیل کند بر آمدن غایب اگر اتصال قمر بکوکبی باشد
راجع غایب باز نیاید و اگر مقیم اول بود تدبیر آمدن اندر باشد و اگر اندر مقیم
ثانی بود مقیم آنجا ولیکن تدبیر سفر اندر شد و اگر قمر و صاحب ساعت اندر چاه طالع اندر
طالع بود دلیل کند بر آمدن غایب صاحب طالع اگر مقبول بود دلیل کند بر آمدن
غایب قمر چون مقبول بود و صاحب طالع اندر وتد بود دلیل کند بر آمدن غایب
صاحب طالع اگر راجع باشد اندر دوم و یازدهم بنگر اگر رجعتش اگر بدرجه طالع رسد یا
بوسط السما غایب باز آید اگر چه با بیم زده اگر اندر طالع بود یا اندر وسط
السما راجع باشد یا مقیم اول بنگر اگر رجعتش از طالع یا یازدهم بیرون آید از آنکه
تدبیر آمدن کرده باشد آنجا مقیم کرده و باز نیاید و اگر بیرون نیاید از طالع و
از دهم دیر ماند و آخر باز آید اگر صاحب طالع را اتصال بود متحیر باشد باید
و ماندن و اگر اندر وتد باشد و اندر برج خویش یا شرف خویش برود و باز آید اندر

روز یا بروز دیگر و اگر اندر دهم بود آمدنی بود و اگر اندر یازدهم بود نزدیک
رسیده باشد با آمدن باز و بشتاب آمدن بود و اگر اندر دوازدهم بود
آمدن نبودش و اندر سیوم دلیل آمدن بود و اندر پنجم بود باز گردد از آنجا
که بوده است پس برود و دورتر شود و اندر ششم آمدن نبود و بیماری و غم
بودش و اندر هفتم مایه در بسته و آمدن نبود و لیکن بدورتر جای رود و اندر
هشتم چنان اندیشه کن تا مرگ هرگز باز نیاید و اگر اندر دوازدهم بود که طالع
خواهد آمدن غایب زود بود و اگر صاحب طالع با قمر متصل شود بکوکبی راجع یا صاحب
طالع راجع باشد و بطالع ناظر باشد دلیل کند بر آمدن غایب و اگر صاحب طالع
محترق باشد دلیل کند بر دشواری آمدن غایب و اگر صاحب دوازدهی و اگر قمر از صاحب
هفتم یا صاحب چهارم یا از صاحب نهم و سیوم منصرف شود و بصاحب طالع اتصال کند دلیل
کند بر آمدن غایب بزودی و اگر صاحب برج قمر محترق باشد دلیل بر تعویق و دیر
آمدن از سفر و هر آن وقتی که سعدی اندر طالع بود دلیل کند بر سلامتی از غایب
و امید باشد بآمدن وی و اگر نحسی بود اندر طالع دلیل کند بر درازی روزگار وی
آنجا که رفت و نومید شود از آمدن وی و همانجا تباه شود خاصه که آن نحس صاحب هشتم
بود و مولانا علی بن محمد الشریف مصنف این کتاب گوید بنگر بدلیل یا بقمر هر کدام از
ایشان شاهدتر بود اگر بشرف یا ببرج خویش تحویل کند چنانکه اندر فوق الارض
بود و آن ساقط بوند رود دلیل کند بر آمدن غایب اگر دلیل اندر چهارم بود

یا اندر

یا اندر هفتم و یا بکوکبی که اندرین مواضع بود اتصال کند بر خداوند این دو برج
اندر وتد باشد دلیل کند که غایب باز نیاید خداوندان او تا و چون اندر خانها
یکدیگر باشند باز نیاید و اگر خداوند دوم اندر چهارم بود بمیرد اندر آن
سفر و باز نتواند آمدن اما بدانکه از درجه طالع تا درجه چهارم راه سفر است
روز برون که رود و اگر سفر نزدیک بود بچهارم مقصد بودش یا نیمه راه بود و از
درجه چهارم تا هفتم از نیمه و آن سود بود و از راه و هفتم مقصد باشد و از
درجه هفتم تا درجه وسط السماء راه بازگشتن بود از سفر بخانه آمدن و از
درجه وسط السماء تا درجه طالع از نیمه راه سوی خانه بود اگر دلیل را اتصال
بیشتر اندر ربع دوم بود یا خود اندر ربع دوم بود تیزتر آمدن اندر بود و اگر
اندر نهم بود که بدرجه وسط السماء خواهد رسیدن اندر راه بود و اگر اندر وسط
السماء بود و نور طالع بود و صاحب طالع اندر وتد بود خاصه بفوق الارض یا قمر
آن روز که بدرجه وسط السماء رسد آن روز اندر رسد و از درجه وسط السماء
تا طالع روز بروز یا ساعت بساعت امید آمدن و اندر رسیدن باشد و اگر صاحب
ساعت یا ماه اندر ربع اول بود آمدن وی را درنگ درازی بود یا ساعتی و اگر
برج منقلب بود آمدن وی ساعت بساعت بود اگر دلیل ماه بود بگیر از درجه تا درجه
طالع هر سیزده درجه را یک روز گیر یا یک ساعت اگر دلیل صاحب طالع بود بنگر
تا میر یک شبانروزی چند است بگیر از درجه دلیل تا درجه طالع چند درجه است

باندازهٔ سیر دلیل هر یکی روزی باشد یا ساعتی چنانکه از ماه گفتیم اگر برج منقلب
بود ساعات را اگر برج ذوجسدین بود روز بود و اگر برج ثابت بود ماه باشد
و اگر دلیل اندر ربع دوم بود و برج منقلب روز بود و ذوجسدین ماه بود و برج
ذوجسدین ماه بود و برج ثابت سال بود والله اعلم قول حکما و بعضی حکما اندر
گویند بنگر کدخداوند طالع اگر اندر برج منقلب بود غایب باز آید و اگر
کدخداوند خانهٔ خویش بنگرد باز آید و اگر ماه از مریخ منصرف بود شتاب آید و اگر
از زحل منصرف بود سبب گشته و بمریخ رسیده باز آید اگر خداوند طالع یا ماه
از کوکبی مستقیم منصرف بود و بکوکبی راجع اتصال کند یا از کوکبی راجع بکوکبی مستقیم
متصل شود باز آید و بزودی رود و اگر از کوکبی بازگردد و بصاحب برج
خویش اتصال کند باز آید و اگر برج چهارم منقلب باشد یا زایل وتد بود غایب از
آنجا که هست تحویل کند و همچنین اگر برج هفتم منقلب بود اندران شهر که باشد
دیر درنگ نکند اگر ماه یا صاحب طالع از کوکبی منصرف شود از تحت الارض بکوکبی متصل شود
و بفوق الارض غایب باز آید اگر اندر سیم بود یا اندر نهم یا بخداوند این دو برج
اتصال کند غایب براه اندر باشد تا به آن و اگر آن ستاره که اندر نهم بود صاحب
رابع یا صاحب طالع یا صاحب ثانی عشر بود غایب براه اندر بنگرد شوانند آمدن و اگر
صاحب دوازدهم بود از سبب دزدان یا از سبب دشمنان مانده بود و اگر صاحب هفتم
بود ماندن وی از سبب کدخدای شهر یا آن باشد که اندر وی بوده است و اگر صاحب دهم بود

از جهت

از جهت سلطان بود یا از جهت شغل و کار همچنین از دوازده خانه برین قیاس
حکم کن **فصل** طالع بان برج که دلیل اندروی است اگر لیلی باشد بشب
آید و اگر نهاری باشد بروز آید و اگر خواهی که بدانی که بکدام روز آید بنگر
آفتاب در حد کدام کوکب است خداوندان حد دلیل آن روز است یعنی بروز
آن کوکب آید **فصل** اگر صاحب نهم زحل بود همت سفروی دور بود یا بمریخ و اگر
مشتری بود همت وی طلب دین و علم و پارسای بود اندر سفر و اگر مریخ بود
از قبیل حیوان یا از قبیل دزدی و لشکری بود و بدین اندرین فاحش بود و اگر
شمس بود همت سفر وی از قبیل سلطان بود و اگر زهره بود همت سفر وی
از قبیل طرب و شادی و زنان بود و اگر عطارد بود همت سفر وی از قبیل علم آموختن
و تجارت بود و اگر ماه بود از قبیل جاسوسی بود و اگر خداوند نهم مستقیم بود
هرچه بیندیشد و تدبیر کند صواب آید والله اعلم **فصل شانزدهم** اندر آنکه
نامه و خبر کی آید اگر پرسد که نامه یا خبر کی آید هر وقتی که عطارد از دلیل غایب
منصرف شود و بدلیل طالع متصل شود نامه و خبر آید و اگر قمر از عطارد منصرف
شود و بصاحب طالع متصل شود نامه آید و خبر هر وقتی که عطارد بدرجه طالع
رسد خبر و نامه آید و هر وقتی که عطارد بدهم آید و بطالع ناظر شود نامه آید
فصل هفدهم حال عاقبت غایب بنگر در عاقبت کار غایب از چهارم و از
صاحب چهارم اگر شمس یا عطارد یا قمر موافقت کند با او روز باز آید و اگر سعدی

بخانهٔ چهارم یا هفتم نظر کند زود باز آید و اگر چهارم خانهٔ زحل بود دیر دور ز
مانَد و اگر خانهٔ مشتری بود کمتر از زحل بیرا رنی و دیری همچنین هر دو را
برج را باندازهٔ سیر صاحب برج حکم کن و دیگر نیز اگر کوکبی اندر چهارم بود اگر آن
زحل بود هرگز باز نیاید و اگر صاحب چهارم بود و راجع باشد هرگز باز نیاید
و دیگر بعد صاحب هفتم اگر زحل بود بمیرد یا بیماری باشد و اگر مشتری باشد بسلامت
دین درست بود همچنین از جهت کوکب باندازهٔ سرعت و ابطا بر مقام کردن
غایب حکم کن باندازهٔ سعد و نحس و نیکی و بدی حکم کن والله اعلم فصل
هجدهم در معرفت وقت آمدن غایب بنگر بهفتم هر وقتی که کوکبی از پنج کوکب که
اندر وی باشد یا بوی ناظر باشد از تربیع بیرون آید آن غایب آن روز باز آید
که آن کوکب راجع شود و اگر آن روز قمر اندر برج منقلب باشد کارش شکسته
شود و مقیم شود و اگر مجسده یا ثابت باشد بیرون آید و سفرش تمام شود و سعادت
شمس از تربیع مشتری دلیل کنند بر آمدن غایب هر وقتی که آفتاب از ربعی بگذرد
کند اندر آن روز غایب را برگویل افتد مگر که نحسی ناظر باشد آنگاه نحسته شود
کارش همچنین شهادت خواه از سهم الغیب واز صاحب منزله بر جش اگر تربیع کارش
ناظر بود آن وقت باشد مر آمدن را هر درجی از مطالع آن برج روزی باشد
یا ماهی یا سالی بود قول علی بن محمد الشریف و مصنف این کتاب گوید بنگر
بدلیل غایب و بدلیل طالع اگر آمدن غایب از جهت اتصال بود بهر درجی

کرمیان

که میان ایشان بود سالی بود یا ماهی یا روزی یا ساعتی اگر از قبل وجول
دلیل ببرج بنگر از درجهٔ دلیل تا درجهٔ خانه و اگر قبل از رجوع بود بنگر از
درجهٔ دلیل تا درجهٔ رجعت که چه مایه از درجات هر درجه روزی بود
یا ساعتی یا ماه بود یا سال و این بعید کتاب مفاتیح القضا بیرون آوردم
و اتفاقات یاد کردم قول بطلمیوس او گوید اگر نحس یا سعدی باشد یا تربیع یا مقابله
سعدی بود یا منصرف باشد از جمله دلیل کند بر بازگشتن غایب خاصه که
اندر برج منقلب باشد بنگر السعادة اگر با سعدی باشد یا تربیع یا بمقابله سعدی
بود و صاحبش مسعود ناظر باشد دلیل کند بر بازگشتن غایب بزودی و اشتاب
با نیکویی و فایده ها و بنگر قمر اگر تربیع نحسی بود و سعدی بوی ناظر نبود و یا بنحسی
متصل بود بی نظری از سعدان دلیل ماندن کند و دیری باز آمدن وهو اعلم
قول ما شاء الله او گوید بنگر قمر و صاحب ساعت اگر صاحب ساعت قوی تر باشد
آنچه بیرون آید از حساب ساعات باشد و اگر قمر قوی تر باشد هر سیزده درجه
روزی بود و اگر اندر آن دو ربع دیگر باشد و اگر قوی صاحب ساعت بود
بنگر با مابین وی و ماهی درجه که چند است هر درجه روزی باشد و اگر قمر
قوی تر باشد بگیر از قمر تا درجهٔ طالع هر سیزده درجه روزی بود و اگر این
دلیل نکند و صاحب طالع قوی تر بود و چون بوسط السما آید یا راجع شود صاحب
طالع غایب آن روز باز آید و اگر قمر را شهادت بسیار بود و قوی بود و صاحب طالع

بطالع ناظر نبود و نه صاحب خانه ناظر بود از قمر بگیر تا بدرجه صاحب خانه پس
بازگشتن غایب بدان اندازه بود و اگر صاحب قمر اندر جایگاه بد باشد و قمر
اندر موضع نیک بود از طالع و بخانه اش ناظر بود بگیر از درجه قمر تا درجه
خانه اش از درجات آن وقت آمدن غایب بود و بیشتر وقت از صاحب ساعت بود
اندر طالع و وسط السما دلیل ساعات بود اندر برج منقلب و اندر ثابت روزها
بود و اندر هفتم و چهارم بر ماه و سال دلیل کند تا و انشاء الله تعالی فصل
نوزدهم در معرفت حال کسی که وی را از شهر رانده باشند باز آید یا نی بنگر بقمر
بدان ساعت که بیرون کرده باشند تا بوقت مسئله اگر چنانکه قمر نیکو حال باشد یا
از سعود منصرف باشد یا اندر طالع سعود بود یا بوی ناظر بود و اتصال قمر با سعود
بود خاصه که متصل بر الفرح باشد آن بیرون رانده بسلامت باشد و کار وی
ساخته شود و بجای خویش باز آید و اگر قمر منصرف باشد از نحسی آن نحس اندر طالع
بود یا ناظر بود حالش تباه بود و بشهر خویش باز نیاید و اگر انصراف قمر از
زهره بود یا از حد و خانه زهره باز آمدن زود بود خاصه که قمر بشمس ناظر بود
از فوت دلیل کند برود و سختی صدا و رنجش و دل خوشی و بهره وی که قمر از کوکب
سعد منصرف بود و آن کوکب نیکو حال بود باز گشتن بود از جهت آنکه کی منصرف
القمر اندر خانه وی است بوقتی که ماه اندر عقده جوزهر یا از عقده و اجتماع
یا استقبال بیرون آید و سعدی ناظر بود دلیل باز آمدن باشد و اگر ماه با صاحب طالع

بود با طالع

بود یا صاحب ساعت هم بازگشتن زود بود هم برین قیاس حکم کن فصل
بیستم اندر معرفت آنکه کسی از تو علمی طلب کند آن علم باید آموختن وی را یا نی
اگر کسی نزد تو آید و از تو علم طلب کند خواهی که بدانی که علم خویش باید دادن
سائل را یا نی بنگر بقمر اگر برحل یا بمریخ متصل باشد یا اندر دهم یا اندر دهم اندر
طالع باشد و عطارد اندر تحت الشعاع باشد هیچ چیز وی را نباید آموختن و با وی
سخن نباید آموختن و گفتن خاصه که عطارد منظر مریخ بود و بنگر بطالع و عطارد
که کدام موضع است مریخ کی است اگر عطارد و بمریخ ناظر باشد از تربیع
با وی سخن نباید گفتن و اگر قمر صیغه کار از عطارد گفتم سخن نباید و طالع ترا
باشد و هفتم وی باشد اگر نحسی ناظر بود و بعطارد دانش بیاموختن اگر سعود ناظر
بود آموختن صواب بود و هم بدین باب چنانکه اندر صدر کتاب یاد کردم سخن باید
گفتن و الله اعلم فصل بیست و یکم در معرفت آنکه نزد فلان کس از
علم یا از کیمیای چیزی هست یا نی اگر سائلی بپرسد که نزد فلان کس از علم یا از
کیمیا چیزی هست یا نه طالع سائل بود و صاحبش هفتم و صاحب هفتم مسئول عنه
بود و نهم صاحب نهم دلیل علم مسئول عنه است اگر صاحب هفتم اندر نهم بود و یا
صاحب هفتم متصل بود بدانکه نزد مسئول عنه از آن علم چیزی هست اگر صاحب نهم
مسعود بود و یا شرقی آن علم حق بود خاصه که اندر وتد باشد و اگر منحوس بود و غیر
مقبول بود و یا مغربی بود باب قطع هیچ چیز نباشد با وی از علم و اگر بود [illegible] باشد

واگر نظر تربیع و مقابله بود و صاحب نهم منحوس بود و مقبول نزد وی علم بود و بحث
نتوی و لیکن دشوار توان از وی یافتن و اگر نظر مودت بود به آسانی توان
یافتن و اگر سایل از علم خویش پرسد که نزد وی است که حق است یا دروغ
طالع سایل را بود و نهم صاحب نهم و از کوکبی که اندر وی است علم را بود
و اگر صاحب نهم یا کوکبی که اندر نهم بود مسعود بود و مقبول یا مشرقی بود و در طالع یا
به صاحب طالع ناظر بود آن علم درست و قوی بود و اگر منحوس بود و غیر مقبول آن
دروغ و ناحق بود **فصل بیست و دوم** در بیرون آوردن خواب کسی که
بدیده است اگر پرسد که خوابی دیده‌ام و آن خواب چگونه بود بنگر به صاحب نهم
و به پنجم و سیوم و صاحب اول و طالع و صاحب طالع هر کدام قوی‌تر باشد و بر خواب
و سوال سایل شاهد تر بود وی دلیل است اگر دلیل زحل بود یا ذنب بود یا به هر دو یا
یکدیگر بوند چیزها دیده باشد سایل و بیم ناک و ماران و مانند وی و ویرانیها
و بیابان و کوهها و جایهای صعب و تاریکیها و پلیدیها و ستور و بهایم و آنچه
بدین ماند و اگر مشتری باشد زاهدان و عباد و ابدالان و علما و فقها و مسجدها
دیده باشد و اگر مریخ باشد صید و حرب و جنگ و سلاح دیده باشد یا گوشت
و خون و آهن و سباع و سیاه و آنچه بدین ماند و اگر شمس بود سرای و کوشک
و تخت و ملوک و آلات ملوک دیده باشد و پریدن اندر هوا و آنچه بدین ماند و اگر زهره
بود چیزهای نیکو دیده بود یا کوهر و سرایه و عروسی و لهو و طرب و زنان و فرش و جامها

و کلدانها

و کلدانها و آنچه بدین ماند و اگر عطارد بود کودکان و زنان دیده باشد
و کتاب و خواندن و نامها و درم و ضاعتها و صورتها دیده بود و اگر قمر بود جویها
آب و چشمه و چاه و حوض دیده بود و شراب خوردن و آنچه بدین ماند و اندر علم
فصل بیست و سیم در احکام سفر از قول ابومعشر و ابومعشر گوید اندر مولید
بنگر به صاحب طالع و صاحب نهم اگر میان ایشان اتصالی بود مولود خداوند
سفرها و حرکت بود و اگر متصل باشند بیکدیگر و ناظر طالع بود صاحب طالع مولود
خداوند سفرها بود و باز آمدن بخانه بود و اگر ناظر طالع نبود و باز آمدنها
نبود و زنده کانی همانجا کند از دو ابتدا زان سفر بماند و اگر صاحب طالع به صاحب
سفر منحوس بود یا بنظر نحسها بود از نظر عداوت یا بمقارنه و صاحب طالع ناظر
او بود اندر سفرها بلا و سختی بیند و اگر مسعود بود صاحب سفر یا ناظر سعدها
بود و صاحب طالع نیز مسعود بود مولود اندر سفرها مسعود بود و تن آسان و چون
بدین حال بود و زهره را بیند یا صاحب هفتم را زن کند اندر غربی و اگر مشتری
را بیند یا صاحب پنجم را اندر غربی فرزند آیدش و اگر زحل را بیند یا صاحب
چهارم ضیاع و املاک و سرای و آب و زمین و که خدای بودش اندر غربی
و اگر صاحب ششم را بیند بیماری بودش و اگر صاحب هشتم را بیند مرگ وی
اندر غربی بود و اگر خداوند طالع اندر وتد بود و یا ناظر زحل بود مولود را
سفر کم بود و اگر زایل بود و صاحب سفر اندر وتد بود و مولود صاحب سفرها

بود خاصه که ناظر مریخ بود صاحب طالع و صاحب سفر اندر وتد و ناظر مشتری
عطارد و مولود خداوند علم و ادب بود خداوند نهم اندر خانها زایل نیکو حال
بود مولود را حج و غزاء و کار طاعت تمام شود اگر بپرسد که سفر بکدام وقت تمام
شود و بهر وقتی که صاحب طالع با صاحب سفر اتصال کند چون درجه بدرجه برسند یا
بموضع یکدیگر یا بنود چند مریخ دلیل وقت سفر باشد اندران روز یا ماه یا سال
سال و اگر دلیل سفر اندر هبوط یا اندر و بال یا اندر موضع و بال بود
دلیل تباهی سفر بکرد علل باشد و باشد که بیرون کندش از شهر و اگر صاحب همچنین
بود این سفر بکره دل بود رجعت صاحب طالع یا صاحب تاسع یا گوئی غرب اندر کلی
یا اندر نهم یا بعضی ازین دلیلان سفر دلیل کند بر بیرون کردن از شهر اگر دلیل
سفر با کوکبی که قابل تدبیر دلیل کند که سفر نزدیک باشد رجعت را دلیل کند بر آنکه
این مسافر از راه باز گردد والله اعلم **فصل پنجاه و چهارم** در احکام
خداوند نهم اندر دوازده خانه چون صاحب نهم اندر طالع باشد مولود یا سایل
راه رونده بود و نیکو مذهب و نیکو سیرت و خداوند سخن بود و اگر مشتری
را بیند یا عطارد را خداوند علم بود و خداوند دین و حج کند خاصه که زهره
ناظر بود و اگر صاحب نهم زحل باشد خیونگر بود و مشتغل اندر دین و مذهب
و دین و مذهبها کار و قدیمی و منسوخ شده دارد خاصه که راجع باشد و
عطارد نیز اندرین میان راجع باشد یا هبوط اندر برج دهم یا نهم بود وی

معطل

معطل باشد یا سوفسطائی بی تمیز بود و اندر سفر چیزها دشوار ببیند و اگر
مشتری باشد با رأس باشد و خدای شناس و علم خوبی بود و دوست دارنده
علم و معرفت و میان مردمان شناخته و معروف بود و نیک نام و اندر سفر مال
بسیار یابد و بیشتر دعاهای مستجاب بود و اگر خداوند نهم مریخ باشد سایل
اندر سفر خوب با باشد و سلطان نرا و لیکن اندر دین و مذهب سستی دارد
مقاصی کردن و کشتن دوست دارد خاصه که طالع اسد بود و تخلیط افکننده بود
میان مردمان و اگر طالع حوت بود سفر کردن وی از بهر دین بود و کارها جست بود
اندر غربت مشغول بسیار رنج آید و زیان مال بود و نیز باشد که اندر غربت مار
یا کژدم زیانکار دارد وش و یا از دزدان زیان رسدش و هرچند سفر وی از
بهر دین و حسبت باشد آخر اندر دین متهم باشد و اگر آفتاب بود اندر سفر
او را نیکوئی بسیار رسد و اندر کار دین صلب باشد و با کراء اندر باشد
و سبب دین عمل سلطان جوید و اگر زهره باشد اندر طالع اندر سفر شادی بسیار
بیند و اندر راه ایمنی باشد و اگر طالع دلو باشد بهتر باشد و اگر طالع
سنبله باشد فروتر ازوی بود و نیز دین متهم باشد و نیز گفته اند که بربط کاری
باشد و اگر عطارد باشد دلیل کند بر نیکوئی حال اندر سفر و شادی دل و هر
که اندر سفر دست دهد آن کار بر آید بخیر و خوبی و با عالمان و خردمندان دوستی
بود و علم خوبی و متکلم بود و اگر طالع میزان بود دانش اندر کار سایل بر اندیشی بود

وبری وری‌ها گویند و ایشان هم کاره هم به سبیل باشند و اگر طالع جدی
بود سائل دور اندیش و قلم دست باشد و علم آسمان دیابنده بود و بیار هر گروهی
را یا یار را دوست ندارد و خداوند ستوران بارکش بود و سواد بروی
غالب بود و نیز باشد که تمام زمینها و ضیاعها باشد و اگر ماه باشد اندر سفر
سیجنها چند و زیانها رسد و اندر کار دین سستی دارد و این که گفتم آنگاه
درست تر آید که بوقت مولود خبر افتاده بود یا اندر ضمیر سائل اینها بود
و اندر حدیث دین و مذهبات و اما بجمله به آنکه خانهٔ نهم اگر برج دو جسدین
باشد سائل اندر کار دین بی ثبات شود و نیز بتر آنگاه بود که صاحب برج
نهم راجع باشد اگر صاحب نهم اندر دوم باشد مولود روزی مند بود اندر
سفرها و مالش از سفر گرد آید و اگر اندرین برج نیکو حال بود بنظر صاحب طالع
و صاحب طالع مال یابد و نیکوییها اندر سفر و اگر بدحال بود مالش اندر سفر تباه
شود و از روی علم و ادب و دین و منفعت یابد و زیادت مال یابد اگر مقبول
بود یا مسعود صاحب نهم اندر سیوم بود مولود را برادران و اقربا بهم از
اهل خیر باشند و بعضی از اقربای او بغربت افتد و آنجا زندگانی و کدخدایی
کنند و اندر علم تاویل سخن گویند و دلیل کند بر پارسایی برادران و مطیع
گشتن زنان برادران بر برادران و اگر نحس باشد یا راجع دلیل کند بر منافقی و مرگ
برادران و اگر صاحب نهم اندر چهارم باشد مولود را ضیاع و آب و زمین کم بود و از

بگاه

بگاه پیران و از جای زاد بودنش بر بود و آن جایهای بزندگانی وی ویران
شود و پدرش بغریبی بمیرد و تباهی حال پدر و مادر بود و نا ایمنی پیران و کلانان
اهل و رسیدن غمها و بیماریها پوشیده و افتادن نقصان و ویرانی ضیاع
و خانه و اگر صاحب نهم اندر پنجم بود مولود بشهرهای دور سفر کند و فرزندش
کم باشد مگر که صاحب پنجم اندر جایگاه نیکو باشد و اگر نیک بود و بغریبی
افتد بطلب کار حق چون حج و غزا و علم و اگر صاحب پنجم ناظر او باشد فرزندش
باز آید و اگر ناظر نبود اندر غربت دیر ماند و باشد که سائل با بنه و رخت
بسفر رود و اگر صاحب نهم اندر ششم بود مولود را یا سائل را اندر غربت
بیماری افتد یا هلاک حیوان بود و اندر گشتن تباهی اندر آید و اگر بنظر صاحب
طالع بود مولود خداوند ستور و برده بود خاصه اگر صاحب ششم اندر وتد
باشد و از علم و کار دین بهره کمتر بودش و اندر سفر و غربت بیماری بسیار
خورد و ستور و برده اگر بودش نرم و آهسته بود و اگر صاحب ششم ناظر
صاحب طالع بود مرگش بغریبی بتنهایی بود و اگر صاحب نهم اندرین خانه بنظر
صاحب ششم بود و صاحب طالع از نظرشان ساقط بود ستور یا برده بگریزد ازش
اگر صاحب نهم اندر هفتم بود دلیل کند بر پارسایی زن و انباز و خصم با سائل
شود اندر کار خصومت بود و بر طریق علم و حق خصومت کند و اگر نیکو حال بود
و ناظر زهره بود با فرزندگانی حال نیکی اگر در حج کند و اگر مریخ را بیند غزا کند

و خصومتها بود ویرا اندر غربت یا زنی کند یا زنی غربت را بزنی کند و غربتی و سفرها
بسیار کند اگر صاحب نهم اندر هشتم باشد مولود را بجوانی به طلب کردن حرص باشد و اندر
سفر علت بود ویرا و باک نبود اندر گرد کردن مال از حلال باشد یا از حرام و اگر نحس بود
راه دار کرد و دور نباشد نیز که سایل را خبر میراث آید یا میراث جوی
بود بی حق ولیکن اندر دین وی تباهی بود و نیز باشد که او را بکشند از سبب
تباهی دین و نیز بتر آنگاه بود که خداوند هشتم اندر نهم بود و نیز بتر آنگاه بود
که خداوند این هر دو برج راجع باشند خاصه که اندرین میان خداوند طالع
راجع بود یا محترق یا بهبوط مر سایل را هیچ گونه نور نباشد اندر دل وی
از دین و ویرا کفر و نفاق باشد و صاحب نهم اندر نهم باشد دلیل کند بر کمی سفر
و اگر خداوند طالع مسعود بود مولود خداوند علم بود و پرهیزکار و خداوند
دین بود و اگر نیکو حال بود هر خوابی که بیند همه درست آید و اندر دین و همت
استوار بود و صلابت که هر برج و ستاره صاحب نهم و دهم باشد دلیل کند بر چونه
و استواری کار و یافتن مال از جانب سلطان و بجوانی سفر کردن بسیار بود
و اگر اندر و نیکو حال بود و مقبول از سفرها سعادت و نیکویی بیند خاصه بدان
ناحیت که آن برج بود و اگر مشتری و عطارد را بیند عالم گردد و اندر آسمانی
سخن کند و با پرهیز بود و درست کار بود و اگر زهره را بیند حج کند و اگر و معاش
وی از علم بود و اگر صاحب نهم اندر یازدهم بود دلیل کند بر خوبی معاش و شادی دل

با دوستان

با دوستان و بار رسایی و دوستان و نیکویی ایشان و بکار نامی بود باشد که سایل با مولود
را با عزیزان دوستی افتد و از ایشان نیکوییها و عطاها یابد و اگر صاحب نهم اندر دوازدهم
بود مولود را یا سایل را دشمن از غربا بود و اندر دینش نقصان افتد و کم سفر بود
و اگر صاحب طالع بد و محترق بود آن دشمن غریب بد گوهر رسد و بپا دیگر بی بهره
بود و دشمنانش اندر نهان بروی اندیشند سایل نیز هرچه اندر سفر و دین اندیشد
همه خطا اندیشد و دشمن دار طاعت و علم بود **فصل بیست و پنجم** در
معرفت اختیارات اختیار سفر رفتن بدانکه طالع و صاحب طالع دلیل آن کس است
که سایل اندر وی است و هفتم و صاحبش دلیل آن شهرست که قصد آنجا دارد و چهارم
عاقبت کار وی است و نهم سفر است و دهم حاجتهای وی است و از درجه طالع تا
درجه هفتم نیمه الیسر دلیل راه است جایگاه قمر تربت است و از درجه هفتم تا درجه طالع نیز
ایمن راه بازگشتن است هر کجا سعدی باشد یا خداوند آن برج مسعود و مقبول بود
سعادت و نیکویی آن جای باشد و هر کجا نحسی باشد و صاحب آن موضع منحوس بود تباهی و فساد
آن جایگاه باشد و چون سفر کنی چنان باید که ماه مسعود زاید النور و العدد باشد
و این مواضع که صفت کردم پاکیزه کنی از نحس و نور نحس و سعد آنرا مستعلی و مستولی
کنی و صاحب طالع را تقبیل کنی و عطارد را اندر سفر شر انگیزی و برا الصلاح آورد
بسعدی متصل کن چنان کن که اندرین مواضع و برا هیچگونه اتصال و نظر و نحسها و تنش
نبود و اگر خواهی که زود باز آیی طالع و قمر را بنظر و اتصال برج منقلب کن و اگر

خواهی کرد و برمانی و همانجا قرار بود طالع و قمر اندر برج ثابت کن و بنظر و اتصال
ثابت کن و اگر این حال اندر برجهای ذوجسدین باشد میانه بود اندر آمدن برای
ورود وی **اختیار** اگر از سفر باز خواهد آمدن بخانه رود و چنان باید که اندر
ابتدا بیرون شدن زهره و مشتری را تربیع آفتاب کنند و ماه مقصور السعدین کنند
زاید النور والحساب کنند تا رود و تواند باز گشتن و رود بخانه باز آید و کار سعادت
و اقبال بود **اختیار** سفر آب دریا طالع و ماه اندر برج آبی کن برج حمل از
اول تا ده درجه و اول جوزا از هفت درجه تا در آخر و از هشت درجه جدی
تا آخر و سرطان و حوت تمامی و عقرب از ده درجه تا آخر این همه برجها دلیل
است و موافق است قمر سفر آب را و ماه در فوق الارض باید و زاید و مسعود
و مقبول اندر وتد و همچنین طالع مسعود باید و از صاحب هشتم و برج هشتم ساقط
کن بنظر و اتصال تا سلامتی بود و ماه و زهره کرشاکل(?) این برج است مسعود و مقبول
و زاید و صاعد بنظر سعدان کن **فصل بیست و ششم** در احکام هفت کوکب و جوزهر
اندر خانه نهم احکام زحل اگر زحل اندر خانه نهم باشد دلیل کند بر آنکه سفر دراز
کرد و دراز رود کند و اگر بسفر رود بسیار شدت بیند و سختی و اگر کسی غایب بود
بر آن غایب گمان مرگ بود و لیکن بسلامت بود و اگر نامه نویسند یا رسول و خبر
براه اندر آفت رسد و کارها بسته شود و اندر دین و مذهب سست کار شود و بیم
بود که بر دست او گناه کبایر رود چنانکه اندر دینش رخنه بزرگ آید نعوذ بالله

و اگر شهادت بود یا مقبول یا مسعود بود شر کمتر بود و منفعت برد آنکه سفر دریا و الله اعلم
احکام مشتری اندر نهم اگر مشتری اندر نهم باشد دلیل کند بر سفر حج و غزا و رفتن
بکارهای طاعت گرایستن و علم و شریعت آموختن و با اهل خیر بسفر افتادن و تحویل
و اگر سفر کند سخت نیک بودش و اگر فاسق بود از فسق توبه کند و از گناه کردن پشیمان شود
و خوابها همه درست و راست بیند و اگر شهادت دارد و سعادت بیشتر یابد **احکام** مریخ اندر
نهم اگر مریخ اندر نهم باشد دلیل کند بر اسباب سفر و قطع اندر راه از بیم دزدان و نقصان
دین بود و با بد مذهبان صحبت افتد و بر کار باطل حریص گردد و خوابهای آشفته بسیار بیند
و اندر سفر جنگ و خصومت افتدش یا چیزی بدزدندش و اگر شهادت دارد کمتر از این بود و الله اعلم
احکام شمس اندر نهم اگر شمس اندر نهم بود دلیل کند بر آنکه قوت رسد اندر دین و از خداوندان
دین شادی بیند و نو خوشی(?) یابد و اگر بسفر رود بهر منزلی نیکو بود و اگر کسی غایب بود نام
یا خبر یا باز آمدن غایب مژده دهندش و اندر سفر علم و ادب آموزد و علمهای باریک
چون هندسه و حکمت و فلسفه و آنچه بدین ماند و خوابهای صواب بسیار بیند و شادیها
بیند از ملوک و اگر شهادت نیکو دارد برخلاف این باشد که گفتیم و الله اعلم **احکام** زهره
اندر نهم اگر زهره اندر نهم باشد دلیل کند بر آنکه اندر دین و مذهب و شریعت حریص بود
و بآموختن علم و خداوند شرم و آهستگی بود و اگر سفر کند شادی بیند و اندر سفر دین
و علم آموزد و بود که زنی بزنی کند مصلح و از غایبی مژده آیدش و اگر نامه نویسند
در سپند بجایگاه رسد و با زرگانیها سود مند بسیار بودش اندر سفر با کسی بعاشقی

کار اندر شش و خوابهای راست بسیار بیند و بهمت آموختن علم الهامی افتدش و هر علمی که
دیگر علم الهی بود همه فراموش کند و اگر سعادت بود همه علم و حکمت بپیشش از
طبقات زهره **احکام** عطارد اندر نهم اگر عطارد اندر نهم باشد دلیل کند که سفری
کند و بدان سفر اندر علمها حاصل کند و با اهل علم و حکمت صحبت افتدش و آن سفرها
بود و نامها از غایبان و بهمت افتادن علم و خط و بلاغت و نجوم و حساب و اعمال دواوین
افتدش و بعرف و احتیال اندر سفرها و تجارت بودش و اگر شقاوت بود با اهل
دواوین آزار افتدش و زیان پیش آید **احکام** قمر اندر نهم اگر قمر اندر نهم بود
غم و کوفت پیش آید و اگر سعادت دارد و مسعود بود دلیل کند بر نیکویی و سفر
و شتاب زندگی اندر کارها و نیکویی از سلطان و اگر منحوس بود و غریب چون ناظر نحسی
بود مخاطره باشد و بهیچ جای ثابت نباید رفتن و اندر دین و مذهب تهمت آرد **احکام**
راس اندر نهم بود اگر راس اندر نهم بود دلیل کند بر مبارکی سفر و افزونی علم و فضلات اندر دین
و مذهب و پیش آمدن نیکوییها و برآمدن حاجتها و اگر مشتری بود اندرین خانه دعاها
و نماز حاجات آموزد و اگر زهره متصل بود علم طلسمات و دوستیها آموزد و اگر با عطارد
بود علم نیرنجات و طلسمات و نجوم آموزد و اگر با زحل بود جادویی آموزد و فسون
گوید **احکام** ذنب اندر نهم اگر ذنب اندر نهم باشد دلیل کند که سفر نباید کردن چه کار
باشکونه گردد و خلاف آن بود که وی خواهد و دشمنی بر وی ظفر یابد و دیگری باو شود
و اگر زحل با عطارد بود سخن آموزد و هو اعلم **فصل بیست و هفتم** اندر احکام رجعت

و احتراق

و احتراق صاحب نهم رجعت صاحب نهم خداوند نهم چون راجع شود اندر سفر و اشغال
و تحویل خبر شود و تعلیم نشاید که برخورداری نبود خداوند نهم چون راجع شود باز گشتن
بود از راه سفر و راه غلط کند بسیار و کار [illegible] و اگر عام و داد و ستد پرهیز
باید کرد و از رای و تدبیر و از همراهان و مردمان ره [illegible] از چیزها باید کردن **احتراق** صاحب نهم
چون خداوند نهم محترق شود دلیل کند بر آنکه راه و سفر و تحویل نشاید و نبرد و یک [illegible] زبان
رفتن و سلطان و عبادت و صحبت نیکان دل مشغولی پیش آید و بر باکین و درویشان غم
افتدش و صدقه دهد بر سبیل حق فساد نحس و احتراق اندر نهم احتراق و فساد نحس اندر نهم
دلیل کند بر نقصان و تباهی حال سفر و منع کارها و ضعیفی اندر حیات و دیانت و اندر
کار عبادت و دین و مذهب زشت و جماعت سستی افتد و طعنه و هو اعلم **الباب الخامس**
المطالع و ما فیه عن المسائل ثلاثة و عشرون فصلا **فصل اول** در دانستن حال
عمل سلطان و سلطان جهت طلب کردن باید که یابی اگر سایلی بپرسد از عمل یا سلطانی یا از خواجه حجت
و خلعتی که امیدوار است از سلطان یا از کار و شغل که بجوید که تمام شود یا نی بنگر صاحب
طالع و قمر اگر صاحب طالع یا قمر صاحب وسط السما یا کوکبی که اندر وسط السما بود متصل
شود یا با آفتاب متصل بود و آفتاب اندر وتد بود و قوی بود و با قمر اندر دهم بود و یا
صاحب طالع آنچه بجوید تمام شود طلب و حریصی و لجاج و اگر صاحب دهم اندر طالع بود و یا صاحب
طالع متصل شود یا شمس اندر طالع بود یا بنظر صاحب طالع بود سلطان و برا طلب کند
و شغل خویش بر وی بسیار دارد و اگر نظرش مقبول بود بهتر باشد و نیکوتر با سایلش

و همه و تنها بود و اگر غیر مقبول بود خیر و منفعت کمتر بود و مراد بتمامی بر آمده نشود و اگر
بیکدیگر متصل و پذیرا اندر مواضع حاجت باشند دلیلان چنانکه صفت کردم نیکو بود
ناقل النور یا جامع النور یار و اگر نور اگر میان ایشان اتصالی بود آنچه بگوید تمام
بدیشان رسولان و متوسطان و مردمانی که میان وی آمده شد دارنده بود و اگر
مقبول بود بهتر بود و نیکوتر و اگر مقبول نبود نقصان افتد اندران حاجت و اگر
اتصال آن مودت بود باسانی و نیکویی بر آید و اگر اتصال از عداوت باشد برنج
و دشواری و سختی و مشقت بر آید آن کار و اگر مقبول نبود بر نیاید و اگر قمر بصاحب طالع متصل
و وسط السما متصل باشد از طالع آن کار بر آید و اگر قمر اندر وتد بصاحب طالع متصل
شود بر آید آن کار و هر وقتی که یکی ازین دلایل که گفتم منحوس باشد یا بجایگاه بد بود
از جنس آن کوکب و آن خانه که اندر وی است تباهی و نقص بدید آید و اگر بسعود
بود و یا بجایگاه نیکو بود و تیمار کردن از آن جنس بود که ان دلیل مسعود و منزلت
و برج وی و اگر صاحب طالع متصل شود بسعدی که اندر وسط السما بود یا اندر یازدهم
یا اندر طالع یا اندر او تاد بود دلیل کند بر تمامی بر آمدن حاجت و سلطان و اگر
قمر مقبول بود بکوکبی که آن کوکب پاکیزه باشد از احتراق و رجعت و هبوط و بال و نحوست دلیل
کند بر تمامی بر آمدن آن کار و اگر قابل قمر منحوس باشد با حتراق یا رجعت یا بهبوط یا بوبال
آن کار بر نیاید مگر که صاحب طالع را با دلیل سلطان اتصالی مقبول بود یا رد النور یا
جمع النور یا نقل النور آنگاه دلیل کند بر تمامی بر آمدن سلطانیت و عمل و اگر صاحب طالع

اندر

اندر خانهٔ عزه بود آن عمل اندر شهر و زمین کار خویش شود و اگر اندر شرف بود آن
عمل بجایی زاید که و یا اندر ان زمین زمین معروفی باشد و به بسیار جایهای عمل بر اهم
و عمل بزرگوار باشد و با منزلت بود و اگر اندر مثلثه عمل خویش نیکو بود و بخت یابد و جاه و منزلت
باشد چنانکه اندر شرف بود و لیکن کمتر ازوی بود و بجایی عمل زاید که ورا آنجا مقدار کی
معروفی باشد و اگر صاحب طالع اندر حظوظ خویش نباشد عملش اندر زمین بیگانه کر دورا
آنجا معروفی نباشد و مجهول باشد و آن عمل سخت با آب و جاه و منزلت باشد برین باشد
حکم کن و هو اعلم قول والیس مصری او گوید بنگر از سهم السلطان اگر صاحب بر حسب یا صاحب خانه خویش
با صاحب حد یا صاحب مثلثه یا صاحب درجه برجش بوی متصل باشد یا ناظر یا ابا هر پنج دلیل
بوی متصل باشد و هم مستقیم السیر باشند آن عمل سلطانی با آن کار که گوید یافته شود و الله اعلم

فصل دوم اندر نگرستن وقت عمل سلطان یافتن بقول والیس مصری اگر چون خواهی که معلوم شود
که عمل یا سلطانی یافته شود بنگر از درجه سهم السلطان یا بدرجه مشتری هر کدام که قوی تر و نیکو
جایگاه تر باشد آنگه جمع شود از درجات درجه طالع بر وی افزای و آنگه طالع بعکس هر کجا رسد
اگر تنبیه ان درجه برسید و آن کوکب انباد پاکیزه باشد آن روز عمل یا سلطانی یافته
شود بنگر بر وقت یافتن عمل سلطانی آن اتصال صاحب طالع و صاحب وسط السما باز
اتصال دلایل که دلالت کنند بر یافتن عمل باز از اجتماع دلیلان اندر طالع یا اندر وسط السما
بنگر با سیاه درجات ایشان اندر برج منقلب و برج مشترک نی خاصه که قابل القدر بر سر برج
باشند هر درجه یک ساعت باشد باز اندر برج جنوبی هر درجه روزها باشد و اندر برج

غربی ماهها بود و اندر ربع شمالی سالها بود و اندر برج ثابت اندر ربع شرقی
هفتها بود هر درجه هفته و اندر ربع جنوبی هر درجه ماهی باشد و اندر ربع غربی
هر درجه فصلی باشد آن سال و اندر ربع شمالی هر درجه سالی باشد خاصه تر
که قابل بطیء السیر باشد و اگر اندر برجها مجسده باشد اندر ربع شرقی هر درجه ارباع
ماه باشد و اندر ربع جنوبی هر درجه فصلی باشد و اندر ربع غربی هر درجه
سالی باشد و اندر ربع شمالی هر درجه یکی از دو رقابل باشد خاصه تر که قابل الثقیل بطیء
السیر باشد و دیگر شکر کم بشنت هر وقتی که سه برج سهم العمل والسلطان مقارن
شود یا متصل شود و مشتری قوی باشد آن دو رعمل یا سلطانت بیابد و مراد حاصل شود

فصل سیم
در معرفت یافتن ریاست و بزرگی و مهتری یافتن یا نیافتن

اگر پرسد که ریاست و بزرگی و ملکی یابم یا نه بنگر اندرین باب همچنانکه مواالید صفت کردیم
و اگر بوقت سوال شمس اندر وسط السما بود و اندر خانه خویش یا اندر شرف خویش و مشتری
با وی باشد و یا زهره اندر وتد و یا چنان ازین اجرام دو در باشند از نظر تربیع
و مقابله و مقارنه پس دلیل کند بر آنکه سایل یا مولود بگیرد یا ملک شود و اگر
شمس اندر شرف باشد و نه اندر خانه خویش و لیکن اندر خانه هم باشد ملک یابد و لیکن
کمتر از آنک از اهل بیت مملکت باشد آنگاه ملک گرد و بشهری یا بیعضی از اقلیم و اگر
عطارد با شمس اندر خانه خویش باشند و مشتری اندر وسط السما بود یا زهره
باوی بمقارنه باشد و چنان بود که نظر نباشند زآن تربیع [illegible]

از مقارنه پس دلیل کند بر آنکه در زیر ملکی بود و یا کاتب و اگر طالع میزان باشد
و زحل اندر طالع بود و زهره اندر نهم باشد و مشتری اندر دهم و شمس یا وی
بود اندر دهم پس دلیل کند بر آنکه این سایل صاحب قبالات خازن و کدخدای ملک
گردد و حشمت و توانگری ملک بیابد تمامی و اگر طالع سرطان باشد و مشتری
اندر طالع باشد و شمس اندر دهم باشد و زهره و مشتری مقارن باشد پس دلیل کند
بر آنکه سپاه سالاری یابد و امارات بیشتر خاصه تر که قمر اندر وتد الارض باشد و اگر
شمس اندر طالع حمل باشد و مشتری اندر وسط السما باشد و زهره اندر طالع بود و قمر اندر
وتد الارض و نحس ازان تربیع و مقابله و مقارنه ناظر نباشد پس دلیل کند بر آنکه ملکی
گردد قوی و اگر حد و وتد طالع اندر شرف بود و اندر وتد دلالت کند بر ملک و اگر سعدان
اندر اوتاد باشند بر اندازه جوهر کوکب اگر طالع اسد بود و شمس اندر شرف باشد و زهره
و مشتری اندر دهم باشد و نحس کوکبی ناظر نباشد از تربیع و مقابله و مقارنه دلالت کند
بر ملک و بسطت و اگر از زمین متصل شود بصاحب طالع از وتد و صاحب طالع اندر وتد باشد
خاصه تر وتد وسط السما هر چه سایل طلب کند آن کار سلطان بیابد تمامی و اگر
یکی از نیرین صاحب وسط السما باشد و بصاحب طالع متصل شود اندر وتد خاصه وسط السما
پس دلالت کند بر بزرگی قدر و منزلت و اگر متصل شود صاحب بعضی اوتاد طالع بصاحب طالع
بر وتد خاصه وسط السما پس دلیل کند بر یافتن ملک و اگر قمر متصل شود بکوکبی که اندر
شرف خود باشد یا بجایگاه محمود از طالع خاصه تر وتد یا خانه یازدهم یا پنجم و یا سیوم دلیل

کند کو شرف و ریاست یافته شود و اندر اوتاد سلطانی یابد و اندر یازدهم و پنجم
ریاست و سعادت و دولت یابد و اندر سیوم ریاست اندر دین و علم یابد و اندر
هر خانه بقدر جوهر آن خانه دولت و سعادت یابد و هو اعلم فصل چهارم
در معرفت اسرار بنگر اندر سایل بطالع و دلیل طالع و نیرین که اندر میمنه اند یا اندر
میسره اخبر انگه هر کوکبی را دو میمنه و دو میسره باشد و آنچنان باشد که دلیل
اندر وسط السما بود و شعاع تسدیس و تربیع وی هر دو اندر فوق الارض باشد این
را دو یمین خوانند و این کاری باشد بیرون آمده از درجه عوام بدرجات خواص اگر
دلیل سایل چنین باشد اگر چه تا که این سایل از مردمان اسفل و دون و عامه باشد
و از مردمان بی قدر پس هر آینه مر آنش برداشته شود و کارش بزرگ شود
چنانکه از شمار بزرگان و خداوندان نعمت و عزت گردد و اگر دلیل اندر وتد
الارض باشد پس هر دو تسدیس و هر دو تربیع وی تحت الارض افتد و این را
دو یسار خوانند و این بد باشد پس صاحب این طالع اگر ملک باشد از درجه بیوفتد
و با نکبت شود و از مردمان دون و بی قدر گردد فصل پنجم در معرفت حال
موالید و سوال که مملکت یابد یا نی اگر کسی از اهل بیت مملکت سوال کند یا مولود بیدی
باشد بنگر بدرجات طالع سایل یا مولود اگر درجات طالع اتصال قمر قران آن
مثلثه بمثلثه یا درجه طالع مولود یا سایل هر دو یکی باشد و دلیل طالع نیرین باشد
اندر اوتاد و بیش مولود و سایل هر دو یکی باشد و دلیل طالع یا نیرین اندر اوتاد

باشد

باشد پس این مولود و سایل ملکی گردد با هیبت و قدرت و اگر سوال بروز ولادت باشد
درجات طالع بوقت اتصال قران با درجه طالع یکی باشد و برج یکی باشد صاحب این
طالع هم ملک بی بنا گردد و با قدرت و منزلت گردد و اگر ولادت یا سوال شب
باشد برج و درجه قمر بوقت اتصال قران درجه طالع باشد هم صاحب این طالع
ملکی با هیبت و قلت بود و اگر درجات طالع این برج و آن درجه باشد که
زحل و مشتری را بوقت اتصال قران آنجا بوده باشد هم صاحب طالع ملک گردد
با قدرت و منزلت و اگر درجات طالع ولادت یا سوال این درجات
و بروج وتد طالع انتقال قران باشد و یا درجات مشتری باشد از اوتاد
نیرین بوقت اتصال قران و یا از اوتاد و دلیل طالع قران باشد هم ملک گردد
با قدر و قدرت و اگر طالع مولود یا سایل برج وسط السما طالع اتصال قران
باشد و صاحبش شرفی باشد و قوی بود و اندر مراعم جولیش بود بدانکه این
مولود یا سایل ملکی گردد بعید الصوت با عز و مقدرت و قاهر اعدا و دست وی
چیره باشد بر بسیاری از ملوکان زمانه و بسیار ولایتها و شهرها بگیرد و غالب
شود بر اندازه برج طالع ولادت یا طالع سوال و قوت و ضعف و نظر کواکب
و مواضع دلایل و اندازه اهل بیت سایل یا مولود فصل با طالع سوال اهل
بیت مملکت بنگر بطالع مولود و اهل بیت مملکت اگر شمس اندر شرف باشد یا اندر
خانه خویش یا اندر وتد وسط السما یا اندر وتد دیگر و صاحب طالع اوبی ناظر باشد

آن موضع محمود و شمس مقبول باشد خاصه تر از اوتاد و پس دلیل کند که صاحب این
طالع ملکی گردد بزرگ و اگر شمس بدین صفت نباشد که گفتیم بنگر بزحل و اگر حال
زحل همچنان بود که آن شمس گفتیم دلیل کند بر ملکت قوی و اگر شمس و زحل برای
شهادت نیابی بر صفت که دوم بنگر بصاحب وسط السما همچنانکه از شمس و زحل گفتیم
اگر شهادت بود دلیل کند بر ملکت پادشاهی و اگر قمر بموالید شبی بدرجه شرف
باشد دلیل کند بر ولادت ملوک خاصه ترکه اندر وسط السما باشد بدرجه
ملکت یابد بزرگ و اگر قمر منصرف از عقده و متصل شود بکوکب شرقی اندر
وسط السما بدرجه شرف دلیل کند بر موالید ملوک خاصه ترکه قمر اندر شرف
کوکبی باشد و متصل شود قمر بدان کوکب و آن کوکب اندر شرف قمر بود دلیل کند
بر موالید ملوک و اگر از کواکب ثابته اگر بمقدار اول یا دوم بدرجه و دقیقه
طالع باشد یا بدرجه و دقیقه وسط السما دلیل کند بر موالید ملوک و اگر نیرین
بدرجات شرف خویش باشند و هر دو اندر وسط السما بسهم السعادة بیابند و سهم السعادة
اندر وسط السما طالع بود خاصه که یکی از نیرین صاحب سهم السعادة بود دلیل
کند بر موالید ملوک و اگر صاحب اقلیم صاحب وسط السما طالع مولود بود و بصاحب
طالع متصل شود و هر یکی اندر شرف خویش باشند و شرقی باشند دلیل کند بر آنکه این
مولود ملک گردد و از اقلیم زحل دلیل هند است و مشتری دلیل اقلیم عراق و مریخ دلیل اقلیم
ترک و شمس دلیل اقلیم سوم است و ایران شهر و زهره دلیل اقلیم عرب است و عطارد
دلیل

دلیل اقلیم مغرب است و قمر دلیل اقلیم چین است و اگر صاحب وسط السما اندر طالع باشد
و قمر و سهم السعادة مسعود باشد و خداوندان ایشان اندر مراکز خویش باشند
دلالت کند بر موالید سلطان اعظم و اگر شمس اندر دقیقه طالع بود یا بطالع اسد باشد
یا حمل یا قمر اندر دقیقه طالع بود و طالع ثور باشد دلیل بر موالید ملوک و این
باب اندر موالید و مسائل اهل بیت مملکت و سلاطین دلالت کند بر مملکت و
سلطنت اعظم و اندر اهل بیت دو سه دلالت کند بر بزرگی و ریاست و در اهل
بیت بیر مملکت و سلطنت اعظم و اندر اهل بیت علوم و شغل دلالت کند بر سعادت
و مهتری و دولت باندازه درجه و مرتبت هر کسی بود نیز که از عوام بدرجه بزرگ
برسد بوزارت یا امارت **فصل ششم** در معرفت یافتن وقت دولت و نکته
و بزرگی و اگر پرسد که بدین ملکت و ریاست و بزرگی که دلالت کرد کی رسد بنگر بصاحب طالع
اگر متصل شود بیکی ازین سه دلیل یعنی زحل و شمس و صاحب وسط السما باتصال تسدیس بوقت
کودکی بملکت رسد و اگر اتصال مقارنه بود بوقت طفولیت بملکت رسد و اگر اتصال تربیع
باشد بوقت جوانی رسد و اگر تثلیث باشد بوقت کهولت رسد و اگر اتصال مقابله بود بوقت
پیری و کلانی و شیخوخیت بملکت رسد و اگر صاحب طالع متصل شود بکوکب دیگر بجز از زحل
و شمس و صاحب وسط السما که دلالت کند بر ملکت و آن کوکب متصل نباشد بشمس و نه بزحل و نه
بصاحب عاشر بمیانه عمر دولت یابد و اگر میان صاحب طالع و میان این سه شخص که گفتیم یکی کوکب
دیگر باشد هم بمیانه عمر دولت یابد و اگر میان صاحب طالع و میان این سه شخص که گفتیم

یکی کوکب یکی باشد هم بمیانه عمر دولت یابد و اگر میان صاحب طالع و میان این شخص
که گفتیم یکی کوکب دیگر باشد هم بمیانه عمر دولت و مملکت یابد و اگر دو کوکب باشند
باخر عمر مملکت یابد و هر وقتی که تسییر درجه طالع رسد برجی از برجها دلالت
کند حاضر برج وسط السما و انتها آن طالع مثلثه هم از آن برج رسد دلیل کند
بر آنکه دولت و مملکت هم بدان وقت یافته شود و اگر همه بیت المال باشد چون وی و مانند وی
دیگران بر خاسته باشند دولت و مملکت گرفته باشد آخر دولت و مملکت بوی برسد
و اگر این همچنین بچند مولید متفق شود هر یکی از ایشان بمملکت و دولت رسند
و اگر خواهیم تا بدانیم که کدام زودتر رسد بمملکت و دولت هر کدام را صاحب
طالع او نزدیکتر باشد باتصال اول اتصال وبرا باشد وی زودتر بمملکت رسد
و معرفت دیگر وقت اصابت مملکت و دولت را بنگر تا صاحب سهم الملک اگر مقارن
سهم الملک باشد بوقت کودکی و کوری بمملکت رسد و اگر تسدیس باشد بوقت برنائی
و جوانی رسد و اگر تربیع باشد هم بجوانی و میانه عمر رسد و اگر بتثلیث باشد بوقت
کهلی رسد و اگر مقابله باشد بوقت پیری و آخر عمر رسد **فصل هفتم** اندر دانستن
حال قایم یا صاحب قران یا ملک و اگر پرسد که حال ملکی که بدید آید یا صاحب قرانی که بیرون آید
چگونه باشد و این بیرون آینده را قایم خوانند بنگر بتحویل سال عالم بوقت آنکه دلالت
کند بر قیام آن قایم بطالع سال عالم و بنگر تا صاحب سهم اول یعنی زحل اگر مقبول باشد و ان بخت
باشد پاک و ناظر باشد بوی دلیل کند بر نیکویی حال قایم و صلاحش و عدل و نیکویی حال رعیت

و نیکویی

و نیکویی طاعت داشتن وی را و همچنین اگر زحل بموضع محمود باشد و اگر غیر مقبول بود یا بجایگاه
باشد غیر موافق دلیل کند بر نرسیدن وجود و فساد و اگر صاحب زحل نحس باشد دلیل کند
فساد رعیت و دشمن داشتن وی را و گرانی کردن بروی و اگر صاحب نحس مقارن باشد
بنحسی بوقت تحویل قیام قایم پس دلیل کند بر نیکویی حال با بتداء قیام و فساد و تباهی
بعاقبت قیام و اگر محصور باشد میان سعدی و نحسی بنحس باشد و نحس دلیل کند بر صلاح
حالش با بتداء قیام و فساد و تباهی حالش بعاقبت کار و اگر نحس بنحس باشد و سعد
بسعد با اول کارش تباهی باشد و با آخرش صلاح و نیکویی و اگر محصور النحسین باشد اول
و آخرش تباه باشد و فاسد باشد و اگر محصور السعدین باشد اول و آخر کارش مبارک و صلاح
و نیکویی باشد و اگر صاحب بیتش متصل باشد بنظر مودت دلیل کند بر نیکویی حال رعیت
وی را و اگر منصرف باشد دلیل کند که نیتها و وعدهای نیکو [illegible]
ولیکن نکند و وفا نکند و اگر انصراف از معاطه بود رعیت را از وی هیچ منفعت نباشد
و اگر صاحب بیت برج زحل مقارنت زحل باشد دلالت کند بر اقتدار کردن بر رعیت
و ظفر یافتن بر دشمنان و اگر منصرف باشد دلیل کند بر ضعیفی کارش و ظفر
یافتن اعدا بر وی و اگر با وی باشد اندر یک برج و بکوکب دیگر متصل باشد
و بار دیش از آنکه از آن برج بیرون آید بزحل اتصال کند دلیل کند بر بسیاری
بیرون آمدن خوارج بر وی از اهل بیت وی و شدت بسیار پیش آیدش
و آخر ظفر یابد بر ایشان و اگر بزحل متصل نشود و از آن برج بیرون آید هم باشد که

ملک از دست بیرون آید و کارش سخت ضعیف شود و اگر صاحب سال یا برج
زحل بود پر حرکتش بکوکبی دهد و آن کوکب اندر تحت الشعاع باشد دلیل کند بر
هلاک شدن اعدا وی بدست کسی دیگر و آن کوکب از تحت الشعاع بیرون
آمده بود مر هم و را کار قوی تر باشد بر محاربت و اگر آن کوکب متصل باشد
بکوکب شرقی و نیکو موضع دلیل کند بر بسیاری خوارج و برانکه آغاز
کارشان اگر آمدن شان هم از ناحیت مشرق بود و اگر صاحب زحل
بزحل متصل باشد از مودت دلیل کند بر کمی دشمنان و جوری کار زنا
نباشد و اعدا بوی حاجتمند شوند و کارشان سبب شود و قایم عفو کننده
باشد مر کار ... را و اگر صاحب طالع برج زحل بموضع قوی باشد
و کواکب نیز بوی دهند دلیل کند بر بسیاری بیرون آمدن خوارج بر ان
بوی و منازع بسیار بیرون آیند و غلبه کنند کار بسیار جمع شوند بر وفا
و بسیار استمالت کنند بر پایی گران و اعوان قایم و بیم هلاک ایشان
باشد مر قایم را بدین صفت و اگر صاحب برج زحل یکی از زیر پای باشد یا صاحب
عاشر دلیل کند برانکه خوارج بر قایم از اهل بیت وی باشند و همچنین بر سهام ذات
کند السلطنه چنانکه از زحل گفتم و اگر صاحب سهم الملک بتبدیل و تثلیث زحل
باشد و با یکی مر و یکی را قبول کند دلیل بر دوستی و آشتی رعیت مر قایم را و اگر نظر
تربیع بود و میانه تر باشد و اگر مقابله باشد دلیل کند بر بسیاری محاربت کردن رعیت مر

قایم را

قایم را و دشمنی داشتن و هر کسی منافع او شوند **فصل** دیگر اگر مشتری بتحویل سال
که قایم بیرون آید متصل باشد بر شمس یا بر قمر یا بر طالع تحویل سال عالم ان
بروج ملوکی خاصه تر که اندر برج منقلب باشد دلیل کند بر بسیاری جمع کردن
مال و حریصی بر مال و اگر اندر برج ذو جسدین باشد بر جمع کردن مال حریص تر
باشد و اگر اندر برج ثابت باشد دلیل بر ثبات وی و دوام مدت وی اندر
ملکت و بعید الصوت گردد و مملکت را استوار دارد و سلطانیش پایدار
باشد و اگر مشتری ساقط باشد از نظر نیرین و طالع مملکت سخت دور از مکشده
باشد یا روزگار بباد دهد و اگر مشتری بتحویل سالی که قیام قایم باشد اندر
تحت الشعاع باشد دلیل کند بر بسیاری جمع کردن مال و دوستی بر مال و اگر مریخ
بوی متصل باشد یا بخس جمع کننده باشد درهم پراکننده کننده خاصه که اندر بعقرب
باشد اگر مشتری زایل باشد و مریخ بوی متصل باشد دلیل کند بر آنکه مال نفقه
کننده باشد بر وی حق و باطل و مال را بنزد وی هیچ قدر نباشد و اگر مشتری
باین هفتاد اندر خانه خویش باشد دلیل کند بر بیرون کردن مال بروی که صلاح
رعیت باشد و اگر مشتری اندر برجی باشد که آن برج موافق وی باشد
موضع قوی باشد آن طالع رها کند ان بخس دلیل کند بر بسیاری جمع کردن
اموال و طلب کردن و حرص و اگر بخلاف این باشد مال پراکننده باشد و اگر زحل اندر
تحویل خانه ای اندر شرف باشد و مشتری ناظر باشد دلیل کند بر عمارت کردن

قایم مر شهرها را و بر اعدا ظفر یابد و قهر کند شان و اگر مریخ بجایگاه نیکو باشد
و اندر خانهٔ مشتری بود و مشتری اندر خانهٔ وی باشد دلیل کند بر عمارت
کردن قایم مر شهرها را و بر اعدا ظفر یابد و قهر کند شان و اگر مریخ بجایگاه
نیکو باشد و اندر خانهٔ مشتری بود و مشتری اندر خانهٔ وی باشد دلیل کند
بر دل آوری و طاعت داشتن اهل مملکت وی را و نگاه دارند مر و را برای
سلطانی و بعید الصوت باشد و توانا بود بر دشمنان و شهرها را ایشان
خاصه تر که تحویل روزی باشد و شمس ناظر باشد بمریخ و مشتری اندر وتد یا از
متواضع محمود و همچنین اگر مریخ اندر خانه و یا شرف خویش باشد یا اندر خانهٔ
مشتری بود و بنظر مشتری تحویل لیلی دلیل کند بعز و بعید الصوت و معروفی
وی اندر میان عالم و اگر مریخ مقارن باشد مر سهم السعاده و سهم الجوادا
دلیل کند بر آنکه خون حوار و خون ریز باشد و بسیاری از اقران
بکشد و بسیار استقبال کننده باشد و آلت حرب و سلاح را و حرب بسیار و اگر طالع
سال عالم که قیام قایم باشد راس مقارن مسعود باشد دلیل کند بر قوت حال قایم
و توانایی وی بر همه رؤسا رعیت و هر وقتی که مریخ شمس متصل شود نزد
قیام قایم و مریخ خانی السیر باشد و بر زحل ناظر نباشد دلیل کند بر بسیاری
بر جستن سپاه و لشکر بر وی و تباهی حال قایم و درهم کردن بر وی و کرد کن
کشی و فسوس داشتن سپاه مر قایم را و بسیاری بیرون آمدن اندر خوارج و غم بسیار

که بازخورد مر قایم و طاعت داشتن مر وی را و ضعیفی حال خوارج و کمی
روزگار ایشان خاصه که زحل پاکیزه باشد و اندر خانهٔ خویش بود و اگر شمس
بمشتری ناظر باشد بی نظری از زحل دلیل کند بر بسیاری خوارج بر قایم
خاصه تر از رعیت و از اهل بیت قایم و بدین سبب غنا باز جوید و اگر
مشتری بر زحل ناظر باشد دلیل کند بر خاموشی خوارج و ضعیفی حال ایشان
و ظفر یافتن قایم بر ایشان خاصه که زحل پاکیزه بود و اندر برج خویش باشد
و اگر شمس بر زحل متصل باشد دلیل کند بر سلامتی قایم و ظفر یافتن بر اعدا او
وی و همچنین اگر زحل از نحوست پاکیزه بود و اگر شمس از مشتری منصرف شود
و متصل شود بمریخ و باز متصل شود بر زحل شمس از آنکه از آن برج بیرون
آید دلیل کند بر خروج خارجی بر قایم از اهل بیت وی یا کسی که هم برتبت
وی باشد و رغم بسیار بر قایم برسد و باز آخر کار ظفر یابد خاصه که زحل
مسعود باشد اندر برج خویش و اگر شمس متصل شود بر زحل و ز آن برج بیرون
آید دلیل کند بر قوت حال خوارج و شدت که پیش آید از خوارج هم
بر ملکش و اگر مریخ از مشتری منصرف شود و بر زحل اتصال کند و ای بیرون
آید بر قایم از اهل بیت اگر مشتری متصل باشد بر زحل دلیل کند که او کان بنهند
بنهند مر قایم را و فرمان برداری کرده و اگر مریخ از زحل منصرف شود
و بمشتری متصل شود دلیل کند بر تغیر وی مر بعضی اهل بیت خویش را و بیرون آمدن

بدین سبب المطلبی شدن مردی را و اگر مشتری بر حمل متصل شود ظفر یابد بر خصم
سرکر اندر خانهٔ خویش بود و اگر مشتری خالی السیر و پاکیزه باشد و شود جوینده
کار خارجی قوی شود و اگر یکی از کواکب اندر خانهٔ هفتم باشد از طالع اندر شرف
خویش دلیل کند بر سختی نگاه رعیت و تباهی حال ملک از ملک بزمانه وی و اگر
اندر هفتم در هبوط خویش باشد دلیل بر ضعیفی حال قایم و نیکویی حال رعیت
و قوت ایشان و بنگر نیز بخانه دهم از طالع و دهم از شمس اگر در برج ثابت
باشد و سعود اندر وی بروج باشد دلیل کند بر سعادت قایم و بسیاری فضل وی
و طول زمان وی و اگر کواکب اندرین مواضع که صفت کردیم اندر شرف خویش
باشند و یا شرقی باشند و یا اندر حیز خویش یا اندر ناحیت شمال باشند و روحی
و زاید السیر باشند دلیل کند بر بهترین سعادت و قوی‌ترین کار و اگر صاحب طالع
یا صاحب طالع اندر طالع یا اندر وسط السما بود دلیل کند بر فرمان برداری
اعدا او کردن نهادن طاعت مردی را و اگر صاحب طالع یا صاحب وسط
السما اندر رابع باشد دلیل کند بر خشم وی جرا اعدا را و بنگر بسهم الملک اگر
بجد سعدی باشد دلیل کند بر کار بستن عدل و راستی و اگر بجد نحسی باشد ظلم و جور
کند و اگر سهم الملک و صاحب منصرف باشد از صاحب بیت المال دلیل کند بر تبه کردن
اموال و اگر متصل باشد دلیل کند بر جمع کردن اموال و اگر ناظر نباشد دلیل کند
بر آنکه مال را نزد وی هیچ قدر و قیمت نباشد و هو اعلم فصل هشتم

در معر

در معرفت طبیعت و سیرت قایم او صاحب قران و اگر خواهی تا طبیعت قایم بدانی
بنگر بسهم اول و سهم ثانی و این هر دو سهم همیشه اندر خانهٔ یک کوکب افتند
بنگر بوقت بنا قایم تا شمس بکدام درجه است و بکدام درجه بگیر از شمس تا پانزده
درجه اسد و آنچه جمع شود از درجه قمر بیفکن بدان که در وقت قمر بوی
افزوده باشی هر کجا برسد سهم اول آنجا باشد و سهم ثانی را بگیر از درجه قمر
تا پانزده درجه سرطان و درجات شمس بروی افزای و از برج شمس
بیفکن هر کجا برسد سهم ثانی آنجا بود و اگر هر دو سهم بخانه زحل افتد دلیل
کند بر استعمال کردن قایم مر کارها و جاه و جوی و کار زمین و عمارتها و مانند
آن و اگر هر دو بخانه مشتری افتد دلیل کند بر آنکه قایم بنماز کننده باشد
بزهد و پارسایی و دین و دیانت و علم و آنچه بدین ماند و اگر سهمین اندر خانهای
مریخ افتد دلیل کند بر نگرستن وی اندر کار حرب و سپاه و سلاح و مانند
این و اگر بخانهای زهره افتد دلیل کند بر نگرستن اندر کارها لهو و طرب و عطر
و زینت و تمتع و مانند این و اگر در خانهای عطارد افتد دلیل کند بر نگرستن
وی اندر کار علوم و حساب و خراج و کتابت و مانند این و اگر بهتر آنکه
با دلالت سهمین دلیل قایم یار کنی یا درست تر آید و دلیل قایم آنست که
بنگری بتحویل ملت و بقران دولت تا انتهای بکدام برج رسید و باشد
آن برج و صاحب وی دلیل قایم است و آن کوکب که فرو تر آن دلیل قایم

قایم است جلک دلیل قایم دوم است همچنین تا آخر قران دولت و مثال
ری چنانست که بقران ملت انتهاها اندر برج جوزا بود و دلیل پیغامبر عطارد
بود و دلیل ابوبکر قمر بود و دلیل عمر زحل بود و دلیل عثمان مشتری بود و دلیل
علی مریخ بود و همچنین میدان تا تمامی قران ملت

فصل نهم

در معرفت عمر قایم دولت و ملت از تا چند گاه بود اگر خواهی تا بدانی که قایم
را عمر چند گاه باشد بنگر بوقت نشستن قایم بطالع آن زمان که عقد لوا بسته
شد و یا تاج بر سر نهاده و یا عقبر عز خویش بنشست بنگر بطالع آن
زمان و وسط السما طالع و بیرون از هیلاج و کدخداه چنانکه موالید
ما بیرون آری وانگاه تسییر درجهٔ طالع میران مر احوال تن و جانش
را و تسییر درجه وسط السمای ران مر دانستن احوال سلطنت و پادشاهی
را و بسیرات و انتهایات هر دو خانه میران اگر انتها یا بسیرات هر دو
ببرج رمقابله یا مقارنه نحسی رسد دلیل قطع کند و اگر فساد از یکی باشد
از انتها یا از تسییر دلیل کند بر فساد و اگر انتها در جه نحسی رسد و نحسی
سخت قوی بود دلیل کند بر قطع و اگر نحوست قوی نباشد دلیل کند بر بیماری
و اگر تسییر درجه وسط السما فاسد باشد تباهی اندر سلطنت باشد و اگر هر
دو تباه باشد حکم کن بر قطع و همچنین شهادت خواه بدین باب از انتها
و تسییرات طالع و وسط السما نیز منحوس باشد دلیل کند بر قطع و اگر سعود

نود اکنند

نود اکنند و قوت سعادت بیش از قوت نحس باشد پس بکمال باشد و باز
بگذرد و این فصلها که یاد کردم از فصل چهارم و پنجم و ششم و هفتم تا بدین
فصل همه دلیل بر احکام صاحب قران و ملوکان اهل دولت و پادشاهان کن
تحقیق کن

فصل دهم

اندر معرفت ثبات عمل و سلطانی و هلاک
او یا عزل او اگر پرسد که این عمل یا سلطانی ثابت باشد یا نی بنگر بصاحب
طالع و صاحب وسط السما اگر هر دو مستقیم باشند بیکدیگر و قابل التدبیر اندر وتد
باشند پس آن سلطانی و عمل ثابت باشد و پای دار خاصه که برج ثابت باشد و اگر
قابل التدبیر اندر لسبیار طالع باشد از آن عمل و ملک بیرون آمدن باشد و باز
بدو باز گردد خاصه که قابل التدبیر مقبول بود و دلیل کند بر زودی باز گشتن
بملک و عمل خویش بر اثر تسییر بنگر با این همه بشهادت قمر اگر اندر برج منقلب باشد
و پیش روی هیچ کوکبی و تدی نباشد و مقبول نباشد و منحوس باشد
دلیل کند بر زودی عزل و اگر صاحب طالع متصل شود بصاحب هبوط خویش
عملی بدست آرد و اندر وی هلاک شود و دشمنی بزرگ پای کند بدان عمل
یا صاحب سپله را هلاک کند و اگر صاحب وسط السما بصاحب هبوط خویش متصل شود
از عمل یا ملک و ولایت بر افکنند و اگر صاحب هبوطش اندر وتد بود کار تباه
شود و شدت پیش آید یا بمیرد و اندران و این باب نیز هم دلیل کند بر عزل
ترک صاحب طالع مقبول شود بکوکبی از وتد و اگر صاحب هبوط وسط السما

بصاحب وسط السما متصل شود دلیل کند بر خراب و تباهی آن ولایت کند و اگر صاحب وسط
السما متصل شود بصاحب وتد الارض و قمر و صاحب طالع غایب باشند دلیل کند بر زوال
اگر صاحب طالع تیر بر خویش بکوکبی دهد و آن کوکب اندر وتد باشد دلیل کند
بر ثبات عمل و سلطانیت خاصه ترکه قابل التدبیر اندر اوتاد باشد بجز وتد
تحت الارض که آن جایگاه مزوالیست و نیکوترین وتدها طالع است و وسط
السما و اگر اندر هفتم بود و غایب عمل بدست خصم افتد خاصه ترکه بصاحب هفتم
ناظر باشد از نظر موافقت آنگاه دلیل کند که عمل بدست خصم رسد و اگر
آن کوکب که قمر را قبول کند منحوس باشد و اندر وتد بود پس اندر عمل و سلطانی
قوی باشد ولیکن نکوهیده باشد بنزد خلق و اگر آن نحس قمر را قبول نکند ضعیف
باشد اندر سلطانی و عمل و بدین سبب هلاک شود خاصه ترکه نحس اندر چهارم باشد
و اگر اندر هفتم باشد اهل آن ولایت بروی خصم گردند و شدت پیش آیدش
و اگر با این همه صاحب طالع اندر وتد بود بر ایشان ظفر یابد و اگر ساقط
بود ظفر نیابد و بر ایشان و ایشان بر وی ظفر یابند و اگر اتصال قمر بصاحب
طالع باشد و زایل بود از وتد بنگر که هیچ نحس بصاحب طالع نظر دارد و نحس از آنکه
قرار وی متغیر شود اگر نظر دارد معزول شود و اگر صاحب ثانی عشر بصاحب طالع
متصل شود و بی قبول آن عامل را بند و استوار کنند و تباه تر آنگاه باشد که صاحب
طالع اندر اوتاد بود و اگر اندر وسط السما بود بدرش کشته لیکن نظر و عمل ا

بسر بلا

و بسر بلا تباهی کشندش و اگر اندر طالع باشد کمتر از آن بود و اگر اندر هفتم باشد
کسی بوی مسلط باشد و کهدوران بسیار تباهی و شدت بیند و تباه تر آنگاه باشد
که آن مقارنه و تربیع و مقابله باشد و اما آن نظر مودت سهل تر و اندازه تر
باشد و اگر اندر چهارم باشد بند و زندان و تاریکی و شدت بیند و اگر صاحب
طالع زایل باشد از وتد و اندر سیمه طالع باشد و بصاحب ثانی عشر متصل باشد
بند و زندان نباشد تا آنگاه که بوتد الارض برسد و اگر اندر سیوم طالع
باشد اندر راه بند کنندش و بدانکه مریخ دلیل بند و غل است چنانکه
صاحب ثانی عشر دلیل بند و چوب و زندان است خاصه که مریخ عدو صاحب
طالع بود و جه طالع اصل بدانکه وجه طالع دلیل حاجبان است و دربانان
اگر صاحب وجه طالع مشرقی باشد یا اندر اوتاد باشد دلیل کند بر قوت حال حاجبان
سلطان و اگر اندر هبوط باشد یا بموضع ساقط یا بروج منقلب که
میبت و زوال باشند و بی حشمت باشند نزد اهل آن شهر و چو نیکویی و فساد
حاجبان از صاحب وجه حکم کن چنانکه صفت کردیم حد طالع و صاحب طالع دلیل
کند بر حال معیشت ملک یا عامل یا بنده از صلاح و فساد وی حکم کن و بنگر
عز و نصرت ملک را یا عامل را از طالع عقد لوا و مقدار و درازی
مدت وی و ثبات و زوال وی از دلیل طالع و از دلیل وسط السما و قول
والیس مصری والیس فیلسوف مصری گوید بنگر مر والی را یا عامل را از طالع و صاحب

طالع و مر عمل را و آنچه باشد آن مدح و نزهت و خیر و شر را جواب عمل
از وسط السما و صاحبش نگر و هر کوکبی که بوسط السما یا به صاحبش ناظر باشد
اهل آن ولایت و آن طبقه مردمان با آن ملک یا عامل ب زنند و طاعت ندارند
و همچنین نیز هر کوکبی که اندر دوازدهم ری بود یعنی دوازدهم دلیل والی دیگر
ضعیفت ی را آن طالع و از صاحبش و از کوکبی که اندر طالع باشد و مرد یا
از دوم طالع نگر و از صاحبش و آن عامل که بشغل اندر خواهد بود از برج یازدهم
نگر و از صاحبش هر یکی با علیحده دیگر بصلاح و فساد و خیر و شر آنچه یابی حکم کن

فصل اگر خواهی تا بدانی که آن والی که بشغل وی بوده باشد چند گاه بود بر عمل
بگیر از درجه بیشتر با درجه وسط السما آنچه برسد از درجات چندان سال یا ماه یا
روز بوده باشد و هر چه از درجات جمع شود از مشتری بیفکن هر کجا برسد هم
سلطان آنجا باشد و بنگر تا چه کدام کوکب است اگر صاحب جهار و نه خانه بار برف
خویش باشد پس سالهای بسیار ملک خود بعد و هر درجه سالی و اگر صاحب حد برج
یا محترق یا تحت الشعاع یا منحوس باشد یا بحدود نحس یا بخانه نحسان بعد و هر درجه
ماهی یا روزی ملک خود و اگر خواهی تا بدانی که از کدام جهت بنگر آفتاب و صاحب طالع تا
بکدام برج اندر است اگر اندر برج آتشی باشد از مشرق آید و اگر اندر برج مغربی
بود از ناحیت مغرب آید و اگر برج خاکی بود از ناحیت جنوب بود و اگر اندر برج آبی
بود از ناحیت شمالی آید و اگر صاحب وجه طالع زحل باشد از دهقانان و یا از هندوستان

و آن عامل سلطان را زیان بود و دوم برج نهم نگر و از صاحب

باشد و اگر مشتری باشد از عراقیان و اهل وزرا و قضاة باشد و اگر مریخ
باشد از اهل ترک باشد یا از لشکریان و اگر شمس باشد از خراسان بود و همچنین همی
گوی تا تمامی هفت کوکب و اگر خواهی تا حال از رعیت بدانی بنگر بصاحب هفتم و صلاح
و فساد و اتصال و نظر وی بصاحب وسط السما و از آنجا حکم کن چنانکه بیابی و اگر تا
حال آن شهر یعنی رادوه آن شهر بدانی از نجم نگر و از صاحب نجم و از سعد و نحس
و نظر و اتصال سخن گوی و اگر صاحب طالع سعد بود حمد و ثنا نیکو باشد و اگر نحس بود
نکوهش و ثنا بد باشد و بوقت امارت و عقد لوا اگر قمر یکی از نحسین منحوس
باشد دلیل کند بر شکایت و اگر قمر زاید النور باشد و با مریخ بود رود بگریزد
و اگر مریخ اندر هفتم باشد یا اگر اندر طالع بسعدی نباشد اندران عمل کشته شود
و اگر بجای مریخ زحل باشد اندران عمل بمیرد و اگر بوقت نشستن بجایگاه امارت
قمر با راس بود یا ذنب پس دلیل کند بر بسیاری تباهی و اگر دو از دو درجه
منصرف باشد امید صلاح و راحت بود و اگر قمر اندر برجی باشد که راس یا ذنب آنجا
بود اندران عمل هیچ خیر و نیکویی نباشد خاصه تو که میان جوزهر و قمر کمتر از سیزده
سد بود و قمر بنحسی متصل باشد و اگر اندر خانه هفتم سعدی بود کشته نشود بدان
عمل و تغیر و لیکن معزول شود و اندران عمل زنی زنی کند و غرامت بکسابت و وصلات
باشد تا قول العقوب گفتی و او گوید نگر اندر باب سلطان بهتر طالع و بهتر وسط السما
اگر میان این دو مرحلت بود یا اصحاب برج دهم دو دلیل باشد ایشان ناظر باشند تا

نیز بیابوی ناظر باشند آن نیز کر ویرا نوبت است دلیل کند بر تمامی یافتن سلطانی
و ملک و عمل و اگر بخلاف این باشد تمام نشود و اگر دیدی که کار تمام شود بنگر بوقت
وسط السما و حال او ضعف و استقامت و رجعت و ظهور و عیوب تا از تعیق
و تنزیر سعادت و نحوست بدان قدر حکم کن اگر سعد کننده مر صاحب وسط السما را شمس باشد
خبر دهد سلطانی از ملک اعظم یابد و اگر زحل باشد آن مشایخ و رؤسا باشد
و اگر مشتری باشد از قضاة و وزرا و علما باشد همچنین تا هر هفت کوکب و اگر این
سعد کننده صاحب طالع بود بجهد خویش یابد و اگر صاحب ثانی بود از جهت مال و اعوان
یابد و اگر صاحب سیوم بود از جهت اقربا و سفر نزدیک بود و همچنین تا تمامی دوازده
خانه و اگر خواهی تا بدانی آنچه تعلق با سلطانی رسد از نیک و بد از درجه
طالع و قوت تسیر می ران تا بدرجات کواکب اگر بنحسی رسد تباهی و نکبت آرد و اگر
کوکب سعد رسد سعادت بود باندازه درجات منقلب و ذو جسدین و ثوابت
سالها و ماهها و روزها و همچنین می ران تسیر درجه وسط السما مر دانستن صلاح
وقت سلطانی و عمل را چون بسعدی رسد سعادت آرد و چون بنحسی رسد نکبت آرد
بر جوهر کواکب و اکی خانه که اندر وی باشد چنانکه بر توصیف کردم و مثالهای
بجایگاه دیگر بیان نمودم **فصل یازدهم** در معرفت وقت معزولی سلطان
از روز و ماه و اگر پرسند که معزولی از عمل سلطانی بکدام وقت باشد بنگر اندر طالع
اندر وسط السما اگر هیچ کوکبی است که ویرا شهادت است هر وقتی که آن کوکب محترق شود

اندر اوتا

اندر اوتاد طالع آن وقت معزول شود و اگر اندر طالع کوکبی نباشد و اندر وسط السما
کوکبی باشد که ویرا شهادت بود هر وقتی که بنحسی یا صاحب هبوط آن برج وی متصل شود دلیل
کند بر عزل و هر وقتی که صاحب طالع یا صاحب عاشر محترق شوند اندر اوتاد دلیل کند
بر عزل و بنگر بدلیل اگر منحوس باشد یا محترق یا راجع باشد یا آفتاده خویش باشد
ناگهان معزول شود و بنگر بدرجه وسط السما اگر کوکبی منحوس کند و صاحبش نیز منحوس
باشد چون قمر بدرجات آن نحس کننده صاحب وسط السما برسد یا بدرجات نحس
کننده صاحب وسط السما برسد یا بدرجات نحس کننده صاحب وسط السما یک درجه
مقارن شود چون بدان درجه برسد معزول شود مگر که آن نحس از آن موضع زایل
شده بود و مشتری و زهره بدان موضع شعاع افکنند معزول نشود و لیکن غم و خوف
بیش آید و نیز دیگر راست کنا هر چهار اوتاد بتقویت بگیر از درجه وسط السما تا
درجه نحس و بشمار هر درجی سالی بگیر یا از درجه وسط السما تا درجه نحس ماهی یا روزی
بدرجات مطالع فلک المستقیم با هر ساعتی مستوی از وی سالی بود و هر دو ساعتی دو سال
یا دو ماه یا دو روز باندازه برج ثابت و منقلب و ذو جسدین و این آزموده است
و بعضی حکما گویند بگیر از درجه وسط السما تا درجه نحس بدرجات مطالع فلک المستقیم آنچه برسد
بر اجزاء ساعات وسط السما قسمت کن آنچه برسد هر ساعتی سالی بود یا ماهی یا روزی باندازه
برج وسط السما اگر ثابت بود یا مجسد یا منقلب والله اعلم **فصل دوازدهم** در معرفت
معزولی عمل یا سلطان و پایداری او اگر پرسند از معزولی سلطان و رسیده سلطان

باشد بخداوند وسط السماء اگر اندر وتد بود یا مایل الوتد بدانکه این سلطان پایدار است
و بهتر آنگاه بود که آن برج ثابت بود و نیز سعدی بوی پیوسته بود و نیز بهتر آنگاه بود
که اندر وتد شرف خویش باشد و اگر خداوند وسط السماء از آفتاب معزولی بود یا اندر
برج جنوبی باشد یا اندر برجهای زایل باشد و ساقط یا هابط بود اندر فلک یا از
بسیط السیر و بطیء السیر گرده یا راجع شود یا بدرجه سیوطار(?) و این همه چیزها دلیل کند
بر ضعیفی سلطان و عامل و اگر اندرین میان منحوس شود یا محترق از عمل و سلطان
معزول شود خاصه که اندر برج منقلب باشد و همچنین اگر خداوند وسط السماء کوکبی
بود و دیگران کوکب را حال و صفت همچنین باشد که صاحب وسط السماء را گفتم حکم وی نیز همچنین
بود و صاحب آن کوکب که عدوی وسط السماء را بود دلیل کند بر ضعیفی و سستی امر سلطان و زیرکی(?)
معزولی بهاوان(?) وی و اگر قمر اندرین حال چون خداوند وسط السماء بود بنیکی و بدی حکم
وی نیز قوی تر بود از قوت سلطانی و ضعیفی وی و اگر سلطان معزول شده بود و خداوند وسط السماء
اندر زایل وتد باشد یا ساقط بود از وتد و لیکن بکوکبی متصل شود که اندر شرف باشد یا اندر
وتد یا مایل وتد امید بود سلطان را که باز بعمل خویش باز رسد و اگر برج وسط السماء منقلب بود
یا صاحب وی اندر برج منقلب باشد این سلطان بسیار معزول شونده باشد و اگر اندر برج
ذوجسدین بود باول برج معزول شود و پس از وی چند بار دیگر معزول شود و اگر با آخر
برج باشد چند بار معزول شده باشد و اگر سایل پرسد که این معزولی تا چندگاه باشد
بس کن درجه وسط السماء با کوکب نحس یا شعاع نحس و باز نگر اگر درجه وسط السماء

برکدام برج

برج ثابت بود صاحب وسط السماء ثابت بود هر درجه سالی گیر و اگر ذوجسدین بود
هر درجی ماهی گیر و اگر منقلب بود هر درجه روزی گیر بحقی(?) و اگر بجای نحس سعد بود
دولت و سعادت بیابد بچندان سال یا ماه یا روز و اگر پرسد که از پس این سلطان اینجا(?)
سلطانی که باشد بنگر برج یازدهم که اندر وی چه ستاره است و صاحبش کیست از پس وی آن
نشیند و اگر پرسد که چه نسل(?) وی سلطان که بود به برج نهم بنگر و آن کوکب که اندر وی بود
و صاحبش و اگر از رعیت و اهل بیت پرسد بنگر که خداوند وسط السماء یا قمر اندر کدام
برج است خداوند آن برج دلیل رعیت و اهل بیت سلطان باشد بر اندازه نظر
ایشان از دوستی و دشمنی حکم کن و اگر خداوند وسط السماء یا آن کوکب که دلیل سلطان
است مستولی باشد و آن کوکبان که دلیل رعیت است دلیل کند که سلطان بر رعیت
خویش توانا(?) است و اگر دلیل رعیت مستولی باشد بر دلیل سلطان دلیل کند که رعیت مر
سلطان را مطیع باشد و اگر صاحب وسط السماء یا آن دلیل با راس یا ذنب باشد
و با این نیران دو ستاره که دلیل رعیت است مقابله باشد مر دلیل سلطان را او دلیل
کند که این سلطان بدست غوغا کشته شود و بتر آنگاه بود که این دو دلیل رعیت
یکی زحل باشد و یکی مریخ یکی تربیع نگرد و یکی بمقابله مر دلیل سلطان را این بتر
بکوشتنها و هلاک است بدست غوغا و اگر دلیل سلطان بمقابله باشد مر اجتماع
آفتاب و ماه را خاصه که راس و ذنب نزدیک بود و یا بدرجه اجتماع این نیز دلیل
هلاک باشد و بغوغا کشته شود و اگر دلیل سلطان میان دو نحس باشد هلاک سلطان

بود اندر حبس اگر نحس قوی اندر برج دوم بکنجد یا ببرج یازدهم یا که اوتد دوم
یا هر اوتد یازدهم که او تد هبوط صاحب وسط السما باشد یا هبوط او دلیل سلطان
بود و دلیل هلاکی سلطان بود و شکسته شدن خزینه و اگر سلطان از تخت خویش بستد
از طالع حکم کن چنانکه از وسط السما گفتم و خصم سلطان از هفتم نگر و یاری کنان
سایل را از دوم نگر و یاری کنان خصم را از هشتم نگر اگر صاحب هفتم علوی باشد
و صاحب طالع سفلی دست خصم قوی تر باشد و اگر بخلاف این باشد سایل را دست
قوی تر باشد و همچنانکه حکم کن که اندر باب خصومت و دعوی گفتم فصل
سیزدهم در معرفت حال سلطانی که غایب بکنند باز سلطانی یا نه و عمل باز آید یا نی
اگر پرسد از سلطانی که غایب شده باز سلطانیت خویش آید یا نی و نگر تا اگر
صاحب طالع و صاحب وسط السما اگر میان ایشان هیچ بود و قابل اند بر وسط السما
ناظر باشد آن سلطان بسلطانی خویش باز آید و اگر قابل اند بر وسط السما
ناظر باشد و قمر نور وی بکوکب وسط السما رد کند دلیل کند بر باز آمدن بسلطانی
خویش و همچنین اگر کوکبی نور دلیلان جمع کند و بوسط السما ناظر بود هم بدان
سلطانی باز آید و اگر اینکه گفتم هیچ خبر نباشد بصاحب طالع نگر اگر راجع بود باز
آید و اگر قمر بصاحب وسط السما ناظر باشد و صاحب وسط السما بموضع خویش ناظر باشد
باز آید بسلطانی خویش خاصه که قمر اندر برج منقلب باشد و اگر صاحب طالع راجع
باشد بنگر بقمر اگر بصاحب متصل باشد یا بکوکبی که اندر طالع باشد یا بکوکبی که اندر وسط السما

باشد

باشد باز آید بسلطانی خویش و اگر صاحب وسط السما بصاحب هبوط خویش اتصال کند
دلیل معزولی باشد و همچنین صاحب طالع نیز و اگر دلیل عاقبت بدلیل سلطان متصل
باشد سلطانیت ثابت باشد و اگر منصرف شود دلیل سلطان از عاقبت بعمل
خویش باز آید و اگر دلیل سلطان به دلیل سفر متصل شود معزول شود و اگر صاحب
عاقبت بدلیل طالع متصل شود معزول نشود و هو اعلم فصل چهاردهم
در معرفت آنکه میان سایل و سلطان صحبت چگونه باشد از دوستی و دشمنی اگر کسی پرسد
که میان من و میان سلطان صحبت بکند یا نی و اتفاق و اختلاف چگونه باشد
و اگر صاحب طالع بجایگاه قوی باشد و متصل بود بصاحب وسط السما هر دو سعد باشند
و میان ایشان قبول بود و اتصال از مودت دلیل کند بر دوستی میان وی و میان سلطان
و نیکویی صحبتشان و منفعت بسیار یابد و اگر اتصال و ناظره از او تاد بود دلیل کند
بر منفعت عظیم خاصه ترکه اندر حظوظ باشد و قمر اگر متصل باشد بصاحب طالع و صاحب
طالع سعد باشد میان ایشان قطع نکنند بخشی هم دلیل دوستی و صحبت نیکویی باشد
و اگر قمر منحوس باشد و صاحب بیت القمر اندر طالع باشد یا بصاحب طالع یکجا باشد
سعد باشد بجای آن نحوست قمر و اعتماد بر این سعدان کنی و اگر دلایل که گفتم منحوس
باشد آن صحبت تمام نشود و آن کوکب که صاحب طالع را یا صاحب قمر را منحوس کند
فساد از جوهر وی باشد و از جوهر خانه که اندر وی بود فصل بنا طالع مولود
آن ملک یا طالع عقد لوا و بنه طالع حویش هم چگونه اگر دلایل ملک یا دلایل طالع و بنظر

و اتصال مودت و قبول بود و موافق یکدیگر باشند و میان تو و میان ملک دوستی و صحبت باشد و منفعت و اگر بخلاف این بود و جز نشستن از وی دور باید داشتن و اجتماع

فصل پانزدهم در معرفت آنکه سایل را از سلطان چیزی و منفعت رسد

اگر پرسید که مرا خیری و یا فایده یا ریاستی از سلطان و یا از صحبت وی باشد یا نی اگر آن قمر متصل باشد بسهم السعادة و هر دو مسعود باشند دلیل کند بر یافتن خیر و منفعت و فایده باندازه جایگاه ایشان و اگر بخلاف این بود هیچ خیری نباشد و اگر قمر و سهم السعادة هر دو مسعود باشند در برج سهم السعادة ناظر باشد دلیل کند بر سود بردن مال سلطان و کذلک باشد پیش آید و بگریزد و نیکو صاحب حادی عشر و یا کوکبی که اندر وی بود اگر دلیل طالع بوی متصل باشد و یا قمر و یا هر دو دلیل اندر یازدهم باشد بیاید از مال سلطان بطلب و حرص و عنا و اگر صاحب حادی عشر صاحب طالع متصل باشد و یا اندر طالع باشد مال سلطان بیابد بآسانی و حرص و طلب و اگر از نظر مودت باشد بموافقت باید و اگر مخالفت باشد برنج و تعب و شر و سختی و هم در تبش یافته شود و اگر میان ایشان کوکبی جمع النور باشد پس بجوهر آن کوکب جامع و جوهر آن خانه که اندر وی باشد کوکب جامع از آن جهت یافته شود و اگر ناقل النور باشد بشفاعت و سوی سلطان یافته شود و جامه ترکه میان ایشان مقبول بود

فصل شانزدهم در معرفت حال عمل و صناعت و شغل و دیگر اندر باب عمل سلطان از قول ابو معشر بلخی

فصل شانزدهم

رحمات نیکو با آفتاب بصاحب طالع اگر میان ایشان اتصال بود مولود را از کار سلطان روزی باشد و اگر اتصال مر صاحب طالع را بود با صاحب سهم السعادة مولود چیز بیند که کار سلطان بود و اگر اتصال آفتاب بود با صاحب طالع سهم السعادة صاحب طالع سلطان چو بیند کار را او بود و اگر میان ایشان قبول بود و آن بهتر بود زیرا که مولود با سایل وان آن کار بود و آن کار را او بود تمام کننده بود وان و مال کند و شادی بیند و کامرانی بود بیش قوم زیردست او بوند و اگر آفتاب بود قوی حال بود یا صاحب عاشر خداوند کارش قوی بود و اگر قمر با صاحب طالع قوی حال بود و مولود اندر کار خویش قوی بود و اگر صاحب آن خانه عطارد بود و یا مشتری و صاحب طالع بوی مسعود بود مولود اندر کار صنعت و حرفت دانا بود و اگر نیکو حال بود بد و اندر بانک و نام گیرد و اگر معقول بود از و مال گرد کند و اگر معقول نبود مال دشوار گرد کند و اگر از حال مادر پرسند نیکو بقمر و صاحب سهم السعادة نگر و هر دو دلیل مادر است میان دلیل طالع و دلیل مادر بنگر و از نظر و اتصال موافقت و مخالفت همچنان حکم کن که از حال پدر و سهم شرا صفت کردم بخانه چهارم و اگر ماه یا صاحب این خانه اندر برج منقلب باشد مولود را مادر دیگر بود و دارنده دیگر بود و اگر صاحب این خانه زهره بود و زهره نیکو حال بود و صاحب طالع بدو مسعود بود مولود را کار بر مغنیان و زنان بود و خداوندان لهو و طرب و اگر مریخ بود و صاحب طالع بدو مسعود بود کارش بکار سلاح بود و خداوندان حرب و آهن گران و اگر زحل بود کارش بکار سلاح بود

و خداوندان حرب کار سخت بود و کار ریخ‌مند بر کوهر آن خانه که صاحب طالع اندر
وی بود و از آنجا بر زحل بود و اگر آفتاب بود کارش کار سلطان بود پس اگر
سخت پس بود بگوییم ازین کواکب که گفتیم چند باید کردن از آن کار و اگر اندرین
خانه نحس بود مولود را کاهی و کنیت و لقب بر بود که ازو نیکو هش باید حساب
چهارم که اندر طالع بود مولود را کار سلطان بهره بود خاصه که صاحب طالع را
و آفتاب را بیند و اگر این کوکب مشتری بود یا عطارد و نیکو حال بود مولود را از اینجا
و از علم بهره بود و خداوند صنعت و حرفت بود و بدان نام خوانندش قول حکما بر کار
و بنه و دلیل دیگر بر کار و بنه از قول حکما اوایل و حکمای زمانه اگر قمر اندر وسط السما
باشد یا جوزا خانه قمر باشد کار وی کاری بود که هر روز نی بجای به کردن و باد
پیوسته بود یا رسولی بود یا طوافی باشد یا مرد میانجی که باشد کوکب وی از آن
بود و باز نیکو نگر اگر بزحل متصل شود بود کاری با لشکر مانی باشد یا رواندی یا
چه اسیابانی و آنچه بدین ماند و اگر بمشتری پیوندد کار وی سخت نیکو بود از روی حرانی
و دونه و درخت ... و کوهر زراعی باز نیکو بمشتری که بکدام برج بود و آن برج دلیل
کدام جنبه است مشتری را بدان منسوب کن بمثل اگر مشتری اندر خانه ششم باشد
برده فروش بود یا کاش حیوانات و انتقال قمر و کواکب دیگر را هم بدین قیاس
بگوی اگر قمر بمریخ پیوندد صنعت وی اندر سفر بود یا اندر عمارت اعوان باید از
طبع برج و طبع مریخ و اگر بشمس پیوندد کار وی با سلطان پیوسته بود و اگر بزهره

پیوندد کار وی پنهان و مطربان و عطاران پیوسته بود و اگر بعطارد پیوندد کار
وی با دبیران پیوسته بود و بازرگانی و جنگ نبشتن و کارهای مستوفیان و کارها
باریک چون مطرزی و مانند این و اگر این خانه عاشره خانه عطارد بود از انکه
خانه وی ذو جسدین است وی اندر یک صناعت تنها نبود و اگر با زحل پیوسته
بود این مرد کل کار بود و درودگر و یا کاری که با خاک و با چوب بود و یا گل
و سنگ خوار بارها بود و اگر بمشتری پیوندد کار وی بعلم و قلم بود و صناعتها
وی پاکیزه بود و یا آن چیز بها لان و حاکمان پیوسته بود و اگر بمریخ پیوندد کار
آتشی کند چون زرگری و رویگری و آنچه بدین ماند و لیکن کارش با احتیال
و بی خیانت نبود و اگر بزهره پیوندد کار وی بزازی بود و عطر و پیرایه فروشی
با مطرب بود یا قوال باشد و آنچه بدین ماند و اگر خداوند وسط السما زحل
بود شغل وی بکار زنان پیوسته بود و اگر بزحل پیوندد و این مرد خلقان فروش
بود یا گوهرها که آنها بی قیمت فروشند و اگر زحل اندر برج خاکی بود آن مرد
فروشد که زمین را بکار آید چون آهن و ... و کلنده و مر با صناعت وی
خود کردن این چنین چیزها بود و اگر بمشتری پیوندد شغل وی دزدی بود و مانند وی
و اگر وسط السما خانه آفتاب بود شغل وی بکارهای سلطان پیوسته بود و اگر آفتاب
بزحل پیوندد و اندر کار سلطان بکند و لیکن بکارهای عمارت برآوردن دیوارها
و بناها مشغول باشند و اگر بمشتری پیوسته شغل وی بکارهای امانت بود چون

حاکمی و خزینه داری و مانند این و فروشنده گوهرهای قیمتی کز ملوکان بکار آید
واگر صاحب وسط السما مریخ بود صناعت وی عوانی و کار آهنگی باشد و کارها آتش
و کارهای سلاح واگر مریخ بر خلل بود پیوسته صناعت وی چیزها بار کرم گلی باد و تنور
و تنور کو هر که از آن را شاید و سپارها تنور چون از و آهنگ و سپل و مانند
وی واگر بمشتری پیوندد شغل وی فروختن سلاحها باشد کز غازیان
و ملوک را بکار آید و یا پیوند کننده این شغلها باشد واگر با آفتاب پیوندد کارهای
کند آتشی کز آن کار سلطان پیوسته باشد چون خود و خویش و زره و مانند
این واگر بزهره پیوندد صناعت وی زرگری بود و پیرایها زنان کند واگر بعطارد
پیوندد نقاش و وشم باشد یا ورم زن بود یا آبگینه گر یا شیرگر واگر از پنهان چیزی بندد
مغنقال (?) و دزد یا آلت [illegible] نیشتر [illegible] کننده بود واگر بماه پیوسته بود آبگینه
گر باشد یا طواف آبگینه بود یا طواف چیزی کند سبک و شکسته و سقط یا کننده
این چنین چیزها بود واگر صاحب وسط السما مشتری باشد پیشه وی بعدل و راستی
باشد چون حاکمی و معدلی یا پندار بود یا خزینه دار یا امانت دار واگر برج
وسط السما حوت بود و ماه اندر شرف مشتری باشد یا مشتری اندر شرف خویش
بود یا ماه اندر حوت بود متصل بیکدیگر مروارید فروش بود که هم مروارید مانی
بجری برشد (?) واگر مشتری ساقط بود از آفتاب یا از هفتم طالع باشد یا وسط
السما این مرد غواص باشد واگر مشتری بر خلل پیوسته بود دهقان باشد یا صاحب سلطان

او داشت

اندر دست وی بود ولکن هرچه گرد آرد از دست وی برود مگر که طالع حوت بود هرچه
در رنج خویشتن را باشد و هر کاری که کند آن کار رنج بر آید و نیکو با نصیحت اندرآن
ستایش یابد واگر متری (?) بود بر ضد این بود که گفتیم واگر راجع بود کار وی همه عیب
ناک بود واگر اندر هفتم بود از سبب آن کار وی را بلا رسد واگر اندر شرف باشد
اندر آن کار ستایش یابد و دولت آفرین کنند بروی و اندر آن کار معروف گردد
خاصه آنگاه که برج السر باشد و سعدی پیوسته واگر اندر هبوط راجع باشد بلا
بروی پیوسته گردد و با عقوبت افتد واگر خداوند طالع کوکب علوی باشد و خداوند وسط
السما کوکب سفلی باشد سایل کارفرمای بود و همچنین اگر خداوند یازدهم کوکب سفلی باشد
و خداوند وسط السما کوکب علوی باشد و عطارد اندرین میانه شهادت بود این کس
دست بنا کردان بر آید یا بادی گران واگر خداوند وسط السما کوکب علوی
باشد و خداوند طالع کوکب سفلی سایل خود کارگر باشد و آنچه گفتیم و یاد کردیم بیک
با دیگر و با نقصان یکدیگر فراج ده تا هر یکی چنانکه جدا بر تو معلوم شود چون یک
تفحص کنی اندرین باب نگاه کنی وهو اعلم اکنون یاد کنیم پیشهای که بدین دوازده
برج و هفت کوکب منسوب است بالتفهیم کردن و بر استادان آسانتر باشد ان شاء الله عز و جل
حمل قصابی و طباخی و بریانگری و شبانی و سیاحی **ثور** درزی و ملاحی و مهندسی
و کفشگری و روغن گری و چرم گری و کشاورزی و کار خاک **جوزا** سرآبی و ابریشم
وی جوال بافی یا نرخواهی زه تابی و رودگری و بریکننده گری و صیادی **سرطان**

و پالیزبانی و تره فروشی و طوافی و نقاشی گری و کج کاری و گرمابه بانی **اسد** کار
سلطانی و وکیلی و بریان گری و قصابی و دراتی و نیلوری و برده و ستور خریدن و
فروختن و ستبری **سنبله** کشاورزی و آسیاوری و دروفشی و بازرگانی و دبیری و دستار بستن و حملی
میزان بار ترازو و پیمانه ترازوگری و سنگ و درم فروشی و موذنی و امامی و روی گری
و درودگری **عقرب** وکیلی و باز خواهی و دزدی و عیاری و دروغ روا کردن و محتالی
و پالیزبانی و نقاع گری و کشتی بانی و جواهری و قصابی و خوارزی و دوک تراشی و مهدگری
قوس وکیلی و حاکمی و دراینفی و رکابی و وزرادی و دکان گری **جدی** شبانی و هیزم
کشی و رخنه بندگی و پوست گری و پیادگی و دزدی و گلیم بانی و حال گویی و آهنگری
دلو کاریز کن و گرمابه و چاه و کاریز بیرون آوردن و رفوبندگی **حوت** کار دریا
و رود و صید و صدف و وکیلی و سرای داری و جوی و موخچه گوش و بوریابافی
و پالالاگری و گرمابه بانی کار و هشتم بر کواکب **زحل** پیشهای که بپوست و
چرم و موی و پشم است چون چرم گری و پوست گری و موزه گری و کفشگری و پالان
گری و کیمخت گری و سفال گری و نمدگری و پلاس و گلیم بانی و چاه و کاریز و جوی
کنی کناسی و ملاحی و صیادی و کشاورزی و حمالی سگ و یوز و یوزبه داشتن ::
و ستوربانی و دروازه بانی و هر چه کار با پیچ و کنده و غریب باشد هم از
نصیب زحلات **مشتری** وزیری و حاکمی و معدلی و موذنی و امامی و منبرداری
و معلمی و محدثی و مقصص گویی و تعویذ فروشی و پارسایی و ابدالی و خزینه داری

ومحتسبی

محتسبی و جامی و مشرفی و معروف فرمودن و از منکر نهی کردن و راستکاری و حلوائی و رنگرزی
شیرینی فروشی همه نصیب مشتری است **مریخ** سپاهی و لشکر و سرهنگی و عوانی
و جلادی و دزدی و مردم کشی و مقامری و زه زنی و عماری و قصابی و جواری
نیمه فروشی و روی گری و آهنگری و شمشیر و تیر و کاوگری و سوزن گری و خونبندگی
و اشترداری و بیطاری و حجامی و رکابی زنی و ختنه زنی و طباخی و دارو کوبی و باز
داری و شیربانی و عماری بلایه گری **شمس** امیری و خلیفتی و سالاری و متصرفی و
بندادی و حاجبی و دیوان بانی و نقیبی و عرض لشکر و عوانی و برده فروشی و مهتری
و خزینه داری و سراجی و دیبابافی و سپاه سالاری و طباخی و بریانگری و کوه
جوی و لعل فروشی و کشتن و غارت و غضب و سوزش و عتاب و منازعت و دیدن
مرمهتران و مهماری همه شغل و نصیب شمس است **زهره** شاعری و مطربی و مزاح
و مضاحک و رود زنی کننده گری و فراشی و روغن گری و دوزدی و ندافی و بافندگی
و رنگرزی و مروارید و پرایه و عطر و جامه فروشی و بزازی و هریسه گری و حلوی
و دوزی و کلاه دوزی و دست آن و پای کرفتن و دیبابافی نصیب زهره است
عطارد مشرفی و بنداری و حکیمی و کاسبی و متکلمی و وراقی و منجمی و نجیلی و کتاب
داری و مطرزی و گوهر کنداری و رشته تابی و رفوگری و زرادی و سوزن گری
و کنده گری و درودگری و خواطی و صندوق گری و چنگی و قفل و کاردگری و زرگری
و نیلوری و رنجشگی و کاغذگری و دستکاری و وراقی و معلمی و سیم بالایی و دوزی

و پری افکنی و فال گویی و اسطرلاب گری و بافندگی و جسن و حلوا و بیاو نوز
بانی هرچه اندر دریا جنبنده نغز و باریک است پیر یعقوب عطار روایت **قمر** صاحب حجمگی
و بیکی و جاسوسی و پایکاری و میانجی گری و دلالی و خربندگی و حمالی و نقاع گری و
سوزن فروشی و سقایی و کارزنی و کشتی بانی و ملاحی و ماهی گیری و مرغ فروشی
و ماهیانه گویی و کامه گری و طوافی تاج بافی و رباط بانی و سرای بانی و گاوبانی
و باده پیمایی و جادویی و چاکری و سبک کاری این همه افعال تعلق به قمر است والله اعلم

فصل هفتم در معرفت انتقال سلطان و سلطانی تا چند سال بود مصنف این
کتاب علی بن محمد بن یحیی الشریف البکری الموصلی گوید بوقت عقد لوا یا بوقت گشادن
منشور و یا بوقت خلعت دادن و یا بوقت مستقر خویش نشستن بطالع آن ساعت
و یا بطالع آن زمان که سوال کند نگاه باید کرد که صاحب شرف آن برج که قمر اندر وی است اگر صاحب
شرف برج قمر پاکیزه باشد از نحوست و آن نحسان دور باشد پس آن سلطانی
با ثبات بود و پایدار بود و فزون تر از یک سال و اگر آن برج که قمر اندر وی
باشد صاحب شرف نباشد نگر بدان کواکب که قمر بوی متصل باشد اگر مقبول بود
و پاکیزه باشد از نحوست و مسعود باشد هم دلیل کند بر ثبات عمل و سلطانی و اگر انفصال
قمر از کوکب نحس و یا کوکب محترق بود نگر تا میان درجه قمر و میان آن نحس تا آخر فصل
چند درجه است هر درجه ماهی باشد چندانکه بیاید آن ماهها بچندان ماه معزول شود
و اگر آن کوکب که قمر بوی متصل باشد یا تحت شعاع اندر هبوط باشد یا اندر وبال و قمر نیز

در وبال

غیر مقبول بود و منحوس باشد هر برجی ماهی باشد بچندان ماه معزول شود و بنگر
ببرج وسط السما اگر هیچ کوکبی نباشد اندر وی هر درجه را دوازده روز بیفزای
هر کجا برسد اگر شعاع یا جسد سعدی برسد دولت زیادت شود اندر سلطانی و عز و جلال
و مال و منفعتها یابد و اگر نحسی بدان سعدان متصل باشد مقداری از آن سعادت
کم کند و یا آن قبیل آن سعادت غمی و مکروهی پیش آید و اگر آن نحس قوی تر از سعد بود
چیزی نماند و نیکویی و نکبتی و محنتی بزرگ پیش آیدش و لیکن معزول نشود و اگر اینجا
درجه وسط السما شعاع یا جسد نحسی رسد معزول شود و اگر سعدی بدان نحس متصل
باشد معزول نشود لیکن غم و حزن پیش آیدش و مکروهی در وی بکنند و اگر آن سعد
قوی تر بود از نحس غم و حزن پیش آیدش و مکروهی زود بکنند و اگر آن سعد قوی
تر بود معزول شود و بسلامت و اگر نحس شعاع افکند پیش و بلا پیش آید و مکروهی
بر مکروهی و آن شر و بلا از جنس آن خانه باشد که نحس اندر آن خانه بود و خیر
و منفعت و دولت از جنس آن خانه بود که سعد اندر وی بود تا دانسته باشی
و اگر اندر طالع یا اندر وسط السما کوکبی باشد و مستولی وی باشد هر گاه که آن
کوکب محترق شود اندر اوتاد طالع آن وقت معزول شود به آنکه اگر شمس یا قمر اندر
طالع باشد یا اندر وسط السما بوقت عمل یا سلطنت استدن یا مملکت نشستن
یا بوقت سوال یا بوقت عهد بیعت کردن یا بوقت عقد لوا چون نحسی بدان جایگاه
رسد که شمس یا قمر بود با ابتدای حال دلیل کند بر معزولی و اگر زحل بوسط السما بود یا

بطالع و کوکبی سعد بود قوی متصل بود یا خداوند زحل مقبول و مسعود دلیل کند
بر آنکه سی سال بدان عمل و سلطانی بماند و اگر آن کوکب منحوس باشد یا زحل
خداوند غیر مقبول بود بدان موضع یا منحوس باشد سی ماه بیش نماند و اگر با
منحوس هبوط بود و یا محترق و وبال این جمع نحسها بود دلیل کند بر سی روز
و اگر مشتری اندر طالع باشد و یا اندر وسط السما و یا که باشد از عیوب
دلیل کند بر آنکه دوازده سال بماند بر سلطانی و اگر اندر هبوط بود یا احتراق
یا وبال دلیل کند بر دوازده ماه و اگر جمع منحوسها بود چون هبوط و احتراق
یا وبال دلیل کند بر دوازده روز و اگر مریخ اندر طالع باشد یا بوسط السما
و مسعود باشد و سعدی قوی ناظر دلیل کند بر پانزده سال و اگر مریخ اندر هبوط باشد
یا محترق یا اندر وبال یا منحوس بود پانزده سال دلیل کند و اگر با محترق نیز
اندر هبوط بود یا اندر وبال یا منحوس بود پانزده روز باشد و اگر آفتاب نجم
شمس باشد و نیکو حال بود نوزده سال بماند و اگر منحوس بود یا اندر هبوط
یا اندر وبال باشد نوزده ماه بماند و اگر جمع نحست باشد چون هبوط و نظر
نحسی یا جامع نحسیها و وبال نوزده روز باشد و اگر زهره بود هشت سال
دلالت کند و اگر منحوس بود از آن معنی که گفتم از دیگران هشت ماه بود و اگر
جمع نحست بود هشت روز باشد و اگر عطارد بود بیست سال بود و اگر منحوس بود
بیست ماه بود و اگر جمع نحست بود بیست روز و اگر قمر اندر طالع بود یا بوسط السما

و نیکوحال

و نیکوحال بود و یا دلیل ملک و عمل وی باشد و بطالع ناظر باشد و اندر شرف بود
هشت و پنج سال بود و اگر بد حال بود هشت و پنج ماه بود و اگر جمع منحوس بود هشت
و پنج روز بود و با این همه نیز نیکویی مستولی اگر نیکو حال بود و دلالت او بر سالها
بود یا ماهها و سعدی قوی ناظر باشد از نظر مودت و از جایگاه قوی و نیکو حال
سال صغری خویش نیز بدان بر افزای چنانکه چون مستولی مشتری باشد و اندر
طالع بود یا اندر وسط السما و زهره قوی ناظر بود از جایگاه مراعی خویش از
نظر تثلیث یا تسدیس مشتری دلالت کند بر دوازده سال و زهره نیز زیادت
کند هشت سال تا تمامی بیست سال بود و اگر مشتری دلالت کند بر دوازده ماه
و زهره قوی ناظر بود زیادت کند هشت ماه تمامی بیست ماه بود و اگر زهره
بد حال بود هشت ماه زیادت کند و اگر جمع منحست بود زهره را هشت روز
زیادت کنند و اگر نحسی ناظر بود بجای خود چنانکه زحل از مقابله و یا مریخ از تربیع
بمشتری ناظر بود باندازه سال صغری خویش چندان سال کم کند و اگر نحسان
ضعیف باشند باندازه سال صغری ماه کم کنند و اگر جمع نحست بود باندازه
سال صغری روز کم کنند و اگر مستولی با راس باشد چنانکه سال صغری مستولی
دلالت کند بر سال یا ماه یا روز ربع آن زیادت و اگر با ذنب باشد ربع آن
کم کند و الله اعلم و این اصل که گفتم نیک یاد دار تا حاجت نکنی که آن اصلها بزرگ
است و هو اعلم

فصل هجده هم

در نگریستن حال حصار گشاده شود یا نه

طالع بنه بوقت سوال یا بوقت رسیدن دشمن بنزدیک شهر یا حصار یا بوقت
افتادن خبر او نادرست کن و بدانکه چهار اوتاد دلیل چهار دیوار است
از حصار وتد طالع دلیل دیوار شرقی و دروازهٔ آن شهر است و وتد
وسط السما دلیل دروازهٔ و دیوار جنوبی شهر است و وتد غربی دلیل دروازهٔ
و دیوار مغربی است از شهر و وتد چهارم دلیل دیوار و دروازهٔ شمالی
آن شهر است هر وقتی که نحسی اندر اوتاد اندر آید حصار گشاده شود اگر
پرسیده که دشمن بدین شهرها بدین حصار اندر آید یا نی چه تو در حصار
باشی و ناگاه خصمی پیدا آید بنگر اگر ماه در منازل بد خلوت باشد دشمن بشهر
و حصار در آید و اگر ماه در منازل نجرجون باشد بشهر و حصار در نتواند
آمدن و منازل نجرجون اینست که نهاده شد تا دانسته باشی ؛ چنانکه ؛
شرطین ؛ بطین ؛ صنعه ؛ ذراع ؛ غفر ؛ زبانا ؛ بلده ؛ والح ؛
بلع ؛ رساء ؛ و منازل بد خلوت ؛ ثریا ؛ دبران ؛ هقعه ؛
نثره ؛ طرفه ؛ جبهه ؛ زبره ؛ صرفه ؛ عوا اکلیل ؛ قلب ؛
شوله ؛ نعایم ؛ سعود ؛ اخبیه ؛ مقدم ؛ موخر ؛ اگر نحسی اندر
اوتاد بود صاحب اوتاد باشد گشادن حصار بسبب اهل آن حصار باشد
و اگر اندر اوتاد سعدان باشند حصار گشاده نشود مگر بصلح و اگر ماه با طالع
نظر دارد و از مودت از رسولی مر اهل آن شارستان را نیکویی باشد و دل

خونی یا از جاسوسی و اگر ماه بطالع اندر آید دلیل بسیار نحس بود و مر آن شارستان
را بلایی رسد از جاسوسی یا از رسولی و اگر بسعدی متصل باشد این رسول
مر اهل آن شارستان را نیکویی خواهد و اگر قلب الاسد و قلب العقرب بر جرم
طالع باشد اندران شارستان را نیکو میخواهد و اگر قلب الاسد یا قلب العقرب
بر جرم طالع باشد اندر آن شارستان مردان بزرگ و مبارز باشند و دشمن
از ایشان بترسد و بنگر دو کوکب ثابته بکدام وتد باشد مبارزان و عیاران
بدان ناحیت باشند و اگر طالع برج اسد باشد آن مهتر از مردمان بزرگ
باشد و اگر عقرب باشد آن مرد مبارز باشد بلا سنگ و موذی باشد بکشتی
و اگر ماه از خداوند طالع باز گردد از نظر مودت بصاحب هفتم متصل
شود بعداوت این رسول مرد دشمن را بد خواه بود و از اهل آن شهر
سخنان نیکو را تیمار کننده بود و با دشمن مخالف باشد و اهل شهر صلح
خواهند و عذر کنند و اگر صاحب هفتم نظر مودت بود و میانجی گری باشد بجز
صلاح و نیکویی هر دو گروه نخواهد و اگر از صاحب هفتم از عداوت منحرف
شود و بصاحب طالع بنظر مودت بود مر اهل آن شارستان را آن رسول
نیکویی خواهد و از دشمن بری شود و با اهل شهر نیکویی گوید و اگر هر دو دلیل
بعداوت باشند رنگ آمیزی کنند و دو رویی و اگر صاحب هفتم منحرف بود رسول
از اهل شهر آید و اگر قمر بهر دو دلیل بنظر مودت باشد خصم بر اهل شهر رحم کند

و رسول او نشنید بصلح و قمر از هر دلیلی که منصرف شود از نظر عداوت عدو از آن
گروه بود و بهر دلیلی که متصل باشد بمودت بر آن گروه صلح جویند و اگر هر دو
دلیلان بیکدیگر متصل باشند بنظر مودت میان ایشان صلح باشد و اگر قمر
نیز بنظر مودت بود این صلح باتفاق رسول باشد و اگر قمر بنظر عداوت بود
رسول کم نشیند بسیار کند و تعصب انگیزد و اگر کوکبی دیگر باشد که بدین دو دلیل
بنظر عداوت بنگرد از جنس آن کوکب گروهی باشند که صلح نخواهند و تخلیط افکنند
و اگر قمر منحوس باشد رسول خیانت کند و اگر منحوس کننده زحل باشد اسیر کنند
رسول را و اگر مریخ باشد رسول را بکشند و اگر پرسد که حصاری گشاده
شود هر وقتی که آن نحس بدرجهٔ طالع رسد یا بدرجهٔ وتد آن روز گشاده
شود هر نحس درجه دوازده روز و اگر آن نحس زحل باشد گشادن حصار
از جهت [illegible] آوردن حصار بود یا از سبب [illegible] غارت و اگر مریخ باشد از
آتش بود یا از زین و اگر عطارد باشد از مکر باشد یا از حیلت یا از قبلها
و کتاب و اگر شمس بود از [illegible] باشد یا هیبت یا سیاست و اگر ذنب باشد
هم بود که بر آن شهر سختی رسد از چیزهای گزنده و پلید بمار کژدم و مار از جنس
هر کدام برج که آن نحس باشد تباهی بر آن ناحیت باشد اگر نحس اندر برجی
مشرقی بود بلا و شر و اگر اندر برج بادی بود با حیف منسوب باشد و همچنین
باقی برجها برین قیاس حکم کن دانستن حال شهر نیکی و بدی ۰ اگر طالع اساس

اگ

اگر شهر بدانی بهتر باشد احکام او زوی و درست تر توان کردن و اگر نتوان
آید قول والیس مصری والیس فیلسوف که بیاگر شهری باشد و تو طالع اساس
آن شهر ندانی بید وقتی که والی یا امیر آن شهر از احوال آن شهر خبر کند و از
تو سوال کند بنگر تا سهم السعادت بکدام برج آن برج طالع آن شهر باشد
و با آن برج او تیر باشد بطالع آن شهر که هر حکیمی که از آن برج کنی
همچو طالع آن شهر یعنی آن برج باشد که از او تا طالع آن شهر باشد
چون این معلوم شد درجه طالع را یعنی درجه سهم السعادت را سیر کن و آنها
می دان همچنانکه مولود را کنی هر وقتی که شعاع با جد نحوس رسد یا نحسی بدان
درجه شعاع افکند اهل آن شهر را و آن شهر را نکبتی رسد و اگر شعاع
جسد سعدی رسد سعادت و دولت بود اهل آن شهر را و فراخی نعمت
و نیکو بها بود و هر وقتی که نحس بادوناو طالع آن شهر اندر آید یا بمقارنت
او آن شهر آشوب و فتنه و دل مشغولیها خیزد و اگر نحس بمسدسات و مثلثات
طالع باشد خبرها و مشغولیها پدید آید و تباهی علات و اگر سعود اندر آیند بمقارنات
طالع مژده ها رسعادت و دولت و فراخی و امن و صلاح باشد و اگر سعود
بسدسات یا بمثلثات آن طالع در آید نیکویی غلها بود و بسیاری عیش و طرب
و آمد شد قافلها و نیکویی حال تجارت و سلامتی راهها و بنگر با آن سعد یا آن
نحس خداوند کدام خانه و بکدام جایگاه است خبر نیز هم از آن نوع باشد و از

جو هر برج و خانه بود **فصل نوزدهم** در نگرستن اندر حال کیفیت
سعادت و نحوست اکنون یاد کنم احوال صاحب درهم اندر دوازدهم خانه
پیش از آنکه بوی مشغول شوم فصلی چند از سعادت و نحوست بگویم امّا بدانکه
سعادت و نحوست بر پنج روی است از روی سعادت بر دو روی است و
نحوست نیز بر دو روی است و پنجم مشترک است امّا وجه اوّل از سعادت آن
سعادتیست مفرد و آنچنانکه مردی گنج یابد یا مال مدفون که خداوندش
پیدا نبود البته یا بدر یا مروارید یا عنبر یا چیزهای گرانمایه یابد و یا اندر
معادن زر و سیم و یا جواهر یابد و این چیزها و مانند این اگر پیشینه
باشد و بوی رسیده نشود و اصل این از آن باشد که صاحب طالع اندر مراعم
خویش باشد و بنهایت سعادت اندر باشد و سعدانی که هم صاحب مراعم
او باشد با وی متصل باشند و یا صاحب طالع و یا صاحب وسط السما بکوکب نیک
و مسعود باشد و یا سهم السعادت و یا سهم الغیب اندر طالع بود یا اندر وسط السما
یا اندر دوم بود امّا وجه دوم از سعادت آن سعادتیست با اضافت و آن
چنانست که مردی مزدوری گیرد بکار کردن و آن کار تمام کند و مزد بستاند
یا کالا فروشد و بها بستاند و باز بیشینه در رشته خویش نکند و یا بنخ
خویش بستاند و این چنین مانند این سعادتی باشد با اضافت و اصل این از آن
باشد که صاحب طالع و یا صاحب وسط السما اندر مراعم صاحب هفتم باشد و بوی

متصل

متصل بود و آن صاحب هفتم و صاحب هشتم مسعود باشد و مقبول امّا وجه سیوم از
نحوست مفرد است که مردی را مال غرق شود بدریا یا بآتش بسوزد یا
بجایگاهی افتد که هیچکس را بر دست نرسد و این مال از روی حساب شده باشد و بکسی
فایده نرسد و اصل این چنان باشد که صاحب ثانی اندر برجی غریب باشد یا اندر
هبوط و وبال و محترق شود و یا اندر آن برج بود هیچ کوکبی اتصال نبودش
و یا نحسی قاطع و یا جامع منحسها صاحب دوم یا اندر دوم باشد امّا
چهارم از نحوست آنست که با اضافتست و آن چنان باشد که دو یار باشند
و هر دو با یکدیگر جنگ کنند و کشته شوند یا هر یکی مال یکدیگر را تباه کنند
و این نحوستی باشد با اضافت یکدیگر یا آنکه یکی را از ایشان مغبون باشد البته
و این از آن باشد که اولاد هر دو منحوس باشند یکدیگر و یا اندر هبوط و احتراق
باشند و هر دو برابر باشند بجمع منحستها و یکدیگر را کی نظر تربیع و مقابله و قران
غایب باشند و امّا وجه پنجم دی سعادتست و نحوستست با اضافت و آن
چنانست که مردی مال کسی بستاند بر سبیل قهر و غلبه و بستم می بستانند مال را سعادت
بود و خداوند مال را نحوستی باشد آن رفتن مال و زیان و این از جهت آن
بود که نحسی اندر مراعم خویش باشد و صاحب ثانی طالع کسی فاسد و منحوس کند
و این نحس کننده از آن منحوس شده مقبول بود یا مسعود شود و این چنان باشد
که زحل اندر جدی باشد که مشتری متصل بود و مشتری راجع باشد یا محترق یا وبالی

یا ساقط از حل از مشتری مسعود شود و مشتری از زحل منحوس شود **شدید الوتد**

و سرغی الوتد اگر کوکبی باشد که دلالت کند بر صناعت با آخر وتد خویش باشد

کو رجوع خواهد کشتن این کس بصناعت خویش بجایگاهی رسد و بجایی که از

سعادت و نیکویی بخت قوی شود و باز رود تباه شود و نقصان گیرد و از آن

سعادت و نیکویی و وقت سعدان بجایت نقصان باندازه سال صغری آن

کوکب باشد و همچنین دلالت کند اندر همه سعادتها و اگر مثلثه از سلطانی

و عمل باشد و یا از خصومت و کوکب با آخر وتد باشد یعنی مقیم اول را از وی یک

باشد دلیل کند بر آنکه سایل بران عمل برسد و یا بر خصم ظفر یابد و باز رود

نقص اندر آید و حاجت تباه شود و اگر کوکبی اندر رجعت باشد و با خود نور رسید

بود و خواهد که مستقیم شود پس دلالت کند بر دوام سعادت اندر صناعتش

تمامی و اندران صناعت بال عمر مهجور باشد و کم مال و بی روزی و مکروهی

بسیار از آن صناعت پیش آیدش باز رود بر گردد و حالش از تباهی به نیکوی

بر بایست سعادت و دوام نیکویی عمر تمامی ان شاء الله تعالی و همچنین باشد حال

اندر همه چیزها اگر دلیل بدین صفت باشد که گفتم و اگر مسئله از صناعت و

خصومت باشد و یا از طلب عمل و سلطانی پس دلیل کند بر آنکه کسی به زیمت کند از

خصم و مغلوب شود و عمل از دست وی بخواهد گیر و شدن و یا حال بر گردد و بر خصم

ظفر یابد و عمل بدست آید و کارش قوی شود تا تمامی عمر **زیادت و نقصان اندر سعادت**

اگر صاحب

اگر صاحب ثانی یا صاحب سهم السعادت یا صاحب طالع صاعد باشد بشمال مال بسیار

کسب کنند از مردمان با جاه و حشمت یا چون توانگر بود و اگر صاعد باشد فلک اوج

مال از رو سا و ملوک کسب کنند و اگر هم فلک اوج و هم بشمال صاعد بود مال

از ملوکان بزرگ و عظیم الخطر کسب کنند و حاضر از مردمان بزرگ عظیم القدر

و همچنین نظر باید کردن بهر او لا مال و او لاد و خانها دیگر بدین وجه حکم

باید کردن و اگر بعضی او لا و خانها بدین صفت باشد هر ان دلیل بر بایست و بزرگی

و ا کسب کند **تفصیل** سعادت و نحوست اما بر آنکه حالها اندر هوا لید

و سایل بر سه حالت گروهی مردمان اند که سعادت ایشان همی دارنده باشد

با فنا عمرهاشان و گروهی مردمانند که سعادت و بدبختی ایشان ملازم گرفته

باشد با فنا عمرشان و گروهی مردمانند از منازل فرو دین روز بروز

بر تر همی شوند و کارشان قوی تر همی شود و گروهی آنند که از درجات

منازل بر ترین و بزرگترین روز بروز فروتر همی شوند و کارشان ضعیف تر

همی شوند و اما آن گروهی که سعادت ایشان اندر ثابت باشد از جهت آن

باشد که او لا سعادت ایشان او تاد باشند و هیچ ساقطی بایشان نظر ندارد

و آنهایی که شقاوت ایشان ثابت است از جهت آن بود که او لا شقاوت اندر

او تاد بود و هیچ کوکبی ساقط بوی نظر ندارد و نه نیز ایشان بکوکب ساقط

متصل باشند و آنهایی که از منازل فروتر روز بروز بهتر و بزرگتر همی شوند

الکن که اولاد طالع ایشان مساعد بود بهلاک ایشان روز بروز بر تر همی شود و سعادت
می فزاید و اما آنهایی که منازل ایشانرا بلند باشد ایشان بخت بود و درجات ایشان
روز بروز فروتر همی آید و کار ضعیف تر همی گردد و آن از جهت الکن که اولاد ایشان
منحدر باشد و ساقط بود از اوتاد و نظر ایشان بسقوط باشد و اینهای که گاه گاه بر تر
باشد آن از جهت آن بود که اولاد ایشان بسقوط متصل باشند بعضی و بعضی از
سقوط با رفع باشند این گروه مردم گاه با دولت بود و گاه بمحنت باشند

صفت حدود احوال خانها اما بدانکه حال همه بر سه جهت است چون از این دیگر
حال ماضی است و حال مستقبل و حال سیوم آنکه در وی باشی حالهای ماضی را
کواکب را توان دانستن و از خانهای سایل و حالهای مستقبل را از اتصال کواکب توان
دانستن و از خانهای مایل و حالهای وقتی را از مواضع کواکب و ذات ایشان
توان دانستن و از اوتاد و الله اعلم **حدود اتصال** اما بدانکه هر دلیل را
از مولود یا از مسئله حال است انصراف دلیل نماید بدانچه گذشتست و موضع دلیل
ره نماید بدانچه حاضر بود و صلاح و فساد و از سعادت و نحوست دلیل اتصال
توان دانستن و الله اعلم **معرفة** نحوست و کمی پست فلک اما بدانکه نحوستهای فلک
باضطرار بر شش وجه است و نحس بجوهر است چون زحل و مریخ و دو نحس دیگر
است بعرض و آن چون عطارد است که با زحل و مریخ باشد یا بطبیعت ایشان
بود بنظر یا باتصال و دیگر شمس است که با مریخ باشد خاصه با تربیع یا مقابله

مقارنه باشد پس وی نحس باشد و همچنین نیز اگر با زحل باشد و برین حالها که
گفتیم شمس و عطارد را نحس خوانده و لیکن نحوست عرضی نه جوهری و دو نحس دیگر
با اماکن و مواضع و آن چون راس و ذنب است و اگر این نیز شش حال جمع شود
بر زهره بی نظری از سعدان مولود را بابل حقیقی باشد و اگر صاحب شش اول از
زهره نیکو حال بود با این همه منفعتها و نیکوییها یابد و اگر بد حال باشد با همه کرخی
باشد بد بخت و حاجتمند بود بیک شکم طعام که دشوار یابد **معرفت** تاکید دلالات
زهره وقتی که دو دلیل که دو دلالت کند بر یک خبر هر دو یکدیگر متصل شوند یا دلیل
کنند بر تاکید آن حکم چنانکه عطارد صاحب سهم السلطان بود و مشتری صاحب
وسط السماء و هر دو یکدیگر ناظر باشند یا متصل بود بوسط السماء ناظر باشند
پس دلالت کند بر آنکه عمل سلطانی بدست آرد و قوی و عزیز گردد و اگر اندر اوتاد
باشند پس دلالت بر درازی مدت سلطان وی و باحوال وی عمر عزیز شود و سال
که زاید و اگر آن کوکب که دلالت کند بر سعادت وی زاید السیر باشد و زاید العدد
یا زاید النور یا بهر روز صاعد بر فلک اوج یا صاعد بود بوجه خاصه شمالی
دلیل کند بر آنکه مولود یا سایل را حال روز بروز بهتر و نیکوتر شود و سعادت
فزون گردد و روز بروز زیاد باشد اگر این کوکب ساقط باشد یا اندر حبوط
ساقط بود یا با قمر باشد بدانچه گفتیم دلیل کند بر تباهی حال روز بروز و هر روز
تباه تر و او بار زده تر باشد و حالش سخت شوریده شود و الله اعلم

معرفت ثبات سلطنت و اگر آن کوکب که دلالت کند بر سلطانی صاحب هشتم
باشد یا صاحب چهارم بود پس دلیل کند بر آنکه وی اندر سلطانی بمیرد و هرگز وی را
عزل نباشد و اگر کسی معزول شود از عمل و صاحب طالع اندر وسط السما و صاحب وسط السما
متصل بوی بود از معزولی بعمل خویش باز آید معرفت مرتبت سلطنت اما بآنکه بر
ملوک عالم را مرتبت که هیچ چیز را نیست اگر صاحب طالع را شمس قبول کند
یا جایگاه شمس برتر از صاحب بود بفلک این مولود یا سایل ملک گردد و اگر زحل
شمس را قبول کند و موضع زحل برتر باشد از شمس لیکن یا صاحب وسط السما صاحب
طالع را قبول کند یا شمس را قبول کند یا قمر را شمس قبول کند یا زحل قبول کند یا صاحب
وسط السما و مولود روزی باشد این همه دلالت کند بر آنکه ملک گردد و عالم بگیرد
و اما اندر موالید شبی اگر قمر صاحب طالع را قبول کند این موالید دلیل کند بر
ملک و پادشاهی اگر مولود از اهل بیت مملکت باشد و اگر فرو ازین باشد ملک نگردد
و لیکن کارش سخت بزرگ شود و چون قبول دیدی چنانکه صفت کردم بغیر
کواکب نگاه مکن زیرا که ملک بزرگ سرمردی حکم کند بغیرمانی که بغیر مایه هیچ رتبات
نبود و اگر اندر رعیت کسی و یا مخالف بود که کسی بمیانه عمر ملک بگیرد از قبیل آن
شهادتها که صفت کردیم باشد که مولود اگر موالید ملوک بود و ملک بگیرد و آن از
جهت قبول شعاع بخویشتن پیش از آن قبول که گفته شد و اگر قبول از اتصال اول بود
باول عمر ملک بگیرد و اگر قبول با اتصال دوم بود بمیانه عمر ملک بگیرد و اگر قبول

بااتصال

با اتصال سیوم بود باخر عمر ملک بگیرد و این اتصال آنگاه بود که باخر عمر ملک
با دوام اندر آن برج باشد و طالع و دلیلانکه مرین چون مدبر لعل صاحب طالع و نهد بی
مقبول هم ملک بگیرد و اگر قمر بوسط السما بود مولود اندر شرف باشد و طالع از برج
ملوکی باشد و صاحب قسمرا اندر طالع باشد و صاحب طالع اندر حادی عشر بمنزلت
ملوکی رسد و باشد که عالم بگیرد و الله اعلم فصل هشتم در معرفت احکام
صاحب دهم اندر دوازده خانه بتمامی چون خداوند دهم اندر طالع باشد دلیل کند
بر آنکه سلطان کاری و عملی بوی دهد بی آنکه مولود با آن طلب کند و زان عمل
خواسته از سلطان گرد کند و زندگانی از آن بود و نیکوییهای بسیار یابد و اگر مقبول
بود بزرگی کارها بود و قوت حال و زیادت قدر و منزلت و نام و صورت گشتن
از کاری بکاری و بصلاح و خوبی حال و دوام ایشان و مولود بر مادر و پدرش گران
بود و خاصه اگر خداوند طالع را مخالف بود و اگر این کوکب نحس بود مولود را
از مادر ضرری برسد و یمنی و اگر این چنین صاحب رابع بود اندر رسید آن بدو
همچنین بود اگر زحل ملا یا آفتاب اندر طالع منحوس باشد و اگر خداوند دهم اندر طالع
نامقبول بود نیک نباشد بکار سلطان اندر آمدن خاصه که طالع سرطان باشد
و اگر طالع حوت بود سخت نیک باشد که صاحب دهم اندر طالع زیان نکند و اگر زحل باشد
صاحب دهم اندر طالع سخت بد باشد و همیشه از عزل و شهادت با وی خوف بود بدین باب
تا غافل نباشی صاحب دهم اندر خانه دوم باشد مولود را یا سایل را حال مفلس و کنیکا

باشد و سلطان مر او را بخاص یاری کند و اگر اندرین خانه نیکو حال باشد
و صاحب طالع ناظر او بود مولود مظفر بود و هر روز و از هر وجهی که کسب
معاش طلب کند بر و مسعود بود و مالش از آن روی و از آید و صحبتش با مهتر
زادگان بود و زیادت مال از کارهای مشهور و کسان معروف و از وجوه
ستوده و آن مردمان سلطان و کارهای ایشان بود و فراخی حال و معاش
و صحبت اشراف و بر آمدن حاجتها و دیدن و شنیدن بود آنچه اوست دارد .
صاحب دهم اندر سیوم بخش و اندر و مسعود بود مولود بسبب برادران و کهتران
از مهتران و بزرگان نیکویی بیند و کارش خوب شود و اگر اندرو منحوس بود
بسبب برادران و کسان از مهتر مردم غم رسد و هم زیان بود و بکار و دست
کاری که از ضعیف بود و رست باشند بر کار دست که از ضعیف بود و درست باشند برو
و برادرانش اندکی بود و اندر سفر هلاک شوند صاحب چهارم و هم اندر دهم مولود را یا سایل
را پدر و مادر از جمله مردمان معروف و مشهور باشند و کاری کرده آید که آغاز کند
کار دل مشغول و هم سلطان بود و غم که بود بر آن و بزرگان اهل بیت بود و
افتادن کاری بزرگ و سخت و رنج بردن و هیچ سرا خانه و زمین و عمارت
سرایهاش شوره و زیادت تماکان و آب علاقات و انگان شدن و از نهان و
نیز سلطان همیشه میان وی و سایل یا مولود بود خاصه که صاحب طالع را مخالفت
بیند آنگاه و دلیل کند بر خرد و زیان صاحب دهم اندر پنجم مولود یا سایل بمهتران

بزرگان نزدیک بود و نزد ایشان او را منزلت باشد و با ایشان او را صحبت بود
و نوخت یابد و اندر رسیدن بقضاء حاجت او خلل و ملال ایشان خاصه که
صاحب طالع سعد و مسعود بود آنگاه از ایشان منفعتها بود بسیار و لیکن بفرزند
و رنج بردگان علت و درد مندی رسد خاصه که صاحب پنجم سعد و منحوس باشد
صاحب نهم بود مولود یا سایل کم کسب بود و امالی تجارتهای مجهول اندر شهر مولود
یا سایل کم کسب بود و بداند بکاری و فرار شدن و پیشتغنی شود از یاری
خواستن بکارها اندر و از بار نمودن و اگر اندرو منحوس بود و دلیل کند بر
بیچارگی حال مولود و بی حیلت ماندن و ناامیدی و اگر صاحب طالع سعد و منحوس
باشد بدتر بود و مالش اندکی بود و زندگانیش بلباس مردمان بود و بسلطان
او را زبر دست چوب کرده‌اند و کارهای خیس فرمایدش با جنود تنش خوش
کارهای سقط کنند چون کناسی و گلخنی بانی و مانند این و نیز از کار سلطان در
شکوه و بیم و اندیشه افتد و عده وی دیر کرده و هم گرفته باشد و در سبب کوه و معاش
و فرو ماند و انقلاب حال بود و کاری کند که ملامت و گفتار مردمان بود و نا
پسند خدای تعالی اگر صاحب دهم اندر دهم بود مولود را یا سایل را از فی باشد
حال و جاه از وی برتر خاصه که صاحب طالع سعد و مسعود هنباز و اهل بیت و زن
از اهل بیت سلطان بود و بس باشد که با کسی سلطانی دعوی و خصومت افتد خاصه
که صاحب طالع سعد و منحوس باشد سلطان فشانع وی شود و مردمان بزرگ باید را

با وی عداوت و خصومت بود و با مادر و پدر و زنان همچنان و زن را دایم
سلطانی و همکارا بروی حکم روانی بود و خصم را بر وی غلبه بود و با زنان
بزرگ کار افتد و زیر دست ایشان شود و از سلطانیان آسیبها او را رنج
بود و از ایشان حذر باید و از بسیار مردمان و بدسگالان خویش حیل و مکر
بترسد اگر صاحب سهم اندر ششم بود مولود یا سایل هر کاری که بکند اندرو
دانا و بصیر باشد و استاد بود و لیکن مال اندوختن نتواند اگر اندرو نیکو
حال بود و صاحب طالع سعد بود مولود هر کاری که طلب کند باید از
میراث او را بیابد مند بود و فراز آورده کس دیگر بیابد و رازها و نهانیها بدو
آشکار شود و از کارها مهتران و بزرگان بهره بردارد و نیکوی بودنش و
منفعت و زیادت مال و برآمدن حاجتها از پس رنج و دشواری و نومیدی
و فزع و بیم و ترس و غم و اندوه و بی‌عیبی به جمع کردن مال از حرام و حلال باشد
نیز که شغل سایل یا مولود کاری بود سستی چون برده ستوری را و کورکی که مردگان
باز کرد و حافر که صاحب خشم را یا رخل را اندرین میان شهادت بود و اگر صاحب
سهم اندر نهم بود مولود یا سایل اندر طلب کار سلطان کند یا صنعتی یا حرفتی
که معاش او از آن روی بود و کم حیله بود و کم دستگاه و اگر صاحب نهم منتقل بود پیک
جزوی فروشد و بهتر باشد که کار و پیشه وی گشته شود و کار خویش را دائم
دارد و باشد آنکه بنوبت بود و از بهر کار خویش لیکن بیشتر بخیر بود و از کار

و از رای

و از رای برای کشتن بسیار بود و سفر کند و از سوی سلطان و مهتران مشغول
افتد و خبرهای ایشان افتد صاحب سهم اندر دهم مولود با همت با جگر بود
و با عجب و درست حدیث بود و اگر اندرو نیکو حال بود و بنظر صاحب طالع بود
مولود اندر کار خویش بزرگوار شود و بلند گردد و نام او و بانگ او شهرها
پراکنده و بجنبد و او حکم روانی فرمان کند و هر کاری که بکند به و اندر مشهور
گردد و بر سلطان کند و بکار اندر دانا و بصیر و با رای و تدبیر بود و خداوند
کار و با ظفر و پیروزی بود و مهتران و بزرگان و نزدیک سلطان تقرب بودش
و تمکین و قبول حال بود و دوستکار و نظام کار بود و نیز دلیل کند زندگانی بود
و اگر مرد بیشه و رباط از اول برج وسط السما تا درجه وسط السما حدها
بشمرد تا چند حصه است باندازه حدها منسوبست هر کاری که بدان حد نگرد
باشد و آن حدها که مستقبل است آن کارها بکند و نیز گفته اند که وسط السما
دست افزار آن کار است که اندرو بکار آید صاحب سهم اندر یازدهم باشد
مولود یا سایل نیکوحال و نیکو معاش و با سعادت بود و مظفر و پیروزی بود و بهره
ور شوند با امید افکند با سلطان و با کسان سلطان صحبت بود و بشغل و دوستی
و از آن [illegible] منفعتها و سازوری بودش و انصاف دهنده بود خلیق و بحق و راستی
کوشنده بود و بعهد و میثاق راست بود و ثنا و حمد از بزرگان خاصه که صاحب طالع
سعد و سعود بود و صاحب سهم اندر دوازدهم هم مولود یا سایل از کارها محروم

بود و کم کسب و ناتوانا و سلطان و مردمان بزرگ را عدو بوند و از زنان
بمو بهم غم و سختی برسد هم بمال و هم بتن و کارها زندان بنا کنند و کار ز
وی اندر اشتغال بود و همه کارش بعیب بر آید و از کار خویش دور ماند و
هر کاری که گوید این کار حق است آن کار ناحق پدید آید و دلیل کند بر بود
شدن کارها و ناخوبی حال و رسیدن مشغول دغم و اندوه و انقلاب و ضعیفی
وجدا شدن این بر دا و پیش آمدن جفا و ناخوبی از بندگان و ستوران
و برده و از کار سلطان محروم بود و هیچ امیدی بر نیاید و خواسته او اندکی
بود و زندگانی او دیگر گذرانند والله اعلم **فصل سیزدهم** در اختیار عقد
لوا اگر اختیار عقد لوا خواهی چنان باید که طالع را و صاحب طالع را بملک
و قمر بجایگاه نیکو کن و همچنین صاحب طالع با جایگاه کن و صاحب طالع را از آنجا
مریخ کن تا نگاه های مشتری و مریخ را بطالع یا بصاحب طالع ناظر کن از تثلیث
و از جایگاه موافق تا عقد لوا مبارک آید و پایدار **اختیار** ملک نشستن
چنان باید که طالع و صاحبش و قمر پاکیزه باشد از نحسها و از همه عیبها و طالع
برج قمر برجها ملوکی باید که بود و خانه کواکب علوی باید چون حمل و اسد و قوس
و یا میزان و دلو و سعدان سنبلی باید و او تاد طالع قایم باید و طالع برج
قمر ثابت باید و صاحب طالع اندر وسط السما باید مقبول بصاحبش و زهره یا
مشتری اندر طالع باید یا بنظر طالع و صاحب وسط السما باید و صاحب طالع

و صاحب وسط السما و مشتری با اوتد باید تا آن کار ثابت و پایدار باشد و اگر نشید
الوتد بود زود بزوال آید و نحسان ساقط کن و ماه و صاحب طالع و صاحب
و هم در شکل یکدیگر باید یعنی از شکل ملوک نامبارک آید و هیچ گونه زهره
یا مشتری اندر چهارم نباید که انجام و نهایت سعادت باشد و لیکن صاحب
رابع پاکیزه باید از همه نحسها و مسعود و مقبول باید و صاحب طالع اندر رابع
نباید و نه صاحب رابع اندر طالع و نه صاحب دهم اندر سابع تا داشته باشی
اختیار حاجت خواستن از ملوک صاحب طالع بنظر مودت صاحب وسط السما
باید و صاحب وسط السما بنظر طالع و هر دو از یکدیگر مقبول باید و قمر اندر وسط السما
یا شمس از نظر مودت متصل باید و بصاحب طالع متصل از مودت و از جایگاه
نیکو نامی حاجتی که باشد بتمامی بر آید و اگر این حاجت خواستن نبامه بود بصلاح
از عطارد را و بصاحب وسط السما متصل کن و یا بوسط السما کن مقبول بصاحب وسط
السما و بصاحب طالع و بطالع ناظر کن تا مراد بحاصل آید **اختیار** بیرون آمدن از
کار سلطان چون خواهی که از کار سلطان بیرون آیی باید که طالع و صاحب
طالع مسعود بود و از صاحب دهم منحرف بود از نظر مودت و قمر نیز از شمس منحرف
بود بمودت و قمر و صاحب طالع بزهره یا بمشتری متصل بود و از نظر موافقت
ماه مسعود بود و چهار زاویه تا از کار سلطان خلاص یابی و روزگار بسعادت
بود و سلطان نیز خشنود باشد ان شاء الله تعالی **اختیار** طلب کردن حشم و غلامان

طالع برج اسد یا بروج ملوکی باید و آفتاب بوسط السما و مشتری در طالع و طالع
و طالع برج مستقیم ثابت کن و همچنین برج وسط السما ماه با آفتاب و مشتری متصل
از اتصال موافقت صاحب طالع در طالع و اوتاد قایم کن که بجد سعد تا چون
دیدار کنی و یا حاجت خواهی و یا سخنی گویی و یا چیزی بسازی از معنی الفت
میان تو و میان سلطان بغایت نیک و سخت باشد **اختیار** عقد عز و جاه
و عقد پیمان طالع برج مستقیم الطلوع باید و صاحب محصور السعدین و برأس
و مشتری در متصل باید و عطارد و مشتری چو پیشتر و ستارگان سعد در
اوتاد طالع کنی و اوتاد قایم و طالع برج اسد یا برج ملوکی باید تا آنک
مرادی که باشند بحاصل آید و طالع اوتاد وسط السما بعقد رأس باید
و بعقد اجتماع یا استقبال که پیش از اختیار بود و سعدان ناظر باشند بشعاع
یا بجد و آن سعدان بطالع ناظر باید یا بصاحب طالع تا مقصود بتمامی حاصل
شود و رأس اختیار می عقد دوستی و عقد نکاح و عقد پیمان محبت را شایسته
است و از اختیار دیگر که پیشتر گفتم همه مکتوم اختیار حشمت و جاه و عز و
دولت درست بکه علی یا چیزی از صناعت و دعوت و صفت که بسیاری مقصود
بحاصل آید و هو اعلم **اختیار** مستجاب شدن دعا و ابو معشر گوید که ملوکان
برنانیان هرگاه که دعا کردندی و ایدون خواستندی که دعای ایشان مستجاب
شدی رأس را اندر وسط کردندی یا مشتری را چنان کردندی که مشتری مراورا

بوبوی

بوبوی رقبول بودی و ماه را متصل کردندی بمشتری یا برأس و خداوند طالع
را متصل کردندی بمشتری و ناظر برأس کردندی از نظر مودت و مقارنه
بتر از نظر زیرا که مقارنه بستارگان سوی بهری از منجمان منحوس باشد نظر
منحوس نباشد که مسعود باشد چون چنین کردندی دعای ایشان مستجاب شدی
و هر چه از خدای بخواستندی بیافتندی و این قول حکیمان یونانست و درست
نزد همه منجمان که همچنین است **اختیار** بیعت کردن و تاج بر سر نهادن و بر
تخت مملکت نشستن چنان باید که طالع و صاحب طالع و هم قمر اندر برج
مستقیم الطلوع کنی و سعدان ناظر باشند بطالع و از برج ذو جسدین و قوس
و حوت نیز نیک باشد و صاحب اسم را قوی کنی با اتصال یا قران صاحب
طالع کن و مقبول و نیران را یکدیگر ناظر کن بمودت و اوتاد را از نحوس پاک
کن و سعدان اوتاد کن و از کواکب ثابته انکه بقدر اول است بقدر دوم بدقیقه
طالع کن یا بدقیقه وسط السما جاذ کن از ثابتة قاطع و منحوس و صاحب طالع
و قمر و صاحب خانه قمر را اندر برج ثابت کن خاصه تر اندر اسد و عقرب و از
تربیع و مقارنه و مقابله نحسین نیک حذر کن تا نظرشان با اوتاد و یا با صاحب
وهم و صاحب طالع و شمس و قمر نباشد و مهر و بحران را و ذنب را ساقط کن
و شمس اندر حمل باید یا بمثلثات و مسترخی الوتد باید صاحب وسط السما با ملک
پایدار بود و با قدرت هر چه خواهد تواند کردن و اگر شدید الوتد بود باید با ری

درجه

بود و در نور کارش بسر نشود **فصل بیست و دوم** در احکام هفت کوکب جز زهره اندر دهم احکام زحل اندر دهم اگر زحل اندر دهم باشد دلیل کند بر انکه کارهاش گران بر آید چون بر آید با خوشی و قلت کوشیدن هم کارها
و اگر برج حمل بود بیم بود از سلطان که خطر رسدش و کارش تباه شود از
جهت زخم سلطان بیم بود و مادرش تباه شود و یا هلاک شود و اگر
این برج سرطان بود حشمت و جاهش شکسته شود و اگر این برج میزان بود
زحل سعود و مقبول بود و اگر این کس از اهل بیت مملکت بود ملک گردد و اگر
از اهل بیت مملکت نبود حشمتی بزرگ یابد **احکام** مشتری اندر دهم اگر مشتری
اندر دهم باشد دلیل کند که حالش نیک شود و آب روی وی زیادت گردد و عز
و جاه و قدر و منزلت یابد و با بزرگان و ملوک صحبت افتدش خاصه که این برج
قوس بود و اگر تجارت کند سود بسیار رسدش و حریص گردد با شنیدن علم و حکمت
و صحبت افتدش با پرهیزکاران و اهل زهد و توبه کننده باشد و اگر شهادت
دارد بس چیزها بنود و آنچه بود بشنیدند و اندیشه کند و **احکام** مریخ اندر
دهم اگر مریخ اندر دهم بود دلیل کند که کار ویران گردد و خصومت و داوری
افتدش و بیم بود که بر تن وی جراحتی رسد و بسیار بود که صفرا بر وی چیره
شود زیرا که مریخ اندرین خانه چون صاحب طبع است و اگر سفر کند از دزدان نقش
نیز رسد هم بجان و هم بخواسته و با بزرگان نهانش با خبر بود و از آتش درد

زنی دوبخ

رسد بودش و با مادر و پدر جنگ افتدش و مادرش را از بیماری و با بزرگان با جنگ
و مشغله بود و اگر شهادت بودش و مقبول بود و این برج جدی بود و به تمامی
بر قوت حال یافتن عمل و سلطانی و اگر بیش یا صاحب خانش مسعود و مقبول بود
خداوند حیل و علم و حشم بود و اگر از اهل اسواق باشد نیکو بیاید از سپاه
سالاران و امرا و خاصه اندر تجارت با ایشان **احکام** شمس اندر دهم
اگر شمس اندر دهم باشد دلیل کند بر آنکه اگر سلطان بود سلطانیش سخت نیکو
شود خاصه که این برج ثور باشد و اگر این کس از اهل اسواق باشد بیابد
رسیدن بسبب بیع و شرا اگر دو بوه آید و یا معیوب و با سلطانیان بیامیزد
آمیختنش کما و اندک بیابد ار بزوی بیماری بیم بودش از صفرا و تنگدلی با شخص
بر آن رود و کار و هر کاهی که محال بود بیابد کردن که آشکار شود و کارش
بسته شود و حاجتش بر نیابد و اگر شهادت دارد و مقبول بود به تمامی
بر خوبی عمل و رهنمای عمل و گشایش کارها و یافتن عملی یا کاری نو بخشش کرد
و دولت یابد و از سلطان نیکویی بیند و اگر این برج میزان بود از عمل
معزول شود و کارش آشفته شود و بیماری و غم و اندوه رسدش **احکام** زهره
اندر دهم اگر زهره اندر دهم باشد دلیل کند بر زیادت مال و لیکن پرهیز
باید کردن از جایی که غوغا بود چون زهره بدین جای دلیل غوغاست و با آنکه
سعد است منفعت پدید کند و به انگیزش طالعت زیان بروی کردن

کنند و بازکنند و حذر باید کردن از زنان تا ناخوشی پیش نیاید و اگر
شهادت دارد و سود بود دلیل کند پیش آمدن شادی و منفعت از طبقات
زهره و نیکویی حال و گشادگی کار و روایی بازرگانیها خاصه عطر و پیرایه و مانند
این و اگر شهادت ندارد آن جهت طبقات زهره وعده و امید دهد و
نیاید و آنچه طمع امید دارد و لیکن بر نیاید **احکام** عطارد اندر دهم
اگر عطارد اندر دهم باشد دلیل کند بر آنکه از بازرگانیها منفعت و سود
پدید آید زیرا که عطارد برین جایگاه سعادت و منفعت نماید اندر
بازرگانی و پیشه و عمل و از معنی و دانش بسیار چیز حاصل کند و طریق دانش
و عمل بر وی آسان شود و اگر مقبول نبود یا شهادت ندارد و گفت و گوی
و رنجوده پدید آید و اندیشه بسیار بود و لیکن خیر کمتر باشد و اگر این
برج جوزا بود و عطارد سریع السیر بود علمی و یا حکمتی بر وجه سلطان بدست
آرد و یا صاحب سر سلطان گردد و یا محلی بزرگ یابد از معنی حکمت و علم و عمل
و بزرگی و امارت **احکام** قمر اندر دهم اگر قمر اندر دهم باشد دلیل کند بر آنکه
شغلش از خالی بجائی نو کرده و تدبیر اندیشش از عمل بعمل گشتن خاصه که برج جدی
باشد و رنجور و آن از تدبیر پشیمان شود و از غایب و کم شده آگاهی یابد و از
کودکان نارسیده غم و اندوه رسدش و با اهل سلطان آزار اندیشش و پرهیز
باید کردن از طبقات سلطان و هیچ کار ناصواب نباید کردن که راز وی

آشکاره

آشکاره شود که ماه اندرین جایگاه خبر دهنده و غمازیست و اگر شهادت
دارد و نیک بود مر بیماران را معالجت کردن و نیکویی یابد از سلطان و انتساب
روزی اندر کارها و سفر پیش آیدش و اگر این برج نور باشد و این کس از اهل حت
مملکت یا پادشاهی یابد باندازه خویش و اگر عامه بود کارش سخت بلند و
قوی شود **احکام** راس اندر دهم اگر راس اندر دهم باشد دلیل کند بر آنکه
بکسی حاجت افتد و حاجتش بر آید و عز و مرتبت یابد و با بزرگان همنشینی
افتدش و ولایت یابد و ظفر یابد بر دشمنان علتی رسدش بروی برو
از بزرگی عنایت یابد و از کاری بکاری رود و منفعت یابد و نیکویی و این
آنگاه باشد اگر به برج دهم باشد راست و اگر مشتری با وی بود ریاست یابد
و نیز هر دعایی که بکند اجابت یابد و اگر ظلم کند نیک آید و اگر قمر بطالع بود
یا بموضع سعید یا بوسط السما و مشتری یار اس بود هر دعای که بکند اندر
ساعت مستجاب شود ان شاء الله تعالی **احکام** ذنب اندر دهم اگر ذنب اندر
دهم باشد دلیل کند بر پیش آمدن غم و اندوه و ناخوبی و رنجوده و گفت و گوی
اندر علما و از مردمان دون حذر باید کردن خاصه از مردمان معیوب
والله اعلم **فصل بیست و سیوم** در احکام رجعت و احتراق و فساد نحس
اندر دهم رجعت صاحب دهم اندر دهم صاحب دهم چون راجع شود از کارها
بزرگان و سلطانان و اشراف و درهای ایشان دور باید بودن و پرهیز

باید کردن اندر رای و تدبیر هم پیشگان و هم صنعتان و تدبیر ایشان هیچ کاری
نشاید کردن چه سازوار نبود و از کار بکار نباید گشتن و جهد و کوشش
کم کند که بر نیاید **احتراق** صاحب نهم دلیل کند بر حذر کردن از کارهای
سلطان و از درگاه ایشان و آغاز کارها و گفتار با ایشان و با اشراف
و خاموشی از انجمن و جماعت پرهیز کند و اگر احتراق اندر دهم بود یا بطالع
از عمل و کار معزول شود و هول پیش آیدش از کار و پیشه **احتراق چهار**
و هفتم اندر و هم دلیل کند بر نقصان و استخفاف اندر کار و پیشه و عمل و
ناتمامی و ناروائی هر شغلی و شر و بلایی رسیدن از اهل اشراف و سلطنت
والله اعلم **البرج الحادی عشر** من المطالع معانیه من المسائل ثمانیه
فصلا **فصل اول** در معرفت آنکه کسی امیدی دارد از منزلت یا از ملک
که بیابد یا نی   اگر پرسید از کاری که امید همی دارند یا منزلتی از ملوک
بنگر بخداوند طالع و بخداوند یازدهم و بقمر و بمشتری اگر میان ایشان
مواصلت باشد و از مواصلت از مودت بود آن سعادت و امید و منزلت
بیابد بآسانی و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود امید و سعادت و منزلت
بیابد نه بآسانی و لیکن برنج و تعب و لغب و عنا و دشواری و اگر مشتری
با صاحب یازدهم اندر طالع باشد بزودی رسیدن بیابد و اگر مقبول بود بتمامی
بر حاجت ظفر یابد و اگر غیر مقبول بود بر بعضی از آن امید ظفر یابد و اگر قمر

اندر

اندر یازدهم بود یا صاحب طالع اندر یازدهم بود و مقبول بود حاجت بر آید
و اگر صاحب یازدهم اندر وتد بود و قمر مقبول بود آن امید تمام شود
و اگر قابل تدبیر قمر در برج ذو جسدین بود ظفر یابد بر آنچه امید دارد و باندک
چیزی یعنی بعضی از آن امید ظفر یابد و اگر در برج منقلب بود سخیف بود و اگر
در برج ثابت بود ظفر یابد بتمامی و اگر قابل تدبیر منحوس بود تباه شود کارش
از آنکه ظفر یابد و اگر قابل تدبیر مقبول قمر بود ظفر یابد بیشتر از آنکه امید دارد
و اگر خداوند طالع مقبول بود ظفر یابد بهرچه امید دارد و اگر نحسی اندر
یازدهم بود هر امیدی که دارد نومید شود و فرزندانرا آفتی رسد و اگر
آن نحس زحل باشد اندر امید بیش از آن یابد که امید دارد و اگر آفتاب اندر
وی باشد آن امید بر آید بسبب سلطان و آشکاره و اگر زهره بود امید بر آید
بخرمی و شادی و بیازی زنان و اگر عطارد باشد تعلم بر آید یا بسبب
دانایی و بازرگانان و اگر قمر اندر یازدهم بود بنگر که بکه اتصال میکند
از طبع و کوکب و اگر خالی السیر بود بر دست میانجی بر آید والله اعلم
فصل دوم در معرفت آنکه کسی پرسد از حال دوست خویش
و دوستی میان ایشان   اگر پرسند از جهت دوستی میان دو تن بنگر بصاحب
سوم و پنجم و نهم و یازدهم هر کدام که از ایشان بطالع ناظرتر باشد و یا قوی
تر و یا ناظر باشد وی دلیل است بر آن دوستی اگر میان دلیل میان صاحب طالع

یا قمر اتصال مودت باشد میان ایشان دوستی باشد اگر قبول بود دوستی
با منفعت باشد و اگر زهره را یا مریخ را شرکت بود اندر دوستی بی مجامعت
نبود و بی مخالفت بود میان ایشان عداوت باشد و مکاری و اگر اصحاب آن
هر چهار خانه بصاحب طالع ناظر باشند آن دوستی بغایت محکم باشد و اگر
بعضی را بطریق موافقت بود و بعضی را مخالفت گاه دوستی بود میان ایشان
وگاه دشمنی و اگر اتصال از برج ثابت باشد دوستی ایشان یا عداوت ایشان
پایدار باشد و اگر برج منقلب بود دوستی و عداوت ایشان بر یک حال نباشد بهر
اتصالی و نظری حال ایشان گردنده باشد و اگر اندر برج ذو جسدین باشند
دو رنگ بوند و دو روی بوند و اگر صاحب یازدهم زحل باشد دوستانش پیران و دهقانان
باشند و اگر مشتری باشد اشراف و قضاة باشند و اگر مریخ باشد سرهنگان و
حاجبان و اهل سلاح باشند و نیز باشد که دزدان باشند و اگر شمس باشد سلطان
باشد یا عمل دار سلطان یا مهتران باشند و اگر عطارد باشد دبیران و اهل
دواوین و حکما باشند و اگر قمر باشد پیکان و چاره سازان و وکیلان باشند و اگر
صاحب یازدهم بصاحب طالع تربیع و مقابله باشد میان ایشان از یکدیگر ناخشنود باشند
و اگر مقارن باشد با یکدیگر دوستتر باشند و باز بنگر بخداوند این دو جایگاه
هر کدام که ازین دو دلیل مستعلی تر بود یا علوی باشد یا قوی را باشد یا مشرقی
یا شمالی باشد وی زیر دست باشد و کار فرمای باز بنگر هر کدام کوکب که اندر دو تیر

بار

باشد دوستی وی قوی تر باشد خاصه که اندر برج ثابت باشد و اگر اندر برج منقلب
باشد یا زایل رتبه آن دوست بحقیقت باشد و اگر اندر برج ذو جسدین باشد
دوست بکدیل باشد و دو رویه بود و هر کدام ازین دو ستاره که راجع باشد
آن دوست اندر دوستی خلاف آرد و عصیان اینست آنچه در میان دوستان
باشد از شرط دوستی دانسته باشی **فصل سیم** در معرفت آنکه
بپرسد از امیدی اگر بپرسد ترا از امیدی و تغییری بکند و گوید که آن کاری
هست امید دارم بنگر بخداوند طالع و قمر اگر پیوسته باشد بسعدی در اوتاد و یا بالا
الاوتاد او ظفر یابد و اگر پیوسته نبود ظفر نیابد و اگر حاجت را خود نام برد
آن خانه هم بشکل سوال وی بود از آنجا حکم کن تا درست آید **فصل چهارم**
اندر نگریستن از حال مهمانی اگر بپرسد ترا از حال مهمانی بنگر بطالع که وی
دلیل است بر آن کار و خانه دوم دلیل است بطعام و شراب و سیوم دلیل است
بر نشستگان آن مجلس و چهارم دلیل است بر جایگاه نشستن و پنجم شراب
و ششم بر خادمان مجلس و هفتم بر عزیزی و خواری مهمانان و هشتم بر خوان
گران و طباخان را و نهم مر انگبرانست که با وی قرین باشد بمجلس و دهم خداوند
را و یازدهم مطربان لهو و طرب را و دوازدهم با جواها را اگر اندران مجلس
باشد هر کجا نحسی بینی حکم کن بر تباهی و فساد آن خانه و هر کجا سعدی بینی حکم
کن بر نیکویی و منفعت آن خانه و صاحب هر کدام خانه که مقبول یا مسعود یا قوی بود

ونیکویی باشد مرا انجمن را که بدان خانه منسوبست و صاحب هر کدام خانه که غیر
مقبول و راجع یا منحوس باشد غم و خواری و تباهی باشد صاحب آن خانه را و هر
کدام دلیل که اتصال مودت دارد آن گروه را موافقت باشد و هر کدام را نظر
مخالفت باشد آن گروه را معادیت باشد و هر کدام را دلیل خالی بود بدان گروه
کسی التفات نکند و اگر طالع برج منقلب بود لونها بسیار خورده آید و اگر ثابت
باشد یک لون باشد و اگر ذوجسدین بود دو لون بود و اگر قمر اندر طالع باشد
طعام شوربه باشد و سرد مزاج و اگر مریخ بود طعام بیشتر تلخی مزه دارد
با طعام بیشتر سوخته شود و اگر مشتری بود خوش و شیرین بود و اگر شمس بود
طعام ملوکانه بود ولیکن بیشتر سوخته و صفرا انگیز باشد و اگر زهره بود خوب
بود و اگر عطارد بود ترش بود و بهم آمیخته و زحل طعام بنده بود پس بنگر با نصراف
قمر و اتصال او اگر باز گشته بود و آن نحسی بسعدی متصل بود از تربیع و مقابله
چاره نبود که آن دعوت ختنه سور بود و عروسی و یا کسی از سفر آمده بود
و مانند این و اگر از تثلیث و یا تسدیس بود آن مهمانی بجای بود یا به دوستی و یا به دستیار
و اگر از کوکب که قمر بوی متصل است در وتد بود یا برج ثابت آن مجلس یک
روز بود و اگر برج ذوجسدین بود از یک روز بیشتر بود و اگر منقلب بود نیم روز
بود یا کمتر و اگر صاحب برج قمر بوی ناظر بود مجلس خوش بود و سبک و اگر ناظر نبود
مجلس نحو بود و اندر مجلس گرانان بوند و باز گردند بر پشیمانی و اگر قمر بمشتری

بپیوندد

پیوسته بود دلیل کند بر گرمی مجلس و طعامهای گوناگون و اگر بشمس متصل بود دلیل کند
بر پاکیزگی طعام و بسیار کرمها اندرو و اگر بزهره متصل باشد دلیل کند بر
پاکیزگی طعام و بسیاری طعام و بسیاری لهو و طرب سماع و خنده و طیب و اگر
بعطارد متصل بود دلیل کند بر بسیاری زحام و اندر آنجا کسی بود که سخن حکمت
گوید و آنجا حدیث و کلام بسیار برود و در طعام ایشان گوشت مرغ بود و اگر زحل
متصل باشد طعام سرد باشد و ناپاک و سرد مزاج و بی مزه و ماهی و هر چه از آب
بر آن آید و اگر مریخ متصل بود دلیل کند بر شر و تعب و آشوب و فتنه و اگر
مریخ بوسط السما بود و قمر تربیع او بود زنهار زنهار حذر کن تا آنجا نروی که چون
ر پوشش بود و زخم کارد و جراحت و دزدی بود و طعام گرم بود پس بنگر بصاحب
ساعت اگر بطالع بود یا بوسط السما هم اندران حال طعام آرند یا بر طعام نشسته
باشند و اگر در هفتم باشد یا چهارم طعام بسخت برآرند یا غمگین شوند بر جای برد
با خود هیچ نیارند تا آنگاه که صاحب ساعتی باشد که بطالع بود یا بوسط السما و اگر
صاحب ساعت قمر زایل باشد یا ساقط طعام شان گذشته باشد و اگر اندر مایل باشد بزرگ
باشد بطعام آوردن و اگر قمر اندر برج آبی باشد و ناظر بود زحل از تثلیث طعام
ماهی بود و اگر قمر اندر میزان بود چربی بود و اگر بجوزا بود یا بدلو گوشت مرغ بود
و اگر بر زحل بود از تربیع و مقابله گوشت سیر و بخورده باشند و اگر بمریخ بود طعام
سوخته بود و اگر قمر اندر میزان بود و تربیع او را زیرها نه پخته و نه خام نشاید

خوردن و در سنبله و میزان بجز انگورها و چکنند و اگر در آخر عقرب بود و یا در
هیچ چیز مخور و در حوت هیچ گوشت نشاید خورد و در حوت ماهی شور و تازه مخور
و اگر بدین خانها نحس باشد زیان و فساد بیشتر باشد و اگر قمر بدین برجها نحسی ناظر
بود هم تباه باشد و اگر سعود ناظر بود و مقبول کم زیان باشد و اگر قمر بخانهٔ زهره
بود عروسی باشد و اگر بخانهٔ عطارد بود کودک آنجا بود یا حق و عمل یا درستی
کودک بود و اگر بخانهٔ مریخ بود طعام از جهت شکفتی بود باشد و اگر بخانهٔ زحل بود
طعام ماتم گذشته بود و اگر بخانهٔ شمس بود طعام او بجهت خلعت و مهتری و همت باشد
و اگر قمر بخانهٔ مشتری بود طعام دوستیها و مهتری و ریاست باشد و اگر بخانهٔ
خویش بود طعام جهت جوانان و برمانی و هوای دل خویش باشد و بهر کوکبی که نظر
دارد بنگر تا بکدام خانه است یا صاحب کدام خانه است از آن جهت کرده باشد
دوم خانه از طالع دلیل است بر سر دان خانها و قدح و جام خانه اگر این
خانه ذوجسدین بود جامهای گوناگون بود و اگر مریخ آتشی بود و یا ناظر انجا جنسی
بود جامها سیمین بود و اگر بزهره بود سیمین بود و مشتری زرینه و سیمین و قمر
آبگینه و زحل از چوب و سفال و شمس جامهای جواهر و ملوکانه و عطارد و جامها
منقش و مکتوب و اگر سعدی اندر دوم بود از آن خانه باشد و اگر سعد غریب بود
عاریتی باشد و همچنین اگر صاحب ثانی ثانی ناظر باشد و یا در مراتع خویش باشد
کالا و خانه بود و اگر ناظر نبود یا غریب بود عاریتی بود و اگر صاحب سیوم مسعود بود

وبا سعودی

وبا سعودی اندر سیوم باشد آن مردمان که بر آن طعام حاضر باشند مردمانی نیکو باشند
و معروف و اگر بجایگاه غریب باشند مردمان غریب باشند و اگر سیوم نحس باشد مردمان
سقط و بدخو باشند و اگر خانهٔ چهارم مسعود بود مجلس گاه نیکو بود و اگر منحوس باشد
مجلس گاه سخت تباه بود و اگر خانهٔ زحل باشد جایگاه ویران بلند بود و اگر خانهٔ
مشتری بود جایگاه نفیس بود مجلس ساحت سرای و تخت باشد و اگر خانهٔ لطیف و خرم
بلند یا بوستان بود و اگر خانهٔ مریخ بود مطبخ خانه بود یا مطبخ خانه زهره
باشد گلزار و عطر خانه و خانهٔ زنان بود و اگر خانهٔ عطارد بود مجلس گاه بر کنار خانه
مربع خانه یا بخانه منقش بود و اگر قمر بود بر لب جوی بود و خانهٔ پنجم دلیل کند بر
شراب و اگر برج ذوجسدین باشد شراب دو لون بود و اگر ثابت بود یک لون
و اگر منقلب بود شراب از هر لونی بود و هر خانه را هم بدین صفت حکم کن زحل
شراب ترش کننده و سیاه است مشتری شراب خوش و شیرین و همچنین باقی
کواکب صفت کن و خانهٔ نهم آن کسان باشد که بر سر طعام ایستند و هفتم آنها
باشند که پیش تو آیند و دهم صاحب طعام باشد که بتو شاد باشد یا نه اگر سعدی اندر
آنجا بود بتو شاد بود و اگر نحسی بود و شمس کبر و گرانی آید از مهمانی و خانهٔ
یازدهم میان نان اند و دوازدهم خداوند خانه بود پس بنگر بنظر
سعود و نحوس از صاحب خانها بجایگاه از این دوازده برج بخت آنچه باشد
آن نظر اتصال و جایگاه سعود و نحوس حکم کن بهر خانه که سعدی بود یا خداوند شش

مسعود بود و حکم کن بران چیزی که منسوب بود بکدام آن ربع بر خیر و شادی و نیکوئی و هر آن
برجی که اندر وی نحسی باشد یا صاحبش منحوس بود تباه شود و هر چه نسبت کنند بدان
ربع و بنگر که سهام بکدام از ارباع اندر اند چون تو اندر آیی بران جانب بنشین
چنانکه ربع اول مشرقست و دوم جنوبست و ربع سیوم مغربست و ربع چهارم
شمالست آن دیوار که بسوی مشرقست ربع اول بود و آن دیوار بسوی نصف النهار
است ربع دوم بود و آن دیوار که بسوی قبله بود مغرب بود و آن دیوار که بسوی قطب
شمالی و بنات نعش بود ربع چهارم

فصل پنجم

اندر معرفت احکام
صاحب یازدهم در دوازده خانه بجای بنگر کدخدا طالع و صاحب برج یازدهم اگر در
میان ایشان اتصال بود یا دیدار خانه که مقبول بود مولود با سایل خداوند سعادت
و دولت بود و بخت و پیروزی و مبارک بتن خویش و نیکیها و به دوستان و اگر اتصال
صاحب طالع را بود نزدیک مولود جوینده صحبت بود و جوینده دوستی دوستان و اگر
صاحب یازدهم را بود اتصال مردمان رغبت بود و بصحبت و دوستی مولود یا سایل نزدیکی
کردن با او اندر دل مردمان او دست بود و دوستداران او بسیار بوند و هر کس را
بدو مهر افتد و مراد او را از دوستان شادیها و نیکوییها بود و امیدهاش روا
یابد و در یکی که بیرو طالع شود و از تن خویش و از مردمان شاد بود و بفرخ
نزدیک بود و دوستدار حق بود و باطل کم گراید و کم غم بود و شادمانه و از تجارت
و پیشه‌ها منفعتها بود و اگر صاحب یازدهم اندر طالع بنگر مولود مبارک بود و با سعادت و برکت

بود با

بود با پروری و هر چه بجوید بیابد و بخیرها نزدیک بود و با امانت بود و میلش همه
بحق بود و راستی و بخشش را او خواهد بود و بدروغ کم گراید و از تجارت روزی جوید بود
خانه که مقبول بود و صاحب طالع بوی مشترک بود و یا مشتری ناظر بود از دوستان
و فرزندان خیر یابد و دل وی بایشان شاد بود و نیز باشد که دوستان بر زبان
وی چیزی آید که صاحب یازدهم اندر دوم بود و میل کند بر آنکه مولود را خواسته کرد
باید مگر دستی بر خویش و افتادن صحبت با دوستان که نه به تاره کردن
صحبت و خیر خاصیان و رفتگان با قیس و ناسازگاری با زنان و همسایگان و ربع
با مشقت از دوستان خیر یابد و مراد او را دوستان باشند و نیکویی کردن
عاقبت کار او را و لیکن مولود یا سایل همیشه مشغول بود اندر نیکو داشت مهر با
دوستان و اگر صاحب یازدهم اندرین خانه نیکو حال بنگر مولود یا سایل خداوند مال باشد
خانه که صاحب طالع ناظر او بود آنگاه حال کسب و معاشش نیک بود و فراخ روزی بود
و مالش بیشتر از حلال گرد آید و کسب او از کاری بود که از وی شرم دارد و ح
صاحب یازدهم اندر سیوم بود و دلیل بود بر خوبی حال برادران و دوستان
و گروهی یار وی شوند و با کسی بباید ایشان را سفر کرد نزدیک مولود یا سایل را
از دوستان و برادران روزی بود و بسبب ایشان زندگانیش نیکو بود و اندر علم و زهد
و تقوی و علم تأویل سخن گوید صاحب یازدهم اندر چهارم بود مولود را یا سایل
را از پدر میراث و آن روزی مال و روزی بود بش و خداوند آب و ضیاع و زمین

بود و کارهاش بحمد و ثنا و صلاح و خوبی بود و خوبی حال و علام و سرانجام همه کارهای
و منازعت با زنان و فرزندان و بیماری مر ایشانرا و مادر و پدر نالان شوند
و غم ایشان بیند و اگر صاحب یازدهم اندر پنجم بود دلیل بود بر شادی و نعمت
پیوسته و خوبی حال فرزندان و حمد و ثنا و نظر نیکو از مردان و دوستان
و جمال و مروت و صیانت و لطف و کم غم و کم اندیشه بود و مولود یا سایل
با سخاوت و با شادی بود و با خرد و بردبار بود خاصه که صاحب طالع ناظر صاحب
پنجم بود فرزندان بودش بزرگوار و مبارک بود و بزید چندانی که نا کرده‌های
او بیند و اگر صاحب یازدهم اندر ششم بود مولود یا سایل بی‌بخت بود و دوستش
اندکی بود و خداوند آرزوها بود با آرزو دشوار رسد و امیدهاش کمتر
نیاید و از بازرگانی سودی نبودش حالهاش بسته شود و رنج برد کارها را
و فرزندان را و بندگان را سرهاشان بد کرد و جفا و خیانت و نارستی
بیند کرده و آشفتگی و تبعات شدید و فرستادن چه اندر ماند و بازیابد شد
و کم شده باز نیابد و آشفتگی کار و بیکاری و رنجوری و اگر مسعود بود
و صاحب طالع ناظر و مقبول بود امیدی که با ستوران دارد بر آید
اگر صاحب یازدهم اندر هفتم بود مولود را یا سایل را آن زنان روزی بود و از
ایشان شادی بیند خاصه اگر مونث بود و اگر مذکر بود با زنانش جفا و تنها
افتد و آن همبازانش شادی بود و زنی بودش و از آن زن شادی بیند و نیکویی

۱۱ گ

و اگر فرزندی بودش اندوه رسد بود که بر زنی عاشق شود و فرزندی آید از
وی و اگر ضمیر سایل اندر نکاح بود با دوستی زنان بود سایل عاشق شده بود و از
معشوقه دختری آید کش و این معشوقه مر عاشق را دوست دارد و ضمیر سایل را
هم دوستی با مخنثان بود یا با زنان و آن دوستی اندر پس بود بر عیال
سایل و بسیار باشد تیر که دوستی شادی سفر روند اگر صاحب یازدهم اندر
هشتم بود مولود سیه کار و سیه سخن بود و خویشتن را بکار نیک امور
نتواند کردن و کسی بروی مهر ننهد و دو بخواهندگی بود پیشه سایل با زرگان
بود و لیکن او را دوستان کمتر باشند اگر صاحب یازدهم اندر نهم بود مولود
یا سایل سفرها و مسعود بود و بکارهای دین سفرها کند و مجتهد بود اندر کار
طاعت و کارهای زهد و حق پرهیز و خداوند سخن بود و خوابها حق بسیار بیند
و با اهل شرف و فضل در صحبت افتدش و سفرهای بسیار کرده آید و آنکه از سفر
امیدها که بود همه برآید و امید داری اندر غربت برآید و با اندو دوستان
غربت امیدهاش برآید و دوستانش همه نیکوکردار باشند اگر صاحب یازدهم
اندر دهم بود مولود یا سایل امیدوار بود بهمه چیزها و بهمه کارها و با سعادت بود
و از کار سلطان روزی مند بود و دوستانش از مهتران و بزرگان و سلطان باشند
(برادران) بوند و اگر این برج خونی بود صاحب آفت و صنعت بود و اندر و دانا بود
روی بزرگی یابد و کارش بلند شود و زیادت قدرت و جاهت و قضا و صاحب

وفراخی حال از روی صنعت و عمل بود و نیکویی حال و خوبی معیشت و شادی دل
و رسیدن بمراد ولیکن از دوستان وی گروهی بغم اندر باشند از سبب دشمنان
با اگر صاحب یازدهم اندر دهم بود مولود یا سایل روی بود و دوست دار آرایش
بسیار بود و نیکو خو و نیکو کردار بود و با امانت و راستی بود و از تجارت
بهره بود بیش و از وکیلی و عاملی مال کند و از کارهای مهتران و بسیاری نعمت
و دوستان و شادی و برآمدن امیدها از عمال ت اگر صاحب یازدهم
اندر دوازدهم بود مولود یا سایل از کارها محروم بود و کم خرد و کم شرم
بود و بمال و سعادت اندکی بود و از کسهای سلطان او را عدو بود و از کار
سلطان او را بهره نبود و از سلطان غم رسدش و سختی و ذلیل کند بر سبب
معیشت و کمی چیزها و از دوستان چه نیند و بد بیند و عداوت و خلاف
و ناراستی پدید آید و سر و اندیشه شان بد و تباه شود و امید و طمع بریده
شود و پرهیز کند از هر جای چیزی خوردن که گزند رسدش خاصه بمهمانی
و از خیر دوستان محروم باشد و دوستان نیز از وی چیزی نخواهند
از قبیل تنگدستی و باشند نیز که بجای وی دشمنی کنند و هر امیدی که دارد از آن
امید او را بهره زیان رسد والله اعلم **فصل ششم** اندر اختیارات
اختیار حاجت خواستن و امید طلب کردن . اگر خواهی که از کسی حاجتی خواهی چنان
باید که صاحب طالع ناظر بود از نظر مودت و صاحب طالع در برج ثابت بود

یا ذو جسدین

یا ذو جسدین و قمر در طالع بود یا در مثلثه او یا اندر تربیع او و حذر کن از
مقابله و یا از آن که پیوسته بود بنحسی و یا ناظر نبود بخداوند خانه او زیرا
که چون ناظر نبود قمر بخداوند خانش حاجت روا نشود و حاجت آنوقت
بخواه که قمر زاید النور و العدد بود و خداوند طالع مستقیم بود و قمر پیوسته
بود بسعدی و اگر آن سعد مستقیم و زاید بود حاجت بهتر آید و حذر کن که
عطارد را حال بد بود زیرا که او مقبول است چون منحوس بود دلیل کند
بر عجز اندر طلب کردن و بر ذل برداشتن و چنان کن که قمر پیوسته بود بصاحب
حاجت چون آفتاب که ماننده جوهر سلطانیست و ملوک و چون زهره که دلیل
زنانست والله اعلم **اختیار** عقد مودت و محبت و طلب دوستی طالع برج مستقیم
الطلوع باید ذو جسدین یا برج مادی و آتشین باشد که منقلب مستقیم بود
و شاید و کدخداه زهره و خداوند ساعت زهره باید و زهره بخط خویش باید
و مستقیم السیر و ماه متصل باید بمودت و سهم السعادت بجد زهره و یا متصل
او باید و صاحب سهم الطالع ناظر باید که بود و ستارگان مسعود بطالع
ناظر و صاحب یازدهم صاحب طالع و صاحب هفتم هر یک بدیگر متصل باید
و اگر جمع النور باشند بهتر بود و ماه متصل بسهم الحاجة والالفة باید و صاحب
سهم هفتم یا بطالع یا بحادی عشر و صاحب حادی عشر بطالع ناظر باید و یا اندر
طالع یابد تا نیک آید **فصل هفتم** در احکام هفت کوکب و جوزهر اندر

یازدهم **احکام** زحل اندر یازدهم اگر زحل اندر خانهٔ یازدهم بود دلیل کند که
میان وی و میان دوستانش وحشت افتد و بروی گران کردند و از دوستان
خبر ناخوش آید و از سلطان زیان او را غم و اندوه رسد و مادرش را غم
رسد یا مرگ و نامی زشت بروی ببندند و امیدهای باطل شود و محنت واداء
بیش آیدش و فرزندانش را حال تباه گردد و از خواجگان و کشاورزان
اندوه رسدش و اگر شهادت دارد از طبقات زحل نیکویی بیند و او بر کشتن
آید **احکام** مشتری اندر یازدهم اگر مشتری در بیت الرجا بود دلیل کند بر
گشاده شدن درها و نیک بختی و نشاط و ناز شود و بزرگ داشتن مردمان
مر او را و سخن روایی و نیک زبانی و با عالمان صحبت افتدش و بر دست
وی کار خیر بسیار رود و مادرش را حال نیکو بود و از پدر میراث یابد و از
طبقات مشتری نیکویی یابد و دلیل دهد بر تمام گشتن مرادها بروی و نیک
بختی مولود و یافتن عز و زیادتی مال و رسیدن از صحبت وی بر نیل و شرف
یافتن عمل اشراف و اگر شهادت ندارد کمتر ازین بود **احکام** مریخ اندر یازدهم
اگر مریخ اندر بیت الرجا بود دلیل کند بر گله کردن دوستان از وی و بی جای
و از وی ناخوبی و زشتی گویند و گرد او کم کنند و اگر بر کسی عاشق بود هم
که از کسبها معشوق جفا کشش رسد هم کجا ان و هم کجال و مادرش را بیم بود که
کار بر هر زن اما آن با آتش بسوزد و دلیل کند بر طلب کردن امید

لقبی

لقبی زشت و بانامی نا شنوده بروی نشیند و اگر شهادت دارد از طبقات
مریخ شادی بیند و نیکویی و امیدش بآسانی بر آید و اگر این برج عقرب بود
بهتر باشد **احکام** شمس اندر یازدهم اگر شمس اندر بیت الرجا باشد دلیل
بر آنکه از سلطان نیکویی بیند و دوستانش را بوی حاجت افتد تا شفاعت
خواستن چه آفتاب هر کجا بود بخش کند آن جای را و لیکن بنظر نیک بود
و رازش آشکارا شود اگرچه پنهان دارد و اگر بر کسی عاشق بود بمراد
رسد و معشوقه مطیع وی گردد و زیادت دولت باشد و قوت و سعادت
باشد و قوت و سعادت و شرف و جاه و قدر و منزلت یابد نزدیک همه کس
و اگر این برج جوزا بود یا حمل گشاده شود همه کارهای بسته و بر آمدن امیدها
بسیار و نیک بختی مولود و زیادت مال و هر عنایتی که از ملوک چشم دارد
بیابد و اگر شهادت شود از ملوک غم رسدش **احکام** زهره اندر یازدهم
اگر زهره اندر بیت الرجا باشد دلیل کند بر پیش آمدن شادیها از جهت زنان
خاصه از بهر هوای دل و میان وی و میان دوستان نیکوییها پیوندد و اندر
آمیختن و نشست و خواست و مهمانی کردن یکدیگر او بر آمدن حاجتها
از این دو کار و مهتران و مادرش را حال نیکو شود و پدرش را معصیت بسیار
و از خداوندان مذهب پاک و شریعت اسلام نیکو تر رسد و پاک سیرت گردد
و از گناهان توبه کند و کاری کند سخت منفعت گیرد و امیدها بر آید از طبقات

زهره وزنی بروی عاشق شود کرا زوی منفعتها باید وحاجت برداشتن نیکو
بود وخاصان خاتونان وزنان بزرکان واکر این برج حوت یا ثور
بهتر باشد واکر فرزند ایدکش و زهره برج ناظر بود زانیه کردد واکر زهره
را شهادت بود غم وزیان و نومیدی پیش آید از جهت زنان و طبقات
زهره **احکام** عطارد اندر خانهٔ یازدهم اکر عطارد اندر بیت الرجا باشد
دلیل کند بر افتادن صحبت با اهل دواوین و با زرکانان واکر تجارت کند خوبی
پیش ایدکش واکر بر کسی عاشق بود بهر چه بنویسد از معنی تقویه وسحر و طلسم همه
نیک آید واکر از کسی آزرده بود آشتی بودکش و با غلامی نشست وخاست
افتدکش بخلوت و امیدهاش برآید از طبقات عطارد و نام نیکو یابد چنانکه
بفضل باز خوانند واکر شهادت بود کم ازین بود **احکام** قمر اندر یازدهم
اکر قمر اندر یازدهم در بیت الرجا بود دلیل کند برانکه میان وی و میان دوستان
عتاب افتد و از فرزندان بزرکان شادی بینند و از شاکردی مردمان
خوبی بیند و مادرش را از ان نصیب رسد و از بهر سود و زیان پدرش با کسی در
انکار افتد و بمهمانیها آواز و مشغول افتد و با عامهٔ مردمان کمتر باید آمیختن
واکر این برج ثور باشد یا حوت و با وجود قمر اندرین خانه شهادت بود
کارها ناساخته کردد و با کسی که جنک کرده بود آشتی افتدش و دلیل کند بر رسیدن
مژدها و روا شدن حاجتها اکر برج منقلب بود واکر ذو جسدین بود یا ثابت

باشد واکر ثابت بود در برتر برآید **احکام** راس اندر یازدهم اکر راس اندر
بیت الرجا بود دلیل کند برانکه بمرتبت وعز رسد و ضیاع و عقار و بناها
برآرد و خصومت کهنه کند و ظفر یابد بر دشمنان و نزدیک شود بمهتران
و از قبل فرزندان غم رسدش و حاجت روایی از مهتران و تمام کشتن حاجتها
بس که امید دارد یا طلب کند **احکام** ذنب اندر یازدهم اکر ذنب اندر بیت
الرجا بود دلیل کند بر پیش آمدن خصومتها و سختی کوید که باز پشیمان شود
و دل تافتکی و غمناکی بود و باطل شدن امیدها و حاجت برداشتن از مردمان
خسیس و فرومایه و دون نیکو بود **فصل هشتم** در احکام رجعت
و احتراق و فساد و نحس اندر یازدهم صاحب یازدهم چون صاحب یازدهم راجع
شود حذر باید کردن از خریدن و فروختن و هر چیزی که شنیده آید دروغ
بود و [illegible] نیکو کرده شود باز پشیمان شود و پرهیز باید کردن از لهو و طرب
و نشاط و سماع **احتراق** صاحب یازدهم چون صاحب یازدهم محترق شود اندر
طلب حوایج هیچ چیزی نبود و بر نیاید و از هیچ [illegible] حذر باید کردن و از دوستان
و از تقرب ایشان دل مشغولی رسد **فساد و نحس و احتراق نحس** اندر یازدهم اکر [illegible]
و فساد و نحس اندر یازدهم حذر باید کردن از مجلسهای شراب و از شادیها و از
جماعت مردمان بر هیچ وشری همه تباه باشد و حاسدان بر وی جهد کنند
و دوستان و رفیقان را از مردمان خسیس و فرومایه حذر باید کردن و بیماری

وریخ و تعب رسد والله اعلم والحکم **البرج الثانی عشر** من المطالع و ما فیه
من المسایل ثلث عشر فصلا **فصل اول** در معرفت حال سایل با دشمنان اگر
پرسد از دشمنی بنگر ببرج دهم و صاحبش و اگر از بسیاری دشمنان پرسد بنگر بصاحب
دوازدهم و خانه دوازدهم اگر صاحب دوازدهم اندر طالع باشد و منحوس بود
مولود را یا سایل را دشمنان بسیار باشند و هم زبردست و مقهور وی
باشند و سایل را از غم خوردن دل مشغولی چاره نبود و اگر میان دلیل
طالع و صاحب دوازدهم اتصال بود مر مولود را او دشمن باشد و اگر اتصال از
مودت بود از دشمنان کی گزند باشد و ایشان دشمناذگی نکنند و میان
ایشان مخالطت بود و اگر اتصال از عداوت باشد میان ایشان عداوت و
دشمناذگی بسیار بود و اگر کوکبی اندر دوازدهم باشد صاحب طالع را
تربیع و مقابله نکرد دشمن از جوهر آن کوکب باشد و از خانه آن کوکب اگر اندر
دوازدهم زحل باشد یا خود صاحب دوازدهم وی بود دشمن وی از پیران
و کلانان و بندگان و طبقات زحل باشد و سرد روی بود و دشمن وی
سیاه چرده بود و بچشم اندر عیبی دارد و مردمان سفله و خداوندان
مکر و بد اندیش و فسوگر باشد و از دشمن بر شمناذگی کردن فخر کند و شادی
کنند و باشد بد شمناذگی با سوزنان باشند یا حالان یا زندان بانان و آنچه
بدین ماند و اگر مشتری باشد دشمن وی مردی بود دو مویه یا عالم یا قرای یا اهل

تجارت

تجارت یا اهل اشراف و قاضیان باشد و دیگر ستارگان را برین قیاس
حکم کن و اگر قمر باشد بنگر که کی ای بوند و دشمن بر طبع گوهر آن ستاره
باشد و اگر قمر خالی السیر باشد بیگانگان و جاسوسان و کیلان و رهانان و غمازان
دشمن وی باشند و دشمن از طبع آن خانه بود که صاحب ثانی عشر اندر وی باشد
خاصه کی اندر وتد بود و اگر ساقط بود کم زیان کند و اگر صاحب اعدا اندر طالع
بود دشمن از اهل خانه وی بود و اگر اندر وسط السما بود دشمن ان سلطان یا
مهتران و همکاران باشد و اگر اندر هفتم بود دشمن زن و انباز و مانند این باشد
و اگر اندر چهارم بود دشمن پدر بود یا کسهای پدر و همچنین تیر بنگر تا اندر دوازدهم
کدام کوکب است و صاحب کدام خانه دشمن از ان جنس بود و اگر صاحب طالع اندر دوازدهم
بود مولود یا سایل کارها کند کی دشمن برانگیزد و اگر صاحب دوم بود دشمن از
باشد و اگر صاحب سیوم بود دشمن از اقربا بود و اگر صاحب پنجم بود دشمن از
فرزندان بود و همچنین بگوی باقی خانها و باز بنگر که خداوند طالع اگر اندر خانه
خویش باشد یا شرف خویش و مسعود باشد یا زاید یا مستعلی یا مشرقی یا سریع السیر باشد
یا شمالی و صاعد باشد یا کوکب علوی باشد سایل یا مولود قوی تر از دشمن بود و اگر
این حالها خداوند دوازدهم را بود این قوت مر دشمن را بود و دشمن ظفر یابد
و بر سایل یا مولود اگر تربیع یا مقابله نکرد عداوت ایشان زیاده گردد و اگر قران
بنگر نگاه کن بجای ایشان هر کرا شهادت بیشتر بود قوت او را بود و اگر هر دو اندر

وند باشند یکدیگر شهادت کرا پشتیبان قوت او را بود و همچنین هر که قمر باشد
قوت وی را بود و اگر اتصال بموات بود همیدون میان ایشان صلح و آشتی
بود اما عطارد اندرین خانه شهادت و قوت است و مر زیادت کردن دشمنان
را یا فی راعدای و انا ترست **فصل دوم** در نگریستن اندر حال بیم و ترس
که سوال کنند اگر پرسد از بیم و ترس بنگر بصاحب طالع و قمر اگر صاحب طالع منحوس بود
اندر و از وبیم باشد و با قمر نیز با وی بهشد این دلیل کند بر بیم و ترس سخت
و تخویف وی را ولیکن نیابند و همچنین نیز اگر بعضی جایگاه بنگر چون ششم و هشتم
بیم و ترس باشد ازان روی که صاحب طالع اندران خانه باشد و صعب تر
و ناگزیرتر و اگر کوکب ناظر باشد تباهی افتد و زود زوال آید و سلامت
بکند و اگر مسعود ناظر بر سلامتی بکند و اگر صاحب طالع پاکیزه باشد کوکب و ال
ناظر باشد هیچ مکروهی بوی نرسد و از چیزی که از بیم و ترس آن جزو برج باشد
واگر صاحب طالع اندر وتد باشد و نحسی از او ناظر بود بوی ناظر بود سخت مخاطره
و بیم و ترس قوی بود و سخت ترسش خاصه تر که صاحب ثامن بود آن نحس این
این دلیل بر هلاکش و مرگش و اگر این کوکب صاحب ثامن بود مصیبتی پیش آید
و باز سلامت بکند و اگر شهادت کواکب از برج منقلب باشد دلیل کند
بر زودی برگشتن بلاها و زود برگشتن و گذشتن از بیم و ترس و اگر اندر
برج ذوجسدین بود یا ثابت دلیل کند بر ثبات شر و اگر آن نحس اندر وتد دوم باشد

مالش

مالش بستانند و اگر صاحب طالع اندر ثانی عشر باشد و صاحب طالع ناظر باشد و
صاحب ثانی عشر دلیل کند بر گریختن و یافتن نجات وی قادر نشوند و اگر
با این همه قمر متصل باشد بنحسی دلیل کند بر پیش آمدن مکروه ازان که گریختن نگر
که آن نحس صاحب برج قمر بود یا صاحب طالع بود و این چنین مکروهی کمتر باشد
و امید سلامتی بود و اگر طالع اندر ثانی عشر نبود ولیکن قمر اندر ثانی عشر بود
و مسعود بود از بیم و ترس سلامت بکند و بروی ظفر نیابند و بدان وقت راحت
یابد ازین بیم که قمر بدرجات مسعود رسد بروز یا ساعت یا ماه یا سال و اگر
خواهی تا بدانی که سایل ازین بیم و ترس بسلامت رهد یا هلاک شود یا دیر بماند
اندر حبس بنگر بدان نحس مستولی بود بر قمر اگر قوی باشد بنگر بدان حدی که قمر اندر
ویست اگر حد ان نحس باشد که قمر بوی ناظر باشد و آن نحس مریخ باشد کشته
شود یا بهن یا تازیانه و ازان بیم و ترس رهایش نبود و اگر آن زحل باشد
دیر بماند تا بوقت مردگی بماند از غم قوت زحل و بجایگاه او اگر نحس قوی نباشد
و قمر بجد سعدی باشد این سایل گرفتار شود ولیکن بسلامت باشد ازان الم و حبس
و عداوت اگر اندر حبس چندان بماند که مابین درجات قمر و نحس است بروز
یا بسال یا ماه و اگر نحس کم قمر بوی ناظر است ضعیف باشد و قمر اندران خانه
که وی بود مراجعت بکند و سعدی بقمر ناظر بود و مقبول بکند بگرا این سایل سلامت
بر هد و بصلح و امان ولیکن اندکی مایه بیم و ترس رسدش قول بطلمیوس بطلمیوس گوید که

بنگر نحوس را بصاحب برج قمر و بطالع اگر بیکدیگرشان اتصال بود و صاحب طالع مسعود
بود و پاکیزه باشد از نحسان و ایمنی باشد ازان بیم و ترس و زود از نیز
ازان بیم و ترس و بیرازیانی برسد و اگر صاحب طالع سعد بود و نحسی بقمر
ناظر نبود و نه بصاحب طالع از تربیع و مقابله بنگر بصاحب برج قمر اگر قوی باشد
و اندر شرف قمر باشد یا مثلثه وی پس زیان ندارد و نظر نحوس بقمر این بیم
و ترس مقداری باشد و مانند بسلامت رهایش یابد و اگر نحسان قوی باشند و حد
قمر نیز منحوس باشد پس دلیل آنکه گرفتار شود و ازان حبس رهایش نیابد تا بوقت
مرگ مگر که سعدی موقع از جایگاه قمر ناظر شود یا مشترک باشد آنگاه پشتی و بلا
را دفع کند و امن و سلامتی باشد و بیرون آید ازان بیم و ترس و حبس

فصل سیم

در نگریستن حال کسی که گوید خصم را چون قصاص کنند یا نی
اگر کسی سوال کند و گوید خصم خویش را چون قصاص توانم کردن یا نه بدانکه خونی
را مطلوب دوم خوانند و سایل را طالب خوانند و نگریستن اندرین باب
دو روایت بنگریم که این طالب سلطان است یا بجز سلطان و اگر طالب
سلطان را طالع سایل را باشد و وسط السما سلطان را زیرا که طالب
است و برج سابع مرآن سبب راست که خون ریخته شد و چهارم عاقبت کار
راست اگر صاحب وسط السما بصاحب طالع ناظر باشد یا کوکبی میان ایشان
نور نقل کند یا جمع یا رد کند به و یکدیگری این طالب بمطلوب ظفر یابد و اگر طالب

بجز

بجز سلطان بود طالع سایل را گیرد و هفتم طالب دم را بنگر بصاحب طالع و بصاحب
سابع اگر هر دو یکدیگر را ناظر باشند یا کوکبی میان ایشان نور نقل کند
یا جمع طالب دم بر مطلوب ظفر یابد و اگر خود ازین باشد ظفر نیابد و اگر نظر
تربیع و مقابله و مقارنه باشد مریخ ناظر بود بصاحب طالع باشد و بصاحب وسط
السما خون مطلوب ریخته نشود و ظفر مطلوب را باشد و نیز بنگر بطالع و
چهارم اگر این دو برج منقلب باشند وی قادر نشود بر قصاص و اگر هر دو ثابت
باشند قادر شود و اگر هر دو ذو جسدین باشند حال میانه بود و قادر
نشود بر قصاص ولیکن بدیه خشنود شود و نیز باشد که کشنده سه و چهار
تن باشند یکی را بکشند و دیگران رهایش یابند و همچنین اگر قمر اندر
برج منقلب باشد و خداوند خانش اندر برج منقلب باشد همچنین قادر
نشود و اگر ماه بصاحب خانه خویش بگرد و خداوند طالع بسوی طالع بگرد
و صاحب چهارم بچهارم بگرد چون از کشنده ریخته شود مگر که قمر متصل باشد
بسعدها و یا آن سعد خالی السیر بود این دلیل دیه استدن باشد و خشنود
شدن خصم و اگر آن سعد باز بنحس پیوندد و از پس صلح کشته شود مگر که اتصال
بودت بود ببندند و زندان افتد و اگر آن نحس اندر برج ثابت باشد وی اندر زندان
بمیرد و اگر اندر برج منقلب باشد زود بیرون آید و اگر قمر اندر برج منقلب باشد
دلیل کند که بیرون آید از زندان باسانی بود و اگر نظر ایشان [illegible] تربیع و مقابله بود بگریزد

از زندان بسبب جنگ واگر مقابله باشد اندر ادرایله کنند و یا پنهان بگریزد
که اگر بگریزد واگر زحل اندر طالع بود خصم وی کینه وارنده ودم دارنده بود
واگر مریخ بود جز کشتن آرزو نکند واگر مشتری باشد خصم رحیم دل باشد و
خشم فرو خورنده باشد واگر شمش باشد واگر شمس باشد خصم قاهر بود بسلطنت واگر زهره
بود بهدیه خشنود شونده واگر عطارد باشد خصم نارسیده بود یا بنده بوی رسیده باشد
یا او چه فرماید یا این حال از سبب کودکی افتاده بود و هر کس ازین باز سخن گوید
تدبیر کند و مردمان دو گروه گردند واگر قمر باشد روز گذشته شود یا زود بگشته
باندازه سعد و نحس واگر خداوند طالع منحوس یا بهبوط شود یا محترق خصم را آتش
آفت رسد واگر خداوند هشتم اندرین میان بخداوند طالع نگرد سایل را خود
بکشد واگر اندر طالع سعد بود میان کشته آهسته باشند و بی تدبیر کار نکنند
واگر قمر منقل باشد بنحسی بیرون از میان خصم دیگر خیزد و آن کینه دارنده بسلطان
بود واگر اندر طالع نحس بود و قمر بسعدی پیوسته بود واو را بسخت استوار بود
کار خصومت ولیکن باز سلطان نیکویی کند واگر خداوند طالع بنگرد بطالع نظرت
او لیارا بود واگر بنگرد سوی طالع و قمر بسوی صاحب خانه خویش ناظر بود با سلطان
بیرون آرد بی رضای خصمان و بدانکه همه عذابها را دلیل مریخ است تا بهی و چوب
و زحل دلیل است بر زندان و بر داشتن و بر گرسنگی و مشتری دلیل خشنودی و برهت
باقی و امانت است و شمس دلیل سیاست است و زهره دلیل خشنودی است و عطارد

دلیل شوب است و قمر باندازه اتصالات دلیل **فصل چهارم** در نگریستن
اندر حال محبوس و بازندانی که رهایی یابد یا نی اگر ضمیر سایل از زندانی
باشد که رهایی یابد نگریستن وی همچون نگریستن مسافر است اگر ماه بوقت
مسئله اندر برج ثابت بود و بکوکبی پیوندد که آن کوکب اندر وتد بود دیر بماند
اندر حبس واگر ماه در زایل وتد بود و بکوکبی متصل باشد که اندر وتد بود هم
دیر بماند و چون ماه اندر برج منقلب باشد و بکوکبی متصل شود که اندر برج منقلب
بود یا اندر زایل وتد باشد چون بسیم افتم زود رهایی یابد و بیرون آید واگر
ماه باز گردد از کوکبی که اندر وتد بود و متصل شود بکوکبی که زایل باشد از زندان
بیرون آید و رهایی یابد واگر ماه اندر برج ذوجسدین بود و بکوکبی متصل شود که
اندر برج ذوجسدین باشد از زندان بزندان بگردانندش واگر ماه اندر سرطان
و جدی باشد هرچند که برج منقلب است دیر ماند مگر که بکوکبی متصل شود که زایل
بود آنگاه دلیل کند بر زودی رهایی یافتن واگر اندر برج قوس بود تیر و دیر ماند
و بیم عطارد ازین فروتر است واگر بوقت سوال طالع برج ثابت باشد
و اوتاد قایم بود دلیل کند که دیر ماند مگر که اوتاد زایل باشند اگر امید وار
که بزودی رهایی یابد و خداوند وتد اندر وتد باشند دیر ماند و همچنین اگر
خداوند دوازدهم و ششم اندر نهم باشد در بسته دارند و نیز آنگاه بود که زحل
اندر خانه چهارم بود و خاصه اندر برج ثابت باشد که هیچ بیرون نیاید واگر خداوند نهم

اندر چهارم بود و خداوند چهارم اندر نهم بود زندانی و محبوس دیر ماند
و بیرون آید با یاران خاصه که ماه اندر آن وقت بکوکبی متصل شود که
زایل بود یا برج منقلب و اگر خداوند طالع اندر برج چهارم بود با وتدهای
دیگر و دیر ماند خاصه که با اصحاب او تا او ناظر باشد و اگر خداوند طالع محترق
شود اندر وتد یا متصل شود بصاحب هشتم اندر حبس و زندان بمیرد و دلیل
بند و غل مریخ است و خداوند دوازدهم یا مریخ اندر وتد باشد دلیل کند که
زندانی اندر بند و غل بود و اگر خداوند طالع و ماه بدین دو دلیل با یکی
متصل بود دلیل بند و غل باشد و اگر خداوند طالع بکوکبی متصل شود بمودت
زندانی یا محبوس با حیلت جستن اندر باید اگر کوکبی بخداوند طالع یا ماه متصل
شود بمودت باحتیال بیرون از زندان می سازند و چون کوکبی بخداوند طالع
پیوندد بباید نگریستن وی که خداوند طالع را چه باشد اگر خداوند خانه
باشد یا خداوند شرف یا خداوند این احتیال کننده معارف محبوس باشند
و اگر کوکبی غریب باشد مردی مجهول سازد این احتیال و اگر این اتصال
صاحب طالع را بصاحب وسط السما بود رهایش وی بدست سلطان بود و اگر
این اتصال بصاحب هفتم باشد رهایش وی بدست خصم باشد و اما اندرین باب
اگر خداوند طالع اندر شرف بود او را هیچ چیزی نباشد و اگر اندر هبوط
بود سخت زیان دارد و اگر سعد اندر چهارم باشد محبوس براحت اندر باشد

و اگر اندر

و اگر اندر طالع بود تن وی بسلامت باشد و اگر سعدی اندر هفتم بود خصم رحیم دل باشد
و او را عفو کند و اگر اندر برج دهم بود آن نیکویی از سلطان بود و اگر
اندر دوم باشد مالش زیان نکند و اگر این که گفتم بجای سعد نحس باشد بر تباهی
و دشواری حکم کن و اگر قمر بصاحب طالع متصل شود دلیل کند و بر دشواری
بیرون آمدن هر آن سال خاصه که صاحب طالع اندر وتد بود یا برج ثابت
آنگاه دلیل کند بر درازی روزگار که بر آن حبس اندر بماند و بهترین اوتاد
هفتم و چهارم است خاصه که طالع برج ثابت باشد و اگر صاحب طالع مقبول بود و قمر
مسعود بود دلیل کند بر زودی راحت یافتن **فصل پنجم** اندر نگریستن
حال کسی که از خشم سلطان محبوس باشد اگر این محبوس یا زندانی از جهت خشم
سلطان باشد بنگر بصاحب طالع و بصاحب وسط السما اگر میان ایشان اتصال
مقبول بود و صاحب طالع مسعود بود از صاحب وسط السما دلیل کند بر راحت یافتن
و خشنودی سلطان و اگر صاحب طالع محترق بود از صاحب وسط السما یا
منحوس از وی دلیل کند بر هلاکت وی بدست سلطان و اگر دلیل طالع راجع
بود از جای بجای بگردانندش و اگر صاحب طالع منصرف بود از صاحب وسط
السما این محبوس از دست سلطان و از حبس بجهد و یا بگریزد و اگر صاحب طالع
یا قمر از صاحب رابع منصرف باشد یا از صاحب ثانی عشر از آن حبس و زندان
بجهد و بگریزد و اگر میان دلیل طالع و دلیل سلطان اتصال تربیع و مقابله

بود وار اوتاد یا بروج ثابت کار دشوار شود واندر حبس دیر ماند

فصل ششم در معرفت حال محبوس از جهت خصم اگر این محبوس
از جهت خصم باشد بنگر بصاحب هفتم و بصاحب طالع اگر میان ایشان اتصال
مودت بود و قبول بود دلیل کند بر خشنودی خصم و راحت یافتن محبوس واگر
اتصال از تربیع و مقابله بود کار دشوار شود و سخت و همچنان صفت کن
که از سلطان حکم کردم واگر محبوس الی هشتم باشد ویرا تحویل سایل بردن
ازو از نظر سعود و نحوس چنانکه اندر باب زندانی بر بین حکم کردم همچنان
حکم کن بخلاص یافتن یا نه اندر ماندن و نیز از قمر شهادت خواه والله اعلم

فصل هفتم در نگریستن اندر حال چوب و زخم و عذاب یافتن محبوس
و گفته بودم که دلیل عذاب و چوب و زخم مریخ است و صاحب ثانی عشر اگر صاحب
طالع یا قمر را مریخ یا صاحب ثانی عشر اتصال بود دلیل کند بر عذاب و مریخ
اگر اتصال از تربیع و مقابله و مقارنه بود سخت رنج و عقوبت یابد خاصه
که اندر اوتاد باشند واگر اتصال اندر مودت بود سهل تر باشد و عذاب
کم بود واگر اتصال مقبول بود بیم کند و لیکن بر تن او المی نرسد وامید سلامتی
باشد واگر دلیل طالع بمریخ منحوس باشد از زحل و عقرب دلیل شمشیر باشد و کشتن
واگر نحوست مر دلیل را از مریخ و یا از صاحب ثانی عشر از برج آبی
یا قوس باشد دلیل کند بر تازیانه زدن واگر بجای مریخ زحل باشد واندر خانه

چونی

خویش باشد دلیل کند بر عذاب و چوب و زخم و نهادن خشت و سنگ بر پشت و گردن
وآویختن چیزها گران واگر سعدی بزحل یا بمریخ ناظر بود از بسروی را
و بناهی را … بشکند باندازه قوت و ضعف آن سعدی واگر قمر یا صاحب طالع
یا از کوکبی که بقمر یا صاحب طالع ناظر باشند مربع یا بمقابله یا مقارنه مریخ
باشد یا سهم القتل یا صاحبش واندر وسط السما باشد یعنی قابل این
دلیلان وار برج حمل و ثور … بود یا مثلثات او … دلیل کند بر آنکه محبوس را
بردار برند واگر اتصال از مودت بود دلیل آن کند که رها کرده باشند باز
بر دار کشند **سهم العذاب** بگیر از قمر یا زحل و درجات خانه ششم بروی
برافزای و از برج ششم طرح کن هر کجا برسد سهم عذاب آنجا بود واگر قمر
یا صاحب طالع بدین سهم یا صاحبش متصل باشد از تربیع و مقابله و مقارنه
دلیل کند بر عذاب **سهم القلب والقتل** بگیر از قمر تا مریخ و درجات
خانه هشتم بروی برافزای و از خانه هشتم طرح کن هر کجا برسد سهم آنجا
بود واگر صاحب طالع یا قمر بدین سهم یا صاحبش متصل شود دلیل کند
بر کشتن و دار کردن واگر اتصال شود و هیچ خیر نباشد و راحت یابد و قول
یعقوب کندی و یعقوب ابن اسحق الکندی گوید بنگر مر آن کسی که ویرا از شهر بیرون
کرده باشند همچنانکه محبوس نگری واگر دلیل منفی یعنی از شهر بیرون رانده
راجع باشد یا میم … خویش متصل شود یا ببرج خویش تحویل کند باز زندان

جای خویش باز آید وار نیسد و بخبر حال وی صفت کن نگریستن اندر حال
بیماری محبوس اگر صاحب طالع یا قمر بصاحب ششم یا سهم المرض یا بصاحب ششم متصل
باشد دلیل کند بر بیماری خاصه که اتصال از تربیع و مقابله و مقارنه باشد و اگر
اتصال از فرو شده باشد دلیل کند بر بیماری پیش از آنکه بیرون آید و همچنین اگر
دلیل اندر هبوط بود یا وبال بود یا منحوس بود از ششم یا بصاحب ششم
یا ناقص بود دلیل کند بر بیماری محبوس نگریستن اندر حال مرگ محبوس اگر قمر
یا صاحب طالع متصل باشد بصاحب هشتم از تربیع یا مقابله یا مقارنه دلیل
کند بر مرگ بعد از بیرون آمدن از حبس و اگر دلیل صاحب هشتم متصل بود با کوکبی
منحوس و آن کوکب اندر چهارم باشد محبوس بیرون نیاید الا مرده و اگر دلیل منحوس
بود یا محترق یا اندر هبوط یا اندر هشتم بود از خانه خویش دلیل کند بر مرگ
محبوس **فصل هشتم** اندر نگریستن حال ستور خریدن که بباید خرید یا نه
اگر ضمیر سایل از جهت ستور خریدن باشد و سلامتی و نیکویی ستور باشد که حال چگونه
طالع دلیل سر است و چهارم دلیل شکم و هفتم دنبال است و دهم پشت وی است
بنگر که هر کجا که سعدی باشد یا صاحب آن برج مسعود و مقبول باشد سلامتی و نیکوی
باشد بدان اندام و هر کجا نحسی باشد و یا صاحبش منحوس باشد و تباهی و ریش بدان
اندام بود و اگر پرسد که بخواهم خریدن ستور بیع وی تمام شود بنگر بصاحب طالع
یا بقمر هر کدام قوی تر باشد یا بطالع باشد وی دلیل است اگر دلیل بصاحب هشتم با

بمریخ یا بصاحب سهم الدواب متصل باشد و یا نقل النور باشد یا جمع النور
دلیل کند بر تمام شدن از بیع و یافتن ستور آنچه بخواهد بیابد و اگر قمر یا صاحب
طالع متصل شود بکوکبی که اندر برج بهایم و چهارپایان باشد و مقبول بود دلیل
کند بر یافتن ستور و بمراد رسیدن و اگر مریخ اندر برج بهایم باشد و مشتری
بود خاصه که بروج ملوکی باشد و اندر وسط السما بود و یا موضع قوی
و مر دلیل را قابل التدبیر باشد دلیل کند که سایل مرزوق باشد از ستور و
حیوان خاصه که سهم الصعاب السعادة با وی باشد یا صاحبش نیز دلیل کند بر
یافتن منفعت و فایدها از ستور و حیوان و سود کردن بسیار باشدش
و همچنین اگر صاحب ثانی عشر مقبول بود یا مسعود و صاحب طالع از صاحب
عشر مسعود بود و یا اندر ثانی عشر و مقبول و مسعود باشد دلیل کند بر منفعت
یافتن و سود و فایدها از ستوران و اگر مریخ اندر برج بهایم باشد و
مشتری متصل بود و مقبول و مسعود باشد سایل برزوق باشد از جنس و جوهر آن
ستور که آن برج دلالت کند سهم الدواب بگیر از مریخ تا درجات ثانی عشر
و درجات طالع بروی افزای و از طالع طرح کن هر کجا برسد سهم آنجا بود و الله اعلم
معرفت لون ستور بهایم اگر پرسد که این ستور از چه لون باشد بنگر بصاحب
ثانی عشر باشد ستور بر لون از کوکب باشد اگر زحل بود این ستور بود سرخی که سیاه
زند و اگر مشتری بود زردی باشد که بسپیدی زند و اگر مریخ بود سرخ باشد

که با سفری ماند و اگر شمس باشد کمیت یا بغم ملون و زردی با تار رنگ و لون
همچنین رنگ سیاه یا سیاه باشد و اگر زهره بود سپیدی باشد که اندک رایه
بسرخی زند و همچون سپید برهنک و اگر عطارد بود ابلق باشد یا هم رنگ
کبوتر و اگر قمر خالی السیر بود سبز خنک بود و اگر دلیل از کوکبی منصرف باشد
و آن کوکب زهره بود و زهره اندر وسط السما باشد نقشش سپید بود
و اگر زهره اندر هفتم بود و نقشش سپید بود و اگر زهره اندر طالع بود
سرش سپید باشد و همچنین دلیل کند از هم کواکب بدین قیاس که گفتم از جایها
دیگر **معرفت** ستور از کدام جنس است اگر پرسند که این ستور از کدام جنس باشد
بنگر اگر طالع از بروج بهایم بود و شمس بوی ناظر باشد آن ستور چهارپای باشد
یا پنج یا شاخ برسر و اگر قمر ناظر باشد چهار شاخ بود قمر و زهره اندر برج
بهایم بود دلیل کند بر گاو و ان زحل دلیل کند بر گاومیش و دبیل و اگر برج بهایم
بود و زهره ناظر باشد از حیوانی خوردنی بود و اگر شمس ناظر بود و از
اسپان بود و اگر عطارد ناظر بود خران باشد و مشتری ناظر باشد گاوان
جبلی باشد و زحل و مریخ اندر برج حمل گوسفندان باشد و اگر سایدان ستور را
بپرسد که از چه جنس است بنگر بخانهٔ دوازدهم اگر صاحبش شمس بود یا مشتری
یا خود شمس یا مشتری اندرو بود و این برج آن بروج بهایم بود و از اسب
باشد و اگر قمر باشد یا زهره و برحل ناظر بود گاو باشد و اگر عطارد بود

بزحل ناظر بود باشد و اگر مریخ بود اسب اگر گوسفند بود و زهره بود **فصل**
نهم در نگریستن حال سوار اسب تاختن به میدان اگر پرسند ترا که از
اسب تاختن که کدام اسب را بیشتر بود و این را شیاق خوانند بنگر بخداوند ساعت
اگر در طالع بود آن اسب که در امر او است از همه اسپان پیشتر بود و پیشتر
رود و اگر کوکبی دیگر باشد اندر طالع بنگر که اسپ بر لون آن کوکب یا
بر گون صاحب ساعت سبقت مر آن اسب را بود و اگر بوسط السما بود یا بجای
عشر هم چنین بود که گفتیم و اگر دلیل سابق اندر خانهٔ خویش باشد یا اندر
شرف خویش یا حد و مثلثه یا وجه خویش باشد آن اسب که شاق او را بود
معروف و مشهور الاصل باشد و اگر خلاف این بود که گفتم مجهول باشد و اگر در
هبوط بود یا در وبال یا منحوس بود بد خو و زشت باشد و اگر صاحب ساعت با
کوکبی دیگر اندر وسط السما بود سبقت مردم اسبی است که بر لون آن کوکب
بود یا بر صاحب ساعت و اگر صاحب ساعت اندر هفتم بود سبقت مر اسب سیوم
را بود و اگر صاحب ساعت اندر چهارم بود سبقت مر آخرین را بود و اگر
صاحب ساعت اندر هبوط بود آن رایض هم برسد از آن روی و سر فند از اسب
اگر با این نحسی بوی ناظر بود اندامی از آن وی بشکند اگر بدان برج منسوب
که صاحب ساعت اندر وی است و اگر نظر از تربیع و مقابله و مقارنه بود و آن
نحس صاحب هشتم بود بمیرد و در وقت عجز این آن بود که خداوند برج قمر

منحوس باشد و اما و انبیش لون اسبان آن کواکب دلیل است و از دلیل ملاز اتصال
یکدیگر و از مواضع

فصل دهم

اندر معرفت احکام صاحب دوازدهم اندر دوازده خانه

ا اگر خداوند دوازدهم اندر طالع بود دشمنان وی هم کاران
وی باشند و دشمن مال تباه کنند و باشد از نسایل یا مولود چیزی طلب کند و باشد که
مولود یا بسایل دزد را بدست خویش بگیرد یا دشمن را بدست آرد و دشمن و حاجت
و بدگویی بسیار باشد و اگر صاحب طالع ناظر او بود و بد بود فاسد بود از دشمنان
او را گزند رسد و بدبخت گونه باشد و همه افعال او مانند افعال بندگان
و ستوران و بردگان باشد و رنج و بیم و ترس بر کرد پیش آید ب اگر
صاحب اعدا اندر دوم بود مولود را مال اندکی بود و کاری کند که معاش او از آن
بود و از آن شرم دارد و از سبب آن مال یابد و از جهت ستور و برده بمال
آسیب رسد و مال کمی و پراکندگی گیرد و دشمنان وی اندر مال وی زیان کنند
و بر وی دروغ گویند و یا با وی گران سایل یکی کردند و ایشان نیز هم سر کشند
از بهر تباه کردن مال ج صاحب اعدا اندر سوم باشد مولود را دشمن یگانه
نبود مگر خواهر و برادر و کیش خویش خاصه که صاحب طالع و سیم بصاحب طالع بخشش
نظر دارد و جفا و آزار و اندوه پیش آید از جهت سفر یا از قبیل اقربا و یا از
جای بجای گشتن نقصان ستور و برده و رنج و تعب اندر تحویل و سفر و دشمنان
یا برادران آمیخته باشند و برادران را نیز بد رسد و میان مولود و میان

برادران

برادران بسبب دشمنان رنجوره و کینه و کوی خیزد و دوری افتد د اگر
صاحب اعدا اندر چهارم باشد مولود را که پیهار پدر و پدر منازع شوند و
خصومت کنند و آن گاه پدر با زار بیرون آید و جای زادن او بزندگانی وی
ویران شود و از پدر چیزی نیابد و از قبیل ستور و برده و بهایم زیانی و یا
ویرانی اندر ضیاع و سرای او افتد و با اهل بیت جنگ رود و گروهی از
جای خویش تحویل کند ه اگر صاحب اعدا اندر پنجم بود مولود را و بسا فرزندش
کم بوند و آنچه بود دشمن او باشد و هر کجا رنج برد ضایع شود و امیدهاش
بجای نیاید و فرزندانش را بد و بسیار بود و نیتشان راست نبود و حذر
باید کردن از شراب خوردن و فساد و لهو و سماع چه رسوا شود و رسالت
بگزیند چه هلاک شود و پیغام و همچنین و از نزدیکان غم رسدش و از ستوران
و بیع و شری حذر کند و فرزندانش دشمنی کنند و مطیع نباشند و حال
بد بود و اگر صاحب اعدا اندر ششم بود مولود را از ستور و برده محرومی
باشد و چیزی نبودش از ستوران و برده هم هلاک او بود و از علت و
درد مندی آفت رسدش و حذر باید کردن از مردمان سقط و دون
و بنده و چاکر و مانند این و نیز دشمنان زیان نکنند و لیکن سود و برده
زیان ز اگر صاحب اعدا اندر هفتم باشد مولود را با زن و همباز سازگاری
داری نبود و منازع او بوند و با او خصومت کنند و عدوی وی باشند و بر وی اگر زنگ

زاندیشه دو دلیل بود این آمیختن با مردمان میانه و با خود و زن و همبازان
از مردمان بی اصل بوند و منازعت و خصومت افتد با بندگان و استخفاف بود
و از ستور و چهارپا هم گزند بود و زن و همباز و دشمن وی گردند و با کسی فرومایه دعوی
افتدش و اگر همباز بی با نکاح بود بی شر و شغلها بر نیاید ح اگر صاحب اعدا
اندر هشتم بود مولود با سایل مرگ هلاک نه چندانکه صاحب ثامن نحوس
بود و صاحب طالع از وی ساقط بود و اگر ساقط بود بسبب مولود دشمن را قهر بود
و هلاک افتد ولیکن بمیراث روزی مند بود و دلیل کند بر تباهی مال و زنان
و همباز بسبب ستور و برده و دوش کمتر بود و آنچه باشد زیان نکند ط اگر صاحب
اعدا اندر نهم باشد این مولود را بجای خویش دشمن نشود مگر اندر غربی و با از
غربا و بکار طاعت گرانی بود و بدین و مذهب بد بود و بیم بود که کاری کند که
دین بیاود و بد و بدین تباه شود خاصه که صاحب نهم بدو ناپسند بود و یا منحوس بود و
بی امانت بود و بی سر و دروغ گوی بود و سفرهای وی هم تباه بود و از دزدان
و راه زنان بیم باشد و از بیماری حال و سپاه بیم باشد و بدترین حال باشد
مولود را با سایل راه و اگر صاحب ثانی عشر آنجا بود دلیل کند بر زندیقی
و مستبدعی ی اگر صاحب اعدا اندر دهم باشد بود مولود را دشمن از سلطان
بود و از مردمان مهتر با اصیل دشمن بسیار بود و اگر صاحب طالع بدین منحوس بود
مولود را از دشمنان گزند رسد و بلا چند و اگر منحوس بود و سلیم باشد از دشمنان

و از شر

و از شر ایشان و اگر منحوس باشد از سلطان چنده باید کردن که مخاطره کردن
که مخاطره بود و با کسها سلطان را بسبب شه کو هم و گزند باشد و ستور
نشاید خریدن و نه گری که هلاک شود و تاوان باید داون و از خبیث و زور
و بهتان و گزند رسد و بیشه و کار کردن تباه شود و آشفته گردد و از بنی
دشمنان اندر کار روی نفرین کنند و غمز کنند و پیش سلطان اندر دهند یا
صاحب اعدا اندر یازدهم باشد مولود را از دوستان بی وفایی و خیانت بخش
باید و از بخشش خطاه نشود و بر دو دشمن شوند و بی روزی بود از کار ان زنان
ولیکن از بیگانگان و از چیزهای که او را رنج نبود و روزی مند بود و از مال
دشمن نیز بر و مولود را اتفاق بود و دلش با زبان یکی نبود و کار ناشایسته
بسیار کند و از نیکویی و دوستان گسسته گردد آن دشمن را یک دشمن دیگر پدید
آید و با دوستان زمود و بود و بدین که از قبل فرزندان دعوی افتد و
امیدهاش تباه شود یب اگر صاحب اعدا اندر بیت الاعدا بود مولود را دشمن
بسیار نبود و اگر بود بسلامت بود و آسیب غم و اندوه کمتر بود و سفر کردن نیک
نبود و از دزد و پرهیز کند و ستور نشاید خریدن و دشمنان وی معروف بوند
و اگر مسعود باشد و صاحب طالع بد و مقبول بود و مسعود از ستور و حیوان و ایشان
منفعتها باشد **فصل یازدهم** اندر ستور خریدن اختیارات
اختیار ستور خواهی خرید باید که قمر پیوسته باشد بسعد و مستقیم باشند و زیرک

بود و حذر کن بر پیوستن نحسی بود کی آن بیم بود ستور را و طالع برج دو جسدین
بود و قمر در برج ثابت بود مکر دلو و عقرب پیوسته سعد و چنان باید که مستقیم
بود و صاعد و زاید تا زیاده کند اسبب بتن و تنها و اگر مستقیم و ساقط
پس و زیادت کنند و بیها نقصان کند **اختیار** باز فرود آوردن و ویران
کردن اگر خواهی تا بنا فرود آری چنان باید که ماه ناقص النور و ناقص السیر باشد
و دیگر کواکب ناقص و منحوس پیوسته بود و اندر برج منقلب ایشان باشد و هابط
بود بجنوب زایل باشد از وتد ساقط منقلب باشد **اختیار** عداوت و
و مباغضه افکندن طالع برج معوج الطلوع باید و صاحب طالع محصور النحسین مختلف
باید و ماه محصور النحسین میان ذنب و زحل باید و ساقط باید و طالع برج خاکی
و مستولی بر صاحب طالع و صاحب هبوط طالع باید و شعاع کواکب نحوس باد و
و طالع باید و بیشتر تربیع و مقابله باید **فصل دوازدهم** اندر احکام
هفت کوکب چون بهره اندر دوازدهم احکام **احکام** زحل اگر زحل اندر بیت الاعدا
باشد دلیل کند بر حذر کردن آن طبقات زحل و پرهیز کردن از ستور و برده
خریدن و اگر شهادت دارد و مقبول بود ره نماید بر سعادت یافتن و نیکوی
از قبیل ستور و بهایم و ضعیفی حال دشمنان و کم غمی و بی رنجی و نیکوی حال و آسانی
معیشت و کم گشتن دشمنان زیرا که نحس زایل بود و نیز در فرح خویش باشد **احکام**
مشتری اندر بیت الاعدا اگر مشتری اندر دوازدهم باشد دلیل کند بر حذر کردن

از طبقات

از طبقات مشتری و ضعیفی و تباهی حال خداوند سبیلا و قوت حال دشمنان و فایت
گشتن نیکو بها و بریدن شادی و نا یافتن مرادها و کمی فضل و حذر واجب کند
از خداوندان فضل و اگر شهادت دارد و صاحب طالع ناظر بود از بهایم مرزوق
باشد و هر چه ستور خرد سود کند **احکام** مریخ اندر بیت الاعدا اگر مریخ
اندر دوازدهم باشد دلیل کند بر حذر داشتن خویشتن را از اعدا و از
طبقات مریخ و از سباع و نخچیر ره نماید بر کاهلی اندر کارها و قوت حال دشمنان
و حذر کردن از ستور و برده خریدن و اگر شهادت دارد و مقبول بود کم از آن خواهد بود
احکام شمس اندر بیت الاعدا اگر شمس اندر دوازدهم باشد دلیل کند بر حذر کردن از اهل
سلطان و پوشیده شدن کارها بر وی و دل مشغولی حال دشمنان و فرو ماندن از
دشمنی کردن و ستور خریدن نیک بود خاصه اسب اگر شاهد بود **احکام** زهره اندر
بیت الاعدا اگر زهره اندر دوازدهم باشد دلیل کند بر حذر کردن از طبقات
زهره و از لهو و طرب و نشاط و سماع و از مهمانی رفتن و زنان بر وی دشمن گردند
و نیز باشد که اندر خانه جنگ و تشویش و طلاق و تهمت و فتنه و اگر زن خواهد پایدار
نبود و اگر ستور خرد نیک بود و اگر شهادت نبود تباه باشد **احکام** عطارد اندر بیت الاعدا
اگر عطارد اندر دوازدهم باشد دلیل کند بر خبرهای دروغ و گفتگوی دشمنان و حذر باید کردن از
طبقات عطارد و لیکن دواتی شاید آموختن چه پیش نشود و تصحیف بسیار افتد و برنج کار حاصل کند و روزگار
ضایع شود در کوه [illegible] بر وی [illegible] کرده و عطارد و بدین خانه نیک تخلیطی کند و اگر شهادت بود

شر آرد و خبر دروغ و بیم آن جادوی از نکرها **احکام** قمر اندر بیت الاعدا اگر
قمر اندر دوازدهم باشد دلیل کند بر حذر کردن از طلیعات قمر وره نماید
دشمنان که گروهی از دشمنان بروی مکر و حیله و محالی ورزیده و باز گشتن
دشمنان با یکدیگر بجفا کردن و فراز آمدن تدبیرها و خطا و غایب شدن خبرها
اندر بابی وی [illegible] تدبیر بشود و اگر شادی نبود کش غم پیش آید
از دشمنان و مضرت **احکام** راس اندر بیت الاعدا اگر راس اندر بیت الاعدا
باشد دلیل کند بر قوت حال دشمنان و نومیدی از کارها و اجابت نایافتن
از دعاها **احکام** ذنب اندر بیت الاعدا اگر ذنب اندر بیت الاعدا باشد
دلیل کند که از مردمان دور رود و به و غماز و منافق خویشتن نگاه باید داشتن
و تخلیط در مودت بسیار بر حذر او [illegible] با مولود گویند و پستور [illegible]
گویند که معیوب آید **فصل سیزدهم** در احکام رجعت و احتراق بخش
اندر دوازده اسم رجعت صاحب اعدا رجعت صاحب اعدا چون ثانی عشر
راجع شود دلیل کند که ای استواران و بندگان را بیم و اندوه رسد
که جایی بروند و با کسی بگیرد و نیز دلیل دهد بر ضعیفی حال دشمنان و از
رنج و بلا و دشمن ایمن و بسلامتی بود و از غریبی و سفر حذر باید کردن
احتراق **احتراق** صاحب اعدا چون صاحب ثانی عشر محترق شود دلیل دهد
بر آنکه بر ستوران و برده و بهایم دشمنان گزندی و بیم رسد و از کارها

ایشان

ایشان پرهیز باید کردن و از سلطان عمر و زن سوء و بیم بود بمردمان
و ناخوبی بود از دشمنان والله اعلم **احتراق و فساد نحس** اندر بیت الاعدا
اگر احتراق و فساد نحس اندر دوازدهم بود دلیل دهد بر تباهی حال ستور
و برده و دشمنان و بیم و گزند بود و آفت و رنج و تعب بایشان
رسد و از شغل ایشان حذر باید کردن چون این فسادها بنظر کواکب
باشد که در اوتاد بود تر باشد و چون در مایل وتد بود میانه تر باشد
و چون در زایل بود ضعیف باشد و کم گزنده بود والله اعلم **فصل آخرین**
در معرفت کیفیت اوقات و نکبت روزگار مصنف کتاب گوید
علی بن محمد بن یحیی الشریف البکری الموصلی المنجم رحمة الله علیه ابدا که
اوقات پدید آید از حرکات پس هر آینه هر ابتدا حرکتی که اندر فلک
بود تا همان ماند اگر اندر میان ایشان است و از آن وقت است که در
حرکتی را ابتدائی است تا سپری شود بمزاجی که موافق بود او را با نه
آن نیز هم وقتی است که بر چیزی یا بر شری دلیل کند و جمله چگونها
اکنون صفت کنم بدانکه تبدیل اشکال و تغییر حرکات و حالها در فلک هم
دلیل کند بر خیری یا بر شری اما بر تغییر حرکات و تبدیل اشکال باز گشتن
کوکب بود از مشرق بمغرب و از مغرب بمشرق و از شمال بجنوب و از
جنوب بشمال این را تبدیل اشکال گویند و تغییر حرکات از رجعت و استقامت

است و از استقامت برجعت و از ناقص السیر بزاید السیر و از زاید السیر
بناقص السیر و از صعود بهبوط گشتن و از هابط صاعد گشتن اما از استحاله
آن باشد که کوکب از آفتاب جدا شود تا بتمامی در برج خویش از بخش داری
سفلیان را و مر علویان را و قمر را از وقت جدا شدن آفتاب از
ایشان تا صد و هشتاد درجه و از صد و هشتاد درجه با تمامی روز
و شرح این بمقدم کتاب یاد کردیم آنجا که کواکب با یمین و یسار آفتاب
باشد و بر شرقی بودن کواکب اندر فلک و غربی بودن ایشان
چنانست که هر کوکبی که اندر ربع طالع بود شرقی بود و هر چه اندر
ربع وسط السما بود جنوبی بود و هر چه اندر ربع هفتم بود مغربی بود
و هر چه اندر ربع وتد چهارم بود شمالی بود و اما ماشاء الله جایگاه
دوری را از فلک آنکه نهاده است که صاعد بود و آن از نقطه چهارم
است با طالع یا وسط السما و جایگاه گرانی و دیری این باقی
دیگر است که ویرا هابط خوانند دلیل کند بر دیری و ربع طالع دلیل کند
بر ساعات اگر دلیل کند اندر برج منقلب بود و سریع السیر بود و اگر
بخلاف این بود دلیل کند بر روزها و وسط السما و ربع وی دلیل کند
بر روزها و اگر دلیل اندر برج منقلب بود و سریع بود و ربع سیوم
یعنی مغربی دلیل کند بر ماهها و چون دلیل اندر مجسده بود و سریع

ایر

السیر و ربع شمالی دلیل کند بر سالها و چون دلیل اندر برج ثابت بود
و سریع السیر و اگر بسرعت و ابطا و بروج سبک گران مخالف باشند
و حال ایشان هم بدان قدر تیز بگردد و تمامی این فصل فروتر یاد کرده شود
ان شاء الله تعالی فصل اندر آنکه واجب کند بر گرفتن وقت وقت
را از هر ستاره که قوی باشد تا آگاه که ویرا شهادت باشد اندر مسئله
تا حاجت و بدانکه حیله وقتها اندر مسئلها بر پنج روی بود و آن چنان
باشد که درجها که میان واقع و قابل بود بشمری یا بجمله بنهی هر درجه
سالی یا ماهی یا روزی یا ساعتی بر قدر روزی جایگاه و دیری
او یعنی ارباع فلک و نیز قدر برجها ثابته و ذو جسدین و منقلب
نیز بر قدر از اوتاد و مایل اوتاد و زایل اوتاد و وجه دوم بنگری بدان
وقت که ناقل بمنقول رسد یا واقع بقابل رسد بجمله بر برج دقیقی
وجه سیم بنگری که چند است از درجات بعد بروج هر برجی سی درجه
میان متصل و اگر بد و متصل شود آن درجها را روزها گیری و بس
وجه چهارم وجه آنست که بشمری از طالع تا بجایگاه قابل التدبیر و یا از
جایگاه قابل التدبیر تا بطالع هر برجی را ماهی وجه پنجم آنست که بنگری
بدلیل وقت که چند است سال سعادتی وی بر قدر آن سالها بود یا ماهها
بود یا روزها یا ساعات و اوقات از این پنج روی بیرون نیست

فصل و مثالی آوریم از اوقات تا روشن تر باشد اگر واقع اندر برج مجسده بود و قابل اندر برج ثابت باشد اوقات ارباع سال باشد یعنی هر درجه ربع سال بود و اگر واقع اندر برج ثابت باشد و مدفوع اندر برج مجسده بود هم چنین اوقات ارباع سالها باشد و اگر واقع اندر برج ثابت بود و قابل اندر برج منقلب بود و یا واقع اندر برج منقلب بود و قابل اندر برج ثابت اوقات ماهها بود و اگر واقع اندر برج ذوجسدین بود و قابل اندر برج منقلب و یا واقع اندر برج منقلب بود و مدفوع اندر ذوجسدین اوقات روزها باشد و اگر واقع و مدفوع الیه اندر برج ثابت باشد اوقات سالها بود و اگر واقع و مدفوع الیه یعنی قابل هر دو اندر برج ذوجسدین باشند اوقات ماهها بود و نیز گویند اگر دلیل وقت اندر برج ذوجسدین باشد آن وقت را تضعیف باید کردن و اگر واقع و قابل هر دو اندر برج منقلب باشند اوقات روزها باشد و اگر اندر ربع مشرقی باشند ساعات باشد و اگر دلالت اوقات بر سالها بود چون اندر ربع مشرقی باشد دلیل کند بر ماهها و چون ماه بود دلیل کند بر روزها و چون روز بود دلیل کند بر ساعات و اگر دلالت اوقات بر ساعات بود و اندر ربع جنوبی افتد ایام بود و چون ایام بود ارباع

ماهها شود

ماهها شود و چون ماهها بود ارباع سال گردد و چون اندر ربع مغربی بود ساعات ایام شود و ایام ماهها شود و ماهها ارباع سال شود و همچنین اندر ربع شمالی همچنین واجب شد برنگریستن آن اندر آمدن دلیل با وتاد و مایل الاوتاد و زایل اوتاد و زیرا که اوتاد قوی باشد بر جهات ثابت است و مایل الاوتاد قوی پس بر جهات ذوجسدین و سواقط قوی است بر جهات منقلب است و نیز دلیل کند بر وقت آمدن دلیل بموضع حاجت و تا آمدن صاحب حاجت صاحب حاجت بطالع یا بموضع دلیل و یا آمدن کوکبی که هم شکل حاجت است بوتد یا بطالع که مقبول باشد که دلالت کند بر تمامی حاجت **فصل** اگر دلالت اوقات آن والی طالع بود یعنی از دلیل طالع اگر قوی باشد تمامی قوت بعد وسال صغری بود پس اگر راجع بود یا محترق یا اندر هبوط یا منحوس یعنی کمی از این حالها بود بعد وسال صغری ماهها و اگر راجع باشد و محترق و یا راجع باشد و اندر هبوط و یا اندر هبوط بود و منحوس و بد حال یعنی بد حال باشد ساعات به بعد وسال صغری روزها و اگر جمع شوند پنجها بعد وسال صغری ساعات و هر و بسیار باشد که اوقات دلالت کند اندر رسیدن دلیل بسهم حاجت یا رسیدن بموضع حاجت بقدر درجات چنانکه اندر آن پنج روی یاد کردیم که سهم را نیز دلالت قویست اندر احکام تا هیچ کاری و حکمی باطلاق بی سهام

نکتی **فصل** و بیشتر حکما اوقات دلایل بدین معنی بیرون آرند
واین نیز مانند ترین قولهاست چنانکه مردی سوال کند از وقت عمر خویش
بنه طالع بدان ساعت و بنگر بحال صاحب طالع و حال بخش و قمر و سهم سعادت
و خداوند او با جتماع یا استقبال که پیش از سوال باشد بگیر ازین دلیلها
را و بنگر کدام قوی ترست او دلیلست بر وقت پس بران دلیل را هیلاج
که هیلاج را رانند هر درجه مطالعی سالی بود و چون برسد بمقارنه یا
تربیع یا مقابله نحسی بمیرد و بدان وقت و اگر سعدی قوی از تثلیث یا
تسدیس یا مقابله نه شعاع افکند هلاک نشود ولیکن نکبت رسد نشان مانده
طبیع برج و کوکب نحس پس برج وی و اگر نیز مقبول بود و الی میلاد اگر اندر
وتد وی بود بعدد سالهای کبری و اگر در زایل اوتاد بود بعدد سالهای وسطی
و اگر ساقط بود بعدد سالهای صغری و نشان آنکه گوید بنگر بخداوند طالع و قمر
تا کدام عمر خداوند طالع بود و نکبتها در قمر بود چون پیوسته شود خداوند طالع
بنحسان یا باحتراق بگیر هر درجه را که میان او بود و میان آن نحس یا میان
احتراق و نگاه دار پس اگر خداوند طالع در برج ثابت بود هر درجه سالی
باشد و اگر در برج ذوجسدین بود هر درجه ماهی باشد و اگر برج منقلب بود
هر درجه روزی باشد و اگر شرقی باشد هر درجه ساعتی باشد پس آنچه
بیرون آید از خداوند طالع آن عدد عمر باشد و آنچه میان قمر و نحس یا

احتراق



احتراق باشد آن عدد نکبتها بود و دلالت اوقات بیشتر ازین باشد و هم
ازین معنی بصدر کتاب خود یاد کرده بودم و اندر هر بابی و فصلی و
اوقات خود بجای وی یاد کرده بودم اکنون اینجا دیگر باره از آن یاد
کردم تا روشن تر باشد و تفهیم کردن آسان تر بود و نیز که بمعرفت اوقات
دلیل گسسته شود و یاد داشتن آسان تر باشد تا خطا نیوفتد از جهت
آنکه بیشتر منجمان اندر بیرون آوردن اوقات بعاجل الحال عاجزاند
و سخنان ایشان بیشتر ازین جهت خطا باشد والحمد لله رب علی اتمامه علی
رسوله محمد و آله و عترته الطیبین الطاهرین و اصحابه تسلیما کثیرا دائما
ابداً قد تمت هذا الکتاب بعون الملک الوهاب

علی ید اقل العباد الملک العلام محمد غفار
غفر الله ذنوبه و ستر
عیوبه ولوالدیه
وختم بالخیر
فی نصف شهر صفر ختم بالخیر والظفر سنه
اربع وستین بعد الف
من الهجرة النبویه
صلی الله علیه وآله

